

پژوهشی بنیادین پیرامون

# خمس

از دیدگاه قرآن، سنت و فتوا

تألیف:

حیدر علی قلمداران قمی رحمۃ اللہ علیہ

ویرایش، تصحیح و تحقیق:

د. حنیف زرنگار

## شناسنامه کتاب

نام کتاب:	پژوهشی بنیادین پیرامون خمس از دیدگاه قرآن، سنت و فتوا
تألیف:	حیدر علی قلمداران قمی <small>رحمته</small>
ویرایش، تصحیح و تحقیق:	د. حنیف زرنگار
ناشر:	انتشارات عقیده (www.aqideh.com)
سال چاپ:	۱۳۹۳ هـ. ش / ۱۴۳۵ هـ. ق
تیراژ:	۳۰۰۰ نسخه

مجموعه موحدین

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

ناظر علمی و فنی:

# بسم الله الرحمن الرحيم

## فهرست مطالب

- مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین..... ۱
- مقدمه‌ی ناشر..... ۵
- مختصری از زندگی استاد حیدر علی قلمداران..... ۹
- \* آغاز فعالیت‌های قلمی استاد..... ۱۱
- \* استاد قلمداران و شعر..... ۱۳
- \* تغییر نام خانوادگی استاد..... ۱۴
- \* مشی فکری و عقیدتی استاد قلمداران..... ۱۴
- \* آشنایی استاد قلمداران با شخصیت‌های معاصر..... ۱۷
- ۱- آیت الله علامه شیخ محمدخالصی (ره) از علمای مجاهد مقیم عراق..... ۱۷
- ۲- مهندس مهدی بازرگان (ره)..... ۱۸
- ۳- دکتر علی شریعتی (ره)..... ۱۸
- ۴- استاد مرتضی مطهری (ره)..... ۱۹
- ۵- آیت الله العظمی حسین علی منتظری (ره)..... ۱۹
- \* جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد..... ۲۰
- \* اخلاق والا و آزادمنشی استاد..... ۲۳
- \* آثار و تألیفات استاد..... ۲۴
- \* وفات..... ۳۰

۳۱	..... سخن ویراستار
۳۳	..... اصطلاحات حدیثی
۳۷	..... مقدمه‌ی مؤلف
۵۳	..... فصل اول: حقیقت خمس در اسلام
۵۳	..... ۱- خمس در قرآن و دیدگاه‌های تفسیری ائمه
۱۰۸	..... ۲- آیه خمس از دیدگاه علمای شیعه
۱۲۱	..... فصل دوم: بهره‌مندی پیامبر و اهل بیت از خمس
۱۲۱	..... ۱- مقدمه
۱۲۲	..... ۲- برابری در قرآن
۱۲۶	..... ۳- برابری افراد در سنت و سیره پیامبر
۱۵۷	..... ۴- نقض حرمت صدقه بر بنی هاشم
۱۶۵	..... فصل سوم: برخورداری اهل بیت از زکات و صدقات
۱۶۵	..... ۱- دریافت زکات از مردم
۱۶۷	..... ۲- دریافت سهم بیت‌المال و هدایای خلفا
۱۸۹	..... فصل چهارم: رسالت معنوی، عنایت مادی
۱۹۰	..... ۱- بی‌نیازی پیامبران از اجر مادی
۱۹۶	..... ۲- نکاتی درباره آیه ۲۳ سوره شوری
۲۰۳	..... ۳- قضاوتی عادلانه درباره قانونی ظالمانه
۲۱۳	..... فصل پنجم: خمس و تعلقات آن
۲۱۳	..... ۱- تعلقات خمس
۲۳۲	..... ۲- خمس ارباح مکاسب
۲۳۴	..... ۱- احادیث ضعیف در خمس ارباح مکاسب

- ۲۶۳ ..... ۲- خمس ارباح مکاسب ویژه امام
- ۲۷۲ ..... ۳- راوی خمس ارباح مکاسب
- ۲۷۹ ..... ۳- فتوای معافیت از خمس
- ۲۸۴ ..... ۴- نتیجه بحث

### فصل ششم: احادیث بخشش خمس به شیعیان..... ۲۸۷

- ۲۸۷ ..... ۱- اخبار بخشش از سوی ائمه
- ۲۸۷ ..... ۱- امام علی علیه السلام
- ۲۸۹ ..... ۲- فاطمه زهرا علیها السلام
- ۲۹۰ ..... ۳- امام باقر علیه السلام
- ۲۹۳ ..... ۴- امام صادق علیه السلام
- ۲۹۹ ..... ۵- امام محمدتقی علیه السلام
- ۲۹۹ ..... ۶- امام زمان
- ۳۰۰ ..... ۲- اشکالات بر اخبار بخشش خمس
- ۳۰۵ ..... ۳- نقد دیدگاه همدانی در «مصباح الفقیه»
- ۳۰۸ ..... ۱- ضعف استدلال همدانی
- ۳۱۲ ..... ۲- خطا در ارائه دلایل عقلی
- ۳۱۷ ..... ۴- بررسی اسانید و متون احادیث در «مصباح الفقیه»
- ۳۱۷ ..... سند حدیث اول
- ۳۱۹ ..... متن حدیث اول
- ۳۱۹ ..... سند حدیث دوم
- ۳۲۱ ..... متن حدیث دوم
- ۳۲۱ ..... سند حدیث سوم
- ۳۲۲ ..... متن حدیث سوم
- ۳۲۳ ..... سند حدیث چهارم

- ۳۲۹..... ۵- تحقیق در خمس آل محمد علیهم السلام
- ۳۳۲..... ۶- پرداخت خمس در زمان غیبت.....
- ۳۳۷..... ۷- مصرف سهم امام.....

**فصل هفتم: فتاوی سقوط و بخشش خمس در زمان غیبت..... ۳۴۳**

- ۳۴۳..... ۱- ابن عقیل.....
- ۳۴۴..... ۲- ابن جنید.....
- ۳۴۵..... ۳- اسکافی.....
- ۳۴۵..... ۴- شیخ صدوق.....
- ۳۴۶..... ۵- شیخ طوسی.....
- ۳۴۷..... ۶- شیخ سلار دیلمی.....
- ۳۴۷..... ۷- محقق ثانی.....
- ۳۴۸..... ۸- مقدس اردبیلی.....
- ۳۵۰..... ۹- قطیفی.....
- ۳۵۱..... ۱۰- حسن بن شهید ثانی.....
- ۳۵۳..... ۱۱- صاحب مدارک.....
- ۳۵۴..... ۱۲- محقق سبزواری.....
- ۳۵۶..... ۱۳- ملا محسن فیض کاشانی.....
- ۳۵۶..... ۱۴- شیخ حرّ عاملی.....
- ۳۵۷..... ۱۵- شیخ یوسف بحرانی.....
- ۳۵۸..... ۱۶- صاحب جواهر.....
- ۳۵۹..... ۱۷- محدث بحرانی.....
- ۳۶۰..... ختم کلام در این مقام.....

**فصل هشتم: پاسخ به نقدهای کتاب خمس..... ۳۶۷**

- ۳۶۷..... ۱- پاسخ به ردیّه آقای رضا استادی اصفهانی.....

- ۲- پاسخ به آقای ناصر مکارم شیرازی و دستیاران ..... ۴۰۰
- ۳- پاسخ به آقای سید حسن امامی اصفهانی ..... ۴۵۰





# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت. دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند. آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتِّک و جاهلان مُتَنَسِّک، بر قامت رعنای دین حق نشست و شرک و غلو و گرافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالاران دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنه رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذّ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و

عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده شیعه امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهادت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی‌پروا فریاد برآوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دل‌ق ازرق فام را      بر باد قلاشی دهیم این شرک تقوا نام را  
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت پرستی می‌رود      توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را  
حیدر علی قلمداران قمی - که از زمره این بزرگواران بود - در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانت و کوشید تا با ریشه‌ابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی ست برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تاسی از شیوه دین‌پژوهی و عیار سنجی مدعیان دینی و در سایه آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت

پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتاب‌های بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

\*\*\*

## اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.

۳- جامعه مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دل شیعه غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشنایی توحید بردند.

۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک‌نهاد، ثمره پژوهش‌های بی‌شائبه آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصب زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستان مسلمان در ایران فراهم کند.

\*\*\*

### چشم انداز

تردید نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبر مهر و رحمت صلی الله علیه و آله مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندر کاران مجموعه موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگان جهاد علمی، الگوی مناسبی برای دین پژوهان و جویندگان راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق باشد.

باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.



## مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی‌اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمه دوم قرن دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دوره خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشید دین را در پس ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس، گدرد برخاسته  
 نبینی که هر جا که برخاست گرد نیند نظر، گرچه بیناست مرد  
 تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشم مسلمانان به  
 حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن  
 آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی  
 در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن  
 آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و  
 دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا  
 خاستند و با شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه‌پرست، به  
 اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب  
 دین‌فروشان و بدعت‌گذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از  
 پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفهٔ بارگاه  
 حق تعالی نمودند، و به راستی:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و  
 گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند، نور خدا  
 در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که  
 همگی از علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در  
 سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که  
 نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان،  
 مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن  
 است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده  
 است، کاملاً منطبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این

وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست اندرکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفع‌ای است از نفعات حق و نوری است از جانب پروردگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکریشان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان درسی از ولایت که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامت بلافصل ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام تحقیق علمی در احادیث مهدی می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق باشد. تا اینکه خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.





## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### مختصری از زندگی استاد حیدر علی قلمداران

به قلم: د. حنیف



حیدر علی قلمداران، فرزند اسماعیل در سال ۱۲۹۲ خورشیدی در روستای دیزیجان [دزیگان قدیم که قدامتش بیش از هزار سال می‌باشد] در ۵۵ کیلومتری جاده قم- اراک از توابع شهرستان قم، در خانواده‌ای کشاورز و نسبتاً فقیر چشم به جهان گشود. وی در اصل تفرشی بود، زیرا جد پدری‌اش مرحوم حاج حیدر علی که مردی بسیار سخاوتمند و کارگشای امور مردم بود- از تفرش به دیزیجان نقل مکان کرده بوده است.

وی در پنج سالگی مادرش را از دست داد و در نتیجه مجبور بود از آن به بعد با نامادری روزگار بگذراند. این کودک محروم، اما علاقه وافری به خواندن و نوشتن داشت، لیکن به علت فقر و ناتوانی از پرداخت حتی دو قران پول مکتب‌خانه روستا از حضور در کلاس درس تنها مدرس آن به نام «زن آخوند» محروم بود، و لذا فقط پشت در مکتب می‌ایستاد و مخفیانه به درس پیرزن گوش می‌داد. باری، مدتی به همین

منوال گذشت تا اینکه یک روز، زمانی که کلیه شاگردان مکتب از پاسخ به سؤالات پیرزن مدرس عاجز مانده بودند، وی داوطلبانه به تمام پرسش‌های پیرزن پاسخ صحیح می‌دهد و در نتیجه اجازه می‌یابد از آن پس بدون پرداخت شهریه در کلاس‌های مکتب شرکت کند. لیکن وی به علت نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن، به ناچار از دوده حمام روستا به جای مرکب، و از چوب کبریت یا چوب‌های باریک خود ساخته به عنوان قلم، و از کاغذهای بریده شده از حاشیه پهن قرآن‌های مسجد روستا، به جای دفتر استفاده می‌کرد؛ و بدین ترتیب عطش و شوق یادگیری خود را تا حدی فرو می‌کاست. استاد، فشرده‌ای از این محرومیت چه بسا خدا خواسته و داشتن روحیه جست و جوگر را در ابتدای پاسخی که در انتهای کتاب خمس، به ردیه آقای رضا استادی اصفهانی نوشته، چنین می‌نگارد:

«نویسنده این سطور، جز دهقان زاده‌ای بیش نیست که بهترین و بیشترین اوقات عمر خود را در ده گذرانیده و از تمتعات و تجمّلات و تکلفات شهری، کمترین بهره را برده است. و اگر چه قضا و قدر، چند روزی یا چند سالی او را در کنار میز بهترین پست آموزشی (ریاست دبیرستان شهر) نشانیده است، اما متأسفانه یا خوشبختانه فاقد هر گونه مدرک تحصیلی است! زیرا نه در کودکی دبستانی را دیده و نه در جوانی، رخت به حوزه علمیه کشیده، نه دیناری از سهم امام و صدقات نوشیده و چشیده، و نه هیچ وقت عمامه و نعلینی پوشیده است!! پرورده دامان طبیعت و گیاهی از بوستان مشیت است.

من اگر خوبم اگر بد، چمن آرایی هست که بدان دست که می‌پروردم می‌رویم با این همه، از دل و جان، عاشق علم و دانش و شیفته اندیشه و بینش است. از روزی که به لطف و کرم بخشنده بی‌منت، به نعمت خواندن و نوشتن مرزوق شده است، به اقتضای فطرت حق جوی خود، همواره در صدد بوده است که از تماشای ملکوت آسمان و زمین و عجایب و غرایب آفرینش بهره‌ای برد و نتیجه‌ای به دست آورد و هر بود و نمود را به دیده تحقیق، تا آن اندازه که واجب‌الوجود در قدرت و اختیارش گذارده است، بنگرد، و کورکورانه دنبال هر صدایی نرود و هر عاجز و درمانده‌ای مانند خویش را مُطاع نگرفته و تابع نشود،

مگر آنکه در او فضیلتی بیند که قابل پذیرش و پیروی باشد. به همین جهت در تحقیق حقایق و تأسیس عقاید، چندان از محیط خود، که اکثر امور آن بر خلاف عقل و وجدانش بوده، تبعیت نکرده و با خردِ خدا داد، اساس عقاید خود را بنیاد نهاده است؛ چه، جامعه خود را دچار تکلفات و تعصبات و تعینات و تشخصاتی دیده است که محیط ساده آزاده از آن بی‌زار است. از این رو، در مسائل دین و مطالب آئین، مستقیماً به کتاب و سنت رجوع کرده و حقایقی غیر از آنچه رایج است به دست آورده و آنها را در اوراق و دفاتری یادداشت کرده و گاهی به صورت کتاب و رساله‌ای جمع و تدوین و با مشقتی طاقت‌فرسا طبع و توزیع نموده است.»

حیدر علی - که [به گفته خودش] تنها بازمانده سیزده فرزند دختر و پسر خانواده بود که در اثر شیوع بیماری‌های مهلک مُسری، جان باخته بودند - در سن پانزده سالگی پدرش را نیز از دست داد. پدر وی مردی خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن او بود و انتظار داشت که پسرش فقط در امور کشاورزی کمکش باشد. اما او برای استفاده از مکتب‌خانه مجبور بود از خوردن نان صبح صرف نظر کند تا از دست پدرش - که می‌خواست او را به کار کشاورزی بگیرد - خلاص گردد.

استاد، به گفته خودش، در سن بیست و هفت سالگی ازدواج کرد که حاصل این وصلت، هشت فرزند (۵ پسر و ۳ دختر) بود. وی در سال ۱۳۱۹ شمسی در قم سکونت گزید و در سن سی سالگی به خدمت اداره فرهنگ / آموزش و پرورش این شهرستان در آمد و به واسطه داشتن خطی خوش و زیبا، ابتدا به کار در امور دفتری، و پس از مدتی به تدریس در دبیرستان‌ها مشغول گردید که پی آمد این تجربه، وی را به ریاست دبیرستان فرهنگ قم رسانید.

### \* آغاز فعالیت‌های قلمی استاد

فعالیت قلمی و نگارشی استاد، از همکاری با مطبوعات و نشریات غالباً دینی در دهه بیست آغاز شد. وی در نشریاتی مانند «استوار» و «سرچشمه» در قم، و نشریاتی مانند «وظیفه» و «یغما» در تهران مقاله می‌نوشت. قلمداران در روزگار جوانی، در اواخر دهه

بیست، مقالاتی هم در سال چهارم نشریه «آئین اسلام» به چاپ رساند. از جمله در شماره ۳۰ همین نشریه مقاله تحت عنوان «آیا متدینین ما دروغ نمی‌گویند؟» چاپ شده که در شماره ۳۵ همان نشریه، مورد انتقاد آقای محی‌الدین انواری قرار گرفت. همچنین در نشریاتی مانند «نور دانش» و «ندای حق» هم مقالاتی چاپ کرد. عنوان مقاله از وی در مجله نور دانش (سال اول، شماره ۲۹) این بود: «می‌دانید که اعمال زشت ما موجب بدنامی دیانت است؟». وی در شماره‌های متعدد مجله هفتگی نور دانش و گاه، سالنامه‌ها مقالاتی دارد. از جمله نگاه کنید به مقاله وی در همان نشریه، سال اول، ش ۳۶؛ نیز عنوان مقاله‌ای از وی در نشریه ندای حق، شماره ۱۶۹ چنین بود: «مقلد یا محقق». عنوان مقاله‌ای از وی در مجله مسلمان هم چنین بود: «من از عاشورا چنین می‌فهمم» (مسلمان، ش ۱۷، سال ۱۳۳۰ ش).

گفتنی است که در نشریه «وظیفه»، مقاله‌ای تحت عنوان «انحطاط مسلمان و چاره آن» به چاپ می‌رسید که بخشی از آن در شماره ۶۳۰ (تیرماه ۱۳۳۸) و بخش‌های دیگر در شماره‌های بعدی «وظیفه» آمده که بسیار طولانی است. چند مقاله ردّ و ایراد هم بین استاد قلمداران و حاج سراج انصاری در نشریه «وظیفه» به چاپ رسیده است. مجموعه نوشته حاج سراج که بخشی درباره همین علل انحطاط و بخشی هم درباره مسأله توسل و معنای اولو الأمر است (تحت عنوان «در موضوع توسل و معنای اولو الأمر») به صورت یک جزوه مستقل در هشت صفحه (ضمیمه وظیفه شماره ۶۹۷) به چاپ رسیده است (که تاریخ خاتمه آن، آبان ۱۳۳۹ است).

همچنین مقالات فقهی و ارزشمندی از استاد در مجله وزین «حکمت»، که آقایان سید محمود طالقانی (ره) و مهندس مهدی بازرگان (ره) نیز در آن قلم می‌زدند، به چاپ می‌رسید.

طبق اظهار خود استاد، در مجله‌ای که از سوی اداره فرهنگ قم به چاپ می‌رسید مقاله‌ای منتشر شد که به حجاب اسلامی اهانت کرده بود، وی نیز جوابیه‌ای قاطع و مستدل در ردّ آن نگاشت، و در روزنامه استوار به چاپ رساند. این اقدام از سوی یک فرد فرهنگی خشم رئیس فرهنگ قم را برانگیخت به گونه‌ای که در اثنای یک

جلسه عمومی در برابر حضار از او به تندی انتقاد کرد و به اخراج از اداره فرهنگ تهدیدش نمود! استاد می‌گوید: من نیز اجازه خواستم و پشت تریبون رفتم و با کمال صراحت لهجه و با دلیل و برهان، سخنان پوچ و تهدیدات پوشالی وی را در برابر حضار پاسخ دادم. پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمدلله بعد هم هیچ اتفاقی برایم نیفتاد، اما رئیس فرهنگ پس از مدتی از قم منتقل شد.

استاد می‌فرمود: علت انتقال رئیس فرهنگ قم، احتمالاً اقدام آقای روح الله خمینی بود که در آن زمان در قم درس اخلاق می‌داد و من نیز گه گاهی در درس وی حاضر می‌شدم. ایشان بعد از قضیه اداره فرهنگ کسی را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم، وقتی نزد ایشان رفتم موضوع را جویا شد و پس از تعریف ماجرا به من گفت: ابدأ نترس هیچ غلطی نمی‌تواند بکند من نمی‌گذارم این مردک در این شهر بماند، اگر باز هم چیزی گفت جوابش را بدهید. (در ضمن استاد اشاره کردند که آقای خمینی یک بار در همان جلسه درس اخلاق که راجع به ولایت و مقام ولی سخن می‌گفت، اظهار داشت: «ولی خدا اگر پُف کند چراغ آفرینش خاموش می‌شود!» من نیز وقتی طرز تفکر او را چنین دیدم دیگر در درس وی حاضر نشدم).

### \* استاد قلمداران و شعر

مرحوم حیدر علی قلمداران با آنکه شاعر به معنای اخص آن نبود اما در سرودن شعر، قریحه‌ای خوش داشت، و چنان که پیش از این گفته شد برخی اشعار وی در مجله «یغما» و «نور دانش» به چاپ می‌رسید. از جمله بنگرید به شعری که از وی در «نور دانش»، سال اول، شماره ۳۶ درباره آیه ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ درج شده است. افزون بر این، یازده غزل و قصیده دیگر استاد نیز در شماره‌های گوناگون همان مجله در بین سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ چاپ گردیده است. در اینجا غزلی چاپ نشده از وی تقدیم می‌گردد:

من نوگلی ز گلشن عشق و جوانی‌ام	معنی شکافِ حکمت و رمز معانی‌ام
اما هزار حیف که مانند عندلیب	اندر قفس شکسته پر نکته دانی‌ام
پرواز من به گنگر گردون محال نیست	گر زین قفس ز روی شفقت رهانی‌ام

کاگه ز رمز برّه و مهر شبانی ام  
تا بر مُراد خویش مگر پرورانی ام  
شهبازِ بال سوخته‌ی آسمانی ام  
دیدار یوسف است علاج آر توانی ام  
از نو عروسِ معنی عبث می‌رمانی ام  
مجنون صفت به دشت و دَمَن می‌دوانی ام  
کا کنون شکسته پر به هوا می‌پرانی ام  
دارد چه سود زمزمه و نغمه خوانی ام  
ای مرگ می‌شتاب مگر وارّهانی ام  
(شب ۲۲ بهمن ۱۳۲۲ شمسی)

با آب و دانه‌ام مفریب ای شکارچی  
سودای خام می‌پزی و رنج می‌بری  
بال و پرّم چو ریخت زمینگیر گشته‌ام  
یعقوب وار، دیده‌ام از هجر کور شد  
من مَحْرَم به نکته‌ی عشق ای حجابدار  
لیلی به انتظار من است ای فلک چرا  
مقراض جهل بال و پرّم ریخت ای عجب  
در توده‌ی که یک نفر از اهل گوش نیست  
در انتظار مژده آزادی توأم

چنان که از تاریخ مذکور بر می‌آید، استاد این غزل را در ۳۰ سالگی سروده است.

#### \* تغییر نام خانوادگی استاد

در بین سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷- که هنوز تحولات فکری و عقیدتی در استاد به وقوع نپیوسته بود- به عللی که بر کسی کاملاً معلوم نیست، وی نام خانوادگی خود را از (قلمداران) به (هیربد) تغییر داد. اما آنچه که بیشتر به ذهن می‌رسد و حدس‌هایی که نزدیکان وی می‌زنند، این است که آن مرحوم به لحاظ مواضع سیاسی که در برخی مقالات و نوشته‌هایش اتخاذ می‌نمود، نامش به عنوان نویسنده مخالف حکومت وقت، شناخته شده و در نتیجه، محدودیت‌ها و محظوریت‌هایی برای او ایجاد می‌کرده است. لذا استاد برای ناشناخته ماندن و مصون بودن از مشکلات، نام خانوادگی‌اش را تغییر داده است.

#### \* مشی فکری و عقیدتی استاد قلمداران

گرایش نخست فکری استاد به زنده کردن تمدن اسلامی و بررسی علل انحطاط بود، به همین دلیل برخی از نوشته‌هایش را با عنوان «سلسله انتشارات حقایق عریان در علل و عوامل انحطاط و ارتقای مسلمانان» نشر می‌کرد. در همین فضا بود که

توجهش به اصلاح‌گری جلب شد و این اصلاح‌گری از نظر او، که در فضای ایران شیعی می‌زیست، محصور در اصلاح تشیع گردید. وی که با نگاهی مذهبی و سنتی به سراغ این بحث آمده بود، حرکتش را با عنوان «مبارزه با بدعت» معرفی می‌کرد، و این بر خلاف و متفاوت با مشی کسانی بود که در ایران تحت تأثیر جنبش فکری در غرب، به اصلاح‌گری می‌اندیشیدند.

زمانی که قلمداران در این مسیر بسیار دشوار گام نهاد، به طور طبیعی می‌بایست به تجربه‌های پیشین می‌نگریست و او این کار را با پیروی از شریعت سنگلجی (م ۱۳۲۲ش) و مهم‌تر از او سید اسدالله خرقانی (م ۱۳۱۶ش) و نیز علامه شیخ محمد خالصی دنبال کرد.

در این گرایش، اصلاح‌گری همزمان متأثر از توجه به سنت از یک سو، و مدرنیته از سوی دیگر است و این ویژگی، به طور بنیادی در اندیشه این افراد وجود دارد.

همچنین باید توجه داشت که در زمینه حکومت اسلامی، وی در مقابل احمد کسروی قرار دارد و در حالی که کسروی مدعی آن است که در اسلام حکومت وجود ندارد، قلمداران سخت بر وی و مطالبش در کتابچه «پیرامون اسلام» تاخته و تلاش می‌کند تا ثابت کند در اسلام، نظریه حکومتی خاص وجود دارد.

باری، قلمداران با جریان مشابهی در تبریز که خانواده بزرگ شعار آن را هدایت می‌کردند و دیدگاه‌های توحیدی خود را در قالب تفسیر قرآن بیان می‌نمودند، ارتباط داشت. زمانی که در سال ۱۳۵۲ش یادنامه‌ای برای مرحوم استاد حاج میرزا یوسف شعار با عنوان (یادنامه استاد حاج میرزا یوسف شعار) چاپ شد، علاوه بر آن که دکتر جعفر شعار، پسر حاج میرزا یوسف، در آنجا مقاله داشت، افرادی مانند علامه برقی و استاد حیدرعلی قلمداران هم مقالاتی در آن یادنامه نوشتند. استاد در پایان مقاله خود در صفحه ۴۲ آن کتاب، به ستایش از استاد حاج میرزا یوسف شعار (ره) پرداخته است. نگرش وابستگان به این نحله درباره مفهوم امامت، به طور معمول بر این پایه است که نصوص امامت را به گونه‌ای دیگر تفسیر و تأویل کرده و اعتقادشان شبیه شیعیان زیدی نسبت به امامت و جایگاه آن است. در این باره، استاد قلمداران کتاب **شاهراه اتحاد** را در بررسی نصوص امامت نوشته است.

می‌دانیم که وی حرکت فرهنگی‌اش را با عنوان مبارزه با بدعت و خرافه آغاز کرد. اینها دو مفهومی بود که در اندیشه اصلاحی او اهمیت بسیار داشت. او معتقد بود که رواج خرافات و بدعت‌ها سبب عقب‌ماندگی جامعه اسلامی و نیز بی‌اعتنایی نسل جوان به دین شده است. نمونه‌ای از بدعت‌هایی که وی به ما می‌شناساند، در این عبارت وی فهرست شده است:

«ما خود امروز شاهد و ناظر اعمال بسیاری هستیم که به عنوان اعمال دینی و اوامر مذهبی صورت می‌گیرد، که نه تنها در دین خالص و شریعت صحیحه اسلامی اثری از آن نیست، بلکه شارع در [حال] مبارزه با آن است، چون تشریفات نامشروع برای اموات و ساختمان بقاع و ضرایح و تجدید و تعظیم قبور و وقف املاک و اشیاء بر گور مردگان و زیارت‌های اختراعی و مسافرت‌های بدعی مذهبی، و نذورات حرام بر آنداد و تعزیت و تظاهرات قمه‌زن و سینه‌زن، و مخارج و مصارف گزاف و نوحه‌خوانی‌های ممنوع و قصیده‌پردازی‌های غالیانه و شبیه در آوردن خلاف شرع و عقل، و قربانی‌های «مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ» و خواندن دعاهای مجعول و نامعقول در ایام و لیالی متبرکه و صدها از این قبیل، که ما حتی به اشاره هم قادر نیستیم که آنها را نام ببریم، «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِهِ وَغَضَبِهِ».

استاد قلمداران بر این باور بود که در مسیر زندگی خود، حرکتی در جهت مبارزه با بدعت داشته و همین امر، او را در معرض بلیات و مصایب متعدد قرار داده است. وی اتهامات سنی‌گری را رد کرده و در مقام شرح باورهایش چنین تأکید می‌کند:

«ما مسلمانیم که به یگانگی خدا چنان که تمام انبیا و اولیاء معترف، و قرآن و نهج‌البلاغه و اخبار ائمه اطهار راهنمایی می‌کنند و عقل و وجدان گواهی می‌دهد، و به رسالت جمیع پیغمبران که قرآن رسالت ایشان را تصدیق می‌نماید و به آنچه محمد رسول الله ﷺ و آل او از جانب خدا بیان داشته‌اند و به بعث یوم النشور، ایمان داشته و در انگیزه این ایمان به آنچه در قدرت ما بوده عمل کرده و می‌کنیم»<sup>(۱)</sup>.



\* آشنایی استاد قلمداران با شخصیت‌های معاصر

۱- آیت الله علامه شیخ محمد خالصی (ره) از علمای مجاهد مقیم عراق

استاد از همان جوانی شیفته آثار آیت الله علامه شیخ محمد خالصی گردید و به ترجمه آثار وی، که قدری متفاوت از مشی رسمی تفکر شیعی با نگاه اصلاحی نوشته شده بود، همت گماشت. کارهای دینی وی از این زمان به بعد بیشتر ترجمه آثار خالصی بود. وی کتاب‌هایی مانند: «المعارف المحمدية»، «إحياء الشريعة»، «الإسلام سبيل السعادة والسلام»، و «الجمعة» شیخ محمد خالصی را به فارسی ترجمه کرد. نشریه هفتگی «وظیفه»، که گفته می‌شود روزگاری همراهی و حمایت علامه خالصی را پشت سر داشت، مقالاتی از استاد قلمداران در ترجمه کتاب «الجمعة» خالصی چاپ می‌کرد که این مقالات، که حاوی برخی از مباحث مربوط به حکومت دینی هم بود، بعدها تحت عنوان (ارمغان الهی) به صورت کتاب درآمد. البته آقای خالصی مدتی بعد تحت تأثیر افکار روشنگرانه مرحوم قلمداران قرار گرفت و علائم این تغییرات فکری او در آثار بعدی اش مشهود است. همچنین از تقریظ بلند و جامعی که علامه بر کتاب «ارمغان آسمان» استاد نوشت، این تأثر مشهود است؛ ایشان در بخشی از تقریظ خود می‌نویسد:

«جوانی مانند استاد حیدر علی قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمین و فراموشی تعالیم اسلامی، بلکه در عصر جاهلیت، پی به حقایق اسلامی می‌برد و مابین جاهلان مُعاند، این حقایق را بدون ترس و هراس، با کمال شجاعت و دلیری منتشر می‌نماید. چگونه ادای حق این نعمت را می‌توان نمود؟».

استاد قلمداران در سفرهایی که به شهرهای عراق، به ویژه کربلا نمود، علاوه بر علامه خالصی با علامه کاشف الغطاء و علامه سید هبة الدین شهرستانی، مؤلف کتاب «الهیة الإسلام» نیز ملاقات نمود و آشنایی یافت. وی علاوه بر نامه نگاری‌های فراوانی که با علامه خالصی داشت، با علامه شهرستانی هم درباره برخی مسائل کلامی از طریق نامه، مباحثه و مناظره می‌کرد.

## ۲- مهندس مهدی بازرگان (ره)

آن گونه که خود استاد نقل می‌کرد، نحوه آشنایی اش با آقای مهندس بازرگان این گونه بود: «یک روز که برای برگشت از روستا به قم در کنار جاده منتظر اتوبوس ایستاده و مشغول مطالعه بودم، متوجه شدم یک اتومبیل شخصی که چند مسافر داشت، به عقب برگشت و جلوی بنده که رسید آقایان تعارف کردند که سوار شوم. در مسیر راه فهمیدم که یکی از سرنشینان آقای مهندس مهدی بازرگان است که گویا آن موقع (سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ خورشیدی) مسؤولیت صنعت نفت ایران را به عهده داشتند و به همراه آقای مهندس یدالله سبحانی از آبادان بر می‌گشتند. آقای بازرگان به بنده گفتند: برای من بسیار جالب بود که دیدم شخصی در حوالی روستا کنار جاده ایستاده و غرق در مطالعه است.»

این اتفاق، بذر دوستی و موذت را در میان آن دو پاشید و بارور ساخت، تا جایی که مهندس بازرگان در کتاب «بعثت و ایدئولوژی» خود از کتاب «حکومت در اسلام» استاد قلمداران نیز بعدها مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گردید که برای دکتر علی شریعتی وصف آن را گفته بود. گفتنی است که مهندس مهدی بازرگان پس از آزاد شدن از زندان، حد اقل دو بار برای دیدار با آقای قلمداران به قم آمدند.

## ۳- دکتر علی شریعتی (ره)

وی کتاب «ارمغان الهی» استاد قلمداران را دیده بود و پس از شنیدن وصف کتاب «ارمغان آسمان» از زبان دانشمندان و دانشجویان روشنفکر دانشگاه، به ویژه مهندس بازرگان، بیشتر جذب افکار استاد گردید. همین امر باعث شد که دکتر شریعتی در آذر ماه سال ۱۳۴۲ شمسی، نامه‌ای در این خصوص از پاریس برای استاد قلمداران بنویسد و تقاضای ارسال کتاب مذکور را بنمایند.

(متن نامه وی در کتاب یادگاران مانا - که یادنامه مرحوم شریعتی است - و نیز وبسایت حیدر علی قلمداران درج شده است).

بعدها که دکتر شریعتی به ایران بازگشت به یکی از دوستان خود، آقای دکتر اخروی (که با استاد قلمداران از دوران فرهنگ قم آشنایی داشت) گفته بود که: قلمداران سهم بزرگی در جهت بخشیدن به افکار من دارد و مشتاق دیدار او هستم، اگر می‌توانید ترتیب این دیدار را بدهید. اما متأسفانه این دیدار محقق نشد و دکتر شریعتی به دیدار معبودش شتافت؛ خدایش بیامرزد!

#### ۴- استاد مرتضی مطهری (ره)

وی نیز از جمله اشخاصی بود که علاقه‌ای پنهان به استاد قلمداران داشت، ولی از بیم سرزنش همکیشان روحانی خود، علاقه‌اش را علنی نمی‌کرد. طبق اظهار مرحوم قلمداران، یک شب پس از خروج از جلسه سخنرانی، آقای مطهری در یک ملاقات کوتاه خیابانی - در حالی که با احتیاط اطراف خود را می‌پایید - به آقای قلمداران گفته بود: «به به آفرین آقای قلمداران! کتاب ارمغان آسمان شما را خواندم حظ کردم، بسیار خوب بود».

#### ۵- آیت الله العظمی حسین علی منتظری (ره)

آن فقیه عالی‌مقام از سال‌های پیش از انقلاب با مرحوم قلمداران دوستی و مودت خاصی داشت و بدون آنکه به دیگران ابراز نماید، نوع نگرش و تفکر دینی وی را می‌پسندید. شواهد این مدعا از این قرارند:

**الف)** زمانی که آقای منتظری قضیه چاپ شدن کتاب **خمس** آقای قلمداران را در

اصفهان شنیدند، به وسیله آقای مهدی هاشمی (برادر دامادش) مبلغ ۱۰۰۰

ریال فرستاده و گفته بودند: این هم سهم ما برای چاپ کتاب **خمس**!

بنده خاطریم هست که مرحوم قلمداران می‌گفتند: وقتی آقای منتظری

کمی قبل از پیروزی انقلاب از زندان آزاد شدند، به منزلشان در محله

عشقعلی قم آمدند. هنگامی که بنده برای دیدار وی بدانجا رفتم، پس از

ابراز شادمانی بسیار از دیدار یکدیگر، روی به اطرافیان - که اغلب طلبه

بودند- کرده و با خنده و لهجه شیرین خود فرمودند: ایشان همان آقای قلمداران هستند که خمس را از دست ما گرفتند و ما را محروم کردند! لذا معلوم می شود آن فقیه بزرگوار به نظریه استثنایی و بی سابقه استاد در موضوع خمس، نیک واقف بوده، یعنی می دانسته که وی فقط به خمس در غنائیم جنگ قائل بوده است.

ب) به فرموده استاد قلمداران، آقای منتظری سالها پیش از انقلاب کتاب معروف، جنجال برانگیز و بی سابقه «حکومت در اسلام» استاد را به عنوان تئوری حکومت دینی، به طلاب خویش در نجف آباد تدریس می کرده است.

ج) شایان ذکر است در بین سالهای ۶۳ تا ۶۷ زمانی که آقای قلمداران، پس از سه بار سکنه مغزی در بستر بیماری بودند، آقای منتظری ابراز لطف نموده و چند بار متوالی یک روحانی را که نماینده ایشان بود، برای عیادت و احوال پرسی نزد استاد فرستادند. این هم یکی دیگر از علائم دوستی و محبت مابین آن دو استاد مرحوم. خدایشان بیامرزد!

### \* جریان تورور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد

۱- پس از انتشار مخفیانه دو کتاب «خمس» و «شاهراه اتحاد» (بررسی نصوص امامت) و کمی پیش از پیروزی انقلاب، یکی از آیات عظام قم به نام شیخ مرتضی حائری، فرزند آیت الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم، به وسیله شخصی از آقای قلمداران خواسته بود که به منزل ایشان برود. فردای آن روز که آقای قلمداران به خانه آقای حائری می رود، ایشان به استاد می گوید: آیا کتاب نصوص امامت را شما نوشته اید؟ استاد پاسخ می دهد: بنده نمی گویم من ننوشته ام اما در کتاب که اسم بنده به چشم نمی خورد! آقای حائری می گوید: ممکن است شما را به سبب تألیف این کتاب به قتل برسانند! آقای قلمداران هم در پاسخ می گوید: چه سعادت بالاتر از این که انسان به

خاطر عقیده‌اش کشته شود، سپس آقای حائری می‌گوید: اگر شما می‌توانید همه را جمع‌آوری نموده و در خاک دفن کنید یا بسوزانید! ایشان پاسخ می‌دهد: در اختیار بنده نیست، افراد دیگری در تهران چاپ کرده‌اند، شما اگر می‌توانید همه را خریداری کنید و بسوزانید! از طرفی، این همه کتاب کمونیستی و تبلیغ بهائی‌گری در این کشور چاپ و منتشر می‌شود، چرا شما درباره آنها اقدامی نمی‌کنید؟!

باری، پس از گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب در تابستان ۱۳۵۸ شمسی، شب بیستم رمضان سال ۱۳۹۹ قمری - که استاد طبق عادت هر سال، تابستان را در روستای دیزیجان می‌گذراند- جوان مزدوری که از جانب کوردلان متعصب فتوا گرفته و تحریک و مسلح شده بود، نیمه شب وارد خانه استاد شد و در حالت خواب سر او را هدف گرفته و شلیک کرد و گریخت، لیکن علی رغم فاصله بسیار کم، گلوله فقط پوست گردن ایشان را زخمی کرد و در کف اتاق فرو رفت.

طبق اظهاراتی که از خود استاد نقل شده، روز قبل از حادثه جوانی از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌ای عقاید و نظریات ایشان، به ویژه درباره کتاب فوق‌الذکور سؤالاتی کرده بود! بدون شک تألیف کتاب **خمس و شاهراه اتحاد** یا **بررسی نصوص امامت**، انگیزه قوی این ترور بوده است.

پُر بی‌راه نیست اگر نام استاد در لیست قتل‌های زنجیره‌ای - که از اوایل انقلاب شکل گرفته بود- قرار گیرد، که البته در مورد وی، نافرجام ماند! در هر صورت مشیت و تقدیر الهی مرگ استاد قلمداران را در آن زمان اقتضا نکرده بود؛ به همین خاطر استاد رفت و آمدش به روستا و فعالیتش را ادامه می‌داد و معتقد بود که: ﴿لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا...﴾.

طبق شواهد موجود، در شب حادثه، فرد ضارب با استفاده از تاریکی شب و باز بودن درب خانه، وارد باغچه منزل استاد شده و لابلای درختان کنار دیوار کمین می‌کند. نیمه‌های شب که اطمینان می‌کند همه به خواب رفته‌اند، با

چراغ قوه و اسلحه کمری وارد اتاق خواب استاد شده و به طرف سر استاد نشانه رفته، شلیک کرده و پا به فرار می‌گذارد. اهالی روستا سراسیمه از خانه‌ها بیرون آمده و به کمک پسرها، استاد را که خون از گردنش جاری بوده به کنار جاده برده و به بیمارستان کامکار قم می‌رسانند. چند روز بعد دو جوان که ظاهراً درس طلبگی می‌خواندند، به منزل استاد مراجعه کرده و سراغ احوال وی را می‌گیرند؛ پس از رفتن، پسر آقای قلمداران آنها را تعقیب می‌کند و با کمال تعجب می‌بیند که آنها وارد یکی از مدارس طلاب حوزه علمیه قم در محله یخچال قاضی گردیدند!

۲- حادثه تلخ دیگر در زندگی استاد، فوت ناگهانی سومین پسرش در فروردین ماه سال ۱۳۶۰ شمسی در سانحه خروج اتوبوس از جاده بود که باعث تألم روحی عمیق وی گردید. به گونه‌ای که پس از این حادثه، سکنه مغزی آن مرحوم در اسفند ماه همان سال، او را از فعالیت‌های قلمی و تحرک جسمی محروم ساخت و دیگر نتوانست کار تألیف را ادامه دهد، لیکن مطالعه را حتی الامکان رها نساخت.

۳- دیگر واقعه تلخ زندگی استاد قلمداران، دستگیری و حبس او در زندان ساحلی قم بود. از خود استاد شنیدم که می‌فرمود: «در مهر ماه سال ۱۳۶۱، یک روز که من در اثر دو سکنه مغزی پی در پی در منزل روی تخت خوابیده بودم، دو نفر از طرف دادگاه انقلاب قم به منزل ما آمدند و بنده را به اتهام واهی ضدیت با انقلاب اسلامی با مقدار زیادی از کتاب‌هایم با خود بردند و حتی اجازه ندادند داروهایم را بردارم! سپس مرا به زندان ساحلی قم منتقل کردند و در حالی که فقط یک پتوی زیر انداز در سلول داشتم به علت شکسته بودن شیشه سلول تا صبح از سرما به دیوار چسبیدم و شام هم به من نرسید، زیرا سایر زندانیان غذاها را چپاول کردند! فقط یکی از زندانیان از سهم غذای خودش مقداری به من داد. صبح هم اوضاع به همین منوال بود، لذا آن روز را نیت روزه کردم.

البته فرزندانم جریان دستگیری و زندانی شدنم را به منزل آیت الله العظمی منتظری، که آن زمان قائم مقام رهبری بودند، اطلاع دادند؛ یک وقت دیدم چند نفر پاسدار به سلول ما آمدند و با دست پاچگی توأم با احترام و عذرخواهی، صبح همان روز مرا از سلول بیرون آورده و به خانوادهام اطلاع دادند برایم لباس بیاورند، سپس با گرو گرفتن سند مالکیت منزل، بنده را آزاد کردند».

حال تصور کنید اگر مرحوم استاد، علاوه بر لطف و عنایت خداوند متعال، دوستی مانند آیت الله العظمی منتظری نمی داشت که از ایشان حمایت کند، با آن حال بیماری و بدون داروهای لازم، در شرایط آن سلول چه بر سرشان می آمد؟!

لازم به یاد آوری است که اداره اطلاعات قم در سال ۱۳۷۴ نمایشگاهی در گلزار شهدای این شهر برپا کرد به نام «مجاهدتهای خاموش!» که چند اثر از استاد قلمداران را به عنوان نمونه ای از افکار و عقاید انحرافی، به نمایش گذاشته بود. نیز در کنار آنها، اسناد و مدارکی علیه آیت الله العظمی منتظری(ره) به چشم می خورد!

### \* اخلاق والا و آزادمنشی استاد

ایشان در طول زندگی، شخصی راستگو، عفیف، راست کردار، عابد، زاهد، شجاع، سخاوتمند و صریح‌اللهجه بود و همه کسانی که به نحوی با ایشان ارتباط نزدیک داشته اند ایشان را انسانی والا، بی پیرایه، بی تکلف و بی اعتناء به خوراک و پوشاک می شناختند. گویا استاد در این راستا به هم نامش علی - علیه السلام - و سایر بزرگان دین اقتداء می کرد و زندگی اش از لحاظ سادگی، شباهت زیادی به زندگی سلف صالح و پیشگامان راستین اسلام داشت.

او با وجودی که می توانست در پناه نام بلند و پر آوازه و در پرتو قلم و علم و تحقیقات وافرش، قبل و بعد از انقلاب، به مناصب و مدارج دنیوی دست یابد و برای خود و خانواده اش زندگی و آینده مرفهی فراهم آورد، اما مشی زاهدانه و طبع

منی‌عش، مانع گرایش او به قدرت زمان و نیل به متاع و حطام دنیا و در پیش گرفتن تقیه و همراهی با خرافات و اباطیل گردید، و هرگز حقیقت را در پای مصلحت و جوّ حاکم ذبح نکرد، بلکه نام و نان و متاع زود گذر دنیا را فدای حق و حقیقت نمود؛ که البته به تبع آن بزرگوار، افراد خانواده و وابستگان نزدیکش نیز به انحاء گوناگون مورد بی‌مهری و طرد مسئولان حکومتی واقع شده و از داشتن موقعیت اجتماعی شایسته، محروم گردیدند.

### \* آثار و تألیفات استاد

استاد قلمداران علاوه بر مقالات عدیده‌ای که در روزنامه‌ها و مجلات مختلف به چاپ می‌رساند، تعداد قابل توجهی تألیف و ترجمه نیز دارد که همگی کتاب‌های ارزنده و محققانه‌ای است. آثار وی به قرار زیر است:

۱- اولین اثر چاپ و منتشر شده استاد، ترجمه بخشی از کتاب «**كُحْلُ البصر في**

**سيرة خير البشر**» اثر حاج شیخ عباس قمی است که حاوی اخلاق و کردار پیغمبر بزرگوار اسلام ﷺ می‌باشد. خود استاد از جمله امتیازات آن را ترجمه اشعار عربی کتاب مذکور به فارسی بر می‌شمارد که در نظر ارباب ادب از اهمیتی خاص برخوردار است. این ترجمه در سال‌های ۱۳۲۴ و ۲۵ انتشار یافته است.

۲- ترجمه کتاب «**المعارف المحمدية**» که یکی از آثار علامه خالصی است. این

کتاب در فروردین سال ۱۳۲۸ شمسی ترجمه و در چاپخانه روزنامه «استوار» در قم چاپ و منتشر شده است.

۳- ترجمه سه جلد کتاب «**إحياء الشريعة في مذهب الشيعة**» علامه خالصی که

تقریباً شبیه یک رساله توضیح المسائل بوده و با عنوان «**آئین جاویدان**» در سال‌های ۱۳۳۰، ۳۶ و ۳۷ به چاپ رسیده است.

۴- «**آئین دین یا احکام اسلام**» ترجمه کتاب «**الإسلام سبيل السعادة والسلام**»

اثر علامه خالصی؛ این کتاب نیز در سال ۱۳۳۵ شمسی توسط چاپخانه حکمت قم چاپ و منتشر شده است.



- ۵- تألیف کتاب مشهور «ارمغان آسمان» در شرح علل و عوامل ارتقاء و انحطاط مسلمین، در سال ۱۳۳۹ شمسی، که قبلاً به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه «وظیفه» چاپ و منتشر می‌شده است.
- ۶- «ارمغان الهی» در اثبات وجوب نماز جمعه، این کتاب که ترجمه کتاب «الجمعة» علامه خالصی است، در سال ۱۳۳۹ شمسی انتشار یافت.
- ۷- «حج یا کنگره عظیم اسلامی» در سال ۱۳۴۰ شمسی.
- ۸- رساله «مالکیت در ایران از نظر اسلام» که دست‌نویس آن با خط مرحوم استاد باقی مانده و هنوز چاپ نشده است.
- ۹- ترجمه کتاب «فلسفه قیام مقدس حسینی» اثر علامه خالصی (۱۳۸۲ ق).
- ۱۰- جلد اول کتاب ارزنده و معروف «حکومت در اسلام» در سال ۱۳۴۴ شمسی/۱۳۸۵ ق منتشر شد و طی ۶۸ مبحث، اهمیت و کیفیت تشکیل حکومت از نظر اسلام را بررسی کرده است. این کتاب تا آن زمان در نوع خود بی‌سابقه و بی‌بدیل بود و می‌توان به جرأت ادعا نمود که تا کنون نیز نظیر آن در ایران تألیف نشده است. (قابل ذکر است که حجت الاسلام رسول جعفریان مقاله‌ای خواندنی و تا حدی منصفانه، تحت عنوان «حیدر علی قلمداران و دیدگاه او در باب حکومت اسلامی» نوشته که در وب سایت شخصی وی نیز موجود است).
- از استاد شنیده شده که می‌فرمود: آیت الله منتظری این کتاب را قبل از انقلاب در نجف آباد اصفهان به عنوان تئوری حکومت اسلامی به طلاب درس می‌داده است. انگیزه تألیف این کتاب را استاد چنین بیان داشته است:
- «در شب دوشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سال ۱۳۸۴ قمری مطابق هیجدهم خرداد ماه ۱۳۴۳، ساعت یک بعد از نیمه شب، هنگامی که بر حسب عادت برای تهجد بر می‌خاستم، در عالم رؤیا مشهودم شد که گویی با چند نفر در صحرای کربلا هستیم و چنان می‌نمود که وجود اقدس حسینی از دنیا رفته و جنازه شریف او در زمین به جای مانده و من باید او را غسل دهم، و

ظاهراً کسانی هم با من همکاری خواهند کرد. من در صدد بر آمده و خود را آماده برای غسل دادن آن بدن مطهر نموده و لنگی بر خود پیچیده مهیا گشتم، و در این حال از این پیش آمد بسی مفتخر بودم که علاوه بر درک فضیلت تغسیل جسد اظهر حسینی، شکل و شمایل حقیقی و صورت مبارک آن جناب را... بالعیان خواهم دید، و در حالی که می‌خواستم هر چه زودتر خود را به آن بدن نازنین برسانم و مشغول تغسیل شوم، رعایت احترام را لازم دیدم که قبلاً وضو گرفته آنگاه متصدی چنین عمل پر افتخاری شوم. در حینی که مقدمات وضو را می‌چیدم از خواب بیدار شدم، و این خواب مبارک را بر نوشتن این رساله شریف که حقاً شستشوی گردهای اوهام و خرافات از پیکر مقدس اسلام و نمایاندن چهره حقیقی طلعت نورانی دین مبین است، تعبیر نمودم و به شکرانه آن به قیام تهجد اقدام نمودم، و الحمدلله؛ و پس از آنکه یادداشت‌هایی در این موضوع تهیه و آماده برای تألیف این رساله کرده بودم، پس از وقوع این رؤیای مبارک بلا فاصله صبح همان روز یعنی هجدهم خرداد ماه ۱۳۴۳ در قریه دیزجان قم، هنگامی که تعطیلات تابستان را می‌گذرانیدم، به کار تألیف این رساله پرداختم».

۱۱- «آیا اینان مسلمانند؟» در سال ۱۳۴۴ شمسی در قطع جیبی انتشار یافت. این کتاب کم حجم، ترجمه وصیت نامه علامه خالصی در بیمارستان است که در سال ۱۳۷۷ هجری قمری به منشی خود املاء فرمود و بعداً تحت عنوان «هل هم مسلمون؟» به چاپ رسید. نیز به ضمیمه آن، رساله کوتاهی است به نام «ایران در آتش نادانی» که ترجمه قسمت‌هایی از کتاب «شَرُّ فِتْنَةِ الْجَهْلِ فِي إِيْرَانِ» اثر علامه خالصی می‌باشد.

۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۶- مجموعه پنج قسمتی «راه نجات از شرِّ غُلّات» که ردیه‌ای است بر کتاب «امراء هستی» تألیف آیت الله نبوی، در بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ نوشته شده، و مباحث ذیل را شامل می‌شود: الف) علم غیب، در اثبات اینکه فقط خداوند عالم به غیب است، و بحث‌های مفصل در

این باره؛ ب) بحث در ولایت و حقیقت آن (که تا کنون مستقلاً چاپ نشده است)؛

ج) بحث در شفاعت، حاوی مباحثی در ردّ شفاعت مصطلح در میان عامّه مردم؛ د) بحث در غلوّ و غالیان [که به ضمیمه کتاب شفاعت به چاپ رسیده است]؛ ه) بحث در حقیقت زیارت و تعمیر مقابر، که به نام «زیارت و زیارتنامه» یا «زیارت قبور» که یک بار به صورت مستقل و بار دوم به ضمیمه کتاب «خرافات و فور در زیارات قبور» علامه برقی منتشر گردیده است.

آنچه که در اینجا لازم است برای روشن شدن ذهن محققان و علاقه‌مندان تذکر داده شود، این است که اکثراً فکر می‌کنند «بحث در ولایت و حقیقت آن» در ابتدای چاپ جدید «راه نجات از شرّ غلات» که در سایت عقیده نیز موجود است، درج گردیده؛ از این رو، آن را به عنوان فصل اول تا چهارم، معرفی کرده‌اند، که خطایی بیش نیست! زیرا استاد قلمداران (ره) در ابتدای بخش اول راه نجات از شرّ غلات (چاپ اول، قبل از سال ۱۳۵۷) که حاوی مبحث اختصاص علم غیب به خدای متعال می‌باشد، در پایان فهرست مندرجات و پیش از مقدمه می‌نویسد:

«در خاتمه یاد آور است که این کتاب شامل پنج بحث مهم است، ۱- بحث در اینکه علم غیب خاصّ خدا است. ۲- بحث در ولایت و حقیقت آن. ۳- بحث در شفاعت و حقیقت آن. ۴- بحث در زیارت و تعمیر مقابر. ۵- بحث در شناختن غلوّ و غالیان و فتنه و فساد آنان که از بزرگ‌ترین آفات شریعت حضرت خیر البریات است؛ که متأسفانه به علت غرض‌ورزی و کارشکنی تابعین غلات و نداشتن بودجه کافی، نتوانستیم جز بحث اول آن را به چاپ رسانیم و اگر توفیق خدا و کمک طالبان حق، یاری کند، امید است که بقیه کتاب نیز به چاپ رسد، ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾»

۱۷- «زکات»؛ که احتمالاً در سال ۱۳۵۱ شمسی با همکاری مرحوم مهندس مهدی بازرگان در شرکت سهامی انتشار برای اولین بار به چاپ رسید و تا مدتی از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد. بار دوم نیز یکی از علاقه‌مندان استاد، یعنی حاج احمد نواندیش (ره) احتیاطاً آن را با نام خویش تحت عنوان «یکی از مسائل واجب بعد از صلاة در اسلام» به چاپ رسانید. استاد قلمداران - برخلاف بیشتر علمای شیعه - زکات را منحصر به آن ۹ چیز ناچیز کمیاب در این روزگار نمی‌دانست و بر اساس آیات قرآن، معتقد بود که زکات، کلیه اموال و دارایی‌های فرد مسلمان را که به حد نصاب زکات رسیده باشد، شامل می‌گردد.

۱۸- «خمس» در کتاب و سنت؛ چنان که از تاریخ‌گذاری استاد در پایان مقدمه بر می‌آید، این اثر در سال ۱۳۹۶ قمری (۱۳۵۳ شمسی) نگارش یافته است، اما به علت حساسیت روحانیت شیعه نسبت به موضوع خمس، کتاب تحویل چاپخانه نگردید. لذا همان موقع تعدادی از همفکران استاد در اصفهان آن را با همان ماشین‌های دستی قدیمی تایپ نموده و با هزینه خودشان پلی کپی، تکثیر و منتشر کردند. پس از چندی، توسط اشخاصی همچون آیت الله ناصر مکارم شیرازی، سید حسن امامی اصفهانی، رضا استادی اصفهانی و...، ردیه‌هایی بر این کتاب نوشته شد که استاد قلمداران پاسخ کلیه آن ردیه‌ها را نوشته و سه تایی آنها را ضمیمه کتاب خمس مذکور نموده است، که در بخش پایانی کتاب حاضر آمده است. ناگفته نماند که استاد، خمس مذکور در سوره انفال را فقط مخصوص غنایم جنگ می‌دانست و معتقد بود که مسلمانان برای حسابرسی مالی سالانه خود، در صورت رسیدن میزان اموالشان به حد نصاب معین، باید زکات بپردازند. مثلاً زکات دارایی‌های نقدی و ارباح مکاسب / سود تجارت، یک چهلم است!

۱۹- «شاهراه اتحاد» یا «نصوص امامت»؛ این کتاب هم به سبب حساسیت شدید روحانیت شیعه نسبت به موضوع آن، به صورت تایپ دستی تکثیر و

مخفیانه منتشر شد. اما نه توسط استاد، بلکه علاقه‌مندان وی در تهران این امر را به عهده داشتند. روی هم رفته، این کتاب چهار بار ویرایش و چاپ شده است. این کتاب حاوی بررسی حوادث پس از رحلت رسول خدا ﷺ همچون واقعه سقیفه بنی ساعده، و موضوع جانشینی پیامبر اسلام و بحث جنجال برانگیز امامت می‌باشد.

۲۰- شخصی روحانی به نام «ذبیح الله محلاتی» چند سال قبل از پیروزی انقلاب، کتابی در ردّ علامه سید ابوالفضل برقی (ره) - امام جماعت سابق مسجد گذر وزیر دفتر تهران- نوشت تحت عنوان «ضرب شمشیر بر منکر خطبه غدیر» و مطالبی سطحی و خلاف حقیقت در آن جزوه درج کرد. استاد قلمداران نیز در جواب آن رساله‌ای به نام «جواب یک دهاتی به آقای محلاتی!» به رشته تحریر کشید که نسخه‌ای از آن در سایت عقیده و وبلاگ حیدر علی قلمداران موجود است.

۲۱- «خمس از نظر حدیث و فتوی»؛ جزوه‌ای است حدود چهل صفحه دست‌نویس که یک بار به همراه رساله پیشین تحت عنوان «دو رساله» به صورت محدود انتشار یافته است، اما به لحاظ آنکه نیاز به بازنگری و ویرایش دارد مجدداً به طور جداگانه منتشر خواهد گردید.

۲۲- جلد دوم کتاب «حکومت در اسلام» با نام «وظایف حکومت در اسلام»؛ در سال ۱۳۵۸ شمسی انتشار یافت که به بررسی وظایف حکومت و حاکم اسلامی می‌پردازد. لازم به ذکر است که استاد شرح ترجمه و تألیفات خود را در پایان همین کتاب بیان داشته است.

\*\*\*

این بود شرح کوتاهی از زندگی، عقاید و آثار استاد حیدر علی قلمداران. اما قابل ذکر است که استاد علاوه بر تألیف و تصنیف و ترجمه و نوشتن مقالات دینی، سخنرانی‌ها و جلسات تحقیقی بسیاری نیز در شهرهای تهران (مسجد گذر وزیر دفتر، در زمان امامت آیت الله سید ابوالفضل برقی)، تبریز و اصفهان داشتند.

همچنین طی یکی از سفرهای شان به کربلا - در زمانی که هنوز تحوّل فکری و عقیدتی در وی صورت نگرفته بود- در روز عاشورا سخنرانی مهمی در صحن امام حسین علیه السلام ایراد فرموده که متن آن در کتاب «زیارت و زیارتنامه» آمده است.

### \* وفات

این دانشمند محقق و چهره علمی کم نظیر ایران زمین، پس از سالها تحمل مشقات و رنجهای زندگی، مجاهدت در راه نشر احکام و حقایق دین مبین اسلام و تحمل هشت سال بیماری طاقت فرسا، که توأم با صبری ایوب وار بود، در روز جمعه ۱۳۶۸/۲/۱۵ بعد از سحرگاه ۲۹ رمضان المبارک ۱۴۰۹ قمری در سن هفتاد و شش سالگی دار فانی را وداع گفت و با لقای معبود یگانه اش به آسایش ابدی نایل گشت و عصر همان روز با حضور عده ای از دوستان و همفکرانش و طی مراسمی ساده و عاری از هر گونه بدعت و تشریفات خرافی زائد، در قبرستان باغ بهشت قم، در نزدیکی قبر پسر مرحومش به خاک سپرده شد.

از درگاه قدس ایزدی صمیمانه امید آن داریم که راه طی شده اما نیمه تمام آن راد مرد شجاع عرصه دین، و آن علامه مصلح و احیاگر عقیده و اندیشه توحیدی را با جایگزینی دعوتگری دیگر، به سر انجام مطلوب و مورد رضای خویش برساند؛ و از حضرتش رحمت و غفران واسع برای آن استاد عالی قدر مسألت می نماییم.

از شمار دو چشم، یک تن کم و زشمار خرد، هزاران بیش

رحمة الله عليه وعلى جميع المؤمنين الموحدين

د. حنیف

## سخن ویراستار

### به نام خدا

نسخه حاضر کتاب «خمس» که اکنون پیش روی شما خواننده محترم است، جدیدترین نسخه تصحیح و ویرایش شده کتاب مذکور می‌باشد که توسط این جانب به انجام رسیده است. آنچه که به کوشش بنده صورت عمل به خود گرفته عبارت است از:

- ۱) انتخاب عنوانی مناسب‌تر برای کتاب در روی جلد که با محتوای آن همخوانی بیشتری داشته باشد؛
- ۲) ویرایش کلی متن بر طبق دستور زبان امروزی، تا حدی که به اصالت مطالب کوچک‌ترین لطمه‌ای وارد نسازد؛
- ۳) بررسی صحت آیات قرآن و ترجمه آنها، به گونه‌ای که در صورت نیاز، به فارسی روان و قابل فهم بهتر برگردانده شد؛
- ۴) کنترل صحت احادیث منقول از کتب روایی و تصحیح و تطبیق ترجمه آنها؛
- ۵) چنانچه برخی ارجاعات منابع در پاورقی‌ها فاقد آدرس یا آدرس دقیق بود، آدرس آنها درج یا کامل گردید. نیز برای اطلاع بیشتر خوانندگان گرامی، منابع بیشتری برای پی‌گیری مطالب، معرفی گردید؛
- ۶) تصحیح و تعدیل در نگارش عناوین فصول؛
- ۷) اقدام مهم و اصلی که در مورد چاپ جدید به عمل آمده، گردآوری تمام مطالبی است که استاد در موضوع خمس به نگارش درآورده بوده است. شایان ذکر است که وی جزوه‌ای جداگانه به نام «خمس از نظر حدیث و فتوا»

تدوین کرده بود که چون احادیث موجود در آن در اصل کتاب خمس درج شده بود، بنده فقط فتاوی علمای شیعه را در تحلیل و اباحه خمس، به نسخه حاضر افزودم. همچنین برخی از روحانیان شیعه در حوزه علمیه قم، ردیه‌های بر کتاب خمس نوشته بودند که استاد بدانها پاسخ گفته بود، لیکن در چاپ پیشین، این پاسخ‌ها درج نشده بود که در این نسخه جدید، پاسخ‌های مذکور نیز ضمیمه گردید. بدین ترتیب، می‌توان ادعا نمود که نسخه حاضر، کامل‌ترین نسخه کتاب خمس به شمار می‌آید.

امیدوارم این اقدام بنده مورد رضای خالق متعال و روح پاک آن استاد گران قدر قرار گیرد.

د. حنیف زرنگار



## اصطلاحات حدیثی

از آنجایی که در کتاب حاضر، مباحث حدیثی متعددی ارائه شده است، برای آشنایی بهتر خوانندگانی که با اصطلاحات تخصصی حدیثی آشنایی ندارند، تعاریف و اژه‌های رایجی که نویسنده محترم از آنها استفاده کرده است، در ادامه می‌آید. لازم به ذکر است که این اصطلاحات بر اساس اعتقادات مذهب شیعه می‌باشد.

احادیث بر اساس سه معیار تقسیم می‌شوند:

۱- اعتبار.

۲- تعداد راویان.

۳- اتصال یا انقطاع زنجیره سند.

از لحاظ اعتبار، احادیث در پنج گروه دسته‌بندی می‌شوند:

۱- صحیح: در علوم حدیث شیعه، حدیث صحیح حدیثی است که زنجیره آن

توسط رجال موثق و امامی مذهب به معصوم متصل شود.

۲- حسن: حدیثی است متصل، که همه زنجیره سند آن، امامی مذهب و ممدوح

باشند، ولی سخنی درباره عدل هر یک از راویان، از قول بزرگان نیامده باشد،

یا برخی ممدوح و بقیه مورد اعتماد باشند.

۳- موثق: خبری است که همه افراد زنجیره سند آن، به تصریح کتب رجال

شیعه، مورد اعتماد باشند، خواه امامی مذهب باشند، یا نباشند.

۴- قوی: روایتی است که همه راویان زنجیره حدیث امامی مذهب باشند گرچه

ممدوح و مذموم نباشند.

۵- ضعیف: حدیثی است که شرایط موارد دیگر را نداشته باشد، و انواع

گوناگونی دارد.

از لحاظ تعداد راویان، احادیث به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱- متواتر: حدیثی است که توسط راویان بسیاری نقل شده باشد، به گونه‌ای که هماهنگی آنان برای جعل ممکن نباشد،
- ۲- آحاد: حدیثی است که سلسله راویان آن به تواتر نرسیده و نمی‌توان بر صحت آن یقین داشت. هر حدیثی که خبر متواتر نباشد، خبر واحد است، هر چند سلسله راویان آن بیش از یکی باشد.

از لحاظ اتصال یا انقطاع زنجیره سند، احادیث هشت دسته‌اند:

- ۱- مسند: حدیثی است که سلسله سند آن، بدون افتادگی راوی، تا امام ذکر شده باشد، بدین گونه که راوی، بدون واسطه، حدیث را از راوی پیشین گرفته و نقل کرده تا به امام رسیده است،
- ۲- متصل: حدیثی که سند آن، به نقل هر راوی، از راوی بالاتر از خودش متصل باشد، خواه آنکه به امام برسد یا بر غیر او متوقف باشد.
- ۳- مرفوع: حدیثی که آخر سند آن، به قول یا فعل و یا تقریر امام اضافه شود، خواه در سند آن، ارسال باشد یا نباشد، مانند اینکه صحابی امام بگوید: «امام چنین فرمود، یا دیدم امام چنین کاری کرد، یا من در محضر امام، فلان کار را کردم و آن حضرت انکار نکرد».
- ۴- موقوف: حدیثی را گویند که سلسله اسناد آن، به راوی ختم می‌شود، و به امام منتهی نمی‌گردد. در حقیقت، چنین روایتی، حدیث نیست، بلکه گفته راوی است، مگر آنکه قرآینی وجود داشته باشد که به طور عادت موجب اطمینان به صدور آن از طرف امام گردد.
- ۵- مقطوع: حدیثی که بعض راویان آن ناشناخته باشند، یا اتصال اسناد آن به امام، معلوم نباشد. در اصطلاح عامه، حدیث مقطوع به هر حدیثی اطلاق می‌شود که بیانگر گفتار یا کردار تابعین باشد.
- ۶- مُرسل: حدیثی است که راوی، آن را از امام نشنیده است، لیکن بدون واسطه

از وی نقل کرده باشد، یا با واسطه نقل کرده، اما واسطه را فراموش کرده و به فراموشی تصریح نموده است، یا از روی عمد یا سهو، آن را نیاورده باشد، یا واسطه را با ابهام ذکر کرده باشد، مانند تعبیر «عن رجلٍ» یا «عن بعض اصحابنا»، واسطه حذف شده یکی باشد یا بیشتر.

۷- **منقطع**: حدیثی که اسناد آن تا امام، به شکل متصل و پیوسته نباشد، خواه انقطاع از ابتدای سند باشد، یا از وسط، یا از آخر آن، و خواه راوی افتاده، یکی باشد یا بیشتر.

۸- **معضل**: حدیثی که از اسناد آن، دو راوی یا بیشتر جا افتاده باشد. برخی جایگاه افتادگی راوی را به میانه اسناد اختصاص داده و معتقدند که حدیث معضل، حدیثی است که از وسط اسناد آن، دو راوی یا بیشتر افتاده باشد، یا اینکه از ابتدا، یا میانه، یا آخر اسناد آن، دو راوی یا بیشتر جا افتاده باشد.



## مقدمه‌ی مؤلف

### باسم العليم الحكيم

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ...﴾ [النساء: ۱۷۱].

«ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز [سخن] درست مگویید...».

از موجودات زمین، که به جامدات، گیاهان و حیوانات تقسیم می‌شوند، تنها انسان است که از عقل و هوش و تمییزِ خاصّ برخوردار است، و همین مزیت است که او را یگانه‌تازِ میدانِ تسلط بر طبیعت و ذخایرِ آن کرده است، چنان که دیگر مخلوقات را در جنبِ اطاعتِ خویش درآورده، یا درمی‌آورد. آری، این امتیاز باعث شده است که او بر موجوداتِ دیگر این عالم تسلط یابد، آنها را به نفع خود، یا به اقتضای هوس و میلِ خویش، استخدام و استفاده نماید، به خیال خود، حوائج و آرزوهای خویش را تأمین کرده و تحقق بخشد و در نتیجه، روز به روز بر دایره‌ی هواهای نفسانی خویش بیافزاید. از سوی دیگر، همین خاصیت، باعث ناراحتی روح و تشویش و اضطراب وجدان و نا امنیِ خاطرش شده و آسایش و آرامشش را سلب کرده است، زیرا گرچه انسان در اثر داشتنِ مزیتِ هوش و اندیشه‌ی خاصِ خود، به بسیاری از آنچه که شاید موجوداتِ دیگر پی نبرده باشند، دست یافته است، هرچه هست عقل آدمی شعله‌ی ضعیفی بیش نیست که چون چراغِ کم‌نوری در صحرای تاریک و پهناورِ وجود، به وی عطا شده است که راه دور و درازِ معاش و معاد خود را بدان بیند و بینماید.

اما همین انسان که با اشتهای سیری‌ناپذیرش می‌خواهد بر سرتاسر اسرارِ جهان هستی دست یابد، با این وسیله‌ی ناچیز، قادر به برآوردن این آرزو نیست، زیرا پهنایِ عالم وجود و اسرارِ پیچ در پیچ و سر در گمِ آن، بیش از آن است که با پای چوبینِ اندیشه و وهمِ ضعیفِ انسان پیموده شود. با این وجود، باز هم توسنِ اندیشه و

خیال، همواره در تکاپوست، و جوینده رازجویی و کشف اسرار، پیوسته در جست‌وجو. این کیفیت و ویژگی، گاهی از فرط کوشش و طلب، چنان اسیر و هم‌عواطف می‌شود، که جنونش را همگان درمی‌یابند.

این جزر و مدّ روحی، عقلی، عاطفی و منطقی، او را به صورتی درآورده است که در صحنهٔ حیات و غوغای زندگی، کارهای حکیمانه و جنون آمیزش را با یکدیگر آمیخته است، چنان که گویی طبیعت او را به مسخره گرفته و با او بازی و شوخی می‌کند. این انسان، هرچه هست، در جست‌وجوی این است که از این کشش و کوشش، به چیزی دست یابد که روح خود را از این هیجان و اضطراب و تزلزل رهایی بخشد، و چنان به نظر می‌رسد که اگر به این آرزو دست یابد، حوائج جسمی او - که از ابتدا تا انتهای زندگی همواره او را به زحمت و مشقت‌های دور و دراز انداخته است - تأمین شود و، دست کم، صورت آسان‌تری به خود گیرد، زیرا مسلم است که آرامش جسم، کاملاً به آرامش روح وابسته است.

با مطالعه تاریخ زندگی انسان درمی‌یابیم که آنچه انسان در دوران عمر طولانی خود، برای نیل به این هدف بدان امید بسته است، چیزی نیست بجز دین. از مذاهب و آیین‌های افسانه‌ای و خاموش گرفته تا ادیان زنده و موجود، همگی گویای این حقیقتند که آدمی لحظه‌ای نتوانسته است بدون مذهب و عقیده در دنیا زندگی کند، و اگر تحقیق و دقت شود، مسلم خواهد شد که پیشرفت یا درماندگی هر ملتی، نتیجهٔ بلافاصل و اثر مستقیم مذهبی است که از آن تبعیت می‌کند، زیرا مذاهب و ادیانی که در عالم، عهده دار رهبری جوامع گوناگون بشری بوده‌اند، همگی از یک منشأ و منبع سرچشمه نگرفته‌اند، حتی اگر منشأ آنها یکی باشد، دیدگاه‌ها و خواسته‌های پیروان یا غرض‌ها و هوس‌های فرصت‌طلبان، تأثیری مستقیم یا غیرمستقیم در انحراف از آن داشته است، و همین خواسته‌هاست که بعدها نتایج ناگوار و نامطلوبی در پی دارد.

اگر به مذاهب زنده و خاموش جهان، با دیده انصاف بنگریم، این واقعیت آشکار می‌شود که دین مقدس اسلام، روشن‌ترین، آسان‌ترین و آرامش‌بخش‌ترین راهی است که می‌توان به کمک آن، بشر امروزی را به سوی شاهراه نجات و رستگاری رهبری کرد، بشری که بر سر دو راهی فنا و بقا با پای لرزان و دل هراسان ایستاده و

برای آینده خود نگران است.

درستی این ادعا زمانی ثابت می‌شود که درباره دیگر مذاهب و ادیان موجود، پژوهشی دقیق صورت گیرد و دیدگاه دانشمندان منصف جهان، از هر قوم و ملتی را درباره این مطلب بررسی کنیم و مکاتب موجود و رژیم‌های سیاسی ملل مختلف دنیا را نیز مد نظر داشته باشیم.

شرط لازم دیگر در تأیید این مدعا آن است که دین اسلام را از سرچشمه اصلی آن جستجو کنیم، همان منبعی که معرفش قرآن کریم و سنت متواتر رسول بزرگوار آن صلی الله علیه و آله است و در طول بیست و سه سال دوران درخشان نبوت خویش، اجرا کرده است، یعنی قبل از آنکه به آراء و اهواء یک قرن یا نیم قرن بعد از غروب خورشید رسالت آلوده شده باشد و از این رهگذر، میدان‌های وسیعی برای تاخت و تازِ غرض‌ها و مرض‌های ارباب هوا و هوس باز شود.

مطالعه‌ای هرچند اجمالی در تاریخ، مشخص می‌کند که ظهور اسلام، از بزرگ‌ترین حوادث، یا شاید عظیم‌ترین حادثه‌ای است که مسیر حیات بشری را به سوی ترقی و تعالی تغییر داد و از پرتگاهِ هلاکت به رفیع‌ترین مقام مدنیت و انسانیت برکشید و جسم و روح آدمی را به عالی‌ترین مقام لایق خود، تعالی و رفعت بخشید. به علاوه، اسلام جسم انسان را از سختی اعمال جانفرسا و اطاعت از ستمگران و تحمل ریاضت‌های پرمشقت احبار و کشیشان رهایی بخشید، همان طور که از پلیدی و ناپاکی خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها [ی ناپاک] آزاد ساخت و به سوی آسایش و رفاه، هدایت کرد.

آری، اسلام عزیز لذت‌های پاک را در سفره بشر نهاد و روحش را، که دچار قید و بند شرک و بت‌پرستی و اسیر گرنش و عبودیت فرعون‌ها و نمرودها بود، آن چنان آزاد کرد و عروج داد که تا سرحد همنشینی با فرشتگان الهی بالا بُرد و شرافت نسب و نژادش را تا مسجودیت فرشتگان تمام کُرات آسمانی و کارگزاران عالم وجود، بارها یادآور شد، تا مگر قدر خویش بشناسد.

اسلام، مسیر کمال‌جویی انسان را با توجه به ذات بی‌چون آفریننده عالم و دیدار پروردگار هستی، به عنوان هدف تعیین کرد و نشان داد، لذات نفس و جان او را تا

آفاق دور، بشارت بخشید، رضوان الهی را غایت کمال دانست، که همانا اتصال به آغوش وصال ذات نامتناهی است، و هزاران نعمت و برکت دیگر<sup>(۱)</sup>.

اما افسوس و صد هزار افسوس! هنوز نیم قرن از غیبتِ آفتاب نبوت نگذشته بود که همان آفاتی که همواره در پی این برکات است، مجدداً جان گرفت و تقلید و تعصب کیش اجدادی، از شوره زار جاهلیت سر برآورد، علف‌های هرز، گلستان شریعت احمدی را احاطه کرد و پیرامونِ گل‌های اسلام را فرا گرفت، نگاه خیره عقلای جهان را در عظمت اسلام، در جلب به اوهام خود تیره کرد، پیچک‌های تلخ هرزه و گستاخ، از بر و شاخِ شجره طیبه دینِ مبین بالا رفت و بر پیکرش پیچید، به طوری که اکنون، تشخیصِ حق از باطل و اهل از نااهل و حلال از حرام، حتی برای بسیاری از خبرگان و متخصصانِ شناخت کفر و ایمان، سخت و ناممکن است.

از اساسی‌ترین مسئله اعتقادی اسلام، که توحید است و متأسفانه به انواع گناهان آلوده شده است، بگذریم و به فروع و احکامِ عملی آن نظر افکنیم: یکی از آموزه‌های اصیل و عظیم دینی ما، فریضه زکات است، تا به وسیله اجرای آن، مشکلات و نیازهای اجتماعی اقتصادی انسان تأمین شود.

خداوند متعال در قرآن بودجه زکات را برای تأمین هشت مورد از اقسام نیازهای اجتماعی مسلمانان پیش‌بینی کرده و دستور فرموده است که با کمک آن فقرا بتوانند زندگی بهتری داشته باشند، مأموران جمع‌آوری این بودجه نیز از [ثمره] عمل خود بهره‌ور شوند، دل‌های علاقه‌مندان، به حقیقت متمایل شود، ورشکستگان و خسارت‌دیدگان از عهده غرامت برآیند، بردگی، که ننگی بر دامن بشریت است، تدریجاً زدوده شود و تمام نیازها و برنامه‌های رفاه اجتماعی، اجرا گردد، کارهایی مانند: محافظت از کشورهای اسلامی، جهاد با هرگونه سلاح و نیروی نظامی‌ای که زمان اقتضا نماید، عمران شهرها و راه‌سازی، فراهم کردن امکانات آموزشی، تهیه وسایل بهداشتی و بالاخره، تأمین امنیت راه‌ها و کمک به در راه‌ماندگان. از این رو،

۱- ﴿... وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا...﴾ [ابراهیم: ۳۴].

«... و اگر نعمت خدا را شماره کنید نمی‌توانید آن را به شمار درآورید...».



نزدیک به صد آیه از آیات قرآن مجید فرموده است: «از آنچه به شما داده شده است، برای انجام این امور، مبلغی بپردازید، از درآمد کسب و تجارت و غلات و معادن و غیر آن»، نظیر این آیات:

﴿...وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ [البقرة: ۳].

«... و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ...﴾ [البقرة: ۲۵۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید...».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...﴾ [البقرة: ۲۶۷].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم، انفاق کنید...»

اما دست فضول و بازیگرِ جهل و غرض، این بودجه‌عظیم را، که در صدی از تمام درآمدهای زندگی است، منحصر به ۹ موردِ ناچیز کرده است، که در این زمان، اکثر آنها از دسترس انسان خارج شده و می‌شود. از این ۹ مورد، فقط گندم و جو را، که در برخی نقاط دنیا مقدار قابل توجهی از آنها موجود و حد نصاب آن نیز نزدیک به هزار کیلوگرم است، مشمول قانون زکات کرده‌اند. جالب اینجاست که پس از کسر هزینه‌های کشاورزی، افرادی اندکی موظف به پرداخت آن می‌شوند.

بر اساس این قانون بدعت‌آمیز و با محاسبه‌ای که بر اساس مدارک و اسناد دولتی انجام داده و آن را در کتاب زکات آورده‌ایم، اگر فرض کنیم که تمام محصولات کشاورزی ایران، که مشمول قانون زکات می‌شوند، متعلق به یک نفر باشد و زکات آن تماماً پرداخت شود، و با در نظر گرفتن بیست و پنج فقیر در هر هزار نفر، به هر نفر فقط روزی نیم الی یک ریال می‌رسد، آری روزی یک ریال<sup>(۱)</sup>.

۱- این محاسبه مربوط به سال‌ها پیش است. وضع نابسامان کشاورزی در ایران امروز و تعداد روزافزون فقرا، این سرانه را بسیار کم‌تر خواهد کرد. (مُصحح)

آیا می‌توان باور کرد که پروردگار جهان، برای برآورده کردن نیازهای فقرا چنین زکاتِ ناچیزی را مقرر فرموده باشد؟ آیا می‌دانید مستند فقهای که چنین زکاتی را فتوا داده و تبلیغ می‌کنند چیست؟ از آن همه آیات کتاب آسمانی و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سیره مسلمین صدر اول، که از تمام درآمد آن روز (شامل غلات، باغستان‌ها، چهارپایان، تجارت و کسب، درآمد معادن و مراتع، اموال مخلوط به حرام و گنج‌ها) زکات گرفته می‌شد، صرف نظر کرده و به تعدادی احادیث و روایات ضعیف در کتاب‌های حدیثی تمسک بسته‌اند که، خوشبختانه یا بدبختانه، از روایانی بدنام و نامعتبر نقل شده است!

مثلاً همین محدود شدن زکات به اشیاء تسعه (نه گانه) در کتاب‌های حدیثی شیعه مستند به شش حدیث است، که پنج حدیث آن را یکی از بدنام‌ترین رجال حدیث به نام «علی بن فضال» روایت کرده است، که به قول صاحب کتاب «سراثر»: «خود و پدرش، ضال و مضل بوده و ملعون و رأسِ کُلِّ ضالّاند»<sup>(۱)</sup>.

علی بن فضال، شیعه امامی نبود، بلکه ابتدا فَطْحی مذهب<sup>(۲)</sup> بود و بعداً به امامت جعفر بن حسن عسکری (و به قول شیعه، جعفر کذاب) اذعان کرد. در میان فقهای که معتقد به زکاتِ اشیاء نه‌گانه هستند، او پیشتاز است.

زکات، یکی از واجبات بزرگ اسلامی است، که در دنیای امروز، که تشنه یک نظام صحیح اقتصادی است، به این صورت نمایش داده می‌شود. همچنین با سایر

۱- صاحب سراثر، محمدبن ادریس حلّی (م: ۵۹۸ ق) است که از فقهای بزرگ امامیه است و به ابراز نظرهای جسورانه در فقه و انتقاد صریحش از فقهای پیشین و جرح آراء ایشان (حتی کسی چون شیخ طوسی که با وی خویشاوندی نزدیک هم داشته) مشهور است (خوانساری، روضات الجنات). وی درباره این دو تن می‌گوید: «گمراه شده و گمراه‌کننده و لعنت شده و سردمدار تمام گمراهان»، [السراثر: ج ۱، ص ۴۹۵].

۲- پیروان «عبدالله بن جعفر الافطح» که در سال ۱۴۸ هجری درگذشت. وی پس از اسماعیل، بزرگ‌ترین فرزند جعفر صادق بود، ولی در نزد پدر محبوبیتی نداشت و متمایل به «حشویه» و «مرجئه» بود. او بعد از پدرش به جای او نشست و به انکای این حدیث منقول از پدرش که «امامت در بهترین فرزندان امام است» به جمع‌آوری پیروان پدرش پرداخت. این گروه به نام عبدالله بن فطح یا عبدالله بن افطح، نامی که از پیشوایان ایشان و اهل کوفه بوده است، فَطْحیه نامیده شدند. (مُصحح)

فرائض و قوانین و احکام اسلامی آنچنان بازی کرده‌اند که تمام احکام حیات بخش و سعادت‌افزای این شریعت آسمانی، از دایره عمل خارج و فراموش شده یا به صورت ظاهری و پوشالی برگزار می‌شود، تا جایی که اگر امروز بخواهیم یکی از آنها را به گونه‌ای صحیح اجرا کنیم و یا فقط حکم آن را بگوییم، بسیاری از مدعیان مسلمانی، ما را محکوم به کفر و گمراهی می‌کنند، کارهایی مانند: نماز جمعه و جماعت در اسلام (آن چنان که خواست صاحب شریعت بوده است)، حج (هر چند که یک بار در کل عمر باشد)، جهاد و تهیه مقدمات آن (از جمله: اسلحه، نیروی نظامی لازم، فراگرفتن فنون جنگ، فراگرفتن تیراندازی با سلاح‌های جدید، آموزش همه گروه‌های سنی برای حفظ سرزمین اسلامی و یاری برادران دینی، انجام وظیفه مهم امر به معروف و نهی از منکر، جلوگیری از پیدایش بدعت‌ها، احیای سنت‌های فراموش شده، سپردن زمین‌های بایر به کسانی که شایستگی آباد کردن آنها را دارند و صرف درآمد حاصل از این زمین‌ها به نفع بیت المال مسلمین، و از همه مهم‌تر و عظیم‌تر، امر حکومت اسلامی و انتخاب و تعیین پیشوای سیاسی اسلام، که اصطلاحاً به وی «امام» می‌گویند، تا احکام و قوانین قرآن و اسلام را به نحو احسن به جریان اندازد، و اموری مانند اینها.

اگر قرار باشد هر کدام از این امور و احکام به صورت حقیقی خود اجرا شود، دسیسه بازی‌کنان با حقایق دین و دشمنان واقعی شریعت سیدالمرسلین (که بدبختانه، پاره‌ای از آنان عالم و روحانی و مرجع تقلید قلمداد شده‌اند) اجراکنندگان این احکام الهی را محکوم به کفر خواهد نمود. به فتوای ایشان، نه تنها صورت‌بخشان این حقایق، بلکه گویندگان آنها را نیز باید زبان برید و دهان دوخت و یا، حداقل، به بهتان ناروا منکوب ساخت!

از سوی دیگر، شیعه امامیه، همواره در حال ایجاد بدعت و تقویت گمراهی‌ها و خرافات است، مسایلی از قبیل: شخص‌پرستی‌ها (که برخی از مشاهیر اسلام را به صورت خدا و فرزندان خدا درآورده‌اند، به طوری که حتی شرک جاهلیت بر آن رجحان دارد)، عزاداری‌های نامشروع، توسل‌های شرک‌آفرین، زیارت‌های نادرستی

که شبیه روزگار آتش پرستی ایران پیش از اسلام و بت پرستی جاهلیت است، تعمیر و بازسازی قبرها، تزیین ضریح‌ها با طلا و نقره، اعتکاف و اقامت [و برگزاری نماز] در قبرستان‌ها و مزارها (که شرع مقدس اسلام آن را نهی کرده است)، وقف زمین‌ها و اموال برای چنین مرقدهایی به منظور تحکیم و تزیین آن، زنده کردن افتخارات موهوم نسب و نژاد و قومیت (که اسلام با اراده و قدرت تمام با آن مبارزه کرد)، تعیین حقوق و مزایای ویژه برای یک نسل یا نژاد خاص، که از آن جمله، «خمس» کذایی است، که به همان قدرت و شدت بدعت‌های دیگر، بلکه شدیدتر از آنها، در میان شیعه امامیه رایج است.

خمس، بر اساس نص صریح قرآن و سنت روشن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سیره عموم مسلمانان، یک پنجم از غنیمت‌های جنگ با کفار و مشرکین است، که زمامدار و پیشوای آن جنگ، از غنیمت‌ها برمی‌دارد و چهارپنجم دیگر آن را طبق دستور اسلام، به مجاهدین واگذار می‌کند. اما همین خمس، متأسفانه امروزه به صورت مالیات ظالمانه‌ای درآمده است که نه از اموال مشرکین و کفار، بلکه از دسترنج طبقات قوی و ضعیف شیعیان با اخلاص امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای قشر خاصی از مردم جامعه گرفته می‌شود و با شدت و دقت از مردم و حتی از گروه‌های آسیب‌پذیر (مانند روستاییان، کشاورزان زحمتکش، کارگران و امثال ایشان) با تهدیدهای شدید و ترساندن از عذاب اخروی، گرفته می‌شود، تا مجالس مهمانی و اسباب شادمانی عده‌ای مخصوص را دایر و گرم کند. بهانه این اخذی این است که: «زکاتی که از ثروتمندان گرفته می‌شود<sup>(۱)</sup> بر سادات (یعنی عنوانی که هرگز در اسلام وجود نداشته است) حرام است»، اما این ادعایی است که قرآن تصدیق نمی‌کند.

اینان معتقدند چون دین اسلام و احکام آن برای عموم جهانیان است. تمام اموال و درآمد مسلمانان، و شاید درآمد تمام مردم جهان و همه اندوخته‌های معدنی و زیرزمینی، از جمله نفت، تمامی گنج‌ها و دفینه‌های عالم و بالاخره، آنچه ارزش مادی

۱- مواردی که در فقه شیعه باید برای آنها خمس پرداخت، آنقدر محدود و کم تعداد است که کمتر ثروتمندی را می‌توان یافت که ملزم به پرداخت آن باشد. (مُصحح)

دارد، مشمولِ حکمِ خمس می‌شود. بنابراین، باید یک‌پنجمِ آنها را، از هر نوع که باشند، در اختیار این قشر خاصّ با امتیاز بگذارند، تا نیمی از آن را ملّیان، و - به اصطلاح - مراجع تقلید، صرف اموری کنند که هیچ کس از آن خبر ندارد و درباره‌اش سؤال نمی‌پرسد، نیمی دیگر را به ساداتِ فقیر، یتیمان و درراه‌ماندگان و کسانی از این قبیل بدهند، و در واقع، فقیرانِ طبقه سادات را در تمام مدت، از فقر و پریشانی بیمه کنند. این در حالی است که دیگر سادات ثروتمند می‌توانند فقرا را سادات را از نظر مالی تأمین کنند. یعنی سال به سال، هزینه ایشان را طبقِ نرخ روز بپردازند، تا در تمام سال، با آسایش خیال، زندگی کنند و به تولیدِ مثلِ نسلِ تنبل‌ها و آسوده‌خواران مشغول باشند!

این مالیاتِ عجیب و سنگین، که اگر همگان وادار به پرداختِ آن شوند، با آن می‌توان برای یک طبقه خاص، سفره‌های رنگین و بسترهای ننگین گسترد. برای مثال، اگر در ایران (که از نظر درآمد چندان غنی نیست و از نظر تعداد سادات، غنی‌ترین کشورهاست) حقوق اموال مشمول خمس پرداخته شود، فقط با خمس درآمدِ معادن، به هر سیّد روزانه یک هزار تومان<sup>(۱)</sup> می‌رسد.

باز اگر گفته می‌شد که هرگاه پولِ اختصاص داده شده به خمس، بیش از نیاز این گروه بود، می‌توان آن را در امور اجتماعی و عام‌المنفعه دیگر مصرف کرد، جای بسی امید بود، اما متأسفانه، فتوای صریح فقهای بزرگ شیعه آن است که آن را به جز این طبقه، به هیچ کس دیگر نباید داد و برای هیچ امر دیگری نمی‌توان مصرف کرد. مصرفِ دیگرِ خمس، سهم امام است. شایانِ ذکر است که در شریعت مقدس اسلام، از این سهم، نام و نشانی نیست و در صدر اسلام، هیچ مسلمانی به نام «سهم امام» دیناری به احدی از ائمه اسلام نداده است، و متأسفانه امروز هم ائمه از آن نصیبی ندارند، یعنی امامی وجود ندارد که از آن بهره‌مند شود، زیرا مالِ شخص برای

۱- با در نظر نرخ افسارگسیخته تورم امروز نسبت به زمان تألیف کتاب (سال ۱۳۴۷) این رقم بر اساس قیمت طلا، معادل ۱۳ میلیون تومان امروز است.

مصرف خود اوست تا به وسیله آن، نیازهای زندگی را برطرف کند، نه اینکه وسیله تامین نیازهای دیگران باشد.

گذشته از اینکه اکثر فقهای قدیمی‌تر شیعه، پرداخت سهم امام، و حتی تمام خمس کذایی را، واجب ندانسته‌اند و بر اساس احادیث موجود، در زمان غیبت امام زمان، آن را بر شیعیان مباح و حلال می‌شمردند، پاره‌ای از آنان، که از باب احتیاط، پرداختش را لازم می‌دانستند، عقل و اندیشه خود را سرهم کرده و چنین فتوا می‌دادند:

«سهم امام را باید از مال خود جدا کرده و در انتظار ظهور آن حضرت بود، تا به مجرد ظهور، آن را تقدیم حضور موفور السُرور (پر از شادانی) ایشان نمود. در غیر این صورت، در هنگام احتضار، باید آن را به وصی امین خود سپرد تا در صورت دست یافتن به امام غایب، آن را به وی پرداخت نماید، وگرنه، آن وصی نیز، در موقع احتضار، به وصی امین خود واگذارد. به همین منوال، تا هر چند نسلی که لازم است ادامه یابد، تا شاید روزی بدین فیض عظیم نائل آید و مال امامت چند صد ساله یا چند هزار ساله را به صاحب اصلی آن برساند و حق به حقدار برسد. این، یک راه مصرف آن است. راه دیگر و آسان‌تر آن است که سهم امام را در بیابانی دفن کند، تا هنگامی که امام ظهور می‌کند، آن دفینه فریاد برآورد و امام را به جانب خود دعوت کند، تا امام آن را تصاحب نماید و به مصارف لازمه عمر امامت هفت ساله یا حداکثر چهل ساله برساند<sup>(۱)</sup>. راه بهتر و آسان‌تر و مطمئن‌تر دیگر آن است که آن سهم را به دریا افکند، زیرا در بیابان، ترس از آن می‌رود که رندانی بدان دست یابند، اما در قعر دریا از این آفت مصون است و این پول، در قعر دریا می‌ماند، تا روزی که امام آن را بیرون آورد و مصرف کند».

می‌دانید نتیجه این حکم نازنین، که از عقل رزین مروجین دین مبین مایه می‌گیرد و بدبختانه آن را به شریعت آسمانی و الهی سید المرسلین صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند، چیست؟ نتیجه این توصیه اقتصادی (!) آن است که هر ساله، ده درصد از ثروت زمین را باید به دریا ریخت، تا پس از چند هزار سال، امام غایب بیاید و آن را بردارد و خرج

۱- احادیث گوناگون، مدت امامت امام زمان را، حداقل هفت سال و حداکثر چهل سال تعیین کرده‌اند.

کند، آن هم در دنیایی که می‌گویند به خاطر ظهورِ امام عصر و برقراری عدالت و مساوات، خرید و فروش‌ها به جای پول با صلوات انجام می‌گیرد و کسی را به درهم و دینار، احتیاجی نیست و لابد امام زمان ناچار است با آن ذخیره انبوه، برای خویش آسمانخراش‌های طلا و نقره بسازد.

خوشبختانه، امروزه سهم امام کاملاً پرداخت نمی‌شود و اکثر افراد به بهانه‌های مختلف و با توجیه‌های شرعی متنوع، از پرداخت آن، شانه خالی می‌کنند، زیرا هر کس که کم‌ترین شعوری داشته باشد، به پوچی و نادراستی آن پی می‌برد. با این وجود، مراجع تقلید برای مصرف این بودجه عظیم، راهی پیدا کرده‌اند، به این ترتیب که بخش عمده‌ای از آن را به عده‌ای عَطَّلَهُ بَطَّلَهُ<sup>(۱)</sup> به نام «طَبَّه» می‌پردازند، تا با آن نیازهایشان را برطرف کنند، و به ترویج همان اباطیل و بدعت‌هایی که گفتیم، مشغول باشند<sup>(۲)</sup>.

تمام این ننگ‌ها، که از خفتِ عقل و شدتِ جهل و آلودگیِ مذهب و اِضلالِ (گمراهی) مطلب، نصیب مسلمان شیعه مذهب می‌شود، اگر تحملش ممکن باشد، آنچه بر وجدان ما سنگین و عملش بسیار ننگین می‌نماید، آن است که این حکم جعلی را به پروردگارِ حکیم و تبلیغ آن را به نبی اکرم ﷺ نسبت می‌دهند. بنا به نصّ آیات شریفه قرآن و تبعیت از روش عموم پیامبران، به آن بزرگوار امر شده بود که اجر رسالت نخواهد<sup>(۳)</sup>، حتی از باب احتراز و احتیاط، دیناری از مال مسلمانان برای مصرف خود و خانواده‌اش بر ندارد، سنت و سیره پاکش نیز حاکی از

۱- بیکاری بی‌خاصیت.

۲- در ایران امروز، ساز و کار پرداخت شهریه طلبگی و هدف از این کار، به کلی تغییر ماهیت داده است. امروز کمتر طلبه‌ای را می‌توان یافت که فقط با شهریه مراجع، امرار معاش کند. غالب آنها به لطف و مدد حاکمان جمهوری اسلامی، یک یا چند شغل دارند و نیازی به این پول ندارند. با این وجود، هنوز صف‌های پرداخت شهریه، که در اول هر ماه قمری در مقابل دفترهای مراجع و حوزه‌های علمیه تشکیل می‌شود، پر ازدحام و پر رونق است، زیرا طمع ایشان پایان ندارد. (مُصحح)

۳- ﴿قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...﴾ «بگو از شما هیچ پاداشی نمی‌خواهم...» [الأنعام: ۹۰].

این آیه، خطاب به پیامبر اسلام نازل شده است. نظیر این خطاب، به سایر پیامبران را در این سوره‌ها می‌بینیم: هود: ۲۹ و ۵۱، فرقان: ۵۷، شعراء: ۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵، ص: ۸۶ و شوری: ۲۳.

این روشِ عالی و حکیمانه است. با این حال، به ادعای مراجعِ شیعه، آن حضرت چنان میراثی از مال مسلمانان برای اقوام و خویشانش گرد آورده است که در تاریخ بشر، هیچ سلطانِ جبار و فرعونِ ستمکاری برای فرزندان خود فراهم نکرده است<sup>(۱)</sup>. این تهمتِ ناروا به پاک‌ترین بندهٔ خدا و ضربهٔ مهلکی که به خاطر این یاوه‌گویی بر پیکر اسلامِ راستین فرود آمد، باعث شد که با اینکه به خطراتِ احتمالیِ کارِ خود آگاهم و به تبعات و آثار ناهنجار آن از سوی مغرضان و جاهلان واقف، نتوانم دندان بر جگر نهم، چشمِ پیوشم، این خیانتِ عجیب را بینیم و سر در گریبان برم. پس، در صددِ تحقیق برآمدم و آنچه را که از کتابِ خدا و سنتِ رسولِ الله ﷺ و سیرهٔ صحابه و تابعین ارجمندش به دست آوردم، در این کتاب فراهم آوردم و در اختیار شما خوانندهٔ عزیز قرار می‌دهم، تا اگر جویای حق و حقیقت باشید، خود انصاف داده و ببینید با دینی که سعادتِ هر دو جهان شما در آن است چه کرده‌اند. آنگاه، از این نمونه دریابید که اسلامِ عزیز را به چه آفت‌هایی مبتلا کرده‌اند. باشد که خود به پای خاسته، تا حدِ امکان به تحقیق پردازید و دین خود را از چنگِ این نگهبانانِ طلسمِ سحر و افسون نجات بخشید، تا شاید قبل از رسیدنِ اجل، خود را به سرچشمهٔ حقیقت برسانید، با عقیده‌ای خالص و پاک زندگی کنید و با خیالی آسوده به سوی حیاتِ جاودان رهسپار شوید.

بر اساس آیاتِ قرآن کریم و سنتِ رسولِ الله ﷺ و اجماعِ عمومِ مسلمانان، پیامبر خدا، که خود بنیانگذارِ شریعتِ مقدسِ اسلام است، در تمام دورانِ مدتِ نبوتِ خود، حتی یک دینار از هیچِ مسلمانی به عنوانِ خمسِ اربابِ مکاسب (سود تجارت و

۱- می‌بینیم که علمای شیعه با این توجیه و با عنوانِ جعلیِ نمایندگانِ اهل بیتِ پیامبر ﷺ، با گرفتنِ خمس و سهمِ امام از اموالِ ناچیزِ شیعیان، این راهِ ناصواب را همچنان با شدت و سرعت ادامه می‌دهند، تا جایی که ادعا می‌کنند حتی نماز و روزه و حج کسی که خمسِ مالش را نپرداخته است، باطل و مردود است، مگر آنکه حقِ حسابِ مراجع را بپردازد. پس عجب نیست که به قولِ حافظ:

مُفتی شهر بین که چون لقمه شبهه می‌خورد      پار دُمش دراز باد این حیوانِ خوش علف!

[مصحح.]



کسب و کار) نگرفته است<sup>(۱)</sup>، آن هم مخصوص به خود که امام مسلمین بود، یا برای خانواده پاکش، حتی با اینکه احادیث دروغ بسیاری به ایشان نسبت داده‌اند، به طوری که در زمان حیاتش به پا خاسته و فرمود: «لَقَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ»<sup>(۲)</sup>. با این وجود، خوشبختانه حتی یک حدیث کوتاه، اگر چه دروغ، در بین تمام مسلمین در موضوع خمس کذائی از قول ایشان وجود ندارد، و این بدعت، از قرن دوم هجری توسط غالیان و دروغ‌پردازان و حدیث‌سازانی چون: علی بن ابی حمزه بطنائی، علی بن فضال، احمد بن هلال، سهل بن زیاد، سماعة بن مهران و علی بن مهزیار شایع و رایج شد. آنان خود را نمایندگان ائمه عليهم السلام معرفی کرده و در بین شیعیان به اخاذی مشغول بودند و در بخش‌های بعد از هویت آنان اطلاع پیدا خواهید کرد. ناگفته نماند که سید بن طاوس در کتاب «الطرف» جمله‌ای جعلی را به رسول خدا صلى الله عليه وآله نسبت داده‌است که در محل مناسب خود، به تحقیق درباه آن خواهیم پرداخت.

اما آنچه باعث سرگردانی فقهای شیعه می‌شود، احادیثی است که درباره خمس غنیمت‌های جنگی روایت شده است. این نوع خمس، در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله از اموال مشرکان در جنگ گرفته می‌شد و شاید خانواده رسول خدا صلى الله عليه وآله نیز در زمان حیات ایشان، مانند بسیاری دیگر، از آن بهره‌مند می‌شدند. از این رو، وجود کلمه **خُمس** در برخی احادیث مربوط به غنیمت‌های جنگی، باعث شده که آن را با **خُمسی** (یک پنجمی) که پیامبر و خلفا از برخی معادن و دفینه‌ها و امثال آن بابت زکات از مسلمانان می‌گرفتند، اشتباه بگیرند، چرا که مسلمانان، همواره با این گونه مسائل (درآمد ناشی از معادن و گنج‌ها) سر و کار داشتند و از فقهای زمان خود در مورد آن سؤال می‌کردند که مثلاً از درآمد انواع معادن و دفینه‌ها باید چه مقدار زکات بدهند. فقهای مذاهب نیز در جواب مردم، هر یک، بنا به نظر خود، فتوایی می‌دادند:

۱- نظر آیت الله العظمی منتظری هم در این باره چنین است: «ما هیچ مدرکی در دست نداریم که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله و امام علی عليه السلام پولی با این عنوان از مسلمین گرفته باشند و این، مشکل قوی و پیچیده‌ای است.» (کتاب الخمس، ص ۱۵۰). (مُصحح)

۲- بر من دروغ بسیار بسته‌اند.

ابوحنیفه زکات معادن و رکاز (= سنگ‌های قیمتی و جواهرات موجود در صخره و معدن) را خمس (یک پنجم)، مالک بن انس و شافعی در معادن، عُشر (یک دهم) و در رکاز، خمس، و احمد بن حنبل در همه موارد، به عُشر قائل بوده‌اند. همچنین، پاره‌ای از شیعیان از ائمه (سلام الله علیهم) درباره این موارد می‌پرسیدند و آن بزرگواران نیز می‌فرمودند: «خمس (یک پنجم) بپردازید».

این گونه احادیث، باعث شده که زکات معادن را، که معادل خمس آن است و مصرف آن، همانند دیگر مصارف زکات است، اشتباهاً به عنوان خمسی تلقی کنند که مصرف آن، مانند خمس است، وگرنه ائمه هرگز شریعتی در عرض شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیاورده‌اند، حکمی نداده‌اند که مخالف با قرآن مجید و سنت رسول باشد، بر دین جد خود نیفزوده‌اند و از آن نکاسته‌اند. چنین نسبت و افتزایی به آن بزرگواران، به مراتب بدتر از قتل ایشان است، زیرا در این صورت، آنان را - العیاذ بالله - پیامبری بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و یا به عنوان مُحَرِّفین (انحراف دهندگان) کتاب خدا باید شمرد، و چنین عقیده و گفتاری، کفر صریح است.

اگر مبنای دین، کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله است باید گفت که در هیچ کدام از آنها سخنی از خمس نیامده است. عجیب آن است که هنگامی که مؤلف، حقیقت خمس را در شهر اصفهان بیان کرد، یکی از علمای آن دیار، که صاحب عمامه و دستار و صاحب (هم صحبت) صحابه و انصار است، در پاسخ، چنین عذر و دلیل آورد که: «اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسلمانان خمس آرباح مکاسب (یک پنجم سود کسب و کار) نمی‌گرفت، بدین علت بود که در آن زمان، مسلمانان در نهایت فقر و پریشانی بودند، بدین جهت، در میان آنان شخصی نبود که مشمول قانون خمس باشد».

این سخن، به هذیان شبیه‌تر است، تا به برهان. با این وجود، گفتن آن از جانب شخصی عالم، جرأت و جسارت بسیاری می‌طلبد، هر چند که در میان جاهلان باشد. در حالی که این شخص، ناچار به پذیرفتن حکم قرآن و آیات صریح آن و سنت متواتر رسول خداست، چرا که می‌داند آیات قرآن و سنت رسول، حاکی از آن است که خود آن حضرت، در زمان حیات و حکومت پاکش بر امت، بارها از

مسلمانان زکات و صدقات گرفت، تا در موارد تعیین شده‌اش مصرف شود. همچنین، می‌دانیم که زکات دارای حد یا نصابی است که جز ثروتمندان، مشمول آن نمی‌شوند، زیرا زکات از مسلمانی گرفته می‌شود که، حداقل، یک تَن غله و چهل گوسفند (بجز مواردی که در قانون زکات نمی‌گنجد، اصطلاحاً مستثنیات) و بیست مثقال طلای مسکوک یا دویست مثقال نقره مسکوک و امثال آن داشته باشند و، حداقل، یک سال بر آن گذشته باشد. حال اینکه خمس کذایی، همه کس، یعنی هر کارگر و بقال و خارکن و هیزم شکن و پیرزنی را، هرچند اضافه درآمد روزانه‌اش، پنج ریال باشد، شامل می‌شود و گذشت سال هم در آن، شرط نیست، بلکه به محض دست یافتن به آن پنج ریال، خمس آن واجب می‌شود. نهایت امر، آن است که فرصت دارد پس از کسر هزینه روزانه‌اش، آن خمس را بپردازد.

آیا در میان مسلمانانی که مشمول زکات آنچنانی بودند، مشمولین خمس این چنینی یافت نمی‌شدند؟ این است حجت آنان که از حق می‌گریزند و برای جلب منفعت خویش، به هذیان‌گویی متوسل می‌شوند. خداوند، اسلام را از شر این تهمت‌زنندگان نجات بخشد.

امید است مطالعه این کتاب، حقیقت را در نظر خردمندان، چنان که هست، روشن و آشکار بنماید.

﴿...إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸].

«... من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوانم ندارم و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم».

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

حیدرعلی قلمداران

قم - روستای دیزیجان

سوم رمضان المبارک ۱۳۹۶ق

ششم شهریورماه ۱۳۵۵ ش



## فصل اول: حقیقت خمس در اسلام

### ۱- خمس در قرآن و دیدگاه‌های تفسیری ائمه

سند و دلیل خمس در قرآن، آیه ۴۱ سوره انفال است که می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّلَاقِ الْجُمُعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾﴾ [الأنفال: ۴۱].

«و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان است اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی [حق از باطل] روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیزی تواناست».

آنگاه در پی این آیه شریفه، آیاتی آمده که شرح قضایای جنگ بدر می‌باشد، یعنی روزی که این آیات نازل شده است، چنان که آیات پیش از آن نیز مربوط به جنگ و جهاد است، به شرحی که - ان شاءالله - ضمن بحث درباره آیات غنیمت‌هائم خواهد آمد.

بر اساس دیدگاه اکثر مفسرین، مورخین و سیره نویسان، نزول این آیه در روز جنگ بدر بوده است و عموم تاریخ‌نگاران اتفاق نظر دارند که این جنگ، در سال دوم هجرت واقع شد و آیه شریفه مزبور، به این دلیل نازل شد که اختلاف و نزاعی را رفع کند که بین رزمندگان به خاطر تقسیم غنیمت‌های این جنگ، پیش آمده بود و رسول خدا ﷺ به مقتضای آن، عمل فرمود.

سوالی که اینجا پیش می‌آید این است که مراد از غنیمت جنگ در این آیه، غنیمت جنگ بدر است یا غنیمت غزوه‌های دیگری که قبل یا بعد از جنگ بدر بوده‌اند. اما از آنجا که این‌گونه اختلاف گزارش‌ها، در مطلب و مقصد ما مؤثر نیست،

بدان نمی‌پردازیم. البته در اینجا برای روشن شدن مطلب و رسیدن به حقیقتِ «خمس» باید چند نکته را در نظر گرفت:

۱- حکم خمس، نخستین حکمی است که در موضوع اموال و حقوق خدا و رسول با قید تقسیم آن نازل گردیده و به مرحله اجرا درآمده است. هرچند قبل از آن آیاتی که مربوط به زکات است در سوره‌های مکی در مکه معظمه، یعنی قبل از هجرت، نازل شده است، اما بدون تعیین تقسیم و مصارف و نصاب آن. زیرا آیات زکات به طور جدی، صورت عمل به خود نگرفته بود، زیرا ملاک معینی نداشت. تا اینکه در سال نهم یا دهم هجرت، رسول خدا ﷺ به فرمان پروردگار سبحان، طبق آیاتی که در ادامه می‌آید، مأمور شد تا از مسلمانان، زکات و صدقه‌هایشان را دریافت کند و موارد مصرف آنها را شرح دهد:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرْمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾ [التوبة: ۶۰].

«همانا صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان [گردآوری و پخش] آن و کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود و در [راه آزادی] بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راه مانده اختصاص دارد...».

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«از اموال ایشان صدقه [زکات] بگیر...».

پس از نزول این آیات، رسول خدا ﷺ آن را اجرا کرد و عاملان و مأمورانی برای جمع‌آوری زکات به قبیله‌ها و سرزمین‌های مختلف اعزام شدند. این در حالی بود که گرفتن خمس از غنیمت‌ها، در همان سال دوم هجرت [یعنی حدود هفت یا هشت سال پیشتر]، صورت عمل به خود گرفته بود و از مردم دریافت می‌شد.

۲- برای اینکه دانسته شود که چرا حکم زکات، که در آیات مکی (قبل از هجرت) نازل شده، هنوز صورت عمل به خود نگرفته بود اما آیه خمس بلافاصله به مرحله اجرا درآمد، باید وضع مالی مسلمانان آن روز را در نظر گرفت، که اکثرشان فقیر و تنگدست بودند، زیرا تمام مهاجرین، که از مکه به طور مخفیانه و با ترس و

اضطراب فرار کرده بودند، اگر مالی هم داشتند، در مکه گذاشته و فقط جان خود را نجات داده و به مدینه یا سرزمین‌های دیگر (حبشه و مانند آن) گریخته بودند. در نتیجه، همگی مهمان برادران دینی خود (انصار) بودند، که خودشان نیز بضاعت چندانی نداشتند. برای مثال، ابویوب انصاری، که مهماندار رسول خدا ﷺ بود، تمام ثروتش عبارت بود از خانه کوچکی که دو اتاق بر روی هم داشت، که در اتاق بالایی رسول خدا را جای داده بود و در اتاق زیرین، خود و مادر پیرش منزل گزیده بودند. مسلمانان دیگر هم، وضعی بهتر از ابویوب نداشتند.

اگر همان تجهیزاتی را که مسلمانان در جنگ بدر همراه آورده بودند در نظر بگیریم، که عبارت بودند از: دو اسب و هفت شمشیر و هفت شتر بیش و کم، وضع فقر و فلاکت آنها به خوبی مشخص می‌شود. بهترین شاهد این مدعا، دعایی است که طبق گفته مورخان و صاحبان کتب‌های سنن، از عبدالله بن عمرو روایت شده است:

«پیامبر خدا ﷺ هنگام خروج برای جنگ بدر، با لشکری که نفراتش از ۳۱۵ نفر تجاوز نمی‌کرد، روی به آسمان کرده و عرض نمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ حِقَاءٌ فَأَحْمِلْهُمْ، اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ عُرَاءٌ فَأَكْسُهُمْ، اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ جِيَاعٌ فَأَشْبِعْهُمْ»  
 «پروردگارا، اینان پابرهنگانند، ایشان را سواره کن، خدایا، اینان برهنه‌اند، آنان را لباس بپوشان، بار الها، اینان گرسنه‌اند، آنان را سیر بگردان»<sup>(۱)</sup>.

نیز آورده‌اند که جبرئیل عليه السلام در روز بدر به پیامبر خدا گفت:

«إِنَّ رَبَّكَ يَخَيِّرُكَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تَقْتَلَ هَؤُلَاءِ الْأَسَارِي وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَفَادِيَ بِهِمْ وَيَقْتَلَ مِنْ أَصْحَابِكَ مِثْلَهُمْ، فَاسْتَشَارَ أَصْحَابَهُ فَقَالُوا نَفَادِيهِمْ وَنَتَقَوَّى بِهِمْ وَيَكْرُمَ اللَّهُ بِالشَّهَادَةِ مِنْ إِشَاءٍ» «همانا پروردگارت تو را مخیر ساخته، اگر می‌خواهی این اسیران جنگ را بکش، و اگر می‌خواهی از ایشان فدیة بگیر، در آن صورت، از اصحاب تو به اندازه این اسیران، در جنگ‌ها کشته شود. پیامبر خدا با اصحاب خود مشورت کرد. اصحاب گفتند: ما فدیة می‌گیریم و بدین وسیله، تقویت می‌شویم، و خدا هر که را خواهد به شهادت گرامی

۱- واقدی، المغازی: ج ۱، ص ۲۶، و بیهقی، السنن الکبری: ج ۶، ص ۳۰۵.

می‌دارد»<sup>(۱)</sup>.

معلوم است که رضایت اصحاب به فدیة گرفتن در اثر فقر بوده است، چنان که عبارت «تَقْوَىٰ بِهِمْ» در آن صراحت دارد.

۳- خمس گرفتن از غنیمت‌های جنگی، قبل از اسلام نیز معمول بوده است و لذا پاره‌ای از اصحاب رسول الله ﷺ در سرایابی<sup>(۲)</sup> که قبل از جنگ بدر اتفاق افتاده بود، قبل از آنکه آیه‌ای در مورد گرفتن خمس غنیمت‌ها نازل شود، از غنیمت‌هایی که در آن سرایا به دست آمده بود، خمس را جدا کرده و به حضور رسول خدا آوردند.<sup>(۳)</sup>

پس حکم خمس، چیزی نیست که برای مورد خاصی، اختصاص به دین اسلام داشته باشد، بلکه، هم در امت‌های گذشته و هم در جاهلیت، گرفتن خمس از غنیمت‌های جنگی و حتی ربع [یک چهارم]، معمول بوده است، و رؤسای قبایل و سران جنگ مقداری از این غنیمت‌ها را به عنوان خمس یا ربع برای خود

۱- عبدالرزاق صنعانی، المصنّف، ج ۵، ص ۲۰۹، حدیث ۹۴۰۲، و ترمذی، السنن، حدیث ۱۵۶۷.

۲- سریه لشکری است متشکل از حداکثر چهارصد نفر، که حضرت رسول ﷺ شخصا در آن نباشد و به سرکردگی یکی از اصحاب برای جهاد اعزام شده باشد. (مُصحح)

۳- در کتاب‌های تاریخ و سیره، از جمله کتاب «تاریخ قم» که از کتب معتبر شیعه است، در صفحه ۲۹۱ می‌نویسد:

«ابومالک اشعری کسی است که خمس را قسمت کرد قبل از نزول قرآن به ذکر خمس».

همچنین در صفحه ۲۷۸ می‌نویسد:

«مالک بن عامر، که از جمله مهاجران است، پیش از نزول آیه خمس، ابتدا نمود به تقسیم خمس، و این معنی در وقتی بود که مالک بن عامر غنیمتی را یافت در بعضی از غزوات، پیامبر به او فرمود: «یک سهم از آن را بهر خدا بده». مالک بن عامر گفت: «خمس آن از بهر خداست». پس حق - سبحانه و تعالی - به قسمت مالک بن عامر رضا داده و آن قسمت را امضاء فرموده و این آیه را فرستاد:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ...﴾. [الأنفال: ۴۱].

«و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خداست ...».

در برخی از کتاب‌های تاریخی چنین گزارش شده است که اولین خمس را عبدالله بن جحش قبل از جنگ بدر، در سریه خود به خدمت رسول خدا آورد (تاریخ ابوالفداء ابن کثیر، مغازی واقدی، تاریخ ابن خلدون و تاریخ یعقوبی).



برمی داشتند، اما در اسلام، کسی چیزی را برای خود نمی خواهد و مالی را به خود اختصاص نمی دهد. در اینجا برای توضیح بیشتر مطلب، و قبل از پرداختن به نکات دیگر، چند گزارش تفسیری و تاریخی را مرور می کنیم:

ابن هشام در کتاب سیره خود ضمن گزارش از وفود [آمدن نزد پیامبر] بنی تمیم و خطبه خطیب آنان، عطارد بن حاجب، جواب ثابت بن قیس بن شماس را ضمن برشمردن مفاخر قومش در ایام جاهلیت، چنین می آورد:

«مِنَّا الْمُلُوكُ وَفِينَا تُقَسَّمُ الرَّبْعُ» «پادشاهان از طایفه ما هستند و در میان ما یک چهارم غنیمت تقسیم می شود»<sup>(۱)</sup>.

و این شعر:

«أَنَا ابْنُ الرَّابِعِينَ مِنْ آلِ عَمْرٍو» «من فرزند کسانی هستم که یک چهارم غنیمت جنگ را از آل عمرو می گرفتند».

آنگاه ابن هشام در توضیح این مدعا می نویسد:

«كَانَ مِنْ عَادَاتِهِمْ إِذَا غَنِمُوا أَنْ يُعْطُوا الرَّئِيسَ رُبْعَ الْغَنِيمَةِ وَيُسَمَّى الْمِرْبَاعِ» «از جمله عادات قبیله ایشان این بود که هرگاه غنیمتی به دست آوردند، یک چهارم آن را به رئیس می دادند و به آن، مِرباع می گفتند».

نیز در همان جلد در ضمن اشعار «زَبْرَقَانَ بْنِ بَدْرِ» است که در حضور رسول خدا ﷺ در حال فخرفروشی، چنین می سراید:

وَأَنَّ لَنَا الْمِرْبَاعَ فِي كُلِّ غَارَةٍ نَغِيرُ بِنَجْدٍ أَوْ بَأَرْضِ الْأَعَاجِمِ<sup>(۲)</sup>

«و یک چهارم هر غارت برای ماست، خواه سرزمین نجد را [غارت کنیم] یا سرزمین غیر عرب ها را».

به روشنی معلوم است که این ربع، مخصوص غنیمت های به دست آمده در جنگ ها بوده است. باز در داستان وفود عدی بن حاتم، خود او می گوید:

۱- سیره ابن هشام: ج ۴، ص ۲۲۴.

۲- همان، ص ۲۳۰.

«وَكُنْتُ نَصْرَانِيًّا، وَكُنْتُ أَسِيرٌ فِي قَوْمِي بِالْمَرْبَاجِ» «من مسیحی بودم و در بین مردم خویش با یک چهارم غنیمت، زندگی می‌کردم»<sup>(۱)</sup>.

رسول خدا ﷺ او را به خاطر این کار، سرزنش فرمود. اصمعی نیز می‌گوید:  
«رُبْعٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَخُمُسٌ فِي الْإِسْلَامِ، وَكَانَ يَأْخُذُ بِغَيْرِ شَرَعٍ وَلَا دِينَ رِبْعَ الْغَنِيمَةِ»  
«یک چهارم در جاهلیت و یک پنجم در اسلام، و بدون استناد به شرع یا دین، یک چهارم غنیمت را می‌گرفت».

در مجمع البیان طبرسی<sup>(۲)</sup> نیز همین مضمون آمده است:

«ربع الجيش يربعه رباعه رباعه إذا أخذ الغنيمة».

فاضل جواد (علیه الرحمه) می‌نویسد:

«كان في الجاهلية أنّ الرؤساء منهم كانوا يستأثرون الغنيمة لأنهم أهل الرئاسة والدولة والغلبة» «در جاهلیت، رسم چنان بود که رؤسا به خاطر ریاست و توانایی و برتریشان، غنیمت را به عنوان سهم خود برمی‌داشتند»<sup>(۳)</sup>.

معنی آیه شریفه هم که در ذیل آیه «فیء» است<sup>(۴)</sup> در همین جهت نازل شده است، که معنای آن این است:

«کی لایکون أخذُهُ غلبَةً وأثرَةً جاهلیَّةً» «تا اینکه [غنیمت] گرفتن او با قدرت، امتیاز و برگزیدن جاهلی نبوده باشد».

پس حاصل مطلب، آن است که در جاهلیت، گرفتن مقداری از غنیمت‌ها و غارت‌های جنگی، برای رئیس قبیله، معمول بوده است، اما در اسلام چنین نیست، بلکه چنان که صریح آیه شریفه است، غنیمت و «فیء» متعلق به عموم مردم است، تا در گردش باشد و فقرا و مساکین از آن بهره‌مند شوند.

۱- همان، ص ۲۳۰.

۲- ج ۵، ص ۲۶۱، چاپ اسلامیة.

۳- مسالك الأفهام: ج ۲، ص ۹۵.

۴- ﴿...كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ...﴾. [الحشر: ۷].

«... تا میان توانگران شما دست به دست نگردد...».

علامه حلی چنین گزارش می‌کند:

«غنیمت در ادیان گذشته حرام بوده است، لذا غنیمت‌ها را جمع می‌کردند، آنگاه آتشی از آسمان می‌آمد و آن را می‌سوزاند. اما چون خدا پیامبر اسلام را فرستاد، به او انعام فرمود و خمس غنیمت را برای او قرار داد»<sup>(۱)</sup>.

او در کتاب «تذکره الفقهاء»<sup>(۲)</sup> نیز مانند همین سخن را آورده است.

محمد باقر مجلسی هم در «مرآة العقول»، همین عبارت را آورده است<sup>(۳)</sup>. اما با تتبع و تحقیق در کتب آسمانی موجود، معلوم شد که این ادعای عاری از حقیقت است.

ظاهراً تکیه‌گاه این آقایان، حدیثی است که راویان عامه، از جابر بن عبدالله، و امامیه، از زید بن علی علیه السلام نقل کرده‌اند. همچنین صنعانی<sup>(۴)</sup> از ابوهریره، و بخاری<sup>(۵)</sup> از طریق ابن‌المبارک از هم‌ام روایت کرده‌اند، که رسول خدا فرمود:

«أُعْطِيتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِي مِنَ الْأَنْبِيَاءِ» «به من خمس [از غنیمت‌ها] داده شد که به هیچ کدام از پیامبران قبل از من داده نشده بود».

یا:

«أُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ، وَلَمْ تَحِلَّ لِيَّ قَبْلِي»<sup>(۶)</sup> «غنیمت‌ها برای من حلال شد، در حالی که برای هیچ کس قبل از من حلال نشده بود».

۱- منتهی‌المطلب: ج ۲، ص ۹۲۲.

۲- ج ۹، ص ۱۱۴.

۳- ج ۱، ص ۴۲۲.

۴- المصنف: ج ۵، ص ۲۴۱، حدیث ۹۴۹۲.

۵- الصحيح: ج ۳، ص ۱۱۳۶، حدیث ۲۹۵۶.

۶- این حدیث، با کمی تفاوت، در صحیح بخاری: ج ۱، ص ۱۲۸، شماره ۳۲۸؛ صحیح مسلم: ج ۱، ص ۳۷۰، شماره ۵۲۱، سنن نسائی: ج ۱، ص ۲۰۹، شماره ۴۳۲، و الدارمی: ج ۱، ص ۳۷۴، شماره ۱۳۸۹ نیز آمده است که مروی از ابن عباس و ابوذر نقل می‌کند:

«أُعْطِيتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي... وَأُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي».

«به من خمس عطا شد [درحالی‌که] به هیچ کس قبل از من عطا نشده بود ... و غنیمت‌ها برایم حلال شد [درحالی‌که] قبلاً برای هیچ کس حلال نشده بود». (مُصحح)

نکته نخست درباره روایات مذکور این است که: در صحت این حدیث، تردید است، چون مخالف آیات قرآن مجید است. نکته دوم اینکه، بر حسب آیات موجود در کتب عهدین [یعنی تورات و انجیل]، غنیمت‌های جنگی بر انبیای گذشته (صلوات الله علیهم) نیز حلال بوده است. در سفر تثنیه تورات<sup>(۱)</sup> چنین آمده است:

«چون به شهری آبی تا با آن جنگ نمایی، آن را برای صلح ندا کن... و اگر با تو صلح نکرد و با تو جنگ نماید، پس آن را محاصره کن. و چون یهوه، خدایت، آن را به دست تو سپارد، جمیع ذکورش [= مردانش] را به دم شمشیر بکش، لیکن زنان و اطفال و بهایم [= حیوانات] و آنچه در شهر باشد، یعنی تمام غنیمتش را بر خود به تاراج ببر، و غنیمت‌های دشمنان خود را که یهوه، خدایت، به تو دهد، بخور. به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند، که از شهرهای این امت‌ها نباشد، چنین رفتار نما».

و در سفر پیدایش، پس از جنگ ابراهیم - برادرزاده لوط - با ملک عیلام و شکست دشمن، می‌گوید:

«متبارک باد خدای تعالی که دشمنان را به دست تو تسلیم کرد و تو را از هر چیز، ده یک [= یک دهم] بداد»<sup>(۲)</sup>.

در همین مورد، در انجیل می‌خوانیم:

«ابراهیم به آتربارخ از بهترین غنیمت‌های جنگ، ده یک بداد»<sup>(۳)</sup>.

در سفر اعداد تورات، در شرح جنگ موسی عليه السلام با مدیانیان و غنیمت‌هایی که او و لشگریانش از دشمن گرفتند، آورده است:

«و بنی اسرائیل، زنان مدیانیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند و جمیع بهایم و جمیع مواشی [= چهارپایان] ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند»<sup>(۴)</sup>.

۱- باب بیستم، آیات ۱۰-۱۵.

۲- باب ۱۴، آیه ۲۰.

۳- رساله پولس به عبرانیان، باب ۲۷، آیه ۴.

۴- باب ۳۱، آیه ۹-۱۰.

در آیه بعد می نویسد:

«و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهایم گرفتند».

در آیه ۱۸ می گوید:

«و از زنان، هر دختری را که مرد را نشناخته بود و با او همبستر نشده بود، برای خود زنده نگاهدارید».

در آیه ۲۶-۲۷ چنین آورده است:

«و خداوند به موسی خطاب کرده گفت: تو و العاذر کاهن و سروران خاندان آبادی جماعت، حساب غنیمت‌هایی را که گرفته شده است، چه از انسان و چه از بهایم، بگیرید و غنیمت را میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند و تمامی جماعت، نصف نما».

آنگاه زکاتی را شرح می‌دهد که از غنیمت‌ها پرداخت می‌شود، تا در آیه ۳۱ می‌گوید:

«پس موسی و العاذر بر حسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند».

سپس به شرح غنیمت‌ها می‌پردازد. در کتاب اول سموئیل، شرح جنگ داود با عمالقه<sup>(۱)</sup> است و شرح غنیمت‌هایی که وی از ایشان گرفت. در همان کتاب، در باب ۸ نیز اشاراتی به غنیمت‌های داود از پادشاه صوبه دارد، که آن را تصرف و استفاده نمودند. در کتاب اول «تاریخ ایام» از ملحقات تورات<sup>(۲)</sup> نیز اشاره به غنیمت‌ها و موقوفاتی است که برای تعمیر خانه خدا وقف شده است.

اما موضوع در آتش سوزاندن غنیمت‌ها، صرف نظر از اینکه بر خلاف عقل و شریعت الهی است، در تورات و انجیل هم بدان اشاره‌ای نشده است و فقط در

---

۱- عمالقه، عمالیق، بنو عملاق بر پایه نوشته‌های پیشینان - چون طبری - تیره‌ای از عرب‌های بانده میان سال‌های ۲۲۱۳ تا ۱۷۰۳ پیش از میلاد، بر مصر دست یازیدند و فرعون آن سرزمین شمرده می‌شدند، تا اینکه سرانجام، مصریان در ۱۷۰۳ پیش از میلاد آنها را به عربستان بازپس‌راندند. برخی تاریخ‌دانان، عمالقه را نیای دولت بابلیان نیز می‌انگارند. برخی نیز آنها را با دولت‌های ستمگری تطبیق می‌دهند که در تورات از آنها یاد شده است. (مُصحح)

۲- باب ۲۶، آیات ۲۶ و ۲۷.

تورات<sup>(۱)</sup> می‌گوید:

«طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب، یعنی هرچه متحمل آتش شود، آن را از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد، و به آب نیز آن را طاهر سازید.»  
که معلوم است این دستور برای تطهیر اشیایی است که تحمل آتش را دارند.  
در خصوص حرام بودن غنیمت نیز تنها در یک مورد در تورات، کتاب اول سموئیل، چنین آمده است:

«داود در پی آن دویست نفر، که از شدت خستگی نتوانسته بودند در عقب داود بروند و ایشان را نزد وادی سور واگذاشته بودند، آمد و ایشان به استقبال داود و استقبال قومی که همراهش بودند، بیرون آمدند و چون داود نزد قوم رسید از سلامتی ایشان پرسید. اما جمیع کسان شریر و مردمان بلیعال، از اشخاصی که با داود رفته بودند، متکلم شده گفتند: چون که همراه ما نیامدند، از غنیمتی که بازآورده‌ایم به ایشان چیزی نخواهیم داد. اما این پیشنهاد هم مورد قبول داود [واقع] نشد و فرمود: ای برادران، چنین نکنید.»

آری، در داستان فتح اریحا، که محاصره آن به نحو خاصی انجام گرفت، می‌گوید:  
«و خود شهر و هر چه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد»<sup>(۲)</sup>.  
پس دانستیم که بنا بود که تمام شهر و آنچه در آن است نابود شود، چنان که در آیه ۲۱ می‌گوید:

«هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ، به دم شمشیر هلاک شدند.»

و در آیه ۳۴ می‌گوید:

«و شهر را با آنچه در آن بود به آتش سوزانیدند.»

تا در آیه ۲۶ آمده است که:

۱- سفر اعداد، باب ۳۱، آیه ۲۶.

۲- صحیفه یوشع، باب ششم، آیه ۱۷.

«در آن وقت یوشع ایشان را قسم داد و گفت: «ملعون باد به حضور خداوند، کسی که برخاسته این شهر اریحا را بنا کند».

پس حرام بودن غنیمت‌ها و سوزانیدن آنها، منحصر و خاص شهر اریحا بوده است، و گرنه، در ادیان گذشته نیز غنیمت‌های جنگ بر انبیا و پیروانشان حلال بوده است، چنان که در اسلام. بنابراین، سوزانیدن غنیمت‌ها به وسیله آتشی از آسمان، در امم گذشته نیز نبوده است، و در این مورد خاص هم خود غنیمت گیرندگان، شهر را آتش زدند، نه اینکه آتش آسمانی آن را سوزانیده باشد.

نکته دیگری که باید همواره در مسئله خمس مورد نظر باشد، آن است که آیه شریفه، پیش از عبارت «وَأَعْلَمُوا» آمده است و اگر دقت و توجه شود لحن آن، لحن امرکننده نیست، بلکه لحن اعلامی و ارشادی است، مانند آیات نماز و زکات نیست، که لحنی آمرانه دارد، زیرا غنیمت گیرنده، قبل از قسمت، مالک غنیمت نیست و وجوب پرداخت آن، متوجه وی نمی‌شود. بسیاری از فقهای بزرگ شیعه نیز در موضوع خمس غنیمت، این نکته را به خوبی دریافته و به حقیقت آن اعتراف و اشاره کرده‌اند<sup>(۱)</sup>. تفاوت آن با آیات زکات، این است که در آنها با لحنی سخت و آمرانه

۱- فاضل سبزواری (میرزا محمد باقر) در کتاب «ذخیره المعاد» در این باره فرموده است:

«لَأَنَّ الْغَانِمِينَ وَإِنْ مَلَكَوا الْغَنِيمَةَ بِاخْتِيَارٍ إِلَّا أَنَّ مَلَكَهم فِي غَايَةِ الضَّعْفِ ... ولِلْإِمَامِ أَنْ يَقْسِمَ بَيْنَهُمْ...»  
 «زیرا غنیمت‌گیرندگان، اگرچه غنیمت را با اختیار به دست می‌آورند، مالکیت ایشان، در نهایت ضعیف است ... و امام مسلمین باید آن را بین ایشان تقسیم کند».

پس تا امام غنیمت را بین مجاهدین تقسیم ننماید، مالکیت ایشان قطعی نیست، لذا خطابی متوجه ایشان در دادن خمس نیست. همچنین، شهید ثانی رحمته در «فوائد» به طور قطعی گفته است که مالکیت، پس از تقسیم آن احراز می‌شود. پس چنان که گفته شد، آیه شریفه‌ای که قبل از عبارت «وَأَعْلَمُوا» آمده است، کسی را امر به دادن خمس نمی‌کند، زیرا کسی مالک چیزی نیست، که برای دادن آن مورد خطاب آمرانه واقع، و غنیمت جنگی، مالی است که بین غنیمت‌گیرندگان و ریاست لشکر، مشترک و مُشاع است. از این جهت، برای تقسیم و رفع اختلاف، در ابتدای عبارت «وَأَعْلَمُوا» آمده است، و مانند زکات نیست که امر می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ...﴾

در مسئله خمس، مالکیت طرفین (امام و مجاهدین) قبل از تقسیم، ضعیف است؛ بنابراین، مورد خطاب آمرانه قرار نمی‌گیرند. والله اعلم.

می‌فرماید:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَعَاتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّكْعِينَ﴾ [البقرة: ۴۳].

«و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ...﴾ [البقرة: ۲۵۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید...»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ...﴾ [البقرة: ۲۶۷].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، انفاق کنید...»

﴿... وَعَاتُوا حَقَّهُ وَيَوْمَ حَصَادِهِ...﴾ [الأنعام: ۱۴۱].

«... بخورید و حق [بینویان از] آن را روز بهره‌برداری از آن بدهید...»

﴿... وَعَاتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّتِي ءَاتَاكُمْ...﴾ [النور: ۳۳].

«... و از آن مالی که خدا به شما داده‌است به ایشان بدهید...»

و امثال اینها.

در پی اکثر آیات زکات هم، منکرین و مخالفین را به عذاب شدید تهدید

می‌فرماید، مانند آیات ۳۴ و ۳۵ سوره توبه:

﴿... وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ

أَلِيمٍ ﴿۳۴﴾ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا

مَا كَتَرْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۳۵﴾ [التوبة: ۳۴-۳۵].

«و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند ایشان را

از عذابی دردناک خبر ده (۳۴) روزی که آن [گنجینه]ها را در آتش دوزخ بگدازند و

پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند [و گویند] این است آنچه برای خود

اندوختید پس [کیفر] آنچه را می‌اندوختید بچشید.»

یا آیاتی که تماماً تهدید به عذاب است، مانند آیات ۶ و ۷ سوره فصلت:

﴿... وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿۷﴾ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿۶﴾﴾

[فصلت: ۶-۷].

«... و وای بر مشرکان (۶) همان کسانی که زکات نمی‌دهند و آنان که به آخرت ناباورند.»



یا آیات ۴-۷ سوره ماعون:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ۝ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۝ الَّذِينَ هُمْ يُرْءُونَ ﴿٦﴾  
وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴿٧﴾﴾ [الماعون: ۴-۷].

«پس وای بر نمازگزارانی (۴) که از نمازشان غافلند (۵) آنان که ریا می‌کنند (۶) و از [دادن] زکات [و وسایل و مایحتاج خانه] خودداری می‌ورزند».

اما در آیه شریفه خمس با لحنِ اعلامی و ارشادی می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا» که لطف و تفاوت آن، نه تنها بر اهل ادب، بلکه بر عموم آشنایان به زبان عربی، مخفی نیست، زیرا این مسئله علمی است، نه عملی، اعتقادی است، نه اکتسابی، و دانستنی است، نه دادنی. دلیلش این است که می‌فرماید: «بدانید» و نمی‌فرماید: «بدهید»، و در دنبال آن هم اضافه می‌کند:

﴿... إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ...﴾ [الأنفال: ۴۱].

«... اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی [حق از باطل] فرو فرستاده‌ایم ایمان آورده‌اید...».

که در آن از نیروی ایمان و اعتقادِ مجاهدین و غنیمت‌گیرندگان در تسلیم به تقسیمِ غنیمت، استمداد می‌کند، و هرگاه در سایر آیاتی که عبارت «وَأَعْلَمُوا» به کار رفته است دقت شود، می‌بینیم که در تمام آنها جنبه ارشادی دارد و خاصیت پند و راهنمایی دارد، که مخاطبین خود را به ایمان، اعتقاد، تقوی و پرهیزگاری فرا می‌خواند، مانند آیات زیر:

﴿... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۴].

«... و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوایپیشگان است».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

«... و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت‌کیفر است».

همچنین آیات ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۳ و ۲۳۵ از سوره بقره، که در آنها پس از آنکه امر به تقوی و پرهیزگاری می‌فرماید، از طریق وعظ و ارشاد، یک حقیقت اعتقادی را اعلام می‌کند، چنان که در آیه ۲۴ سوره انفال نیز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾ [الأنفال: ۲۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید...».

بلافاصله می‌فرماید:

﴿...وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُوَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾. [الأنفال: ۲۴].

«... و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد». در این آیه نیز یک مسئله اعتقادی را اعلام می‌نماید و لطفِ مطلب، آن است که در این آیات شریفه، که عبارتِ ﴿وَأَعْلَمُوا﴾ به کار رفته، قبل یا بعد از آن، دستور تقوی می‌دهد، مانند ادامه همین آیه، که می‌فرماید:

﴿...وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً...﴾ [الأنفال: ۲۵].

«و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد بترسید...».

بلافاصله می‌فرماید:

﴿...وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الأنفال: ۲۵].

«... و بدانید که خدا سخت کیفر است».

در آیه ۲۸ همین سوره، پس از آنکه می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا ءَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [الأنفال: ۲۸].

«و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایش [شما] هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است».

در آیه بعدی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا﴾.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد».

در آیه ۱۷ سوره حدید نیز می‌فرماید:

﴿أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [الحديد: ۱۷].

«بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم، باشد که بیندیشید».

و در آیه ۲۰ همان سوره می‌فرماید:

﴿أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...﴾ [الأنفال: ۲۰].

«بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است...».

در تمام این آیات، عبارت ﴿وَأَعْلَمُوا﴾ جنبه وعظ و ارشاد و اعلام مسایل اقتصادی است و در هیچ کدام، امر به احکام عبادی نشده است، چنان که در آیه ۴۱ سوره انفال<sup>(۱)</sup>، که درباره خمس سخن گفته است.

آیه مذکور، همان‌طور که گفتیم، قصد اعلام یک حقیقت اعتقادی را دارد، نه آنکه امر کند، یعنی اگر رسول خدا ﷺ از غنیمت‌های جنگ، خمس آن را برای صاحب خمس جدا کرد، رزمندگان غنیمت‌گیرنده باید بدانند که آن، حقی است که مخصوص خداست، و کسی حق ندارد به آن اعتراض کند. مسلمانان هیچ‌گاه مأمور به پرداختن آن نبودند، زیرا خمس غنیمت‌ها، و حتی تمام آن، قبل از تقسیم در اختیار رسول خدا و یا فرماندهان جنگ بود، و چیزی در اختیار دیگران نبود، تا مأمور به پرداخت آن باشند.

پس از آنکه غنیمت‌های جمع‌آوری می‌شد و رسول خدا یا فرماندهان جنگ،

۱- ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾ [الأنفال: ۴۱].

«و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید يك پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینویان و در راه‌ماندگان است...».

خمس آن را برمی داشتند، بقیه را بین رزمندگان تقسیم می کردند. لذا، برای انجام این کار، احتیاج به صیغه امر، نبود و فقط مسلمانان باید می دانستند که خمس غنیمت‌ها، برای خداوند متعال است. در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن، مسلمانان مأمور به پرداخت «خمس غنایم» یا «فیء» یا «أنفال» نیستند، زیرا چیزی در اختیار آنان نیست، چنان که سیره رسول الله ﷺ و خلفای وی نیز حاکی و مبین این حقیقت است.

در صدر اسلام، هیچ مسلمانی خمس را به این صورت، که اکنون معمول است، نپرداخته است! در زمان رسول خدا ﷺ و پس از وی، اگر مالی را مشمول خمس می دانستند، قبل از آنکه دیگران از آن مال چیزی را مالک بشوند، خودشان آن مال را می گرفتند. اما زکات بر خلاف خمس بود، زیرا مسلمین موظف بودند فوراً آن را بپردازند و اگر در پرداخت آن مسامحه و غفلت می شد، با جدیت مطالبه می کردند، و اگر در ادای آن تأخیر و توقف می شد، به متخلف اعلان جنگ می دادند و به سختی از وی مطالبه می کردند. در خمس و پخش غنیمت‌ها، رسول خدا دهنده بود و مسلمانان مجاهد، گیرنده، زیرا از مفهوم آیه ۷ سوره حشر، این حقیقت را درک می کنیم:

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ...﴾ [الحشر: ۷].

«... آنچه پیامبر در اختیار شما قرار داد بگیرید...».

اما در مورد زکات، مسلمانان، دهنده‌اند، به دلیل آیات زیر:

﴿...وَعَاثُوا الزَّكَاةَ...﴾ [البقرة: ۴۳].

«... زکات را بدهید...».

﴿...أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ...﴾ [البقرة: ۲۵۴].

«... از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید...».

﴿...يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ

الْأَرْضِ...﴾ [البقرة: ۲۶۷].

«... ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، و از آنچه

برای شما از زمین برآورده‌ایم، انفاق کنید...».

﴿...وَعَاتُوا حَقَّهُ وَیَوْمَ حَصَادِهِ...﴾ [الأنعام: ۱۴۱].

«... و حق [بینوایان از] آن را روز بهره‌برداری از آن بدهید...».

﴿...وَعَاتُوهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ...﴾ [النور: ۳۳].

«... و از آن مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید...».

و [در مورد زکات] خدا و رسولش گیرنده‌اند، زیرا می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«از اموال آنان صدقه‌ای بگیر...».

﴿...هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ...﴾ [التوبة: ۱۰۴].

«... تنها خداست که از بندگانش توبه را می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد...».

در برخی از نامه‌های رسول خدا به رؤسای قبایل و مشایخ عشایر یا فرماندارانی که منصوب می‌کرد، کلمه‌ای است که از آن، معنای امر به دادن خمس برآید، برای مثال، در نامه آن حضرت به «شرحبیل بن عبد کلال» این عبارت آمده است که:

«وَأَعْطَيْتُمْ مِنَ الْمَغَانِمِ خَمْسَ اللَّهِ» «و از غنیمت‌ها، یک‌پنجم [سهم] خدا را دادید».

و به «عمرو بن معبد الجهنی» می‌نویسد:

«وَأَعْطَى مِنَ الْمَغَانِمِ الْخَمْسَ» «و یک‌پنجم از غنیمت‌ها [به من] داده می‌شود».

همچنین به «مالک بن أحمَر» می‌نویسد:

«وَأَدَّوْا الْخَمْسَ مِنَ الْمَغْنَمِ» «و از غنیمت، خمس [یک‌پنجم] پرداخت کنید».

نیز در نامه آن جناب به «عبد یغوث»:

«وَأَعْطَى خَمْسَ الْمَغَانِمِ فِي الْعَزْوِ» «و در جنگ، یک‌پنجم غنیمت‌ها [به من] داده می‌شود».

و در نوشته آن حضرت به «جنادة» و قوم او:

«وَأَعْطَى الْخَمْسَ مِنَ الْمَغَانِمِ خَمْسَ اللَّهِ» «و یک‌پنجم از غنیمت‌ها را به عنوان خمس

[یک‌پنجم سهم] خدا می‌دهم».

این بدان دلیل است که چون خود آن حضرت در جنگ‌ها حضور نداشت و این اشخاص، نمایندگان آن جناب بودند، لذا ایشان خمس غنیمت‌های جنگ را مطالبه می‌فرماید. در غیر این صورت، خود آن حضرت، آن خمس را شخصاً

برمی داشت، چنان که در تهذیب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که:  
 «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَتَاهُ الْمَغْنَمُ أَخَذَ صَفْوَهُ» «هرگاه برای پیامبر خدا غنیمت می آوردند، بخشی از آن را برمی داشت».

در آیه ۴۱ سوره انفال، کلمه «غَنِمْتُمْ» است و این کلمه، دستاویز برخی از بهانه جویان شده است، تا برای اهداف خود از آن سوء استفاده کنند، در حالی که کلمه «غنیمت» در لغت، به چیزی اطلاق می شود که بدون زحمت به دست آید، چنان که «فیروزآبادی» در «قاموس المحيط» گفته است:

«الْغَنِيمَةُ: الْقَوْزُ بِالشَّيْءِ بِلَا مَشَقَّةٍ» «غنیمت یعنی دستیابی به چیزی، بدون هیچ سختی». اما در اصطلاح فقهی به اموالی گفته می شود که از راه پیروزی و غلبه مسلمان بر مشرکین به دست آمده باشد، به دلایلی که در ادامه می آید:

الف) شافعی می نویسد:

«والغنيمة هي الموجف عليها بالخيال والركاب، والفيء هو ما لم يوجف عليه بخيل ولا ركاب» «غنیمت چیزی است که با لشکر و سپاه سواره و پیاده بدان دست یابند و فِیء بدون قهر و غلبه سپاه به دست می آید»<sup>(۱)</sup>.

ب) یحیی بن آدم می گوید:

«سمعنا أن الغنيمة ما غلب عليه المسلمون بالقتال حتى يأخذوه عنوةً وأن الفيء ما صولحوا عليه» «غنیمت آن چیزی است که مسلمانان به وسیله قتال بدان دست یابند، تا آنکه آن را با قهر و غلبه بگیرند، و فِیء چیزی است که بدان صلح نمایند»<sup>(۲)</sup>.

ج) ماوردی می نویسد:

«الغنيمة والفيء يفترقان في أن الفيء مأخوذ عفواً ومال الغنيمة مأخوذ قهراً» «غنیمت و فِیء با یکدیگر فرق دارند، زیرا فِیء با عفو و مصالحه گرفته می شود، و مال غنیمت با قهر و غلبه [به دست می آید]»<sup>(۳)</sup>.

۱- کتاب الأُمّة: ج ۴، ص ۶۴.

۲- کتاب الخراج: ص ۱۷.

۳- الأحكام السلطانية: ص ۱۲۱.

البته در معنای کلمه «فیء» بین فقها اختلاف نظر وجود دارد، زیرا برخی، آن را نیز «غنیمت» دانسته‌اند.

د) ابویوسف در معنای «غنیمت» می‌نویسد:

«فهذا- والله أعلم- فيما يصيب المسلمون من عساكر أهل الشرك وما أجبوا به من المتاع والسلاح والكراع فإن في ذلك الخمس لمن سَمَى اللهُ ﷻ في كتابه العزيز، وأربعة أحماس بين الجند الذين أصابوا ذلك» «خدا بهتر می‌داند که این [خمس] در چیزی است که مسلمانان از لشکریان اهل شرک به دست می‌آورند، و آنچه که از اثاثیه و سلاح و اسب و شتر می‌گیرند، پس همانا که در این موارد، یک‌پنجم می‌باشد برای کسانی که خداوند عزوجل در کتاب عزیزش نام برده، و چهارپنجم دیگر برای سپاه است»<sup>(۱)</sup>.

ه) شیخ طوسی در تفسیر «التبیان» بعد از ذکر آیه شریفه خمس، در معنای «غَنِمْتُمْ» می‌نویسد:

«أقول: الغنيمة ما أخذ من أموال أهل الحرب من الكفار بقتال، وهي هبة من الله للمسلمين» «من می‌گویم غنیمت آن چیزی است که از جنگجویان کفار به وسیله جنگ گرفته می‌شود و آن بخششی از جانب خدا به مسلمانان است»<sup>(۲)</sup>.

و) وی همچنین در همین کتاب نوشته است:

«الغنيمة كل ما أخذ من دار الحرب بالسيف عنوة مما يمكن نقله إلى دار الإسلام، وما لا يمكن نقله إلى دار الإسلام، فهو لجميع المسلمين، ينظر فيه الإمام ويصرف انتفاعه إلى بيت المال لمصالح المسلمين» «غنیمت عبارت است از تمام چیزهایی که در میدان جنگ، با شمشیر به طریق پیروزی و غلبه گرفته شود، از آن اموالی که می‌توان آن را به کشور اسلام انتقال داد (اموال منقول)، و آنچه را که نمی‌توان انتقال داد (اموال غیرمنقول)، پس آن، مال همه مسلمانان است که اختیار آن با پیشوای مسلمین است، که درآمد آن را به بیت‌المال انتقال داده و صرف مصالح مسلمین می‌نماید»<sup>(۳)</sup>.

۱- کتاب الخراج: ص ۱۸.

۲- تفسیر تبیان: ج ۱، ص ۷۹۷، چاپ سنگی تهران.

۳- تفسیر تبیان: ج ۲، ص ۶۶۶.

ز) شیخ طبرسی در «مجمع البیان» می‌نویسد:

«الغنیمة ما أخذ من أموال أهل الحرب من الكفار بقتال، وهي هبة من الله تعالى للمسلمین... وهو المروئی عن أئمتنا علیهم السلام» «غنیمت چیزی است که از اموال جنگجویان کافر گرفته می‌شود و آن، بخشش خدا بر مسلمین است، و همین معنی از ائمه ما علیهم السلام روایت شده است»<sup>(۱)</sup>.

ح) مقدس اردبیلی در کتاب «زبدة البیان» همین عبارت را از مجمع البیان نقل کرده و آن را پسندیده و پذیرفته است.

ط) فاضل جواد در ذیل خبر حُکیم، مؤذن بنی‌عبس، در باب تفسیر آیه خمس می‌نویسد:

«بل الظاهر منها كون الغنیمة، غنیمة دارالحرب» «بلکه از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که این غنیمت، غنیمت میدان جنگ است»<sup>(۲)</sup>.

ی) محمد باقر مجلسی نظر تفسیری مفسرین آن را تأیید می‌کند و از قول مقدس اردبیلی آورده است که:

«آنچه از کلمه غنیمت به ذهن متبادر است، آن است که آن، غنیمت دارالحرب است»<sup>(۳)</sup>.

\*\*\*

آنچه در بالا گفتیم، معنایی است که فقهای اسلام، از عامّه و خاصّه، از کلمه «غنیمت» کرده‌اند، و چنان که ملاحظه می‌شود، هیچ‌گونه اختلاف نظری در آن ندارند و نباید هم داشته باشند، زیرا این کلمه، در هر یک از قرآن که آمده، خود آن آیه و آیه قبلی و بعدی، حاکی از غنیمت میدان جنگ است، از جمله:

الف- آیه ۴۱ سوره انفال [که موضوع خمس در آن بیان شده است]:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ

۱- مجمع البیان: ج ۴، ص ۵۴۳، چاپ اسلامیة.

۲- مسالك الأفهام: ج ۲، ص ۷۶.

۳- مرآة العقول: ج ۱، ص ۴۴۱.



وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعِينَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾ [الأنفال: ٤١].

می بینیم که در دو آیه قبلی آن [انفال: ٣٩-٤٠] می فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٩﴾ وَإِن تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلِكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٤٠﴾﴾ [الأنفال: ٣٩-٤٠].

«و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد پس اگر [از کفر] بازایستند قطعا خدا به آنچه انجام می دهند بیناست (٣٩) و اگر روی برتافتند پس بدانید که خدا سرور شماست چه نیکو سرور و چه نیکو یاور است».

و پس از آن دو، آیه شریفه معطوف به «واو عطف» است:

﴿... وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...﴾

که تأیید می کند که غنیمت، از جنگ به دست آمده است. به علاوه، در خود آیه می فرماید:

﴿... يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعِينَ...﴾

یعنی، روزی که تمییز و تفاوت بین حق و باطل حاصل می شود. روزی که مسلمانان با کفار در جنگ رو به رو می شوند، که همان روز جنگ بدر است. در آیه بعد [آیه ٤٢] بلافاصله می فرماید:

﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكُوبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ...﴾

«آنگاه که شما بر دامنه نزدیک تر [کوه] بودید و آنان در دامنه دورتر [کوه] و سواران [دشمن] پایین تر از شما [موضع گرفته] بودند...».

که صورت آرایش جنگی آن روز مسلمین را با کفار مجسم می کند.

ب- در آیه ٦٩ همین سوره [انعام] یکی از مشتقات فعلی کلمه «غنیمت» را آورده و می فرماید:

﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا...﴾

«پس از آنچه به غنیمت برده‌اید حلال و پاکیزه بخورید...».

چنان که ملاحظه می‌شود تمام آیات قبل از آیه ۴۱ سوره انفال، مربوط به احکام جبهه‌های جنگ است، یعنی از آیه ۵۵ تا همین آیه، که به طور کلی، وظایف جنگ و جهاد را گوشزد می‌کند، تا آنجا که آیه ۶۵ همین سوره می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ حَرَّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ...﴾

«ای پیامبر، مؤمنان را به جهاد برانگیز...».

تا آیه ۶۷:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَاسْرَى حَتَّى يُنْخَنَ فِي الْأَرْضِ...﴾

«هیچ پیامبری را سزاوار نیست که [برای گرفتن سرِ بها از دشمنان] اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند...».

ج- در آیه ۱۵ سوره مبارکه فتح، باز سخن از غنیمت‌های جنگی است:

﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ...﴾ [الفتح: ۱۵].

«چون به [قصد] گرفتن غنیمت‌ها روانه شدید به زودی بر جای ماندگان خواهند گفت بگذارید ما [هم] به دنبال شما بیاییم...».

تمام آیات قبل از آن از آغاز سوره تا این آیه، عموماً داستان «فتح مکه» و «جنگِ حنین» و امثال آن است، و آیات بعد از آن نیز تا پایان سوره، مربوط به موضوعات جنگ و متخلفین از آن و یاری‌کنندگان و مجاهدین است.

د- در آیه ۹۴ سوره نساء هم کلمه مغایم [از ماده غنیمت] بدین صورت دیده می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ

السَّلَامُ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَائِمٌ كَثِيرَةٌ...﴾ [النساء: ۹۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون در راه خدا سفر می‌کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می‌کند مگویید تو مؤمن نیستی [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجویید چرا که غنیمت‌های فراوان نزد خداست...».

علاوه بر آنکه متن خود آیه گواه آن است که این حکم مربوط به جنگ است، آیات پیش از آن، از آیه ۷۱، بلکه قبل از آن تا این آیه، تماماً مربوط به احکام جنگ و دفاع و قتل عمد و قتل غیرعمد است، و آیات پس از آن، بلافاصله مربوط به احکام جنگ است، مانند آیه ۹۵ سوره نساء که می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً...﴾  
[النساء: ۹۵].

«مؤمنان خانه‌نشین که زیان‌دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند یکسان نمی‌باشند خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده...»  
تا آیه ۱۰۴ که عموماً مربوط به احکام جهاد است.

\*\*\*

از آنچه گفته شد درمی‌یابیم که این کار فریب‌کاران و بهانه‌جویان، در تعمیم دادن کلمه غنیمت به تمام انواع سودهای کسب و کار (ارباح مکاسب)، حتی درآمدِ کارگری و دستفروشی و جاروکشی، کاری جز سفسطه و فرار از حقیقت و سوء استفاده از [مصادق] این واژه نیست، و مطالبه خمس از آن، مطالبه‌ای ظالمانه است، زیرا در کتاب خدا، سنت رسول الله ﷺ، سیره خلفای آن حضرت، و در عمل مسلمانان صدر اسلام، چیزی دیده نشده است.

صرف‌نظر از سیره رسول خدا و خلفای راشدین، حتی در سیره سلاطین ستمگر نیز گزارشی درباره وجوب پرداخت خمس سود کسب و کار دیده و شنیده نشده است. این در حالی است که اگر در این باره، کوچک‌ترین مدرک و دلیل و بهانه‌ای به دست خلفا می‌افتاد، مسلماً آن را به شدیدترین صورت می‌گرفتند، و تاریخ نیز آن را به روشن‌ترین صورت برای ما بیان می‌کرد، چنان که وضع گرفتن زکات و خراج خلفا را برای ما بیان کرده است<sup>(۱)</sup>. اما خمس غنیمت‌های جنگ را در زمان رسول خدا ﷺ خود آن بزرگوار و پس از رحلت ایشان، خلفا می‌گرفتند.

۱- قاضی ابویوسف، معاصر هارون الرشید، وضع گرفتن زکات و خراج را در «کتاب الخراج» که آن را برای هارون نوشته است، بدین صورت بیان می‌کند:

«به من خبر رسیده است که مأمورین مالیات، خراج‌گذاران را در مقابل آفتاب وامی‌دارند و آنان را به سختی می‌زنند و بر ایشان اشیاء سنگین می‌آویزند.»

جهشیاری در کتاب «الوزراء والکتاب» ص ۳۲ آورده است که:

پس وجوب آن - اگر بتوان در این مورد کلمه وجوب را به کار بُرد - فقط مخصوص غنیمت‌های جنگی است<sup>(۱)</sup>.

«سلیمان بن عبدالملک به عامل خود در مصر نوشت:

«شیر را بدوش تا قطع شود، و خون را بمک تا تمام شود».

درباره دولت عباسی نیز گفته‌اند که:

«مأموران وصول خراج، انواع وسایل شکنجه و عذاب را برای [آزار] بدهکاران استفاده می‌کردند، چنان که گوئی رحم و ایمانی در قلب‌هایشان نیست. بدتر مار و افعی مردم را می‌زدند، ایشان را حبس می‌کردند و با یک دست و یک پا آنان را می‌آویختند تا بمیرند».

در ص ۵۳۶ کتاب «الإمام الصادق والمذاهب الأربعة» به نقل از ص ۳۳۶ کتاب «الحضارة»، داستانی از خراج گرفتن «ابن الفرء» از «محمد بن جعفر بن حجاج» آورده است، که با بدهکارِ مظلوم چه جنایاتی انجام دادند.

۱- مقدس اردبیلی در ص ۲۰۹ کتاب «زبدة البیان» می‌نویسد:

«والذي ينبغي أن يذكر هنا مضمون الآية فهي تدل على وجوبه في غنائم دار الحرب مما يصدق عليه شيء، وأي شيء كان منقولاً وغير منقول».

«آنچه که لازم است در این مورد یادآوری شود، آن است که آیه فقط دلالت می‌کند بر وجوب خمس در غنائم جنگی، یعنی هر چیزی که اسم چیز بر آن صدق کند، هر چه می‌خواهد باشد، منقول یا غیر منقول».

در ادامه، در ص ۱۱۰ آن کتاب، ابتدا حدیث وارد در کافی و تهذیب را می‌آورد، که در ص ۱۲۱ از ج ۴ تهذیب چاپ نجف است و از علی بن فضال از حکیم مؤذن بنی عبس روایت شده:

«قال: قلت له (أي لأبي عبد الله عليه السلام): ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾ قال: هِيَ وَاللَّهِ الْإِقَادَةُ يَوْمًا بِيَوْمٍ إِلَّا أَنَّ أَبِي جَعَلَ شَيْعَتَهُ فِي حِلٍّ لِيَزْكُوا».

آنگاه می‌نویسد:

«الظاهر أن لا قائل به، فإنَّ بعض العلماء يجعلونه مخصوصاً بغنائم دار الحرب كما عرفت».

«ظاهراً این طور است که هیچ کس قائل به چنین خمسی (در فایده روزانه) نیست و آیه را چنین تفسیر نمی‌کند، زیرا بعضی از علما خمس را فقط مخصوص به غنائم جنگی در نظر گرفته‌اند، چنان که دانستی».

همچنین، وی درباره اینکه خمس شامل جمیع اشیاء می‌شود می‌نویسد:

«وأنه تكليف شاق، والزام شخص بإخراج خمس جميع ما يملكه بمثله مشكل، والأصل والشريعة السهلة السمحة ينفيانه، والرواية غير صحيحة وفي صراحتها تأمل».

«این یک تکلیف بسیار سخت و مجبور کردن شخص است، که هر چه را که مالک شده است، خمسش را اخراج کند، که خود، کارِ مشکلی است و اصل برائت و شریعتِ نابِ اسلام، که بر مبنای آسانگیری و

گذشت است نیز آن را نفی می‌کنند و روایت هم صحیح نیست، زیرا راوی آن، «علی بن فضال» گمراه‌گر است و «حکیم» مجهول است و در صراحت روایت نیز تأمل است، زیرا معلوم نیست چه می‌گوید و چه می‌خواهد».

محقق سبزواری در «ذخیره العباد» می‌گوید:

«احتج الموجبون بقوله تعالى: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾ [الأنفال: ۴۱]. وفيه نظر، لأن الغنيمة لا تشمل الأرباح لغَةً وَعُرْفًا على أن المتبادر من الغنيمة الواقعة في الآية غنيمة دار الحرب كما يدل عليه سوق الآيات السابقة واللاحقة».

«آنان که [پرداخت] خمس برای سود کسب و کار (ارباح مکاسب) واجب دانسته‌اند، به سخن خدای متعال ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾ استناد کرده‌اند، حال اینکه، در آن [آیه] جای تأمل و دقت است، زیرا غنیمت، جزء ارباح مکاسب نیست، نه از نظر واژگانی و نه عرفی. به علاوه، آنچه از کلمه «غنیمت» در آیه شریفه به ذهن خطور می‌کند، آن است که منظور از آن، غنیمت جنگی است، چنان که آیات پیش از این آیه [یعنی آیه ﴿وَقَتَلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً...﴾ [الأنفال: ۳۹]. و امثال آن] نیز بر آن دلالت دارند».

وی در جای دیگر در همین کتاب و همین موضوع، درباره اینکه برخی از علمای شیعه گفته‌اند که آیه شریفه، شامل معنای خمس در ارباح مکاسب است، می‌گوید:

«وأنكر بعض أصحابنا صحة هذه الدعوى مدعياً اتفاق العُرف وكلام أهل اللغة على خلافها».

«پاره‌ای از اصحاب ما [یعنی علمای شیعه] صحیح این ادعا را مُنکرند و، در عین حال، مدعی‌اند که تمام فرقه‌های اسلامی و تمام علمای لغت نیز بر خلاف این ادعا هستند».

وی در انکار بر «شیخ طبرسی»، قول منکرین را ترجیح می‌دهد و می‌نویسد:

«ولعله متجّه، وما وجدته من كلام أهل اللغة يساعده عليه».

«و شاید گفته منکرین موجه باشد، و آنچه من از سخن علمای لغت یافتیم، آن را تقویت و مساعدت کند».

و بالاخره در کتاب «ذخیره المعاد» در آخر کتاب خمس، آنجا که سقوط خمس را ترجیح می‌دهد، در جواب آنانی که به آیه شریفه استناد می‌کنند، می‌نویسد:

«أما الآية فظاهرها اختصاصها بالغنائم فلا يعم غيرها مع أنها لا تشتمل زمان الغيبة».

«ظاهر آیه، خمس را به غنائم جنگی اختصاص می‌دهد، که با این کیفیت، شامل غیر غنائم جنگی نمی‌شود، و در زمان غیبت نیز شامل خمس نیست» [زیرا در زمان غیبت، جهادی نیست، تا غنیمتی باشد، و غنیمتی نیست، تا خمسی باشد!].

فاضل جواد هم، چنان که قبلاً دیدیم، در «مسالك الأفهام» می‌فرماید:

احادیثی هم که از اهل بیت رسیده است این حقیقت را تأیید می‌کند، که خمس فقط شامل غنیمت‌های جنگی است، چنان که در کتاب‌های مختلف شیعه از «عبدالله بن سنان» روایت شده که او گفته است:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً» «از اباعبدالله شنیدم که می‌گفت: خمس، فقط مخصوص غنیمت‌هاست»<sup>(۱)</sup>.

در تفسیر عیاشی آمده است:

«عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَنِ الْخُمْسِ فَقَالَ: لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ» «از سماعه شنیدم که او از ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام نقل می‌کند که از یکی از آن دو درباره خمس پرسیدم، پس گفت: خمس فقط مخصوص غنیمت‌هاست»<sup>(۲)</sup>.

که مضمون هر دو روایت شریف، آن است که خمس، فقط ویژه غنیمت‌های جنگی است.



نکته دیگری که در فهم آیه شریفه باید در نظر گرفته شود، آن است که کلمه «غَنِمْتُمْ» به صیغه مخاطب ماضی آمده است، که از آن، چند نکته را درمی‌یابیم:

**الف)** نشان‌دهنده امری است که واقع شده و چیزی که حاضر بوده است. پس تقسیم غنیمت‌هایی که هنوز به دست نیامده و اختصاص آن، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و افراد بعد از او (اگر ذوی القربی را خویشان رسول خدا بدانیم) صحیح نیست، زیرا شیء معدوم را نمی‌توان به اشخاص موجود تقسیم کرد. همچنان که شیء موجود را به اشخاص معدوم. زیرا این آیه، مانند آیات زکات نیست، که به صیغه‌های مختلف

«ظاهراً [واژه] «غنیمت» در آیه شریفه، مخصوص جنگ است و آیات قبلی و بعدی نیز این معنی را تأیید می‌کنند، و اکثر مفسرین هم بر این عقیده‌اند. پس، بر اساس دیدگاه فقیهان بزرگ شیعه، غنیمتی که مشمول خمس است، همان غنیمت جنگی است، چنان که روایات هم آن را تأیید می‌کند».

۱- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه: ج ۱، ص ۲۱؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۴ و الاستبصار: ج ۲، ص ۵۶.

۲- ج ۲، ص ۶۲.

(گذشته، حال و آینده) آمده است و شامل عموم حاضرین و غائبین می شود<sup>(۱)</sup>.

ب) خطاب، متوجه افراد موجود و معلوم آن زمان است، چنان که آیات قبلی و بعدی این آیه، کیفیت جنگ را مجسم می کند و افراد مخصوصی را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید:

﴿...إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفْيِ الْجَمْعَانِ...﴾

[الأنفال: ۴۱].

و بعد می فرماید:

﴿...إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ...﴾

[الأنفال: ۴۲].

و شمول حکم از حاضرین به غیر حاضرین، مستند به اجماع است و چنین اجماعی در بین عموم مسلمین، و حتی بین علمای شیعه هم نیست. بنابراین، سهم رسول خدا ﷺ و سهم ذی القربی، منحصر به زمان پیامبر و زندگی خویشاوندان ایشان است، و بعد از حیات رسول خدا، اموالی که هنوز به دست نیامده، و همچنین، بعد از حیات خویشاوندان رسول الله ﷺ، اموالی که اختصاص به رسول الله و خویشان او دارد، محتاج دلیل دیگری است و چنین دلیلی، از نظر منطقی و روایی وجود ندارد، چنان که احکام خاصه به وجود رسول الله و همسران پاک ایشان، بعد از حیاتشان مصداقی ندارد، به عنوان مثال: احکامی مربوط به حلال بودن یا حرام بودن زنان به رسول خدا، کیفیت ورود و خروج مردم به خانه رسول خدا، طرز صحبت کردن و گفت و گو با آن حضرت، کیفیت سلوک او با مردم یا همسرانش، احکام مربوط به ازدواج رسول الله ﷺ و امثال آن، و آیات بسیاری که از قرآن مجید راجع به این احکام و احوال آمده است. این آیات، پس از فوت رسول خدا و همسران آن حضرت، مصادیقی ندارد و حکمش منقطع است [و پایان می پذیرد]، مگر از باب اسوه حسنه.

۱- آیه ای که دلالت بر ماضی (زمان گذشته) در موضوع زکات دارد: [بقره: ۱۷۷ و ۲۷۷]، و آیه ای که دلالت بر حال (فعل امر) دارند: [بقره: ۱۱۰]، [نساء: ۷۷]، [حج: ۷] و [نور: ۵۶]، و آیه ای که دلالت بر فعل مضارع دارند: [مائده: ۵۵]، [توبه: ۷۱] و [اعراف: ۱۵۶].

بدیهی است حکم آنچه مربوط به خواب و خوراک و پوشاک و معیشت و معاشرت پیامبر اکرم است، پس از ایشان پایان می‌پذیرد. پس حکم خمس غنیمت‌ها، که یک سهم آن متعلق به رسول خدا و یک سهم آن برای خویشاوندان ایشان است نیز منتفی است، زیرا استفاده از اموال غنیمت، برای خوردن و پوشیدن و رفع نیازهای زندگی است و استفاده از آن، مشروط به وجود حیات است و پس از حیات، تمام این خواص و احکام، منتفی است.

همچنین، باید بدانیم که «ذی‌القربی» کسی است که نسبت نزدیک با رسول خدا دارد، خصوصاً که به صیغه مفرد آمده است و معلوم می‌شود که منحصر به یک شخص است و احادیث نیز می‌رساند که منظور از ﴿ذَا الْقُرْبَى﴾ در آیه ۲۶ سوره اسراء، فقط حضرت زهرا (سلام الله علیها) بوده است:

﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...﴾ [الاسراء: ۲۶].

«و حق خویشاوند را به او بده...».

چنان که مجلسی به نقل از «مناقب» ابن شهر آشوب، در مورد وارد شدن رسول خدا به منطقه «فدک» می‌نویسد:

«وَأَسْلَمَ مَنْ أَسْلَمَ مِنْهُمْ، فَأَقْرَهُمْ فِي بُيُوتِهِمْ وَأَخَذَ مِنْهُمْ أَخْمَاسَهُمْ. فَنَزَلَ: ﴿وَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...﴾. قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: أَعْطِ فَاطِمَةَ فَدَكًا، وَهِيَ مِنْ مِيرَاثِهَا مِنْ أُمَّهَا خَدِيجَةَ، وَمِنْ أُخْتِهَا هِنْدِ بِنْتِ أَبِي هَالَةَ، فَحَمَلَتْ إِلَيْهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا أَخَذَ مِنْهُ، وَأَخْبَرَهَا بِالْآيَةِ» «آنان که خواستند مسلمان شوند، اسلام آوردند و [پیامبر] خمسشان را دریافت کرد آنان را در خانه‌هایشان جای داد [اجازه داد تا در همان جا زندگی کنند] و آیه نازل شد که «و حق خویشاوند را به او بده...». [راوی] پرسید که [منظور از] این آیه چیست. پیامبر گفت: فدک را به فاطمه بده و آن، میراث اوست از مادرش خدیجه و از خواهرش [=خواهر خدیجه]، هند دختر ابی‌هاله پس پیامبر آن را برای او [فاطمه] برد و چیزی [به عنوان خمس] از آن برنداشت»<sup>(۱)</sup>.

که مشخص می‌شود اگر منظور از «ذی‌القربی» خویشاوندان رسول خدا باشند،



کسی جز دخترش، فاطمه نخواهد بود.

بر اساس گزارش‌های تاریخی، در هنگام نزول این آیه شریفه، که مقارن یا در حین جنگ بدر و در ماه پانزدهم یا شانزدهم هجرت رسول الله ﷺ به مدینه بود، رسول خدا خویشانی نداشت که بتوان آنها را ذوی‌القربی نامید، مگر حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها)، که او نیز در خانه و کفالت رسول خدا بود. در آن زمان، از فرزندان رسول خدا، زینب همسرِ اَبی‌العاص بود، رقیه همسر عثمان بود و وفات کرد و بلافاصله عثمان با دخترِ دیگر رسول خدا، ام‌کلثوم، ازدواج نمود، و فاطمه زهرا(س) هنوز با امیرالمؤمنین علیؑ ازدواج نکرده و در کفالت پدرش بود. از همسران آن حضرت، (هر چند زوجه را نمی‌توان ذی‌القربی نامید) جز سوده بنت زمعه، زن دیگری نبود، و از عموهای آن حضرت، جز حمزه، و از عموزاده هم، جز علیؑ، مسلمان دیگری نبود، زیرا عباس عموی دیگر پیامبر و پسرانش و عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، پسرعموهای پیامبر، در حال کفر به سر می‌بردند، و چون حمزه و علی، از جمله رزمندگان و غنیمت‌گیرندگان بودند، مشمول سهم خمس الله نمی‌شدند، از خویشان پیامبر هم مسلمانی دیگر نبود، تا بتوان از خمسِ غنیمت‌ها به او داد و او را «ذی‌القربی» دانست.

سیره رسول الله ﷺ نیز نشان می‌دهد که آن حضرت، از غنیمت‌های جنگ به هیچ‌یک از خویشان خود، بهره‌ای نداد، مگر حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها)، آن هم نه از غنیمت‌های بدر، به طور ویژه و معلوم، بلکه به اندازه‌ای که تحت کفالت آن حضرت بود و از خمس غنیمت روزگار می‌گذراند. پس اگر منظور از «ذی‌القربی» خویشان رسول خدا ﷺ باشد، انحصار به حضرت فاطمه دارد، که می‌بایست رسول خدا از غنیمت موجود (ما غنمتم) به فرد یا افراد موجود از زمرهٔ خویشاوندانش می‌داد، اما خمسِ غنیمت‌های جنگی‌ای که وجود خارجی ندارند، چیزی نیست که به صورتِ ارث به دیگران منتقل شود، (یعنی چیزی را که وجود ندارد، برای شخصی به ارث بگذاریم که او نیز وجود ندارد!) مگر آنچه را که خود رسول الله ﷺ به کسی از خویشانش داده باشد و آن شیء موجود به وارثِ آنان برسد. این در صورتی است که

کلمه «ذی القربی» را در اینجا به رسول خدا نسبت دهیم (در حالی که این نسبت، مورد تردید است).

\*\*\*

نکته دیگر اینکه، اگر کلمه «ذی القربی» را به طور اطلاق واگذاریم، چنان که در آیات دیگر قرآن چنین است، در آن صورت، معنی آیه با معنی متداول و مشهور آن، متفاوت خواهد بود، مانند آیات شریفه ذیل که در آنها نیز کلمه «ذی القربی» مانند «آیه غنیمت» بدون قید است:

(الف) در آیه ۸۳ سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ...﴾ [البقرة: ۸۳].

«و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید...».

در این آیه، عبارت ﴿وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ﴾ به همان ترتیبی چیده شده که در آیه «غنیمت» آمده است، و واضح است که منظور از این خویشاوندان، خویشاوندان رسول خدا نیست.

(ب) در آیه ۱۷۷ سوره می‌فرماید:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَعَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ...﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان و مستمندان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد...».

در این آیه نیز ﴿ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾ با همان ترتیب آیه «غنیمت» آمده‌اند، با این تفاوت که «ذوی القربی» صیغه جمع است.

(ج) در آیه ۳۶ سوره نساء می فرماید:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ...﴾ [النساء: ۳۶].

«و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید و درباره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان...».

در این آیه نیز «ذی القربی» در همان جایگاه و ترتیبی است که در آیه «غنیمت» آمده است و شکی نیست که هرگز منظور از آنها، «خویشاوندان و یتیمان و مستمندان» آل محمد ﷺ نیست.

(د) در آیه ۲۳ سوره اسراء می فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...﴾ [الإسراء: ۲۳].

«و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را بپرستید...».

تا آنجا که در آیه ۲۶ همان سوره می فرماید:

﴿وَوَاعِدَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَالْبَنِ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْدِيرًا ﴿۲۶﴾﴾ [الإسراء: ۲۶].

«و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه مانده را [دستگیری کن] و ولخرجی و اسراف مکن.».

(ه) همچنین در آیه ۳۸ سوره روم می خوانیم:

﴿فَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَالْبَنِ السَّبِيلِ...﴾ [الروم: ۳۸].

«پس حق خویشاوند و مستمند و در راه مانده را بده...».

(و) در آیه ۸ سوره نساء به جای کلمه «ذوالقربی»، «اولوالقربی» آمده است:

﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ...﴾ [النساء: ۸].

«و هرگاه خویشاوندان یتیمان و مستمندان در تقسیم [ارث] حاضر شدند [چیزی] از آن را به ایشان ارزانی دارید...».

در تمام این آیات، کلمه «ذی القربی»، به معنای عام، «خویشاوندان هر مسلمان» است که در نسل های گذشته بوده یا در قید حیات هستند، و بر نیکی کردن و کمک به خویشاوندان فقیر توصیه شده است، در هیچ کدام از آنها منظور از «ذی القربی»

خویشاوندان رسول خدا نیست، و نباید هم چنین باشد<sup>(۱)</sup>. ان شاء الله درباره این موضوع به تفصیل سخن خواهیم گفت.

\*\*\*

آری، مسلم است که رسول خدا ﷺ از خمسی که از غنیمت‌های جنگی برمی‌داشت، به گروهی از خویشان خود سهمی از آن می‌داد، یا نیازهای آنان را برطرف می‌کرد، چنان که در گزارش‌های تاریخی آمده است:

«وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطِي بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الْخُمَيْسِ وَيُزَوِّجُ أَيَامَهُمْ وَكَانَ عُمَرُ ﷺ قَدْ دَعَاهُمْ إِلَى أَنْ يُزَوِّجَ أَيَامَهُمْ وَيَخْدَمَ عَائِلَتَهُمْ وَيَقْضِيَ عَنْ غَارِمَتِهِمْ فَأَبَوْا إِلَّا أَنْ يُسَلِّمَهُ كَلَّهُ، وَأَبَى عُمَرُ» «رسول خدا ﷺ به بنی‌هاشم از خمس عطا می‌فرمود و زنان بیوه آنان را شوهر می‌داد، عمر نیز ایشان را دعوت کرد تا زنان بی‌شوهرشان را شوهر دهد، و عیالدارشان را خادم بخشد، و بدهی بدهکارشان را پرداخت کند، لیکن بنی‌هاشم از آن امتناع کردند، مگر اینکه عمر تمام خمس را به ایشان واگذارد، عمر نیز این پیشنهاد را نپذیرفت»<sup>(۲)</sup>.

اخباری نیز در این باره هست که امیرالمؤمنین، علی علیه السلام و عباس عموی پیامبر ﷺ از خمس غنیمت‌های برخی غزوات، از عمر مطالبه سهم ذی‌القربی کردند، اما او از ایشان درخواست نمود که آن مال، جزو بیت‌المال باشد، و ایشان به همان سهمی که در دیوان مقرر داشته اکتفا کنند، و آنان نیز پذیرفتند.

اما ما به این اخبار با نظر تردید و تحیر می‌نگریم، زیرا این گونه اخبار، با اصولی که در اسلام مقرر است و ما بدان ایمان داریم، سازگار نیست، چنان که در مباحث

۱- فاضل جواد در کتاب «مسالك الأفهام» ج ۲، ص ۲۰ در این باره می‌نویسد:

«مراد از قرابت [در آیه غنیمت] قرابت خود شخص است، پس امر است به صلوة رحم به وسیله مال و جان، یا اینکه مراد، نفقه اقاربی است که بر شخص واجب است و مقتضای آیه شریفه: ﴿وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾ عموم است [و فرد یا افراد خاصی نیستند].

شیخ طوسی نیز در تفسیر التبیان: ج ۲، ص ۵۲۱، ذیل آیه شریفه: ﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...﴾ می‌نویسد: «وروي عن ابن عباس والحسن: أنهم قرابة الإنسان».

«ابن عباس و حسن گفته‌اند: مراد از ذی‌القربی، خویشاوندان خود شخص است».

۲- واقدی: ص ۳۸۱، و المصنف: ج ۵، ص ۲۳۷.

بعدی خواهد آمد، ان شاء الله.

\*\*\*

نکنه بعدی، عبارت ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ است، که چون در آیه شریفه، قید ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ آمده است، مدعیانِ وجوبِ خمس بر ارباحِ مکاسب، آن را دلیلی می‌دانند بر این که باید از هر چیزی، یعنی از تمام اموال، خمس گرفته شود، در حالی که این گونه استدلال‌ها، کاری بیهوده است و به هیچ وجه با مدعای ایشان سازگار نیست. در این جا کلمه «مِنْ»، که بیانیه است، شبیه «مِنْ» در آیه ۳۰ سوره حج است:

﴿... فَأَجْتَبِئُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ...﴾ [الحج: ۳۰].

«...پس از پلیدی بت‌ها دوری کنید...».

که مراد از آن، آشیایی است که از غنیمت‌های جنگی به دست آمده است، یعنی هر چیزی از غنیمت، هر چقدر هم که مختصر و جزئی باشد، همین که به دست آمد، مشمول خمس غنیمت می‌شود و نمی‌توان آن را بدون تقسیم یا قبل از تقسیم، تصاحب و تصرف کرد. بنابراین، عبارت ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ در آیه شریفه، از جنس خود خارج نگشته و هرگز به سایر اشیاء و اموال، تعمیم داده نمی‌شود ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾، یعنی «من شیء من الغنیمه»، که یعنی: چیزی از غنیمت‌ها). کسانی که با این بهانه‌ها می‌خواهند مطلبی را جعل و اثبات کنند، واقعاً عملکرد و نحوه فکرشان عجیب است!

اگر شما در مغازه خواروبار فروشی و یا داروخانه وارد شوید و در آنجا اطلاعیه‌ای ببینید، یا از صاحب دکان بشنوید که به مشتریان خود می‌گوید: «آنچه بخواهید در این مغازه موجود و در اختیار مشتریان محترم است»، می‌دانید که مقصود او این است که از جنس خواروبار یا از انواع دارو یا هر چیزی که مربوط به آن مغازه است، موجود است، و هرگز احتمال نمی‌دهید که در داروخانه، پالان‌لاغ، در خواروبار فروشی، افسار و نعل اسب، و در دکان حلوا فروشی میز و مبل باشد! هر چند در اعلان و یا گفته صاحب دکان بخوانید و بشنوید که هر چه بخواهید، در این مغازه موجود است، ضمناً اگر اجناس مکان خاصی قاچاق اعلام شود، مربوط و

مخصوص همان مکان است، نه اینکه در هر کجا که اشیایی شبیه اجناس آن مکان به دست آید قاچاق است! بلکه قاچاق بودن آن شیء مربوط به همان مکان است و تعمیم آن به سایر اجناس، نادانی یا سفسطه است. پس در این آیه شریفه، عبارت ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ مربوط به غنیمت‌های جنگی است و یعنی آنچه از غنیمت به دست آمده است، هرچه باشد، مشمول خمس است، و به این معنی نیست که هر چیزی از هر جا که به دست آمده باشد، حتی از یک کارگر یا کشاورز، مشمول خمس باشد. در اخبار و احادیث خمس، راجع به این موضوع، شواهد فراوانی است که جلوی هرگونه وسوسه و بهانه‌جویی را می‌گیرد، از جمله:

الف) در کتاب‌های سیره و حدیث، از جمله در «المصنّف» عبدالرزاق صنعانی<sup>(۱)</sup> و در «المغازی» واقدی<sup>(۲)</sup> آمده است که:

«عقیل بن ابی طالب بر همسر خود وارد شد، در حالی که از شمشیرش خون می‌چکید. همسرش به او گفت: من می‌دانم که تو با مشرکین جنگیده‌ای. از غنیمت‌های آنان چه به دست آورده‌ای؟ عقیل گفت: این سوزن را [آورده‌ام] تا با آن پیراهن خود را بدوزیم، و سوزن را به زن خود داد، و آن زن، فاطمه دختر ولید بن عتبة بن ربیعہ بود. در این حال شنید که منادی رسول الله ﷺ فریاد می‌زند: هر که به چیزی از غنیمت دست یافته بیاورد. عقیل نزد همسر خود بازگشت و گفت: به خدا چنین می‌بینم که سوزنت از دست رفت. آنگاه، سوزن را برداشت و در میان غنیمت‌ها افکند».

ب) در همان کتاب و سایر کتاب‌های تاریخی آمده است که:

«عبدالله بن زید المازنی در روز جنگ، کمانی از غنیمت‌ها برداشت و با آن به مشرکین تیر می‌انداخت، پس از پایان جنگ، آن را برگرداند».

ج) در گزارش تاریخی دیگر می‌خوانیم که رسول خدا ﷺ اعلام فرمود:

۱- ج ۵، ص ۲۴۲، حدیث ۹۴۹۴.

۲- ج ۳، ص ۹۱۸.

«أَدُوا الْحِيَاظَ وَالْمِخْيَطَ، وَإِيَّاكُمْ وَالْعُلُولَ، فَإِنَّهُ عَارٌ وَنَارٌ وَسَنَارٌ. ثُمَّ تَنَاوَلَ مِنَ الْأَرْضِ وَبَرَّةً مِنْ بَعِيرٍ، أَوْ شَيْئاً، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا لِي مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ. وَلَا مِثْلَ هَذِهِ إِلَّا الْخُمْسُ، وَالْخُمْسُ مَرْدُودٌ عَلَيْكُمْ» «هر نخ و سوزنی را [که] از غنیمت‌ها [برداشته‌اید] برگردانید، و برحذر باشید از خیانت، که آن در روز قیامت [مایه] ننگ و آتش و عیب است. آنگاه مقداری کُرک از پهلوی شتری گرفت و فرمود: به خدا قسم، از آنچه خدا به شما فایء داده است، بر من حلال نیست، حتی به اندازه این کُرک، به جز خمس، و حال اینکه، خمس هم به شما داده می‌شود»<sup>(۱)</sup>.

و ده‌ها از این قضایا که معلوم می‌دارد ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ یعنی: «کُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْغَنَائِمِ». نمونه دیگر، گزارش عبدالرزاق است:

«عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا غَنِمَ مَغْنَمًا بَعَثَ مُنَادِيًا: «لَا يَغْلَنَنَّ رَجُلٌ مَخِيظًا فَمَا دُونَهُ، أَلَا لَا يَغْلَنَنَّ رَجُلٌ بَعِيرًا فَيَأْتِي بِهِ عَلَى ظَهْرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهُ رُغَاءٌ، أَلَا لَا يَغْلَنَنَّ فَرَسًا فَيَأْتِي بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى ظَهْرِهِ لَهُ حَمَمَةٌ» «معمر از قول قتاده گفت که هرگاه پیامبر ﷺ غنیمتی به دست می‌آورد، به منادی دستور می‌داد که اعلام کند: آگاه باشید، هیچ مردی به اندازه نخ یا کمتر از آن، خیانت نکند، آگاه باشید، هیچ مردی [به وسیله تصاحب] شتری خیانت نکند، مگر آنکه آن شتر را در روز قیامت بر پشت خود می‌آورد، در حالی که برای آن صدایی است، آگاه باشید، [به وسیله تصاحب] اسبی خیانت نکند، مگر آنکه در روز قیامت در حالی آن اسب را بر پشت خود می‌آورد که او را فریادی است»<sup>(۲)</sup>.

گزارش کرده‌اند که چون «مُدْعَم»، غلام آن حضرت، کشته شد، برخی از صحابه گفتند: «بهشت گوارایش باد!»، آن حضرت فرمود:

«كَلَّا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ، مِنَ الْمَغَانِمِ لَمْ تُصَبِّهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلَ عَلَيْهِ نَارًا»<sup>(۳)</sup> «هرگز چنین نیست، سوگند به کسی که جانم در دست

۱- المغازی: ص ۹۴۳، موطأ مالک: ص ۳۰۴، و المصنّف: ج ۵، ص ۲۴۳.

۲- المصنّف: ج ۵، ص ۲۴۲، شماره ۹۴۹۳.

۳- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۸، شماره ۴۲۳۴، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۸، شماره ۱۱۵.

اوست، ردایی که او روز خیبر، پیش از تقسیم کردن غنیمت‌ها برداشته بود، آتش دوزخ را بر او شعله‌ور می‌سازد».

همچنین، مردی از قبیله «أشجع» وفات کرد و رسول خدا ﷺ بر او نماز نگذارد، زیرا از غنیمت‌های خیبر، به اندازه دو درهم خیانت کرده بود.

\*\*\*

نکته دیگری که شایسته تأمل است جمله: ﴿...فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾ می‌باشد، که مشخص می‌کند این خمس، حق خداست و اختصاص به کسی ندارد، و اگر بعد از آن، نام رسول را برده است، باید دانست که این کار، ادب قرآن است که در موارد بسیاری نام رسول ﷺ را بعد از نام خدا می‌آورد، بدون آنکه رسول را در ردیف خدا بدانند، و این شاید بدین دلیل است که بعد از خدا کسی که شایسته اطاعت است، پیامبر اوست، زیرا وی نماینده بیان احکام خداست و فرمان پروردگار به وسیله رسولش ابلاغ می‌شود و کسانی که آن فرمان را اجرا می‌کنند، گرچه به صورت ظاهر از پیامبر اطاعت و پیروی می‌کنند، در حقیقت، اطاعتشان، اطاعت خداست، و این کیفیت، هرگز خدا و رسولش را در یک ردیف و برابر قرار نمی‌دهد، چنان که در آیات شریفه ذیل، نام رسول همواره همچون سایه‌ای دنبال نام خداست، بدون آنکه او را شریک و نظیر و سهم خدا بدانند. برای نمونه بنگرید:

(۱) در آیه ۱۳-۱۴ سوره نساء می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۳﴾ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۱۴﴾﴾ [النساء: ۱۳-۱۴].

«اینها احکام الهی است و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند وی را به باغ‌هایی درآورد که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در آن جاودانه‌اند و این همان کامیابی بزرگ است (۱۳) و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفت‌آور است».

(۲) در آیه ۹ سوره فتح می‌گوید:

﴿لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ ۖ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿۹﴾﴾ [الفتح: ۹].



«تا به خدا و فرستاده‌اش ایمان آورید و او را یاری کنید و ارجش نهدید و او [= خدا] را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستابید».  
و نمونه‌های بسیار دیگر<sup>(۱)</sup>.

در تمام این آیات، فاعل و مفعول مفرد، خداست، و نام رسول از آن جهت که نماینده آشکار خداست، چون سایه‌ای دنبال نام اوست، پس اگر بنده مطیع را داخل بهشت می‌کند، خدا می‌کند، اگر کسی باید میان مردمان قضاوت شود، خدا حاکم است، اگر مودی را لعنت می‌کند، فاعل خداست، اگر باید کسی را به بزرگی ستود و تسبیح کرد، او خداست. نام رسول از آن جهت که سمبل و نماینده راه خداست، در این آیات آمده است، وگرنه، هیچ اثر استقلال و تشخیص و تعیین در آن حضرت نیست، چنان که در آیه ۱۰ سوره فتح می‌خوانیم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...﴾ [الفتح: ۱۰].

«در حقیقت کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند...».  
یا در آیه ۱۷ سوره انفال:

﴿... وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى...﴾ [الأنفال: ۱۷].

«... و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند...».

پس اگر بعد از جمله: ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ عبارت ﴿وَلِلرَّسُولِ﴾ آمده است، نظیر آیه ۱ سوره انفال است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾ [الأنفال: ۱].

«[ای پیامبر] از تو درباره غنیمت‌های جنگی می‌پرسند بگو غنیمت‌های جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد...».

یا آیه ۲۴ همان سوره:

﴿... أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾ [الأنفال: ۲۴].

«... چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد آنان را اجابت کنید...».

۱- از جمله: [النساء: ۱۰۰]، [التوبة: ۶۲ و ۷۴]، [النور: ۴۸]، [الأحزاب: ۵۱] و [الحجرات: ۱۴].

چنان که در آیه اول می‌بینیم، انفال، از آن خداست، نیز در آیه دوم، آن کس که زنده می‌کند خداست (هرگاه فاعلِ ﴿يُحْيِيكُمْ﴾ خدا باشد<sup>(۱)</sup>). پس این معنی که خمس، شش سهم می‌شود، سهمی از آن خدا و سهمی از آن رسول الله ﷺ و سهمی برای خویشاوندان و سه سهم دیگر، برای یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان، درست به نظر نمی‌رسد، بنا به دلایلی که بیان خواهد شد.

در اثبات این مطلب که خمس فقط برای خداست و حقی است متعلق به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان، علاوه بر صراحت آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿... فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾. کتاب‌های سیره و برخی از احادیث، از طریق اهل بیت طهارت علیهم‌السلام نیز آن را تأیید می‌کند:

**الف)** در نامه‌ای که رسول خدا ﷺ به «فجیع بن عبدالله» نوشته است، این عبارت تصریح شده است:

«... وَأَعْطَى مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ...» «... و یک پنجم [سهم] خدا را پردازد...»<sup>(۲)</sup>.

**ب)** همچنین در منابع روایت بالا، نامه‌ای که حضرتش به «بنی جوین الطائیین» نوشته است، این جمله با اندکی تفاوت آمده است:

«... وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَأَتَى الزَّكَاةَ وَفَارَقَ الْمُشْرِكِينَ وَأَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَعْطَى مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ» «... و نماز برپا دارد و زکات بدهد و از مشرکان جدا شود و از [فرمان] خدا و پیامبرش اطاعت کند و خمس غنیمت‌ها را پردازد».

**ج)** نیز در نامه‌ای که نبی اکرم ﷺ به اهل یمن نوشته است، چنین می‌خوانیم:

۱- در اینجا، فاعل فعل «دَعَا» رسول خداست، زیرا خداوند به وی فرمان «ادْعُ» داده و او به شهادت آیه قرآن، فراخواننده به سوی خدا و راه اوست:

﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۶].

«و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک».

«اما فاعل فعلِ ﴿يُحْيِيكُمْ﴾ موصولِ «مَا» در عبارت «لِمَا» می‌باشد، که این «مَا» می‌تواند اشاره به قرآن یا دین اسلام باشد. (مُصحح)

۲- أسدُ الغابة: ج ۱، ص ۱۷۵، الإصابة: ج ۱، شماره ۶۹۶۰، و ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۲۸۴.

«... وَأَعْطَيْتُمْ مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ...» «... و از غنیمت‌ها، خمسِ خدا را پرداخت کردید...»<sup>(۱)</sup>.

د) در نامه ای هم که آن حضرت به «نهل بن مالک وائل» نوشت، این جمله را می‌بینیم:

«... وَأَعْطَيْتُمْ مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ وَسَهْمَ النَّبِيِّ...» «... و از غنیمت‌ها، خمسِ خدا و پیامبرش را پرداخت کردید...».

ه) طبق روایتی دیگر، در نامه آن جناب به «جنادة أزدی/أسدی» و قوم او آمده است:

«... وَأَعْطَا مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ...» «... و از غنیمت‌ها، خمسِ خدا را بپردازید...»<sup>(۲)</sup>.  
و) روایت دیگری نیز این جملات را تأیید می‌کند:  
«... وَأَعْطَيْتُمْ مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ...» «... و از غنیمت‌ها، خمسِ خدا را پرداخت کردید...»<sup>(۳)</sup>.

ز) علاوه بر منابع پیشین، آن حضرت به «عمرو بن حزم» می‌نویسد:  
«... وَأَمْرُهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ...» «... و به او فرمان داد تا خمسِ خدا را از غنیمت‌ها بردارد...»<sup>(۴)</sup>.

به علاوه، در نامه‌ای که رسول خدا به «بنی زهر بن حبش» نوشته است:  
«... وَأَعْطَيْتُمْ مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ...» «... و از غنیمت‌ها، خمسِ خدا را دادید...»<sup>(۵)</sup>.  
در گزارشی دیگر، «خمس الله و سهم النبي» ضبط شده است. نیز می‌نویسد که مردی از پیامبر خدا درباره غنیمت می‌پرسد، آن حضرت می‌فرماید:

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۶۴، طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۲۶۴.

۲- ابن سعد، طبقات: ج ۱، ص ۲۷۰، و متقی هندی، کنز العمال: ج ۵، ص ۳۲۰.

۳- تاریخ طبری: ج ۲، ص ۲۸۱؛ ابن کثیر، البداية والنهاية: ج ۵، ص ۷۵، بلاذری، فتوح البلدان: ص ۸۲ و سيرة ابن هشام: ج ۴، ص ۲۵۸.

۴- قلّشندی: صبح الأعشى: ج ۱۰، ص ۱۰، و ابویوسف، الخراج: ص ۷۲.

۵- قاسم بن سلام، الأموال: ص ۱۹.

«لِلَّهِ سَهْمٌ وَلِهَؤُلَاءِ أَرْبَعَةٌ» «یک سهم (یک پنجم) از آن خداست، و چهار پنجم دیگر برای اینان»<sup>(۱)</sup>. [یعنی: پیامبر، خویشاوندان، یتیمان، مستمندان و درراه‌ماندگان].

ملاحظه می‌فرمایید که در تمام این نامه‌ها، رسول خدا ﷺ با قید عبارت «خمس الله» می‌فرماید که خمس، مخصوص خداست، نه آن که شش سهم باشد و خدا هم یکی از صاحبان خمس باشد.

\*\*\*

همین حقیقت، در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نیز مشهود است:

الف) شیخ صدوق نقل می‌کند:

«رَوَى السَّكُونِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ (ع) قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: الْوَصِيَّةُ بِالْخُمْسِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَضِيَ لِنَفْسِهِ بِالْخُمْسِ» «سکونی از جعفر بن محمد از پدرش از پدران‌ش روایت کرد که علی عليه السلام گفت: وصیت به یک‌پنجم است، زیرا خداوند عز وجل برای خودش به خمس [یک‌پنجم] رضایت داد»<sup>(۲)</sup>.

ب) در روایتی دیگر آمده است:

«الْجَعْفَرِيَّاتُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ كَانَ يَسْتَحِبُّ الْوَصِيَّةَ بِالْخُمْسِ وَيَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَضِيَ لِنَفْسِهِ مِنَ الْغَنِيمَةِ بِالْخُمْسِ» «در احادیث منسوب به امام صادق از آن حضرت از پدرش از جدش علی بن الحسین از پدرش، از علی عليه السلام روایت شده است که وی وصیت یک‌پنجم را مستحب می‌دانست و می‌فرمود: خداوند تبارک و تعالی از غنیمت به یک‌پنجم برای خویش رضایت داده است»<sup>(۳)</sup>.

ج) از امام محمد باقر عليه السلام روایتی است که در آن، این جمله دیده می‌شود:

«وَاللَّهِ لَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَرْزَاقَهُمْ بِخُمْسَةِ دَرَاهِمٍ جَعَلُوا لِرَبِّهِمْ وَاحِدًا وَأَكَلُوا أَرْبَعَةً حَلَالًا!» «به خدا قسم که خداوند با گرفتن یک‌پنجم روزیشان، بر مؤمنان آسان گرفته

۱- همانجا، ص ۴۲۷.

۲- من لايحضره الفقيه: كتاب الوصايا.

۳- مستدرک الوسائل: ج ۱، ص ۵۵۱.

است، به گونه‌ای که یک سهم برای پروردگارشان می‌گذارند، و چهارپنجم را حلال‌وار می‌خورند»<sup>(۱)</sup>.

(د) در روایتی دیگر از حضرت علی علیه السلام در توضیح آیه ۴۱ سوره انفال آمده است: «... فَجُعِلَ لِلَّهِ خُمُسُ الْغَنَائِمِ...» «... پس یک‌پنجم غنیمت‌ها برای خدا گذاشته شده است»<sup>(۲)</sup>.

احادیث فوق از اهل بیت دلالت دارد که خمس غنیمت، از آن خداست، چنان که احادیث از طریق عامه نیز مؤید این مدعاست، از جمله: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَوْصَى بِخُمُسِ مَالِهِ. أَوْ قَالَ: أَخَذُ مِنْ مَالِي مَا أَخَذَ اللَّهُ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ» «همانا ابوبکر یک‌پنجم مالش را وصیت کرد... و گفت: از مالم آن چیزی را می‌گیرم که خداوند از فیه مسلمین گرفت»<sup>(۳)</sup>.

در روایت دیگر:

«قَالَ أَبُو بَكْرٍ: لِي مِنْ مَالِي مَا رَضِيَ رَبِّي مِنَ الْغَنِيمَةِ، فَأَوْصَى بِالْخُمُسِ» «ابوبکر گفت: سهم من از مالم، به مقدار آن چیزی است که پروردگارم از غنیمت رضایت داده‌است، پس به یک‌پنجم وصیت کرد».

همچنین روایت زیر:

«... عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَلْقَيْنَ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم وَهُوَ بِوَادِي الْقُرَى... فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي الْغَنِيمَةِ؟ قَالَ: لِلَّهِ خُمُسُهَا وَأَرْبَعَةُ أَخْمَاسٍ لِلْجَيْشِ» «از قول مردی از بلقین نقل شده است که گفت: نزد پیامبر آمدم، در حالی که او در وادی القری بود... عرض کردم درباره غنیمت چه می‌گویید؟ فرمود: یک‌پنجمش برای خداست و چهار پنجمش برای لشکر»<sup>(۴)</sup>.

عبدالرزاق به نقل از «قیس بن مسلم الجدلی» آورده است:

۱- محمدبن حسن صفار، بصائر الدرجات: ص ۲۹۰.

۲- وسائل الشیعة: باب وجوب الخمس فی غنائم دارالحرب، حدیث ۱۲.

۳- طبقات ابن سعد: ج ۳، ص ۱۹۴.

۴- سنن بیهقی: ج ۶، ص ۳۳۶.

«سَأَلْتُ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ (ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾ [الأنفال: ٤١] قَالَ: هَذَا مِفْتَاحُ كَلَامِ اللَّهِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...» [از حسن بن محمد بن علی درباره سخن خداوند متعال پرسیدم که و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک‌پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است فرمود: این کلید سخن خداوند برای دنیا و آخرت است<sup>(۱)</sup>].

نتیجه این بحث آن است که خمس غنیمت‌ها برای پروردگار متعال است و [هدف از آوردن] نام رسول در دنبال نام خدا، مانند موارد زیر است<sup>(۲)</sup>:

﴿... وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ...﴾. [التوبة: ۶۳].

﴿... قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾. [انفال: ۱].

﴿... أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ...﴾. [الأنفال: ۲۴].

بر اساس این آیات، نه تنها خدا را نمی‌توان در ردیف شش نفری محسوب کرد که فقها در زمره گیرندگان خمس آورده‌اند، بلکه حتی از آن، حقی برای رسول خدا ﷺ نیز ثابت نمی‌شود، چنان که در تاریخ و سیره پیامبر نیز دیده نمی‌شود که آن حضرت از «خمس الله» حقی برای خود جدا کرده باشد. چیزی که معلوم است اینکه آن جناب، از صفایای جنگ، آنچه مخصوص خودش بود برمی‌داشت، و در نامه‌هایی هم که به رؤسای قبایل می‌نوشت، «صفی‌النبی» را از آنان مطالبه می‌فرمود<sup>(۳)</sup>. اما در هیچ تاریخی دیده نمی‌شود که آن حضرت از خمس غنیمت‌ها

۱- المصنّف: ج ۵، ص ۲۳۸، شماره ۹۴۸۲.

۲- ترجمه این آیات، در صفحات پیشین آمده است.

۳- عبدالرزاق صنعانی گفته است:

«كان سهم النبي ﷺ ما يُدعى الصّفيّ إن شاء عبداً وإن شاء فرساً يختاره قبل الخمس، ويضرب له سهمه، إن شهد وإن غاب، وكانت صفيّة بنت حبي من الصّفيّ».

سهمی خاص برای خود برداشته باشد. ایشان فقط «خمس‌الله» را، که حق خویشاوندان، مستمندان، یتیمان و درراه‌ماندگان بود، برمی‌داشت و به مستحقین آن می‌داد، زیرا بدان نیازی نداشت، و زندگانی حضرتش از «فیء» که اختصاص به وی داشت می‌گذشت. در منابع تاریخی معتبر چنین گزارش شده است:

«مُخیرِیق» که یکی از دانشمندان یهودی و از علمای «بنی‌النضیر» بود، مردی بسیار ثروتمند بود، که از کتب آسمانی، حَقانیت رسول خدا را شناخته بود، و چون جنگ اُحد پیش آمد، یهودیان را خواسته و گفت: «شما می‌دانید که یاری محمد بر شما واجب است». یهودیان گفتند: «امروز روز شنبه است»، اما او گفت: «هرگز شنبه‌ای برای شما نباشد»، و خود شمشیر و سلاح برداشته و به بازماندگانش گفت: «اگر من کشته شدم، اموالم از آن محمد است، که در مورد آن هر چه خدا به وی راهنمایی کند، انجام می‌دهد». آنگاه به اُحد نزد پیامبر آمد و در رکاب حضرتش جنگید تا کشته شد و پیامبر درباره او گفت: «مخیرِیق، بهترین یهودیان بود». اموال او عبارت بود از هفت باغستان به نام‌های: مَبیت، صافیه، دلال، جَسَنی، بُرقه، اعراف و مُسربَّه، که آنها را رسول خدا برداشته و جزء صدقات خود قرار داد و سرزمین یهود بنی‌النضیر را، به علت پیمان شکنی کعب بن اشرف، تصرف کرد و یهودیان را از آنجا بیرون راند و ملک آنها خاص رسول خدا شد، که نیمه منطقه فدک نیز با مصالحه به آن حضرت واگذار گردید»<sup>(۱)</sup>.

نیز چنان که اِقدی آورده است:

«رسول خدا ﷺ از اموال بنی‌النضیر، که مخصوص حضرتش بود، بر اهل و خانواده‌اش انفاق می‌کرد، در زیر نخل‌های باغستان‌ها کشاورزی می‌کرد، غذای سالیانه خانواده خود را، از جو و خرما، برای زنان خود و فرزندان عبدالمطلب از آن

«سهم پیامبر از غنیمت‌ها (صفی) خوانده می‌شد، اگر می‌خواست برده برمی‌داشت، و اگر می‌خواست اسب، که آن را قبل از تقسیم خمس انتخاب می‌فرمود، و سهم ایشان، اگر حاضر بود یا غایب، کنار گذاشته می‌شد، و صفیه دختر حُبی بن اخطب از صفایای جنگ بود». [المصنف: ج ۵، ص ۲۳۹، شماره ۹۴۸۵].

۱- ماوردی، الأحكام السلطانية: ص ۱۶۱؛ بلاذری، فتوح البلدان: ص ۲۶، ابویوسف، الخراج: ص ۳۶، سیره ابن‌هشام: ج ۲، ص ۱۴۰، و تاریخ طبری.

تهیه می‌فرمود و مازاد آن را صرف تهیه اسلحه و مهمات جنگی می‌کرد، چنان که ابوبکر و عمر در زمان خلافت خود از همان سلاح‌هایی که رسول خدا خریده بود استفاده می‌کردند. پس، درآمد اموال بنی‌النضیر، مخصوص احتیاجات خود پیامبر بود و آنچه از فدک عاید می‌شد، صرف نیازمندان می‌فرمود. آن بزرگوار، درآمد خبیر را سه قسمت کرده بود: دو قسمت آن را به مهاجرین می‌پرداخت و یک قسمت آن را بر خانواده خود انفاق می‌فرمود<sup>(۱)</sup>.

به هر صورت، از کتاب‌های تاریخ و سیره بر نمی‌آید که رسول خدا ﷺ خمس را به شش قسمت کرده باشد، که قسمتی از آن، مال خدا و قسمتی مال خود او، و سهمی از آن خویشاوندان و سه سهم دیگر، از آن یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان باشد!

چنان که گفته شد، در آیات قرآن نیز از کلمه ﴿وَلِلرَّسُولِ﴾ نمی‌توان به طور قطع چنین نتیجه گرفت که رسول خدا را در خمس غنیمت‌ها، یک سهم از سهام ششگانه است، زیرا در سیره آن حضرت، چنین چیزی با این شرایط دیده نمی‌شود که وی برای خود، سهمی خاص از سهام ششگانه برداشته باشد<sup>(۲)</sup>، تا چه رسد به اینکه پس از وفات، از غنیمت‌هایی که هنوز به دست مسلمین نیفتاده و بعداً خواهد افتاد، سهمی برای ایشان

۱- المغازی: ص ۳۷۸.

۲- از ابن عباس چنین گزارش شده است:

«كَانَتْ الْغَنِيمَةُ تُقَسَّمُ عَلَى خَمْسَةِ أَهْمَائِي: فَأَرْبَعَةٌ مِنْهَا لِمَنْ قَاتَلَ عَلَيْهَا، وَخُمْسٌ وَاحِدٌ مُقَسَّمٌ عَلَى أَرْبَعَةٍ: فَرُبُّهُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ يَعْنِي قَرَابَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَمَا كَانَ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ فَهُوَ لِقَرَابَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَالْمَ يَأْخُذُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا، وَالرُّبْعُ الثَّانِي لِلْيَتَامَىٰ، وَالرُّبْعُ الثَّلَاثُ لِلْمَسَاكِينِ، وَالرُّبْعُ الرَّابِعُ لِابْنِ السَّبِيلِ: وَهُوَ الضَّيْفُ الْفَقِيرُ الَّذِي يَنْزِلُ بِالْمُسْلِمِينَ».

«غنیمت بر پنج تا یک‌پنجم تقسیم می‌شد، که چهار قسمت آن برای کسانی بود که برای آن جنگیده بودند، یک‌پنجم باقی‌مانده بر چهار بخش تقسیم می‌شد، که یک‌چهارم اول برای خدا و رسول و خویشاوند بود [یعنی خویشاوندان پیامبر]. راوی گفت: پس آنچه مال خدا و رسول است، مال خویشاوندان پیامبر است و خود پیامبر چیزی از آن بر نمی‌دارد، و یک‌چهارم دوم، برای یتیمان، و یک‌چهارم سوم، برای مستمندان، و یک‌چهارم چهارم، برای شخص درراه‌مانده است، و او مهمان فقیری است که بر مسلمانان وارد می‌شود».

[قاسم بن سلام، الأموال، ص ۴۵۳].



باشد، یا سهمی برای جانشینان او منظور شود، چنان که تاریخ خلفای رسول هم نشان نمی‌دهد که چنین سهمی، حتی به عنوان حق ریاست و فرماندهی وجود داشته باشد.

همان طور که گفتیم هدف از آوردن نام رسول خدا ﷺ در آیه «غنیمت»، مانند نام آن حضرت در آیه اول سوره انفال<sup>(۱)</sup> است و اگر به اتکای دیدگاه فقها، سهمی از خمس غنیمت‌های جنگی برای پیامبر در نظر گرفته شود، پس از فوت ایشان مصداقی ندارد، مگر اینکه آن را برای زمامدار مسلمین، که ریاست جنگ را نیز برعهده دارد، قائل شویم که، متأسفانه یا خوشبختانه، در گزارش‌های تاریخی درباره خلفای آن حضرت، سهمی جود ندارد، هر چند که در احادیث آمده است<sup>(۲)</sup>.

نکته دیگر، مربوط به کلمات «یتامی»، «مساکین» و «ابن سبیل» است، که در آیه شریفه باید مورد دقت قرار گیرد. بسیاری از فقهای شیعه، با استناد به برخی احادیث، منظور و مصداق این افراد را محدود به خانواده و اقوام رسول الله ﷺ دانسته‌اند، در حالی که حقیقت غیر از این است.

برای آنکه این حقیقت واضح‌تر شود، چند نکته را باید در نظر گرفت:

**الف)** نزول آیه شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ...﴾ در زمان «جنگ بدر» بوده است، یا چنان که واقدی معتقد است، در «غزوه بنی قینقاع» که در نیمه شوال (ماه بیستم) هجرت، یا سه ماه بعد از جنگ بدر، نازل شده است. در هر صورت، نزول این آیه در سال دوم هجرت بوده است. می‌دانیم در آن دوره زمانی، وضع مسلمانان بسیار فقیر و تنگدست بودند، و بهترین گواه بر این مدعا، دعای رسول

۱- ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ...﴾.

۲- سید مرتضی علم‌الهدی در رساله از تفسیر نعمانی از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام آورده که آن حضرت فرموده است:

«إِنَّ لِلْقَائِمِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ ذَلِكَ الْأَنْفَالَ الَّتِي كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

«انفالی که در زمان رسول خدا اختیار آن با رسول الله ﷺ بوده است، بعد از آن حضرت، اختیارش با کسی است که امور مسلمین را در دست دارد [یعنی پیشوای سیاسی اسلام]». [المحکم والمتشابه: ص ۵۹]. با این حال، از این حدیث به دست نمی‌آید که زمامدار مسلمین، حق خاصی از انفال داشته باشد، چنان که از آن، حق خاصی برای رسول خدا استنباط نمی‌شود.

خدا ﷺ در آغاز جنگ بود، که پیشتر بیان شد. زیرا هنوز گشایشی برای مسلمین حاصل نشده بود و اسلام از قلمروی شهر مدینه به خارج راه نیافته بود، و زکات و صدقات، که گرفتن آن پس از گسترش اسلام به موجب فرمان الهی واجب شده بود<sup>(۱)</sup>، هنوز به مرحله اجرایی نرسیده بود و طبق تصریح تاریخ و احادیث صحیح، رسول خدا ﷺ در سال نهم یا دهم هجرت، موظف به زکات گرفتن شد و مأموران و عاملانی را برای جمع‌آوری آن، اعزام کرد.

ب) بدیهی است که کسانی که در میدان جنگ شهید می‌شدند، بازماندگانی داشتند، و بر اساس گزارش‌های روایی، رسول خدا، حتی برای شهدا سهمی از غنیمت‌های جنگ تعیین کرده بود، چنان که در مغازی واقدی روایت شده است که وی برای چهارده نفر از شهدای بدر، سهمی مقرر فرمود. و «عبدالله بن سعد بن خیشمه» گفت: «سهم پدرم را گرفتیم، با این حال کسانی بودند که بدین فوز نائل نگشتند»، و در هر صورت، یتیمانی بودند که بیشترشان قهراً فقیر و بی‌سرپرست بودند، و همچنین، بسیاری از مسلمانان بودند که فقیر و پریشان حال بودند، و شاید به علت پیری و یا فقر، نتوانسته بودند در میدان جنگ حاضر شوند و برخی از آیات قرآن، حاکی از حالات آنهاست، از جمله آیه ۹۲ سوره توبه:

﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾ [التوبة: ۹۲].

«و [نیز] گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی [و] گفتی چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم برگشتند و در اثر اندوه از چشمانشان اشک فرو می‌ریخت که [چرا] چیزی نمی‌یابند تا [در راه جهاد] خرج کنند».

این گونه محرومیت از فیض جهاد، به علت فقر و تنگدستی، محرومیت دیگری از سهم غنیمت‌های جنگ را نیز در پی داشت<sup>(۲)</sup> و لازم بود که سهمی از غنیمت‌ها

۱- ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...﴾ [التوبة: ۱۰۳]. «از اموال آنان صدقه بگیر...».

۲- از طریق عامه، در مراسیل ابن داود (ص ۱۳) و از طریق شیعه، در المصنف عبدالرزاق صنعانی (ج ۵،

ص ۱۸۸، شماره ۹۳۲۷) حدیث مرفوعی است که رسول خدا ﷺ فرمود:

برای این طبقه مستمند منظور شود، تا تسکینی برای خاطر رنجیده و پریشان آنان باشد.

به علاوه، به خاطر هجرت یا فرار گروهی از مسلمانان از قبیله یا سرزمین خود، آنان در راه مانده (ابن سبیل) بودند، مانند مهاجرت «عتبه بن غزوان و مقداد بن عمرو» که همراه کفار قریش، که به منظور جنگ با رسول خدا بیرون آمده بودند، اینان نیز بیرون آمدند، تا شاید به وسیله‌ای خود را به مسلمین برسانند و گر نه، به دیار خود برگردند<sup>(۱)</sup>. بنابراین واجب بود که اگر مسلمین، به ویژه مجاهدین، به مال و غنیمتی دست یابند، این طبقات از یاد نروند. از این جهت است که می‌بینیم بعد از کلمه «ذی القربی» بلافاصله لفظ «یتامی» و «مساکین» و «ابن سبیل» آمده است، که اگر به درجه شهادت نائل گردیدند، فکرشان از جهت خانواده‌شان تا حدی راحت باشد و بدانند که اگر خودشان با فرا رسیدن اجل و نیل به فیض شهادت، از غنیمت محرم می‌شوند، یتیمانشان سهمی از آن خواهند داشت.

همچنین، مستمندان و در راه ماندگان وسیله و واسطه‌ای جست‌وجو می‌کردند، تا نیازمندی شدید خود را بدان برطرف نمایند، لذا پروردگار عالم سهمی از غنیمت‌های جنگ را به ایشان اختصاص داد.

ج) برخی گفته‌اند که یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان باید حتماً از خویشاوندان رسول خدا باشند. در پاسخ می‌گوییم که در زمان نزول این آیه و هنگام تقسیم غنیمت‌های جنگ، در میان خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله یتیم و مستمند و در راه مانده‌ای وجود نداشت که خدا برای آنان سهمی در نظر بگیرد، زیرا چنان که در بحث «ذی القربی» آوردیم، در زمان نزول آیه خمس، هیچ کدام مسلمانان آل محمد صلی الله علیه و آله یتیم و مستمند و در راه مانده نبودند، نه از دختران رسول خدا، نه

«إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ بَعْدَمَا يَدْخُلُ أَرْضَ الْعَدُوِّ، وَيَخْرُجُ مِنْ أَرْضِ الْمُسْلِمِينَ، وَأَرْضُ الصُّلْحِ فَإِنَّ سَهْمَهُ لِأَهْلِهِ».

«همین که مرد مجاهد برای جهاد از سرزمین مسلمانان و سرزمین صلح خارج شد و فوت کرد، سهم غنیمت او به خانواده‌اش می‌رسد».

۱- تاریخ ابن خلدون: ج ۲، ص ۱۸.

از عموها و عموزاده، و بیشتر خویشان آن حضرت در این هنگام، کافر بودند، که هرگز مشمول حکم این آیه نمی شدند. پس چگونه ممکن است که پروردگار جهان در این میان، از بین تمام مسلمانان، تنها یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان ناموجود آل محمد صلی الله علیه و آله را شایسته دریافت خمس غنیمت های جنگی بداند و چنین امتیازی را در شریعت بی امتیاز اسلام به ایشان ببخشد؟ لذا از نظر عقل و شرع و تاریخ، هرگز امکان نداشت و ندارد که منظور از «یتامی» و «مساکین» و «ابن سبیل» در این آیه شریفه، این گروه از اقوام آل محمد صلی الله علیه و آله باشند.

بنابراین، در این آیه، گروه های سه گانه مذکور، از میان عموم مسلمین، مورد نظر هستند، نه فقط آل محمد، چنان که در آیات کتاب الهی و در احادیث گزارش شده از اهل بیت علیهم السلام نیز درمی یابیم که یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان، از عموم مسلمین اند.

از جمله این آیات، که وابستگی تامی به این موضوع دارند، آیات ۷ تا ۹ سوره حشر است:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾  
 لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحشر: ۷-۹].

«آنچه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر

است (۷) [این غنایم نخست] اختصاص به بینویان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند خواستار فضل خدا و خشنودی [او] می‌باشند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند اینان همان مردم درست کردارند (۸) و [نیز] کسانی که قبل از [مهاجران] در [مدینه] جای گرفته و ایمان آورده‌اند هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل‌هایشان حسدی نمی‌یابند و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هر کس از خست نفس خود مصون ماند ایشانند که رستگارانند.

این آیات معلوم می‌دارد که یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان، از میان آن گروه از مهاجرین و انصارند، که مشمول «فِیء» هستند و اختصاص به آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ندارند. صرف‌نظر از اینکه در آن هنگام اصلاً در بین اقوام پیامبر یتیم و مستمند و درراه‌مانده‌ای وجود نداشت، و منظور از مهاجرین و انصار، عموم مسلمانان آن روز است.

اما برخی احادیث اهل‌بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در تأیید این سخن، صرف‌نظر از درستی یا نادرستی آنها، بدین شرح هستند:

۱- در کتاب «تُحَفُّ الْعُقُول»، که از کتاب‌های معتبر فرقه امامیه است، در حدیثی طولانی از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام در موضوع غنیمت‌های جنگی می‌خوانیم:

«وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿لِلَّهِ﴾ فَكَمَّا يَقُولُ الْإِنْسَانُ هُوَ «لِلَّهِ» وَلَكَ وَلَا يُقَسَّمُ «لِلَّهِ» مِنْهُ شَيْءٌ فَخَمَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْغَنِيمَةَ الَّتِي قَبِضَ بِحَمْسَةِ أَسْهُمٍ فَقَبِضَ سَهْمَ اللَّهِ لِنَفْسِهِ يُحْيِي بِهِ ذِكْرَهُ وَيُورِثُ بَعْدَهُ وَسَهْمًا لِقَرَابَتِهِ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَنْفَقَ سَهْمًا لِأَيَّتَامِ الْمُسْلِمِينَ وَسَهْمًا لِمَسَاكِينِهِمْ وَسَهْمًا لِابْنِ السَّبِيلِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» «اینکه در آیه فرموده «لِلَّهِ» مانند آن است که شخصی می‌گوید که این چیز مال خداست و از برای تو باشد، اما چیزی از آن، برای خدا تقسیم نمی‌شود. پس غنیمتی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گرفت، آن را پنج سهم می‌نمود: آنچه سهم خدا بود برای خود برمی‌داشت، تا بدان وسیله، نام خدا را زنده دارد و پس از خود آن را به میراث‌گذار، و سهمی برای خویشاوندانش از فرزندان عبدالمطلب، و سهمی هم برای یتیمان مسلمانان کنار می‌گذاشت، و سهمی برای مستمندان آنان و سهمی

نیز برای درراه‌ماندگان»<sup>(۱)</sup>.

طبق این حدیث، به روشنی معلوم است که سهم‌های مذکور، متعلق به یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگانِ عموم مسلمین است.

۲- از ابن حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایتی است که همین مضمون را می‌رساند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ سِهَامًا ثَلَاثَةً فِي جَمِيعِ الْفَيْءِ... دُونَ سِهَامِ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَإِنَّهَا لِعَيْرِهِمْ...» «همانا خداوند برای ما اهل‌بیت، سهامی سه‌گانه در تمام انواع فیه قرار داده‌است... بجز سهام یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان، پس آن برای غیر ایشان [اهل‌بیت] است»<sup>(۲)</sup>.

پس منظور، گروه سه‌گانه از خویشان رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیست، بلکه از غیر ایشان است.

۳- از «زکریا بن مالک جُعیفی» روایت است که امام جعفر صادق فرمود: «... وَأَمَّا الْمَسَاكِينُ وَأَبْنَاءُ السَّبِيلِ فَقَدْ عَرَفْتِ أُمَّنَا لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَلَا تَحِلُّ لَنَا فَهِيَ لِلْمَسَاكِينِ وَأَبْنَاءِ السَّبِيلِ» «و اما درباره مستمندان و درراه‌ماندگان، همانا دانستی که ما صدقه نمی‌خوریم، پس آن برای مستمندان و درراه‌ماندگان است»<sup>(۳)</sup>.

۴- از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که در توضیح آیه ۷ سوره حشر<sup>(۴)</sup> فرمود: «فَهَذَا بِمَنْزِلَةِ الْمَغْنَمِ كَانَ أَبِي علیه السلام يَقُولُ ذَلِكَ، وَلَيْسَ لَنَا فِيهِ غَيْرُ سَهْمَيْنِ سَهْمِ الرَّسُولِ وَسَهْمِ الْقُرْبَى ثُمَّ نَحْنُ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا بَقِيَ» «این فیه به منزله غنیمت‌های جنگ است،

۱- ص ۵۵۵.

۲- روضة الكافي: ج ۸، ص ۲۸۵.

قابل ذکر است که قسمت دوم این روایت، یعنی: «دُونَ سِهَامِ الْيَتَامَى...» تا آخر آن، در روضه کافی وجود ندارد. و این اعتراض در زمان زندگی علامه قلمداران رحمه الله نیز مطرح شده بود که ایشان آن را پاسخ گفته‌اند. به صفحه ۴۹۴ کتاب حاضر مراجعه کنید. (مُصحح)

۳- شیخ طوسی، تهذیب الأحکام: ج ۲، ص ۱۲۵، من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۲۲، و علامه حلی، مختلف الشیعه، ج ۲، ص ۳۴.

۴- «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى...»

پدرم (زین العابدین علیه السلام) چنین می فرمود و برای ما جز دو سهم نیست: سهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سهم ذی القربی، آنگاه در بخش باقیمانده، ما با سایر مردم شریکیم»<sup>(۱)</sup>.

یعنی سهم یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان ما هم در سهمی که متعلق به عموم مسلمین است، با آنها شریکند.

۵- حضرت صادق علیه السلام بعد از آنکه سهم رسول و ذی القربی را ذکر کرده، فرموده است:

«وَأَثَاثُهُ أَصْحَابُ لَيْتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنَاءُ السَّبِيلِ يَقْسِمُهُ الْإِمَامُ بَيْنَهُمْ» «سه سهم دیگر، مال یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، که امام بین ایشان تقسیم می کند»<sup>(۲)</sup>.

به طور اطلاق و بدون قید آل محمد، یعنی عموم مسلمین.

۶- از «ربعی بن عبدالله بن جارود» از حضرت صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت می فرماید:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَتَاهُ الْمَعْتَمُ أَخَذَ صَفْوَهُ وَكَانَ ذَلِكَ لَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ مَا بَقِيَ خَمْسَةَ أَحْمَاسٍ وَيَأْخُذُ خُمْسَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ أَرْبَعَةَ أَحْمَاسٍ بَيْنَ النَّاسِ الَّذِينَ قَاتَلُوا عَلَيْهِ ثُمَّ قَسَمَ الْخُمْسَ الَّذِي أَخَذَهُ خَمْسَةَ أَحْمَاسٍ يَأْخُذُ خُمْسَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِنَفْسِهِ ثُمَّ يَقْسِمُ الْأَرْبَعَةَ الْأَحْمَاسَ بَيْنَ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنَاءِ السَّبِيلِ يُعْطِي كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ جَمِيعًا وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ يَأْخُذُ كَمَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» «رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که هرگاه غنیمت را به خدمتش می آوردند، صفایای<sup>(۳)</sup> آن را برمی داشت و آن، مال خودش بود. آنگاه آنچه را باقی مانده بود، پنج قسمت می کرد و یک پنجم آن را برمی داشت و سپس چهارپنجم آن را بین مردمی که برای آن غنیمت جنگیده بودند تقسیم می فرمود. آنگاه آن یک پنجمی را که برداشته بود، پنج قسمت می کرد: یک پنجم سهم خدا را برای خود برمی داشت و سپس چهارپنجم دیگر را میان خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان تقسیم می کرد،

۱- شیخ طوسی، تهذیب الأحكام: ج ۴، شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، أبواب الأنفال وما یختص بالإمام،

ج ۹، ص ۵۲۷، و النعمان بن محمد المغربي، دعائم الإسلام، (تحقیق آصف فیضی)، ج ۱، ص ۳۸۶.

۲- تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۶۳؛ مجلسی، بحار الأنوار: ج ۲۰، ص ۵۲، سیدهاشم بحرانی تفسیر البرهان، ج ۲،

ص ۸۸، و شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة: أبواب تقسیم خمس.

۳- صفایای جنگ، اسب زنده و شمشیر خوب و کنیز و امثال آن است، که متعلق به فرمانده و رئیس سپاه است.

به هر کدام از ایشان حقی می‌داد، و همچنین است وظیفهٔ پیشوای مسلمین که اخذ کند، چنان که رسول خدا ﷺ اخذ می‌فرمود»<sup>(۱)</sup>.

پس وظیفه زمامدار مسلمین، همان است که رسول خدا عمل می‌کرد، او نیز باید چنین کند. در این حدیث نیز یتیمان و مستمندان و دراهماندگان از غیرخویشان رسول خدا نیز هستند، یعنی عموم مسلمین‌اند، و حتی کلمه «ذی القربی» نیز به عموم مردم اطلاق شده است.

۷- از حضرت رضا نقل است که در مناظره با علما، در شرح آیه شریفه:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...﴾ فرمود:

«وَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ﴾ فَإِنَّ الْيَتِيمَ إِذَا انْقَطَعَ يَتْمُهُ خَرَجَ مِنَ الْمَغَانِمِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ وَكَذَلِكَ الْمَسْكِينُ إِذَا انْقَطَعَتْ مَسْكِنَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ فِي الْمَغْنَمِ وَلَا يَجِلُّ لَهُ أَخْذُهُ» «و اما سخن خداوند متعال که [در آیه ۴۱ سوره انفال] می‌گوید: و یتیمان و مستمندان، پس یتیم هنگامی که [در اثر گذر سن] از حالت یتیم بودن بیرون آید، از شمول غنیمت‌ها خارج می‌شود و در آن بهره‌ای ندارد، و همچنین مستمند هرگاه بیچارگی‌اش برطرف گردد، بهره‌ای از غنیمت ندارد و حلال نیست که آن را بگیرد»<sup>(۲)</sup>.

این حدیث به طور اطلاق معلوم می‌کند که «یتامی» و «مساکین» در این آیه، یتیمان و مستمندانِ عموم مسلمین‌اند.

۸- علی بن ابراهیم از پدرش و او از محمد بن سنان روایت می‌کند که او گفت:

«نزد مولای خود، حضرت رضا علیه السلام در خراسان بودم که به مأمون خبر دادند یکی از صوفیان دست به سرقت زده است. مأمون دستور داد او را احضار کنند. همین که چشم مأمون به آن مرد افتاد، او را پارسا یافت، چرا که در پیشانی او اثر سجده نمایان بود. مأمون به او گفت: «بدا به این آثار زیبا و این کردار زشت! با وجود این آثار و ظاهر زیبایت که می‌بینم، تو چه نسبتی با سرقت داری؟» آن مرد گفت: «من این سرقت را از روی اضطرار مرتکب شدم، نه اختیار، و این در حالی است که

۱- شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۲۸، حدیث ۳۶۵، و استبصار، ج ۲، ص ۵۶، حدیث ۱۷۶.

۲- عیون أخبار الرضا: باب ۲۳، فی الفرق بین العترة والأمة.



تو حق مرا از خمس و فیه نداده‌ای». مأمون گفت: «تو چه حقی در خمس و فیه داری؟ خدای عز و جل خمس را شش قسمت کرد و فرمود: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾ [الأنفال: ۴۱]، و فیه را نیز شش قسمت فرمود و گفت: ﴿مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾ [الحشر: ۷]. آن مرد گفت: «تو حق مرا منع کردی، در حالی که من در راه مانده هستم و دستم از خانه و مالم کوتاه شده است، و نیز مستمندم، زیرا نمی‌توانم به چیزی [برای کمک خواستن] رجوع کنم و نیز از جمله حاملان قرآن هستم». مأمون گفت: «آیا من حدی از حدود خدا و حکمی از احکام الله را که درباره سارق است، برای این افسانه‌های تو معطل کنم؟» آن مرد صوفی گفت: «اول از خویشتن آغاز کن و آن را [از گناه] پاک کن، آنگاه به دیگری پرداز و پاکش کن» [حد خدا را اول بر خود جاری کن، سپس بر دیگری]. مأمون روی به ابوالحسن [امام رضا] نمود و گفت: «توجه می‌گویی؟» حضرت فرمود: «او می‌گوید چون تو دزدی کردی او هم دزدی کرده است». مأمون به شدت عصبانی شد. صوفی گفت: «کسی که باید حد بر او جاری شود، بر دیگری حد جاری نمی‌کند، مگر آنکه از خود شروع نماید. آیا نشنیدی که خدای عز و جل می‌فرماید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۷] <sup>(۱)</sup>. مأمون بار دیگر به حضرت رضا روی کرد و گفت: «درباره او چه رأی می‌دهی؟» حضرت فرمود: «خدای تعالی به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿... قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِغَةُ...﴾ <sup>(۲)</sup> [الأنعام: ۱۱۴]. و آن حجتی است که چون به جاهل برسد، او را به جهلش آگاه می‌کند، چنان که عالم آن را به وسیله علمش می‌داند، و دنیا و آخرت بر مبنای دلیل است و این مرد، حجت خود را آورد».

۱- «آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید با اینکه شما کتاب [خدا] را می‌خوانید آیا [هیچ] نمی‌اندیشید».

۲- «... برهان رسا ویژه خداست...».

پس مأمون امر به آزادی آن صوفی کرد»<sup>(۱)</sup>.

در این حدیث شریف، آن مرد صوفی، که مسلماً از بنی‌هاشم نبود، در حضور حضرت رضا علیه السلام و مأمون، که هر دو از بنی‌هاشم بودند، درخواستِ خمس و سهم مستمند و درراه‌مانده کرد و حضرت رضا او را تصدیق و مأمون را محکوم نمود. پس معلوم شد که «مسکین» و «ابن‌سبیل» در آیه شریفه، مستمندان و درراه‌ماندگانِ عموم مسلمین اند.

۹- در روایت دیگر می‌خوانیم:

«سَأَلْتُ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام عَنِ الْخَمْسِ قَالَ: هُوَ لَنَا مَا أَحْتَجُّنَا إِلَيْهِ فَإِذَا اسْتَغْنَيْنَا فَلَا حَقَّ لَنَا فِيهِ، أَلَمْ تَرَ إِنْ اللَّهُ قَرَّنَا مَعَ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ فَإِذَا بَلَغَ الْيَتِيمَ وَاسْتَغْنَى الْمَسْكِينِ وَأَمَّنَ ابْنَ السَّبِيلِ فَلَا حَقَّ لَهُمْ وَكَذَلِكَ نَحْنُ إِذَا اسْتَغْنَيْنَا فَلَا حَقَّ لَنَا» (ابو‌خالد واسطی راوی حدیث می‌گوید): از زیدبن علی بن الحسین علیه السلام درباره مسئله خمس غنیمت‌های جنگ پرسیدم. آن حضرت فرمود: آن برای ماست مادامی که بدان محتاج باشیم، اما همین که مستغنی شدیم، دیگر در آن حقی برای ما نیست. مگر نمی‌بینی که خدا ما را با یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان قرین کرده است. پس همین که یتیمی بالغ شود و نیاز مستمندی برطرف شود و درراه‌مانده به محلی امن رسد، دیگر برای ایشان حقی نیست. ما نیز هنگامی که مستغنی شویم، دیگر حقی از خمس برای ما نیست»<sup>(۲)</sup>.

در این حدیث، زید علیه السلام که خود از سلاله هاشم و خویشاوندِ صلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از بزرگانِ فقهای اهل بیت است، خود را در ردیف یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگانِ سایر مردم می‌پندارد و با این حال، بین خود و دیگران با کلمه «لنا» [برای ما] و «لهم» [برای آنها] فرق می‌گذارد، که معلوم می‌کند که یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان، از عموم مسلمین اند، نه فقط از بنی‌هاشم و خانواده پیامبر.

۱۰- در تفسیر «تئویر المقباس» عبدالله بن عباس، در حاشیه تفسیر «الدر المثور» سیوطی آیه شریفه خمس غنائم می‌نویسد:

۱- همان، ج ۲، ص ۲۳۸، باب ۵۸.

۲- مسند امام زیدبن علی بن الحسین: ص ۳۵۶، باب الخمس والأطفال.

«وَأَعْلَمُوا» یا معشر المؤمنین ﴿أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ﴾ من الأموال ﴿فَإِنَّ لِلَّهِ حُمْسَهُ﴾ یخرج خمس الغنیمة لقبل الله ﴿وَلِلرَّسُولِ﴾ لقبل الرسول ﴿وَلِإِذَى الْقُرْبَىٰ﴾ ولقبل قرابة النبی ﷺ ﴿وَالْيَتَامَىٰ﴾ ولقبل الیتامی غیر یتامی بنی عبد المطلب ﴿وَالْمَسْكِينِ﴾ ولقبل المساکین غیر مساکین بنی عبدالمطلب ﴿وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾ ولقبل الضیف والمحتاج کائناً من کان، وكان يُقسَّم الخمسُ فی زمن النبی ﷺ علی خمسة أسهم: سهمٌ للنبی ﷺ وهو سهم الله، وسهمٌ للقرابة لأنَّ النبی ﷺ کان يُعطى قرابته لقبل الله، وسهمٌ للیتامی وسهمٌ للمساکین وسهم لابن السبیل، فلما مات النبی ﷺ سقط سهم النبی ﷺ والذي کان يعطى للقرابة لقول أبي بكر: سمعتُ رسول الله ﷺ يقول: «لكل نبیٍّ طعمَةٌ فی حياته، فإذا مات سقطت فلم یكن بعده لأحد»، وكان یقسِّم أبو بكر وعمر وعثمان وعليٌّ ﷺ فی خلافتهم الخمسَ علی ثلاثة أسهُم: سهمٌ للیتامی غیر یتامی بنی عبدالمطلب وسهمٌ للمساکین غیر مساکین بنی عبدالمطلب وسهمٌ لابن السبیل للضيف والمحتاج».

«ای گروه مؤمنان، بدانید هر چیزی را که از اموال کفار غنیمت گرفتید، پس یک پنجم آن برای خدا و رسول ﷺ از آن جدا می شود، و برای خویشاوندان پیامبر، و برای یتیمان و مستمندان غیر از فرزندان عبدالمطلب، برای اشخاص ضعیف و نیازمند، هر کس که باشد. خمس در زمان پیامبر ﷺ بر پنج سهم تقسیم می شد: یک سهم برای پیامبر، که همان سهم خداست، یک سهم برای خویشان رسول، زیرا پیامبر به خاطر خدا به خویشان فقیرش می داد، یک سهم برای یتیمان، و یک سهم برای مستمندان و یک سهم برای دراهماندگان. زمانی که پیامبر از دنیا رفت، سهمش قطع شد، و در مورد آنچه که به خویشان وی داده می شد، بر اساس گفته پیامبر به نقل از ابوبکر عمل شد، که گفت: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: هر پیامبری در زندگی اش سهمی دارد که هرگاه فوت کند، قطع می گردد و بعد از او به احدی تعلق نمی گیرد». و ابوبکر و عمر و عثمان و علی ﷺ در خلافت خویش، خمس را بر سه سهم تقسیم می کردند: یک سهم برای یتیمان غیر از فرزندان عبدالمطلب، یک سهم برای مستمندان غیر از فرزندان عبدالمطلب، و یک سهم برای دراهماندگان ضعیف و محتاج»<sup>(۱)</sup>.

۱- تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، جمع و ترتیب: مجد الدین أبو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی،

ص ۱۴۹، و حاشیه ی تفسیر الدر المنثور: ج ۲، ص ۶۴.

اینها احادیثی است که از قولِ اهل بیتِ رسول خدا در این مورد به ما رسیده است و اخبار و احادیثی که در کتاب‌های عامّه است نیز این کیفیت را تصدیق می‌کند، چنان که روایت شده است:

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَلِيًّا كَانُوا يَجْعَلُونَهُ فِي الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» «ابوبکر و عمر و علی آن [خمس] را برای یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان قرار داده بودند».

\*\*\*

در اینجا توضیح یک نکته ضروری است: استدلال به این احادیث فقط از بدان دلیل است که به نصّ قطعی نشان دهیم که منظور از کلماتِ «یتامی» و «مساکین» و «ابن سبیل» در قرآن، طبقه‌ای که شیعه امروزی به نام «سادات» می‌شناسند، وجود نداشته است، بلکه آنان یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان عموم مسلمانانند. اما با فرض آنکه منظور از «ذی القربی» خویشاوندانِ رسول الله ﷺ باشد، شامل عموم بنی‌هاشم می‌شود، نه افراد خاصی چون علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام و چنان که قبلاً گفته شد، در این صورت هم مراد از ایشان، نزدیکانِ آن روزِ رسول خدا بود، که امروز، با توجه به آنچه گفتیم، مصداقی از آنها وجود ندارد، و ما این احادیث را با هدفِ مُجاب کردنِ بهانه‌جویان و اتمام حجت آوردیم.

## ۲- آیه خمس از دیدگاه علمای شیعه

از آیات شریفه و احادیث گزارش شده از اهل بیتِ علیهم‌السلام معلوم شد که منظور از «یتامی» و «مساکین» و «ابن سبیل» در آیه خمس، یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان همه مسلمانان می‌باشند، نه فقط فرزندان هاشم، چنان که فقهای بزرگ شیعه نیز با استناد به برخی احادیث، این موضوع را پذیرفته‌اند، به شرح زیر:

۱- شیخ کلینی در این باره می‌نویسد:

«فَجُعِلَ لِمَنْ قَاتَلَ مِنَ الْعَنَائِمِ أَرْبَعَةٌ أَسْهُمٌ وَلِلرَّسُولِ سَهْمٌ وَالَّذِي لِلرَّسُولِ وَالَّذِي يَفْقِسِمُهُ عَلَى سِتَّةِ أَسْهُمٍ ثَلَاثَةٌ لَهُ وَثَلَاثَةٌ لِلْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» «پس برای مجاهدین، چهار سهم از غنیمت‌ها مقرر شد، و برای رسول خدا [از خمس الله] یک سهم [جمعاً پنج سهم] و آنچه را برای رسول است [یعنی خمس غنائم] بر شش سهم تقسیم می‌کند، که سه

سهم آن برای خود اوست [یعنی به مصارفی که لازم بداند می‌رساند] و سه سهم دیگر، برای [همه] یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان است»<sup>(۱)</sup>.

۲- شیخ طبرسی می‌نویسد:

«هم یتامی الناس عامة وكذلك المساکین وأبناء السبیل، وقد روی أيضاً ذلك عنهم عليهم السلام» «تمام فقهای [اعم از شیعه و سنی] فائند به اینکه مراد از «یتامی» [در آیه مذکور] یتیمان همه مردم هستند، و همچنین مستمندان و درراه‌ماندگان [از عموم مسلمین‌اند]، و این معنی، از خود ائمه عليهم السلام نیز روایت شده است»<sup>(۲)</sup>.

۳- شیخ یوسف بحرانی در کتاب «الحدائق الناضرة»<sup>(۳)</sup>، محقق حلی در کتاب «المعتبر»، و حاج آقا رضا همدانی در «مصباح الفقیه»<sup>(۴)</sup> چنین آورده‌اند:

«ابن جنید گفته است که سهام یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان، که نصف خمس است، برای کسانی است که اهل این صفات باشند، خواه از خویشاوندان پیامبر باشند یا نباشند».

۴- به علاوه، حاج آقا رضا همدانی از محقق حلی چنین نقل کرده است:

«خمس خدا بر پنج قسمت است: یک سهم از آن رسول خداست، و یک سهم از آن خویشاوندان، و سه سهم باقی مانده، متعلق به یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان است، و بیشتر علما، بر این قولند»<sup>(۵)</sup>.

۵- ابن شهر آشوب در کتاب خود ذیل آیه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ...﴾

نوشته است:

«ولفظ ﴿وَأَلْيَتَمَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾ عامٌّ في المشرك والذمي والغني والفقير» «لفظ «یتامی» و «مساکین» و «ابن سبیل»، در مورد همه مشرکان و اهل کتاب و

۱- اصول کافی: باب الفیء والأَنفَالِ وَتَفْسِيرِ الخُمْسِ وَحُدُودِهِ وَمَا يَجِبُ فِيهِ، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲- مجمع البیان: ج ۹، ص ۶۱۲، چاپ اسلامیة تهران.

۳- ج ۱۲، ص ۳۸۷، چاپ نجف.

۴- ج ۱، ص ۱۴۵.

۵- مصباح الفقیه: ج ۲، ص ۱۴۴.

ثروتمند و فقیر است<sup>(۱)</sup> [و هیچ قید و محدودیتی ندارد].»

۶- شیخ یوسف بحرانی از قول صاحب مدارک می‌گوید:

«ظاهر این است که در پاره‌ای اخبار، قید یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله برای افضلیت است نه برای تعیین»<sup>(۲)</sup>.

آنگاه گفته است که دلیل سخنش، عمومیت آیه شریفه و صحیحه ربعی است.

۷- محقق سبزواری در این مورد می‌نویسد:

«إن المراد بالیتامی والمساکین فی الآیة: الجنس، لتعذر الحمل علی الاستغراق، ویؤیدہ صحیحة محمد بن ابی نصر» «منظور از یتیمان و مستمندان در این آیه، افرادی از جنس ایشان است، تا تمام آنان را در بر بگیرد [نه فقط اشخاصی خاص را] و صحیحه محمد بن ابی نصر نیز آن را تأیید می‌کند»<sup>(۳)</sup>.

۸- ملا محمد تقی مجلسی اول نوشته است:

«ظاهرش آن است که یتامی و مساکین از غیر سادات باشند»<sup>(۴)</sup>.

۹- صاحب ریاض، از اسکافی نقل کرده است که او صرف سهم یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان را در خمس، شرط منتسب بودن به عبدالمطلب نمی‌دانست، بلکه صرف آن را به دیگر مسلمانان، به شرط بی‌نیازی خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله جایز می‌شمرد.

۱۰- خود شیخ یوسف بحرانی ذیل خبر «زکریا بن مالک جُعی» می‌نویسد:

«بسا باشد که توهّم شود که مراد از مستمندان و درراه‌ماندگان، هاشمیان باشند، ولی امام خواسته است این توهّم را رفع کند، به این صورت که هر چند هاشمیان نیز در عموم این دو لفظ [مستمند و درراه‌مانده] هستند، چون دانستی که زکات بر

۱- متشابهات القرآن ومختلفه: چاپ جدید، ج ۲ ص ۱۷۵.

۲- الحدائق الناظرة: ج ۱۲، ص ۳۸۲-۳۸۷.

۳- ذخیره المعاد: باب خمس.

۴- لوامع صاحبقرانیه: شرح فارسی من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۰.

اهل بیت حرام است، پس مستمندان و درراه‌ماندگان ما در آن داخل نیستند»<sup>(۱)</sup>.

\*\*\*

آنچه که خواندید، دیدگاه‌ها و گفته‌های ده نفر از علمای بزرگ شیعه بود درباره یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان، که همگی به اتفاق معتقدند که شامل عموم مسلمین است. پس این سخن که گروهی از فقها گفته‌اند که منظور از «یتامی» و «مساکین» و «ابن سبیل»، یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان آل محمد صلی الله علیه و آله و از بنی‌هاشم هستند، از حقیقت دور است، و همچنین، عاقلانه و منصفانه نیست که در اولین غنیمتی که به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد، تنها به فکر خویشان خود و یتیمان و مستمندان آنها باشد، و سهمی از آن را برای ایشان مقرر کند، بدون اینکه حقی برای یتیمان شهدای میدان جنگ و فقرای پریشان‌امت، از مهاجر و انصار و درراه‌ماندگان ایشان در نظر بگیرد، (در حالی که بنی‌هاشم در آن زمان، فاقد چنین اشخاصی بود) و یتیمان و فقیران و درراه‌ماندگان مسلمین را به حال خود واگذارد و تدمین نیازهای ایشان را به زکاتی موکول کند که بعد از نه سال دیگر اخذ خواهد شد. زهی بدبینی و بی‌وجدانی اگر کسی چنین نسبتی بدهد به پیامبر رحمت و مهربانی، که سخت شیفته خیرخواهی مؤمنین و نسبت به ایشان مهربان بود، معاذالله!

خداوند درباره آن عزیز گرامی در آیه ۱۲۸ سوره توبه چنین می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸].

«قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.»

آیا چنین پیامبری، همین که دستش به مال و ثروتی رسید، همه مسلمانان را فراموش کرد و فقط نگران یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان ناموجود خود بود؟ بدترین دشمنان انبیا و اولیای خدا کسانی هستند که نسبت‌های ناروا به ایشان می‌دهند و آیات الهی را تحریف می‌کنند.

آنچه تا به حال گفتیم، احادیث معتبر از ائمه اهل البيت عليهم السلام و دیدگاه‌ها و سخنان علما و فقهای بزرگ شیعه درباره مصداق «یتامی» و «مساکین» و «ابن السبیل» در آیه شریفه خمس [انفال: ۴۱] بود. اینک آنچه را که درباره این موضوع از طریق عامه به ما رسیده است، تقدیم خوانندگان خواهد شد. پیشتر دانستیم که برخی از فقها درباره شیوه تقسیم خمس، معتقدند که شش سهم است: سهمی از آن خدا، سهمی برای رسول الله صلی الله علیه و آله، سهمی برای خویشاوندان پیامبر و سه سهم برای یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان. این شیوه تقسیم در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله انجام نشده است، بلکه خمس غنیمت‌های جنگی در اختیار ایشان بود و به هر کس، چیزی را می‌داد که صلاح می‌دانست<sup>(۱)</sup>.

۱- ابو عبید، قاسم بن سلام (۲۲۴م) و معاصر ائمه، از حضرت صادق تا حضرت هادی علیهم السلام می‌نویسد:

«أَنَّ الْخُمْسَ إِنَّمَا هُوَ مِنَ الْفَيْءِ، وَالْفَيْءُ وَالْخُمْسُ جَمِيعًا أَصْلُهُمَا مِنْ أَمْوَالِ أَهْلِ الشَّرْكِ، فَرَأَوْا رَدَّ الْخُمْسِ إِلَى أَصْلِهِ عِنْدَ مَوْضِعِ الْفَاقَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى ذَلِكَ».

«خمس فقط از فیه گرفته می‌شود، و فیه و خمس، اصل هر دوی آنها از اموال مشرکان است، پس بهتر این دیدند که خمس را به اصلش، یعنی در مورد مسلمانان تنگدست، بازگردانند».

وی در بخش پیشین، درباره نحوه صرف خمس غنیمت‌های جنگی می‌نویسد:

«أَنَّ النَّظَرَ فِيهِ إِلَى الْإِمَامِ، وَهُوَ مَقْوُصٌ إِلَيْهِ عَلَى قَدْرِ مَا يَرَى».

«نظر دادن در مورد آن، به عهده امام و در اختیار اوست، به اندازه‌ای که صلاح بدانند».

آنگاه در خصوص زکات می‌نویسد:

«إِنَّ الصَّدَقَةَ إِنَّمَا هِيَ مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ خَاصَّةً، فَحُكْمُهَا أَنْ تُؤَخَّذَ مِنْ أَعْنِيَابِهِمْ، فَتُرَدَّ فِي فُقَرَائِهِمْ، فَلَا يَجُوزُ مِنْهَا نَقْلٌ وَلَا عَطَاءٌ: فَهَذِهِ مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ، وَذَلِكَ مِنْ أَمْوَالِ أَهْلِ الْكُفْرِ، فَأَفْتَرَقَ حُكْمُ الْخُمْسِ وَالصَّدَقَةِ لِمَا ذَكَرْنَا».

«همانا خمس، همان فیه است و فیه و خمس، اصلشان از اموال مشرکین است. پس چنین نظر داده‌اند که خمس در هنگامی که مسلمانان دچار پریشانی‌اند، باید به اصل خود برگردانده شود و بدانچه پیشوای مسلمین صلاح بدانند مصرف شود. اما زکات، چون از اموال خاص مسلمین است، حکمش آن است که از ثروتمندان ایشان گرفته شده و به فقراى ایشان داده شود. پس بخشش و عطای آن، جایز نیست، زیرا زکات از اموال مسلمانان است و خمس از اموال کفار. لذا، حکم خمس و زکات بدانچه ذکر نمودیم، با هم تفاوت دارند». [الأموال: ص ۵۷].



بیهقی درباره غنیمت‌های خیبر، روایتی از عبدالله بن عمر می‌آورد و می‌نویسد:

«وَكَانَ الثَّمَرُ يُقَسَّمُ عَلَى السُّهُمَانِ مِنْ نِصْفِ خَيْبَرَ وَيَأْخُذُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْخُمْسَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُطْعِمُ كُلَّ امْرَأَةٍ مِنْ أَزْوَاجِهِ مِنْ الْخُمْسِ مِائَةَ وَسْقٍ تَمْرًا وَعِشْرِينَ وَسْقًا شَعِيرًا» «محصولات به دست آمده از نصف قلعه خیبر، بر دو سهم تقسیم می‌شد و رسول خدا ﷺ یک پنجم آنها را برمی‌داشت و به هر یک از همسران خود، صد وسق<sup>(۱)</sup> خرما و بیست وسق جو، اطعام می‌فرمود»<sup>(۲)</sup>.

و در حدیث دیگر آورده است:

«ثُمَّ قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُمْسَهُ بَيْنَ أَهْلِ قَرَابَتِهِ وَبَيْنَ نِسَائِهِ وَبَيْنَ رِجَالٍ وَنِسَاءٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَعْطَاهُمْ مِنْهَا، فَقَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِابْنَتِهِ فَاطِمَةَ ﷺ مِائَتِي وَسْقٍ، وَلِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ مِائَةَ وَسْقٍ، وَلِأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ مِائَتِي وَسْقٍ، مِنْهَا خَمْسُونَ وَسْقًا نَوَى، وَلِعِيسَى بْنِ نُقَيْمٍ مِائَتِي وَسْقٍ، وَلِأَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ مِائَتِي وَسْقٍ. فَذَكَرَ جَمَاعَةٌ مِنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ قَسَمَ لَهُمْ مِنْهَا» «سپس رسول خدا ﷺ خمس خود را [یعنی آنچه را که به عنوان خمس الله برمی‌داشت] بین خویشاوندان و زنان خود، و بین مردان و زنان مسلمان تقسیم کرد و از آن به ایشان عطا فرمود. پس برای دختر خود، فاطمه، دویست وسق، برای علی بن ابی طالب ﷺ صد وسق، و برای أسامة بن زید دویست وسق تقسیم نمود، که پنجاه وسق آن، هسته خرما بود، و به عیسی بن نُقیم دویست وسق و به ابوبکر صدیق ﷺ دویست وسق [داد]، و همچنین، بخشی از آن را بین گروهی از مردان و زنان تقسیم کرد»<sup>(۳)</sup>.

در تاریخ طبری، ضمن برشمردن حوادث سال هفتم هجرت، درباره تقسیم غنیمت‌های خیبر می‌نویسد:

«وَكَانَتْ الْكُتَيْبَةُ خُمْسَ اللَّهِ ﷻ وَخُمْسَ النَّبِيِّ ﷺ، وَسَهْمُ دَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ، وَطُعْمَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ، وَطُعْمَ رِجَالٍ مَشَوْا بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَهْلِ فَدَكٍ بِالصُّلْحِ، مِنْهُمْ مُحِيصَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، أَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا ثَلَاثِينَ وَسْقًا شَعِيرًا، وَثَلَاثِينَ

۱- وسق، شصت صاع، و هر صاع تقریباً سه کیلوگرم است، یعنی وسق تقریباً ۱۸۰ کیلوگرم است.

۲- السنن الکبری: ج ۶، ص ۳۴۰.

۳- السنن الکبری: ج ۶، ص ۳۴۰؛ سیره ابن هشام: باب سهم‌های غنائم خیبر، ج ۲، ص: ۳۵۰-۳۵۲.

وَسَقَى تَمْرٍ» «کتیبه [که یکی از قلعه‌های هفتگانه خیبر بود] سهم یک‌پنجم خدای عَزَّوَجَلَّ و یک‌پنجم پیامبر ﷺ و سهم خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان، و برای گذرانِ زندگیِ زنانِ پیامبر، و رفعِ نیازِ مردانی بود که بین رسول خدا و مردم فدک برای صلح آمدوشد می‌کردند، از جمله: «مَحِيصَةُ بِنِ مَسْعُودٍ» که رسول خدا ۳۰ وَسَقَى جَو و ۳۰ وَسَقَى خَرْمًا بِهِ وَی دَاد»<sup>(۱)</sup>.

از این احادیث برمی‌آید که خمسِ غنیمت‌های جنگ، در اختیار پیامبر بود و به هر کس، آنچه را که لازم و صلاح می‌دانست، اعم از بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم، اختصاص می‌داد و خمس، هرگز منحصر و محدود به طبقه خاصی نبوده است، و در بخشیدن آن به افراد، تا آن حد جرأت داده بود که اعراب برای گرفتن سهم خود، ایشان را محاصره کرده بودند، به گونه‌ای که مجبور شد به درخت «سمره» پناه ببرد و ردا از دوش مبارکش افتاد. اطرافیان هر کدام به آن بزرگوار می‌گفتند:

«مُرُّ لَنَا مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ» «دستور بده از مال خدا که در نزد توست، به ما بدهند».

و آن حضرت با خنده به ایشان از آن مال عطا می‌فرمود. چنان که در کتب سیره و تواریخ آمده است، رسول خدا ﷺ پس از فتح مکه و غزوه حنین، که در سال هشتم هجری اتفاق، بیش از چهل هزار گوسفند و بیست و چهار هزار شتر و چندین هزار ظرف نقره، غنیمت جنگ گرفت، که سهم بیشتر آن را به «مَوْلَفَةُ قُلُوبِهِمْ»<sup>(۲)</sup> داد، از آن جمله: صد شتر به «ابوسفیان» و صد شتر به «یزید بن ابی سفیان» و صد شتر به «معاویة بن ابی سفیان» و سایر تازه‌مسلمانان.

بخاری روایت کرده است که:

«قال النبي ﷺ: إِنِّي أُعْطِي قُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ، لِأَنَّهُمْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ» «پیامبر خدا

فرمود: من به قریش می‌بخشم تا دل‌هایشان را [نسبت به اسلام] متمایل گردانم، زیرا اینان

۱- ج ۲، ص ۳۰۶.

۲- «مَوْلَفَةُ قُلُوبِهِمْ» کسانی هستند که با دادن سهمی از زکات به ایشان، دل‌هایشان به اسلام متمایل می‌شد و به تدریج، مسلمان می‌شدند، یا اگر مسلمان نمی‌شدند، مسلمانان را در دفع دشمن کمک می‌کردند.

تازه مسلمانند نسبت به جاهلیت»<sup>(۱)</sup>.

این عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مهاجرین و انصار، که در حقیقت هسته مرکزی اسلام بودند، بسیار گران آمد و گفتند: «از شمشیرهای ما خون قریش می‌چکد، ولی سهم بیشتر غنیمت‌ها نصیب همانها گشته است». پیامبر خدا که این را شنید، آنان را نزد خود خواست و چگونگی موضوع را جویا شد. آنان گفته خود را کتمان نکردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: «چون اینان تازه مسلمان هستند، به آنها سهم بیشتری دادم، تا مسلمان بمانند و نزدیکان خود را به اسلام دعوت کنند. آیا برای شما بهتر نیست که شما با پیامبر خدا به خانه خود بازگردید و اینان با شتر و گاو و گوسفند؟» انصار که این را شنیدند، راضی شدند.

جرجی زیدان در کتاب پرارزش خود، در موضوع غنیمت جنگ بدر می‌نویسد:  
 «... نزدیک بود بر سر تقسیم اموال بین مسلمانان جنگ درگیرد، ولی پیامبر، غنیمت را عادلانه بین آنان تقسیم کرد و چیزی برای خود برنداشت، و با این تدبیر، از کشمکش بین مسلمانان جلوگیری شد»<sup>(۲)</sup>.

در واقع، اساساً معقول و مقبول نیست که پیامبری که از روز اول بعثت مبارک خود، همواره سخن و شعارش این بود که: «ای قوم من، برای این [رسالت] پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم»<sup>(۳)</sup>. و پیوسته مراقب بود که مبادا او را متهم کنند به اینکه رسالتش را برای جلب مال و ریاست تبلیغ می‌کند، غفلت کند و در اولین برخورد با مال و دست یافتن به غنیمت، آن را به خویشان خود اختصاص دهد، و بدون اینکه به حال بی‌نویان دیگر توجه نماید، بگوید: «آنچه از خمس غنیمت‌های جنگ به دست می‌آید، مال من و خویشانم، آن هم به نام یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان، که احدی در آن روز، بدین نام و نشان و مشخصات، در خاندان آن حضرت یافت نمی‌شد و شگفت‌انگیزتر آنکه یک پنجم اموال مسلمین، و بلکه

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۲۱، چاپ استامبول.

۲- تاریخ تمدن اسلامی، جلد اول.

۳- ﴿يَقَوْمٌ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ [هود: ۵۱].

ثروت روی زمین را برای خویشان خود مقرر و واجب کند<sup>(۱)</sup>.

در برخی از احادیث دیده می‌شود که از قول بعضی از ائمه علیهم‌السلام آمده است که خود را یتیم خوانده‌اند، مانند این حدیث در «من لایحضره الفقیه» از ابوبصیر:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: مَا أَيْسَرُ مَا يَدْخُلُ بِهِ الْعَبْدُ النَّارَ؟ قَالَ: مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِ الْيَتِيمِ دِرْهَمًا، وَخَنُ الْيَتِيمِ» «به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: آسان‌ترین چیزی که بنده را داخل آتش [جهنم] می‌کند چیست؟ حضرت فرمود: کسی که درهمی از مال یتیم بخورد، و ما یتیم هستیم».

این حدیث ظاهراً در تفسیر آیه ۱۰ سوره نساء آمده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتِيمِ ظُلْمًا إِنَّهُمْ يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ [النساء: ۱۰].

«در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند».

در روایت بالا، عبارت «نحن الیتیم» که به آن اضافه شده، هرگز ناظر به یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان آیه خمس نیست، و اصلاً از امام باقر علیه السلام بعید است که خود را یتیم بنامد و بداند، در حالی که ائمه علیهم‌السلام در حقیقت، پدران امت‌اند نه یتیمان. نکته دیگری که درباره این حدیث شایان توجه است، راوی آن می‌باشد: «علی بن ابی حمزه بطائی» مردی است که در رجال حدیث، از او بدنام‌تر نیست، تا جایی که «ابن‌الغضائری» درباره او گفته است:

«علي بن حمزة لعنه الله أصل الوقف وأشد الخلق عداوة للمولى (يعني الرضا) بعد أبي

إبراهيم» «علی بن ابی حمزه، ریشه و پایه مذهب واقفیه است، خدا او را لعنت کند، و از شدیدترین مردم است از حیث دشمنی نسبت به مولی حضرت رضا علیه السلام بعد از [دشمنی با] پدرش موسی بن جعفر علیه السلام».

وی از پایه‌گذاران خمس کذایی است، که به نام امام موسی بن جعفر علیه السلام از

۱- چنان که در قول مجعولی گفته است:

«واخراج الخمس من كل ما يملكه أحد من الناس».

«وگرفتن خمس از هر آنچه که هر یک از مردم مالک آن است».

شیعیان اموال زیادی دریافت نمود و بعد از وفات ایشان، همه را، حتی کنیزانی را که به نام امام گرفته بود، تصاحب کرد و مذهب «واقفیه»<sup>(۱)</sup> را پایه گذارد. پس شاید این حدیث را هم به عنوان بهانه و مُستمسکی برای اخذ خود جعل کرده است. احادیثی هم که در مورد یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان آمده است و مصداق آنان را محدود و منحصر به آل محمد صلی الله علیه و آله می داند، هیچ کدام صحیح نیست و بیشتر آنها از روایانی نظیر «علی بن ابی حمزه» و «علی بن فضال» و «حسن بن فضال» روایت شده است، و ما هویت آنان را در کتاب زکات معرفی کرده ایم<sup>(۲)</sup>. مثلاً

۱- «واقفیه» نام فرقه‌ای از شیعیان بوده که «امام کاظم» را همان مهدی موعود می دانستند. عده‌ای از ایشان به مرگ وی اعتراف داشتند و می گفتند زنده می شود و عالم را مسخر می کند. منظور از واقفیه کسانی هستند که در امام کاظم علیه السلام توقف کردند و امامان بعد از ایشان را نپذیرفتند. واقفیه به دو گروه تقسیم شدند: گروهی معتقد بودند امام موسی بن جعفر علیه السلام زنده و از نظرها غایب است و گروهی دیگر که می گفتند ایشان آخرین امام بود و رحلت فرمود. به این گروه «قطعیه» می گویند. (مُصحح)

۲- در کتاب زکات از صفحه ۱۸۹ به بعد، شرح حال «علی بن فضال» به صورت مفصل آمده است، که مختصر آن بدین قرار است:

«به اتفاق علمای رجال، «علی بن فضال» فَطَحی مذهب و قائل به امامت «عبدالله بن جعفر صادق» بوده است و حتی به تصریح نجاشی در رجال خود (ص ۱۹۶) کتابی هم در اثبات امامت عبدالله نوشته است. اما عبدالله بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام بیش از هفتاد و چند روز زندگی نکرد، پس اینکه بعضی گفته اند که علی بن فضال بعد از وفات عبدالله از او عدول نمود، صحیح نیست. زیرا مسلماً وی این کتاب را در ظرف هفتاد و چند روز نوشته است، چرا که در این مدت کوتاه، مخالفی برای عبدالله و مجالی برای علی بن فضال نبوده است، بلکه به طور قطع، آن را بعد از وفات عبدالله نوشت و تا آخر، خود بر این عقیده باقی ماند، چنان که اکثر علمای رجال بدان معتقدند که وی بعداً قائل به امامت جعفر، برادر امام عسکری، شده است. پس بر اساس قواعد و موازین علمای رجال، کسی که شیعه امامیه نباشد و از ائمه اثنی عشر (هرکدام را که درک کرد) منحرف شود، گمراه شده و گمراه گر بوده و احادیث او از درجه قبول و اعتبار ساقط است، یا صحیح نیست. اینک دیدگاه علمای رجال درباره این شخص:

الف: نجاشی در رجال خود (ص ۱۹۵) ضمن بیان شرح حال علی بن فضال می نویسد:

«ولا أستحل أن أروبها عنه».

«من روایت کردن احادیث از وی را حلال نمی دانم».

ب: علامه حلی در کتاب رجال خود (ص ۹۳) می نویسد:

«کان مذهب فاسداً».

«مذهب او فاسد بود».

و در کتاب منتهی المطلب (صفحات ۴۹۲ و ۵۳۴) در روایت اعطای زکات به بنی هاشم می نویسد:

«وفی طریقه ابن فضال، وهو ضعیف».

«و بر سر راه [راویان این حدیث] ابن فضال قرار دارد و او ضعیف است».

در کتاب «مختلف الشیعة» (ج ۲، ص ۷) ذیل حدیثی که علی بن فضال از محمد مسلم و ابوبصیر و بُرید و فضیل از حضرت صادق علیه السلام از اشیاء تسعه سنوال می کنند، چون راوی آن علی بن فضال است می نویسد:

«والروایة ممنوعة السند فإن فی طریقها علی بن فضال».

«و سند این روایت، منع دارد، چون علی بن فضال در سلسله سند آن است».

ج: ابن داود حلّی در رجال خود (ص ۴۸۳) او را در بخش مجروحین و مجهولین [راویان نامعتبر و ناشناس] آورده است.

د: محمد بن ادریس حلّی، از اعیان علمای شیعه، در کتاب «السرائر»، در باب تقسیم خمس (ص ۱۱۵) از شیخ طوسی انتقاد شدید نموده که چرا از علی بن فضال روایت کرده است. آنگاه می نویسد:

«راوی اَحدهما فَطْحِي المذهب كافرٌ ملعونٌ وهو علي بن الحسن الفضال».

«یکی از راویان، فَطْحِي مذهب و کافر ملعون، علی بن حسن فضال می باشد».

و درباره پدر و طایفه علی بن فضال می نویسد:

«وبنوفضال کلّهم فطحية والحسن رأسهم فی الضلال».

«و فرزندان فضال همگی فطحی مذهب بودند و حسن [پدر ایشان] سرکرده آنان در گمراهی بود».

ه: محقق سبزواری در کتاب «ذخیره المعاد» در هر جا که نامی از علی بن فضال آورده، او را ضعیف خوانده است.

و: صاحب مدارک نیز در مواردی بسیار، او را به ضعف نکوهیده است.

ز: شهید ثانی در کتاب «مسالك» و محقق حلی در کتاب «شرايع» او را ضعیف شمرده اند.

ح: شیخ یوسف بحرانی در کتاب «الحدائق الناظرة» (ج ۱۲، صفحات ۲۵۳ و ۳۸۰) به نقل از محمد بن عبدالکریم شهرستانی (صاحب ملل و نحل) و قول محقق در «المعتبر»، او را ضعیف دانسته است.

ط: حسین بن محمد بن حسین الحلوانی در کتاب «نزهة الناظر» (صفحات ۵۴ و ۶۸) او را ضعیف شمرده است.

ی: اسماعیل خاجوئی، بنا به نقل «روضات الجنات»، و ضمن انتقادی که علی بن فضال از علی بن ابی حمزة بطائنی کرده، علی بن فضال را کافرتر از نمرود خوانده است:

«ویلٌ لِمَن کَفَّره نمرود».

«وای بر کسی که نمرود او را تکفیر کند!».

شیخ طوسی در آخر این حدیث، عبارت زیر را آورده است:

«وَالْيَتَامَى يَتَامَى آلِ الرَّسُولِ وَالْمَسَاكِينُ مِنْهُمْ وَأَبْنَاءُ السَّبِيلِ مِنْهُمْ فَلَا يُجْرَجُ مِنْهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ» «و [منظور از] یتیمان، یتیمان آل رسول است، و مستمندان و درراه‌ماندگان ایشان، پس خمس برای غیر ایشان گرفته نمی‌شود»<sup>(۱)</sup>.

او این حدیث را از «احمد بن حسن بن علی بن فضال» و او از پدرش «حسن بن فضال» از امام روایت می‌کند. حسن بن فضال، که راوی متصل به امام در این حدیث است، به قول صاحب «سرائر»، کافر و ملعون است و در رأس گمراهان. در حدیث دیگر، یعنی حدیث سوم از همین باب این جمله است:

«فَأَنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ﴿۸۱﴾ مَا خَاصَّةٌ وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا، أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَهُ وَأَكْرَمَنَا أَنْ يُطْعِمَنَا أَوْسَاحَ النَّاسِ» «منظور از یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان در آیه خمس [الأنفال: ۴۱] این گروه به طور ویژه از ما هستند، و در سهم صدقه برای ما بهره‌ای قرار نداده است، زیرا خداوند پیامبرش و ما را گرامی‌تر از آن داشته که از چرک دست [یا دسترنج] مردم به ما روزی دهد».

این حدیث، که بی‌اعتباری آن از متنش هویدا است، چنان که بیان خواهد شد، سندش به علی بن فضال می‌رسد.

در حدیث دوم از قسمت غنائم که در «تهذیب الأحکام» آمده است، این جمله را می‌خوانیم:

«وَنُصْفُ الْحُمُسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ سَهْمٌ لِأَيَّتَامِهِمْ وَسَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ وَسَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ» «و یک‌پنجم باقیمانده را میان اهل بیتش تقسیم کرد، یعنی سهمی برای یتیمان‌شان و

ک: عبدالله مامقانی در جلد دوم «تنقیح المقال» (ص ۲۷۹) از او انتقاد کرده و می‌گوید:

«صدر عن جمع من التوقف في رواية الرجل».

«روایت این مرد، از گروهی از فرقه واقفیه صادر شده است».

علی بن فضال علاوه بر اینکه فطحی مذهب بود، در نهایت، قائل به امامت جعفر بن علی (به قول شیعه، جعفر کذاب) بود، یعنی امام زمان شیعه را قبول نداشت، که شرح آن در کتاب «زکات» آمده است.

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۵، چاپ نجف، باب تمییز اهل الخمس ومستحقه، حدیث ۳۶۱.

سهمی برای مستمندانشان و سهمی برای درراه‌ماندگانشان».

این حدیث نیز از همان گمراه گمراه‌کننده، علی بن فضال، روایت شده و به قدری در آن تشویش و اضطراب است که نمی‌توان آن را به یکی از ائمه نسبت داد، هر چند برخی از مضامین آن که راجع به وظایف حکومت اسلامی است، با سایر اخبار صحیح، سازش دارد.

در خاتمه این بحث، باید یادآور شویم که در نسبت دادن مصادیق «یتامی» و «مساکین» و «ابن سبیل»، به یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان آل محمد صلی الله علیه و آله در کتاب‌های حدیث، جمعاً بیش از پنج حدیث نمی‌توان یافت، که سه حدیث آن، چنان که گذشت، از «بنی فضال» است و یک حدیث آن، در تضاد و برخلاف خواسته بهانه‌جویان است، زیرا در آن حدیث، حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

«وَأَمَّا الْمَسَاكِينُ وَابْنُ السَّبِيلِ فَقَدْ عَرَفْتَنَا لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَلَا نَحِلُّ لَنَا فَهِيَ

لِلْمَسَاكِينِ وَأَبْنَاءِ السَّبِيلِ» «و اما درباره مستمندان و درراه‌ماندگان، پس دانستی که ما صدقه نمی‌خوریم، و برای ما حلال هم نیست، بلکه صدقه متعلق به مستمندان و درراه‌ماندگان است».

که مقصود، مستمندان و درراه‌ماندگان همه مسلمین است، چنان که پیشتر به آگاهی رسید.

حدیث دیگر آن را «محمد بن حسن صفار» روایت کرده که مجهول و منقطع است و ارزش استناد ندارد. از تمام آنها بهتر و روشن‌تر، تاریخ و سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به صراحت، به دروغ بودن این ادعا گواهی می‌دهد، زیرا آن عزیز گرامی، هرگز گزیده‌خواهی و اختصاص و امتیازی برای خویشان خود قائل نبود، و این گونه نسبت‌ها به آن حضرت، ظلم و گناه بزرگی است. اساساً، در آن هنگام، در میان خاندان پیامبر، یتیم و مستمند و درراه‌مانده‌ای وجود نداشت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خویشان خود چنین سهمی نگذاشت، بلکه غنیمت‌ها را بین یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان مسلمین تقسیم می‌کرد و نیازهای ایشان را برطرف می‌کرد.



## فصل دوم: بهره‌مندی پیامبر و اهل بیت از خمس

### ۱- مقدمه

گفتیم که برخی از علمای شیعه معتقدند که چون بنی‌هاشم، از خویشاوندان رسول خدا هستند، پروردگار عالم به آنان در این باره امتیازی خاص بخشیده و از دیگر مردمان گرامی‌تر داشته و بدین دلیل، صدقه را بر آنان حرام فرموده است. لذا زکات -که به آن صدقه هم می‌گویند- برایشان حرام است، زیرا چرک دست مردم است و گرفتن آن، نوعی ذلت و خدا نخواستگی است که این قوم شریف و ممتاز، گرفتار چنین ذلتی باشند. از سوی دیگر، چون نیازمند به مال هستند، خمس را به جای زکات، که بر آنان حرام است، مقرر فرموده است، تا در مقام اعلائی کرامت و امتیاز خود باقی بمانند.

این ادعا، به چند دلیل باطل است:

**اول:** عقلاً هیچ فردی بر فرد دیگر و هیچ قومی بر قوم از حیث نسب، نژاد، قبیله، عشیره، وطن، مسکن و امثال آن، مزیت و رجحانی ندارد و فضیلت هرکس در چیزی است که آن را خود کسب می‌نماید و چنین فضایی به نمی‌تواند موروثی باشد، زیرا فضایل نفسانی یک فرد، چون مال و اموال او نیست که آن را بتواند به غیر خود به ارث انتقال دهد یا به او ببخشد. پس تنها راه کسب فضایل، سعی و کوشش خود شخص است نه فضایل پدر و مادر. این مطلب بسیار بدیهی است و نیاز به بیان و برهان ندارد.

**دوم:** در این باره در قرآن گزارش شده که از خصوصیات دین مبین اسلام، لغو امتیازات موهوم است، و این خود یکی از مزایای بزرگ اسلام به شمار می‌آید.

## ۲- برابری در قرآن

به جرأت می‌توان ادعا کرد که هیچ آیین و مکتب اخلاقی‌ای را نمی‌توان یافت که در آن به اندازه اسلام، بر تساوی انسان‌ها و رویکرد عادلانه و بدون تبعیض به افراد جامعه تأکید و سفارش شده باشد. نمونه‌هایی از این ظرافت و نکته‌سنجی را می‌توان در آیات زیر مشاهده نمود:

۱- در آیه ۱ سوره نساء، پروردگار عالم جمیع بنی آدم را از یک پدر و مادر دانسته و با یادآوری این حقیقت، تمام آنان را با یکدیگر برادر و برابر شمرده و می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أُنثَىٰ أَوْ ذَكَرًا أَلَّذِي خَلَقَكُمْ مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...﴾ [النساء: ۱].

«ای مردم، از پروردگارتان پروا دارید که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد...».

با این بیان روشن و منطقی و مُبرهن، مشخص می‌شود که هیچ فردی را بر فرد دیگر، به خاطر پدر و مادر، مزیتی نیست.

۲- در آیه ۱۳ سوره حجرات می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید خداوند، دانای آگاه است.».

پس به نص صریح آیات الهی، گرامی‌ترین کس در نزد خدا، شخص با تقواتر است، و شناخت چنین کسی هم با خداست، و اجرش نیز با اوست، و در دنیا هیچ کس نمی‌تواند خود را با تقواتر و گرامی‌تر از هم‌نوع خود بداند، و مزد تقوا یا گرامی‌تر بودن خود را از دیگران بخواهد.

۳- گویی سوره حجرات، به صورت ویژه و مستقل برای لغو و حذف امتیازات موهومی نازل شد که بازمانده دوران جاهلیت بودند. خداوند متعال در آیه ۱۰ این

سوره می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...﴾ [الحجرات: ۱۰].

«در حقیقت مؤمنان با هم برادرند...».

و با اعلام برادری اسلامی، تمام امتیازات و افتخارات نژادی را، که بنیادش بر موهومات و خرافات جاهلیت است، از بین برداشته و به عناوین جعلی و خودساخته «سیدِ قریشی» و «غلام حبشی» قلم بطلان می‌کشد<sup>(۱)</sup>.

۱- در این مورد در «بحارالأنوار» حدیث جالب وجود دارد:

«طاووس یمانی می‌گوید: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که از وقت عشاء تا سحر، به دورِ خانه خدا طواف می‌کرد و به عبادت مشغول بود. چون خلوت شد و کسی را ندید، به آسمان نگرست و گفت: خدایا ستارگان در افق ناپدید شدند و چشمان مردم به خواب رفت و درهای تو بر روی درخواست‌کنندگان گشوده است. طاووس جمله‌های زیادی در این زمینه از مناجات‌های خاضعانه و عابدانه آن حضرت نقل می‌کند و می‌گوید: اما چند بار در خلال مناجات خویش گریست. سپس به خاک افتاد و بر زمین سجده کرد. من نزدیک رفتم و سرش را بر زانو نهاده و گریستم، اشک‌های من سرازیر شد و قطرات آن بر چهره‌اش چکید، برخاست و نشست و گفت: کیست که مرا از یاد پروردگرم مشغول ساخت؟ عرض کردم: من طاووس هستم، ای پسر پیامبر. این زاری و بی‌تابی چیست؟ ما می‌باید چنین کنیم که گناهکار و جفا پیشه‌ایم. پدر تو حسین بن علی و مادر تو، فاطمه زهرا و جدّ تو رسول خداست، شما چرا با این نسب شریف و پیوند عالی در وحشت و هراس هستید؟» به من نگرست و فرمود:

«هیئات هیئات یا طاووس دع عني حدیث أبي وأمي وجدي، خلق الله الجنة لمن أطاعه وأحسن ولو كان عبداً حبشياً، وخلق النار لمن عصاه ولو كان ولداً قرشياً. أما سمعت قوله تعالى: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ (سوره انفجار: ۱۰) والله لا ينفعك غداً إلا تقديمة تقدمها من عمل صالح».

«نه، نه، ای طاووس! سخن پدر و مادر و پدربزرگم را کنار بگذار، خدا بهشت را برای کسی آفریده است که مطیع و نیکوکار باشد هر چند غلامی سیاه چهره باشد، و آتش را آفریده است برای کسی که نافرمانی کند، حتی اگر آقازاده‌ای از قریش باشد. مگر نشنیده‌ای سخن خدای تعالی را که «پس آنگاه که در صور دمیده شود [دیگر] میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند» [المؤمنون: ۱۰۱]. به خدا قسم فردا تو را سود نمی‌دهد، مگر عمل صالحی که امروز، پیش می‌فرستی». [بحارالأنوار: ج ۱، ص ۲۵]. (مُصحح)

۴- در آیه ۱۱ همان سوره می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُونَ قَوْمٍ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُمْ﴾ [الحجرات: ۱۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی دیگر را ریشخند کند شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند] شاید آنها از اینها بهتر باشند». و از آنجا که فقط خداست که می‌داند چه کسی از دیگری بهتر است، نباید کسی بر دیگری فخر بفروشد و او را مسخره کند، زیرا نمی‌داند که مسخره‌کننده بهتر است یا مسخره شده.

پس در این دنیا دانسته نمی‌شود که چه قوم و چه کسی، از چه قوم و چه کس دیگر بهتر است. شاید تصور شود که پیامبرزاده بودن، امتیازی است که خدا به برخی از بندگان خود داده است، چنان که منصب پیامبری چنین است، و به همین دلیل، باید به آنان خمس داد، که یک امتیاز خاص از اموال و مالیات است. این تصور از هر جهت غلط است، زیرا:

**اولاً:** خمسی که در مذهب شیعه برای سادات تعیین کرده‌اند، به خاطر پیامبرزادگی ایشان نیست، بلکه به دلیل انتساب آنان به هاشم -جدّ پیامبر- است. حتی به برادرزادگان هاشم، یعنی فرزندان مطّلب نیز (برادر هاشم) که به تصدیق تاریخ، بت پرست بودند، باید خمس داده می‌شد. این امتیاز، فقط بدین دلیل به آنها عطا شده بود که خویشاوندان رسول الله ﷺ بودند.

**ثانیاً:** هیچ نسبتی، حتی پیامبرزادگی، در دین حق، برای کسی مزیت و فضیلتی نخواهد بود، اگر خود او از تقوا بی‌بهره باشد، چنان که خداوند درباره پسر نوح در آیه ۴۶ سوره هود می‌فرماید:

﴿...إِنَّهُ و لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ و عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ...﴾ [هود: ۴۶].

«... او در حقیقت از کسان تو نیست او [دارای] کرداری ناشایسته است...».

می‌توان گفت پسر نوح، مشمول نفرین خود نوح است، زیرا در دعای خود به خدا عرض می‌کند:

﴿...رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶].

«... پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار.»

پس تنها از نسل پیامبر بودن و حتی در خانه او بزرگ شدن، اگر کسی مؤمن نباشد، برایش امتیازی نمی‌آورد، چنان که حضرت نوح علیه السلام ضمن دعا و استغفار، تصریح می‌کند:

﴿رَبِّ اَعْزِرْ لِيْ وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيْ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ وَلَا تَزِدِ الظَّٰلِمِيْنَ اِلَّا تَبَارًا﴾ [نوح: ۲۸].

«پروردگارا، بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان بیخشی و جز بر هلاکت‌ستمگران میفزای.»

بنابراین، فقط ایمان و عمل صالح، جداکننده افراد از یکدیگر است. خداوند منان در آیه ۶۸ سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿اِنَّ اَوْلٰى النَّاسِ بِاِبْرٰهِيْمَ لَلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ﴾ [آل عمران: ۶۸].

«در حقیقت نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده‌اند و خدا سرور مؤمنان است.»

در این آیه شریفه، با کمال صراحت، کسانی را که به فرزندزادگی ابراهیم افتخار می‌کنند، ملامت کرده و تذکر می‌دهد که کسانی به ابراهیم نزدیک و سزاوار هستند که او را پیروی می‌کنند، که محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیروانش نیز از آن جمله‌اند. یعنی کسان دیگر، هرچند فرزندزادگان ابراهیم هم باشند، به او نزدیک نیستند. این معنی، ناظر به بنی اسرائیل و قوم یهود است، که خود را فرزندان ابراهیم می‌دانستند و بدان فخر می‌فروختند. شاید کسانی تصور کنند که آیه ۳۳ و ۳۴ سوره آل عمران اختصاص و امتیازی برای خاندان هاشم احراز می‌کند، چرا که می‌فرماید:

﴿اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّعٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَّعٰلَ عِمْرٰنَ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ﴾ [آل عمران: ۳۳-۳۴].

«به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است (۳۳) فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست.»

در حالی که این برگزیدگی، چنان که صدر و سیاق آیه می‌رساند، نظر به انتخاب پیامبران از این خاندان‌ها دارد و هرگز امتیازی بر افراد دیگر آنها نیست، چنان که آیه پیشین، آن را نفی کرد، در غیر این صورت، لازم است که یهودیان بنی‌اسرائیل و فرزندان عمران، که عیسی مسیح از آن خاندان است، همدریف سادات بنی‌هاشم بوده و یا، دست کم، بعد از پذیرش اسلام، با آنان شریک و هم‌شان باشند، اما چنین نیست. به علاوه، آیات شریفه قرآن، این تصور اشتباه را از بین می‌برد.

### ۳- برابری افراد در سنت و سیره پیامبر

احادیث بسیاری به حدّ تواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره رسیده است، مخصوصاً جملاتی از خطبه‌های آن حضرت، مانند:

«كُلُّكُمْ لِأَدَمَ وَأَدَمٌ مِنْ تُرَابٍ» «همه شماها از [نسل] آدم هستید و آدم از خاک است».

«الطَّائِفُ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمُشْطِ» «مردم مانند دندان‌های شانه‌ها هم برابرند».

«لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدٍ إِلَّا بِالتَّقْوَى» «هیچ عربی بر غیر عرب،

و هیچ سفیدی بر سیاه، برتری ندارد، جز به تقوا».

اصولاً یکی از مزایای درخشان اسلام بر سایر ادیان و سنت‌های اقوام و دیگر ملت‌های جهان، آن است که امتیازی در آن برای نژاد و رنگ و امثال آن نیست، و همین ویژگی برجسته، از همان روزهای نخست، موجب پیشرفت حیرت‌انگیز اسلام شد.

احادیث دیگری نیز از حضرت رسول و اهل بیت پاکش علیهم السلام به حدّ تواتر در این باب رسیده است، از آن جمله:

(۱) شیخ صدوق می‌گوید:

«وصایا النبی صلی الله علیه و آله لعلي عليه السلام: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ بِالإِسْلَامِ خُورَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَفَاخَرَهَا بِأَبَائِهَا، أَلَا إِنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ وَأَدَمَ مِنْ تُرَابٍ، وَأَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ» «ای علی، همانا خداوند تبارک و تعالی، غرور جاهلیت و افتخارکردن به پدرانشان را به وسیله اسلام از بین برد. آگاه باش که همه مردم از نسل آدم می‌باشند و آدم،

خود از خاک آفریده شده است، و گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست»<sup>(۱)</sup>.

این حدیث شریف به صورت دیگری نیز نقل شده است:

«عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: النَّاسُ وَلَدُ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تَرَابٍ» «از ابوهریره نقل

شده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: مردم از نسل آدم هستند و آدم از خاک»<sup>(۲)</sup>.

(۲) مشابه روایت بالا، روایتی دیگر آمده است:

«...عن جعفر بن محمد رضی الله عنه عن أبيه عن جده علي بن الحسين عن أبيه عن علي بن

أبي طالب رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: إن الله تبارك وتعالى رفع عنكم عبية

الجاهلية و فخرها بالآباء فالناس بنو آدم و آدم خُلِقَ من تراب، و أكرمهم عند الله أتقاهم»

«از جعفر بن محمد از پدرش از پدر بزرگش، علی بن حسین، از پدرش از علی بن ابی طالب

نقل است که فرمود: رسول خدا گفت: خداوند تبارک و تعالی غرور جاهلیت و فخر فروشی

به پدران را از میان شما برداشت. پس مردم فرزندان آدم هستند و آدم از خاک، و

گرامی‌ترین ایشان نزد خدا پرهیزگارترین آنهاست»<sup>(۳)</sup>.

(۳) محمد بن عبدالعزیز کشی و شیخ طوسی روایت دیگری نقل می‌کنند:

«... عن حنان بن سدير الصيرفي، عن أبيه، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر (عليهما

السلام)، قال: جلس جماعة من أصحاب رسول الله ﷺ ينتسبون ويفتخرون، وفيهم

سلمان، فقال له عمر: ما نسبك أنت يا سلمان وما أصلك؟ فقال: أنا سلمان بن عبد

الله، كنت ضالاً فهداني الله بمحمد ﷺ، وكنت عائلاً فأغنانني الله بمحمد ﷺ، وكنت مملوكاً

فأعتقني الله بمحمد ﷺ، فهذا حسبي ونسبي يا عمر. ثم خرج رسول الله ﷺ فذكر له سلمان

ما قال عمر، وما أجابه، فقال رسول الله ﷺ: يا معشر قريش! إن حسب السمر دينة،

ومروته خلقه، وأصله عقله، قال الله (تعالى): ﴿يَا يَتَّيِّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ

ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ...﴾

ثم أقبل علي سلمان فقال له: يا سلمان، إنه ليس لأحد من هؤلاء عليك فضل إلا بتقوى

۱- من لايحضره الفقيه: ج ۴، ص ۳۶۳، نیز بنگرید: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱، مغازی واقدی: ج ۲، ص

۸۳۶ و مسند احمد بن حنبل: ج ۲، ص ۳۶۱.

۲- طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۲۵.

۳- اشعشيات (جعفریات): ص ۱۴۷.

اللَّهِ، فَمَنْ كُنْتَ أَتَقَى مِنْهُ فَأَنْتَ أَفْضَلُ مِنْهُ» «حنان بن سدير از پدرش از امام محمد باقر عليه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله نشسته و نسب‌های خود را می‌شمردند، و به آن افتخار می‌نمودند. در میان آنها سلمان فارسی هم بود. عُمَرُ رو به او کرد و گفت: ای سلمان، نَسَب و نژاد تو چیست؟ سلمان گفت: من سلمان فرزند بندهٔ خدایم، من گمراه بودم، خدا مرا به وسیلهٔ محمد صلى الله عليه وآله هدایت فرمود، درویش و بی‌نوا بودم، پس خدا مرا به وسیلهٔ محمد صلى الله عليه وآله بی‌نیاز نمود، برده بودم و خدا مرا به وسیلهٔ محمد صلى الله عليه وآله آزاد ساخت. اینها حَسَب و نَسَب من است. در این هنگام، رسول خدا صلى الله عليه وآله از منزل بیرون آمد و سلمان آنچه را عُمَرُ به او گفته بود و آنچه او پاسخ داده بود، به حضرت عرض کرد. رسول خدا فرمود: ای گروه قریش، همانا نژادِ مرد، دین اوست، و مردانگی او، اخلاقِ اوست، و اصل و ریشهٔ او، عقل اوست. خدای تعالی فرموده است: «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید، در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست». آنگاه رسول خدا رو به سلمان کرد و فرمود: ای سلمان، هیچ‌یک از این مردم بر تو برتری ندارد، مگر به تقوای از خدا، پس اگر از کسی باتقواتر بودی، تو از او برتری»<sup>(۱)</sup>.

۴) در کتاب «صفات الشيعة» صدوق آمده است:

«عَنِ الْحَدَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعِبْدَ اللَّهِ يَقُولُ: لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَكَةَ قَامَ عَلِيُّ الصَّفَا فَقَالَ: يَا بَنِي هَاشِمٍ! يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَإِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ. لَا تَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا مِتَّ، فَوَاللَّهِ مَا أَوْلِيَايَ مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ إِلَّا الْمُتَّقُونَ» «حذاء گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلى الله عليه وآله مکه را فتح نمود، بر کوه صفا ایستاد و فرمود: ای فرزندان هاشم، ای فرزندان عبدالمطلب، من رسول خدا به سوی شما هستم و بر شما بسی دلسوز و مهربانم، مگوئید که محمد از ماست [یعنی بدان مغرور و مفتخر نشوید] به خدا سوگند که دوستان من از شما و از غیر شما، کسانی نیستند جز پرهیزگاران».

و در آخر رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

۱- رجال: ص ۹، و امالی، ص ۱۴۶.



«أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَعْدَرْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَفِيمَا بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَكُمْ وَإِنِّي لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلَكُمْ» «آگاه باشید من آنچه را وظیفه‌ام بود بین من و شما و بین خدای عزوجل و شما [یعنی تبلیغ رسالت الهی] انجام دادم، همانا کردار من برای من، و کردار شما از آن شماست»<sup>(۱)</sup>.

(۵) در مناقب ابن شهر آشوب چنین می‌خوانیم:

«دَخَلَ زَيْدُ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام عَلَى الْمَأْمُونِ فَأَكْرَمَهُ وَعِنْدَهُ الرَّضَا عليه السلام فَسَلَّمَ زَيْدٌ عَلَيْهِ فَلَمْ يُجِبْهُ فَقَالَ: أَنَا ابْنُ أَبِيكَ وَلَا تَرُدُّ عَلَيَّ سَلَامِي؟! فَقَالَ عليه السلام: أَنْتَ أَخِي مَا أَطَعْتَ اللَّهَ فَإِذَا عَصَيْتَ اللَّهَ لَا إِخَاءَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ» «زید فرزند موسی بن جعفر عليه السلام بر مأمون وارد شد. مأمون او را گرمی داشت در حالی که حضرت رضا عليه السلام هم در نزد مأمون بود، پس زید به حضرت سلام داد، لیکن حضرت جواب او را نداد. زید گفت: من فرزند پدر تو هستم و تو جواب سلام مرا نمی‌دهی؟ حضرت فرمود: تو برادر منی، مادامی که خدا را اطاعت می‌کنی، پس اگر خدا را نافرمانی کردی، دیگر در میان من و تو برادری نیست»<sup>(۲)</sup>.

(۶) شیخ صدوق گزارشی دیگر نیز آورده است:

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْوُشَاءِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: كُنْتُ بِخُرَّاسَانَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام فِي مَجْلِسِهِ... ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيَّ وَقَالَ: يَا حَسَنُ! كَيْفَ تَقْرَأُونَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿يَنُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ...﴾ فَقُلْتُ: مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقْرَأُ: ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ: ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ نَفَاهُ عَنِ أَبِيهِ، فَقَالَ عليه السلام: كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ وَلَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ عز وجل نَفَاهُ اللَّهُ عَنِ أَبِيهِ، كَذَا مِنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا، وَأَنْتَ إِذَا أَطَعْتَ اللَّهَ فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» «حسن بن موسی و شَاء بغدادی گفت: در خراسان همراه علی بن موسی الرضا عليه السلام در مجلس وی بودم، سپس به من روی کرد و گفت: ای حسن، این آیه را چگونه می‌خوانید: «فرمود: ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست او [دارای] کرداری ناشایسته است...» گفتم: برخی از مردم [غیر] (به ضم ر) می‌خوانند: «این فرزند تو، فرزند ناصالح است» و برخی از ایشان [غیر] (به کسر ر)

۱- حدیث بندهای ۳ و ۴ را کلینی در «اصول کافی» ج ۸، ص ۱۸۱-۱۸۲ آورده است.

۲- نظیر آن را ببینید در: مجلسی، بحار الأنوار: ج ۴۶، ص ۲۲۱. (مُصحح)

می‌خوانند: «یعنی او فرزند آدم بدی است، فرزند تو نیست» و نسبت او را با پدرش نفی می‌کنند<sup>(۱)</sup>. حضرتش فرمود: چنین نیست، او قطعاً پسرش بود، اما وقتی از فرمان خدای عزوجل سرپیچید، نسبت او را با پدرش نفی کرد. بدین ترتیب، هر کس از ما خدا را اطاعت نکند، از ما نیست، و تو هرگاه خدا را اطاعت کنی، از جمله خاندان ما هستی»<sup>(۲)</sup>.

(۷) وی همچنین در حدیثی دیگر چنین می‌گوید:

«عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا بْنَ عَلِيٍّ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ إِسْمَاعِيلَ قَالَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَتَاهُ! مَا تَقُولُ فِي الْمُذْنِبِ مِنَّا وَمِنْ غَيْرِنَا. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ...﴾»<sup>(۳)</sup> «هروی گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که از پدرش روایت می‌کند که اسمعیل به [پدرش] حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: پدرجان، چه می‌گویی درباره گناهکار از ما و از غیر ما؟ حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: [پاداش و کیفر] به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست هر کس بدی کند در برابر آن کیفر می‌بیند...»<sup>(۳)</sup>.

یعنی چون اهل کتاب از یهود و نصاری که خود را پسران خدا و دوستان او می‌دانستند و معتقد بودند که در قیامت اهل نجاتند، همچنین مسلمانانی که خود را بدون عمل و به دلیل برخی وابستگی‌ها اهل نجات می‌دانند، اشتباه می‌کنند، زیرا هرکس کاری کند، بدان پاداش می‌یابد.

(۸) همو در روایتی دیگر می‌گوید:

«عَنْ عَبَادِ الْكَلْبِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ... عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَتْ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ فَقَالَ:...

۱- قراءات متواتری که در مورد این آیه کریمه ثابت است دو قرائت است: یکی قرائت کسائی، که «عمل» را به صورت فعل ماضی «عَمِلَ»، ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ می‌خواند؛ دومی قرائت بقیه قراء است که آن را چنین می‌خوانند: ﴿إِنَّهُ وَعَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾. بنابراین، معنی آیه کریمه مطابق قرائت کسائی اینطور خواهد بود: «او [فرزند تو]، مرتکب عمل ناشایست گردیده است». و مطابق قرائت بقیه قراء: «او عملی ناصالح است». (مُصَحَّح)

۲- عیون أخبار الرضا: ج ۲، ص ۲۳۲ و معانی الأخبار: ص ۱۰۵-۱۰۶.

۳- عیون أخبار الرضا: ج ۲، ص ۲۳۵.

وَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ غَيْرَ مُحَابٍ لِقَرَابَتِي» «حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از حسین بن علی و او از مادرش فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: پیامبر خدا در شامگاه عرفه بر ما وارد شد و فرمود: همانا من رسول خدایم به سوی شما بدون اینکه طرفدار خاص خویشانم باشم»<sup>(۱)</sup>.

(۹) بحرانی می‌نویسد:

«روی الشيخ في التهذيب بسنده عن حفص بن غياث قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: وسئل عن قسم بيت المال فقال: أهل الإسلام هم أبناء الإسلام أسوي بينهم في العطاء وفضائلهم بينهم وبين الله أجملهم كبنی رجل واحد لا نُفضلُ أحداً منهم لفضله وصلاحه في الميراث على آخر ضعيف منقوص. وقال: هذا هو فعل رسول الله صلی الله علیه و آله في بدو أمره» «حفص بن غياث می‌گوید: شنیدم که از حضرت صادق علیه السلام در مورد قسمت کردن بیت المال سؤال شد و ایشان فرمود: تمام اهل اسلام، فرزندان اسلامند و من در تقسیم عطا بین آنها، به طور مساوی عمل می‌کنم، و فضایل آنها بین خودشان و خداست. من آنان را چون فرزندان یک نفر می‌دانم، که هیچ کدام را به جهت فضل و صلاحش در میراث، بر فرد دیگری، که ضعیف و معلول است و فضیلتی ندارد برتری نمی‌دهم، و فرمود: کردار رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در ابتدای امر، چنین بود»<sup>(۲)</sup>.

۱- آمالی صدوق، ص ۱۱۰، مجلس ۳۴. حدیث معروفی که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده است که:

«ألا إنَّ كلَّ سببٍ ونسبٍ منقطع يوم القيامة إلاَّ سببي ونسبي».

«آگاه باشید که تمام خویشاوندی‌ها و پیوندهای خانوادگی در روز قیامت قطع می‌شود، مگر خویشاوندی و پیوند خانوادگی من».

این خبر، طبق نظر ابن جوزی، از جمله اخبار جعلی و دروغی است که به پیامبر نسبت می‌دهند [الموضوعات: ج ۱، ص ۲۸۲].

۲- الحدائق الناضرة: ج ۱، ص ۲۲۷، چاپ نجف. به علاوه، قاسم بن سلام می‌نویسد:

«ذهب أبو بكر في التسوية إلى أنَّ المسلمين إنما هم بنو الإسلام، كإخوة ورثوا آباءهم، فهم شركاء في الميراث تتساوى فيه سهامهم، وإن كان بعضهم أعلى من بعض في الفضائل، ودرجات الدين والخير».

۱۰) در «عیون اخبار الرضا» از محمد بن موسی بن نصر روایت شده است که مردی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد:

«وَاللَّهِ مَا عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ أَشْرَفُ مِنْكَ أَبَا! فَقَالَ: التَّقْوَى شَرَفَتْهُمْ وَطَاعَةُ اللَّهِ أَحْظَتْهُمْ. فَقَالَ لَهُ آخَرُ: أَنْتَ وَاللَّهِ خَيْرُ النَّاسِ! فَقَالَ لَهُ: لَا تَحْلِفْ يَا هَذَا! خَيْرٌ مِنِّي مَنْ كَانَ أَتَقَى لِلَّهِ عَلَيْهِ وَأَطْوَعَ لَهُ. وَاللَّهِ مَا نَسَخَتْ هَذِهِ الْآيَةَ آيَةً: ﴿...وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَلُّكُمْ﴾» «به خدا سوگند، در روی زمین کسی به خاطر [ارزش و شأن] پدران، از تو شریف تر نیست. حضرت فرمود: تقوا آنان را شرافت بخشید و فرمانبرداری از خدا سرمایه ایشان بود. شخص دیگری گفت: به خدا سوگند، تو بهترین مردمی. حضرت فرمود: ای شخص، سوگند مخور. بهتر از من آن کسی است که نسبت به خدا باتقواتر و فرمانبردارتر است. به خدا سوگند این آیه را هیچ آیه‌ای نسخ نکرده است: (و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست)».

صدها حدیث و روایت در اختیار داریم که بر این دلالت می‌کنند که هیچ‌گونه امتیازی از حیث نژاد و نسب، بین فرزندان اسلام نیست، و در دین مبین، این موهومات هیچ ارزشی ندارد، و ملاک فضیلت، تنها تقوا و خداپرستی است، و چون چنین احادیثی مورد تأیید و تصدیق قرآن کریم است، خواه ناخواه، صحت و اعتبار آنها تأیید می‌شود. متأسفانه، برای گریز از طولانی شدن بحث، نمی‌توان مثال‌های بیشتری آورد و همانند موارد و استدلال‌های پیشین، به ارائه ده نمونه بسنده کرده‌ایم، چرا که: ﴿تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾<sup>(۱)</sup>.

در سال‌های اخیر، متأسفانه این‌گونه امتیازات و افتخارات، به نام نژادپرستی بین ملت‌ها، از جمله اعراب، به شدت جان گرفته است. این ملی‌گرایی‌ها، اساساً به کلی با دین اسلام مباین و مخالف است، و تمام مذاهب و ادیان راستین، آن را مردود و

«ابوبکر به شیوه مساوات رفتار کرد زیرا که مسلمانان فرزندان اسلام بودند، همانند برادرانی که از پدرشان ارث می‌برند، پس در ارث با هم شریکند، و سهمشان برابر است، حتی اگر برخی از آنها از لحاظ فضیلت‌ها و منزلت دینی و نیکوکاری بر دیگری برتری داشته باشد». [الأموال: ص ۳۷۵].

۱- این، ده مورد کامل است.

منفور می‌شمارند<sup>(۱)</sup>.

تاریخ و سیره رسول‌الله ﷺ حاکی است که در صدر اسلام، بنی‌هاشم از لحاظ حقوق مالی، هیچ‌گونه مزیتی بر دیگران نداشتند و اگر گاهی دیده می‌شود که رسول خدا به فردی، که تصادفاً با وی قرابتی داشت، از خمس غنائم چیزی می‌داد، آن بخشش، هرگز به خاطر خویشاوندی با آن حضرت نبوده است، چنان که در صفحات قبل آوردیم، رسول خدا ﷺ خمس خود را بین خویشاوندان و زنان خود و بین مردان و زنان مسلمین تقسیم می‌کرد. مثلاً به فاطمه (علیها السلام) دویست وسق خرما داد و به علی بن ابی طالب (علیه السلام) صد وسق، آنگاه به اسامه بن زید نیز دویست وسق داد، در حالی که زید نه تنها از بنی‌هاشم، بلکه اصلاً از قریش نبود. همچنین، به عیسی بن نقیم دویست وسق و به ابوبکر صدیق نیز دویست وسق، و به بسیاری از زنان و مردان دیگر نیز به همان اندازه تخصیص داد، چنان که در مورد خمس

۱- تمام کتاب‌های آسمانی بر نفعی امتیاز خویشاوندی و بی‌اساس بودن افتخار به آباء و اجداد تأکید می‌کنند و زدودن این آثار جاهلی، از مأموریت‌های مهم همه پیامبران الهی بوده است. در «انجیل متی» باب ۳، آیه ۹ از قول حضرت یحیی (علیه السلام) به یهودیان آمده است فرمود:

«و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگ‌ها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند، و فعلاً تیشه به ریشه درختان نهاده است. پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورده است، بریده و در آتش افکنده خواهد شد، یعنی هر کس در گروهی عمل خویش است، پدر و جدش هر که هست.»

در انجیل مرقس، باب ۳، آیه ۳۵، حضرت عیسی (علیه السلام) می‌فرماید:

«زیرا هر که اراده خدا را بجا آورد، همان برادر و خواهر من می‌باشد.»

در انجیل لوقا، باب ۸، آیه ۲۱، عیسی (علیه السلام) در جواب کسانی که به او گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده و می‌خواهند تو را ببینند»، گفت: «مادر و برادران من اینانند، که کلام خدا را شنیده و آن را بجای آورند.»  
چقدر شبیه است این فرمایش حضرت عیسی (علیه السلام) به فرمایش حضرت رضا (علیه السلام) که به برادرش زید می‌فرماید:

«تو برادر منی، مادامی که خدا را اطاعت کنی و اگر معصیت خدا را کردی، بین من و تو برادری نیست.»

آری، دین حق به هر نام که باشد، همان اسلام است و از منبع الوهیت سرچشمه گرفته است، ﴿...لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ...﴾. «... میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم...» [البقرة: ۲۸۵].

غنیمت‌های «هوازن» و «حُنین» نیز به قریش و اهل مکه عطا فرمود، که از آن جمله، به ابوسفیان، یزید بن ابی‌سفیان، معاویه بن ابی‌سفیان، صد شتر عطا فرمود، و به عباس بن مرداس و سایر تازه‌مسلمانان پنجاه شتر بخشید. به علاوه، بعد از رسول خدا ﷺ نیز بنی‌هاشم به دلیل انتساب به هاشم و خویشاوندی با پیامبر سهم خاصی دریافت نمی‌کردند.

گفتیم که در زمان خلیفه دوم، دیوان محاسبات تأسیس شد و او بعضی از همسران و خویشاوندان پیامبر و اصحاب و امثال آنان را بر بعضی دیگر، امتیاز و برتری داد، که این کار، برخلاف روح و قانون روشن اسلام بود. چنان که گفته‌اند خود او بعداً از چنین تصمیم و اقدامی پشیمان شد و درصدد تغییر این رویه برآمد و تصمیم گرفت که آن را از میان بردارد، اما اجل مهلت نداد.

در حکومت علی رضی الله عنه هیچ‌یک از بنی‌هاشم کم‌ترین امتیازی بر دیگری نداشت، زیرا وی خود دیده بود که رسول خدا ﷺ به احدی از خویشان خود چنین امتیازی نداد، زیرا آن بزرگوار، بهتر از هر کس، به حقایق اسلام اطلاع و ایمان داشت، و اگر چنین امتیاز و حقی در نظر گرفته شده بود، حتماً آن را اجرا می‌فرمود.

به تصریح علمای رجال، عبدالرزاق بن همام صنعانی (۲۱۱-۱۲۶هـ) شیعی مذهب بوده و کتاب وی -المصنّف- قدیمی‌ترین کتابی است که در موضوع فقه و حدیث به دست ما رسیده است. وی از قیس بن مسلم از حسن بن محمد حنفیه آورده است که:

«حسن گفته است که پس از وفات رسول خدا، در سهم خمس آن حضرت و ذی‌القربی اختلاف افتاد. برخی گفتند سهم ذی‌القربی برای خویشاوندان رسول الله ﷺ است، و برخی گفتند سهم ذی‌القربی متعلق به خویشاوندان خلیفه است. سرانجام، رأی اصحاب بر این اجتماع یافت که این دو سهم را برای تهیه ساز و برگ جهاد در راه خدا بگذارند، و در خلافت ابوبکر و عمر نیز چنین بود»<sup>(۱)</sup>.

در حدیث ابن اسحق از ابی جعفر [الباقر] است که:

«به آن حضرت گفته اند: چرا علی در این مورد به رأی خود عمل نکرد؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند کراهت داشت از اینکه علیه وی ادعا شود که [روش] او برخلاف روش ابوبکر و عمر است».

طحاوی نیز این حدیث را در کتاب خود آورده است<sup>(۱)</sup>.

اما ما هرگز این ادعا را نمی‌پذیریم، زیرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام کسی نبود که دین خدا و حکم قرآن و تبعیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را رها کند و تابع رأی ابوبکر و عمر گردد. در احادیث صحیح و منابع تاریخی معتبر آمده است که هنگامی که طلحه و زبیر به آن حضرت اعتراض کردند که چرا به سنت ابوبکر و عمر عمل نمی‌کند، به ایشان فرمود:

«فَسُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالِاتِّبَاعِ عِنْدَكُمْ أَمْ سُنَّةُ عُمَرَ؟ قَالَا: سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ» «آیا به نظر شما، سنت رسول خدا برای پیروی شایسته‌تر است، یا سنت عمر؟ [پس آن دو] گفتند: سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم».

علی بود که در جلسه شورای شش نفره، همین که از او خواستند که به روش شیخین [ابوبکر و عمر] عمل کند، قبول نکرد و فرمود: «به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اجتهاد خود عمل می‌کنم».

علی آن شخصیت بی‌مانند و آوای رسای عدالت انسانی است که می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَتْ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَىٰ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ» «به خدا سوگند اگر سرزمین‌های هفتگانه را با آنچه در زیر آسمان‌های آن است به من بدهند، که خدا را درباره موری نافرمانی کنم و پوست جوی را از دهانش بگیرم، چنین کاری نخواهم کرد»<sup>(۲)</sup>.

علی آن امام بی‌ظیری است که وقتی گروهی از اصحاب آن حضرت به وی پیشنهاد کردند که: «از این اموال، مقداری به مردم بده و اشراف عرب را بر دیگران، و قریش را بر موالی و عجم برتری بخش، و دل کسانی را که از مخالفشان می‌ترسی

۱- ج ۲، ص ۱۳۸.

۲- نهج البلاغه: خطبه ۲۱۹.

به خود مایل کن»، فرمود:

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ؟ لَا وَاللَّهِ مَا أَفْعَلُ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَمَا لَاحَ فِي السَّمَاءِ نَجْمٌ. وَاللَّهِ لَوْ كَانَ مَا لَهُمْ لِي لَوَاسَيْتُ بَيْنَهُمْ وَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ» «آیا به من دستور می‌دهید که پیروزی را با ستم طلب کنم؟ نه، به خدا سوگند چنین کاری نخواهم کرد، مادامی که آفتاب طلوع می‌کند و مادامی که ستاره‌ای در آسمان می‌درخشد. به خدا سوگند اگر این مال، مال خود من بود، با ایشان به طور مساوی می‌کردم، پس چگونه خواهد بود در حالی که آن، مال خودشان است؟»<sup>(۱)</sup>.

آیا چنین کسی حاضر است که به تبعیت از دیگران، حقوق اشخاص را نادیده بگیرد؟ از این سخنان، به خداوند بزرگ پناه می‌بریم.

گفتیم که پیامبر خدا ﷺ در زمان حیات خود، هیچ‌گونه مزایای مالی برای بنی‌هاشم و خویشان خود در نظر نگرفت و تا حد امکان، از امتیازی که دیگران داشتند و اموری که برای عموم مردم مباح بود، دوری کرده و خویشان و نزدیکان خود را محروم می‌داشت. از آن جمله، چنین گزارش کرده‌اند:

۱- در سنن بیهقی آمده است:

«ربيعه و عباس (پسر عمو و عموی پیامبر) می‌خواستند خدمت پیامبر بیابند و تقاضا کنند که پسران ایشان را جزو مأمورین صدقات قرار دهد، تا از آن حقوقی که از این بابت [عاملیت زکات] به دیگران داده می‌شود، اینان نیز بهره‌مند گردند. در این هنگام، علی رضی الله عنه نیز وارد شد و دانست که ربیع و عباس چنین قصدی دارند. پس به ایشان فرمود: «چنین نکنید، به خدا سوگند که رسول خدا چنین کاری نخواهد کرد» (که فرزندان شما را به این مأموریت اختصاص دهد). لیکن ربیع قبول نکرد و سخنانی بین او و علی رد و بدل شد. همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست که نمازگزارد، فرزندان این دو نفر (ربیع و عباس) سبقت گرفتند به حجره آن حضرت... سخن آغاز کردند و مقصود خود را به عرض آن حضرت رساندند که: ما به سن ازدواج رسیده‌ایم و آمده‌ایم تا ما را مأمور اخذ صدقات فرمایی، تا آنچه از این

۱- امالی طوسی: ص ۱۷۴، امالی مفید، ص ۱۷۶. (مُصحح)



بابت به دیگران می‌دهی به ما نیز بدهی و بدین وسیله، خود را از نظر مالی تأمین کنیم. حضرت مدتی طولانی سکوت کرد، آنگاه فرمود: همانا این صدقه برای آل محمد علیهم‌السلام سزاوار نیست، زیرا آن، چرک‌های دست مردم است»<sup>(۱)</sup>.

۲- در همان کتاب از ابن عباس روایت است که گفت:

«وَاللَّهِ مَا اخْتَصَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَيْءٍ دُونَ النَّاسِ إِلَّا ثَلَاثًا: أَمَرَنَا أَنْ نُسَبِّحَ الْوُضُوءَ وَأَمَرَنَا أَنْ لَا نَأْكُلَ الصَّدَقَةَ وَلَا نُنْزِي الْحُمْرَ عَلَى الْحَيْلِ» «به خدا سوگند که رسول خدا، ما بنی هاشم را به چیزی اختصاص نداد که با مردم دیگر فرق داشته باشیم مگر به سه چیز: به ما امر فرمود که وضو را به طور کامل بگیریم و خران [برای تولید مثل] بر اسبان سوار نکنیم»<sup>(۲)</sup>.

۱- ج ۷، ص ۳۲. قاسم بن سلام نیز در کتاب «الاموال» این داستان را به تفصیل و به همین آورده است. بهترین دلیل حرمت صدقه بر آل محمد علیهم‌السلام و بنی هاشم، به زمان پیامبر اختصاص داشت. همین قضیه است که آن حضرت در زمان خود به احدی از بنی هاشم عاملیت زکات و ولایت بلاد را نسپرد، مگر مدتی اندک به حضرت علی علیه‌السلام که آن جناب را به ولایت یمن و گرفتن زکات و صدقات آنجا مأمور کرد.

۲- ج ۷، ص ۳۱. در وسائل شیعیه (ج ۲، ص ۳۶، چاپ امیربهداد) نظیر این حدیث را از فضل بن حسن طبرسی از «صحیفه رضا» نقل کرده است بدین عبارت:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَحِلُّ لَنَا الصَّدَقَةَ وَأَمَرَنَا بِإِسْبَاغِ الْوُضُوءِ وَأَنْ لَا نُنْزِيَ حِمَارًا عَلَى عَتِيقَةٍ، وَلَا نَمْسَحَ عَلَى خُفٍّ».

«پیامبر خدا ﷺ فرمود: همانا صدقه بر ما اهل بیت حلال نیست و به ما دستور داده شده به کامل کردن وضو، و خران [برای تولید مثل] بر اسبان سوار نکنیم، و بر چکمه مسح نکنیم».

شهید اول در کتاب «الذکری» در خصوص امامت در نماز جماعت درباره مقدم بودن قریشی و هاشمی عبارتی آورده است بدین مضمون:

«أَبُو الصَّلَاحِ فِي إِمَامَتِهِ، بَعْدَ إِزَاقَتِهِ بَوْدُنَ، قَرِيشِي بَوْدُنَ رَاجِعًا بَوْدُنَ، وَابْنُ زَهْرَةَ، هَاشِمِي بَوْدُنَ رَا. هَمَّعِينِ، سِيدِمَرْتَضَى وَابْنُ جَنِيدٍ وَعَلِيُّ بْنُ بَابُوِيَه وَپَسْرَش [شَيْخِ صَدُوق] وَسَلَّارُ وَابْنُ اِدْرِيسَ وَشَيْخِ نَجِيبِ الدِّينِ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ وَپَسْرَ عَمُوشِ [مُحَقِّق] نِيزَ اِيْنِ نَكْتَهَ رَا ذَكَرَ كَرْدَه‌اَنْد. بَه‌ عِلَاوَه، فَاضِل (عِلَامَه) نِيزَ كَفْتَه‌اَسْت كَه‌ اِيْنِ، مُطَلَبِ مُشَهُورِي اَسْت، يَعْنِي مُقَدَّمِ دَاشْتَنِ هَاشِمِي».

سپس خود شهید می‌فرماید:

«من چیزی را که در این معنی ذکر شده باشد، در اخبار نمی‌بینم، مگر آنچه را که سلار به طریق مُرسَل آورده است، که سندش غیر مسلم است، مبنی بر اینکه پیامبر خدا فرمود:

تذکر این نکته برای مطالب بعدی لازم است که خوردن صدقه، که در حدیث‌های نقل شده از اهل بیت، ناپسند و نکوهیده است، در ردیفِ دیگر اعمالِ مکروه است، زیرا جلوتر رفتنِ خر از اسب و عدمِ اسبابِ [رساندنِ آبِ وضو به همه مواضعِ آن]، از جمله کارهایِ مکروه است و حرام نیست، چنان که خواهد آمد، ان شاء الله.

۳- پیامبر خدا در سال‌های پایانیِ عمرِ پربرکتِ خود، به اموال بسیار زیادی دسترسی و داشت، مانند غنیمت‌های خیبر و غزوه حنین، به علاوه، بیش از یک دختر نیز نداشت، با این حال، در بذلِ مال به آن حبیبه، آن قدر راه احتیاط و احتراز می‌پیمود و از دادن اندک چیزی زائد مضایقه می‌فرمود، که وقتی وی از آن جناب، برای کمک و در کارهای خانه تقاضای مستخدم کرد، با آن مخالفت نمود و در عوض، ذکرهای معروف به «تسیحات فاطمه زهرا» را به او آموخت، چنان که حدیثِ آن در کتاب‌های معتبر شیعه به صورت زیر آمده است، که می‌فرماید:

«وَرَوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ بَنِي سَعْدِ: أَلَا أُحَدِّثُكَ عَنِّي وَعَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَّهُمَا كَانَتْ عِنْدِي فَاسْتَقَّتْ بِالْقُرْبَةِ حَتَّى أَثَّرَ فِي صَدْرِهَا وَطَحَنْتِ بِالرَّحَى حَتَّى مَجَلَّتْ يَدَاهَا وَكَسَحَتِ الْبَيْتَ حَتَّى اغْبَرَّتْ ثِيَابُهَا وَأَوْقَدَتْ تَحْتَ الْقِدْرِ حَتَّى ذَكِنَتْ ثِيَابُهَا فَأَصَابَهَا مِنْ ذَلِكَ ضَرٌّْ شَدِيدٌ فَقُلْتُ لَهَا: لَوْ أَتَيْتَ أَبَاكَ فَسَأَلْتَهُ خَادِمًا يَكْفِيكَ حَرًّا مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ هَذَا الْعَمَلِ، فَأَتَتِ النَّبِيَّ فَوَجَدَتْ عِنْدَهُ حُدَانًا فَاسْتَحْيَتْ فَأَنْصَرَفَتْ، فَعَلِمَ أَنَّهَا قَدْ جَاءَتْ لِحَاجَةٍ فَعَدَا عَلَيْنَا وَنَحْنُ فِي لِحَافِنَا فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَسَكَنْنَا وَاسْتَحْيَيْنَا لِمَكَانِنَا ثُمَّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَسَكَنْنَا ثُمَّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَخَشِينَا إِنْ لَمْ نَرُدَّ عَلَيْهِ أَنْ يَنْصَرَفَ وَقَدْ كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فَيَسَلُّمُ ثَلَاثًا فَإِنْ أُذِنَ لَهُ وَإِلَّا انْصَرَفَ فَقُلْنَا وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْخُلْ فَدَخَلَ وَجَلَسَ عِنْدَ رُؤُوسِنَا ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ! مَا كَانَتْ حَاجَتِكَ أَمْسِ عِنْدَ مُحَمَّدٍ، فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ نُجِبْهُ أَنْ يَقُومَ فَأَخْرَجْتُ رَأْسِي فَقُلْتُ أَنَا وَاللَّهِ أَخْبِرْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّهَا اسْتَقَّتْ بِالْقُرْبَةِ حَتَّى أَثَّرَ فِي صَدْرِهَا وَطَحَنْتِ بِالرَّحَى حَتَّى مَجَلَّتْ

«قَدِّمُوا قَرِيشًا وَلَا تَقْدِّمُوها».

«قریش را جلو اندازید و بر این طایفه، پیشی نگیرید».

و بر فرض که تسلیم چنین حدیثِ غیر مسلمی شویم، در این مدعی صراحت ندارد و فقط در نماز میت تقدمش مشهور است، بدون آنکه روایتی بر آن دلالت داشته باشد.

يَدَاهَا وَكَسَحَتِ الْبَيْتِ حَتَّى اغْبَرَّتْ ثِيَابَهَا وَأَوْقَدَتْ تَحْتَ الْقِدْرِ حَتَّى دَكِنَتْ ثِيَابَهَا فَأَصَابَهَا مِنْ ذَلِكَ صَرْرٌ شَدِيدٌ. فَقُلْتُ لَهَا: لَوْ أَتَيْتِ أَبَاكَ فَسَأَلْتِهِ خَادِمًا يَكْفِيكَ حَرَّ مَا أَنْتِ فِيهِ مِنْ هَذَا الْعَمَلِ، قَالَ: أَفَلَا أُعَلِّمُكُمَا مَا هُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنَ الْخَادِمِ إِذَا أَخَذْتُمَا مَنَاكِمًا فَكَبَّرَا أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً وَسَبَّحَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ تَسْبِيحَةً وَاحْمَدَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ تَحْمِيدَةً فَأَخْرَجَتْ فَاطِمَةُ (ع) رَأْسَهَا وَقَالَتْ: رَضِيْتُ عَنِ اللَّهِ وَعَنْ رَسُولِهِ رَضِيْتُ عَنِ اللَّهِ وَعَنْ رَسُولِهِ».

«روایت شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مردی از بنی سعد فرمود: آیا برای تو از وضع خودم و فاطمه زهرا سخن نگویم؟ همانا فاطمه در خانه من آن قدر با مشک آب کشیده که در سینه او اثر گذاشته، و آن قدر با سنگ آسیا آرد کرده که دست‌های او پینه بسته، و آن قدر خانه را رُفت‌وروب کرده که لباس‌هایش غبارآلود شده، و آن قدر در زیر دیگ، آتش افروخته که لباس‌هایش چرکین شده و از این جهت به او صدمه شدیدی رسیده است. پس من به او گفتم: اگر خدمت پدرت -رسول خدا- بروی و خدمتکاری از او بخواهی، تو را از شدت این عمل، کفایت خواهد کرد. لذا فاطمه خدمت پیامبر رفت و چون در نزد وی کسانی را در حال گفت‌وگو یافت، شرم نمود و برگشت، رسول خدا دانست که فاطمه برای حاجتی به آنجا آمده است. پس صبحگاه بر ما وارد شد، در حالی که ما در زیر لحاف خود بودیم، سلام داد اما ما سکوت کردیم و شرم داشتیم، آنگاه بار دیگر سلام داد، باز ما سکوت کردیم، و چون مرتبه سوم سلام داد ترسیدیم که اگر جواب نگوییم بازگردد، زیرا عادت آن حضرت چنین بود که سه بار سلام می‌گفت، اگر جواب نمی‌شنید برمی‌گشت. پس جواب سلام را دادیم و عرض کردیم: «داخل شوید»، پس وارد شد و بالای سرما نشست و گفت: «ای فاطمه، دیروز چه حاجتی با من داشتی؟» من مطلب را تماماً گفتم، که وضع فاطمه چنین و چنان است. حضرت فرمود: آیا به شما چیزی تعلیم نکنم که برای شما از خادم بهتر است؟ همین که در خوابگاه خود قرار گرفتید، سی و چهار مرتبه «الله اکبر» بگویید، و سی و سه مرتبه «سبحان الله»، و سی و سه مرتبه «الحمد لله». در این هنگام، فاطمه سر خود را از لحاف بیرون آورد و دو مرتبه عرض کرد: از خدا و رسولش راضی شدم»<sup>(۱)</sup>.

۱- من لایحضره الفقیه: کتاب الصلوة، ص ۸۸، چاپ سنگی سالک تهران.

این داستان، مسلماً بعد از جنگِ بدر و در زمانی رخ داده بود که فاطمه زهرا سال‌ها خانه‌داری کرده بود، یعنی در زمان فتوحات رسول الله. همچنین دسترسی آن جناب به غنیمت‌ها بسیار زیاد و آسان بوده است. با این وجود، از بخشیدن یک کنیز به دختر محبوبش خودداری فرمود، و حتی به این امتیاز ناچیز، تن درنداد.

۴- محب الدین احمد طبری از علی بن موسی الرضا روایت کرده که آن حضرت از اسماء بنت عمیس چنین آورده است:

«كُنْتُ عِنْدَ فَاطِمَةَ جَدَّتِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ وَفِي عُنُقِهَا قِلَادَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَتَى بِهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَرَاهَا لَهُ مِنْ سَهْمٍ صَارَ إِلَيْهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا بَنِيَّةُ! لَا تَغْتَرِّي أَنْ يَقُولَ النَّاسُ: فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَعَلَيْكَ لِبَاسُ الْجَبَابِرَةِ فَقَطَعَتْهَا لِسَاعَتِهَا وَبَاعَتْهَا لِيَوْمِهَا وَاشْتَرَتْ بِالثَّمَنِ رَقَبَةً مُؤَمَّنَةً فَأَعْتَقَتْهَا فَبَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَرَ» «اسماء بنت عمیس نزد فاطمه بود که ناگاه رسول خدا ﷺ وارد شد در حالی که در گردن فاطمه حلقه‌ای از طلا بود، که آن را علی بن ابی طالب از سهم غنیمت‌های خود برای فاطمه آورده بود. رسول خدا ﷺ فرمود: ای دخترکم، مغرور مشو از اینکه مردم بگویند فاطمه دختر محمد است، در حالی که بر تن تو لباس جباران است. پس فاطمه در همان لحظه حلقه را برید و همان روز فروخت و با هزینه آن، یک برده خرید و آزاد کرد. همین‌که این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، خوشحال شد»<sup>(۱)</sup>.

۵ - در همان کتاب، از ثوبان روایت کرده است که:

«رسول خدا ﷺ از غزوه‌ای مراجعت فرمود و به خانه فاطمه آمد (و این عادت رسول خدا بود که از هر سفر که برمی‌گشت، اول به خانه فاطمه می‌آمد) در حالی که بر در خانه او پرده‌ای آویخته بود و بر دست‌های حسن و حسین، دستبندهایی از نقره بود. رسول خدا ﷺ همین‌که چنین دید، فوراً برگشت. فاطمه چون این وضع را مشاهده نمود، تصور کرد که پیامبر خدا از آن جهت بر وی وارد نشد که آن تجمل را بر او و بر کودکانش دید، پس پرده را گشود و دستبندها را از دستان حسن و حسین بیرون آورد، در حالی که آن دو طفل گریه می‌کردند، و به دست آن دو کودک داد و

آنان خدمت رسول الله ﷺ رفتند. پس رسول خدا ﷺ آنها را گرفت و فرمود: ای ثوبان، این اشیاء را به خانه بنی فلان ببر، یعنی آنها مستحق‌ترند». در داستانی نظیر این، آمده است:

«همین‌که رسول خدا دید دخترش آن اشیاء تجملی را که در خانه‌اش بود، برای تصدق و انفاق به فقرا خدمت او فرستاده است، آن قدر خوشحال شد، که سه مرتبه فرمود: پدرش به فدایش، [کار درست را] انجام داد».

اینها سیره و رفتار پیامبر بود با نزدیکان و خویشان خود، که ما به ذکر مختصری از آن، اکتفا کردیم. با این بیان، چگونه می‌توان باور کرد که رسول خدا خمسی چنین برای فرزندانگان هفتاد نسل بعد تعیین فرموده باشد، در حالی که کتاب و سنت آن را تکذیب می‌کنند.

اما سیره امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در دادن امتیاز و تقسیم اموال، بین افرادی از هر خاندان، روشن‌تر از آن است که به شرح و بیان احتیاج داشته باشد، زیرا آن حضرت همواره می‌فرمود:

«إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لَوْلِدِ إِسْمَاعِيلَ (مثل قریش و بنی‌هاشم) عَلَى وُلْدِ إِسْحَاقَ (بنی اسرائیل و الیهود) فَضْلاً» «من هر چه در کتاب خدا نگاه کردم [در آیات آن] نیافتم که فرزندان اسمعیل (مانند قریش و بنی‌هاشم) را بر فرزندان اسحاق (یعنی بنی اسرائیل و یهود) فضل و برتری باشد»<sup>(۱)</sup>.

پس مهم‌ترین علت کناره‌گیری مردم از آن حضرت، مسایل مالی بود، از آن جهت که آن جناب، هرگز سادات را بر غیرسادات، عرب را بر عجم، سفید را بر سیاه، و ارباب را بر برده فضیلت نمی‌داد، و دیناری به احدی زیادتر از دیگران نمی‌داد. بدین دلیل بود که به صورت ظاهر، متحمل آن همه صدمات شد. سخن «ابن ابی‌الحدید» را درباره روش عدالت‌گستری وی می‌خوانیم:

«أَكْدُ الْأَسْبَابِ كَانِ فِي تَقَاعُدِ الْعَرَبِ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَمْرُ الْمَالِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُفْضَلُ شَرِيفاً عَلَى مَشْرُوفٍ، وَلَا عَرَبِيّاً عَلَى عَجَمِيٍّ» «مهم‌ترین اسباب در مأیوس شدن

[دلسرد شدن] عرب از امیرالمؤمنین علی علیه السلام امر مال بود، از آن جهت که آن جناب، در بخشیدن مال، هیچ شریفی را بر مشروف و هیچ عربی را بر عجم، فضیلت نمی‌داد»<sup>(۱)</sup>.

اینک برای تیمن و تبرک، چند مورد از سیره آن بزرگوار را در رعایت مساوات در مال با اصحاب و انصار می‌آوریم:

الف- هنگامی که در بخشش مساوی، طلحه و زبیر به او اعتراض کردند که چرا ایشان را بر دیگران امتیاز نداده است، با کمال صراحت فرمود:

«لَا وَلَكِنَّمَا شَرِيكَايَ فِي الْفَيْءِ وَاللَّهِ لَا أَسْتَأْثِرُ عَلَيْكُمَا وَلَا عَلَيَّ عَبْدٍ [حبشي] مَجْدِعٌ بَدْرَهُمْ فَمَا دُونَهُ وَلَا أَنَا وَلَا وَلَدَايَ هَذَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ» «نه، ولی شما دو نفر در فئیء با من شریک هستید. به خدا سوگند، هیچ کس را نه بر شما دو نفر، و نه بر یک برده حبشی

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۲۰، ص ۱۹۷. به گفته منابع تاریخی معتبر، ایشان ضمن شرح برنامه دولت خود فرمود:

«أَلَا وَأَيُّمَا رَجُلٍ اسْتَجَابَ لِيْلَهُ وَلِلرَّسُولِ فَصَدَّقَ مِلَّتَنَا وَدَخَلَ فِي دِينِنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا فَقَدْ اسْتَوْجَبَ حُقُوقَ الْإِسْلَامِ وَحُدُودَهُ فَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ وَالْمَالُ مَالُ اللَّهِ يُقَسَّمُ بَيْنَكُمْ بِالسَّوِيَّةِ لَا فَضْلَ فِيهِ لِأَحَدٍ عَلَيَّ أَحَدٍ وَلِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ غَدَاً أَحْسَنَ الْجَزَاءِ وَأَفْضَلَ الْقَوَابِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ الدُّنْيَا لِلْمُتَّقِينَ أَجْرًا [جَزَاءً] وَلَا ثَوَابًا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ».

«آگاه باشید هر مردی که خدا و رسول او را اجابت کرده است [به خدا و رسولش ایمان آورده] و روش دینی ما را تصدیق نموده و به قبله ما روی آورده است، مستوجب تمام حقوق اسلامی و حدود آن است. پس شما مردم، بندگان خدایید و این مال هم مال خداست، که به طور مساوی بین شما تقسیم می‌شود. هیچ کس بر دیگری برتری ندارد، و برای پرهیزگاران فردای قیامت، بهترین جزا و برترین پاداش است. خدا دنیا را برای پرهیزگاران به عنوان اجر و پاداش قرار نداده، بلکه آنچه در نزد خداست، برای نیکوکاران بهتر است».

و در خطبه روز چهارم فرمود:

«فَأَمَّا هَذَا الْفَيْءُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَيَّ أَحَدٍ فِيهِ أَثَرَةٌ فَقَدْ فَرَغَ اللَّهُ مِنْ قِسْمَتِهِ فَهُوَ مَالُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ الْمُسْلِمُونَ وَهَذَا كِتَابُ اللَّهِ بِهِ أَقْرَرْنَا وَلَهُ أَسْلَمْنَا».

«و اما در این فئیء و غنیمت، هیچ کس را بر دیگری امتیازی نیست، زیرا خداوند خود از تقسیم آن فارغ شده [یعنی ذات احدیت خود متصدی تقسیم آن شده است] چون آن، مال خداست و شما بندگان مسلمان خدایید و این هم کتاب خداست، که ما بدان اقرار داشته و تسلیم آن گشته‌ایم».

ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۷، ص ۳۷ و ۴۰، و ابن شعبه حرانی، تحف العقول: ص ۱۸۴.

(مُصَحَّح)

گوش و دماغ بریده، به یک درهم یا کم‌تر از آن، برتری نمی‌دهم، و نه خودم و نه این دو فرزندم حسن و حسین»<sup>(۱)</sup>.

ب- در خطبه ۱۲۶ نهج البلاغه چنین آمده است:

«وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عُوتِبَ عَلَى التَّسْوِيَةِ فِي الْعَطَاءِ: أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ؟ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا. لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ» «و هنگامی که به خاطر مساواتی که در تقسیم بیت‌المال به کار برده بود، مورد عتاب قرار گرفت فرمود: آیا مرا امر می‌کنید که نصرت و پیروزی را به وسیله جور و ستم در حق کسانی خواستار شوم که من بر ایشان به عنوان امیر گمارده شده‌ام؟ به خدا سوگند هرگز پیرامون چنین عملی نخواهم گشت، مادامی که قصه‌گو، قصه شب می‌گوید و ستاره‌ای در آسمان دنبال ستاره دیگر می‌درخشد. اگر این مال، مال خودم هم بود در بین افراد مساوات را رعایت می‌کردم. پس چگونه می‌توان مساوات نکرد و حال اینکه مال، مال خداست».

ج - در گزارش دیگری آمده است:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا وُئِيَ عَلَيَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَرَزُّكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ هَذَا دِرْهَمًا مَا قَامَ لِي عِدْقٌ يَيْثَرُ، فَلْتَصُدُّكُمْ أَنْفُسُكُمْ، أَفْتَرُونِي مَانِعًا نَفْسِي وَمُعْطِيَكُمْ قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ عَقِيلٌ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فَقَالَ: فَتَجْعَلُنِي وَأَسْوَدَ فِي الْمَدِينَةِ سَوَاءً فَقَالَ: اجْلِسْ مَا كَانَ هَاهُنَا أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ غَيْرَكَ وَمَا فَضْلُكَ عَلَيْهِ إِلَّا بِسَابِقَةٍ أَوْ تَقْوَى» «از امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمود: همین که امیرالمؤمنین عليه السلام زمامدار شد، بر منبر برآمد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد. آنگاه فرمود: به خدا سوگند، من از این فیه و غنیمت‌های شما، دره‌می را کم نمی‌کنم، مادامی که نخلی برای من در مدینه برپا باشد. باید خودتان این را باور کرده باشید که ممکن نیست که من خودم را از آن منع کنم، ولی به شما ببخشم. در این هنگام عقیل [برادر آن حضرت] به پا خاست و گفت: پس [با این کیفیت] تو مرا با یک سیاه در این شهر، یکسان قرار می‌دهی؟ حضرت به او فرمود: بنشین، آیا در اینجا کسی غیر از تو

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۷، ص ۴۲.

نبود که سخن گوید؟ تو را بر یک سیاه چه فضیلتی است، به جز سابقه در ایمان یا در تقوا؟»<sup>(۱)</sup>

د- همچنین از آن بزرگوار، ماجرای دیگری نیز نقل شده است:

«عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْعَقَبِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أَمَةً وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ خَوَّلَ بَعْضَكُمْ بَعْضًا فَمَنْ كَانَ لَهُ بَلَاءٌ فَصَبِرَ فِي الْخَيْرِ فَلَا يَمُنُّ بِهِ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَلَا وَقَدْ حَضَرَ شَيْءٌ وَنَحْنُ مُسَوُّونَ فِيهِ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ فَقَالَ مَرْوَانَ لِيُطْلِحَهُ وَالزُّبَيْرِ مَا أَرَادَ بِهِذَا غَيْرَ كَمَا قَالَ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرٍ وَأَعْطَى رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرٍ، وَجَاءَ بَعْدُ غُلَامٌ أَسْوَدٌ فَأَعْطَاهُ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرٍ، فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا غُلَامٌ أَعْتَقْتُهُ بِالْأَمْسِ تَجْعَلُنِي وَإِيَّاهُ سَوَاءً فَقَالَ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لَوْلِدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى وُلْدِ إِسْحَاقَ فَضَلًّا». «امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم، همانا آدم، فرزندی برده و کنیز به وجود نیاورده و در حقیقت، همه مردم آزادند، ولی خداوند به برخی از شما نسبت به دیگری، نعمت بیشتری داده‌است. پس کسی را که آزمایشی پیش آید و در آن به نیکی صبر کند، نباید بر خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ منت گذارد. آگاه باشید مقداری مال موجود است، و ما آن را به طور مساوی بر سفید و سیاه تقسیم می‌کنیم. مروان به طلحه و زبیر گفت: مقصودی غیر از شما ندارد. راوی گفت: آنگاه حضرت به هرکس سه دینار داد و به مردی از انصار نیز سه دینار داد و پس از آن غلام سیاهی آمد که حضرت به او هم سه دینار داد. آن مرد انصاری گفت: یا امیرالمؤمنین، این غلامی است که من دیروز آزادش کردم، آیا من و او را یکسان می‌گیری؟ حضرت فرمود: من در کتاب خدا نظر کردم و در آن برای فرزندان اسماعیل نسبت به فرزندان اسحاق فضیلتی نیافتم»<sup>(۲)</sup>.

این شعار علی است، که از ایمان وی به کتاب خدا مایه و منشأ گرفته است، که فرزندان اسماعیل، که زبده آنها قریش و بنی‌هاشم‌اند، بر فرزندان اسحاق، که

۱- روضة کافی: ص ۳۴، چاپ اسلامیة و وسایل الشیعة، ج ۲، ص ۴۳۱، چاپ امیربهادر.

۲- مجلسی، بحار الأنوار: ج ۸، ص ۳۹۳، چاپ تبریز و کلینی، کافی، ج ۸، ص ۶۹، چاپ دارالکتب الإسلامیة،



یهودیانِ دیروز و امروزند، فضیلتی از جهات مادی ندارند و همه باید یکسان بخورند، یکسان بپوشند، و یکسان زندگی کنند، تا نزد پروردگار خود برگردند و هر کس به سزای اعمال نیک و بد خود برسد.

ه - ابن‌اثیر و مجلسی داستان بیعت آن‌حضرت را بعد از قتل عثمان آورده‌اند، تا آنجا که می‌نویسند:

«فَلَمَّا أَصْبَحُوا أَيُّومَ الْبَيْعَةِ وَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ حَضَرَ النَّاسُ الْمَسْجِدَ وَجَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ عَنْ مَلَأٍ وَإِذْنٍ إِنَّ هَذَا أَمْرُكُمْ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ حَقٌّ إِلَّا مَنْ أَمَرْتُمْ وَقَدْ افْتَرَقْنَا بِالْأُمْسِ عَلَى أَمْرٍ وَكُنْتُ كَارِهًا لِأَمْرِكُمْ فَأَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ أَكُونَ عَلَيْكُمْ أَلَا وَإِنَّهُ لَيْسَ لِي دُونَكُمْ إِلَّا مَفَاتِيحُ مَا لَكُمْ مَعِيَ وَلَيْسَ لِي أَنْ أَخَذَ دِرْهَمًا دُونَكُمْ فَإِنْ شِئْتُمْ قَعَدْتُ لَكُمْ وَإِلَّا فَلَا أَخْذُ عَلَيَّ أَحَدٍ فَقَالُوا نَحْنُ عَلَيَّ مَا فَارَقْنَاكَ عَلَيْهِ بِالْأُمْسِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ» «همین که صبح روز بیعت فرا رسید و آن روز جمعه بود، همه مردم حاضر شدند و علی علیه السلام بر بالای منبر رفت و فرمود: ای مردم، از روی مشورت و جواز شما، همانا این، امر حکومت شمامست، و کسی در آن حقی ندارد، جز آن کسی که شما به او زمامداری دهید. دیروز در امر حکومت، پراکنده بودیم و من از قبول حکومت بر شما کراهت داشتم، اما شما از پذیرش حاکمی جز من، خودداری نمودید. آگاه باشید که من جز شما کسی را ندارم، مگر کلیدهای بیت المال شما که با من است و مرا نمی‌رسد که بدون شما، درهمی بردارم. اگر می‌خواهید، من از زمامداری صرف نظر کرده و کناری می‌نشینم، و گرنه، هیچ کس را بر دیگری برتری نمی‌دهم. مردم گفتند: ما به همان قول و قراریم که دیروز با تو بستیم. پس حضرت عرض کرد: خدایا تو گواه باش»<sup>(۱)</sup>.

مجلسی سپس داستان اعتراض طلحه و زبیر را به آن‌حضرت در خصوص تسویه در عطاء آورده است:

«قَالَ: فَمَا الَّذِي كَرِهْتُمَا مِنْ أَمْرِي حَتَّى رَأَيْتُمَا خِلَافِي؟ قَالَا: خِلَافَكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي الْقَسْمِ. إِنَّكَ جَعَلْتَ حَقَّنَا فِي الْقَسْمِ كَحَقِّ غَيْرِنَا وَسَوَّيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَنْ لَا يَمَائِلُنَا فِيمَا أَفَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِأَسْيَافِنَا وَرِمَاحِنَا وَأَوْجَفْنَا عَلَيْهِ بِخَيْلِنَا وَرَجَلِنَا وَظَهَرَتْ عَلَيْهِ دَعْوَتُنَا

وَأَخَذْنَاهُ قَسْرًا وَقَهْرًا مِمَّنْ لَا يَرَى الْإِسْلَامَ إِلَّا كَرْهًا» امام علی گفت: از چه چیز حکومت من بدتان می‌آید، که با من مخالفت می‌کنید؟ گفتند: مخالفت تو با روش عمر بن خطاب در تقسیم اموال. تو حق ما را در تقسیم اموال، چون حق دیگران قرار دادی و در تقسیم فیء، بین ما و کسانی مساوات قائل شدی که هم‌شان ما نیستند. همان غنایمی که خداوند تعالی به وسیله شمشیرها و سرنیزه‌های ما نصیب کرد، ما بر آن غنیمت‌ها سواره و پیاده تاختیم، دعوت ما بر آن ظهور یافت و آنها را به اجبار و زور شمشیر از کسانی گرفتیم که جز با اکراه، اسلام نیاوردند».

بعد از آنکه حضرت علی جواب اعتراضات آنها را مفصلاً داد، آنگاه در خصوص تقسیم یکسان فرمود:

«وَأَمَّا الْقَسْمُ وَالْأَسْوَةُ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكُمُ فِيهِ بِأَدَىٰ بَدْءٍ قَدْ وَجَدْتُ أَنَا وَأَنْتُمَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْكُمُ بِذَلِكَ وَكِتَابُ اللَّهِ نَاطِقٌ بِهِ وَهُوَ الْكِتَابُ الَّذِي ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾ [فصلت: ٤٢]. وَأَمَّا قَوْلُكُمَا جَعَلْتُمْ فَيْئَنَا وَمَا أَفَاءَتْهُ سِيوفُنَا وَرِمَاحُنَا سَوَاءً بَيْنَنَا وَبَيْنَ غَيْرِنَا فَقَدِيمًا سَبَقَ إِلَى الْإِسْلَامِ قَوْمٌ وَنَصْرُوهُ بِسِيوفِهِمْ وَرِمَاحِهِمْ فَلَمْ يُفْضَلْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْقَسْمِ وَلَا آتَرَهُمْ بِالسَّبْقِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مَوْفٍ السَّابِقِ وَالْمُجَاهِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَالَهُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ وَاللَّهُ عِنْدِي وَلَا لِعَيْرِكُمَا إِلَّا هَذَا» «اما اینکه مرا به تقسیم برابر [و یکسان گرفتن همه مردم] سرزنش می‌کنید، این امری نیست که من برای اولین مرتبه به آن حکم کرده باشم. خود من و شما (طلحه و زبیر) رسول خدا ﷺ را یافتیم، که به همین روش حکم می‌فرمود و کتاب خدا نیز بدان ناطق است، و آن کتابی است که (نه اکنون و نه در آینده)، باطل بدان راه نمی‌یابد، و از جانب خدای فرزانه ستوده نازل شده است. و اما اینکه می‌گویید در مورد فیء و غنیمت‌ها و آنچه به وسیله شمشیرها و نیزه‌های ما بدست آمده است، ما را با غیر ما در آن یکسان گرفتگی؟ پیش از این هم گروهی بودند که اسلام را به وسیله شمشیرها و نیزه‌های خود نصرت و یاری کردند. لیکن رسول خدا ﷺ در تقسیم، برایشان مزیت و فضیلتی قائل نشد و امتیازی به علت سبقت در اسلام به ایشان نداد. البته خود خدای سبحان، آن کس را که سبقت در اسلام دارد و مجاهد بوده است، در روز قیامت به اعمالشان جزای کامل خواهد داد. پس به خدا سوگند که برای شما و غیر شما در نزد من جز همین مقدار، چیزی

نیست»<sup>(۱)</sup>.

و- در مناقب ابن شهر آشوب چنین گزارش شده است:

«فی روایة عن ابي الهيثم بن التيهان وعبدالله بن ابي رافع أنّ طلحة والزبير جاءا إلى أمير المؤمنين وقالوا: لئیس کذلک کان یُعطينا عمر. قال: فما کان یُعطیکما رسول الله ﷺ؟ فسکتا. قال: ألیس کان رسول الله یقسم بالسویة بین المسلمین؟ قالوا: نعم. قال: فسنة رسول الله أولى بالاتباع عندکم أم سنة عمر؟ قالوا: سنة رسول الله یا امیر المؤمنین. لنا سابقه وعناء وقربة. قال: سابقتکما سبق أم سابقتی؟ قالوا: سابقتک. قال: فقرابتکما أم قرابتی؟ قالوا: قرابتک. قال: فعناؤکما أعظم من عناؤی؟ قالوا: عناؤک. قال: فوالله ما أنا وأجیري هذا إلا بمنزلة واحدة وأوماً بيده إلى الأجير» (ابو الهيثم بن تيهان و عبدالله بن ابی رافع، که هر دو از اصحاب و یاران امیر المؤمنین علیه السلام بودند، روایت کرده‌اند که طلحه و زبیر خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و عرض کردند: تقسیمی که تو کردی آنچنان نیست که عمر از بیت‌المال به ما می‌داد. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما چگونه و چه مقدار می‌داد؟ طلحه و زبیر سکوت کردند. حضرت فرمود: مگر نه این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان به طور مساوی قسمت می‌فرمود؟ گفتند: آری. فرمود: پس سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در نزد شما سزاوارتر و اولی به پیروی است، یا سنت عمر؟ گفتند: سنت رسول الله صلی الله علیه و آله، لیکن یا امیر المؤمنین، ما دارای سابقه و زحمت و رنج در اسلام هستیم، به علاوه، با رسول خدا صلی الله علیه و آله قرابت و خویشاوندی داریم. حضرت فرمود: سابقه شما بیشتر است یا سابقه من؟ گفتند: سابقه تو. فرمود: پس زحمت و رنج شما بیش از زحمت و رنج من است؟ گفتند: [نه] زحمت و رنج تو بیشتر است. فرمود: پس به خدا سوگند، که من و این کارگر من در بیت‌المال، جز به یک منزلت نیستیم، و با دستش به کارگر اشاره فرمود»<sup>(۲)</sup>.

این بود سلوک آن حضرت با رجال قریش و خویشاوندان نسبتاً دور، با اینکه زبیر، پسر عمه وی، یعنی پسر صغیه دختر عبدالمطلب بود. اینک بینیم با خویشان نزدیک و فرزندان هاشم و عبدالمطلب و ابوطالب چگونه سلوک می‌فرمود و چه

۱- بحارالأنوار: ج ۳۲، ص ۲۲، چاپ جدید. (مصحح)

۲- ج ۲، ص ۱۱۱.

امتیازی برای آنان قائل بود:

۱- در کتب معتبر، از جمله نهج البلاغه خطبه ۲۱۹، سخنانی از آن بزرگوار نقل شده است، که با این جمله شریف آغاز می‌شود:

«وَاللَّهِ لَأَنَّ آيَةَ عَلَى حَسَاكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أُجْرِي فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَعَاصِبًا لَشَيْءٍ مِنَ الْخَطَامِ... وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمَلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرُكِّمْ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْتِ الشُّعُورِ غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِيمِ وَعَاوَدَنِي مُوَكَّدًا وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدَّدًا فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَأَتَّبِعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا فَصَحَّ ضَجِيجُ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلْمِهَا وَكَادَ أَنْ يَخْتَرِقَ مِنْ مَيْسَمِهَا فَقُلْتُ لَهُ كَلْتَكُ الْقَوَائِلُ يَا عَقِيلُ أَتَيْتُنْ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَيْبِ وَتَجْرَنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعَضْبِهِ أَتَيْتُنْ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَتُنْ مِنْ لَطِيٍّ» «به خدا سوگند، اگر شب‌ها را بر روی خارهای سعدان [که بسیار آزاردهنده است] بیخوابی بکشم یا دست بسته، در زنجیر کشیده شوم، نزد من محبوب‌تر است از آنکه روز قیامت، خدا و رسولش را در حالی دیدار کنم، که به برخی بندگان ستم کرده یا چیزی از اندوخته دنیا را غصب نموده باشم... به خدا سوگند عقیل را دیدم که تنگدست شده بود، تا آنکه از من یک صاع [سه کیلو] از گندم [افزون بر سهمش] تقاضا نمود، در حالی که کودکان او را در اثر فقرشان، موژولیده، خاک آلود و رنگ پریده دیدم، چنان که گویی صورت‌هایشان، با نیل سیاه شده است. او چند مرتبه با تأکید تمام به من مراجعه نمود و گفتار خود را بر من تکرار کرد. پس به او گوش دادم، به طوری که گمان کرد که من دین خود را به او می‌فروشم، و روش خود را رها کرده و دلبخواه او را پیروی می‌نمایم. پس پاره آهنی را برای وی داغ نمودم و سپس آن را به بدن او نزدیک کردم، تا بدان عبرت گیرد. او همچون بیماری دردمند از داغی آن به فریاد آمد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: زنان فرزندمرده بر تو گریه کنند، ای عقیل. آیا از پاره آهنی که انسانی آن را برای بازیچه خود داغ نموده است، می‌نالی و مرا به سوی آتشی می‌کشی که آفریدگار جبارش آن را از روی غضبش برافروخته است؟ آیا تو از این رنج اندک می‌نالی، و من از جهنم سوزان ننالم؟».

و چنان که می‌دانیم، عقیل نتوانست بر حقوق خویش در حکومت عدل علی علیه السلام قانع شود و در نتیجه، نزد معاویه رفت.

۲- ابن عساکر از حمید بن حلال روایت کرده است که او گفت:

«عقیل بن ابی طالب از برادرش، علی علیه السلام درخواست نمود که: من محتاج و فقیرم، چیزی به من عطا کن. حضرت فرمود: صبر کن تا موقع پرداخت ما به مسلمانان برسد، حق تو را نیز با ایشان پرداخت می‌نمایم. عقیل اصرار کرد. حضرت به مردی فرمود: دست عقیل را بگیر [زیرا عقیل نابینا بود] و او را به دکان‌های بازار ببر و بگو این قفل‌ها را بشکن. عقیل گفت: می‌خواهی مرا به عنوان دزدی بگیرند؟ حضرت فرمود: تو هم می‌خواهی من نیز به تهمت دزدی بازخواست شوم، به این طریق که اموال مسلمانان را بگیرم و به تو تنها بدهم؟ عقیل گفت: به‌سوی معاویه می‌روم. حضرت فرمود: خود دانی. پس عقیل به نزد معاویه رفت و او وی را صد هزار دینار داد»<sup>(۱)</sup>.

۳- از هارون بن سعد چنین روایت کرده‌اند:

«عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گفت: به عمویم امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: اگر امر کنی به من کمکی شود، یا نفقه‌ام را زیاد کنند، بسی بجاست. به خدا سوگند که من نفقه خود را ندارم، مگر اینکه اسب خود را بفروشم. حضرت در جواب فرمود: نه، به خدا سوگند من چیزی را برای تو سراغ ندارم، مگر اینکه به عمویت دستور دهی دزدی کند و به تو ببخشد»<sup>(۲)</sup>.

۴- در بسیاری از کتاب‌های معتبر، داستان مفصل و مشهوری است درباره امانت گرفتن گردنبند مروارید، توسط دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ابی رافع، خزانه‌دار بیت‌المال. نقل شده است که:

«امیر المؤمنین پس از آنکه خزانه‌دار را سرزنش کرد که چرا به اموال بیت‌المال مسلمین خیانت کرده است. سپس معلوم شد که آن گردنبند را دخترش با سپردن

۱- سیوطی، تاریخ الخلفاء: ص ۲۰۴، چاپ ۱۹۶۴م.

۲- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۰ و مجلسی، بحارالأنوار: ج ۸.

ضمانت، به امانت گرفته است. ایشان دستور داد که آن را فوراً به بیت‌المال برگردانند. آنگاه فرمود: اگر نه این بود که آن را با دادنِ ضمانت، امانت گرفته بود، اولین دستی که از بنی‌هاشم به خاطر سرقت می‌بریدم، دستِ دخترم بود»<sup>(۱)</sup>.

۵- داستان عسل برداشتنِ حضرت حسین علیه السلام از ظرف‌های عسل بیت‌المال در برخی منابع، مانند شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ذکر شده است:

«حسین بن علی یک پیمانۀ عسل به عنوان قرض برداشته بود تا از میهمانِ خود پذیرایی کند، و در هنگامِ پخش و تقسیمِ عسل‌ها، آن مقدار را از سهمِ وی کم کنند. اما همین که امیر المؤمنین علیه السلام به خزانه بیت‌المال آمد و سرِ ظرفِ عسل را باز شده دید، در موردِ آن سؤال کرد، و مسئول بیت‌المال هم جریان را به عرضِ امام علی رسانید. وی چنان خشمناک شد که بلافاصله به احضارِ پسرش حسین دستور داد و شلاق را آماده کرد، همین که حسین ترسان و لرزان به حضورِ پدرش رسید، و حالتِ متغیّر و غضب‌آلودِ آن جناب را دید، آنچنان بر خود ترسید که با عذرخواهی و قسم دادن به [روح] عمویش جعفر، از قهر و ضربِ ایشان در امان ماند. امام از او پرسید: چرا چنین کردی؟ حسین پاسخ داد: مگر من از بیت‌المال سهم ندارم؟ پدرش فرمود: پدر به قربانت شود، بلی، اما تو حق نداشتی پیش از دیگران سهم خود را برداری. بدان اگر ندیده بودم که رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم دهانت را می‌بوسید، قطعاً به لب‌هایت می‌زدم. سپس دو درهم به قنبر داد و او عسلی مرغوب تهیه کرد و به بیت‌المال برگرداند. امام در گوشه‌ای نشست و در حالی که می‌گریست، گفت: پروردگارا، حسین را ببخش، زیرا او نمی‌داند»<sup>(۲)</sup>.

۱- مجموعه ورام بن ابی‌فراس، ج ۲، ص ۳ و شیخ طوسی، تهذیب ج ۱۰، ص ۱۵۱، چاپ نجف.  
 ۲- ابن‌ابی‌الحدید: ج ۱۱، ص ۲۵۳، ابن شهر آشوب، المناقب: ج ۲، ص ۱۰۷، اربلی، کشف الغمّة: ج ۱، ص ۱۷۶، مجلسی هم در بحارالأنوار: ج ۴۲، صفحات ۱۱۸-۱۱۷ این داستان را نقل اما در صحّت آن، تردید کرده است. در اینجا باید گفت که تردید مجلسی بجاست، چرا که با توجه به تاریخِ حکومتِ علی علیه السلام در آن موقع، حسین بن علی علیه السلام حداقل ۳۴ سال داشت، و بسیار بعید به نظر می‌رسد که کسی چون حسین، در چنین سنّی و با شناختی که از منشِ عدالتِ محوریِ پدر گرامی‌اش داشت، چنین کاری انجام داده باشد. (مُصحح)

اینها و ده‌ها داستان از این قبیل، نمونه رفتار آن حضرت با خویشاوندان و فرزندان و دوستانش بود. حال باید دید کسانی که ادعا می‌کنند که شیعه و پیرو علی علیه السلام هستند، چگونه می‌توانند رفتار خود را با کردار آن حضرت تطبیق دهند، و مذهبی را که به عنوان مذهب شیعه قلمداد می‌کنند، به تبعیت و پیروی از آن امام همام نسبت دهند.

آیا امکان دارد علی علیه السلام از خمسی که اینان ادعا دارند، بی‌خبر بوده باشد، و در نتیجه، حق بنی‌هاشم و نزدیکان خود را تزییع کرده و قلم‌نسخ بر حقوق آنان کشیده باشد؟ علی علیه السلام بارها فرموده بود که راضی نیست اقالیم سَبْعَه<sup>(۱)</sup> و آنچه را که آسمان بر آن سایه می‌افکند، دریافت کند و در عوض، دانه‌ای را از دهان مورچه‌ای به ظلم بیرون آورد، یا اینکه به قول خودش:

«به خدا سوگند، اگر بر روی خَارِ مَغِيلَانَ بخوابم، و یا با غل و زنجیر در روی زمین کشیده شوم، برای من آسان‌تر است از اینکه به یکی از بندگان خدا ستم کنم». چنین شخص بزرگواری، چگونه حق خمس، بنی‌هاشم و خویشاوندان را نادیده گرفت و امتیازی را که ایشان نسبت به دیگران داشتند [یعنی خمس]، به هیچ‌انگاشت، و آنان را با دیگران مساوی دانست و فرمود:

«إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لَوْلِدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى وُلْدِ إِسْحَاقَ فَضْلًا» «در کتاب خدا نگریستم و برای فرزندان اسماعیل نسبت به فرزندان اسحاق فضیلتی نیافتم»<sup>(۲)</sup>. و یا چنان که از ابی‌اسحق همدانی روایت می‌کنند، آن جناب در تقسیم «فِئ» و «غنیمت‌های جنگی» می‌فرمود:

«وَاللَّهِ لَا أَجِدُ لِبَنِي إِسْمَاعِيلَ فِي هَذَا الْفِئِ فَضْلًا عَلَى بَنِي إِسْحَاقَ» «به خدا قسم که در [تقسیم] این فِئ برای بنی‌اسماعیل، نسبت به بنی‌اسحاق برتری نمی‌بینم»<sup>(۳)</sup>.

۱- سرزمین‌های هفتگانه.

۲- کافی: ج ۸، ص ۶۹.

۳- ثقفی، الغارات: ج ۱، ص ۴۵ و حَرَّ عاملی، وسائل الشيعة: ج ۱۵، ص ۱۰۷. همچنین، شیخ طوسی اعتقاد دارد:

عده‌ای اعتقاد دارند: «صدقه بر بنی‌هاشم، که منسوبین پیامبرند، حرام است، و به همین جهت، خمس برای آنان وضع شده است»، نه تنها کتاب خدا این ادعا را تصدیق نکرده و درباره آن ساکت نیست، بلکه صریحاً می‌گوید که صدقه نه تنها بر منسوبین پیامبر حرام نیست، بلکه حتی بر کسانی حلال است که فرزندِ بلافصلِ پیامبر و بدون واسطه از نسلِ آن جناب هستند. پروردگار عالم در آیه ۸۸ سوره یوسف می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُّزَجَّجَةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾﴾ [یوسف: ۸۸].

«پس چون [برادران] بر او وارد شدند گفتند ای عزیز به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه‌های ناچیز آورده‌ایم، بنابراین پیمان‌مان را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد».

می‌بینید که پیامبرزادگان بلافصل، از کسی تقاضای صدقه کردند که به نظر آنان، شخصی بیگانه و شاید بت‌پرست و خارج از دین آنان می‌نمود. ایشان این کار را دُونَ شَأْنِ خود و مخالف کرامت و پیامبرزادگی خود ندانستند. بنابراین، در فهم و تفسیر این آیه شریفه، باید چند نکته را در نظر داشت:

۱- در این آیه، عبارتِ ﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ﴾ قید شده است، و این یعنی برادران یوسف او را نشناختند و با او به عنوان یک بیگانه صحبت کردند. لذا بهانه‌جویان نمی‌توانند بگویند که برادران یوسف، از برادرشان (یوسف) تقاضای صدقه کردند، و در نتیجه، استدلال کنند که صدقه گرفتن پیامبرزاده، فقط از پیامبرزاده حلال است، نه از دیگری. به علاوه، پیشتر در آیه ۳۰ همین سوره<sup>(۱)</sup>، کلمه «عزیز» آمده است، و این

«مصرف الخمس من الرِّكاز والمعادن مصرفُ الفِء».

«مصرف خمس [به دست آمده از] دَفینه‌ها و معادن [مانند] مصرفِ فِء است».

که معلوم می‌دارد مصرفِ «خمس» و «فِء» یکی است، و بنا به فرمایشِ علی عليه السلام فرقی بین بنی‌اسماعیل قریش و بنی‌هاشم [و غیر آنان نیست] [الخلاف: ج ۱، ص ۳۲۲، مسئله ۱۵۱].

۱- ﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ...﴾ [یوسف: ۳۰].

«و [گروهی از] زنان در شهر گفتند زن عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت خاطرخواه او شده است...».



به روشنی مشخص می‌کند که لقبِ عزیز، مخصوص فرماندار مصر است و به یوسف ارتباطی ندارد.

۲- در آیه مذکور تأکید می‌کند که «به ما و خانواده ما آسیب رسیده است» و این تنگدستی، در تمام صدقه‌گیرندگان وجود دارد، و فقط مخصوص پیامبرزادگان نیست. پس هرکس که در حال اضطرار بود، حق دارد تقاضای صدقه کند، یا خود و خانواده‌اش از صدقه ارتزاق کنند.

۳- در آیه مذکور، جمله: ﴿...وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُّزَجَّجَةٍ فَأَوْفٍ لَّنَا الْكَيْلَ...﴾<sup>(۱)</sup>. آمده است، تا دلالت کند بر اینکه هرگاه پیامبرزاده‌ای چیزی اندک به کسی بدهد و در مقابل آن، انتظار احسانی داشته باشد، هر مقداری که بیشتر از آنچه که داده است بگیرد، صدقه است، که اگر در حال اضطرار و بی‌نوایی باشد، برایش جایز است، و گرنه خیر.

۴- شرافت و برتری محسن [احسان‌کننده] از روح آیه شریفه برمی‌آید، هر چند که وی، در مذهب باطل و مخالف مذهب حق صدقه‌گیر باشد، زیرا مقام احسان‌کننده، مقام شامخی است، هر چند کافر باشد.

۵- محتوای آیه، ادب و تواضع صدقه‌گیرنده را در مقابل صدقه‌دهنده توصیف کرده و آموزش می‌دهد که در پیشگاه او چگونه باید احترام را رعایت کرد. حال باید دید چه شد که بر فرزندان یعقوب و زادگان بلافضل ابراهیم -أبوالموحدین- که پدر در پدر، پیامبرزاده بودند، به نص صریح قرآن، صدقه حلال است، اما بر فرزندان حارث و ابولهب [عبدالغزی] که پدرانشان همگی بت پرست بودند، به خاطر شرافت نسب، صدقه حرام است، و خمس کذایی دادن به آنها واجب. این امتیاز، از جانب هر کس که باشد، برخلاف عقل و وجدان و شریعت حقّه قرآن است، و ارتباطی به پیامبر و امامان ندارد.

اساساً قضیه حرام بودن صدقه بر آل محمد صلی الله علیه و آله که به استناد احادیث ضعیف

۱- «... سرمایه‌های ناچیز آورده‌ایم، بنابراین پیمانمان ما را تمام بده...».

شهرت یافته است<sup>(۱)</sup>. با دقت در کتب اخبار و سیره، معلوم می‌شود که اصل مطلب، غیر از آن است که مشهور شده است، و حقیقت قضیه، آن است که در ابتدای تشریح فریضه زکات، چون پرداخت آن بر مسلمانان گران می‌آمد و عده‌ای از مسلمانان در صدد خیانت برآمدند و اموال خود را، که در آن زمان معمولاً شتر، گاو، گوسفند و حیوانات پول‌های طلا و نقره بود، پنهان نموده و زکات آنها را به مأمورین اخذ صدقات، که از جانب رسول خدا ﷺ گسیل می‌شدند نمی‌پرداختند. لذا پیامبر، بر طبق فرمان خدا، دستور می‌فرمود که علاوه بر گرفتن زکات از خائنین، بخشی از اموال ایشان [شطر] را نیز به عنوان غرامت بگیرند. آنگاه آنچه را که به عنوان غرامت گرفته شده بود، بر آل محمد ﷺ حرام کرده و به ایشان نمی‌داد. ولی بعداً این حکم اخذ غرامت، منسوخ شد، چنان که گزارش شده است:

«عَنْ بَهْرِ بْنِ حَكِيمٍ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ مِنَ الْإِبِلِ السَّائِمَةِ ابْتِئَابُ لَبُونٍ مَنْ أَعْطَاهَا مُؤْتَجِرًا (أي راضياً ومحتسباً أجره عند الله) فَلَهُ أَجْرُهَا، وَمَنْ كَتَمَهَا فَإِنَّا أَخَذُوهَا وَشَطَرْنَا بِإِلَيْهِ عَزِيمَةً مِنْ عَزَمَاتِ رَبِّكَ لَا يَجِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَلَا لَأَلِ مُحَمَّدٍ» «... گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: در هر چهل شتر سائمه،

۱- اخباری که در این باب در کتب شیعه آمده، چهار حدیث در کتاب کافی است، که به تشخیص، مجلسی، فقط یک حدیث آن از حیث سند، صحیح است، و متن آن حدیث هم این است که رسول خدا ﷺ عاملیت [جمع آوری] صدقات را به بنی‌هاشم نداد، و مفهوم آن قابل قبول نیست، زیرا امیرالمؤمنین علی ﷺ به بنی‌هاشم عاملیت، و حتی، ولایت داد. سه حدیث دیگر، به ترتیب، حسن، مجهول و ضعیف است. زیرا روایان آنها، واقفی یا ناووسی مذهب بوده‌اند و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار، دو حدیث بر آنها افزوده است: یکی در تهذیب، ج ۴، ص ۵۹ حدیث ۱۵۷، و دیگری در استبصار، ج ۶، ص ۱۵۷، که مضمون آن این است که فقط صدقات واجب [زکات] بر بنی‌هاشم حرام است، اما صدقات بنی‌هاشم، بر بنی‌هاشم حلال است. یکی از روایان این حدیث، «مفضل بن صالح» است، که به تصریح کتاب‌های رجال، ضعیف، کذاب و جاعل حدیث است، چنان که «ابن الغضائری» نیز بدان تصریح کرده است. نجاشی نیز در «رجال»، ص ۱۰۰، و ابن‌داود در «رجال»، ص ۵۱۸ او را ضعیف و از جمله مجروحین شمرده‌اند. محقق حلی در «شرایع»، و فاضل مقداد در «التنقیح» و صاحب «کشف الرموز» [عزالدین حسن بن ابی طالب یوسفی] او را ضعیف و کذاب دانسته‌اند. مضمون حدیث دیگر نیز آن است که زکات موالی بنی‌هاشم، بر بنی‌هاشم حلال است.

یک کره شتر ماده [زکات] است هر کس آن را به قصد ثواب کردن بپردازد (یعنی راضی باشد و آن را به عنوان پاداش نزد خدا حساب کند) ثوابش را می‌برد و هر کس آن را پنهان کند، ما آن را به همراه برخی شترانش، به عنوان جریمه‌ای از جریمه‌های پروردگارت خواهیم گرفت، که برای محمد و آل محمد حلال نیست»<sup>(۱)</sup>.

سپس بیهقی می‌نویسد:

«وَقَدْ كَانَ تَضَعِيفُ الْعَرَامَةِ عَلَى مَنْ سَرَقَ فِي ابْتِدَاءِ الْإِسْلَامِ ثُمَّ صَارَ مَنْسُوخًا» «چند برابر کردنِ غرامت بر کسی که دزدی کند [یعنی اموالش را پنهان کند، تا از پرداختِ زکاتش بگریزد] در ابتدای اسلام معمول بود و سپس منسوخ شد».

این حدیث در سنن نسائی هم آمده است، و حاشیه‌نویس آن نیز معتقد است که [حکم] حدیث مذکور، هم غرامت گرفتن و هم حرام بودن صدقه، منسوخ است. شواهدی که بعداً می‌آید نیز این ادعا را تصدیق می‌کند. پس چون پرداختِ زکات در ابتدای تشریح آن بر مسلمانان دشوار و ناگوار بود، و رسول خدا ﷺ نیز آن را با جدیت، و حتی به ضربِ شمشیر، اخذ می‌فرمود، لذا ایشان برای احتراز از هر گونه اندیشهٔ ناروا و تهمتی که ممکن بود از طرف منافقین و اشخاص ضعیف‌الایمان و مُعرض مطرح شود، آن را بر خود و اقوام خود، که در قید حیات بودند، حرام فرمود، تا این شبهه و تصورِ نابجا و خیالِ باطل در خاطری خطور نکند، که او اموالِ مردم را به جبر می‌گیرد، تا خود و خانواده‌اش از آن ارتزاق نمایند. به همین جهت است که می‌بینیم در آن زمان وسایلِ زندگیِ خود و زنان و فرزندانش را از طریقِ غنیمت‌های خیبر و اموالِ یهودیانِ «بنی‌نضیر» و امثالِ آنها فراهم می‌کند<sup>(۲)</sup>، زیرا آنها اموالِ کفار

۱- سنن بیهقی: ج ۴، ص ۱۰۵.

۲- در منابع تاریخی معتبر چنین آورده‌اند:

«اولین سرزمینی که رسول خدا ﷺ فتح کرد، سرزمین یهودیانِ بنی‌نضیر بود، که به پیامبر خیانت، و با او پیمان‌شکنی کردند. «کعب بن اشرف»، رئیس آن طایفه، با چهل سوار به مکه آمد، با قریش هم‌قسم و هم‌پیمان شد، و آنان را به جنگ با رسول خدا ﷺ تحریک و ترغیب کرد. زمانی که آن بزرگوار، از یهود در دیه و مقتول کمک خواست، در صدد برآمدند که آن حضرت را بکشند. رسول خدا نیز ایشان را امر به جلائی وطن کرد، اما آنان اعلان جنگ دادند و همین که حضرت پانزده شبانه روز آنان را محاصره کرد،

بود و ارتزاق رسول خدا ﷺ و خانواده‌اش از آن اموال، بر مسلمین تحمیلی و ناگوار نبود، و شدت احتراز از این لحاظ است که حتی به خویشان نیز مأموریت جمع آوری صدقات را نمی‌داد، چنان که شرح آن گذشت.

اما بعد از آن حضرت، چون دیگر خوفِ چنین اندیشه و تهمتی در بین نبود، می‌بینیم که مسئله حرمت صدقه، اثر خود را از دست داد، و اهل بیت، نزدیکان، زنان پیامبر، و کسانی که در زمان ایشان، جزو خاندان و عائله رسول بودند، عموماً

ناچار به مصالحه شدند و پذیرفتند که از آن سرزمین، اخراج شوند و هر چه را که از اموالشان در بار یک شتر جای گیرد، خود با خود ببرند. لذا عده‌ای به خیر مهاجرت کردند، که از جمله ایشان «آل ابی‌التحقیق» و «آل حبی بن اخطب» بود. پس پاره‌ای از ایشان به شام مهاجرت کردند و سرزمین آنها کاملاً برای رسول خدا شد. دو نفر از آنان اسلام آوردند: «یمین بن عمیر» و «ابی سعد بن وهب»، و بدین خاطر، همه اموالشان در امان ماند.

این ماجرا، شش ماه پس از جنگ احد، یعنی در ربیع‌الاول سال چهارم هجرت واقع شد. پس رسول خدا اموال منقول ایشان را، بجز زمین‌هایشان، بین مهاجران نخستین، تقسیم فرمود و به انصار چیزی نداد، جز به دونفر: «سهل بن حنیف» و «سماک بن خرشه»، که فقرشان محرز بود. زمین‌های کشاورزی بنی‌نضیر را رسول خدا ﷺ برای خویش نگاه داشت، چرا که از صدقات آن حضرت بود. ایشان از این سرزمین، هزینه سالیانه خود و همسران خود را برداشت می‌نمود، و بقیه را در تهیه اسلحه و ابزار جنگی، در راه خدا خرج می‌کرد. قبل از قضیه بنی‌نضیر، آن حضرت زمین‌ها و باغ‌های «مُخیرِیق» را به او واگذار کرده بود. مخیرِیق یکی از دانشمندان و اخبار بزرگ یهود، و نیز از علمای طایفه بنی‌نضیر بود، که در نتیجه مطالعه کتاب‌های آسمانی، رسول خدا را شناخته و به او ایمان آورده بود، و در جنگ احد نیز یهود را به یاری رسول خدا دعوت و تحریض می‌کرد، و به آنان می‌گفت: «بدانید که محمد بر حق و [کمک به] پیروزی و نصرت او بر ما واجب است». لیکن یهودیان عذر آوردند، که امروز شنبه است و ما جنگ نمی‌کنیم. لذا خود او شمشیر برداشت و به یاری رسول خدا ﷺ شتافت و به خویشاوندانش گفت: «اگر من کشته شدم، اموال من از آن محمد است، که در آن هر چه خواهد می‌کند. پس با کفا رنجگید تا کشته شد. اموال او عبارت از هفت باغ بزرگ بود، که رسول خدا ﷺ آنها را جزو صدقات خود قرارداد.

پیامبر اکرم ﷺ در فتح خیر نیز قلعه کتیبه، یکی از قلعه‌های هفتگانه، را به عنوان خمس غنیمت‌ها برداشت و بقیه را به مسلمین واگذاشت. فدک نیز با مصالحه، به رسول خدا واگذاشته شد، که نصف محصول آن، متعلق به حضرت بود. بنگرید به: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۰ و ج ۳، ص ۴۱۲، ماوردی، الأحكام السلطانية: ص ۱۶۱؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۶، و ابویوسف، الخراج: ص ۳۶.

از بیت‌المال استفاده و ارتزاق می‌نمودند، که رقم مهم آن را زکات و صدقات تشکیل می‌داد. همچنین، منسوبین رسول‌الله ﷺ مأمور جمع‌آوری صدقات و زکات می‌شدند، چنان که کتاب‌های تاریخ، سیره و احادیث صحیح و معتبر به روشنی بدان گواهی می‌دهند و ما، به توفیق الهی، برخی از آنها را در این اوراق می‌آوریم.

از احادیثی که در کتاب‌های معتبر شیعه موجود است، معلوم می‌گردد که این صدقه یا زکات، فقط بر شخص پیامبر حرام بود و بر کسانی که مستقیماً و بلافصل تحت کفالت و نفقه ایشان بوده و عیال و [به اصطلاح] نان‌خور آن بزرگوار محسوب می‌شدند نیز این حرمت سرایت داشته است، چنان که در کتاب از حضرت باقر و صادق روایت است که فرمودند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الصَّدَقَةَ أَوْسَاخُ أَيْدِي النَّاسِ وَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيَّ مِنْهَا وَمِنْ غَيْرِهَا مَا قَدْ حَرَّمَهُ» «رسول خدا فرمود: صدقه [زکات] چرک‌های دست‌های مردم است و خدا از آن و غیر آن، بر من حرام کرده است، آنچه باید حرام کند»<sup>(۱)</sup>.

که معلوم می‌دارد صدقه، از آن جهت که چرک‌های دست مردم [یعنی نتیجه زحمت و دسترنج مردم] به حساب می‌آید، بر رسول خدا ﷺ حرام بوده است، زیرا چه بسا عده‌ای آن را اجری در مقابل رسالت فرض کنند. پس همانطور که گرفتن اجری رسالت از مردم، بر ایشان حرام است، زکات دسترنج مردم نیز همان حکم را دارد، خصوصاً که رسول خدا ﷺ با وجود گرفتن غنیمت‌های جنگی از کفار، از زکات بی‌نیاز بود. اینها افزون بر چیزهای دیگری است که بر آن حضرت حرام بود، زیرا می‌فرماید: «از آن و غیر آن»، که شرح و تفصیل آنها را در پاورقی صفحات قبل دیدید.

#### ۴- نقض حرمت صدقه بر بنی‌هاشم

۱- علامه حلی در کتاب «تذکره الفقهاء» اختصاصاتی را برای رسول خدا ﷺ

بدین شرح ذکر کرده است:

اول: نماز وتر [نافله] که بر حضرتش واجب بود.

۱- شیخ طوسی، تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۵۸، چاپ نجف.

دوم: مسواک زدن.  
 سوم: قربانی کردن<sup>(۱)</sup>.  
 چهارم: قیام نیمه شب<sup>(۲)</sup>.  
 پنجم: حرمت ازدواج با همسران بیوه او بر دیگران<sup>(۳)</sup>.  
 ششم: اجازه ورود به مسجد در حال جنابت.  
 هفتم: اجازه ازدواج با بیش از چهار زن، چنان که تعداد همسران آن حضرت حاکی آن است.  
 هشتم: اجازه ازدواج با لفظ «هبة»<sup>(۴)</sup>.  
 نهم: وجوب صلوات بر حضرت رسول ﷺ<sup>(۵)</sup>.  
 اما برخی ویژگی‌ها از قلم علامه ساقط شده است، با اینکه آیات الهی بدانها صراحت دارد، که رعایت آنها، ویژه پیامبر است:

۱- استناد این سخن، روایت ایشان است:

«ثَلَاثٌ كُتِبَ عَلَيْيَ وَلَمْ يُكْتَبْ عَلَيْكُمُ السَّوَاكُ وَالْوُتْرُ وَالْأَضْحِيَّةُ».

«سه چیز بر من واجب شد و بر شما واجب نیست: مسواک زدن، نماز وتر و قربانی کردن» [مجلسی، بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۳۸۲، چاپ بیروت].

۲- ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ...﴾ [الإسراء: ۷۹].

«و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافله‌ای باشد...».

۳- ﴿...وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا...﴾ [الأحزاب: ۵۳].

«... و مطلقا [نباید] زناش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید...».

۴- ﴿...وَأَمْرًا مُمِينَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَرْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ...﴾ [الأحزاب: ۵۰].

«... و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مؤمنان ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده‌ایم...».

۵- ﴿...يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶].

«... ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و به فرمایش بخوبی گردن نهید».

الف: حرمت بلندکردن صدا بالاتر از صدای آن حضرت و با وی با صدای بلند سخن گفتن<sup>(۱)</sup>.

ب: اجازه ندادن برای آنکه مردم ایشان را از پشت اتاق‌هایش، با صدای بلند فرا بخوانند<sup>(۲)</sup>.

ج: تفاوت‌های زنان پیامبر با زنان دیگر<sup>(۳)</sup>.

اینها امتیازات و اختصاصاتی است که خاص رسول خداست، و در زمان حیات ایشان، آنچه مربوط به خود اوست، و در زمان حیات همسران وی، آنچه مربوط به آنهاست، رعایتش لازم است و اطاعتش واجب. اما پس از رسول خدا ﷺ موضوع آن، منتفی است، مگر همان صلوات بر آن بزرگوار، که این دعا نیز مانند استغفار برای سایر اموات، انجامش شایسته و مطلوب است. مثلاً اگر رسول خدا ﷺ در

۱- ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید با او به صدای بلند سخن مگویید...».

۲- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۴﴾﴾ [الحجرات: ۴].

«کسانی که تو را از پشت اتاقها [ای مسکونی تو] به فریاد می‌خوانند بیشترشان نمی‌فهمند».

۳- ﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتُ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ اِنْ اَتَقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿۳۲﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولَىٰ وَاَقِمْنَ الصَّلٰوةَ وَاَتَيْنَ الزَّكٰوةَ وَاَطَعْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُۥٓ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْاٰبِيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِرًا ﴿۳۳﴾ وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلٰى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايٰتِ اللّٰهِ وَالْحِكْمَةِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيْفًا خَبِيْرًا ﴿۳۴﴾﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۴].

«ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید اگر پروا دارید پس به ناز سخن مگویید تا آن کسی که در دلش بیماری است طمع ورزد و گفتاری شایسته گویند (۳۲) و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار مکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزاید و شما را پاک و پاکیزه گرداند (۳۳) و آنچه را که از آیات خدا و [سخنان] حکمت [آمیز] در خانه‌های شما خوانده می‌شود یاد کنید در حقیقت خدا همواره دقیق و آگاه است».

خمسِ غنیمت‌ها بهره‌ای داشت و یا در مصرفِ زکات برای او حرمت یا کراهتی بود، مربوط به زمانِ حیاتِ آن حضرت است، و پس از وی، موضوع و مصداقی ندارد، نه سهمِ خمس او به کسی می‌رسد، نه حرمتِ خوردنِ صدقهٔ آن جناب به دیگری سرایت می‌کند، زیرا اینها از خصوصیاتِ حیاتِ اوست و پس از مرگ، آن حضرت مانند دیگران است، چنان که در آیه ۳۰ سوره زمر می‌خوانیم:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰].

«قطعاً تو خواهی مرد و آنان [نیز] خواهند مرد».

۲- حدیث دیگری که ناقضِ احادیثِ حرمتِ صدقه بر بنی‌هاشم است، حدیثی است که هم در «کافی» کلینی، هم در «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق و هم در «تهذیب» شیخ طوسی آمده است<sup>(۱)</sup> و -پس از حذفِ سند- می‌گوید:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَعْطُوا الزَّكَاةَ بَنِي هَاشِمٍ مَنْ أَرَادَهَا مِنْهُمْ فَإِنَّهَا حِلٌّ لَهُمْ، وَإِنَّمَا

تَحْرُمُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَعَلَى الْإِمَامِ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ وَعَلَى الْأَئِمَّةِ» «حضرت صادق علیه السلام

فرمود: از بنی‌هاشم، هر کسی که زکات خواست، به او بدهید، زیرا زکات، برای ایشان حلال است و فقط بر پیامبر و بر امام [پیشوای] بعد از او [و به طور کلی بر تمام] امامان حرام است».

۳- در کتاب «المحاسن» اثر احمد بن محمد بن خالد برقی، که از کتب معتبره شیعه

است، حدیثی از عبدالله بن عجلان نقل شده است که گفت:

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي

الْقُرْبَى﴾ [الشوری: ۲۳]. فَقَالَ: نَعَمْ هُمُ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ لَا يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ وَلَا حِلٌّ لَهُمْ» «از

ابا جعفر درباره سخن خداوند متعال پرسیدم [که می‌گوید]: «بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان» پس گفت: بله، آنها

۱- کافی: ج ۴، ص ۵۹؛ من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۳۷، باب «ما لبني هاشم من الزکوة»؛ تهذیب الأحکام:

ج ۴، ص ۶۰ و الاستبصار: ج ۲، ص ۳۶. ما بر حسبِ روشِ خود، احادیثی را که کتاب خدا آن را تصدیق

کند، یا لاقول، مخالف آن نباشد، صحیح می‌دانیم و به سند آن، از هر که باشد، اعتنایی نمی‌کنیم، آن را حق

می‌شمردیم و قبول داریم. اما احادیثی را که مضمون آن بر خلاف کتاب خداست، یا دلیلی از آن در قرآن

نیست، از هر که باشد، صحیح نمی‌دانیم و بدان اعتباری نمی‌دهیم. (مُصحح)



[پیشوایان یا] امامانی هستند که صدقه نمی‌خورند و برایشان حلال نیست»<sup>(۱)</sup>.

در این حدیث نیز می‌بینیم که کسانی که صدقه برایشان حلال نیست، فقط پیشوایان و ائمه هستند، نه دیگران<sup>(۲)</sup>.

۴- حدیث دیگری که حرمت صدقه بر بنی‌هاشم را نقض می‌کند، می‌گوید:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَوْ حُرِّمَتْ عَلَيْنَا الصَّدَقَةُ لَمْ يَجَلَّ لَنَا أَنْ نَخْرُجَ إِلَى مَكَّةَ لِأَنَّ كُلَّ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَهُوَ صَدَقَةٌ» «عبدالله بن حجاج از حضرت صادق عليه السلام نقل می‌کند که فرمود: اگر صدقه بر ما حرام بود، هرگز برای ما حلال و جایز نبود که به سوی مکه خارج شویم، زیرا همه آنچه که میان مکه و مدینه می‌باشد، صدقه است»<sup>(۳)</sup>.

به راستی اگر زکات بر بنی‌هاشم حرام بود، تا کنون هیچ کس از آنان بر روی زمین باقی نمانده بود، زیرا بیشتر مؤسسات اجتماعی، مخصوصاً در عربستان، از راه مالیات زکات تأسیس شده است. هر چاهی که حفر شده است، هر آبی که جاری شده است، هر اقامتگاه و مهمانسرای که ساخته شده است، و هر چه بتوان بدان «فی سبیل‌الله» گفت، از زکات تأمین و تأسیس شده است. آیا پیامبر رحمت برای خویشاوندان و نزدیکان خود چنین مشقت و زحمت و شدتی را آورده است؟ اگر قبول کنیم که خمس را در مقابل این همه محرومیت، برای آنان وضع کرده، بنابراین

۱- ج ۱، ص ۱۴۵، چاپ تهران.

۲- از احادیثی که در کتاب‌های شیعه و سنی موجود است معلوم می‌شود که کراهت صدقه خوردن، که تا حد حرمت پیش رفته است، از صدقه منحصر به رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نبوده، بلکه این عمل، بر تمام پیشوایان اسلام، مکروه یا حرام است، چنان که بنا بر نقل «فقه الزکات» (ج ۲، ص ۷۳۵) و «البحر الزخار» (ج ۲، ص ۱۸۴) صدقه بر امام نیز، مانند رسول خدا، حلال نیست؛ چنان که عمر هنگامی که از شیر گوسفندان زکات خورد، همین که فهمید از زکات است، به سرعت رفت تا آن را بالا بیاورد، و عبادة بن صامت، از اصحاب برگزیده رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نیز از پذیرش عاملیت صدقات، ابا داشت. نه تنها نزدیکان پیامبر و اصحاب کبار او از خوردن صدقات کراهت داشتند، بلکه اکثر مسلمانان حاضر نبودند از مالی که از طریق زکات گرفته می‌شود، چیزی دریافت کنند.

۳- شیخ طوسی، تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۶۱، چاپ نجف.

تکلیف این گروه بیچاره چیست؟ بدون هیچ شک و تردید، در زمانی که جنگی و غنیمتی نیست، خمس غنیمت‌های جنگی هم وجود ندارد.

۵- حدیث بعدی را شیخ طوسی به اسناد خود از محمد بن یعقوب کلینی آورده است و شیخ مفید نیز آن را در «المُئِنَّة» از جعفر بن ابراهیم الهاشمی روایت کرده است، و شیخ حرّ عاملی آن را از کافی نقل کرده است<sup>(۱)</sup>. مضمون و نتیجه آن، مضمون و نتیجه حدیث فوق است، که تمام آب‌های جاری در راه مکه، از طریق صدقات و زکات‌های است، و در صورت حرمت، روزگار بنی‌هاشم تباہ می‌شود. اینها احادیثی است که ناقض احادیث حرمت است، علاوه بر آنکه سیره ائمه عليهم السلام نیز در گرفتن و مصرف زکات، مخالف و ناقض حرمت است.

به طور کلی، اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی‌هاشم را از قبول و مصرف زکات محروم کرده است، متکی به دلیلی از آیات کتاب خدا نیست، و هرگز جنبه تشریحی نداشته است، بلکه این عمل، مبتنی بر اختیار خود پیامبر مختار بوده است، که مصرف آن را در زمان حیات شریفش، بر خود و خانواده‌اش جایز نمی‌شمرد. حکمت این کار، آنگونه که به نظر می‌رسد، این بوده است که نیندیشند آن حضرت مانند دنیا طلبان، برای نان و آب و تهیه وسایل عیش و نوش برای خود و خاندانش، ادعای مقام رسالت می‌نماید. لذا اخذ زکات، بار سنگینی بر تازه‌مسلمانان بود، چنان که برخی از آنان به همین دلیل، راه ارتداد در پیش گرفتند و از دادن زکات، تن زدند. همچنین، برای کسانی که تظاهر به اطاعت می‌کردند و در باطن خیانت کرده و اموال خود را پنهان می‌نمودند، غرامتی مقرر کرد، و حتی تا نیمی از اموال ایشان را از این بابت اخذ می‌فرمود.

لذا برای احتراز از هرگونه اندیشه و خیال ناروایی از جانب آنان، گرفتن صدقه را، که شاید همان زکات باشد، بر خود و خاندانش جایز نمی‌شمرد، تا از تهمت بدخواهان، در امان باشد. در عوض، آن را در راه تأمین نیازهای مستمندان، در راه ماندگان و مصارف فی سبیل الله، هزینه می‌نمود.

۱- وسائل الشیعة: ج ۲، ص ۳۷، چاپ امیربهادر.

گاهی پیامبر اسلام ﷺ از این قبیل تحریم و تحلیل‌ها<sup>(۱)</sup> بر نفس شریف خویش انجام می‌داد، اما چون جنبه تشریحی نداشت و مورد تبعیت دیگران قرار نمی‌گرفت، در کتاب خدا به آنها اشارتی نیست. اما قرآن کریم، به صراحت بخش‌هایی از آنها را که ممکن بود روزی مورد تبعیت امت قرار گیرد، نهی کرده است، چنان که در قضیه تحریم «شربت عسل» و یا تحریم زناشویی با «ماریه قبطیه» بر خویش، از آنجا که هیچ‌گونه مصلحتی در این کارها نبود، لذا پیامبر در آیه ۱ سوره تحریم، مورد اعتراض و عتاب خداوند متعال قرار گرفت که:

﴿يَنَاقِيهَا النَّبِيُّ لِمَ حَرَّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرَضَاتِ أَرْوَاجِكَ...﴾ [التحریم: ۱].

«ای پیامبر، چرا برای خشنودی همسرانت، آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می‌کنی...».

اما در سایر تحریم‌هایی که برای شخص پیامبر بود، مانند مصرف صدقه، یا خوردن پیاز، سیر و خوراکی‌های تندی که دهان را بدبو می‌کرد، چون صرفاً مصلحتی برای شخص پیامبر بود، حرمتی برای دیگر مسلمانان وضع نشد. این قبیل حوادث، در زندگی انبیای گذشته نیز شبیه و نظیر دارد، که برای مصلحتی بسیار کوچکتر، پیامبری چیزی را بر خود حرام می‌کرد، که متأسفانه، بعدها جنبه تشریح به خود گرفته و برای پیروان آن پیامبر، فریضه دینی شده است، در حالی که هرگز منظور آن پیامبر، این معنی نبوده است. چنان که حضرت اسرئیل [یعقوب پیامبر] نیز گوشت شتر را بر خویشتن حرام کرد، زیرا خوردن آن را برای سلامتی نفس خویش مضر می‌یافت، و خدای متعال از این تحریم او خبر می‌دهد و در آیه ۹۳ سوره آل‌عمران می‌فرماید:

﴿كُلُّ أَلْطَعَامِ كَانَ حَلَالًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۹۳﴾﴾ [آل‌عمران: ۹۳].

«همه خوراکی‌ها بر فرزندان اسرئیل حلال بود جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرئیل [یعقوب] بر خویشتن حرام ساخته بود بگو اگر [جز این است و] راست می‌گویید»

تورات را بیاورید و آن را بخوانید».

که متأسفانه قوم یهود به آن جنبه تشریح داده و آن را حکم خدا فرض کرده‌اند و گوشت را بر خود حرام نموده‌اند. متأسفانه این تجاوز و تعدی از حدود الهی، در تمام امت‌ها و ملت‌های دیندار، وجود دارد.

گفتنی است که در مذهب شیعه دوازده امامی، به قدری در این باب افراط شده، که بنابر آنچه در برخی از احادیث آمده است، زکات دادن، حتی به شیعه حرام است، زیرا او برادر شماس است و نباید او را با دادن زکات، به چرک آلوده ساخت. در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام می‌خوانیم:

«...وَأَرْفَعُوهُمْ عَنِ الزَّكَاةِ وَالصَّدَقَاتِ وَتَزَهُوهُمْ عَنْ أَنْ تَصُبُّوا عَلَيْهِمْ أَوْ سَاخَكُمْ أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَغْسِلَ وَسَخَ بَدَنِهِ ثُمَّ يَصُبَّهُ عَلَى أَخِيهِ».

«و برادرانتان را از [مصرف] زکات و صدقات، برکناردارید و ایشان را پاک بدارید از اینکه چرک‌های بدنتان را بر آنان بریزید. آیا یکی از شما دوست دارد که چرک بدنش را بشوید، سپس آن را بر بدن برادرش بریزد»<sup>(۱)</sup>.

۱- تفسیر امام عسکری: ص ۷۹. وَسَخَ در این حدیث، به معنای چرک است. مراد از چرک دست‌های مردم، مجازاً همان نتیجه زحمت و دسترنج مردم است، که اصطلاحاً، به آن «کَدِّ يَمِين» و «عرق جبین» می‌گویند، چنان که مجلسی در کتاب «لوامع صاحبقرانی» (ج ۲، ص ۳۲) می‌نویسد: «زکات را که چرک دست‌هاست ... چون اغنیا به کَدِّ يد و مشقت آن، مال را به هم رسانیده‌اند».

[نیز بنگرید به: وسائل الشیعة: ج ۹، ص ۲۲۹ و بحار الأنوار: ج ۹۳، ص ۶۸]. (مُصَحَّح).

## فصل سوم: برخورداری اهل بیت از زکات و صدقات

در این فصل، دو نوع اخذ زکات را به وسیله ائمه علیهم السلام مورد بحث قرار می‌دهیم:  
اول: زکاتی که خود ائمه مستقیماً آن را از مسلمانان می‌گرفتند.

دوم: اموال و هدایایی که به عنوان هدایا و عطایا از خلفا و امرای زمان خود دریافت می‌نمودند.

### ۱- دریافت زکات از مردم

خبر نخست: از محمد بن اسماعیل است، که از اصحاب خاص حضرت رضا علیه السلام بود، روایت که گفت:

«بَعَثْتُ إِلَى الرَّضَا علیه السلام بِدَنَانِيرٍ مِنْ قِبَلِ بَعْضِ أَهْلِي وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَخْبِرُهُ أَنَّ فِيهَا زَكَاةَ حَمْسَةٍ وَسَبْعُونَ وَالْبَاقِي صِلَةٌ فَكَتَبَ علیه السلام بِحِطَّةٍ قَبَضْتُ. وَبَعَثْتُ إِلَيْهِ بِدَنَانِيرٍ لِي وَلِغَيْرِي وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مِنْ فِطْرَةِ الْعِيَالِ فَكَتَبَ علیه السلام بِحِطَّةٍ قَبَضْتُ» «دینارهایی از جانب برخی از خویشاوندانم به خدمت حضرت رضا علیه السلام فرستادم، و به آن حضرت نوشتم و خبر دادم که هفتاد و پنج دینار آن، زکات و بقیه، هدیه است. حضرت به خط مبارک نوشت: دریافت داشتم. نیز دینارهایی که از خودم بود، نزد او فرستادم و نوشتم که آنها از فطره عیال من است. حضرت نوشت: دریافت داشتم»<sup>(۱)</sup>.

در کافی، این حدیث از همان راوی روایت شده است<sup>(۲)</sup>. بر اساس سند کلینی، عبارت پایانی «قَبَضْتُ وَقَبِلْتُ» «گرفتم و پذیرفتم» است، و آوردن کلمه «قَبِلْتُ» بعد از «قَبَضْتُ» نشان‌دهنده آن است که این مبلغ، حق خاص امام بود، زیرا کلمه «قَبِلْتُ» حاکی از قبول حق است.

۱- من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۳۸ و تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۶۱-۶۰.

۲- ج ۴، ص ۱۷۴.

خبر دوم: در کافی، از «ایوب بن نوح» روایت شده است که:

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ أَنَّ قَوْمًا يَسْأَلُونِي عَنِ الْفِطْرَةِ وَيَسْأَلُونِي أَنْ يَحْمِلُوا قِيمَتَهَا إِلَيْكَ وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ هَذَا الرَّجُلَ عَامَ أَوَّلِ وَسْأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ فَتَنَسَيْتُ ذَلِكَ وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ الْعَامَ عَنْ كُلِّ رَأْسٍ مِنْ عِيَالِهِ بِدِرْهِمٍ عَنْ قِيمَةِ تِسْعَةِ أَرْطَالٍ تَمْرٍ بِدِرْهِمٍ فَرَأَيْتُكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فِي ذَلِكَ فَكَتَبَ الْفِطْرَةَ قَدْ كَثُرَ السُّؤَالُ عَنْهَا وَأَنَا أَكْرَهُ كُلَّ مَا أَدَّى إِلَى الشُّهْرَةِ فَاقْطَعُوا ذِكْرَ ذَلِكَ فَاقْضُ مِمَّنْ دَفَعَ لَهَا وَأَمْسِكْ عَمَّنْ لَمْ يَدْفَعْ» «به ابوالحسن [الرضا] عليه السلام نوشتم: گروهی از من درباره زکات فطره می‌پرسند، از من درخواست می‌کنند که قیمت [هزینه] آن را نزد شما بیاورند، و من همین مرد را [که حامل نامه است] سال اول به سوی شما فرستادم، و از من خواسته بود که این مسئله را از شما بپرسم، اما فراموش کردم. امسال من از هر نفر از عیال وی، یک درهم - که قیمت نه رطل خرما یک درهم است - برای شما فرستادم، و - قربانت شوم - رأی حضرتت را در این باره خواستارم. حضرت نوشت: مورد مسئله فطره، سؤال زیادی شده است، و من از هر چه که منجر به شهرت شود، کراهت دارم. دیگر دنباله این مطلب را بفرستید [آن را ادامه ندهید]. پس هر کس به تو چیزی می‌دهد، بگیر، و از هر کس نمی‌دهد، خودداری کن»<sup>(۱)</sup>.

احادیث دیگری نیز در این باب وجود دارد، اما فعلاً مجال بیش از این نیست. می‌دانیم که زکات فطره و زکات مال را امام، یعنی پیشوای سیاسی و دینی اسلام، دریافت می‌کند، و چنان برداشت می‌کنیم که امام عليه السلام آن را برای نیازمندان و مستمندان می‌گرفت، تا بین ایشان تقسیم کند، چنان که در کافی از حضرت صادق عليه السلام روایت است که فرمود:

«الْإِمَامُ أَعْلَمُ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَيَصْنَعُ فِيهَا مَا يَرَى» «امام داناتر است [از دیگران]

پس آن را آنگونه که بخواهد قرار می‌دهد و هر طور که [صلاح] ببیند عمل می‌کند»<sup>(۲)</sup>.

هر چند، در اخبار احادیث دلیلی نداریم که نشان دهنده آن باشد که امام، آنها را بین مستحقین تقسیم کرده باشد.

۱- همچنین: شیخ طوسی، تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۹۱ و شیخ حرّعاملی، وسائل الشیعة: ج ۹، ص ۳۴۶.

۲- همچنین: شیخ طوسی، تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۸۹-۸۸. (مُصحح)

## ۲- دریافت سهم بیت‌المال و هدایای خلفا

۱- بعد از وفات رسول خدا ﷺ و در قضیه تصرف فدک از سوی خلیفه اول، فاطمه زهرا از این امر شکایت می‌کند، که تکلیف او و فرزندانش برای گذران زندگی چگونه خواهد بود. خلیفه پاسخ می‌دهد:

«او هم مانند سایر مسلمانان، از بیت‌المال سهم دارد»<sup>(۱)</sup>.

در روایتی دیگر چنین آمده است:

«فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا نُورَّثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ» (ابوبکر گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: ما ارث نمی‌گذاریم، هر چه از ما بماند، صدقه است، و خاندان محمد ﷺ هم از همین مال، که صدقه است، می‌خورند)<sup>(۲)</sup>.

پس چنان که گفتیم، مصرف صدقه و بیت‌المال، بر تمام مسلمانان نیازمند و مستحق، از هر طبقه و نژاد، جایز و حلال است. در روایات بسیاری از شیعه و سنی - که تقریباً از نظر لفظ و معنی متفق‌اند - ابوبکر گفته است:

«... وَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً، أَيُّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَّثُ ذَهَباً وَلَا فِضَّةً وَلَا دَاراً وَلَا عَقَاراً وَإِنَّمَا نُورَّثُ الْكُتُبَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالْثَبُوتَ، وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ» (... و من خداوند را، که برای گواهی کافی است، گواه می‌گیرم که شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: ما گروه پیامبران، نه طلا و نقره، و نه خانه و اثاث خانه به ارث نمی‌گذاریم، بلکه فقط کتاب و حکمت و علم و نبوت به ارث می‌نهیم، و آنچه برای خورد و خوراک [بازماندگان] لازم است، برعهده زمامدار بعد از ماست، که در آن، به نظر خود حکم دهد)<sup>(۳)</sup> [یعنی تکلیف هزینه‌های ایشان را معلوم کند].»

پس مشخص می‌شود که پس از رسول خدا ﷺ هزینه زندگی خانواده وی، از

۱- بحارالأنوار: ج ۸، ص ۱۰۳، چاپ تبریز [و در چاپ جدید: ج ۲۹، ص ۲۰۲].

۲- بحارالأنوار: ج ۲۸، ص ۳۵۴.

۳- طبرسی، احتجاج: ج ۱، ص ۱۴۲ و مجلسی، بحارالأنوار: ج ۲۹، ص ۲۳۱.

بیت‌المال خواهد بود. لذا می‌بینیم که حضرت فاطمه علیها السلام به قسمت اول این حدیث، که پیامبر فرموده است: «به ارث نمی‌گذاریم» احتجاج کرد و برای بطلان آن، از کتاب خدا آیاتی آورد، اما به قسمت دیگرش که فرموده: «خانواده محمد از همین مال می‌خورند» و اینکه «هزینه زندگی خاندان رسول خدا بعد از او بر عهده زمامدار وقت است که از همان بیت‌المال تأمین نماید»، اعتراضی نداشت و احتجاجی نکرد.

به علاوه، این واقعه در حضور اصحاب پیامبر اتفاق افتاد، که ممدوح قرآن هستند، و هیچ‌یک به این مطلب ایراد و اعتراضی نکردند، پس، یقیناً ابوبکر دروغ نگفته بود، به خصوص که می‌بینیم عموم اهل بیت پیامبر، عملاً گفته ابوبکر را تصدیق کرده و از همان بیت‌المالی مصرف می‌کردند، که به طور مسلم و یقین، بخش مهمی از آن، از زکات و صدقات بود، و بعد از آنکه عمر دیوان محاسبات را بنا نهاد، خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله سهم خود را از آن دریافت می‌کردند.

۲- در کتاب‌های تاریخ و حدیث می‌خوانیم:

«وكان عُمر فرض للعباس خمسة وعشرين ألفاً وقيل: اثني عشر ألفاً، وأعطى نساء النبي صلی الله علیه و آله عشرة آلاف، إلا من جرى عليها الملك. فقال نسوة رسول الله صلی الله علیه و آله: ما كان رسول الله صلی الله علیه و آله يُفضلنا عليهن في القسمة، فسوّ بيننا، ففعل» «عمر برای عباس [عموی پیامبر] از بیت‌المال بیست و پنج هزار، و به قولی، دوازده هزار درهم یا دینار مقرر داشت، و به هر کدام از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله ده هزار، مگر آنانی که کنیز بودند، و چون زنان پیامبر به عمر گفتند: رسول خدا ما را بر کنیزان در قسمت، برتری نمی‌داد، لذا در بین ما به مساوات عمل کن، عمر نیز چنین کرد»<sup>(۱)</sup>.

حدیث دیگری نیز از قول برخی اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام درباره تقسیم خمس و ارزاق روایت شده است (هر چند که حدیث، مجهول است) که این اختیار، به زمامدار صالح مسلمین داده شده است، که به هر طبقه، در صورت نبودن خمس، سهمی از بیت‌المال بدهد.

۱- طبری، تاریخ الأمم والملوک: ج ۳، ص ۱۰۹ و ابن اثیر، الكامل فی التاریخ: ج ۲، ص ۵۰۳. (مُصحح)



۳- در تاریخ یعقوبی<sup>(۱)</sup> چنین گزارش شده است که چون در سال ۲۰ هجری، اموال بیت‌المال فراوان شده بود، به عمر پیشنهاد شد که برای کنترل عطایا، دیوانی تأسیس کند. وی نیز سه نفر از صحابه، از جمله «عقیل بن ابی طالب» را فراخواند، آنگاه:

«به آنان گفت: برای افراد به اندازه منزلتشان [سهم] بنویسید و از فرزندان عبدمناف شروع کنید. پس اول از همه، برای حضرت علی علیه السلام پنج هزار، برای پسرش حسن علیه السلام سه هزار، برای پسرش حسین سه هزار دینار [تعیین کردند]، و گفته شده که با عباس بن عبدالمطلب شروع کردند و به او سه هزار دینار دادند و هر کس از قریش که در بدر بود، سه هزار دینار و...».

از این خبر، مشخص می‌شود که از اموال بیت‌المال مسلمین، به بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم، بر حسب منزلت ایشان داده می‌شد، و آنان نیز آن را گرفته و مصرف می‌کردند، و کسی به آن اعتراضی نداشت. نیز اصلاً سخنی از حلیت و حرمت صدقه بر بنی‌هاشم و غیر آنان، در میان نبود.

۴- گزارش دیگری در این باره می‌گوید:

«پس عمر برای مهاجرین و انصاری که در بدر حضور داشتند، پنج هزار دینار تعیین کرد، و برای هر کس که اسلامش مانند اسلام اهل بدر بود، چهار هزار دینار، و برای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ده هزار دینار،... و برای حسن و حسین علیهما السلام به خاطر نسبتشان با پیامبر، پنج هزار دینار...»<sup>(۲)</sup>.

در اینجا، مجدداً این نکته را یادآور می‌شویم که تفاضل و تمایزی که عمر در دیوان خود معمول داشت، بر خلاف روح مساوات در اسلام بود و مقبول نیست. گویند خود او از این عمل پشیمان شد، و در صدد تغییر آن برآمد، لیکن اجل مهلتش نداد.

۱- ج ۲، ص ۱۰۶.

۲- ابویوسف، الخراج: ص ۴۳ و قاسم بن سلام، الأموال: ص ۳۲۲.

۵- در روایات معتبر دیگر چنین آمده است:

«عَنْ أَبَانٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عليهما السلام كَانَا يَقْبَلَانِ جَوَائِزَ مُعَاوِيَةَ» «امام صادق عليه السلام از پدرش امام باقر عليه السلام نقل می‌کند که حسن و حسین علیهما السلام جوایز [هدایای] معاویه را می‌پذیرفتند»<sup>(۱)</sup>.

۶- درباره امام حسین عليه السلام گزارش شده است که:

«أَنَّهُ كَتَبَ كِتَابًا إِلَى مُعَاوِيَةَ وَذَكَرَ الْكِتَابَ وَفِيهِ تَفْرِيعٌ عَظِيمٌ وَتَوْبِيخٌ بَلِيغٌ فَمَا كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ بِشَيْءٍ يَسُوءُهُ وَكَانَ يَبْعَثُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ سَنَةٍ أَلْفَ أَلْفٍ دَرَاهِمٍ سِوَى عُرُوضٍ وَهَدَايَا مِنْ كُلِّ ضَرْبٍ» «حسین بن علی نامه‌ای به معاویه نوشت و کتاب [خدا] را یاد کرد، و در آن نامه، سرزنش بسیار و توبیخ تمام به کار برد. اما معاویه در پاسخ چیزی نوشت، که امام حسین بدش بیاید. معاویه در هر سال، به جز پیشکش‌ها و هدایای دیگر از هر نوع، یک میلیون درهم برای آن‌حضرت پول می‌فرستاد<sup>(۲)</sup> [تا جایی که گفته‌اند عطر و موادِ خوشبو را با بار شتر می‌فرستاد، و ایشان نیز می‌پذیرفت].»

شاید گفته شود این اموالی که ائمه و دیگران، از خلفا دریافت می‌کردند، از خراج، غنیمت‌ها و جزیه بود، در حالی که مسلم است که نه در آن ایام، و نه در زمان هیچ خلیفه دیگر، حساب خزانه و بیت‌المال از هم جدا نبود، که در آنها زکات و خراج، به صورت جداگانه واریز شود، بلکه تمام اموال در یک بیت‌المال بود.

۷- از امام جعفر صادق چنین روایت شده است:

«أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ كَانَا يُعْمِرَانِ مُعَاوِيَةَ وَيَقَعَانِ فِيهِ وَيَقْبَلَانِ جَوَائِزَهُ» «حضرت صادق عليه السلام از پدرش امام باقر عليه السلام روایت می‌کند که حسن و حسین علیهما السلام بر معاویه طعنه‌ها می‌زدند، و زشتی‌های او را برمی‌شمردند، و با این حال، عطایای او را قبول می‌کردند»<sup>(۳)</sup>.

۱- شیخ طوسی، تهذیب الأحکام: ج ۶، ص ۳۲۷، چاپ نجف، علامه حلی، منتهی المطلب: ج ۲، ص ۱۰۲۵ و حمیری، قُرب الإسناد: ص ۳۵.

۲- طبرسی، احتجاج: ج ۲، ص ۲۹۸ و حرّ عاملی، وسائل الشیعة: ج ۱۷، ص ۲۱۷.

۳- حمیری، قرب الاسناد، ص ۴۵ و حرّ عاملی، وسائل الشیعة: ج ۱۷، ص ۲۱۶.

۸- امام محمد غزالی گزارش می‌کند که:

«ولما قدم الحسن بن علي عليه السلام على معاوية فقال: لأجيزك بجائزة لم أجزها أحدًا قبلك من العرب ولا أجزها أحدًا بعدك من العرب، قال: فأعطاه أربعمائة ألف درهم، فأخذها»  
«هنگامی که حسن بن علی عليه السلام بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: به یقین، ترا جایزه‌ای دهم، که قبل از تو به احدی از عرب چنین جایزه‌ای نداده‌ام، و بعد از تو هم به احدی از عرب چنین جایزه‌ای نخواهم داد. آنگاه چهارصد هزار درهم به آن حضرت داد و وی هم آن را گرفت»<sup>(۱)</sup>.

۹- در داستان ازدواج «مصعب بن زبیر» با «سکینه» دختر سید الشهداء عليه السلام آمده است:

«زَوَّجَهُ إِيَّهَا أَخُوها عَلِيٌّ بن الحسين، ومهرها مصعبُ ألف ألف درهم. وحدثني مصعبُ بن عثمان أنَّ علي بن الحسين أخاصها حملها إليه فأعطاه أربعين ألف دينار» «امام زین العابدین عليه السلام خواهرش سکینه را به ازدواج مصعب درآورد، و مصعب یک میلیون درهم مهر او کرد، و مصعب بن عثمان به من گفت که علی بن حسین آن را برای مصعب برد، مصعب هم به آن حضرت چهل هزار دینار بخشید»<sup>(۲)</sup>.

۱۰- ابن سعد روایت می‌کند که:

«بعث المختارُ إلى علي بن حسين بمائة ألف، فكَرِهَ أن يقبلها وخاف أن يردها فأخذها فاحتبسها عنده، فلما قُتِلَ المختارُ كتبَ علي بن حسين إلى عبدالمك بن مروان: إنَّ المختارَ بعثَ إليَّ بمائة ألف درهمٍ فكَرِهْتُ أن أردّها وكرهتُ أن أخذها فهي عندي فأبعثَ من يقبضها. فكتبَ إليه عبدالمك يا ابن عمّ، خذها فقد طيَّبْتُها لك، فقبِلَه» «مختار صد هزار درهم برای امام زین العابدین عليه السلام فرستاد، اما امام از قبول آن کراهت داشت و ترسید که آن را برگرداند. لذا آن را نزد خود نگاه داشت. وقتی مختار کشته شد، حضرت نامه‌ای به عبدالمک مروان [که خلیفه وقت بود] نوشت که: مختار صد هزار درهم برای من فرستاد، اما من از برگرداندن و نیز، از پذیرفتن آن کراهت داشتم، و آن، نزد من است. کسی را بفرست، تا آن را بگیرد. عبدالمک به او نوشت: ای پسرعمو، آن را

۱- إحياء علوم الدين: ج ۲، ص ۶۱۰۲، چاپ قدیم مصر.

۲- ابوالفرج اصفهانی، الأغاني: ج ۱۶، ص ۱۵۰.

بپذیر که من آن را برای تو پاک [و حلال] کردم. پس حضرت آن را پذیرفت»<sup>(۱)</sup>.

۱۱- قطب راوندی به نقل از «کشف‌الیقین» ضمن اشاره به یکی از کرامات امام

زین العابدین علیه السلام می‌نویسد:

«وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِوَفْرِ دَنَانِيرٍ وَسَأَلَهُ أَنْ يَبْسُطَ إِلَيْهِ جَمِيعَ حَوَائِجِهِ وَحَوَائِجِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ»

«[عبدالملک مروان] یک خروار دینار برای حضرت سجاد فرستاد و از او خواش کرد که آن را در رفع احتیاجات خود و خانواده و غلامانش مصرف کند»<sup>(۲)</sup>.

۱۲- محدث نوری به نقل از کتاب «فتح‌الابواب» [نوشته سید بن طاوس] چنین

نقل می‌کند:

«همین که عبدالملک مروان، اثر سجده را در میان دو چشم علی بن الحسین علیه السلام

دید، وی را بزرگ شمرد و حضرتش را با [دادن] مال یاری رساند»<sup>(۳)</sup>.

۱۳- مجلسی از «محاسن» نقل می‌کند که:

«عبدالملک مروان شنید که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد علی بن الحسین علیه السلام

است. آن را از وی درخواست نمود، و چون او از دادن آن خودداری کرد، عبدالملک او را تهدید نمود که اگر شمشیر را ندهد، رزق او را از بیت المال قطع خواهد کرد»<sup>(۴)</sup>.

این روایت می‌رساند که ممر در آمد ایشان در آن زمان، از بیت‌المال بوده است.

۱۴- ابن سعد روایت می‌کند:

«عبدالملک مروان بر طبق تقاضای محمد بن علی بن الحنفیه، بدهی او را ادا کرد،

و تمام نیازهای او، فرزندان، حامیان و غلامانش را از بیت‌المال برآورده ساخت»<sup>(۵)</sup>.

۱۵- علی بن طاوس در «أمان الأخطار» از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که

ایشان از قول پدرش - امام باقر - خبری طولانی گفته است درباره امر کردن

۱- طبقات، ج ۲، ص ۲۱۳.

۲- قطب راوندی، خرائج و جرائح: ص ۱۹۴ و بحار الأنوار: ج ۶، ص ۲۸.

۳- مستدرک الوسائل: ج ۱۳، ص ۱۷۸.

۴- بحار الأنوار: ج ۱۱، ص ۲۰، چاپ تبریز.

۵- الطبقات الكبرى: ج ۵، ص ۱۱۲.

هشام بن عبدالملک به اعزام آن حضرت و پسرش و تمام یاران و اطرافیانش به شام، و آنچه بین آنها جریان یافته بود، تا آنجا که فرمود:

«فَبَعَثَ إِلَيْنَا بِالْحَائِزَةِ وَأَمَرَنَا أَنْ نَنْصَرِفَ إِلَى الْمَدِينَةِ» «هشام برای ما هدیه فرستاد و

دستور داد که به مدینه برگردیم».

#### ۱۶- محدث نوری خبر دیگری در این مورد می آورد:

«منصور دوانیقی، که قصد کشتن حضرت صادق علیه السلام را داشت، او را به بغداد احضار نمود، اما پس از گفت و گو، فرمان بازگشت داد، و هدایا و پیشکش هایی به وی داد. امام از قبول آنها خودداری کرد و فرمود: ای امیرالمؤمنین، من بی نیازم و به قدر کفایت، مال دارم. اگر می خواهی به من خوبی کنی، باید از کشتن کسان من، که مخالف تو هستند، گذشت کنی. منصور گفت: بسیار خوب، و دستور دادم صد هزار درهم به شما بدهند. آن را بین خویشان و خانواده خود پخش کن. حضرت فرمود: صلّه رحم به جای آوردی، ای امیرالمؤمنین»<sup>(۱)</sup>.

#### ۱۷- شیخ مفید گزارش می دهد که هارون الرشید، موسی بن جعفر را احضار

نمود، و پس از نقل گفت و گویی طولانی میان آن دو، می نویسد:

«فَقَالَ هَارُونُ: أَحْسَنْتَ وَهُوَ كَلَامٌ مُوجِزٌ جَامِعٌ فَارْفَعْ حَوَائِجَكَ يَا مُوسَى فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَوَّلُ حَاجَتِي إِلَيْكَ أَنْ تَأْذَنَ لِي فِي الْإِنْصِرَافِ إِلَى أَهْلِي... فَقَالَ: ازْدَدْ! فَقُلْتُ: عَائِي عِيَالٌ كَثِيرٌ وَأَعْيُنُنَا بَعْدَ اللَّهِ مَمْدُودَةٌ إِلَى فَضْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَادَتِهِ. فَأَمَرَ لِي بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَكِسْوَةٍ وَحَمَلَنِي وَرَدَّنِي إِلَى أَهْلِي مُكْرَمًا» «... هارون گفت: نیکو گفتی، و این، سخنی کوتاه و جامع است. اکنون بگو چه نیاز داری، ای موسی. گفتم: نخستین درخواست من این است که اجازه دهی نزد خانواده ام بازگردم،... هارون گفت: دیگر چه؟ گفتم: من خانواده بزرگی دارم و چشمانمان، بعد از خداوند، به فضل و منش امیرالمؤمنین دوخته است. لذا هارون دستور داد که صد هزار درهم با خلعت به من دادند، و مرا سوار بر اسب و با احترام، نزد خانواده ام برگردانید»<sup>(۲)</sup>.

#### ۱۸- در گزارشی دیگر آمده است که:

۱- مستدرک الوسائل: ج ۱۳، ص ۱۷۳.

۲- الاختصاص: ص ۵۸. همچنین: بحار الأنوار: ج ۴۸، ص ۱۲۴ و مستدرک الوسائل: ج ۱۳، ص ۱۷۷.

«مهدی، خلیفه عباسی [پدر هارون الرشید] شبانه در پی من فرستاد و از من خواست که موسی بن جعفر علیه السلام را نزد او بیاورم. هنگامی که وی را نزد مهدی بردم، با او معانقه کرد و آن جناب را کنار خویش نشانید و گفت: ای ابالحسن، من امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب را در خواب دیدم، که بر من آیاتی می خواند. پس آیا من از قیام تو علیه خودم و هر یک از فرزندانم در امان هستم؟ امام فرمود: به خدا سوگند، من چنین کاری نمی کنم، و در شأن من هم نیست. مهدی گفت: راست گفتی، [و به مأمورانش دستور داد:] سه هزار دینار به ایشان بدهید، و او را به مدینه، نزد خانواده اش برگردانید»<sup>(۱)</sup>.

۱۹- نیز از قول «هارون الرشید» روایت شده است:

«در خواب حسین بن علی را دیدم، که به سوی من آمد، در حالی که شمشیری در دست داشت و فرمود: یا موسی بن جعفر را اکنون آزاد می کنی، یا آنکه با این شمشیر [مانند شتر] نَحْرَت می کنم. برو او را آزاد کن و سی هزار درهم به او بده»<sup>(۲)</sup>.

و هارون چنین کرد.

۲۰- همچنین، روایت شده است که:

«روزی مأمون به علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت: فرزندانِ پدرت [یعنی فرزندانِ علی] درباره جدِّ ما [عباس بن عبدالمطلب] چه می گویند؟ امام رضا فرمود: چه می گویند؟ عباس مردی بود که خداوند، اطاعت از پسران او را برآفریدگانش واجب کرد. پس مأمون دستور داد که یک میلیون درهم به آن حضرت بدهند»<sup>(۳)</sup>.

۲۱- یافعی همچنین گزارش می کند که:

«مأمون دخترش، أمّ فضل، را به ازدواج محمد تقی علیه السلام درآورد و در هر سال، یک میلیون درهم برای وی مقرری تعیین کرد»<sup>(۴)</sup>.

۱- یافعی، مرآة الجنان: ج ۱، ص ۳۹۴.

۲- ص ۳۹۵.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۳.

۴- همان، ص ۸۰.

یعقوبی در همین رابطه می‌نویسد:

«وَزَوْجُ مُحَمَّدَ بْنِ الرِّضَا ابْنَتَهُ أُمَ الْفَضْلِ وَأَمْرَ لَهُ بِالْفَيْ أَلْفِ دَرْهَمٍ وَقَالَ: إِنِّي أَحَبَبْتُ أَنْ أَكُونَ جَدًّا لِمَرْيَمَ وَوَلَدَهُ رَسُولَ اللَّهِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَلَمْ تَلِدْ مِنْهُ» «و [مأمون] محمد بن رضا را به ازدواج دخترش، ام‌الفضل، درآورد و دستور داد که یک میلیون درهم به او بدهند، و گفت: همانا دوست دارم که پدربزرگ کسی باشم که زاده پیامبر ص و علی ع است، ولی از او فرزندی زاده نشد»<sup>(۱)</sup>.

۲۲- روایتی از قول حکیمه - دختر امام محمدتقی - نقل شده است و در خلال آن می‌گوید:

«قَالَ الْمَأْمُونُ لِيَأْسِرَ: سِرُّ إِلَى ابْنِ الرِّضَا ع وَأَبْلَغُهُ عَنِّي السَّلَامَ وَاحْمِلْ إِلَيْهِ عِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ» «مأمون به یاسر [خادم خود] گفت: نزد ابن الرضا ع [محمد تقی] برو، از من به او سلام برسان و بیست هزار دینار برای او ببر»<sup>(۲)</sup>.

۲۳- به گزارش کلینی از قول «ابراهیم بن محمد طاهری» آورده‌اند که:

«متوکل بیمار شد و نحوه شفا یافتنش را با معالجه امام علی ع ذکر کرده‌اند. مادر متوکل وقتی مژده شفا یافتن فرزندش را شنید، ده هزار دینار برای آن حضرت فرستاد».

ابن شهر آشوب نیز در «مناقب» داستان بیماری و نذر متوکل و شفا یافتن او را آورده و نیز مسئله‌ای را که حضرت بدان پاسخ گفته و آنگاه، متوکل ده هزار درهم به آن حضرت عطا کرده است»<sup>(۳)</sup>.

۲۴- مسعودی در «مروج الذهب»، ضمن قضیه‌ای می‌نویسد:

«متوکل چهارهزار دینار به امام علی ع عطا کرد، و او را محترمانه به منزلش برگردانید».

۱- التاريخ: ج ۲، ص ۱۵۰، چاپ بیروت.

۲- سیدبن طاوس، مُهَجَّجُ الدَّعَوَاتِ وَمَنْهَجُ الْعِبَادَاتِ وَمَحْدَثُ نُورِي، مستدرک الوسائل: ج ۱۳، ص ۱۷۸.

۳- شیخ مفید، الارشاد و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۷۹.

این ماجرا در مرآة الجنان<sup>(۱)</sup>، در ضمن استفتایی آمده است که متوکل به حضرت چهارهزار درهم داد، و شاید قضیه دیگری باشد<sup>(۲)</sup>.

۲۵- متوکل حضرت هادی علیه السلام را به درگاهش احضار کرد و در اثنای بحث، امام این شعر را خواند:

بَاتُوا عَلَي قُلُلِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ غَلَبُ الرَّجَالِ فَلَمْ تَنْفَعَهُمُ الْقُلُلُ

«شب را در قله‌های کوه‌های خوابیدند تا از آنها حفاظت کند، مردان شکست خوردند، پس قله‌های کوه سودی برایشان نداشت».

در کتب حدیث و تاریخ نوشته‌اند که متوکل سخت گریه کرد، به طوری که محاسنش از اشک خیس شد، آنگاه:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ! عَلَيْكَ دَيْنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِينَارٍ، فَأَمَرَ بِدَفْعِهَا إِلَيْهِ وَرَدَّهُ إِلَى

مَنْزِلِهِ مُكْرَمًا» «گفت: ای ابا الحسن، مقروضی؟ فرمود: آری، چهارهزار دینار. متوکل امر کرد که آن مبلغ را به وی بپردازند و او را محترمانه به منزلش برگردانند»<sup>(۳)</sup>.

\*\*\*

ما در این بخش، فقط چند نمونه از گزارش اموالی را ارائه کردیم که ائمه اهل بیت علیهم السلام دریافت می‌داشتند، و سخنی از حلیت و حرمت زکات بیت‌المال به میان نیاوردیم. با این وجود، اگر بخواهیم حسابرسی دقیقی انجام دهیم، این مبالغ، بسیار بیشتر از آن است که ذکر شد، و گرنه تعیین حد و حصر اموالی که سایر بنی‌هاشم از خلفا و غیر آن دریافت می‌کردند، کار مشکلی است، مثلاً: بنا بر تصریح تواریخ، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هنگامی که دخترش - ام‌کلثوم - را به ازدواج حجاج بن یوسف درآورد، دومیلیون درهم پنهانی و پانصد هزار درهم آشکارا از

۱- ج ۲، ص ۱۶۰.

۲- نیز بنگرید به: مستدرک الوسائل: ج ۱۳، ص ۱۸۰.

۳- مسعودی، مروج الذهب: ج ۴، ص ۱۸۰؛ ابن خلکان، وفيات الأعيان: ج ۳، ص ۲۷۲، صفدی، الوافی بالوفیات: ج ۲۲، ص ۴۹، محسن الأمين، أعيان الشيعة: ج ۲، ص ۳۸، مجلسی، بحار الأنوار: ج ۵۰، ص ۲۱۱. (مُصحح)



حجاج گرفت، که تمام آن را حجاج پرداخت، و عبدالله دختر خود را برای او به عراق گسیل داشت<sup>(۱)</sup>.

تمام این اموال که به ائمه و دیگر افراد بنی هاشم پرداخته می‌شد، از بیت المال بود، و اموال بیت المال در آن روزگار، در درجه اول، از زکات تشکیل می‌شد، هر چند که خراج اراضی و جزیه اهل ذمه، و گاهی، غنیمت‌های جنگ نیز در آن بود. اما به هر صورت، قسمت مهم آن، از زکات بود، و پر واضح است که آن زمان، زکات و اموال غیر از آن را، در بیت‌المال جداگانه‌ای نگهداری نمی‌کردند، که گفته شود آنچه به ایشان داده می‌شد، از بیت‌المال جداگانه‌ای بوده است. پس با این وجود، چگونه بعد از رسول خدا، صدقات و زکات بر بنی هاشم حرام شد، و چرا باید حرام باشد؟ مگر اسلام، دین آن خدایی نیست که پیامبران سلف نیز بدان دعوت می‌کردند؟ در حقیقت، اسلام، دین آدم تا خاتم است. مگر پیامبر اسلام، پیامبر خاتم نیست که به همان دین خدایی دعوت می‌کند؟

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ...﴾ [الأحقاف: ۹].

«بگو من پدیده‌ای نوظهور در میان پیامبران نیستم...».

مگر احکام ابدی این دین، جز همان است که خدا به پیامبران گذشته دستور داده‌است؟ خداوند متعال در آیه ۴۳ سوره فصلت می‌فرماید:

﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ﴾ [فصلت: ۴۳].

«به تو جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است گفته نمی‌شود...».

خدا آنچه را به پیامبران گذشته دستور داده است، همان را به پیامبر اسلام نیز امر فرموده است. می‌دانیم که دستورات برخی از احکام، در شریعت بعضی پیامبران ابدی نبوده است، زیرا احتمال آن وجود داشت که پیامبری بعد از او بیاید و آن حکم، نسخ شود. با این وجود، در شریعت آنان چنین دستوری نبوده است که اموال بیت المال و زکات و صدقات، بر فرزندان و خویشان آن پیامبران حرام باشد. به نص صریح قرآن، فرزندان یعقوب پیامبر، از عزیز مصر مطالبه صدقه کردند، اما بر منسوبین دور و

۱- سید علی خان، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة: ص ۱۷۵.

خویشاوندان حتی متروک و مهجور پیامبر اسلام ﷺ صدقات و زکات حرام باشد و این محرومیت را برای آنان نوعی امتیاز و افتخار قرار دهند؟<sup>(۱)</sup> باز اگر خمس کزایی را، که یک پنجم ثروت دنیاست، برای آنان جعل کرده بودند، شاید می شد این محرومیت را امتیاز آنان به حساب آورد.

قانون حرمت صدقه بر بنی هاشم، هرگز عملی نشد، مگر چند روزی که خود رسول خدا ﷺ از باب احتیاط و احتراز، مصرف آن را برای یکی دو نفر از خاندان خود روا ندانست، اما بلافاصله پس از وفات ایشان، تمام خاندان و همسران و خویشاوندان نزدیک و دور او، با کیفیت و جزئیاتی که در تمام منابع تاریخی به صراحت ذکر شده است، از زکات و صدقات استفاده می کردند. تمام اتکا و استناد تحریم کنندگان صدقه بر بنی هاشم، چند حدیث ضعیف و متناقض است که در کتاب های شیعه، و بعضاً، در منابع حدیثی اهل سنت آمده است، که اگر دقت شود، راوی اصلی و شخص مورد اعتماد بیشتر راویان و رجال احادیث [قائل به] حرمت، «علی بن فضال» است، که ما هویت حقیقی او و دلایل ضعف و فسادش را در کتاب «زکات» آورده ایم، و در همین کتاب نیز مختصری از آن ذکر شد. وی در حدیثی چنین نقل کرده است:

«... عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ هَلْ تَحِلُّ لِبَنِي هَاشِمٍ الصَّدَقَةُ؟ قَالَ: لَا...» «... از جمیل بن درّاج از نقل شده است که: از امام صادق ﷺ پرسیدم: آیا صدقه بر بنی هاشم حلال است؟ فرمود: خیر»<sup>(۲)</sup>.

همین راوی (علی بن فضال) که از حضرت صادق ﷺ روایت می کند که صدقه بر بنی هاشم حلال نیست، بنا به روایتی دیگر، چنین می گوید:

۱- شیخ صدوق در کتاب «المقنع» حدیثی از «سفیان بن عیینه» از حضرت صادق ﷺ آورده است، به این مضمون که: «زکات برعموم انبیا و فرزندان ایشان حلال، و فقط بر بنی هاشم حرام است». شاید این حدیث را برای آزار منسوبین به رسول خدا ﷺ جعل کرده باشند.

۲- وسائل الشیعة: ج ۲، ص ۳۷، چاپ امیربهداد و شیخ طوسی، التهذیب: ج ۴، ص ۶۰.

«... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَعْطُوا الزَّكَاةَ مَنْ أَرَادَهَا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَإِنَّهَا تَحِلُّ لَهُمْ!»... از امام صادق عليه السلام نقل شده است که فرمود: هر کس می‌خواهد به بنی‌هاشم زکات بدهد، همانا که آن، برایشان حلال شده است»<sup>(۱)</sup>.

در این حدیث، زکات بر بنی‌هاشم حلال شده است. به راستی، کسی نمی‌داند خود این راویان چه دین و مذهبی داشتند، و اگر مسلمان بودند، چگونه به این احکام عمل می‌کردند. گاهی از قول یکی از ائمه، چیزی را حلال می‌کنند، و باز همان چیز را از قول همان امام، حرام می‌کنند، پناه بر خدا از فریبکاری شیطان!

\*\*\*

اگر در احادیثی که درباره این موضوع آمده است و همگان در آن متفق هستند دقت شود، قضیه حرمت، چنان نیست که عُلات تفسیر می‌کنند، بلکه فقط بوی کراهت از آنها به مشام می‌رسد، از جمله:

۱- شیخ حرّ عاملی از «صحیفة الرضا» چنین نقل می‌کند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا تَحِلُّ لَنَا الصَّدَقَةُ وَأَمْرُنَا بِإِسْبَاحِ الْوُضُوءِ وَأَنْ لَا نُزَيَّ حِمَارًا عَلَى عَتِيقَةٍ» «رسول خدا عليه السلام فرمود: صدقه بر ما حلال نیست و به ما دستور داده شده است که وضو را کامل بگیریم، و و خران [برای تولید مثل] بر اسبان سوار نکنیم»<sup>(۲)</sup>.

۲- از عبدالله بن عباس روایت است که گفت:

«وَاللَّهِ مَا اخْتَصَّنَا رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام بِشَيْءٍ دُونَ النَّاسِ إِلَّا ثَلَاثًا: أَمَرْنَا أَنْ نُسَبِّحَ الْوُضُوءَ وَأَمَرْنَا أَنْ لَا نَأْكُلَ الصَّدَقَةَ وَلَا نُزَيَّ الْحُمُرَ عَلَى الْحَيْلِ» «به خدا قسم که پیامبر خدا عليه السلام ما را بر مردم برتری نداد، مگر در سه چیز: به ما دستور داده شد که وضو را کامل کنیم، و اینکه صدقه نخوریم، و خران [برای تولید مثل] بر اسبان سوار نکنیم»<sup>(۳)</sup>.

چنان که ملاحظه می‌شود، موضوع خوردن صدقه برای بنی‌هاشم، در ردیفِ خر را بر اسب راندن است، و این قبیل اعمال، هرگز به آن حد از حرمت نمی‌رسد، که

۱- وسائل الشیعة: ج ۲، ص ۳۶.

۲- همان، ج ۹، ص ۲۷۰.

۳- سنن بیهقی: ج ۷، ص ۳۰.

موجب عقاب باشد، بلکه عملِ مکروهی است که هر شخصِ شرافتمندی از آن اجتناب می‌کند.

عذر دیگری که در این باره گفته شده، آن است که رسول خدا ﷺ فرموده است که زکات، چرک‌های دست‌های مردم است<sup>(۱)</sup>، یعنی به کدِ یمین و عرقِ جبین به دست آمده و دسترنج مردم است، و خوردن آن برای بنی‌هاشم جایز نیست. پیشتر نیز گفتیم که در کتاب «کافی» از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود:

«إِنَّ الصَّدَقَةَ أَوْسَاخُ أَيْدِي النَّاسِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيَّ مِنْهَا وَمِنْ غَيْرِهَا مَا قَدْ حَرَّمَهُ وَإِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» «صدقه [زکات] چرک‌های دست‌های مردم است و خدا از آن و غیر آن، بر من حرام کرده است، آنچه باید حرام کند، و صدقه بر بنی‌هاشم حلال نیست»<sup>(۲)</sup>.

در داستانِ آمدن «ربیع» و «عباس» خدمت رسول خدا ﷺ برای گرفتن عاملیت زکات برای فرزندان خود، چنین می‌خوانیم که ایشان فرمود:

«این صدقه برای آل محمد سزاوار نیست، زیرا چرک‌های دست‌های است»<sup>(۳)</sup>.

اگر از این احادیث، استنباط حرمت یا کراهت شود، مخصوص زمان رسول خداست، در حالی که، هیچ دلیلی از کتاب خدا برای آنها نیست، و در صورتی که اجرا شوند، هرگاه غنیمت جنگی وجود نداشته باشد، فقرای بنی‌هاشم سخت به زحمت می‌افتند، زیرا اگر این احادیث، صحیح باشند، ناظر به زمانِ صدور آنهاست، که غنیمت‌های جنگی فراوانی در اختیار دولت اسلامی بوده است، و بنی‌هاشم می‌توانستند با استفاده از خمسِ آن غنیمت‌ها، این محرومیت از صدقه را جبران کنند. اما در زمانی که از آن خبری نیست، این محرومیت، بسی ظالمانه است، و چنین چیزی هرگز در دین حق نیست. اما تلافی کردنِ آن از خمسِ ارباب مکاسب

۱- «الزكاة أوساخ أيدي الناس».

۲- شرح این حدیث و راویان آن، پیشتر بیان شد.

۳- سنن بیهقی: ج ۷، ص ۳۱.

(سودهای تجارت) که در زمان ما معمول و علت آن شمرده شده، بسی عجیب است، به چند دلیل:

**نخست:** در هیچ یک از احادیثی که حرمت صدقه در آن آمده، جایگزینی برای آن صدقه حرام ذکر نشده است، مگر آنکه خمس غنیمت‌ها باشد، آن هم در حدیثی مُرسَل!  
**دوم:** قرار دادن خمس ارباح مکاسب به جای آن محرومیت، از عجیب‌ترین جعلیات و بدعت‌هاست، زیرا نه خمس ارباح مکاسب دارای برهان و حجتی از کتاب و سنت است، و نه بر فرض وجود، مخصوص بنی‌هاشم است، بلکه خاص امام مسلمین است.

**سوم:** گفتیم که زکات، مالیاتی فوق‌العاده عادلانه است، و با قید و شرط‌هایی که بر آن بسته شده است، جز ثروتمندان جامعه، کسی آن را نمی‌پردازد، چرا که در هر سی یا چهل گاو غیر معلوفه (علف دستی نخورده) و غیرعامله (به کار گرفته نشده) و چهل گوسفند چین و چنان، و طلا و نقره مسکوک و منقوش‌کذایی، و حتی، زکات تجارت، که فقها آن را با کرامت خود(!) تا درجه استحباب بالا برده‌اند، یک‌چهل درآمد ثروتمندان است. حال چنین زکاتی با چنین ویژگی‌هایی، چرک دست مردم است و روا نیست که بنی‌هاشم از آن استفاده و ارتزاق کنند. پس چگونه رواست که از خمس ارباح مکاسب، بساط عیش و نوش عده‌ای عافیت طلب فراهم گردد؟ همان خمسی که فقهای زمان ما می‌گویند حتی هر حمّال و کارگر و جاروکنی باید از کم‌ترین درآمد خود بپردازد، حتی اگر ۵ ریال درآمد زائد در سال داشته باشد، و راه فرار هم ندارد [وگرنه مالش حرام، و فرزندش ناپاک است].

آیا چنین خمسی، که حاصل کدّ یمین و عرق جبین است، چرک دست مردم نیست و حلال است؟ اما کسی که صد گوسفند یا بیشتر دارد و می‌تواند از صد گوسفند، بلکه از هزار آن هم، به عذرها و بهانه‌های مختلف، از زکات دادن آن فرار کند، اگر زکاتش را داد، این زکات، چرک دست مردم، و مصرفش حرام است؟ مثلاً فقهای شیعه برای مردی که هزار رأس گوسفند دارد و به دنبال راهی برای فرار از زکات است، چنین بهانه‌تراشی می‌کنند و عذر می‌آورند:

الف) صد رأس آن گوسفندان، مخصوص شیرِ مصرفی خانواده شخص است، که از زکات دادن معاف هستند.

ب) صد رأس آنها نر هستند که مخصوص تولید مثل یا باروری گوسفندان ماده‌اند، که آنها نیز معاف هستند.

ج) سیصد رأس آنها در ۱۰ روستای مجاور، تقسیم شده‌اند (در هر روستا ۳۰ رأس) تا آنها را افراد مختلفی که اجاره کرده‌اند، بدوشند. لذا هیچ کدام از آن دسته‌ها، در هر روستایی که هستند، به چهل رأس نمی‌رسند، که در تمام سال در یک محل بمانند و مشمول زکات شوند، لذا از زکات معاف می‌شوند.

د) به چهارصد رأس دیگر، به این خاطر که صحرا علف کافی ندارد، روزانه یا در هر هفته و یا هر ماه، مقداری علف دستی، مانند یونجه، شبدر و جو داده می‌شود، یا اینکه در فصل زمستان، در اَعْلُ نگاهداری می‌شوند، معلوفه به شمار می‌روند و از زکات معاف هستند، هرچند مدت کمی باشد.

ه) به زحمت می‌توان صد گوسفندِ باقی مانده از این هزار گوسفند را از قید و بند این شرط‌ها یا عذر‌ها و بهانه‌ها بیرون آورد و مشمول زکات شمرد، چرا که با شرط غیرمعلوفه بودن، بسیار مشکل است که یکصد عدد از آنها مشمول زکات شوند. در آن صورت، فقط یک گوسفند از این صد گوسفند را می‌توان به عنوان زکات اخذ نمود، که در حقیقت، از هزار گوسفند، یک گوسفند داده شده است. با این وجود، همین یک گوسفند هم بر بنی‌هاشم حرام است، زیرا چرک دست مردم است، که از کدّ یمین و عرق جبین صاحب این هزار گوسفند به دست آمده است، و روا نیست که بنی‌هاشم از آن ارتزاق نمایند.

یا فلان مرد ثروتمند هزار مثقال یا بیشتر طلا دارد، بدین صورت: مقداری از آن شمش است، مقداری از آن ظرف است، و مقداری دیگر زینت است، که هرگز مشمول زکات نیست. حال اگر اتفاقاً مرد ثروتمند دیگری بیست اشرفی طلا داشته باشد که در تمام سال در گوشه‌ای از صندوق یا روی طاقچه اطاق او مانده باشد، و نتواند آنها را مشمول یکی از عذرهایی کند که از زکات معاف گردد، در آن صورت،

یک‌چهلّم آن را می‌توان به عنوان زکات از او گرفت. اما همین یک‌چهلّم، که می‌توان گفت یک هزارم ثروت طلای این مرد است، چون چرک دست مردم و نتیجهٔ زحمت و دسترنج و کدّ یمین و عرق جبین است، پس بر بنی‌هاشم حرام است.

همچنین به فتوای فقهای این عصر، دارایی‌های صاحبان شتر و گاو، دارندگان پول‌های نقره، که ما در زمان خود احدی از چنین اشخاصی را که اموال آنها مشمول زکات باشد نمی‌شناسیم، و صاحبان میلیون‌ها تومان اسکناس و اوراق بهادار و چکه و سفته، هرگز مشمول زکات نمی‌شود، و اگر بر حسب تصادف، اموال ایشان مشمول زکات شد، در آن صورت هم بر بنی‌هاشم حرام است، زیرا آنها چرک دست مردم و نتیجهٔ زحمت و دسترنج است و نباید منسوبین به رسول‌الله ﷺ از آن ارتزاق نمایند، اما استفاده و ارتزاق از دسترنج و کدّ یمین و عرق جبین هر پیرحمّال و پیرزن چرخ‌ریس، هر چند پنج ریال درآمد فزونی در سال داشته باشند، بر بنی‌هاشم حلال است.

اینک نظری بیفکنیم به رساله‌های فتوا، و -به اصطلاح- رساله عملیه آقایان فقها در زمان حاضر، تا ببینیم این آیات الهی و حجت‌های بالغه چگونه بنی‌هاشم را از چرک‌های دست مردم [أوساخ أیدی الناس] نجات داده است. عموم ایشان در رساله‌های خود، منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع کسب و کار را مشمول خمس دانسته‌اند، که بنی‌هاشم (سادات) باید از آن ارتزاق کنند، به علاوهٔ خود فقها که سهم بیشتری دارند. مثلاً یکی از آنان در رساله خود، ضمن برشمردن اموالی که مشمول خمس می‌شود، چنین می‌نویسد:

«پنجم: منافع تجارت و زراعت و صنعت و جمیع انواع اکتساب و زیادی آنچه تهیه می‌شود از برای سال، از خوراکی و غیر آن، اگر از منافع باشد، و زیادتی منافع زراعت و کسب، هر چند کم باشد، مثل صید کردن و هیمه و پوشش کردن یا آوردن و فروختن و سقایی کردن و اجیرشدن حتی به عبادت و تعلیم اطفال و علف صحرا چیدن و گزانگبین و عسل کوهی جمع نمودن و عملگی و قاصدی نمودن و جعله در عملگی گرفتن و نحو اینها».

آیت‌الله دیگر در رساله خود عیناً همین جملات را تکرار کرده است.

آیت‌الله فقید دیگر در رساله خود عین همان عبارت را آورده است، به اضافه بنائی کردن، دلّالی، خیاطی، چرخ‌ریسی، جولایی [نخ‌ریسی]، آرد کردن، رختشویی، حمّالی، کفش‌دوزی، کفش‌فروشی، و حتی، بند زیرجامه فروختن.

آیت‌الله دیگر زمان ما، که مرجعیت عام و تام داشت در رساله خود، عبارات فوق را تکرار کرده است. مرجع اعظم زمان ما نیز در رساله خود، همین عبارات را با اندکی پس و پیش آورده، و همچنین، سایر این آیاتِ عظام، چنان این مطلب را تکرار کرده‌اند که گویی آیه محکمی از قرآن کریم است، که باید بدون تصرف و تحریف تکرار شود<sup>(۱)</sup>.

چنان که ملاحظه می‌کنید، آن عملة بدبختی که کنّاسی و حمّالی می‌کند، یا آن زن بیچاره‌ای که چرخ‌ریسی و رختشویی می‌کند، یا آن کارگری که از صبح تا شام جان می‌کند و عرق می‌ریزد، اگر پنج ریال به دست آورد، مشمول خمس است و باید

۱- استاد قلمداران رحمته‌الله نامی از مراجع مذکور به میان نیاورده است - که خوب بود نام می‌برد. لذا در اینجا دیدگاه یکی از علمای مسلم صد سال اخیر شیعه، یعنی آیت‌الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، (متوفای ۱۳۳۷ق) را به نظر شما می‌رسانیم. وی ساکن نجف بوده است و مراجع امروزی، خود را ریزه‌خوار خوان علمی او می‌شمارند. وی موارد مشمول پرداخت خمس را چنین نام می‌برد:

«ما یفضل عن مؤونة سنّته ومؤونة عیاله من أرباح التجارات ومن سائر التکسبات من الصناعات والزراعات والإجارات حتّى الحیاطة والکتابة والتجارة والصید وجیازة المباحات وأجرة العبادات الاستیجاریة من الحجّ والصوم والصلاة والزیارات وتعلیم الأطفال وغير ذلك من الأعمال التي لها أجره بل الأحوط ثبوته في مطلق الفائدة وإن لم تحصل بالاکتساب كالهبة والهدية والجائزة والمال الموصى به ونحوها...».

«آنچه که زیاد می‌آید از خرجی سالانه و خرجی زن و فرزند، از سود تجارت و سایر کاسبی‌ها، چه صنعتی و چه زراعی، اجاره ملک، حتی خیاطی، نویسندگی، نجاری، صیادی، به دست آوردن اشیاء مباح، اجرت عبادت‌های استیجاری، مانند حج و روزه و نماز و زیارت، آموزش اطفال، و کارهایی که درآمدی از آن عاید می‌شود، بلکه از باب احتیاط، به کلّ سودها تعلق می‌گیرد، هرچند که از راه کاسبی به دست نیاید، مانند: بخشش، هدیه، جایزه، مال وصیتی و غیر آن...».

چنان که ملاحظه می‌شود، موارد مذکور، کلیه امور زندگی مردم را در برمی‌گیرد (عروة الوثقی، ج ۲، مسئله ۴۹). (مصحح)



یک‌پنجم آن را به بنی‌هاشم و منسوبینِ رسول الله پردازد، تا از آن ارتزاق کنند. آیا این چرکِ دست مردم نیست، از کلدِ یمین و عرقِ جبین تهیه نشده، و چون شیر مادر بر بنی‌هاشم حلال است؟ اما یک‌چهلیم از یکهزارم یا یکهزارم از صد هزارم داراییِ آن مرد ثروتمند بر بنی‌هاشم حرام است، زیرا «اوساخ ایدی الناس» است، یعنی نتیجهٔ زحمت و رنج دست آن مردغنی است! این است آن «أعجب الأعاجیب» که انسان از شنیدن آن دچار شگفتی می‌شود و شاخ درمی‌آورد!

اما پرسش‌هایی درباره این ادعا:

اولاً: به چه دلیل آن زکاتِ چرک دست مردم است، اما این خمس نیست؟ حال اینکه، انسان هر چقدر هم فریبکار باشد، باز هم نمی‌تواند عقل و فهم مردم را تا این حد مسخر کند، که زکات آنچنانی را «اوساخ ایدی الناس» بداند، اما خمس این چنینی را خیر.

ثانیاً: به چه دلیل این خمس جانشین آن زکات شد؟ این عبارت (اوساخ ایدی الناس) در حدیثِ مُرسَلی آمده است، که همان حدیث کافی است<sup>(۱)</sup> (به نقل از علی بن ابراهیم از پدرش از حماد بن عیسی از برخی اصحاب) که معلوم نیست چه کسی بوده است. آری، در همین حدیث، ابتدا می‌گوید:

«الْخُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: مِنَ الْعَنَائِمِ وَالْعَوَاصِ وَمِنَ الْكُنُوزِ وَمِنَ الْمَعَادِنِ وَالْمَلَأَحَةِ...»  
«خمس از پنج چیز گرفته می‌شود: غنیمت‌ها، غواصی، دینه‌ها، معادن، و جمع‌آوری نمک از شوره‌زارها».

در ادامهٔ همین حدیث هر چند ناقص و مشوش، باز صراحت دارد که:

«وَيُقَسَّمُ الْأَرْبَعَةُ الْأَخْمَاسِ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ وَوَلِيِّ ذَلِكَ وَيُقَسَّمُ بَيْنَهُمُ الْخُمْسُ عَلَى سِتَّةِ أَهْلِهِمْ» «و چهار پنجم دیگر، بین کسانی تقسیم می‌شود که برای آن جنگیده و آن را صاحب شده‌اند، و خمس، بین ایشان به شش سهم تقسیم می‌شود».  
و پس از آنکه خمس غنیمت‌های جنگی را شش قسمت می‌کند، و سه قسمت آن را به یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان بنی‌هاشم اختصاص می‌دهد، می‌نویسد:

۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۳۹ و شیخ طوسی، تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۸. (مُصحح)

«عَوْضاً لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ تُنْزِيهَاً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ لِقْرَابَتِهِمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَرَامَةً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ عَنْ أَوْسَاحِ النَّاسِ فَجَعَلَ لَهُمْ خَاصَّةً مِنْ عِنْدِهِ مَا يُغْنِيهِمْ بِهِ» «به عنوان جایگزینی برای ایشان از صدقات مردم، پاک نگه داشتن ایشان از جانب خداوند، به سبب نزدیکی‌شان به رسول خدا ﷺ و بزرگداشتی برای آنان از جانب خداوند [به خاطر بی‌نیاز کردنشان] از دسترنج مردم، پس از جانب خود چیزی ویژه ایشان قرار داد که بی‌نیازشان گرداند».

پس اگر این حدیث، صحیح بود و قرآن کریم آن را تصدیق می‌کرد (که نکرده است) باز هم از آن، هرگز چنین استفاده و استنباط نمی‌شد که مزد هر کارگر و جاروکش و حمال و چرخ‌ریس و رختشویی را باید به بنی‌هاشم داد، بلکه آنچه متن حدیث و عبارت آن بدان گواهی می‌دهد، این است که منظور از آن، خمس غنیمت‌های جنگی است. عبارت «بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ» چه ربطی دارد به خمس دسترنج حمال و جاروکش و بنا و خیاط و چرخ‌ریس و رختشوی؟ خمس ارباح مکاسب، اگر حقیقت داشته باشد، مخصوص امام است، به عنوان پیشوای جامعه، و اگر مراد از آن، امامی از ائمه اثناعشر باشد، به استناد بیش از سی حدیث، آن بزرگواران سهم خمس خویش را به شیعیان بخشیده‌اند، و ما در فصل جداگانه‌ای درباره آن بحث خواهیم کرد.

با این اوصاف، به جرأت می‌توان گفت که مدعیان خمس، پاسخی برای این شبهات ندارند، اگر دارند، بیاورند.

واقعاً عجیب است که اگر یک فرد ثروتمند از درآمد کارخانه‌ها و شرکت‌ها و کارتل‌های تجاری، صاحب میلیون‌ها تومان اسکناس و چک‌های تضمینی و اوراق بهادار دیگر شود، به فتوای فقهای زمان ما، این اموال مشمول زکات نیست، اما اگر همین فرد، اتفاقاً بیست دینار طلا با آن قید و بندها داشته باشد، که اولاً مسکوک به سکه سلطان وقت و رایج در بازار روز باشد، و یک سال تمام در کنار طاقچه و یا گوشه گاو صندوق راکد بماند، در این صورت، یک‌چهلیم آن، مشمول زکات می‌شود، ولی چون «اوساخ آیدی الناس» است، بر بنی‌هاشم روا و حلال نیست. اما اگر از همین اسکناس‌ها و چک‌ها و سفته‌ها، پنج تومان یا کمتر یا زیادتر آن را یک کارگر

چرخ ریس و رختشوی داشت، مشمول خمس بوده و برای بنی هاشم از شیرِ مادر حلال تر است، واقعاً که عجیب است!

باز اگر در مسئله خمس به همان غنیمت‌های جنگی اکتفا می‌شد (که حقیقت هم همان است) به آسانی می‌شد این مطلب را پذیرفت، که چون زکات نتیجه زحمات و دسترنج مسلمانان است و پیامبر خدا بر طبق تعلیم و دستور خدا<sup>(۱)</sup> نخواسته است که خاندانش از آن استفاده و ارتزاق نمایند، لذا آن را حرام یا مکروه شمرده است، اما چون غنیمت‌های جنگی مال کفار بوده و فعلاً مال بی‌صاحبی است که مسلمانی درباره آن زحمت نکشیده است و دسترنج او نیست، و به اصطلاح معروف، «مال بادآورده» است، خوردن آن را برای خانواده خود جایز دانسته است، اما خمس کذایی را چه عرض کنم؟!.

۱- ﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...﴾ [الأنعام: ۹۰].

«... بگو: من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی‌طلبم...».



## فصل چهارم: رسالت معنوی، عنایت مادی

خمسی که فقهای شیعه برای منسوبین یا منتسبین به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار داده‌اند به طور کلی یک‌پنجم کلیه ثروت‌های روی زمین است، و اگر روزی -إن شاء الله- همه مردم روی زمین مسلمان شدند، به هریک از کسانی که ادعای سیادت می‌کنند و تعداد تمام آنها -راست یا دروغ- امروز در دنیا به سه میلیون نفر هم نمی‌رسد، به هر کدام روزانه بیش از چند صد هزار تومان خواهد رسید<sup>(۱)</sup>. اگر تنها درآمد ایران را به حساب آوریم، که از حیث درآمد، در زمره کشورهای متوسط اسلامی است، اما از حیث وجود سادات بنی‌هاشم بیش از تمام کشورهاست، و در محاسبه خود، درآمد معادن و گنج‌ها و ارباح مکاسب را به شمار آوریم، که فقها آن را هم مشمول خمس آل رسول صلی الله علیه و آله می‌دانند، به هر یک از سادات ایران، روزانه بیش از هزار تومان خواهد رسید. به علاوه، آنان می‌توانند از زکات سادات هم‌نژاد خویش بهره‌ور شوند و در صورت ضرورت، از زکات غیر بنی‌هاشم نیز استفاده کنند. افزون بر اینکه از زکات سایر مردم، احتیاجات اجتماعی آنان باید تأمین شود، از جمله: تجهیزات نظامی، اسلحه، مهمات، احداث و تعمیر جاده‌ها و راه‌ها، خیابان‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها و مساجد. جالب اینجاست که این قبیل مخارج و هزینه‌های مؤسسات اجتماعی باید از طریق زکات (سهم فی سبیل‌الله) تأمین شود، اما از طریق خمس جایز نیست. راستی این چه میراثی بود که پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله پیامبر رحمت، و کسی که اجری برای نبوتش نمی‌خواست، برای خویشاوندان خود قرار داده‌است؟ او که به نص آیات شریفه قرآن نباید اجر و مزد از کسی بخواهد، و نخواست. پس اجر و مزد او چه بوده که نخواست است؟ و این چیست که او خواسته است؟ کدام پادشاه

۱- آمار و ارقام‌های ارائه شده، مربوط به سال ۱۳۴۷ شمسی است. (مُصحح)

جبار و فرمانروای خونخواری برای خویشاوندان خود چنین میراثی به جای گذاشته است؟ صرف نظر از پیامبران و حتی پادشاهان، آیا فرعون و نمرود و شداد، که ادعای خدایی می کردند، توانستند چنین میراثی برای نوادگان هزار سال بعد از خود تأمین کنند؟ این چه تهمت بزرگی است که به پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ نسبت داده اند، و او را جبارترین مرد روی زمین معرفی کرده اند؟ مگر این نبی کریم نیست که در بیش از هشت آیه قرآن صراحتاً ندای: ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾<sup>(۱)</sup> برآورده و برای تبلیغ رسالت خود، اجر و مزدی از مردم نخواسته است؟

### ۱- بی نیازی پیامبران از اجر مادی

اساساً این از خصوصیات جمیع انبیای الهی، بلکه هر داعی و مبلغ حق است که از مردم مال و منالی نخواهند، و باید هم چنین باشد. زیرا مال دنیا، مطلوب و محبوب اهل دنیا است، و هر کس در هر کجای دنیا هر گونه تلاش و کوششی می کند، معمولاً برای به دست آوردن مال دنیا است. پس اگر پیامبران خدا ﷺ در تبلیغ رسالت خود اندک توجهی به اموال مردم نمایند، فوراً متهم خواهند شد که مقصودشان گردآوری مال است، و هدفشان، هدف همگانی ارباب طمع است، که می خواهند بدون زحمت، ثروت جمع کنند. بدین لحاظ، آیات شریفه قرآن شعار تمام پیامبران را ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ معرفی می کند، از جمله:

۱- در آیه ۷۲ سوره یونس، از زبان نوح ﷺ می فرماید:

﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ مِمَّا سَأَلْتُم مِّنْ أَجْرٍ إِنِّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۷۲].

«و اگر روی گردانیدید من مزدی از شما نمی طلبم پاداش من جز بر عهده خدا نیست و مأمورم که از گردن نهندگان باشم.»

۲- در آیه ۲۹ سوره هود نیز از زبان آن حضرت می فرماید:

﴿وَيَقَوْمٌ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنِّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾ [هود: ۲۹].

۱- «من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی طلبم.»

«و ای قوم من بر این [رسالت] مالی از شما درخواست نمی‌کنم مزد من جز بر عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد نمی‌کنم...».

۳- نیز در آیه ۵۱ همان سوره از زبان هود علیه السلام می‌فرماید:

﴿يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾﴾  
[هود: ۵۱].

«ای قوم من برای این [رسالت] پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است نیست پس آیا نمی‌اندیشید.».

۴- در آیه ۱۰۹ سوره شعراء نیز از زبان حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾﴾ [الشعراء: ۱۰۹].  
«و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست.».

۵- در آیه ۱۲۷ سوره شعراء نیز از زبان حضرت هود علیه السلام عین عبارت بالا را تکرار می‌کند.

۶- در آیه ۱۴۵ سوره شعراء نیز حضرت صالح علیه السلام به قوم خود همان سخن را می‌گوید.

۷- در آیه ۱۶۴ سوره شعراء از زبان حضرت لوط علیه السلام خطاب به قومش همان سخن را می‌گوید.

۸- و بالاخره در آیه ۱۸۰ سوره شعراء از زبان حضرت شعیب علیه السلام سخن مشابهی بیان می‌کند.

اینکه می‌بینید تمام انبیا یکصدا و با یک عبارت، هر کدام در قرون جداگانه، در میان مردم مختلف دنیا ندا سر می‌دهند که: «من از شما مردم برای تبلیغ رسالت خود و زحماتی که برای هدایت شما متحمل می‌شوم، اجر و مزدی نمی‌خواهم و اجر من جز بر عهده پروردگار عالم نیست»، معلوم می‌دارد که سیره، روش و دستور همگی آنها یکی است، بدون اندکی تفاوت، زیرا پیامبرند و پیامبران در حکم شخصی، همه یکسانند:

﴿...لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ...﴾ [البقرة: ۱۳۶].

«... میان هیچ یک از ایشان فرق نمی گذاریم...».

﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ...﴾. [البقرة: ۲۸۵].

«... میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم...».

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِّن الرُّسُلِ...﴾. [الأحقاف: ۹].

«بگو من پدیده‌ای نوظهور در میان پیامبران نیستم...».

نه تنها شعار پیامبران در تبلیغ رسالت ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ است، بلکه هر داعی الی الله، مبلغ حق، مبین آیات و هادی به راه صواب، چنین است.

پروردگار جهان بهترین نشانه هادیان حق و داعیان صدق را نخواستن اجر و مزد معرفی کرده است، چنان که در آیه ۲۱ سوره یس، از زبان مؤمن آل یاسین می فرماید:

﴿اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [یس: ۲۱].

«از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند پیروی کنید».

اولین نشانه هر پیامبری نخواستن اجر و مزد است، پس امتیاز مالی برای پیامبر و خانواده و خویشان او، جز به منظور رسالت آنها نیست و چنین امتیازی برای هیچ پیامبری نبوده است، و پیامبر اسلام نیز مانند آنهاست:

﴿هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَىٰ﴾ [النجم: ۵۶].

«این [پیامبر نیز] بیم‌دهنده‌ای از [جمله] بیم‌دهندگان نخستین است».

پس اگر هیچ صراحت و اشاره و کنایه‌ای در قرآن راجع به عدم امتیاز پیامبر آخرالزمان و خانواده او نبود، همان حکم سایر پیامبران در نداشتن امتیاز مالی و اجر رسالت، در حق او نیز جاری است، و حال آنکه هشت آیه قرآن، گویای همین ویژگی درباره اوست.

گفتیم که پروردگار جهان در هشت آیه شریفه قرآن، نخواستن و نطلبیدن اجر رسالت پیامبران را یادآور شده بود. اما در خصوص حضرت محمد ﷺ نیز نصوص صریح هشت آیه دیگر قرآن، که به طور ویژه در مورد عدم بهره‌مندی ایشان از اجر رسالت است، با روشن‌ترین صورت، مبین این حقیقت است، بدین شرح:



۱- در آیه ۹۰ سوره انعام، رسول اکرم ﷺ به فرمان خدا مأمور است که ابلاغ کند:

﴿...لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۹۰].

«... من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی طلبم این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست».

۲- در آیه ۴۷ سوره سبأ می فرماید:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [سبأ: ۴۷].

«بگو هر مزدی که از شما خواستم آن از خودتان مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است».

۳- در آیه ۸۶ سوره ص، باز خداوند چنین دستور می دهد:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶].

«بگو مزدی بر این [رسالت] از شما طلب نمی کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم».

۴- در آیه ۷۲ سوره مؤمنون می فرماید:

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ﴾ [المؤمنون: ۷۲].

«یا از ایشان مزدی مطالبه می کنی و مزد پروردگارت بهتر است و اوست که بهترین روزی دهندگان است».

که در تفسیر آن گفته اند: «مگر تو اجر و مالی خواستی، که آنان به تو بدهند، و این کار، موجب تهمت نسبت به وضع و حال تو شود، و بدان جهت، قبول سخن تو برایشان گران آید؟».

۵- در آیه ۴۰ سوره طور، در سرزنش کسانی که از قبول رسالت رسول الله ﷺ

امتناع می کنند، باز همین معنی را تکرار کرده و می فرماید:

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّعْرَمٍ مُّثْقَلُونَ﴾ [الطور: ۴۰].

«آیا از آنها مزدی مطالبه می کنی و آنان از [تعهد ادای] تاوان گرانبارند».

۶- در آیه ۵۷ سوره فرقان نیز می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾﴾  
[الفرقان: ۵۷].

«بگو بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم، جز اینکه هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [در پیش] گیرد».

۷- در آیه ۲۳ سوره شوری می‌فرماید:

﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾ [الشوری: ۲۳].

«... بگو: من در ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان...»<sup>(۱)</sup>.

۸- در آیه ۱۰۴ سوره یوسف می‌فرماید:

﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾﴾ [یوسف: ۱۰۴].

«و تو بر این [کار] پاداشی از آنان نمی‌خواهی آن [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست».  
پس به حکم سیره و روئے عموم پیامبران، و به ویژه آیات شریفه راجع به نخواستن پاداش در ازای تبلیغ رسالت پیامبر خاتم<sup>(ص)</sup> که مسلماً بر ایشان حرام بوده است، نمی‌توان هیچ‌گونه امتیازات مالی برای آن‌جناب و خاندانش قائل شد.

۱- نظیر این ترجمه استاد را شیخ طبرسی در مجمع البیان به عنوان اولین نظر آورده است. اما نظر دوم را، که

شاید با توجه به موقعیت پیامبر<sup>(ص)</sup> در مکه به حقیقت نزدیک‌تر باشد، اینگونه آورده است:

«إِلَّا معناه: إِلَّا أَنْ تَوَدُّونِي فِي قَرَابَتِي مِنْكُمْ وَتَحْفَظُونِي لَهَا، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَقَتَادَةَ، وَجَمَاعَةٍ قَالُوا: وَكَلَّ قَرَشِيٌّ كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَرَابَةٌ وَهَذَا لِقَرَشِيٍّ خَاصَّةً وَالْمَعْنَى: إِنْ لَمْ تَوَدُّونِي لِأَجْلِ التُّبُوءِ فَوَدُّونِي لِأَجْلِ الْقَرَابَةِ الَّتِي بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ».

«[آیه] ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ یعنی مگر آنکه مرا دوست بدارید و محافظت کنید، به خاطر خویشاوندی‌ام با شما. این حدیث، از ابن عباس و قتاده نقل شده است. گروه دیگری گفته‌اند: و هر کس که اهل قبیله قریش است، میان او و رسول خدا<sup>(ص)</sup> خویشاوندی است، و این، مخصوص قریش است، و این آیه یعنی: اگر مرا به خاطر نبوت دوست ندارید، پس به خاطر خویشاوندی‌ای که میان من و شماست، مرا دوست بدارید».

چنان که ملاحظه می‌شود، در این تفسیر، پیامبر از افراد قبیله‌اش، که نسبت خویشاوندی با وی داشتند، می‌خواهد که حتی خویشاوندی را به جای آورند، به سخنانش گوش کنند، و او را آزار و اذیت نکنند.

حال باید دید به چه دلیلی و چرا خمس تمام ثروت‌های دنیا، یا حداقل، ثروت تمام مسلمین را به طایفه‌ای اختصاص داده‌اند که، راست یا دروغ، یک سیصدم جمعیت مسلمین و یک میلیونیم جمعیت دنیا را هم تشکیل نمی‌دهند. زیرا بر اساس فتاوی فقهای گذشته و حاضر، یک‌پنجم از بیست و پنج مورد از تمام انواع ثروت‌های دنیا که در دست مسلمانان است، مخصوص فرزندان هاشم است، که امروز، جز بنی فاطمه و - احياناً- بنی عباس و بنی عقیل، در دنیا اثری از دیگران نمانده است.

صرف نظر از آیات شریفه قرآن و سیره و روش عموم پیامبران، هر کس به تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رجوع کند، باور نخواهد کرد، که پیامبری با چنان سیره اعجاب‌انگیز، افتخارآمیز و حیرت‌آور، از نظر مادی طوری زندگی می‌کرد، که در زمان حیات مبارکش، ماه‌ها می‌گذشت که از خانه او دودی برای پختن غذا به آسمان بلند نمی‌شد، و بسا روزها، که از گرسنگی سنگ بر شکم خود می‌بست، و روزی که از دنیا می‌رفت، برای چند درهم که قرض کرده بود، زرهش در خانه یهودی به گرو بود. او برای یگانه دخترش، که با آن مشقت زندگی می‌کرد، راضی نشد که کنیزی برای کمک در کارهای خانه بدهد، و در عوض، آن تسبیح معروف به «تسبیح فاطمه زهرا» را به او تعلیم داد. ایشان حتی نمی‌خواست که دخترش حتی اندک توجهی زر و زیور دنیا داشته باشد، لذا همین که دید دخترش پرده‌ای بر آستانه در آویخته است، و گلوبندی در گردن و خلخالی در پای فرزندانش دارد، از آن طاهره محبوبه اعراض کرد، تا آن عزیز، کرد آنچه کرد، چنان که شرح آن قبلاً گذشت.

آیا چنین پیامبری خمس در ارباب مکاسب، معادن، یافته‌های غواصی، غنیمت‌های جنگی، دفینه‌ها، و به قول فقهای پیشین، در بیست و پنج چیز - یعنی تمام ثروت دنیا- را برای خویشاوندان خود باقی گذاشت؟ آیا چنین ثروتی را برای فرزندان و فرزندان‌دگان حارث و ابولهب کافر و بت‌پرست قرار داد، یا برای دخترزادگان بعد از خود؟ اگر سادات واقعاً در کشوری مانند ایران جمع شوند، که سادات آن بیش از تمام کشورهای جهان است، به هر کدام روزانه بیش از هزار تومان می‌رسد، به علاوه نصف آن، که در اصطلاح، «سهم امام» است، و طبق فتاوی فقهای گذشته، باید در بیابان‌ها دفن شود، تا روزی که امام زمان ظهور می‌کند، آن گنج‌ها فریاد برآورده و

امام را به سوی خود فراخوانند، تا آنها را بردارد، یا اینکه هر بدهکاری، سهم امام خود را به کناری بگذارد، تا اگر ظهور آن حضرت را درک کرد، به او تسلیم کند، وگرنه، آن را به شخص امینی بسپارد، تا روز قیام قائم یا قیامت، یا اینکه به دریا افکند، تا به دست امام زمان برسد، یا به فتوای فقهای امروز، آن را نیز باید به سادات داد، یا به مصارفی رساند که هیچ دلیلی ندارد. به قول کاشف الغطاء: «مال امام، مانند مال کافرِ حربی است، که هر کس تصرف خود را در آن جایز می‌داند».

خداوند متعال به تصریح آیه ۶۷ سوره مائده، حفاظت و صیانت از رسول خود را به عهده گرفته است:

﴿...وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...﴾ [المائدة: ۶۷].

«... و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد...».

علاوه بر اینکه آیات شریفه قرآن و سیره مقدس رسول الله ﷺ این نسبت را تکذیب می‌کند، و دافع این تهمت است، حتی یک حدیث ضعیف هم (با اینکه هزاران حدیث دروغ بر آن حضرت بسته‌اند) در میان تمام احادیث فریقین [شیعه و سنی] بر وجوب یا استحباب یا جواز خمس از قول رسول خدا وجود ندارد، تا حجت بر تمام جهانیان تمام شود، و به قول آیه ۴۲ سوره انفال:

﴿لَيْهِلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

[الأنفال: ۴۲].

«... تا کسی که [باید] هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که [باید] زنده شود با دلیلی واضح زنده بماند و خداست که در حقیقت شنوای داناست».

## ۲- نکاتی درباره آیه ۲۳ سوره شوری

یکی از آیاتی که از نخواستنِ اجر و مزد بر امر رسالت سخن می‌گوید، آیه ۲۳ سوره شوری است:

﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾ [الشوری: ۲۳].

«... بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان...».

فضیلت تراشان و غالیان، در این آیه نیز دچار اشتباه سختی شده‌اند، و آیه شریفه را از معنی و هدف خود منحرف ساخته‌اند و با استدلال به این آیه، که با مقصود ایشان سازگار نیست، لغزش بزرگی مرتکب شده و آن را چنین معنی کرده‌اند:

بگو من بر امر رسالت مزدی نمی‌خواهم، جز دوستی نزدیکانم [یعنی خویشاوندان خودم] و بعد اضافه کرده‌اند که مُراد از خویشان پیامبر ﷺ فقط علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام می‌باشد. آنگاه، بر این مبنا، موهوماتی بافته و جعلیاتی ساخته‌اند که اگر آنها را قبول کنیم، باید به تحریف قرآن قائل شویم، و عقل و فهم را کنار بگذاریم. اینک اشکالاتی که بر این ترجمه و تفسیر وارد است:

۱- آیه شریفه، مؤید و تکرارکننده آیات دیگری است، دالّ بر اینکه پیامبر، اجر رسالت نمی‌خواهد، چنان که هشت آیه از آیات مذکور را قبلاً آوردیم. اساساً شعار تمام پیامبران این بود که برای ابلاغ رسالت و هدایت مردم، اجر و مزدی از آنها نمی‌خواستند، و مزد آنان با پروردگار جهانیان است، و هرگز ممکن نیست که کسی، حتی غیر پیامبر، در امری ادعا کند که من مزدی نمی‌خواهم، آنگاه مزدی به عنوان دوستی خویشاوندان و نوادگان خود از مردم مطالبه نماید، یعنی تناقص گویی کند.

۲- دوستی و دوست داشتن، یک امر قلبی است، و به سفارش و توصیه و خواهش و تمنا نمی‌توان آن را مطالبه نمود، و تنها خویشاوندی با کسی، سبب دوستی نمی‌شود. پس این کار، خواهش نامناسب و توقع بیجایی است که: «ای مردم، بیاید خویشاوندان مرا دوست داشته باشید، یا خود مرا دوست داشته باشید».

۳- کلمه «قُربی» در اینجا مصدر است، مانند کلمه «زُلفی»، چنان که قُربی در «قُربَةً» و زُلفی در «زُلفَةً» این کلمه بدون مضاف، معنی خویشاوندی را نمی‌رساند.

۴- اگر کلمه قُربی را در اینجا به معنای خویشاوندی بگیریم، و از سایر اشکالات آن صرف نظر کنیم، در آن صورت، عام خواهد بود، و می‌دانیم که خویشاوندان رسول خدا ﷺ همگی دوست‌داشتنی نبودند، زیرا بسیاری از آنان دشمن خدا و رسول بودند، و به تصریح آیات بسیاری که در قرآن کریم سراغ داریم، از دوستی با دشمنان خدا نهی شده است. اساساً یکی از ارکان دینداری در اسلام، دوست داشتن دوستان خدا و دشمنی با دشمنان اوست. لذا این آیه، مناقض و مخالف آن خواهد

شد، و در قرآن، تخالف و تناقض وجود ندارد، زیرا:

﴿...وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲].

«... اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند».

۵- اگر کلمه «قُربی» را تعبیر به خویشاوندی کنیم و آن را به علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام منحصر کنیم، به مشکلی اساسی برمی‌خوریم، که این آیه در سوره مکی «شوری» است، و قبل از هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مدینه نازل شده است، لذا اختصاص آن به کسانی که هنوز متولد نشده‌اند، امری برخلاف عقل، و برای مسلمانان، تکلیف بی‌موردی است، که قرآن از آن مبراست. هر چند مدعیان آن آیه را مدنی گرفته‌اند، و لابد منظورشان آن است که مخالفین و محرفین کتاب خدا آن را بدین صورت درآورده‌اند، که قبول این ادعا، موجب صدها اشکال و فساد است. به علاوه، حفظ قرآن از جانب خدای مَنان تضمین شده است، چنان که در آیه ۹ سوره حجر می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«بی‌تردید ما این قرآن را نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود».

و شخص مسلمان نمی‌تواند چنین ادعایی را بپذیرد، زیرا در آن صورت، این آخرین کتاب آسمانی نیز به صورت دیگر کتاب‌های آسمانی درخواهد آمد که تحریف شده‌اند، و چون دین اسلام آخرین دین و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خاتم پیامبران و قرآن، آخرین کتاب آسمانی است، قبول این قبیل تصرفات در کتاب خدا، لازمه‌اش آن است که خدا پیامبری دیگر و کتابی دیگر برای هدایت بشر بفرستد، تا از تصرفات شیاطین انس و جن در امان بوده باشد، و چنین عقیده‌ای در دین اسلام، مساوی و همپای کفر است.

۶- چنان که ثابت شد، این آیه شریفه در مکه نازل شده است، و چنان که از سایر اشکالات آن صرف‌نظر کنیم و قائل شویم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در اجر رسالت دوستی خویشاوندان خود را خواسته است، در آن صورت هم، چون می‌دانیم بیشتر خویشان پیامبر (مانند ابولهب، عباس، عقیل و دامادهای رسول خدا همچون عتبه و عتبه، فرزندان ابولهب و فرزندان حارث و عباس و دیگران) در حین نزول این آیه، مشرک، بت‌پرست و دشمن خدا و رسول بوده‌اند. پس هرگز ممکن نیست که

رسول خدا ﷺ دوستی دشمنان خدا را از مؤمنان بخواهد.

۷- در آیه مذکور، کلمه «مودت» به کار رفته است، که به معنی دوستی خالصانه نیست، بلکه یک نوع دوستی آمیخته به عداوت قبلی است که بنا بر مصلحت، باید آن دوستی را رعایت کرد، چنان که در آیاتی که کلمات هم‌خانواده «مودت» به چشم می‌خورد، این معنی استنباط می‌شود، مانند آیه ۳۰ سوره آل عمران:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...﴾ [آل عمران: ۳۰].

«روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله‌ای دور بود...».

همچنین در آیه ۷ سوره انفال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ يُعِدُّكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ...﴾ [الأنفال: ۷].

«و [به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان] را به شما وعده داد که از آن شما باشد و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح برای شما باشد...».

در آیه ۴۲ سوره نساء می‌فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ...﴾ [النساء: ۴۲].

«آن روز کسانی که کفر ورزیده‌اند و از پیامبر [خدا] نافرمانی کرده‌اند آرزو می‌کنند که ای کاش با خاک یکسان می‌شدند...».

نیز در آیه ۱۰۲ همان سوره می‌فرماید:

﴿... وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ...﴾ [النساء: ۱۰۲].

«... کافران آرزو می‌کنند که شما از جنگ‌افزارها و ساز و برگ خود غافل شوید...».

از همین قبیل است: آل عمران: ۶۹، مائده: ۸۲، حجر: ۲، احزاب: ۲۰، ممتحنه: ۷ و

معارض: ۱۱.

در آیاتی که از دوستی با کفار نهی شده است، حتی از ضعیف‌ترین درجه دوستی،

که مودت باشد، نهی شده است، چنان که در آیه ۱ سوره ممتحنه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَدًا فِي سَبِيلِ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١﴾﴾ [الممتحنة: ۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی بر مگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا پروردگارتان ایمان آورده‌اید اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید دانانترم و هر کس از شما چنین کند قطعاً از راه درست منحرف گردیده است».

در آیه ۲۲ سوره مجادله می‌فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [المجادلة: ۲۲].

«قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند دوست بدارند در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن جوی‌هایی روان است در می‌آورد همیشه در آنجا ماندگارند خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند، اینانند حزب خدا، آری حزب خداست که رستگارانند».

که در تمام این آیات، کلمه «مودت» به معنای دوستی آمیخته با عداوت قبلی و مقرون به مصلحت است، نه دوستی خالص و صمیمانه که حدّ اعلاّی آن، دوستی عاشقانه است، و هرگز رسول خدا ﷺ برای علی و فاطمه و حسین علیهم‌السلام تقاضای



چنین دوستی‌ای را نکرده است، چرا که دوستی علی و فاطمه و حسنین، همان ایمان به خدا و عاشقانه است، که احتیاج به سفارش و توصیه ندارد، زیرا اگر در کسی صفاتی باشد که در علی و خاندانش وجود داشت، قهراً و خودبه‌خود، دوست‌داشتنی است، و نیازی به خواهش و تمنا نیست، چنان که توماس کارلایل انگلیسی در کتاب «الأبطال» می‌گوید:

«وَأَمَّا عَلِيٌّ، فَلَا يَسْعُنَا أَنْ لَا نُحِبُّهُ وَنَعِشِقُهُ» «اما علی را نمی‌توانیم دوست نداشته باشیم و عاشقش نباشیم».

پس دوستی چنین کسی، خودبه‌خود، حاصل است، و اگر ایمان و تقوا نباشد، نزدیکی و خویشاوندی با پیامبر موجب هیچ مزیتی نمی‌شود، چنان که خویشاوندی پسر نوح، نه موجب مزیت، و نه علت دوستی او می‌تواند باشد، بلکه تنفر و مخالفت با او واجب است، و دوستی با مردم با ایمان و تقوا، از هر نژادی که باشند، واجب است. بنابراین، معنای آیه مورد بحث چنین است:

«من در امر رسالت اجر و مزدی از شما نمی‌خواهم، جز دوستی و مودت شما با یکدیگر [در راه تقرب إلى الله]».

این آیه در ردیف آیات بسیار دیگر قرآن است، که پروردگار عالم، دوستی مؤمنان به یکدیگر را در آنها خواسته است. از طرفی، کلمه «الّا» نیز در این آیه شریفه، «استثنای منقطع» است، همچنان که در آیه ۵۷ سوره فرقان می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۵۷].  
 «بگو بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم جز اینکه هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [در پیش] گیرد».

و همین معنی است که در آیه ۴۷ سوره سبأ می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ...﴾ [سبأ: ۴۷].  
 «بگو هر مزدی که از شما خواستم آن از خودتان، مزد من جز بر خدا نیست...».

این تفسیر، موافق با عقل سلیم و فعل حکیم، و مطابق با لغت و سیاق عبارت و هدف عالی قرآن کریم است، و خوشبختانه، بزرگان علمای شیعه و اسلام، در این معنی با ما موافق و هماهنگ هستند، از جمله:

۱- شیخ مفید، که از اعظم علمای شیعه است، در قسمتی از کتاب «تصحیح الاعتقاد» که در نقد و تصحیح اعتقادات استادش - شیخ صدوق - نوشته است، به بررسی دیدگاه تفسیری صدوق درباره این آیه می‌پردازد. صدوق معتقد است که پیامبر ﷺ مودت اهل بیتش را به عنوان اجر رسالت خواسته است، اما شیخ مفید ضمن رد نظر استادش می‌گوید:

«این گفته صحیح نیست که خدای تعالی اجر پیامبرش را دوستی اهل بیت او قرار داده است همچنین جایز نیست بگوییم این مودت را قسمتی از اجر رسول گرامی ﷺ قرار داده‌است، زیرا اجر پیامبر، تقرب به سوی خداست و عبارت است از ثواب دائم. همچنین پیامبر در عدل و جود و کرم الهی، مستحق بر خداست، نه اینکه از جهت اعمالی که متعلق به بندگان خداست، پیامبر مستحق آن باشد، زیرا باید عمل، خالص و برای خداوند متعال بوده باشد، و آن عمل، که برای خداست، مزد آن هم برای خود خداست، نه برای غیر او. این بدان جهت است که خداوند متعال از زبان پیامبرش در آیه ۲۹ سوره هود می‌فرماید:

﴿وَيَقَوْمٌ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ...﴾ [هود: ۲۹].

«و ای قوم من بر این [رسالت] مالی از شما درخواست نمی‌کنم مزد من جز بر عهده خدا نیست...».

و در آیه ۵۱ همان سوره می‌فرماید:

﴿يَقَوْمٌ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي...﴾ [هود: ۵۱].

«ای قوم من برای این [رسالت] پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است نیست...».

پس اگر اجر رسالت در این آیه، چنان باشد که ابوجعفر (صدوق) گمان برده است، در این صورت، در قرآن تناقض پیدا می‌شود، بنابراین، مفهوم آیه چنین می‌شود: «من از شما اجری نمی‌خواهم، بلکه از شما اجر می‌خواهم»، و نیز چنین می‌شود: «اجر من جز بر خدا نیست، بلکه اجر من بر خدا و غیر خداست»، و این محالی است که نباید قرآن را بر آن حمل نمود. بنابراین اگر کسی بپرسد: «پس معنی آیه ۲۳ سوره شوری چیست؟ مگر چنین نیست که از آن استفاده می‌شود که پیامبر از مردم، مودتِ قربی را

برای ادای اجر خود خواسته است؟»، باید به او گفت: «مطلب این طور نیست که تو گمان کرده‌ای. زیرا ما پیش از این، در حجت بودن عقل و قرآن، جوانب آن را بیان کرده‌ایم. «استثناء» در اینجا از جمله نیست، بلکه «استثناء منقطع» است، و معنای آن، این است که من از شما مزدی نمی‌خواهم، بلکه نزدیکی به مودت را بر شما الزام می‌کنم، و آن را از شما خواهانم. پس این گفته او که: «از شما اجری نمی‌خواهم» کلام تاقی می‌شود که معنای کامل خود را می‌دهد، و «مودت درباره قُربی» خود کلام مبتدایی است، و چنین افاده می‌کند: «بلکه مودت در قُرب الهی را از شما می‌خواهم»، و این استثنا مانند آن است که در آیه ۷۴ سوره ص می‌فرماید:

﴿إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِينَ﴾ ﴿۷۴﴾ [ص: ۷۴].

«مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد».

و یا آنجا که در آیه ۷۷ سوره شعراء می‌فرماید:

﴿فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعٰلَمِينَ﴾ ﴿۷۷﴾ [الشعراء: ۷۴].

«قطعا همه آنها جز پروردگار جهانیان دشمن منند».

این خود روشن است و بر کسی که مقداری با زبان عربی آشنا باشد، معنی کلام پوشیده نیست، و در نزد اهل لغت، مشهورتر از آن است که نیازی به استشهاد داشته باشد»<sup>(۱)</sup>.

۲- شیخ طبرسی و سایر مفسرین نیز آن معنا را پسندیده و ذکر کرده‌اند. عبارت شیخ طبرسی در تفسیر آیه فوق چنین است:

«لا أَسْأَلُكُمْ فِي تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَجْرًا إِلَّا التَّوَادَّ وَالتَّحَابَّ فِيمَا يَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ» «من در تبلیغ رسالت، اجری از شما نمی‌خواهم، جز اینکه با یکدیگر دوستی و محبت کنید در انجام کار شایسته‌ای که انسان را به خدا نزدیک می‌کند».

### ۳- قضاوتی عادلانه درباره قانونی ظالمانه

در صفحات گذشته ادعا کردیم که اگر خمسِ اموال مشمولِ خمس را، که فقهای شیعه امروز بدان قائلند، به سادات مقیم ایران پردازیم، به هر سید، روزانه در حدود

۱- شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد: ص ۶۷، چاپ تبریز.

یک هزار تومان یا بیشتر می‌رسد. این ادعا گزاف نیست، هرچند با تمام سعی و کوشش بسیاری انجام شد تا با بهره‌گیری از منابع و مدارک معتبر آمار مستدلی از اموال مشمول خمس به دست آید، متأسفانه تا کنون بدان دست نیامد. طبق فتوای فقهای شیعه، خمس را مُجملاً، بر هفت چیز و مفصلاً، بر بیست و پنج چیز و بیشتر، واجب شمرده‌اند، از جمله، شیخ ابوالفتوح رازی می‌نویسد:

«و به نزد ما خمس واجب باشد به بیرون کردن از بیست و پنج چیز: غنیمت که در سرای حرب باشد، و در ارباح تجارات و زراعات و مکاسب، پس از آنکه مؤونه او و عیال او از آن جدا شود، و هر چه [از زمین] بیرون آورند، از جمله معادن، از زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارزیز و نمک و نفت و کبریت و هر چه نام معدن بر او آید، و از زرنیخ و مومیا و کنز و از زر و دَرَم و دُرّ و عنبر، و انواع آنچه به غوص از دریا برآرند، از مروارید و یاقوت و زمرد و بدخش و فیروزه، و هر مالی که حرام با حلال آمیخته باشد و ممیّز کردن نتوان. نیز در این قسمت شود مالی که به میراث باشد، از کسی که گرد کرده باشد از حلال و حرام...»<sup>(۱)</sup>.

اما «ابن ادریس حلی» این محدودیت را قبول ندارد، و خمس را به اشیای دیگر نیز تعمیم می‌دهد، حتی به درآمدِ مناطقی که در جنگ فتح شده، که شامل تمام املاکی است که امروزه در دست مسلمانان است، از هند و چین، آفریقا، قفقاز و تمام کشورهای اسلامی، جز مدینه و یمن و بحرین، که خمس درآمد تمام اراضی کشت و باغ و صحرا و هر محصولی که از این اراضی به دست آید، به اشیای فوق اضافه می‌شود. در این صورت، رقم تخمینی ما بسیار بیشتر از آنچه که ادعا کردیم خواهد شد. مثلاً، درآمدِ معادن، مشمول خمس است، و یکی از معادن، نفت است، و یکی از معادن نفتِ ایران، معدن نفت آبادان است. این معدن، که تا کنون در زیر آشکال و نقشه‌های پریپچ و خمِ طلسم انگلیس و اخیراً کنسرسیوم است، با تمام حیف و میل‌هایی که می‌کنند و بهانه‌هایی که برای پرداخت حق ایران می‌تراشند، طبق خبر مندرج در روزنامه کیهان شماره ۷۳۷۹ (۱۳۴۶/۱۲/۱۲) و بر اساس محاسبه‌ای که

۱- تفسیر روض الجنان: ج ۵، ص ۱۰.

کارشناسان اقتصادی و مالی ارائه کرده‌اند، سهم عایدات نفت در طول اجرای برنامه چهارم، با احتساب بیست درصد افزایش سالیانه، در حدود پنج میلیارد و نهصد و هفت میلیون [۵/۹۰۷/۰۰۰/۰۰۰] دلار برآورد شده است، که اگر هر دلاری ۷۵ ریال محاسبه شود، خمس همین درآمد، که مسلماً کمتر از یک‌دهم کل درآمد آن است، باز هم در حدود هشتاد و هشت میلیارد و ششصد و پنج میلیون [۸۸/۶۰۵/۰۰۰/۰۰۰] تومان می‌شود. اگر این مبلغ بین سادات ایران تقسیم شود، که تنها یادگار خاندان بنی‌هاشم هستند و بیش از یک‌ونیم میلیون جمعیت ایران را تشکیل نمی‌دهند، به هر سید، از همین یک معدن، روزانه بیش از ۱۶۰ تومان می‌رسد. اگر بنا به فتوای برخی از فقهای شیعه، سهم امام را هم به اینان اختصاص دهیم، آنگاه از همین یک معدن، سهم هر سید، روزانه هزار تومان خواهد شد<sup>(۱)</sup>. حال حساب کنید که اگر سایر معادن ایران، از طلا، نقره، آهن، مس، روی، برنج، سرب، قلع، نمک، کبریت، زرنیخ و امثال آن را بیفزاییم، چه مبلغ سرسام‌آوری خواهد شد.

مثلاً طبق خبر مندرج در روزنامه کیهان شماره ۷۶۶۱ (۱۳۴۷/۳/۲۲) سازمان زمین‌شناسی با همکاری کارشناسان خارجی، موفق به کشف معادن تازه‌ای از مواد نسوز فسفات و مس در نقاط سمیرم فارس، آمل، جابان و دماوند شده است. ذخایر این معادن، حدود چند میلیون تن برآورد شده است، که در بازار تهران کیلویی ۷ تا ۱۰ ریال ارزش دارد. ضمناً زمین‌شناسان در اطراف یزد و شمال، بهبهان، شیراز و کوه‌های بختیاری، رگه‌های بوکسیت آلومینیوم کشف کرده‌اند، که می‌تواند قسمتی از نیاز آینده کارخانه پنجاه هزارتنی آلومینیوم ایران را تأمین کند. همچنین، سایر معادن و ذخایر زیرزمینی بی‌حد و حصر این مملکت، که از آن جمله، معدن مس سرچشمه است، که کل ذخایر آن در حدود چهارصد میلیون تن، و ارزش هر تن آن ۱۲۰۰۰ تومان است<sup>(۲)</sup>. حال به این درآمدها، ارباح مکاسب تجاری و کشاورزی و

۱- بر اساس نرخ برابری دلار و ریال در سه ماهه نخست سال ۱۳۹۲، و افزایش جمعیت سادات ایران به میزان دو برابر، سهم هر سید روزانه بیش از هجده هزار تومان خواهد بود.

۲- روزنامه کیهان، شماره ۸۲۳۷.

صنایع را باید افزود، تا حتی پول آن کارگری که روزی پنج ریال از درآمد خود را - اگر بتواند- برای روز مبادا کنار می‌گذارد، که اگر دقیقاً رسیدگی شود، ارقامی را تشکیل می‌دهد که چندین برابر بودجه کشور است. به علاوه، خمس جواهر و اشیایی را باید افزود که از دریا با غواصی بیرون می‌آید، گنج‌ها و دفینه‌هایی که از زمین و ساختمان‌ها به دست می‌آید، آنچه از خمس اموال حلال مخلوط به حرام می‌توان به دست آورد، معاملات اهل ذمه با مسلمانان، و... تو خود حدیث مفصل بخوان.

فقهای شیعه معتقدند که این درآمد عجیب، فقط متعلق به نوادگان خاندان بنی‌هاشم است. به فتوای آنان، یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان بنی‌هاشم، برای گرفتن خمس، لازم نیست فقیر باشند، چنان که گفته‌اند:

«قال الشيخ في المبسوط: لا يشترط الفقر. احتج الشيخ [الطوسي] بعموم الآية، ولأنه يستحق بالسهم فيستوي فيه الغني والفقير كذبي القربي» «شیخ طوسی در مبسوط گفته است: فقیر بودن شرط نیست. وی به کل آیه، استدلال کرده و اینکه آن مورد، مستحق سهم است. بنابراین، مانند ذی‌القربی، بی‌نیاز و فقیر در آن یکسان است»<sup>(۱)</sup>.

باز اگر گفته می‌شد: «هنگامی که یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان بنی‌هاشم بی‌نیاز شدند، پیشوا و زمامدار مسلمین می‌تواند آن را در مصالح مسلمین صرف نماید، شاید ممکن بود برای مصرف این بودجه هنگفت، محملی پیدا کرد و آن را در احتیاجات مسلمانان صرف کرد، اما مطلب چنین نیست و محمدبن ادریس در «سرائر» می‌گوید:

«فإن فضل من ذلك شيء كان هو الحافظ له والمتولي لحفظه عليهم ولا يجوز أن يملك شيئاً» «اگر چیزی از اموال خمس زیاد آمد، فقط پیشوای مسلمین حافظ و نگهبان آن و متولی حفظ آن برای ایشان است، و حق ندارد چیزی از آن را مالک شود [و مصرف نماید].»

۱- شیخ طوسی، المبسوط: ابن شهر آشوب، متشابهات القرآن ومختلفه: ص ۱۷۵، و علامه حلی، منتهی المطلب: ج ۱، ص ۵۵۲.

شیخ طوسی در «النهاية» گفته است:

«ولیس لغیرهم (أی غیر بنی‌هاشم) شیءٌ مِنَ الْأَخْمَاسِ» «غیر از بنی‌هاشم کسی حق ندارد از خمس‌ها [یعنی خمس‌های اشیاء بیست و پنجگانه] اخذ و تصرف کند».

نصف این خمس‌ها متعلق به بنی‌هاشم است، که در ایران فقط سادات بنی‌فاطمه را می‌توان نشان داد، و از دیگران اثری نیست. نصف دیگر آن، یا به اصطلاح سهم امام، طبق فتوای فقهای بزرگ قدیم شیعه، باید در زمین دفن شود، یا به امانت نگه داشته شود، تا امام زمان بیاید و آن را دریافت کند، و یا به قول شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء، در اختیار کسانی بگذارند که آن را چون مال کافرِ حربی دانسته و به هر کیفیتی که بتوانند به دست آورده و در هر موردی که دلخواهشان باشد، مصرف کنند، در غیر این صورت، مصرف دیگری ندارد، مگر اینکه به فتوای فقهای صاحب‌نظر، که مجلسی اول در «لوامع صاحبقرانی» گفته است، به دریا بریزند.

بر اساس دیدگاه آقایان، این خمسی است که فقها می‌گویند پیامبر خدا ﷺ که اجر رسالت از مردم نمی‌خواست، برای خاندان و خویشان خود مقرر داشته است، و در مقابل آن، زکاتی را برای فقرای غیر بنی‌هاشم و حتی بنی‌هاشم مقرر کرده است، که به قول اینان، فقط بر اشیاء تسعة<sup>(۱)</sup> است، که اولاً این موارد، با آن شرایط، در بیشتر نقاط دنیا، و شاید در هیچ کجا یافت نمی‌شود، و آنچه هم یافت می‌شود، به حدِ نصاب نمی‌رسد، و آنچه هم به حد نصاب می‌رسد، چیزی نیست که به حساب درآید. آری، فقهای شیعه در این زمان، دین اسلام و پیامبرش را چنین معرفی می‌کنند، که برای فقرای غیر بنی‌هاشم، چنین حقی قائل شده است، و برای خاندان و خویشاوندان خود، چنان، و به خدا سوگند که این تهمتی بزرگ و گناهی عظیم است.

بنابر آنچه گذشت، ملاحظه فرمودید که گفتیم چنین میراثی را هیچ کدام از سلاطین جبار و گردنکشان روزگار، حتی آنان که مانند نمرود و فرعون و شداد

۱- این اشیای نه‌گانه عبارتند از: شتر، گاو، و گوسفند غیر معلوفه، طلا و نقره مسکوک و غیر متحرک، گندم، جو، مویز و خرما، با نصاب و شرایط معلوم.

ادعای الوهیت کردند، برای خاندان خود نگذاشتند. آیا حقیقتاً دور از انصاف و وجدان، بلکه به منزله کفر و استهزاء به دین اسلام و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیست که ما بدون هیچ مدرک و سند از قرآن و سنت رسول الله، چنین نسبتی را به آن حضرت بدهیم؟!.

ما به یاری خداوند در این کتاب، دلایل و بهانه‌های سست قائلین به خمس را در اختیار خوانندگان گرامی می‌گذاریم، تا با عقل و وجدان خود قضاوت نمایند. علتی که برای تأسیس خمس برای بنی‌هاشم آورده‌اند -چنان که قبلاً هم گفته شد- آن است که: چون زکات یا صدقه بر این طایفه حرام گردیده، لذا به جای آن، خمس وضع شده است، و اگر این خمس هم نباشد، دیگر درآمدی برای فقرای سادات نیست. این ادعا صحیح نیست زیرا چنان که آوردیم، هیچ دلیلی از کتاب خدا در تأیید آن نمی‌توان یافت، و سیره مسلمین و خود بنی‌هاشم و اخبار صادره از اهل بیت، مانند خبر «آبی خدیجه» برخلاف آن است.

حال چنان فرض گیریم که صدقه و زکات غیر بنی‌هاشم، بر بنی‌هاشم حرام باشد، اما زکات و صدقه خودشان برایشان حلال است، و طبق اخبار وارده و فتاوی عموم فقها، زکات بنی‌هاشم بر بنی‌هاشم حلال است. حال اگر زکات، آنچنان که خدا مقرر داشته است، از تمام اموال [نه فقط از ۹ چیز] داده شود، زکات بنی‌هاشم فقرای بنی‌هاشم را کفایت می‌کند، پس دیگر نیازی به خمس نیست.

این خود ظلم دیگری است که این طایفه، هم خمس بگیرند، و هم از زکات قبیله و طایفه خود بهره‌ور شوند، و هم در صورت احتیاج، از زکات دیگران استفاده کنند، اما فقرا و مردم دیگر، فقط از زکاتی بهره‌ور شوند، که منحصراً در ۹ چیز است، و در حقیقت، در این زمان، معدوم و موهوم است، و طبق نص صریح قرآن، و هشت گروه باید از آن استفاده کنند.

عقل، وجدان، قرآن، سنت و سیره پیامبرخاتم و تاریخ، این ادعا را تکذیب می‌کنند، که خمس به جای زکات، برای فقرای بنی‌هاشم وضع شده است، زیرا کسی که از تاریخ اسلام اطلاعی داشته باشد، می‌داند که وجوب خمس بر غنیمت‌های



جنگی، در سال دوم هجری قبل یا بعد از جنگ بدر مقرر شد، اما، به تصریح تمام منابع تاریخی معتبر، دستور اخذ زکات در سال نهم یا دهم هجرت صادر شد<sup>(۱)</sup> و رسول خدا در این سال، عاملین صدقات را برای دریافت زکات گسیل کرد، و هر کس که کمترین شعور و اندک وجدانی داشته باشد، نمی‌تواند قبول کند که پیامبر خدا ص هفت یا هشت سال قبل، از آنکه زکات را برای فقرای غیر بنی‌هاشم واجب کند، ابتدا برای خاندان خود پایه و اساس چنین خمسی را بر تمام اشیاء و اموال بنا کند، یا فقط از غنیمت‌های جنگی، ممر درآمدی برای خویشاوندانش مهیا کند و بگوید: «چون هفت سال دیگر برای غیر بنی‌هاشم، و حتی بنی‌هاشم، زکاتی چنین و چنان مقرر خواهد شد و در آن صورت، ما - ان شاءالله - آن را بر بنی‌هاشم حرام می‌کنیم، پس فعلاً اول فقرا و یتامی و ابن‌سبیل خاندان هاشم تکلیفشان معلوم و خیالشان راحت شود، تا بعد از هفت سال دیگر، به سراغ غیر بنی‌هاشم می‌رویم، و زکات آنچنانی را برایشان واجب می‌کنیم».

آیا واقعاً هیچ قانونگذاری تا کنون سخنی از این بیهوده‌تر و ظالمانه‌تر گفته است؟ آنانی که این نسبت را به پیامبری می‌دهند که معلّم اخلاق و رحمت‌جهانیان است، با چه جرأتی و با کدام دلیل محکم اینگونه جسارت می‌کنند؟ این بزرگ‌ترین ظلم و بالاترین افترا و عظیم‌ترین تهمت به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دین خداست:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا...﴾ [الأنعام: ۲۱].

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته است...».

به نظر نگارنده، مسئله حرمت صدقه و زکات بر بنی‌هاشم نیز یکی از توطئه‌های سیاسی‌ای است که برای بیچاره کردن این سلسله چیده شده است، مانند حدیث «نحن معاشر الأنبياء لا نُورث ما تركنا صدقة»<sup>(۲)</sup>. که مقصود استنادکنندگان به آن، این

۱- سیره ابن‌هشام: ج ۴، ص ۲۷۱، تاریخ طبری: ج ۲، ص ۴۰۰؛ ابن‌اثیر تاریخ کامل: ج ۲، ص ۱۹۹، چاپ لبنان، تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۴۸، چاپ بیروت، و ناسخ التواریخ جلد هجرت: ص ۳۹۶، چاپ محمد اسمعیل.

۲- «ما گروه پیامبران، از خود ارث به جای نمی‌گذاریم، آنچه از خویش به جای بگذاریم، صدقه است».

بوده است که خاندان پیامبر را مضطر و فقیر و محتاج دربار خلفای جور نمایند، در حرمت صدقه بر بنی هاشم نیز این نیرنگ به کار رفته است، زیرا این عقیده، منحصر به شیعه نیست که در برابر آن، خمس کذایی را گذاشته است، بلکه حتی فقهای عامّه هم در حرمت صدقه بر بنی هاشم با شیعه همداستان هستند. برای مثال، از قول مالک، درباره مصارف زکات چنین آمده است:

«ويشترط في الفقير والمسكين ثلاثة شروط: الحرية والإسلام وأن لا يكون كلٌّ منهما من نسل هاشم بن عبدمناف إذا أعطوا ما يكفيهم من بيت المال وإلاّ صحّ إعطاؤهم حتى لا يضرّ بهم الفقر»<sup>(۱)</sup> «و درباره فقیر و مستمند، سه شرط لازم است: آزاد بودن، مسلمانی، و اینکه هر یک از آن دو از نسل هاشم بن عبدمناف نباشند، هنگامی که از بیت‌المال چیزی به ایشان داده شود که کفایتشان کند، و صحیح‌تر آن است که به اندازه‌ای به ایشان بدهند که فقر، ضرری به ایشان نرساند»<sup>(۱)</sup>.

اما در مذهب شافعی نوشته است:

«ويشترط في أخذ الزكاة من هذه الأصناف الثمانية زيادة على الشروط الخاصة لكل صنف شروط خمسة: الأول: الإسلام، الثاني: كمال الحرية إلا إذا كان مكاتباً، الثالث: أن لا يكون من بني هاشم ولا بني المطلب ولا عتيقاً لواحد منهم، ولو مُعِحَّ حَقُّهُ من بيت المال»<sup>(۲)</sup> «و در گرفتن زکات از این گروه‌های هشتگانه، علاوه بر شرط‌های ویژه، برای هر گروهی، پنج شرط لازم است: اول: اسلام، دوم: آزاد بودن کامل، یا آنکه آن شخص [اگر برده بود] سند آزادی داشته باشد، سوم: اینکه از فرزندان هاشم [و چهارم اینکه] از فرزندان مطلب نباشد، و [پنجم:] آزاد شده هیچ کدام از ایشان نباشد، اگرچه حق او از بیت‌المال پرداخت نشود»<sup>(۲)</sup>.

چنان که ملاحظه می‌شود، شرط سوم برای گرفتن زکات، این است که گیرندگان آن، از فرزندان هاشم و مطلب، برادر هاشم، نباشد، و حتی برده آزاد شده ایشان هم نباشند، حتی اگر حق او از بیت‌المال داده نشد، باز هم حق گرفتن زکات ندارد.

۱- الفقه على المذاهب الأربعة: ج ۱، ص ۶۲۳.

۲- ص ۶۱۶.

معلوم است که هرگاه دایره اقتصاد و معیشت را آنقدر بر بنی هاشم تنگ کنند که از حقوق احتمالی بیت‌المالشان محروم شوند، باز هم حق ندارند از زکات چیزی اخذ کنند، و این نشان می‌دهد که وضع معیشت ایشان چه خواهد شد، و در چه تنگنایی خواهند افتاد. این خود یکی از هدف‌های مطلوب و محبوب بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است، که فقهای آن زمان را وادار به چنین فتوایی کرده‌اند<sup>(۱)</sup> و متأسفانه این فتوا، برخلاف ما انزل الله، در مذهب شیعه از نظر حبّ و غلو، به صورت دیگری جای خود را باز کرده است. تاریخ نیز این تصور را تصدیق می‌کند، زیرا دستورات و فرمان‌هایی که از کاخ خلیفه به استان مصر صادر می‌شد نیز مبین این حقیقت است، چنان که ضمن دستورهای خلیفه، این جملات دیده می‌شود:

«لایقبل علویّ ضیعةً ولا یرکب فرساً ولا یسافر من فسطاط إلی طرف من أطرافها وأن یمنعوا من اتّخاذ العبد الواحد وإن کانت بین علویّ و بین أحد من الناس خصومةً فلا یقبل قولُ العلویّ ویقبل قولُ خصمه بدون بیّنة» «یک نفر علوی حق ندارد مزرعه ای داشته باشد، حق ندارد بر اسبی سوار شود و حق ندارد که از شهر فسطاط [واقع در مصر] به هیچ جایی از اطراف آن مسافرت نماید، و این طایفه باید از داشتن غلامان و کنیزان متعدد، ممنوع باشند، مگر یک غلام و یا یک کنیز، اگر بین یک نفر علوی و شخص دیگری از مردم خصومتی بود، نباید ادعا و گفته علوی پذیرفته شود، اما گفته خصم [طرف مقابل او] بدون بیّنه و گواه پذیرفته است»<sup>(۲)</sup>.

۱- طبق گزارش‌های تاریخی که استاد قلمداران آورده است، و اکثرشان از منابع شیعی هستند، خلفا و امرای بنی‌امیه و، به ویژه، بنی‌عباس، مبالغ بسیار گزافی از محل بیت المال (زکات) به تمام ائمه اهل‌بیت، به عنوان سهم و عطایا و هدایا می‌دادند. لذا با توجه به اینکه اهل بیت پیامبر، همگی از بنی‌هاشم بودند، می‌توانستند از خلفا بخواهند که حق افراد دیگر بنی هاشم را از بیت المال (زکات) پرداخت نمایند، اما چنین درخواستی از سوی ایشان گزارش نشده است، پس دو احتمال باقی می‌ماند: یا اصلاً محروم کردن بنی هاشم از زکات صحت ندارد، یا اینکه ائمه اهمیتی به محرومیت ایشان از زکات و بیت المال نمی‌دادند [و برخلاف شرع، از زکات و صدقات بهره‌مند می‌شدند] که احتمال دوم بسیار بعید است یا اینکه، جدای از آن دو احتمال، خلفا - به ویژه بنی‌امیه - به افرادی از بنی‌هاشم سهم نمی‌دادند، زیرا آنان را از جمله علویان مخالف و مدعی حکومت به شمار می‌آوردند، و الله أعلم. (مُصحح)

۲- کندی، الولاية والقضاة: ص ۱۹۸.

وقتی تفسیق و فشار تا این حد بر یک طایفه به دلیل خصومت و دشمنی خلفا با این سلسله باشد، چنان که در این فرمان دیده می‌شود، عجیب نیست که حرمت صدقه بر ایشان، زائیده همین سیاست باشد، تا همواره مضطر و بیچاره و درمانده باشند. این قبیل فتواها در آن زمان بسیار رایج بود، و در مقابل آن فتاوا، فتوایی درباره خمس جعلی شیعه، وجود نداشت، و اگر برای بنی‌هاشم از خمس حقی قائل بوده‌اند، از همان خمس غنیمت‌های جنگ بوده است، آن هم در اختیار خلیفه زمان بود، که به آسانی می‌توانست از دادن آن مانع شود، چنان که در تاریخ اسلام هرگز دیده نشده است که خمس غنیمت‌ها به بنی‌هاشم داده شود. لذا اینگونه فتواها و اجرای آنها برای مضطر و بیچاره ساختن بنی‌هاشم، وسیله‌ای بس مؤثر بوده است، و متأسفانه، چنان که می‌بینیم، این سیاست و نیرنگ، در اثر فشار و تزییق، از طریق دیگر واکنش نشان داده و دین اسلام و مذهب شیعه را به این شکل درآورده است، که در این موضوع، با حقیقت، فرسنگ‌ها فاصله دارد، و پذیرفتن چنین امری به نام یک حکم مسلم دینی، مستمسکی قوی برای دشمنان دین خواهد بود، که پیامبرش برای خویشاوندان خود میراثی چنین عجیب دست و پا کرده است، و انگیزه ما نیز در نوشتن این کتاب، علاوه بر بیان حقایق اسلام، ردّ این تهمت بزرگ از بنیانگذار دین مبین است، و ما وجود چنین تهمتی را از هر ضربه‌ای بر حقیقت اسلام، مُهلک‌تر و مؤثرتر می‌دانیم.

## فصل پنجم: خمس و تعلقات آن

### ۱- تعلقات خمس

احادیث و اخباری که در موضوع خمس در کتاب‌های حدیثی درج شده است، چند قسم است: یک گونه آن مربوط به این است که خمس به چه چیزهایی تعلق می‌گیرد، مانند:

۱- حدیث عبدالله بن سنان، در منابعی مانند: «مَنْ لَا يَحْضِرُهُ الْفَقِيه»، «تهذیب الأحكام» و «استبصار»، که او گفته است:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْعَنَائِمِ خَاصَّةً» (از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: خمس، فقط مخصوص غنیمت‌هاست»<sup>(۱)</sup>.

---

۱- این حدیث را که شیخ طوسی به اسناد خود از «محمد بن محبوب» و او از «عبدالله بن سنان» روایت نموده، شیخ صدوق نیز به همین طریق آورده است. در اینجا نظر برخی دیگر از فقهای شیعه را در این زمینه بررسی می‌کنیم:

الف: شیخ حسن بن زین‌الدین می‌نویسد: «وللأصحاب في تأويله وجهان، أحدهما: الحمل على إرادة الخمس المستفاد من ظاهر الكتاب، فإن ما سوى الغنائم مما يجب فيه الخمس إنما استُفيد حكمه من السنة ذكر ذلك الشيخ. والثاني: دعوى صدق اسم الغنيمة على كل ما يجب فيه الخمس، ذكره جماعة منهم العلامة والشهيد، وتوجّه المنع إلى هذه الدعوى بيّن، لاتفاق العرف وكلام أهل اللغة على خلافتها» «و دوستان ما از علمای شیعه، در تأویل آن، دو نظر داده‌اند: نخست اینکه، منظور آن حضرت، خمسی است که از ظاهر قرآن استفاده می‌شود، زیرا چیزی که غیر از غنیمت‌ها، خمس در آن واجب است، فقط از سنت استفاده می‌شود، و این، گفته شیخ طوسی است. دوم: ادعای درست اسم غنیمت بر هر چه که خمس بر آن واجب است. این را کسانی چون علامه حلی و شهید اول گفته‌اند، و اینکه به اتفاق عرف، این مورد، منع دارد، اما نظر لغت‌شناسان، برخلاف آن است». [مُنْتَقَى الْجَمَان: ج ۲، ص ۱۳۸].

ب: محقق سبزواری در بیان اینکه خمس فقط مخصوص غنیمت است، و غنیمت شامل چه چیز است، و اینکه آیا سود کسب و کار نیز جزو غنیمت است یا نه، ابتدا قول طبرسی را نقل می‌نماید، که او گفته است:

۲- در تفسیر عیاشی آمده است:

«عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَأَبِي الْحَسَنِ عليهما السلام قَالَ: سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَنِ الْخُمْسِ فَقَالَ: لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْعَنَائِمِ» ... از امام صادق یا امام رضا درباره خمس پرسیدم، وی پاسخ داد: خمس نیست مگر در غنائم»<sup>(۱)</sup>.

مضمون هر دو حدیث، گویای آن است که خمس، فقط مخصوص غنیمت‌های جنگی است، که آیه ۴۱ سوره انفال در سال دوم هجرت، یعنی همزمان با جنگ بدر،

«ويمكن أن يستدل على ذلك بهذه الآية: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾

[الأنفال: ۴۱] فَإِنَّ فِي عَرَفِ اللُّغَةِ يَطْلُقُ عَلَى جَمِيعِ ذَلِكَ اسْمَ الْغَنَمِ وَالْغَنِيمَةِ...» (و ممکن است با این آیه

[انفال: ۴۱] بر آن استدلال شود، پس در عرف لغت، به همه آنها نام غنیمت اطلاق می‌شود).

آنگاه خود محقق می‌نویسد: «وأنكر بعض أصحابنا صحة هذه الدعوى مدعياً اتفاق العرف وكلام

أهل اللغة على خلافها ولعله متجه» (و برخی علمای شیعه با ادعای اجماع علما، صحت این ادعا را

انکار کرده‌اند، و سخن لغت‌شناسان، برخلاف آن است، و چه بسا که سخن موجهی باشد) [ذخيرة المعاد:

باب الخمس].

مقصود وی از عبارت «بعض اصحابنا» صاحب کتاب «منتقى الجمان» است، لذا محقق نیز معتقد است

که غنیمت، جز بر غنیمت‌های جنگ اطلاق نمی‌شود.

ج: فاضل جواد در این مورد می‌نویسد: «والحق أن استفادة ذلك [أي كون الخمس من جميع المكاسب

والمنافع] من ظاهر الآية بعيدة بل الظاهر منها كون الغنيمة غنيمة دار الحرب» (حق این است که غنیمت

در ظاهر آیه، همان غنیمت‌های جنگی است [که مشمول خمس است] «مسالك الأفهام: ج ۲، ص ۸۱».

د: شیخ طوسی می‌نویسد: «الغنيمة كل ما أخذ من دار الحرب بالسيف عنوة مما يمكن نقله إلى دار

الإسلام، وما لا يمكن نقله إلى دار الإسلام، فهو لجميع المسلمين ينظر فيه الإمام ويصرف

انتفاعه إلى بيت المال لمصالح المسلمين» «غنيمت، تمام چیزهایی است که با شمشیر و شدت

گرفته می‌شود، چه بتوان آن را به سرزمین اسلام منتقل نمود یا نتوان، پس آن متعلق به تمام مسلمانان است

که امامشان بر آن نظارت دارد و آن را به بیت المال منتقل نموده و در راه مصالح مسلمانان هزینه می‌نماید».

[تفسیر التبیان: ج ۲، ص ۶۶۶].

پس نتیجه تحقیق تمام این بزرگواران آن است که غنیمت‌های مشمول خمس، همان غنیمت‌های جنگی

است، و در این آیه، در خصوص خمس سایر اشیاء هیچگونه اشاره و کنایه‌ای نیست، و استناد و استفاده از

آیه شریفه خمس به سایر موارد [غیر غنیمت‌های جنگی] استنادی ناروا و استفاده‌ای نابجاست.

۱- تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۶۲.

درباره آن نازل شد، که شرح آن گذشت. همین خمس است که تاریخ و سیره پیامبر ﷺ گواهی می‌دهد که ایشان، اقوام خود را به آن اختصاص و امتیاز نمی‌داد، چه رسد به یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان، که گفته‌اند مراد از آنها، یتیمان شهدای جنگ و غیر آن و مستمندان و در راه‌ماندگان آل محمد هستند، و ما می‌دانیم در حین نزول این آیه، چنین کسانی اصلاً وجود خارجی نداشتند، و برای این گروه از آل محمد، مصداقی در دنیای خارج تصور نمی‌شد، چنان که مفصلاً درباره آن بحث کردیم.

احادیث دیگری که از آنها بر خمس کذایی استدلال می‌کنند، احادیثی است که در آنها کلمه «خمس» به معنای «ما یخرج منه» است، یعنی کسور متعارفی عدد و مقداری که برای زکات گرفته می‌شود، چنان که کلمه «عشر» یا «نصف العشر» یا «ربع العشر» در مورد آنچه به کار می‌رود که شامل زکات می‌شود. از آنجا که در اینگونه احادیث، کلمه «خمس» به معنای «یک‌پنجم» آمده است، که از مال مشمول زکات گرفته می‌شود، لذا بهانه‌جویان، از ترس غرق شدن، بدان چنگ انداخته و آن را شامل خمسی دانسته‌اند که طبقه خاصی در هنگام نزول آیه، شاید از آن استفاده می‌کرده‌اند. اینک برخی از آن احادیث:

الف- حدیث نخست بدین شرح است:

«عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلِيِّ فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْكَزْرِ كَمْ فِيهِ؟ قَالَ: الْخُمْسُ. وَعَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا؟ قَالَ: الْخُمْسُ. وَعَنِ الرَّصَاصِ وَالصُّفْرِ وَالْحَدِيدِ وَمَا كَانَ بِالْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا؟ قَالَ: يُؤْخَذُ مِنْهَا كَمَا يُؤْخَذُ مِنَ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» [از حماد حلبی روایت است که گفت: از حضرت صادق پرسیدم از آنچه که از گنج باشد، چه مقدار باید داد؟ فرمود: یک پنجم، و از معادن پرسیدم که چه مقدار در آن واجب است. فرمود: یک پنجم، و از قلع و مس و آهن و آنچه از معدنیات است [از فلزات و غیره] چه مقدار در آن واجب است؟ حضرت فرمود: از تمام اینها همان مقدار گرفته می‌شود که از معادن طلا و نقره گرفته می‌شود [یعنی یک پنجم]]<sup>(۱)</sup>.

مانند این حدیث را کلینی در کافی از قول «ابن ابی عمیر» آورده است. می‌بینید

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۱ و من لا یحضره الفقیه: ج ۲، ص ۱۲۱.

که نحوه سؤال و سیاق عبارت، حاکی از آن است که سؤال‌کننده از مقداری می‌پرسد که پرداخت آن از این اشیاء، واجب است و جوابی هم که حضرت می‌دهد، بر طبق سؤال از مقداری می‌باشد که باید از این اشیاء خارج شود، و چون در این اشیاء، زکات واجب است، از این جهت بوده است که آن شخص از امام پرسیده که از این اشیاء چه مقدار باید زکات داد. حضرت هم در جواب فرموده است که یک پنجم. اگر خمس بین مسلمین معمول و مشهور بود، و به اصطلاح اصولیان یک «حقیقت شرعیّه» مانند نماز و زکات و حج بود، نیازی به این سؤال نبود و جوابش چنین نمی‌شد، زیرا اسمش، حاکی از مقداری است که باید از آن به عنوان زکات کنار گذاشته شود، لذا باید آن شخص باید می‌پرسید: «آیا گنج مشمول خمس می‌شود»، یا «آیا معادن مشمول خمس می‌شوند» و امام در جواب می‌فرمود: «بله». اما چیزی که پرسشگر نمی‌دانست، مقداری بوده که باید از آن به عنوان زکات پرداخت می‌کرد، و امام هم جواب او را طبق سؤال بیان نمود، و این، هیچ ربطی به سخن مدعیان خمس ندارد.

نکته دیگری که از نظر بهانه‌جویان دور مانده است، یا عمداً بدان اعتنایی نکرده‌اند، کلمه «يُؤَخَذُ» [گرفته می‌شود] است، و خمس، که دلیل آن آیه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ است، از کسی گرفته نمی‌شود، تا نیاز باشد که کلمه «اخذ» به میان آید، زیرا غنیمت‌های جنگی در اختیار رئیس مسلمین است، و در هنگام تقسیم، سهم رزمندگان را می‌دهد، همچنین پرداخت سهم یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان نیز بر عهده اوست. بنابراین، نه به مسلمین با کلمه «آتوا، أنفقوا» و غیره، دستور داده شده است که: «بدهید»، و نه به رئیس مسلمین، دستور گرفتن آن از مسلمانان، زیرا چیزی از غنیمت‌ها در اختیار مسلمین نیست که مأمور به دادن آن باشند، بلکه این زکات است که هم به مسلمانان دستور دادن آن داده شده است<sup>(۱)</sup>، و هم به پیشوای مسلمین دستور گرفتن آن داده شده است<sup>(۲)</sup>. پس

۱- مانند: ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾ یا ﴿انْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾.

۲- ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳].



کلمه «یؤخذ» که در این حدیث مندرج است، آشکارا می‌رساند که زکات است که باید از گنج‌ها و معادن و غیر آن، یک‌پنجم گرفته شود [بیشتر آیاتی را ذکر نمودیم که دلالت دارد بر آنکه غنیمت، گرفتنی است، نه دادنی].

ب - حدیث گزارش شده در «تهذیب» از زراره از حضرت باقر علیه السلام:

«سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَعَادِنِ مَا فِيهَا فَقَالَ: كُلُّ مَا كَانَ رِكَازاً فَفِيهِ الْخُمْسُ وَقَالَ: مَا عَالَجْتَهُ بِمَالِكَ فَفِيهِ مِمَّا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهُ مِنْ حِجَارَتِهِ مُصَفَّى الْخُمْسِ» «در مورد معادن از حضرت سؤال کردم که در آن چه قدر واجب است؟ حضرت فرمود: هر چه که به صورت دفینه باشد، در آن یک‌پنجم است، اما آنچه را که به وسیله مال خودت سرمایه‌گذاری کرده‌ای، پس هر چه خدا از سنگ‌های آن معدن برای تو بیرون آورد، در خالص آن، یک‌پنجم است»<sup>(۱)</sup>.

در این حدیث نیز مانند حدیث سابق، پرسشگر از آنچه می‌پرسد که بر معدن واجب است، نه از آنچه خمس بر آن واجب است.

۱- یعنی پس از کسر سرمایه، از سود ویژه آن باید یک‌پنجم بدهد. واقعاً انسان دچار بُهت و حیرت می‌شود که چگونه فقهای عالی مقام از این گونه احادیث، اصلی برای خمس تأسیس می‌کنند. آیا در این دسته از اخبار، کم‌ترین مستندی برای منظور آنان می‌توان یافت؟ پرسشگر از امام می‌پرسد که حق واجب در گنج چقدر است. امام می‌فرماید: یک پنجم، و همچنین در مورد معادن و غیر آن سؤال می‌کند، و امام مجدداً همان یک‌پنجم را واجب می‌داند، چنان که از غلات، یک‌دهم، و از جوه نقد، یک‌چهلیم. خود قضاوت کنید، آیا از چنین پاسخی، چنان خمسی بیرون می‌آید؟ خمس از معادن و گنج، که به عنوان زکات گرفته می‌شود و مصرف آن مانند مصرف زکات است، حکمی نیست که منحصر به شریعت اسلام باشد. بلکه چنان که از تواریخ و اخبار به دست می‌آید، در بین امت‌ها و ادیان حقّه پیشین نیز یک‌پنجم دفینه و گنج به عنوان زکات گرفته می‌شد. در بحار الأنوار (ج ۱۴، ص ۴۱۸) در داستان اصحاب کهف از کتاب «قصص الأنبياء» راوندی از «ابن بابویه» از طریق «ابن عباس» از علی علیه السلام روایت است که هنگامی که یکی از اصحاب کهف [تلمیخا] برای خرید غذا به شهر افسوس آمد و آن سگّه قدیمی را به نانوا داد ... حضرت در این مورد چنین ادامه داد:

«فَأَخَذَ الْخَبْرَ بِيَدِ تَلْمِيخَا وَأَدْخَلَهُ عَلَى الْمَلِكِ فَقَالَ: مَا شَأْنُ هَذَا الْفَتَى؟ فَقَالَ الْمَلِكُ: يَا فَتَى، لَا تَخَفْ إِنَّ نَبِيَّنَا عِيسَى علیه السلام أَمَرْنَا أَنْ لَا نَأْخُذَ مِنَ الْكَنْزِ إِلَّا حُمْسَهَا فَأَعْطَيْنِي حُمْسَهَا وَامِضْ سَالِمًا.»

«پس نانوا دست تلمیخا را گرفت و او را نزد پادشاه برد و گفت: این جوان چه کاره است؟ پادشاه گفت: ای جوان، ترس. پس پیامبر ما عیسی علیه السلام به ما امر کرده از گنج، بجز خمسش را برنداریم. پس یک‌پنجمش را به من بده و سالم برگرد.»

معلوم است که یک‌پنجم گنج در شریعت عیسی علیه السلام هرگز ربطی به خمس ندارد.

ج - از «محمد بن مسلم» روایت است که گفت:

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الْمَلَّاحَةِ، فَقَالَ: وَمَا الْمَلَّاحَةُ؟ فَقَالَ: أَرْضٌ سَبِيحَةٌ مَالِحَةٌ يَجْتَمِعُ فِيهَا الْمَاءُ فَيَصِيرُ مِلْحًا فَقَالَ: هَذَا الْمَعْدِنُ فِيهِ الْخُمْسُ. فَقُلْتُ: وَالْكِبْرِيْتُ وَالتَّقْطُ يُخْرَجُ مِنَ الْأَرْضِ؟ قَالَ: فَقَالَ هَذَا وَأَشْبَاهُهُ فِيهِ الْخُمْسُ» (از حضرت محمد باقر عليه السلام درباره ملاحه پرسیدم، حضرت فرمود: ملاحه چیست؟ محمد بن مسلم گفت: زمین شوره زار نمک خیز، که در آن آب جمع می‌شود و تبدیل به نمک می‌گردد. حضرت فرمود: این معدن است، و در آن یک‌پنجم [خمس] است عرض کردم: کبریت و تقط [گوگرد] و نفت که از زمین خارج می‌شود؟ حضرت فرمود: در این و مانند این، یک‌پنجم است»<sup>(۱)</sup>.

در این حدیث نیز محمدبن مسلم از حضرت باقر عليه السلام درباره حق واجبی می‌پرسد که در نمکزار و معدن است، و حضرت در جواب فرمود که در آن یک‌پنجم، به عنوان خمس واجب است، و سخنی از خمس آل محمد عليهم السلام نیست.

د - حدیث روایت شده از امام باقر عليه السلام:

«سَأَلْتُهُ عَنِ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالصُّفْرِ وَالْحَدِيدِ وَالرَّصَاصِ فَقَالَ: عَلَيْهَا الْخُمْسُ جَمِيعًا» (از او درباره معادن طلا و نقره و مس و آهن و گوگرد پرسیدم، پس گفت: به همه آنها خمس [یک‌پنجم] تعلق می‌گیرد)<sup>(۲)</sup>.

ه - روایت نقل شده از امام کاظم عليه السلام:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللَّوْزِ وَالْيَاقُوتِ وَالزَّبْرَجِدِ وَعَنِ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ مَا فِيهِ؟ قَالَ: إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَارًا فَفِيهِ الْخُمْسُ» (... از حضرت امام موسی کاظم عليه السلام پرسیدم از آنچه از دریا استخراج بشود، مانند مروارید و یاقوت و زبرجد و از معادن طلا و نقره چه باید داد؟ حضرت فرمود: همین که قیمت آن به یک دینار رسید، در آن، یک‌پنجم [خمس] است)<sup>(۳)</sup>.

در این حدیث، که شیخ مفید نیز آن را در «المُقْنِعَةَ» به صورت مُرْسَل از حضرت

۱- تهذیب الأحکام: ج ۲، ص ۲۲، من لا یحضره الفقیه: ج ۲، ص ۴۱، و صدوق، المُقْنِع.

۲- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۴۴، و تهذیب: ج ۴، ص ۱۲۱.

۳- کافی: ج ۱، ص ۵۴۶؛ من لا یحضره الفقیه: ج ۲، ص ۳۹، و تهذیب: ج ۴، ص ۱۲۴.

صادق علیه السلام آورده است، به صراحت و روشنی معلوم است که سئوال پرسشگر، درباره زکات است، و جوابی هم که امام می فرماید، مقداری است که باید از آن جدا شود. پر واضح است که در آن زمان، خمس به عنوان یکی از «حقایق شرعیه» وجود نداشت، که در مقابل زکات، باعث شک و تردید شود. باز برای توضیح می گوئیم:

اولاً: کلمه «خمس» که در این احادیث وجود دارد، حقیقت شرعیه ندارد، یعنی در احکام و -به اصطلاح- در فروع دین و احکام شاخصه صدر اسلام، چیزی با عنوانی مشخص به نام «خمس» وجود نداشته است، که مانند نماز، زکات، حج، روزه و جهاد، امری شاخص باشد، تا به محض بیان آن کلمه، مفهوم خاص آن در ذهن متبادر گردد، بلکه کلمه «خمس» گاهی در زکات معادن و گنجها دیده می شود، مانند این حدیث:

«وَسُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ مِنْهُ هَوْلَاءَ زَكَاةٍ مَالِهِ أَوْ خُمْسَ غَنِيمَتِهِ أَوْ خُمْسَ مَا يَخْرُجُ لَهُ مِنَ الْمَعَادِنِ أَيُّحْسَبُ ذَلِكَ لَهُ فِي زَكَاةٍ وَخُمْسِهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ» «از حضرت رضا علیه السلام پرسیده شد در مورد حکم مردی که اینان [عاملان خلفا] از او زکات مالش را می گیرند، یا یک پنجم غنیمتش، یا یک پنجم آنچه را که از معادن برای او خارج می شود، که آیا اینها در حساب زکات و خمس او محسوب می شود. حضرت فرمود: آری»<sup>(۱)</sup>.

در اینجا کلمه «خمس» بدان جهت مشخص است که زکات معادن، برخلاف زکات سایر اشیاء، یک پنجم است، و سایر شروط زکات (مانند گذشت یک سال و حد نصاب مقدر به وزن) بر آن جاری نیست.

همانگونه که پیش از این گفته شد، کلمه «خمس» در این احادیث، فقط نام یک کسر متعارفی عدد است، مانند کسرهای عُشْر، ثُمْن، رُبْع، و امثال آن، چنان که در احادیثی که در مورد زکات سئوال شده است و مقداری که باید از آن کنار گذاشته شود، در جواب آن فرموده اند:

«فِيهِ الْعُشْرُ أَوْ نِصْفُ الْعُشْرِ» «در آن مورد، یک دهم است، یا یک بیستم».

مثلاً در کتاب «تحف العقول» از حضرت رضا علیه السلام آمده است که:

۱- من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۴۳.

«كُلُّ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ مِنَ الْحُبُوبِ إِذَا بَلَغَتْ حَمْسَةَ أَوْسُقٍ فَفِيهَا الْعُشْرُ إِنْ كَانَ يُسْقَى سَيْحًا، وَإِنْ كَانَ يُسْقَى بِالِدَوَالِي فَفِيهَا نِصْفُ الْعُشْرِ» «هر چه که از حبوبات از زمین می‌روید، هرگاه به پنج وَسَقْ برسد، پس اگر آب جاری بخورد، باید یک‌دهم آن را داد، و اگر با سطل آبیاری شود، یک‌بیستم».

یا در نامه‌های رسول خدا به رؤسای قبایل، مانند نامه آن حضرت به «شرحیل بن عبد کلّال و نعیم» این عبارت دیده می‌شود:

«مَا سَقَتِ السَّمَاءُ أَوْ كَانَ [يُسْقَى] فَفِيهِ الْعُشْرُ... وَمَا سُقِيَ بِالرِّسَا فَفِيهِ نِصْفُ الْعُشْرِ» «محصولی را که آسمان آب دهد، یا آب جاری بخورد، پس یک‌دهم به آن تعلق می‌گیرد... و اگر با طناب و سطل از چاه آب داده شود، یک‌بیستم»<sup>(۱)</sup>.

پس کلمه خمس در عبارت «فیه الخمس» که در پاسخ به افراد بیان می‌شد، مانند عبارت «فیه العشر» یا «فیه نصف العشر» است، که نماینده مرتبه‌ای در کسور عددی است، و یک «حقیقت شرعی» نیست که به محض ابراز آن، معنای خاصی در ذهن شنونده تداعی شود، مانند نماز، زکات، روزه و حج، که نماینده حقایق شرعی‌اند. از آنجا که خمس غنیمت‌ها یا معادن، یک امر قلیل الاتفاق بود که هنگام جنگ، یا گاهی و به ندرت، در برخی سرزمین‌ها به دست می‌آمد، آن را یکی از فروع و احکام مستمر قرار ندادند، تا مورد تکلیف عموم مکلفین شود.

ثانیاً: در معادن و گنج‌ها و امثال آن، زکات مقرر است، و مقداری که از آن خارج می‌شود، یک‌پنجم است، و سؤال پرسشگران نیز برای همین منظور بوده است.

ثالثاً: در زمان نقل این احادیث از ائمه علیهم‌السلام فتوای فقهای زمان نیز بر این بوده است که آنچه از معادن استخراج می‌شود، مشمول زکات است، با این تفاوت که در مقداری که باید از آنها به عنوان زکات پرداخت می‌شد، اختلاف بود، و همین موضوع باعث شد که اصحاب ائمه از آن حضرات چنین پرسش‌هایی می‌کردند، مثلاً مالک بن انس امام یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت بود که در سال ۹۵ هجری متولد شد، و معاصر امام صادق و امام کاظم علیهم‌السلام بود. وی در مدینه یکی از فقهای بزرگ و

۱- نظیر این روایات را بنگرید در: تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳.

معروف به شمار می‌رفت، و از مفتیان مشهور اسلام است. او در کتاب فقهی «الموطأ» خود، که از کتاب‌های مشهور و قدیمی‌ترین کتاب فقهی است، درباره زکات معادن می‌نویسد:

«أَرَى وَاللَّهِ أَعْلَمُ، أَنْ لَا يُؤْخَذَ مِنَ الْمَعَادِنِ، مِمَّا يَخْرُجُ مِنْهَا شَيْءٌ، حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا قَدْرَ عَشْرِينَ دِينَارًا عَيْنًا، أَوْ مِئَتِي دِرْهَمٍ، فَإِذَا بَلَغَ ذَلِكَ فَفِيهِ الزَّكَاةُ» «نظر و فتوای من این است -البته خدا بهتر می‌داند- که از آنچه از معادن خارج می‌شود، چیزی نباید گرفته شود، تا اینکه مقدار آنچه از آن خارج شده است به بیست دینار طلا یا دویست درهم برسد، پس همین که به این مبلغ رسید، در آن زکات است»<sup>(۱)</sup>.

این گفته مالک، درست مضمون حدیثی است که شیخ طوسی آورده است:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَمَّا أَخْرَجَ الْمَعْدِنُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ: لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ عَشْرِينَ دِينَارًا» «از حضرت کاظم یا حضرت رضا سؤال کردم درباره آنچه از معدن خارج می‌شود کم و زیاد، که آیا در آن چیزی واجب است. حضرت فرمود: در آن چیزی واجب نیست، تا برسد به آنچه مانند آن زکات است، یعنی به بیست دینار»<sup>(۲)</sup>.

یا حدیثی که شیخ مفید آن را در «المُتَقَنَّة» آورده است به این عبارت:

«قَالَ: سُئِلَ الرَّضَا عليه السلام عَنْ مِقْدَارِ الْكَنْزِ الَّذِي يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ. فَقَالَ: مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ مِنْ ذَلِكَ بِعَيْنِهِ فَفِيهِ الْخُمْسُ وَمَا لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ فَلَا خُمْسَ فِيهِ» «از امام رضا درباره مقدار دینیه‌ای سؤال شد که خمس بر آن واجب است، فرمود: هر چه که زکات به آن تعلق می‌گیرد، خمس نیز بدان تعلق می‌گیرد، و آنچه که به حد وجوب زکات نرسد، خمس هم ندارد».

قید عبارت «مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ» در حدیث اول و عبارت «حَدَّ مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ فَلَا خُمْسَ فِيهِ» در این حدیث، صریح و روشن است که این یک‌پنجم، زکات معادن است، با این تفاوت که مالک از زکات معادن، قائل به یک‌دهم (عشر) است، و

۱- کتاب الزکاة، باب الزکاة، حدیث ۵۴۸.

۲- تهذیب الأحکام: جلد ۴، ص ۱۳۸.

ائمه عليهم السلام قائل به یک پنجم (خمس).

شافعی که خود یکی از مفتیان بزرگ، از فقهای مشهور آریعه و معاصر با ائمه بود، در کتاب «الأم» بخشی دارد با عنوان «باب زكاة المعادن» که در آن، چند حدیث در این خصوص آورده و نصاب زکات معادن و دفینه‌ها را همان بیست مثقال طلا یا بیست دینار می‌داند. وی در صفحه ۳۸ کتاب خود می‌نویسد:

«لَشَكِّ إِذَا وَجَدَ الرَّجُلُ الرَّكَازَ ذَهَبًا أَوْ وَرَقًا وَبَلَغَ مَا يَجِدُ مِنْهُ مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ، إِنَّ زَكَاةَ الْخُمْسِ» «بدون تردید، همین که شخص دفینه‌ای یافت از طلا و پول، که مبلغ آن به قدری شد که در آن زکات واجب می‌شود [یعنی بیست دینار] همانا زکات آن، یک پنجم است».

ابویوسف نیز که از فقهای بزرگ آن زمان و شاگرد ابوحنیفه و معاصر حضرات صادق و کاظم و رضا عليهم السلام است، در کتاب «الخراج» می‌نویسد:

«وكذلك كل ما أصيب في المعادن من الذهب والفضة والنحاس والحديد والرصاص، فإن في ذلك الخمس - في أرض العرب كان أو في أرض العجم - وخمسه الذي يوضع فيه مواضع الصدقات» «همچنین است هر آنچه از معادن طلا و نقره و مس و آهن و برنج، که دست بدان یابند، در آن یک پنجم است، خواه در سرزمین عرب بوده باشد، یا در سرزمین عجم، و یک پنجم آن، در مواردی مصرف می‌شود که صدقات [یعنی زکات] مصرف می‌گردد».

پس به فتوای این فقیه و قاضی معروف آن عصر، زکات در معادن طلا و نقره و مس و آهن و برنج، یک پنجم است.

عبدالرزاق بن همام صنعانی (۱۲۶-۲۱۱ق) که به تصریح علمای رجال، شیعی بوده است، کتابی دارد با نام «المصنّف» که بعد از «الموطأ» مالک، اقدم کتب فقهی است. وی در این اثر درباره زکات معادن و غیر آن، قائل به یک پنجم است<sup>(۱)</sup>. با این

۱- در المصنّف عبدالرزاق بن همام الصنعانی (ج ۴، ص ۱۱۶) درباره زکات معادن این اخبار دیده می‌شود:  
الف) حدیث شماره ۷۱۷۷:

«عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ رَجُلٍ مِمَّنْ كَانَ يَعْمَلُ فِي الْمَعَادِنِ زَمَانَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ عُمَرَ قَالَ: «كَانُوا يَأْخُذُونَ مِنَّا فِيمَا نُعَالِجُ، وَنَعْتَمِلُ بِأَيْدِينَا مِنْ كُلِّ مَائَتِي دِرْهَمٍ خَمْسَةَ دَرَاهِمٍ، فَإِذَا وَجَدْنَا فِي الْمَعَادِنِ الرَّكَازَةَ أَخَذْنَا مِنَّا الْخُمْسَ».

وصف، جوابی که امامان شیعه در آن زمان به پرسشگران در این مورد می‌دادند، منطبق با فتوای مشهور زمان بود، که زکات معادن، خمس (یک پنجم) آن است، و مصرف آن نیز، همانند مصرف زکات بوده است. انگیزه این سؤال، اختلافی بود که بین فقها وجود داشت، لذا شیعیان و اصحاب ائمه به آنها رجوع کرده‌اند و ائمه علیهم‌السلام

«عبدالرزاق از معمر از قول مردی نقل می‌کند که: هرگاه خودمان کاری را انجام داده و با دست خود کار می‌کردیم، زکاتی از ما می‌گرفتند، از هر دویست درهم، پنج درهم بود، اما هرگاه در معادن دفینه‌ای یا ماده‌ای قیمتی می‌یافتیم، از ما یک‌پنجم می‌گرفتند».

(ب) حدیث ۷۱۷۸:

«عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ، أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: مَا وَجِدَ مِنْ غَنِيمَةٍ فَيُفِيهَا الْخُمْسَ».

«... از جابر بن عبدالله شنیده است که گفته: هر غنیمتی که یافت شود، خمس بدان تعلق می‌گیرد».

(ج) حدیث ۷۱۷۹:

«عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ إِلَى رِكَازٍ بِالْيَمَنِ فَخَمَسَهَا».

«... امام صادق به من خبر داد که پیامبر علی بن ابی طالب را برای [رسیدگی] به معادن یمن فرستاد؛ پس وی یک‌پنجمش را گرفت».

پس مسلم است که در زمانی که از ائمه این سئوالات پرسیده می‌شد، همان حکمی را می‌فرمودند که بین تمام مسلمین شایع بود، و خمسی را که در معادن و غیر آن گفته‌اند، همان زکاتی است که از معادن و امثال آن گرفته می‌شود، نه خمس مورد ادعای شیعه. علامه حلی نیز در کتاب «منتهی المطلب» (ص ۵۴۵) چنین آورده است:

«رواه الجمهور أنّ النبي ﷺ أقطع بلال بن الحارث المزني المعادن العالية وأخذ منه الزكاة وعنه ما كان في الحرب ففيها وفي الركايز الخمس وعنه عليه السلام أنه قال في الركايز: الخمس قيل: يا رسول الله؟ ما الركايز قال: هو الذهب والفضة المخلوقتان في الأرض يوم خلق السموات والأرض».

«عموم فقها روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله بلال بن حارث مزنی را برای رسیدگی به معادن فرستاد، و از آن زکات گرفت، و از ایشان روایت شده است که هرچه که در جنگ یا در رِکاز است، به آن خمس تعلق می‌گیرد، و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: در رِکاز، خمس است، گفته شد: ای رسول خدا، رِکاز چیست؟ فرمود: همان طلا و نقره‌ای که در زمین آفریده شده است، روزی که آسمان‌ها و زمین آفریده شد».

تمام این اخبار و احادیث، همانند احادیث عامه، دلالت بر زکات معادن و گنج دارند.

همان حکم یک‌پنجم را در زکات معادن و امثال آن در جواب می‌فرمودند.

\*\*\*

موضوع زکات معادن، مطلب تازه‌ای نبوده و در همان ابتدای وضع قانون زکات، خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متصدی اخذ آن شد و کتب فقهای آقدم اسلام، که به قلم خود ایشان نوشته شده است، هم اکنون موجود، و حاکی این حقیقت است، مانند کتاب «الموطأ» مالک و «الأمم» شافعی، که صراحت دارند زکات معادن، یک‌پنجم بوده و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در این موضوع روشن است، چون آن حضرت از معادن، و حتی، از مراتع زکات می‌گرفت، و مقدار آن، یک‌پنجم بوده است.

اینک به چند گزارش از شافعی در این مورد توجه فرمایید:

وی در کتاب الأم می‌نویسد:

«وَإِذَا وَجَدَ [الرَّجُلُ] الرَّكَازَ فَوَجَبَ فِيهِ الْخُمْسُ فَإِنَّمَا يَجِبُ حِينَ يَجِدُهُ كَمَا تَجِبُ زَكَاةُ الْمَعَادِنِ حِينَ يَجِدُهَا؛ لِأَنَّهَا مَوْجُودَةٌ مِنَ الْأَرْضِ، وَهُوَ مُخَالِفٌ لِمَا أُسْتَفِيدَ مِنْ غَيْرِ مَا يُوجَدُ فِي الْأَرْضِ» «همین که دفینه یافته شد، در آن یک‌پنجم واجب می‌شود، و این وجوب، همزمان با یافتن آن است، چنان که زکات معادن نیز چنین است، که همین که یافته شد، زکاتش واجب است، زیرا معادن از زمین به وجود آمده‌اند، و آن مخالف چیزی است که از غیر زمین یافت می‌شود، و از آن استفاده می‌گردد»<sup>(۱)</sup>.

پس شافعی زکات دفینه و معادن را بدین دلیل مشمول یک‌پنجم می‌داند که زحمتی به خاطر آن کشیده نمی‌شود، و خودبه‌خود، در زمین موجودند، بر خلاف سایر اشیای مشمول زکات، که چون با زحمت تهیه می‌شود، از یک‌دهم تا یک‌چهلیم است، لذا باید از آنها کمتر داده شود. شافعی در صفحه ۷۱ همین کتاب، ضمن شمارش اشیایی که مشمول زکات می‌شوند، چنین آورده است:

«فَمَا أَخَذَ مِنْ مُسْلِمٍ مِنْ صَدَقَةٍ مَالِهِ نَاصِبًا كَانُ، أَوْ مَاشِيَةً، أَوْ زَرْعًا، أَوْ زَكَاةً فِطْرًا، أَوْ خُمْسَ رِكَازٍ، أَوْ صَدَقَةَ مَعْدِنٍ، أَوْ غَيْرَهُ مِمَّا وَجَبَ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ فِي كِتَابٍ، أَوْ سُنَّةٍ، أَوْ أَمْرٍ أَجْمَعَ عَلَيْهِ عَوَامُّ الْمُسْلِمِينَ فَمَعْنَاهُ وَاحِدٌ أَنَّهُ زَكَاةٌ، وَالزَّكَاةُ صَدَقَةٌ» «پس آنچه از مسلمانی از



صدقه مالش گرفته می‌شود، پول باشد، یا حیوان، یا زراعت، یا زکاتِ فطر، یا یک‌پنجم دفینه، یا زکات معدن، یا غیر آن، از آنچه در مال او واجب است به استناد کتاب یا سنت یا امری که عموم مسلمین بر آن اتفاق کرده‌اند، معنایش یکی است، زیرا آن زکات است و زکات، همان صدقه است»<sup>(۱)</sup>.

یعنی هیچ تفاوتی در معنی و مصرف آن نیست، چون همه آنها زکات است، و باید به مصارف زکات برسد. وی همچنین تصریح می‌کند، خمس یا یک پنجمی که از مال مسلمان به عنوان زکات گرفته می‌شود، تقسیم آن، همان تقسیم صدقات است، یعنی به همان مصارف زکات صرف می‌گردد، چنان که می‌گوید:

«إِنَّا رَوَيْنَا عَنْ الشَّعْبِيِّ أَنَّ رَجُلًا وَجَدَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ أَوْ خَمْسَةَ آلَافٍ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ -رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ-: لَا فُضِّينَ فِيهَا قِضَاءً بَيْنَنَا، أَمَّا أَرْبَعَةُ أَمْخَاسٍ فَلَكَ، وَخُمْسٌ لِمُسْلِمِينَ.... وَالْخُمْسُ مَرْدُودٌ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِ السُّهُمَانِ الشَّامَانِيَّةِ» «... که مردی چهارهزار یا پنج‌هزار دینار [گنج] یافت، علی علیه السلام فرمود: قطعاً در این مورد به روشنی حکم خواهم نمود. پس چهارپنجم آن برای خودت، و یک‌پنجم برای مسلمانان. سپس فرمود: همان یک‌پنجم هم به تو باز می‌گردد، به عنوان یکی از مصارف هشتگانه زکات»<sup>(۲)</sup>.

این موارد، در کتاب‌های شیعه نیز مسطور است. برای نمونه، علامه حلی از «عبدالله بن بشیر الخثعمی» روایت کرده که یکی از خویشانش گفته است:

«در ویرانه‌های دیری قدیمی در کوفه، به گنجی دست یافتم که در آن چهارهزار درهم بود. آن را به نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بردم. آن حضرت فرمود: آن را پنج قسمت کن. من چنان کردم، پس امیرالمؤمنین یک‌پنجم آن را برداشت و چهارپنجم آن را به من واگذار. همین که خواستم برگردم، مرا صدا کرد و از من پرسید: در میان همسایگان فقیر و مسکین هستند؟ گفتم: آری. فرمود: این یک‌پنجم را پس بگیر و میان ایشان تقسیم کن»<sup>(۳)</sup>.

۱- همانجا: ص ۷۱.

۲- همانجا: ص ۷۹.

۳- مُنتهی المطلب: ص ۵۵۶.

پس با این بیان، هیچ شکی نیست که یک‌پنجمی که از معادن و دینه‌ها گرفته می‌شود، همان زکات است و مصرف آن، مانند مصارف زکات است. بنابراین، ممکن است آنچه فقهای شیعه را به اشتباه انداخته، یا دستاویز معترضین و متعصبین شده است، کلمه «خمس» باشد، که در این احادیث درج گردیده و ایشان آن را با خمس غنیمت‌های جنگی، که مصرف مخصوص دارد، یکی دانسته‌اند<sup>(۱)</sup>. شاید هم احادیث دیگری که در این باب جمع‌آوری شده، این اشتباه را تقویت کرده است، زیرا اشیایی که یک‌پنجم از آنها گرفته می‌شود، در برخی از احادیث در پی هم ردیف شده‌اند، مانند:

۱- در «خصال» صدوق، ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده است: «الْخُمْسُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْكُنُوزِ وَالْمَعَادِنِ وَالْعُوصِ وَالْغَنِيمَةِ وَنَسِيِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ الْخَامِسُ» «خمس به پنج چیز تعلق می‌گیرد: گنج‌ها، معادن، غواصی و غنیمت، و ابن ابی عمیر، پنجمی را فراموش کرد [که احتمالاً دینه بوده است].»

۲- حدیث مرسل در «کافی» از قول حماد بن عیسی از بعضی اصحاب، از امام موسی بن جعفر علیه السلام که فرموده است:

«الْخُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْعَنَائِمِ وَالْعُوصِ وَمِنَ الْكُنُوزِ وَمِنَ الْمَعَادِنِ وَالْمَلَّاحَةِ..» «خمس از پنج چیز گرفته می‌شود: غنیمت‌ها، غواصی، دینه‌ها، معادن و جمع‌آوری نمک از شوره‌زار.»

که شیخ طوسی این حدیث را به سند خود، از علی بن فضال از حماد بن عیسی روایت کرده است. به اضافه «من» در «الغوص والمعادن».

۱- به گزارش سیوطی در «جمع الجوامع» این عبارت شریفه، در نامه‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جُهینه نوشته است:

«إِنَّ لَكُمْ بَطُونَ الْأَرْضِ وَسَهُولَهَا وَتَلَاعِ الْأُودِيَةِ وَظَهْرَهَا عَلَى أَنْ تَرَعُوا نَبَاتَهَا وَتَشْرَبُوا مَاءَهَا عَلَى أَنْ تَوَدُّوا الْخُمْسَ...».

«شما حق دارید از آنچه در درون زمین و آنچه در بیرون آن است، و از پستی و بلندی بیابان‌ها و رودخانه‌ها استفاده نمایید، و [چهارپایان خود را] با گیاهان آن بچرانید، و با آبش سیراب کنید، به این شرط که خمس [یک پنجم] آن را بپردازید.»

این دو حدیث، مرسل بوده و دارای چندان اعتباری نیستند، خصوصاً که راوی حدیث دوم از طریق شیخ طوسی، علی بن فضال است، که ما هویت او را روشن کرده‌ایم و مختصری از آن در این کتاب آمده است. اصولاً اینگونه احادیث، در مقام شمارش اشیای مشمول خمس، معروف نیستند، بلکه اشباه و نظایری را معرفی می‌کنند که مانند آنها در اخبار بسیار است، و گرنه چگونه ممکن بود شخصی مانند «محمد بن ابی عمیر» که از مؤمنین خالص و فقیهان بزرگ و از اصحاب خاص ائمه به شمار می‌آمد، خمسی را که باید به آل محمد صلی الله علیه و آله داد، فراموش نماید و از پنج چیز (نه از بیست و پنج چیز) یکی را جا بیندازد؟ چنین کسی، که حتی اگر خود دارای این اشیای نبود، لابد باید مسایل و احکام آنها را بداند، چنان بدان بی‌اعتنا بود که از پنج چیز، یکی را فراموش کرد. چنان که صدوق در کتاب «خصال» ضمن شمارش اشباه و نظایر، حدیثی از عمار بن مروان روایت کرده است، که او گفت:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: فِيمَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَالْبَحْرِ وَالْغَنِيمَةِ وَالْحَلَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ يُعْرَفْ صَاحِبُهُ وَالْكُنُوزِ الْحُمْسُ» «از امام صادق شنیدم که فرمود: آنچه که از معادن و دریا بیرون می‌آید و غنیمت و مالِ حلالِ مخلوط به حرام که بی‌صاحب است، و دفینه‌ها، خمس بدانها تعلق می‌گیرد»<sup>(۱)</sup>.

و شاید این شمارش، برای آن بود که چون در آن زمان، علاوه بر زکاتِ اموال،

۱- قابل دقت و تأمل است که محقق معاصر، علامه شیخ محمدتقی شوشتری [صاحب قاموس الرجال] می‌نویسد:

«إِثْمًا فِي الْخِصَالِ، كَمَا فِي الْمَطْبُوعَةِ وَنَسْخَةِ خَطِيئَةٍ هَكَذَا فِيمَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَالْبَحْرِ وَالْكُنُوزِ الْحُمْسُ، رَوَاهُ فِي عِنْوَانٍ مَا يَجِبُ فِيهِ الْحُمْسُ مِنْ أَبْوَابِ الْحُمْسَةِ فَلَا بُدَّ أَنْ الزَّيَادَةَ مِنَ الْمَحْشِينَ أَخْذًا مِنْ أَخْبَارٍ آخَرَ خَلَطَتْ بِالْمَتْنِ فِي نَسْخَةِ الْعَامِلِي وَتَبِعَهُ فِي نَقْلِ الْخَبَرِ مُخْتَلِطًا الْجَوَاهِرُ وَالْمُسْتَنْدُ». شیخ صدوق در کتاب خصال، در نسخه چاپی و خطی، در بخشی تحت عنوان: «مایجب فیہ الخمس» گفته: هرچه که از معادن و دریا و دفینه‌ها بیرون آید، خمس بدان تعلق می‌گیرد؛ ...». [الأخبار الدخيلة: ص ۸۷].

بنابراین معلوم می‌شود که نقل این اخبار، صرف نظر از آنچه فریب‌کاران و دسّاسان، در ابتدا، جعل و وضع کرده‌اند، بعد از آن هم، بازیه حاشیه‌نویسان و نسخه‌پردازان بوده است.

زکات معادن و دینه‌ها و خمس غنیمت‌ها را نیز خلفا می‌گرفتند، اینگونه شمارش معمول بود، و بی‌اعتنایی به آن، تا این حد که شخصی مانند ابن ابی‌عمیر، پنجمین مورد آن را فراموش نماید، این حدس را تأیید می‌کند.

\*\*\*

دسته سوم از اخبار خمس، اخبار و احادیثی است حاکی از آنکه خمس، از آن ائمه علیهم‌السلام یا آل محمد و آل‌علیه است، مانند:

۱- شیخ طوسی از حضرت باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که به نجیه فرمود:  
 «يَا نَجِيَّةُ! إِنَّ لَنَا الْخُمْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَنَا الْأَنْفَالَ وَلَنَا صَفْوَ الْأَمْوَالِ» (ای نجیه، خمس در کتاب خدا و انفال و برگزیده اموال، برای ماست) <sup>(۱)</sup>.

۲- وی همچنین می‌نویسد:

«عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ مَالِكٍ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...». فَقَالَ: أَمَّا خُمْسُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلِلرَّسُولِ يَضَعُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا خُمْسُ الرَّسُولِ فَلِأَقْرَابِهِ وَخُمْسُ ذَوِي الْقُرْبَىٰ فَهُمْ أَقْرَبَاؤُهُ وَحَدَّهَا...» (از امام صادق علیه‌السلام درباره آیه ۴۱ انفال پرسیده شد، فرمود: اما خمس سهم خدا برای رسول است که آن را در راه خدا هزینه می‌کند، و اما خمس رسول برای خویشاوندان اوست، و خمس ذوی القربی فقط برای خویشاوندان است) <sup>(۲)</sup>.  
 این حدیث را شیخ صدوق نیز آورده است <sup>(۳)</sup>.

۳- ایضاً شیخ طوسی در از علی بن فضال از ابن‌بکیر از پاره‌ای از اصحاب از یکی از صادقین علیه‌السلام در توضیح فرمایش خدای تعالی در آیه ۴۱ سوره انفال چنین گزارش می‌کند:

«خُمْسُ اللَّهِ وَخُمْسُ الرَّسُولِ لِلْإِمَامِ وَخُمْسُ ذِي الْقُرْبَىٰ لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ وَالْإِمَامِ وَالْيَتَامَىٰ يَتَامَىٰ آلِ الرَّسُولِ وَالْمَسَاكِينُ مِنْهُمْ وَأَبْنَاءُ السَّبِيلِ مِنْهُمْ فَلَا يُخْرَجُ مِنْهُمْ

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۴۵.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۲۵.

۳- من لا یحضره الفقیه: ج ۲، ص ۴۲.

إِلَى غَيْرِهِمْ» «خمس خدا و خمس رسول برای امام مسلمین است، و خمس ذوی القربی برای خویشاوندان رسول و امام، و برای یتیمان رسول و مستمندان رسول و در راه ماندگان رسول است، پس به دیگران تعلق نمی‌گیرد»<sup>(۱)</sup>.

۴- گزارش دیگری از شیخ طوسی:

«عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارُودِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِذَا أَتَاهُ الْمَغْنَمُ أَخَذَ صَفْوَهُ وَكَانَ ذَلِكَ لَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ مَا بَقِيَ خَمْسَةَ أَخْمَاسٍ وَيَأْخُذُ خُمْسَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسٍ بَيْنَ النَّاسِ الَّذِينَ قَاتَلُوا عَلَيْهِ ثُمَّ قَسَمَ الْخُمْسَ الَّذِي أَخَذَهُ خَمْسَةَ أَخْمَاسٍ يَأْخُذُ خُمْسَ اللَّهِ عليه السلام لِنَفْسِهِ ثُمَّ يَقْسِمُ الْأَرْبَعَةَ الْأَخْمَاسَ بَيْنَ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنَاءِ السَّبِيلِ يُعْطِي كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ جَمِيعاً وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ يَأْخُذُ كَمَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله» «... از امام صادق روایت شده است که هرگاه غنیمت‌ها را به حضور رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌آمد، سهمی از آن را برمی‌داشت که متعلق به خودش بود، سپس بقیه را پنج قسمت می‌نمود و یک پنجم آن را برمی‌داشت و سپس چهارپنجم مانده را میان مردمی که برای آن جنگیده بودند، تقسیم می‌کرد. سپس یک‌پنجمی را که برداشته بود، پنج قسمت می‌کرد، یک‌پنجم سهم خدای عليه السلام را برای خودش برمی‌داشت، و سپس چهارپنجم باقی را میان ذوی القربی و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان به طور مساوی تقسیم می‌نمود. همچنین امام مسلمین نیز مانند رسول خدا صلى الله عليه وآله عمل می‌کرد»<sup>(۲)</sup>.

۵- کلینی با سند خویش چنین نقل می‌کند:

«عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾ قَالَ: هُمْ قَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالْخُمْسُ لِنَفْسِهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لَنَا» «از قول امام صادق نقل شده است که منظور از ذی القربای یاد شده در آیه، خویشان رسول خداست، و خمس، برای خدا و

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۵.

۲- همان: ج ۴، ص ۱۲۸.

برای رسول، و برای ماست»<sup>(۱)</sup>.

۶- نیز می‌گوید:

«عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ: نَحْنُ وَاللَّهِ الَّذِينَ عَنَى اللَّهُ بِذِي الْقُرْبَى الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ ﷺ فَقَالَ: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ﴾ [الحشر: ۷] مِنَّا خَاصَّةً وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْمًا فِي الصَّدَقَةِ أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ وَأَكْرَمَنَا أَنْ يُطْعِمَنَا أَوْسَاحَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ» «... امیرالمؤمنین فرمود: به خدا سوگند، کسانی که خداوند از ایشان با عنوان ذی القربی یاد نموده و ایشان را با خودش و پیامبرش همنشین ساخته، ما هستیم، سپس آیه ۷ سوره حشر را خواند [و فرمود: ذی القربی در این آیه مخصوص ماست و برای ما سهمی در صدقه قرار نداد، چون خداوند، ما و رسولش را گرمی‌تر از آن دانسته که از دسترنج مردم به ما روزی دهد»<sup>(۲)</sup>.

۷- باز هم روایتی به نقل از کلینی در کافی:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنِ الرَّضَا قَالَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾ فَقِيلَ لَهُ: فَمَا كَانَ لِلسَّيِّئِ فَلِمَنْ هُوَ؟ فَقَالَ: لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷻ فَهُوَ لِلْإِمَامِ» «از امام رضا در مورد آیه خمس پرسیده شد: آنچه که برای خداست، برای کیست؟ فرمود: برای رسول خداست و آنچه برای رسول خداست، برای امام است»<sup>(۳)</sup>.

۸- گزارش بعدی حدیث مرسل «حماد بن عیسی» است که از حضرت کاظم علیه السلام در تقسیم خمس چنین نقل می‌کند:

۱- کافی: ج ۱، ص ۵۳۹.

۲- همان.

۳- کافی: ج ۱، ص ۵۴۴.

«... وَيُقَسَّمُ الْأَرْبَعَةُ الْأُخْمَاسِ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ...» «... و چهارپنجم، میان کسانی که برای آن جنگیدند تقسیم می‌گردد»<sup>(۱)</sup>.

۹- شیخ صدوق در «امالی» و «عیون اخبار الرضا» چنین آورده است:

«عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ الرَّضَا فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ وَأَمَّا الثَّامِنَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ ﷻ: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى...﴾ فَقَرَنَ سَهْمَ ذِي الْقُرْبَى مَعَ سَهْمِهِ وَسَهْمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ ثُمَّ بِرَسُولِهِ ثُمَّ بِذِي الْقُرْبَى فَكُلُّ مَا كَانَ مِنَ الْفَيْءِ وَالْغَنِيمَةِ وَعَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا رَضِيَهُ لِنَفْسِهِ فَرَضِيَهُ لَهُمْ» «از امام رضا ضمن حدیثی طولانی نقل شده است که خداوند در آیه خمس، سهم ذی‌القربی را با سهم خودش و سهم رسول خدا ﷺ در یک ردیف آورده... پس ابتدا از خودش و سپس از رسولش و سپس با ذی‌القربی آغاز نموده است، پس آنچه از فیه و غنیمت و غیر آن باشد، که برای خویش پسندیده، برای آنان هم پسندیده است»<sup>(۲)</sup>.

۱۰- و گزارش پایانی:

«عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَيْهِ آيَةَ الْخُمْسِ فَقَالَ: مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَمَا كَانَ لِرَسُولِهِ فَهُوَ لَنَا» «... آیه خمس را بر امام کاظم خواندم، وی فرمود: آنچه برای خداست، برای رسول اوست، و آنچه برای رسول اوست، برای ماست»<sup>(۳)</sup>.

مضمون تمام این احادیث، که حتی یک حدیث صحیح هم در میان آنها نیست، و احادیث ضعیف دیگر که شیخ حرّ عاملی در «وسائل الشیعه» ردیف کرده است<sup>(۴)</sup>، چنان که از عبارات صریح آنها آشکار است، دلالت دارد بر اینکه حق خویشاوندان رسول الله ﷺ - حال امام باشد یا غیر امام - فقط از خمس غنیمت‌های جنگی است،

۱- کافی: ج ۱، ص ۵۳۹.

۲- همچنین بنگرید به: شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه: ج ۹، ص ۵۱۵.

۳- وسائل الشیعه: ج ۹، ص ۴۸۴.

۴- ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳، چاپ امیر بهادر، و ج ۹، ص ۵۱۹-۵۰۹، چاپ جدید.

نه اشیاء دیگر، و ابدأً در آنها از خمسِ معادن، دینه‌ها، کشفیات غواصی، مال حلال مخلوط به حرام، و چیزهای دیگر ذکر می‌نماید. به ویژه که این احادیث، از کسانی روایت شده است که در کتاب‌های رجالی هیچگونه اعتباری ندارند، مانند: «علی بن فضال» و «عبدالله بن بُکیر» و امثال آنها. بخشی دیگر از این احادیث، مرسل و مقطوع و مجهول است، و کتاب خدا هم به صراحت آنها را نمی‌پذیرد. به هر صورت، خمسِ مندرج در این احادیث، جز خمس غنیمت‌های جنگ نیست، چنان که مضمون و مفهوم و سیاق عبارات هم بدان گواهی می‌دهد.

## ۲- خمس ارباح مکاسب

با بیانی که گذشت، معلوم و مسلم شد که کلمه «خمس» در معادن، گنج، یافته‌های غواصی، مال مخلوط به حرام، و امثال آن، نماینده مقداری است که از بابت زکات، از این اشیاء خارج می‌شود، و مصارف آنها مانند مصرف زکات است، و در مصرف آن، بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم یکسانند. خمسی که در اخبار برای خویشاوندان رسول الله ﷺ تعیین شده است، همان خمس غنیمت‌های جنگی است، که بعد از پیامبر به هیچ‌کس از خویشاوندان آن حضرت داده نشد، و تاریخ و سیره مسلمین نیز از آن بی‌خبر است.

در زمان ما معمول است که خمس ارباح مکاسب را به سادات بنی‌هاشم اختصاص می‌دهند، و سهم امام را هم از آن جدا می‌کنند، و فقها و روحانیان شیعه، آن را تبلیغ می‌کنند و مدافعت هستند. این نوع خمس را کتاب خدا، سنت و سیره رسول، عمل مسلمین صدر اول، و نه حتی احادیث، با صرف‌نظر از ضعف آنها، تصدیق نمی‌کنند.

آن گروه از فقها که خواسته‌اند از کلمه «غَنِمْتُمْ» بدین منظور استفاده و بدان استدلال کنند، راه تجاوز و تعدی پیموده‌اند، و ما قبلاً بیانات عده‌ای از دانشمندان شیعه را آوردیم که گفته‌اند این گونه استدلال غلط و خطاست. در تاریخ خلفا نیز از اینکه از ارباح مکاسب و درآمد مردم مسلمان، دیناری به نام خمس گرفته باشند، کوچکترین اثری نیست. به گفته «مقدس اردبیلی»:



«وجوب این گونه خمس، خود تکلیف شاقّ و سختی است که انسان را وادار می‌کند که از هر چه دارد، خمس اخراج نماید»<sup>(۱)</sup>.

هم اصل براءت و هم روح شریعتِ سمحّة سهله چنین تکلیفی را نفی می‌کند. اخباری در خصوص وجوب خمس در کتاب‌های معتبر شیعه، مانند «کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، امالی، المقنن، عیون اخبار الرضا» و غیره آمده است، و شیخ حر عاملی تمام آنها را در «وسائل الشیعة» جمع‌آوری و تدوین کرده است. این اخبار، همگی از حیث سند، مخدوش و ضعیف و مجهول و مرسل است، و حتی یک حدیث صحیح در میان تمام آنها یافت نمی‌شود<sup>(۲)</sup>.

احادیثی که در باب وجوب خمس ارباح مکاسب و تجارات و زراعات و صناعات، در کتاب‌های مختلف شیعه (چون کافی و تهذیب و سرائر) وارد شده، جمعاً ده حدیث است که شیخ حرّ عاملی آنها را در «وسائل الشیعة» جمع‌آوری کرده است<sup>(۳)</sup>. از این ده حدیث، که تماماً از حیث سند ضعیف است، پنج حدیث آن به

۱- زبده البیان: ص ۲۰۹.

۲- حقیقتاً قابل دقت است که از این اخبار و احادیثی که حاکی از آن است که خمس شامل ارباح مکاسب و غیر آن می‌گردد، اثری در کتاب «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق دیده نمی‌شود. معلوم می‌شود که این گونه احادیث، هرگز مورد اعتنای وی نبوده و او «خمس ارباح مکاسب» را صحیح نمی‌دانسته است، وگرنه آنها را در کتاب فقهی خود، که آن را حجت بین خود و خدای خود می‌داند، وارد می‌کرد. در کتاب کافی در «باب الفیء و الانفال و تفسیر الخمس و حدوده» کلینی ۲۸ حدیث در این موضوعات آورده است، که بنابر تحقیق مجلسی در کتاب «مرآة العقول» (ج ۱، ص: ۴۴۱-۴۴۹) ارزش این احادیث بدین قرار است: سیزده حدیث آن ضعیف است، به شماره‌های: ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۰، ۱۸، ۱۵، ۱۴، ۱۰، ۶، ۴، ۱ و نُه حدیث آن، حَسَن است، به شماره‌های: ۳، ۸، ۲۷، ۱۹، ۱۷، ۱۶، ۱۱، ۹ و ۲۸، که در هیچ کدام دستور پرداختِ خمس نیست، بلکه شرح اشیایی است که خمس آن، به وسیله ولیّ امر یا حاکم، خارج می‌شود؛ مانند انفال و معادن و گزیده مال و تولیت وقف؛ و سه حدیث آن مجهول است: ۵، ۱۲ و ۲۱؛ تنها حدیث شماره ۲ مُرسل است، شامل شرح تقسیم غنائم، و فقط دو حدیث صحیح در میان این ۲۸ حدیث وجود دارد: یکی حدیث هفتم است، که در آن معلوم می‌دارد که تقسیم خمس به دست پیامبر و امام است، و بالاخره، حدیث ۱۳ که مفاد آن این است که خمس بعد از وضع مؤونه [منها کردن هزینه‌ها] است، مانند خمس معادن، که پس از وضع هزینه استخراج، محاسبه می‌گردد.

۳- بنگرید به: وسائل الشیعة: ج ۲، ص ۶۱.

صراحت حاکی است که خمس ارباح مکاسب و غیر آن، خاصّ امام است، و کس دیگر را در آن حقی نیست. پنج حدیث دیگر نیز حقی را برای غیر امام، ثابت نمی‌کند. اینک ما آن احادیث را یک به یک آورده و از حیث سند و متن مورد دقت و بررسی قرار می‌دهیم، تا ارزش آنها معلوم شود.

### ۱- احادیث ضعیف در خمس ارباح مکاسب

گفتیم که پنج حدیث وجود دارد که صراحتاً بیان می‌کند که خمس فقط برای امام است و بس. این پنج حدیث، به ترتیبی که شیخ حرّ عاملی مرتب کرده است، حدیث دوم و سوم و چهارم و پنجم و هشتم و سائل الشیعه است، بدین شرح:

(۱) از علی بن محمد، یا به اختلاف شیخ، از محمد بن علی بن شجاع نیشابوری

است که علی بن مهزیار از او روایت می‌کند:

«أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ أَصَابَ مِنْ صَيْعَتِهِ مِنَ الْحِنْطَةِ مِائَةَ كُرٍّ مَا يُرَكِّي فَأُخِذَ مِنْهُ الْعَشْرُ عَشْرَةَ أَكْرَارٍ وَذَهَبَ مِنْهُ بِسَبَبِ عِمَارَةِ الصَّيْعَةِ ثَلَاثُونَ كُرًّا وَبَقِيَ فِي يَدِهِ سِتُونَ كُرًّا، مَا الَّذِي يَجِبُ لَكَ مِنْ ذَلِكَ وَهَلْ يَجِبُ لِأَصْحَابِهِ مِنْ ذَلِكَ عَلَيْهِ شَيْءٌ؟ فَوَقَعَ عليه السلام: لِي مِنْهُ الْخُمْسُ مِمَّا يَفْضَلُ مِنْ مَثْوَيْهِ» «وی از امام نقی عليه السلام درباره مردی پرسیده است که از زمین کشاورزی‌اش که گندم داشت، صد کُر [معادل ۹۶۰۰۰ پیمانانه] به دست آورد. پس به عنوان زکات، یک‌دهم [یعنی ده کُر] از او گرفته شده است. و به علت آباد کردن این زمین کشاورزی، ۳۰ کُر هزینه کرده، و شصت کُر در اختیارش مانده است، که در آن مقداری برای شما واجب است. آیا چیزی از آن باقیمانده، واجب است به اطرافیانش بدهد؟ پس امام یک‌پنجم از آنچه که از خرجی‌اش افزون شد، برای من قرار داد.»

این حدیث را صاحب وسائل از شیخ طوسی روایت می‌کند، لیکن در تهذیب شیخ طوسی<sup>(۱)</sup> سند این حدیث چنین است:

«سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شُجَاعٍ النَّيْسَابُورِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ...»

۱- ج ۴، ص ۱۶، چاپ نجف.

و اختلاف «تهذیب» با «وسائل» در راوی متصل به امام است، که علی بن محمد است، یا محمد بن علی. در هر صورت، هر کدام که باشد، نامی از هیچ کدام در کتاب‌های رجال نیست. او مجهول الهویه و بلکه، مجهول مطلق است. راوی اول آن سعد بن عبدالله اشعری است، که ابن داود او را در رجال خود در بخش ضعفاء و مجروحین و مجهولین آورده است<sup>(۱)</sup>. اما از حیث متن، محمد بن علی بن شجاع مجهول، از حضرت ابوالحسن ثالث (امام علی النقی العظیم) سؤال کرده است از حکم فردی که از مزرعه خود از صد کُر [حدود ۳۰۰ تُن] گندمی که مشمول زکات می‌شده است، ۱۰ کُر را به عنوان زکات (یک دهم) از او گرفته‌اند، و ۳۰ کُر از این صد کُر، برای آباد کردن مزرعه صرف شده و از بین رفته است، و فقط ۶۰ کُر دیگر در دست او باقی مانده است. آنگاه از امام پرسیده است که چه مقدار از آن برای اوست، و آیا برای رفقای هم‌مسلك او هم از این باقیمانده، چیزی واجب است یا نه. حضرت در جواب، توقیع فرمود: «هر چه از هزینه آن زیاد آمد، یک‌پنجم آن برای من است».

معلوم نیست که سؤال از چگونه مزرعه‌ای است، که امام از سود خالص آن، یک پنجم طلبکار است. زیرا در زمان حضرت هادی علیه السلام چنین رسمی در میان شیعه نبوده است، که یک‌پنجم از محصول مزرعه‌ای که زکات آن داده شده است، از آن امام باشد. آنچه احتمال داده می‌شود، این است که این زمین، یا وقف آل محمد علیهم السلام بوده است، زیرا در آن زمان چنین موقوفاتی وجود داشته (که یک‌پنجم پس از کم کردن هزینه، به آن حضرت می‌رسیده است)، یا از زمین‌های فتح شده در جنگ بوده است، که بنابر آنکه در چنین زمین‌هایی خمس باشد، لذا پس از کم کردن هزینه، یک‌پنجم از باقیمانده داده می‌شود. به هر صورت، مجهول بودن متن آن، بیش از مجهول بودن سند آن است، و به استناد چنین حدیثی نمی‌توان مال مسلمانی را از دست او گرفت. بر فرض آنکه جایز باشد، باز هم مال امام حاضر است، که در چنین زمانی مصداقی ندارد، به علاوه احادیث بخشش خمس که بعداً خواهد آمد، ان شاء الله.

۱- رجال ابن داود، ص ۴۵۷.

۲) شیخ طوسی به اسناد خود، باز هم از علی بن مهزیار چنین روایت می‌کند: «قَالَ لِي أَبُو عَلِيٍّ بِنُ رَاشِدٍ: قُلْتُ لَهُ: أَمَرْتَنِي بِالْقِيَامِ بِأَمْرِكَ وَأَخَذَ حَقَّكَ فَأَعْلَمْتُ مَوَالِيكَ بِذَلِكَ فَقَالَ لِي بَعْضُهُمْ: وَأَيُّ شَيْءٍ حَقُّهُ؟ فَلَمْ أَدْرِ مَا أَحْبَبُهُ؟ فَقَالَ: يَجِبُ عَلَيْهِمُ الْخُمْسُ. فَقُلْتُ: فَفِي أَيِّ شَيْءٍ؟ فَقَالَ: فِي أُمَّتَعَتِهِمْ وَصَنَائِعِهِمْ. قُلْتُ: وَالتَّاجِرُ عَلَيْهِ وَالصَّانِعُ بِيَدِهِ؟ فَقَالَ: إِذَا أَمَكْنَهُمْ بَعْدَ مَوْتِهِمْ».

در این حدیث علی بن مهزیار (قهرمان خمس) می‌گوید:

«علی بن راشد گفت: به او گفتم که مرا مأمور رسیدگی به کار خود و گرفتن حق خویش کرده‌ای، و من این مأموریت را به دوستان تو اعلام کردم. عده ای از ایشان به من گفتند: او چه حقی دارد؟ و من نتوانستم جواب او را بدهم. گفت: خمس برایشان واجب می‌شود. گفتم: در چه چیز؟ گفت: در کالاها و صنایع ایشان. گفتم: تاجر و آن کس که کار دستی هم دارد؟ گفت: همین که بتوانند، بعد از کسر هزینه‌شان [باید خمس بدهند].»

می‌بینید که در این حدیث، امام پرسش شونده، ناشناخته، و به جای نامش، ضمیر آمده است، و احتمال دارد که پرسش شونده، امام نباشد. این احادیث از حیث متن، به قدری مجهولند، که نه شخص مأمور می‌دانسته چه کاره است، و نه آن کسی که دستور داده است. در این حدیث، راوی متصل به امام، ابوعلی بن راشد است - اگر امامی در آن بوده باشد. نام این شخص، طبق تصریح کتاب‌های رجال، «حسن بن راشد» است. وی در رجال «برقی» و «ابن داود» از اصحاب حضرت جواد علیه السلام بود و از جانب حضرت هادی علیه السلام به جای حسین بن عبد ربّه، وکیل آن حضرت شده بود. چنین شخصی قاعدتاً باید به احکام شرع، عالم و دانا باشد. با این حال، به مسئول خود، که شاید امام باشد، می‌گوید: «مرا برای رسیدگی به امور خود و گرفتن حق خویش مأمور نمودی، و من هم آن را به دوستان تو اعلام کردم، اما آنها می‌گویند او چه حقی از ما می‌خواهد، و من نتوانستم جواب آنها را بدهم». واقعاً عجیب است، که این چه حقی بوده است که تا زمان حضرت هادی، که بیش از دویست و پنجاه سال از عمر اسلام گذشته بود، هنوز شیعیان و موالی ائمه - که علی القاعده باید از همه مردم به احکام دین آشناتر باشند - نمی‌دانستند چه حقی از ایشان مطالبه می‌شود. متن حدیث می‌رساند که این حق، به قدری مجهول و نامعلوم بوده است،

که نه ابوعلی بن راشد می دانسته است، و نه شیعیان و مسلمانان دیگر. به هر صورت، اگر این حدیث، حدیث صحیحی هم بود و از آن برای کسی، حقی مسلم می شد، باز هم حقی بود که فقط متعلق به امام حئی و حاضر است، و دیگران از آن بهره ای ندارند، چه رسد به اینکه هم سند حدیث مخدوش است، و هم متن حدیث مشوش است، و هم صاحب حق، در خارج مصداقی ندارد<sup>(۱)</sup>.

۳) کلینی و شیخ طوسی، از علی بن مهزیار از ابراهیم بن محمد الهمدانی چنین روایت کرده اند:

«كُتِبَ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الهمدَانِيُّ» «ابراهیم بن محمد الهمدانی برای او نوشته است»<sup>(۲)</sup>.

ولی ظاهراً شیخ طوسی باز در این حدیث هم اشتباه کرده است، و حدیث صحیح، آن باشد که در کافی آورده است که ابراهیم بن محمد می گوید به حضرت هادی (امام علی النقی علیه السلام) نوشتیم:

«أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ كِتَابَ أَبِيكَ فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلَيَّ أَصْحَابِ الصِّيَاعِ نِصْفُ السُّدُسِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَأَنَّهُ لَيْسَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَقُمْ صِيَعَتُهُ بِمَوْتِهِ نِصْفُ السُّدُسِ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ (في التهذيب: أَنَّهُ أَوْجَبَ عَلَيْهِمْ نِصْفَ السُّدُسِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ) فَاخْتَلَفَ مِنْ قِبَلِنَا

۱- محقق سبزواری در کتاب «ذخیره المعاد» ذیل این حدیث نوشته است:

«وَرَدَّ بِأَنَّهُ يَقْتَضِي اخْتِصَاصَ الْخُمْسِ بِالْأَثْمَةِ، وَهُوَ خِلَافُ الْمَعْرُوفِ مِنْ مَذْهَبِ الْأَصْحَابِ، وَفِيهِ تَأْمَلُ، وَبِأَنَّ رَاوِيَهَا لَمْ يُوثَّقْ فِي كِتَابِ الرِّجَالِ صَرِيحاً».

«حدیث مردود است، زیرا به اقتضای آن، خمس فقط مخصوص ائمه علیهم السلام است، و آن بر خلاف روند رایج مذهب علمای شیعه است، و باید در آن تأمل کرد. دیگر اینکه راوی آن، در کتاب های رجال صریحاً توثیق نشده است».

فرمایش محقق صحیح است، زیرا در رجال ابن داود (ص ۴۳۹) نام حسن بن راشد را در قسم دوم، که خاص مجهولین و مجروحین است آورده و از قول غضائری نوشته است: «بسیار ضعیف است»، هر چند خود ابن داود از این قول دفاع کرده و گفته است: «حسن بن راشد با حسین بن راشد اشتباه شده، و لذا نام او را در قسم اول، که خاص موثقین است نیز آورده است». صاحب مدارک هم ذیل این حدیث می نویسد:

«راویها أبو علی بن راشد لم یوثق صریحاً» پس حدیث ضعیف است، و ارزشی ندارد.

۲- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۳.

فِي ذَلِكَ فَقَالُوا يَجِبُ عَلَى الصَّيَّاعِ الحُمُسُ بَعْدَ المَثْوَنَةِ وَمَثْوَنَةُ الصَّيِّعَةِ وَخَرَاجُهَا لَا مَثْوَنَةَ الرَّجُلِ وَعِيَالِهِ فَكَتَبَ عليه السلام: (وفي التهذيب: فَكَتَبَ وَقَرَأَهُ عَلِيُّ بْنُ مَهْرِيَّارَ): بَعْدَ مَثْوَنَتِهِ وَمَثْوَنَةُ عِيَالِهِ وَبَعْدَ خَرَاجِ السُّلْطَانِ. (وفي التهذيب: عَلَيْهِ الحُمُسُ بَعْدَ مَثْوَنَتِهِ وَمَثْوَنَةُ عِيَالِهِ وَبَعْدَ خَرَاجِ السُّلْطَانِ)).

بنا به روایت کافی، ابراهیم بن محمد الهمدانی می گوید به حضرت امام النقی علیه السلام نوشتیم که:

«نامه پدرت را درباره آنچه او بر صاحبان مزارع واجب کرده است، علی بن مهزیار بر من خواند که پدرت بر صاحبان زمین های زراعی، پرداخت نصف یک ششم را بعد از کسر هزینه، واجب کرده است، و اینکه هر کس درآمد مزرعه اش، هزینه اش را تأمین نکند، نه نصف یک ششم بر او واجب است، و نه غیر آن. اما از جانب ما در این باره اختلاف است، [رفقای ما] می گویند: در مزارع، پرداخت خمس [یک پنجم] پس از کسر هزینه مزرعه و خراج [مالیات] آن، واجب است، نه هزینه خود شخص و عیالش. امام در جواب نوشت: بعد از کسر مخارج خود و هزینه عیالش، و بعد از خراج سلطان [خمس بر او واجب است].»

به هر صورت، اگر سند این حدیث را از طریق کلینی در کافی بررسی کنیم، حدیث بسیار رسوایی است، زیرا کافی آن را از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابراهیم بن محمد روایت می کند. اگر تنها وضع سهل بن زیاد را در نظر بگیریم، برای بطلان آنچه در این حدیث آمده، کافی است، چه رسد به ابراهیم بن محمد، که او نیز مجهول الحال و غیر موثق است.

اما سهل بن زیاد را در کتب رجال چنین معرفی کرده اند:

شیخ طوسی می نویسد:

«ابوسعید سهل بن زیاد آدمی رازی شخص ضعیفی است»<sup>(۱)</sup>.

و همچنین:

«همانا ابوسعید آدمی، نزد ناقدان اخبار، شخص بسیار ضعیفی است»<sup>(۲)</sup>.

۱- الفهرست: ص ۱۰۶، چاپ نجف.

۲- استبصار: ج ۳، ص ۶۱.

و نجاشی در رجال خود می‌نویسد:

«ابوسعید سهل بن زیاد آدمی رازی، در نقل حدیث، ضعیف و بی‌اعتبار بود، و احمد بن محمد بن عیسی علیه او به غلو و دروغ، شهادت می‌برد و او را از قم به شهرری تبعید کرد و وی در آنجا سکونت داشت»<sup>(۱)</sup>.

این فردِ غالی کذاب، چنان مطرود بوده که احمد بن محمد بن عیسی، که از بزرگان علمای قم بوده و در زمان خود، ریاست علمی قم را داشته، او را از قم به شهرری تبعید می‌کند. ابن‌الغضائری درباره او می‌نویسد:

«سهل بن زیاد أبو سعید الأدي الرّازي: كان ضعيفاً جداً فاسد الرواية والمذهب، وكان أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري أخرجه من قم وأظهر البراءة منه ونهى الناس عن السماع منه والرواية ويروي المراسيل ويعتمد المجاهيل» «سهل بن زیاد ابوسعید آدمی رازی خیلی ضعیف و روایت و دین او هم فاسد است [زیرا غالی بوده است] و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد، و از او اظهار براءت و بی‌زاری نمود، و مردم را از گوش دادن به حدیث‌های او و روایت کردن از او نهی کرد. وی احادیث مرسل را روایت، و به راویان ناشناخته اعتماد می‌کرد»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب تحریر طاووسی<sup>(۳)</sup> از فضل بن شاذان از طریق علی بن محمد می‌گوید: «سهل مرد احمقی است».

و کشتی در رجال خود<sup>(۴)</sup> از قول او، حماقتِ وی را تصدیق می‌کند. تفرشی نیز مراتب مذکور را تصدیق کرده است<sup>(۵)</sup>. اردبیلی نیز همین سخن را می‌گوید<sup>(۱)</sup>، و در رجال طه نجف نیز وصف او چنین است<sup>(۲)</sup>.

۱- ص ۱۴۰، چاپ تهران.

۲- رجال: ج ۳، ص ۱۷۹، چاپ قم.

۳- شیخ حسن بن زین الدین (صاحب معالم) مطالب این کتاب را از کتاب «حَلّ الاشکال» سید احمد بن موسی الطاووس (متوفای ۶۷۳ ق) استخراج نموده است، لذا آن را «تحریر طاووسی» نام نهاده است. (مُصحح)

۴- ص ۴۷۳.

۵- نقد الرجال: ص ۱۶۵.

علامه شوشتری نیز مراتب فوق را مورد قبول و گواهی قرار داده است، و در مقابل آباطیلی که مامقانی در دفاع از او بافته، مراتبی عالمانه نوشته است.<sup>(۳)</sup>

اما ابراهیم بن محمد را، شهید ثانی در تعلیقات خود بر خلاصه، «مطعون و مجهول العدالة والحال» نوشته، و مقدس اردبیلی و محقق سبزواری نیز او را ضعیف و مجهول دانسته‌اند. با ضعف سند، و مطعون و مجهول بودنِ راوی، مضمون حدیث نیز مغشوش، مخدوش و نامفهوم است.<sup>(۴)</sup>

معلوم نیست این چه حقی است، که این راویان غالی و فاسدمذهب و دروغپرداز، به امامانی مانند حضرات جواد و هادی و عسکری علیهم‌السلام نسبت داده‌اند، در حالی که در سخنان و نامه‌های امامان قبل از ایشان، چنین ادعاهایی دیده نمی‌شود، که از شیعیان خود چنین حقی را مطالبه کرده باشند. این نامه، بنا به تصریح علامه مجلسی همان نامه‌ای است که علی بن مهزیار در راه مکه برای دیگران خوانده است<sup>(۵)</sup>، و ما ضمن بررسی حدیث چهارم در این باب، بطلان و فساد او را آشکار می‌کنیم.

آیا امام واقعاً چنین خمسی را به عنوان حق خویش از مردم می‌گرفته است؟ یا وکلایی مانند ابوعلی بن راشد و ابراهیم بن محمد و امثال ایشان - که عدالتشان نامحرز و بلکه فسقشان آشکار بوده است - به نام امام خود، حقی از مردم

۱- جامع الرواة: ج ۱، ص ۳۹۲.

۲- رجال طه نجف، ص ۲۹۸.

۳- قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۸.

۴- شهید ثانی در عدالت ابراهیم، که از وکلای امام علی النقی علیه‌السلام بوده، تردید نموده و فرموده است: «در سند روایت او کسی است که مورد طعن علماست، و از نظر عدالت و احوال شخصی ناشناخته است.»

مقدس اردبیلی در «شرح ارشاد» فرموده است:

«این ابراهیم، شخص ناشناخته‌ای است.»

محقق سبزواری نیز در «ذخیره المعاد»، ذیل این حدیث می‌نویسد:

«او کلینی با سندی ضعیف روایت می‌کند؛ چرا که شخص چون ابراهیم بن همدانی در آن است.»

و عجیب این است که سهل بن زیاد را فراموش کرده است.

۵- مرآة العقول: ج ۱، ص ۴۴۸.



می گرفته‌اند؟ در هر صورت، فرضاً از این حدیث خیلی ضعیف<sup>(۱)</sup>، حقی برای کسی مسلم شود، جز برای خود امام نیست، و به دیگران [از بنی هاشم و غیره] نمی‌رسد. (۴) این حدیث را فقط شیخ طوسی از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد و عبدالله بن محمد، و آن دو از علی بن مهزیار روایت کرده‌اند، بدین عبارت:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: كَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ وَقَرَأْتُ أَنَا كِتَابَهُ إِلَيْهِ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ قَالَ: الَّذِي أَوْجِبَتْ فِي سَنَتِي هَذِهِ، وَهَذِهِ سَنَةٌ عَشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ فَقَطَّ لِمَعْنَى مِنَ الْمَعَانِي أَكْرَهُ تَفْسِيرَ الْمَعْنَى كُلَّهُ خَوْفًا مِنَ الْإِنْتِشَارِ وَسَأَفْسِرُ لَكَ بَعْضَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، إِنَّ مَوَالِيَ أَسْأَلُ اللَّهَ صَلَاحَهُمْ أَوْ بَعْضَهُمْ قَصَرُوا فِيمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ فَعَلِمْتُ ذَلِكَ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُطَهِّرَهُمْ وَأُرَكِّبَهُمْ بِمَا فَعَلْتُ فِي عَامِي هَذَا مِنْ أَمْرِ الْخُمْسِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۳۳﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۳۴﴾ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۳۵﴾﴾ [التوبة: ۱۰۳-۱۰۵] وَلَمْ أَوْجِبْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ وَلَا أَوْجِبُ عَلَيْهِمْ إِلَّا الزَّكَاةَ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَإِنَّمَا أَوْجِبْتُ عَلَيْهِمُ الْخُمْسَ فِي سَنَتِي هَذِهِ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ الَّتِي قَدْ حَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ وَلَمْ أَوْجِبْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فِي مَتَاعٍ وَلَا آيَةٍ وَلَا دَوَابٍّ وَلَا خَدَمٍ وَلَا رِيحٍ رِيحُهُ فِي تِجَارَةٍ وَلَا صَبِغَةٍ إِلَّا صَبِغَةً سَأَفْسِرُ لَكَ أَمْرَهَا تَخْفِيفًا مِنِّي عَنْ مَوَالِيَ وَمَنَّا مِنِّي عَلَيْهِمْ لِمَا يَغْتَالُ السُّلْطَانُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَلِمَا يَنْوِبُهُمْ فِي ذَاتِهِمْ فَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجُمُعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۵۱﴾﴾ [الأنفال: ۴۱] وَالْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَهِيَ الْغَنِيمَةُ يَغْنَمُهَا الْمَرْءُ وَالْفَائِدَةُ يُفِيدُهَا وَالْجَائِزَةُ مِنَ الْإِنْسَانِ لِلْإِنْسَانِ الَّتِي لَهَا خَطَرٌ عَظِيمٌ وَالْمِيرَاثُ الَّذِي لَا

۱- علامه مجلسی در مرآة العقول: ج ۱، ص ۴۴۸، ذیل حدیث ۲۴ کتاب کافی از «باب الفیء والأطفال» این حدیث را ضعیف شمرده است.

يُحْتَسَبُ مِنْ غَيْرِ أَبِي وَلَا ابْنٍ وَمِثْلُ عَدُوٍّ يُضْطَلَمُ فَيُؤْخَذُ مَالُهُ وَمِثْلُ مَالٍ يُؤْخَذُ لَا يُعْرَفُ لَهُ صَاحِبُهُ وَمَا صَارَ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مَوَالِيٍّ مِنْ أَمْوَالِ الْخُرْمِيَّةِ الْفَسَقَةِ فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَمْوَالَ عِظَامًا صَارَتْ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مَوَالِيٍّ فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَلْيُوصِلْ إِلَى وَكَيْلِي وَمَنْ كَانَ نَائِيًا بَعِيدَ الشُّقَّةِ فَلْيَتَعَمَّدْ لِإِيصَالِهِ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ فَإِنَّ نِيَّةَ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ فَأَمَّا الَّذِي أُوجِبُ مِنَ الْعَلَّاتِ وَالصِّيَاعِ فِي كُلِّ عَامٍ فَهُوَ نِصْفُ السُّدُسِ مِمَّنْ كَانَتْ صَيَعَتُهُ تَقُومُ بِمَثُونَتِهِ وَمَنْ كَانَتْ صَيَعَتُهُ لَا تَقُومُ بِمَثُونَتِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ نِصْفُ سُدُسٍ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ».

ترجمه و مضمون این حدیث آن است که: «علی بن مهزیار گفته است که حضرت ابوجعفر (امام محمدتقی علیه السلام) نامه‌ای به او نوشته است، و راوی که معلوم نیست چه شخصی است (زیرا این حدیث را احمد بن محمد و عبدالله بن محمد، هر دو، از علی بن مهزیار روایت کرده‌اند، و معلوم نیست کدامیک) گفته است:

«من این نامه امام به علی بن مهزیار را در راه مکه خواندم، ایشان گفت: [در حالیکه باید بگوید «نوشته بود»] اینکه در این سال، که سال دویست و بیست است، فقط واجب کردم برای یک معنی از آن معانی، که از ترس انتشار، کراهت دارم که تمام آن معانی را توضیح دهم و تفسیر کنم، و ان شاء الله تعالی، بخشی از آن را به زودی برای تو تفسیر خواهم کرد. همانا موالی و دوستان من، که از خدا صلاح و توفیق آنان را خواستارم، یا بعضی از ایشان، در آنچه برایشان واجب می‌شود کوتاهی کردند، و چون من این را دانستم، دوست داشتم که به وسیله آنچه در امر خمس در این سال کردم، آنان را پاک و تزکیه نمایم. خدای تعالی می‌فرماید: «از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی و برایشان دعا کن زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست\* آیا ندانسته‌اند که تنها خداست که از بندگانش توبه را می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد و خداست که خود توبه‌پذیر مهربان است\* و بگو [هر کاری می‌خواهید] بکنید که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگرست و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید پس ما را به آنچه انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد»، این را در هر سال برایشان واجب نمی‌کنم، و نیز غیر زکات را، که خدا برایشان فرض کرده است، واجب نمی‌کنم، و فقط خمس را در این سال، آن هم در طلا و نقره‌ای واجب می‌کنم که سال بر آنها گذشته است. اما آن را در کالاهایشان و ظرف‌ها و چهارپایان و خدمتگزاران و سودی که از تجارت برده‌اند و در مزارع، واجب نمی‌کنم، مگر در مزرعه‌ای که به زودی آن

را برای تو توضیح خواهم داد. اینها تخفیفی است از جانب من و مَنّی است از من بر ایشان، زیرا سلطان از ایشان مالیات می‌گیرد و به جان و هستی‌شان نیابت می‌کند (بدون اجازه ایشان در مال و جانشان حکم می‌راند). اما درباره غنیمت‌های جنگی و فواید، پس آن در هر سال بر ایشان واجب است. خدای تعالی می‌فرماید: «و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینویان و در راه‌ماندگان است اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی [حق از باطل] روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیزی تواناست» پس خدا تو را رحمت کند، [منظور از] غنیمت‌ها و فواید، همان غنیمتی است که شخص آن را غنیمت می‌کند، و فایده، آن فایده‌ای است که می‌برد، و جایزه، همان است که دارای ارزش بزرگی است و از انسانی به انسانی می‌رسد، و میراث از کسی که نمی‌پندارد (که ارث او به وی می‌رسد) بدون اینکه ارث پدر یا پسر باشد، و مثل دشمنی که تسلیم شود و مال او گرفته شود، و مانند مالی که اخذ شود ولی صاحبی برای او شناخته نشود، و آنچه بر موالی و دوستان من از اموال خرمیان فاسق [پیروان بابک خرم دین] به دست آید. من به خوبی دانستم که اموالی بسیار مهم، عاید گروهی از موالی من شده است. پس کسی که در نزد او چیزی از این قبیل باشد، باید آن را به وکیل و نماینده من برساند، و کسی که دور باشد و در زحمت افتد به جهت دوری، باید تصمیم بگیرد که آن را برساند، هر چند بعد از مدتی باشد، زیرا نیت مؤمن بهتر از عمل اوست. و اما آنچه از زمین‌های زراعی و غلات در هر سال واجب می‌کنم، عبارت از نصف یک‌ششم است، آن هم از کسی که درآمد زراعتش به مؤونه و مخارجش کافی است، ولی کسی که درآمد مزرعه‌اش به هزینه‌اش کفایت نمی‌کند، پس بر او، نه یک نیمه یک‌ششم واجب است و نه غیر آن»<sup>(۱)</sup>.

شایان ذکر است که کلمه ضیعة و ضیاع که در این حدیث و احادیث دیگر آمده است، به مزرعه اطلاق می‌شود، و هر چه که درآمدی داشته باشد.

**اشکالاتی بر این حدیث عجیب وارد است:**

**نخست: از حیث سند:**

(الف) دو راوی آن، احمد بن محمد و عبدالله بن محمد، هر دو مجهولند، و در

۱- تهذیب الأحكام: ج ۱، ص ۱۴۱، چاپ نجف، والاستبصار: ج ۲، ص ۶۰.

کتاب‌های رجالی معروف نیستند،

ب) راوی متصل به امام، علی بن مهزیار است، که قهرمان خمس ارباب مکاسب است، که حق امام است! زیرا تمام روایات مربوط به این موضوع، از این شخص نقل شده است.

طبق تعریف کتاب‌های رجال، علی بن مهزیار قبلاً مسیحی و از نصاری اهواز بوده و بعداً مسلمان شده است، و خدا کند که آثاری از دین نصرانیت و جریمه گرفتن کشیش و پاپ در وی باقی نمانده باشد. در کتاب‌های رجال، از وی مکاتباتی نقل شده است، که او به برخی ائمه نامه‌هایی نوشته و آنان نیز به او پاسخ داده‌اند. وی در آن نامه‌ها، خود را وکیل و نماینده امام برای گرفتن خمس و زکات معرفی نموده است، و سرانجام، نامه‌هایی به امام محمدتقی علیه السلام نوشته و طبق ادعای خود، از آن حضرت تقاضا نموده که از آنچه از این اموال در اختیار اوست، گذشت نموده و آن را ببخشد. حضرت هم تقاضای او را اجابت فرموده و همه آنها را به وی بخشیده است. چنان که مامقانی نقل کرده:

«ومنها ما نقله من قوله: وكتبُ إليه أسأله التوسُّعَ والتحليلَ لما في يدي، فكتبَ عليه السلام

وسَّعَ اللهُ عليكَ ولِمَن سألَتِ التَّوسُّعَةَ مِن أَهْلِكَ» «در جای دیگر از قول او می‌گوید: نامه‌ای به آن حضرت نوشتم و از او درباره گشاده‌دستی و بخشش آن چیزی که در اختیار من است پرسیدم. پس ایشان برای من نوشت: خداوند بر تو و خانواده‌ات گشایش فرماید»<sup>(۱)</sup>.

که معلوم می‌دارد آنچه امام در این قبیل نامه‌ها از مردم و شیعیان خود خواسته، سرانجام تمام آنها را به این وکیل و نماینده عزیز خود بخشیده است. با تمام توثیق و تمجید کتاب‌های رجال از او، باز هم انسان هر چقدر خوش‌باور باشد، نمی‌تواند نسبت به اعمال و گفتار این قبیل اشخاص بدگمان نشود. زیرا بسیاری از کسانی که ادعای وکالت ائمه علیهم السلام را نموده‌اند، سرانجام عاقبت خوبی نداشتند، و اغلب به اصطلاح، حقه‌باز و شارلاتان بودند، کسانی همچون علی بن ابی حمزه بطنانی و عثمان بن عیسی و زیاد القندی و آل شلمغانی، و امثال ایشان، چنان که خود فرموده‌اند:

۱- تنقیح المقال: ج ۲، ص ۳۱۱.

«خُدَامُنَا وَفُؤَامُنَا شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ» «بدترین آفریدگان خداوند، خادمان و وکیلان ما هستند»<sup>(۱)</sup>.

## دوم: از حیث تاریخ

در ابتدای حدیث مذکور، این عبارت دیده می‌شود: «من گرفتن خمس [یا این حقی که در این نامه است] را فقط در این سال، که سال ۲۲۰ هجری است، واجب کردم و چنان که مقدس اردبیلی استنباط نموده است<sup>(۲)</sup>، متن این حدیث، بر اباحه خمس دلالت دارد، زیرا در این نامه، امام در فقط در سال مذکور، خمس را واجب کرده است، آن هم فقط در طلا و نقره‌ای که یک سال بر آنها گذشته باشد. تاریخ تعیین شده در این حدیث، و حوادثی که متضمن است، با حقایق و وقایع تاریخی سازگار نیست و قابل مناقشه است، زیرا طبق گزارش منابع تاریخی معتبر، وفات امام محمدتقی علیه السلام در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ هجری بوده است، و در ابتدای همان سالی که ایشان وفات کرد، معتصم عباسی حضرتش را به بغداد دعوت کرد و با احترام و تجلیل تمام، او را در عمارت‌های خاص خلیفه منزل داد، و تا روز وفاتش، در همانجا بود. پس صدور چنین نامه‌ای از آن حضرت در این سال، بسیار بعید است. اینک اسناد این موضوع:

- ۱- مسعودی، مورخ بزرگ شیعی، سال وفات امام محمد تقی علیه السلام را پنجم ذی‌الحجّة سال دویست و نوزده هجری دانسته است<sup>(۳)</sup>.
- ۲- ابن خلکان نیز وفات آن حضرت را در پنجم ذی‌الحجّة ۲۱۹ یا ۲۲۰ دانسته است<sup>(۴)</sup>.
- ۳- حاج شیخ عباس قمی در کتاب «مُنْتَهَى الْأَمَالِ» و «تَمَمَةُ الْمُنتَهَى» وفات آن حضرت را در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ نگاشته است.

۱- شیخ طوسی، کتاب الغیبة: ص ۳۴۵، چاپ قم؛ مجلسی، بحار الأنوار: ج ۵۱، ص ۳۴۳. این جمله از عبارات توقیع امام دوازدهم است. (مُصَحَّح)

۲- شرح ارشاد: ص ۲۷۷.

۳- مروج الذهب: ج ۲، ص ۳۴۸، چاپ مصر، سال ۱۳۴۶ق.

۴- وفيات الأعيان: ج ۲، ص ۲۳، چاپ تهران.

۴- صدوق در کتاب «عیون أخبار الرضا» نیز وفات حضرت جواد را در سال ۲۱۹ تأیید می‌کند، زیرا در آن خبر، داستان حرکت حضرت رضا علیه السلام از مدینه به طوس و بیمارشدن وی هفت روز قبل از رسیدن به طوس، و عیادت مأمون از آن حضرت است. در آن حدیث حضرت رضا علیه السلام به مأمون می‌فرماید:

«أَحْسِنُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُعَاشِرَةَ أَبِي جَعْفَرٍ، فَإِنَّ عُمُرَكَ وَعُمُرَهُ هَكَذَا، وَجَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ» [ای امیرمؤمنان با ابوجعفر [محمدتقی] به خوبی معاشرت کن، زیرا عمر تو و عمر او، مانند این دو انگشت سبابه من است [حضرت دو سبابه خود را پهلوی هم گذاشت، یعنی یکی پس از دیگری].]

و چون مأمون در سال ۲۱۸ فوت نمود، پس یک سال بعد از او حضرت جواد علیه السلام فوت نموده است، که همان سال ۲۱۹ است.

۵- در کتاب «إثبات الوصية» منسوب به مسعودی، تولد حضرت جواد را در شب ۱۹ ماه رمضان سال ۱۹۵ هجری نوشته شده، و عمر آن حضرت را بیست و چهار سال و چند ماه دانسته است. هرچند، وفات آن حضرت را در روز پنجم ذی‌الحجه سال ۲۲۰ نوشته، اما اشتباه است، زیرا ذی‌الحجه، ماه عربی است، و اگر ایشان در آن تاریخ وفات نموده باشد، سن مبارکش بیست و پنج سال و چند ماه می‌شود، و چون در تاریخ تولد او اختلافی نیست، پس تاریخ وفاتش، همان سال ۲۱۹ خواهد بود. بنابراین، امام که یک سال قبل از نگارش این نامه فوت نموده بود، چگونه علی بن مهزیار آن نامه را در سال ۲۲۰ در راه مکه ارائه داده و مطالبه خمس و حقوق فلان و بهمان برای ایشان می‌کرده است؟ در حالی که بر فرض آنکه در سال ۲۲۰ هم آن حضرت وفات نموده باشد، چون مهمان خلیفه و تحت نظر او بوده است، چگونه چنین نامه‌ای نوشته و [باتوجه به مبالغ گزافی که از سوی مأمون به عنوان سهم و هدیه دریافت می‌نمود] این مال و خمس را برای چه کسی می‌خواست است؟ شاید برای همان علی بن مهزیار، که یکبارهم همه را به وی تحلیل نماید، و چون معمولاً راه مکه در ماه ذی القعدة و ذی‌الحجه برای حج آماده است، مطالبه این حقوق، بعد از وفات حضرت رخ داده، و قطعاً به سود علی بن مهزیار بوده است.

۶- اشکال دیگر این نامه، عبارتی است که از قول حضرت علیه السلام نوشته است:

«مَا صَارَ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مَوَالِيٍّ مِنْ أَمْوَالِ الْخُرْمِيَّةِ الْفَسَقَةِ فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَمْوَالًا عِظَامًا صَارَتْ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مَوَالِيٍّ فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَلْيُوصِلْ إِلَى وَكَيْلِي».

در این عبارت، سخن از اموال خرمیان رفته است، که حضرت فرمود:

«من دانستم که اموال زیاد و مهمی از خرمیان فاسق، عاید شیعیان من شده است، پس هر که در نزد او چیزی از این بابت هست، آن را به وکیل من تحویل دهد».

اینک باید دید که این عبارت، چگونه با تاریخ خرمیان موافق است.

بنابر گزارش‌های تاریخی معتبر، بابک خرم‌دین در سال ۲۲۱ق (یعنی دو سال بعد از وفات حضرت جواد علیه السلام) کارش سخت بالا گرفت، و لشکریانش به طرف شهرستان‌ها روی آوردند. به گزارش مسعودی، شکستی که نصیب بابک خرم‌دین شد، در سال ۲۲۱ یا بعد از آن بود، و اگر اموالی نصیب کسانی شد، که شاید از شیعیان هم در میان آنان بودند، از این سال به بعد است<sup>(۱)</sup>. پس چگونه در سال ۲۲۰ و پیش از آن، اموالی عاید شیعیان شده است که حضرت از ایشان مطالبه خمس می‌نماید؟ قتل بابک هم بنا به تصریح مسعودی در روز پنج‌شنبه دوم صفر ۲۲۳ بوده است، هر چند مورخان دیگر، در سال قتل او اختلاف دارند، هیچ‌کدام قتل او را پیش از سال ۲۲۳ ندانسته‌اند. مثلاً «تاریخ گزیده» سال قتل بابک را در ماه رجب سال ۲۲۸ دانسته است، و در «جوامع الحکایات» عوفی، سال ۲۲۶ می‌باشد. محدث قمی نیز خروج بابک را در سال ۲۲۱ می‌نگارد<sup>(۲)</sup>. دهخدا در «لغت‌نامه» شرح فرستادن افشین را به جنگ بابک، در سال ۲۲۰ نوشته است، ولی در آن سال، همه فتح و پیروزی با بابک بود، و شکستی نصیب او نشد، که اموال چشمگیری عاید شیعیان حضرت جواد شده باشد. پس قضیه، ساله به انتفاء موضوع است [یعنی چون موضوع شکست بابک منتفی است، پس طرح قضیه، توجیهی ندارد].

آری، فقط طبری در تاریخ خود ضمن بیان حوادث سال ۲۱۹ می‌نویسد:

۱- مروج الذهب: ج ۲، ص ۳۵۱.

۲- تمة المنتهی: ص ۲۲۳.

«و در این سال، در روز یکشنبه یازدهم جمادی الاول، اسحاق بن ابراهیم از طرف کوهستان وارد بغداد شد، در حالی که اسیرانی از خرمیان و... به همراه داشت، و گفته شده که اسحاق بن ابراهیم در جنگ با ایشان صد هزار نفر را کشت، مگر زنان و کودکان را»<sup>(۱)</sup>.

اگر چه در این حادثه، سخنی از غنیمت‌های جنگی نیست، اما فراوانی اسیران، نشان می‌دهد که در آن سال، غنیمت‌هایی از خرمیان عاید مجاهدین شد، و شاید همین قضیه، نویسنده نامه را تحریک کرده است که خمس آن را مطالبه نماید، و چنان که کینی می‌گوید، حضرت جواد علیه السلام در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ از همان ابتدای سال، به دعوت المعتصم در بغداد و تحت نظر خلیفه بود تا در همانجا وفات یافت<sup>(۲)</sup>. مجلسی نیز طبق گزارش خود، همین مطلب را به نقل از ابن شهر آشوب تأیید کرده است<sup>(۳)</sup>. بنابراین، حضرت جواد علیه السلام از روز دوم محرم همان سال وفاتش، یعنی از اول سال، در بغداد و در قصر خلیفه تحت نظر بوده است. پس چگونه ممکن است برای کسی چنین نامه‌ای با آن محتوا بنویسد؟ زیرا نه خودش به آن اموال نیاز داشت، و نه دسترسی به خویشان و شیعیانش داشت، و قبلاً هم آوردیم که جنابش در هر سال، در زمان مأمون، یک میلیون درهم از بیت‌المال دریافت می‌کرد، و معلوم است که ایشان خدم و حشم و لشکر نداشت، و حتی، دارای عائله سنگینی هم نبود که به نفقه فوق‌العاده‌ای نیازمند باشد، و در نتیجه، محتاج گرفتن این گونه چیزها شود. لذا اشخاصی که به نام آن حضرت از مردم اخاذی می‌کردند، جز خالی کردن کیسه مردم و جمع اموال، چه هدفی داشتند؟

اینها اشکالاتی است که از لحاظ تاریخی بر این نامه وارد است، و چه خوب گفته است شهید ثانی:

۱- تاریخ طبری: ج ۷، ص ۲۲۴، چاپ قاهره، ۱۳۸۵ق.

۲- کافی: ج ۱، ص ۴۹۲.

۳- مرآة العقول: ج ۱، ص ۴۱۲.



«وقد افْتُضِحَ قَوْمٌ ادَّعُوا الروایةَ عن شیوخِ ظهرَ بالتاریخِ کذبِ دعواهم» «گروهی که روایت از بزرگان و شیوخ را ادعا کردند، دروغ بودن ادعایشان به وسیله تاریخ آشکار شد». و سپس می‌نویسد:

«وگم فتح الله علینا بواسطة معرفة ذلك العلم بکذب أخبارٍ شائعةٍ بین أهل العلم فضلاً عن غیرهم حتی کانت تبلغُ قرینةَ الاستفاضة، ولو ذکرنا لطلال الحطب» «و چه بسیار پیش آمد، که خداوند به واسطه شناخت آن علم [تاریخ] دروغ بودن اخباری را که بین اهل علم [و غیر ایشان] شایع و حتی به حد استفاضة رسیده بود، بر ما آشکار ساخت، که اگر ذکر کنیم سخن به درازا می‌کشد»<sup>(۱)</sup>.

آری، اگر این راویِ خمس‌گیر، این نامه را مستند به تاریخ معینی نکرده بود، خیلی به نفع او بود. ولی چه توان کرد که دروغگو، کم‌حافظه می‌شود.

اگر هم فرض شود که امام محمدتقی علیه السلام در سال ۲۲۰ فوت نموده است، چون از اول سال، یعنی دهه اول محرم، روز پنجم یا هشتم بر معتصم وارد شد، باز هم بسیار بعید است که چنین نامه‌ای از آن حضرت صادر شود، و خمسی چنان بر شیعیان خود واجب، و از آنان مطالبه فرماید. زیرا حضرتش مهمان خلیفه وقت و تحت نظر او بود. پس چنین اموالی را برای چه کسی می‌خواست؟ خصوصاً که در ذی القعدة همان سال، فوت نمود.

### سوم: از حیث متن و مضمون

در ابتدای نامه می‌گوید:

«إِنَّ الَّذِي أُوجِبْتُ فِي سَنَتِي هَذِهِ...» «براستی آنچه را که در این سال واجب کردم...».

مسئلاً ابراز چنین مطلبی از امام هدایتگر بسیار بعید است، زیرا واجب کردن و حرام نمودن چیزی [آن هم سال به سال] جز در شأن خدای متعال نیست. در حالیکه هرگز در کتب آسمانی هم عبارتی چنین و با این مضمون نیامده است. اگر هم فرضاً امری قابل نسخ و فسخ باشد، باز هم موکول به ماه و سال نمی‌شود، چنانکه در مسئله زنانی که مرتکب زنا می‌شوند، آیه ۱۵ سوره نساء می‌فرماید:

۱- الدرایة: ص ۵۱، چاپ نجف.

﴿وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿١٥﴾﴾ [النساء: ١٥].

«و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان گواه بگیرید پس اگر شهادت دادند آنان [=زنان] را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد».

از مضمون آیه شریفه برمی‌آید که بازداشت این گونه زنان، موقتی بوده و حکم خدا دربارهٔ ایشان بعداً مقرر می‌شود. پس از این آیه، آیه ۲ سوره نور می‌فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...﴾ [النور: ۲].

«به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید...».

می‌بینیم که برای مجازات زناکار، صد تازیانه مقرر می‌شود، که بنا بر احادیث و اقوال، این مجازات، بعداً به عنوان مکمل حکم آیه ۱۵ سوره نساء مقرر شده است.

اما در اینجا نویسنده نامه، هرکس که هست، با لحنی آمرانه‌تر از خدا می‌گوید: «در این سال، این را واجب کردم...» و دلیلش را نیز تعیین نمی‌کند، بلکه می‌گوید برای یک معنی و منظور، از معانی و منظوره‌های بسیاری که کراهت دارم تمام آنها را، از ترس انتشار، توضیح دهم [کاش یکی از آن معانی را توضیح فرموده بود] و با اینکه وعده می‌دهد پاره‌ای از آن را تفسیر کند، اما در نامه، هیچ گونه تفسیری در این باب نشده است. عجب این است که با این طنطنه از انتشارش می‌ترسد، و در پی آن می‌گوید: «همه ساله این را واجب نمی‌کنم، بلکه همان زکاتی را که خدا برایشان مقرر کرده است، من هم همان را واجب می‌کنم». این عبارت از امام هدایت، که حافظ شریعت و بیان‌کننده احکام الهی است، بسیار بعید است، زیرا خود را در ردیف خدا دانسته و می‌گوید: «من این خمس را واجب می‌کنم، و خدا آن زکات را واجب کرده است، که من هم برای سال‌های دیگر آن زکات را واجب می‌دانم». چنین کلامی نه از دهان و قلم امام، که حتی از یک مرد مسلمان صادر نمی‌شود، چرا که هیچ کس پس از انقطاع وحی، حق وضع حکم و تعیین قانون ندارد، و امام هرگز چنین کاری نمی‌کند. این گونه نسبت‌ها را آن غالیانی به ائمه می‌دهند که می‌گویند

که علی علیه السلام در «خطبة البیان» در مسجد بصره فرمود:

«أنا مورِّقُ الأشجار... أنا فاطر السموات والأرض... أنا الأول وأنا الآخر وأنا الظاهر وأنا الباطن وأنا بكل شيء علیم» «من به درختان برگ می‌دهم... من آفریننده آسمان‌ها و زمینم... من اول و من آخرم، من ظاهر و من باطنم و من همه چیز را می‌دانم».

و همچون محمد بن سنان که او خود می‌گوید که به حضرت امام محمد تقی علیه السلام عرض کرده است:

«إنك تفعل بعبادك ما تشاء، إنك على كل شيء قدير» «تو هر کاری که بخواهی با بندگانت می‌کنی، همانا تو به هر کاری توانایی».

فقط از گروه غالیان بر می‌آید که چنین نسبت‌هایی به آن بندگان مؤمن خدا بدهند. در دنبال آن می‌نویسد: «من فقط خمس را در این سال، آن هم فقط در طلا و نقره‌ای که سال بر آنها گذشته باشد واجب نمودم».

در این عبارت، غیر از این اشکال که امام حق ندارد چیزی را واجب یا حرام یا مباح کند، اشکالات دیگری هم هست:

یکم: اینکه خمس را فقط در طلا و نقره واجب نموده و از ۲۵ موردی که فقهای گذشته واجب کرده‌اند، و اشیاء هفتگانه‌ای که فقهای زمان ما مشمول خمس دانسته‌اند، نامی نبرده است.

دوم: در طلا و نقره‌ای خمس را واجب کرده است که یک سال از آنها گذشته باشد، در حالیکه در مورد خمس، بر خلاف زکات، گذشت یک سال را شرط نمی‌دانند. در خمس فقط شرط مئونه است، بدون قید سال، و طرح این شرط در طلا و نقره، که یک سال بر آن گذشته باشد عجیب است، زیرا ممکن است که خمس این طلا و نقره را در سال گذشته داده باشند، و حال یک سال دیگر بر آن گذشته باشد. در چنین صورت، این طلا و نقره مشمول خمس نمی‌شود، هر چند مشمول حکم زکات هست.

سوم: عجیب‌تر اینکه در دنبال عبارت می‌نویسد که این خمس دربرگیرنده کالاها و حیوانات نمی‌شود، در حالیکه کسی نگفته است که در ظروف و چهار پایان و

خدمتگزاران، خمس واجب است، حتی آنانی که خمس را در بیست و پنج چیز و بیشتر، واجب دانسته‌اند. پس این چگونه خمسی است که در این نامه آمده است؟ و اگر در سود تجارت و زراعت، خمس نباشد، پس خمس در ارباح مکاسب چرا؟ نویسنده این نامه، چنان خود را ذیحق و مالک مطلق این اشیاء [ظروف و چهارپایان و خدمتگزاران] می‌داند، که به خاطر خمس نگرفتن از این موارد، منت می‌گذارد و می‌نویسد: «اینها تخفیفی است از جانب من و منتی است از من بر ایشان».

چهارم: این تخفیف و منت را هم مرهون به این علت می‌کند که: «چون سلطان از اموال آنها مالیات گرفته است، لذا امام برایشان تخفیف می‌دهد» و منت هم می‌گذارد. در حالیکه این عبارت، از هر که باشد، صحیح نیست، به این دلایل:

الف: چنان که گفتیم، در این اشیاء خمس نیست، که او بگیرد یا نگیرد.

ب: منت و تخفیف در جایی است که انسان حقی را از کسی که قادر به پرداخت آن است، صرف نظر کند و بر او منت گذارد، نه بر بیچاره‌ای که سلطان با قدرت چیزی را از او گرفته است. اینجا تخفیف و منت معنایی ندارد.

ج: در تاریخ خلفای بنی عباس دیده نشده است که آنها از ظروف و چهارپایان و خدمتگزاران مالیات یا خمسی گرفته باشند، که این جناب نامه‌نویس چنین چیزی را به شیعیان تخفیف بدهد، و بر آنان منت گذارد.

د: امام ادعایی، از سود تجارت که مشمول خمس است، صرف نظر می‌کند و فقط از طلا و نقره‌ای که معلوم نیست به چه کیفیتی است که یک سال بر آن گذشته است، خمس مطالبه می‌نماید، زیرا اگر این طلا و نقره از ربح تجارت باشد، یا از متاعی عاید شده باشد، در آنها خمس را واجب نکرده است، فقط طلا و نقره‌ای که یک سال مانده باشد، خواه به صورت شمش باشد، یا قراضه، یا سکه، یا زینت یا ظرف، هر چه که هست، همین که یک سال بر آن گذشته است، مشمول خمسی می‌شود که در این سال واجب کرده است. عجیب‌تر از همه اینها آن است که نویسنده نامه، با اینکه در ابتدای نامه خود،

خمس را در این سال [سال ۲۲۰] واجب کرده است، آن هم فقط به طلا و نقره‌ای که سال بر آن گذشته، ظاهراً چون از سایر اشیاء صرف‌نظر کرده، پشیمان شده است، زیرا در دنبال آن می‌نویسد: «پس [پرداختِ خمس] غنیمت‌ها و سودها همه ساله برایشان واجب است» و بعداً استشهاد به آیه شریفه می‌کند که چندان به مطلب او مربوط نیست. چنان که قبلاً هم آوردیم، عموم مفسرین و ارباب لغت، «غنیمت» را جز در اشیاء به دست‌آمده در جنگ نمی‌دانند، و «فوائد» را به موجب این آیه، مشمول خمس نمی‌دانند، بلکه متوسل به اخبار و احادیث کذابی می‌شوند.

پس نویسنده‌ی این نامه، غیر از طلا و نقره‌ای که یک سال بر آن گذشته است، از غنیمت‌ها و فوائد هم خمس می‌خواهد، و سپس «غنائم» و «فوائد» را تعریف می‌کند. ابتدا از غنیمتی خمس می‌خواهد که معلوم نیست مقصودش چیست، زیرا اگر مقصودش غنیمت‌های جنگ باشد، که آن در هر سال مشمول خمس نیست، و اگر مقصودش معادن و دفینه‌ها و یافته‌های غواصی است، در آنها هم سال شرط نیست، و همین که هزینه استخراج آنها از درآمدش کسر شد، بقیه در هر وقت مشمول خمس است، و فقط در مورد بخشی از آنها، نصاب زکات شرط است. از غنیمت هم، تعریفی جز این نشده است که: «فرد آن را به غنیمت بگیرد». حال چه چیز است، معلوم نیست. سپس به دنبال آن، کلمه «فایده» است، که در معنی آن فقط می‌نویسد: «از آن سودی برسد» که معلوم نیست چه می‌خواهد. آنگاه «جایزه» را تعریف می‌کند، که چیزی است که ارزش زیادی داشته باشد، و میراثی که بدون آنکه توقع آن باشد، به کسی رسیده باشد، و مالی که از ظالمی گرفته شود، و مال بی‌صاحبی که صاحبش شناخته نشود، و اموالی که از خرمیان به دست آمده باشد، تمام اینها را مطالبه می‌کند. او که در ابتدا، تنها از طلا و نقره یک سال مانده خمس می‌خواست، اکنون از هر نوع و هر چه باشد، همه را می‌خواهد، و از جایزه‌ای که شخصی به شخصی داده است، که ارزش زیادی داشته باشد، و از میراث غیر منتظره، و مالی که از ظالمی گرفته شده باشد، و مالی که صاحبش شناخته نشود، و از اموال

خرمیان، همه را می‌خواهد. او به خمس اکتفا نمی‌کند، زیرا در آخر می‌نویسد: «هر کس از اینها [که در بالا برشمردم] چیزی در نزد او باشد، باید آن را به وکیل و نماینده من برساند، و کسی که به واسطه دوری راه و مشقت، دسترسی ندارد، باید تصمیم بگیرد که آنها را برساند، هر چند بعد از مدتی باشد». شگفت آن است که امامی که می‌گویند عالم به غیب است، چگونه خمسی را مطالبه می‌کند که می‌داند بعد از ۲۲۰ قمری حتماً زنده نیست؟ از طرفی، چون این نامه در راه مکه، در ماه ذی حجه - یعنی همان ماهی که امام جواد علیه السلام فوت نمود - دیده شده است، چگونه مال دیگری را، هر چند بعد از مدتی باشد، مطالبه می‌کند؟ زیرا بعد از فوت، این حق، مال دیگری است که خود یا وکیلش باید بگیرد.

نویسنده نامه در پایان، از محصولات و مزرعه‌ای که درآمدش بیش از خرج آن است، نصف یک‌ششم [یک‌دوازدهم] را واجب کرده است. حال معلوم نیست که این یک‌دوازدهم را برای خود می‌خواهد، یا همان زکاتی است که قبلاً گفته است که: «و چیزی را برایشان واجب نمی‌کنم، مگر زکاتی را که خداوند واجب کرده است»، احتمالاً همان باشد، جز اینکه از آن هم یک‌دوازدهم مطالبه می‌کند، زیرا خمس، یک‌پنجم است، نه یک‌دوازدهم. شاید هم خواسته است آن سال در مورد خمس، چنین عمل کند، در حالیکه عبارت، این معنی را نمی‌رساند، هر چند در این نامه می‌گوید: «امسال درباره خمس چنین کردم»، اما بعداً می‌گوید: «خمس را امسال اینگونه بر آنها واجب کردم»، و عبارات بعدی معطوف به این جمله است.

پس این حدیث، چنان که پیداست، از تمام احادیث مشابه، بی‌اعتبارتر است، زیرا اشکالاتی که بر آن وارد است، به حدی است که هیچ حدیثی چنین نیست.

شیخ حسن بن زین الدین برخی از این اشکالات را از قبیل اینکه امام چرا گفته است: «واجب کردم» یا اینکه چرا نصف یک‌ششم را پذیرفته، مطرح نموده و سپس جواب‌هایی برای آن تهیه نموده است که کافی و قانع‌کننده نیست<sup>(۱)</sup>. همچنین محقق سبزواری، اشکالاتی نظیر اشکالات فوق بر این حدیث آورده، و آنگاه، به توجیهاتی

۱- منتقى الجمان: ج ۲، ص ۱۴۱.

پرداخته است. اما صاحب مدارک گفته است:

«روایت علی بن مهزیار، هر چند از حیث سند، معتبر است، لیکن ظاهرش متروک است.»

اما به نظر ما، چنان که شرح کردیم، اشکالات این حدیث، بیش از آن چیزی است که این بزرگواران آورده‌اند. به علاوه، توجیهاات آنان در رفع اشکال، کافی نیست. کاش این همه سعی و کوشش که برای توجیه این گونه احادیثِ ظاهرُ الکِذِبِ والْبُطْلانِ می‌شود، در تطبیق آنها با آیات خدا و سنتِ مسلم متواتر رسول الله ﷺ شود.

راستی نیافتیم که در کجای کتاب خدا و سنت عملی نبی اکرم، چنین حقی برای کسی از امام و غیر امام تعیین شده است، که گاهی خمسِ طلا و نقره‌ای را مطالبه می‌نماید که یک سال بر آن گذشته است، و گاهی غنیمت، سود، جایزه، میراث، مالی که از دشمنی گرفته شود، مالی که بی‌صاحب باشد، و اموالی که از خرّمیان عاید شیعیان شده است، همه را مطالبه می‌کند، افزون بر اینها، از عایدات مزارع و محصولات کشاورزی، یک‌دوازدهم می‌خواهد، به خصوص در این حدیث.

امامی که یک سال قبل از این نامه، از دنیا رفته، یا بر فرض قبول، در همان سال ۲۲۰ فوت نموده است، چگونه به شیعیان خود دستور می‌دهد که تصمیم بگیرند این اموال را به وکیلش برسانند، هر چند بعد از مدتی باشد، مثلاً هرگاه بعد از دو سال و ده سال هم باشد؟

اگر این امام کشته شد، و یا فوت کرد، تکلیف شیعیان و این وکیل چیست؟ چنانچه در همین سال یا یک سال جلوتر فوت نمود، آیا وکیلش معزول است، یا نه؟ در صورت عزل، اموال را به چه کسی بدهد؟ خودش مصرف کند؟ مگر اینکه، همان طور که خود این وکیل [علی بن مهزیار] گفته است، امام هم آنچه را که در دست او بود، به وی بخشید.

هرچه از این حدیث برآید، نتیجه‌اش آن است که خمسِ ارباحِ مکاسب [سود کسب‌ها]، کالا، اجناس، چهارپایان، خدمتگزاران، رِبِحِ تجارات، غلات، مزارع، غنائم،

فوائد، جایزه‌ای که کسی به کسی ببخشد که ارزش زیاد داشته باشد [معلوم نیست تا چه مقدار]، میراث از کسی که شخص انتظارش را نداشته باشد [غیر میراث پدر و پسر]، مالی که از دشمن گرفته شود، مال بی‌صاحبی که صاحبش شناخته نشود، و مال پیروانِ بابک خرم‌دین و امثال آن، همگی متعلق به امام است. چرا و به چه جهت؟ معلوم نیست. و بر فرض که مال او بود، به دیگران ربطی نخواهد داشت.

مقدس اردبیلی بر این روایت اشکالاتی وارد کرده و گفته است:

«وفیها أحكامٌ كثيرةٌ مخالفةٌ للمذهب مع اضطرابٍ وقصورٍ عن دلالتهای علی مذهبہ لِعَدَمِ ذَکْرِ الحُمسِ صریحاً ورجوعِ ضمیرہ اِلَى الزکاةِ علی الظاہرِ ودلالةِ صُدورِ الخبرِ علی سقوطِ الحُمسِ عن الشیعَةِ وقصرها علی الذَّہبِ والفِضَّةِ مَعَ حَلُولِ الحَوْلِ...» «احکام بسیاری در آن است که با مذهب شیعه مخالف است، نیز، در دلالت آن بر مذهب شیعه اضطراب و قصور است، چرا که خمس، به صراحت در آن ذکر نشده، و ظاهراً ضمیر آن به زکات بازمی‌گردد، نیز دلالت دارد بر صدور خبر بر ساقط شدن خمس از شیعه، و محدود شدن آن به طلا و نقره‌ای که یک سال از آنها گذشته باشد...»<sup>(۱)</sup>.

باعث شگفتی است که کسانی که اصرار بر وجوب خمس در ارباح مکاسب دارند، به خبری متوسل شده‌اند که برخلاف مقصود ایشان دلالت می‌کند. مقدس اردبیلی در پایان می‌گوید:

«وبالجُملة، هذا الخبرُ مضطربٌ بحيثُ لا یُمكنُ الاستدلالُ به علی شیءٍ» «خلاصه، این خبر به اندازه‌ای مضطرب و مشوش است، که نمی‌توان برای [اثبات] چیزی، بدان استدلال کرد».

آنگاه اشکالات دیگری بر این حدیث وارد می‌کند، مثلاً می‌گوید:

«معلوم نیست که مخاطب این نامه چه کسی بوده است».

۵) حدیث پنجم دلالت دارد بر اینکه خمس، بر ارباح مکاسب جاری است، و آن هم اختصاص به امام دارد. حدیث هشتم و سائل‌الشیعه در این باب است. این حدیث را هم، فقط شیخ طوسی آورده و در سایر کتب احادیث و فقه، از آن خبری نیست:

۱- شرح ارشاد: ص ۲۷۲.



«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْخَضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: عَلَى كُلِّ امْرِيٍّ غَنِمٌ أَوْ اكْتَسَبَ، الْخُمُسُ مِمَّا أَصَابَ لِقَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِمَنْ يَلِي أَمْرَهَا مِنْ بَعْدِهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهَا الْحُجَّجِ عَلَى النَّاسِ، فَذَلِكَ لَهُمْ خَاصَّةٌ يَصْعُونَهُ حَيْثُ شَاءُوا إِذْ حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةَ حَتَّى الْخِيَاظُ لِيَخِيظَ قَمِيصاً بِخُمْسَةِ دَوَانِيْقٍ فَلَنَا مِنْهَا دَانِيْقٌ إِلَّا مَنْ أَحَلَّلَنَا مِنْ شِيعَتِنَا لِطَيْبٍ لَهُمْ بِهِ الْوِلَادَةُ. إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْظَمَ مِنَ الرِّزَا. إِنَّهُ لَيَقُومُ صَاحِبُ الْخُمُسِ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ! سَلْ هُوَلاءِ بِمَا أُبِيحُوا».

«... حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر کس غنیمت به دست آورد، یا مال کسب کند، خمس آنچه که نصیبش شده، متعلق است به فاطمه (علیها السلام) و بعد از فاطمه، مال کسانی از ذریه اوست که متصدی امر اویند، یعنی آنان که حجت‌های خدایند بر مردم. پس این خمس، خاص ایشان است، که آن را در هر کجا که خواستند مصرف می‌کنند، زیرا صدقه برایشان حرام شده است، حتی اگر نخعی باشد که با آن بتوان پیراهنی دوخت که پنج دانگ ارزش داشته باشد، یک دانگ آن، از آن ماست. جز کسانی از شیعیان ما که آن را برایشان حلال کرده‌ایم، تا حلال‌زاده باشند. همانا که هیچ چیز در نزد خدا در روز قیامت، بزرگتر از زنا نیست [که حاصلش فرزندان ناپاک است]. به راستی که صاحب خمس [امام] برمی‌خیزد و می‌گوید: پروردگارا، از اینان بپرس که به چه علت آن را [برخویش] مباح کردند [و خمس ندادند]»<sup>(۱)</sup>.

این حدیث را هم از حیث سند و متن بررسی می‌کنیم، تا ارزش و مقصود آن معلوم شود.

#### اول: سند حدیث:

در خصوص راویان این حدیث، فقط به بررسی احوال «عبدالله بن قاسم خضرمی» می‌پردازیم، زیرا با دقت و تحقیق درباره احوال یک نفر از ایشان، از تتبع در احوال سایرین بی‌نیازیم. بدین لحاظ که حدیث، تابع آخس رجال است. اینک نظر رجالیون درباره وی:

الف: ابن‌الغضائری در «رجال» خود، او را واقفی شمرده و سپس فرموده است:

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۲.

«عبد الله بن القاسم الحضرمي: كوفي ضعيف، أيضاً غال متهافت لا ارتفاع به»  
«عبدالله بن قاسم حضرمی کوفی [از حیث روایت] ضعیف است، همچنین، غالی  
چرندگویی است که بدان اعتنا و اعتباری نیست»<sup>(۱)</sup>.

ب: نجاشی پس از آنکه عبارت غضائری را آورده است، خود می گوید:

«عبد الله بن القاسم الحضرمي المعروف بالبطل، كذاب غالٍ يروي عن الغلاة  
لاخيرَ فيه ولا يُعتمدُ بروايته» «عبدالله بن قاسم حضرمی که معروف به بطل است،  
هم دروغگوست، و هم غالی، و هم از غلات روایت می کند، در او خیری نیست،  
و نباید به روایت او اعتنا و اعتماد کرد».

ج: علامه حلی در قسمت دوم کتاب «الخلاصة» فرموده است:

«عبد الله بن القاسم الحضرمي من أصحاب الكاظم واقفي، وهو يُعرف بالبطل وكان  
كذاباً يروي عن الغلاة لا خيرَ فيه ولا يُعتمدُ بروايته وليس بشيء ولا يُرتفعُ به»  
«عبدالله بن قاسم حضرمی از اصحاب امام کاظم، که واقفی مذهب و معروف  
به بطل است، مردی بسیار دروغگوست که از غلات روایت می کند، خیری در  
او نیست و روایتش مورداعتماد نیست، کسی به حساب نمی آید و به سخنی را  
به او منسوب نمی کنند».

د: وصف حال او در «رجال» ابن داود همان گونه است<sup>(۲)</sup>.

ه: میرزا محمد استرآبادی می نویسد:

«عبد الله بن القاسم الحضرمي كان ضعيفاً غالباً فإنه كان متروك الحديث معدولاً  
عن ذكره» «... شخصی ضعیف و غالی است، حدیث او را رها می کنند و به سخن  
او رجوع نمی شود»<sup>(۳)</sup>.

و: محقق سبزواری در «ذخيرة المعاد» ذیل این حدیث نوشته است:

«هذه الرواية ضعيفُ السند، لأنَّ من جُملةِ رجالها عبد الله بن قاسم الحضرمي» «سند

۱- ج ۴، ص ۳۵.

۲- ص ۴۷۰ و ۵۳۰.

۳- منهج المقال: ص ۲۰۹.

این روایت ضعیف است، زیرا عبدالله بن قاسم حضرمی از جمله رجال آن است». مقدس اردبیلی نیز در شرح ارشاد، همین اوصاف را درباره او آورده است.

دوم: متن و مضمون حدیث:

الف: در حدیث می‌گوید: «هر کسی غنیمت به دست آورد، یا مالی کسب کند، خمس آنچه که نصیبش شده، متعلق به فاطمه است». معلوم نیست فاطمه زهرا علیها السلام را چه حقی در غنیمت و کسب مال است. اگر مراد از غنیمت، غنیمت‌های جنگی باشد، و در آیه غنیمت، هرگاه مراد از «لِذِي الْقُرْبَى» خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند، فاطمه به عنوان خویشاوند رسول، تا چه مقدار حق دارد؟

در کتاب خدا در هیچ آیه‌ای، و در سیره پیامبر اسلام در هیچ موردی، حق معین و جداگانه‌ای برای فاطمه نبوده است، تا معلوم باشد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر دیگر خویشان خود، از حیث مال غنیمت، برتری و امتیاز خاصی نداد. با این فرض، خمس «ذی القربی» برای عموم بنی‌هاشم است، نه فاطمه تنها. اگر منظور فدک باشد، که فدک جزو غنیمت‌های جنگ نیست، بلکه جزء «فیء» یا «انفال» است، و مراد از کسب، اگر کسب تجارت، زراعت و صنعت باشد، در زمان فاطمه زهرا علیها السلام از این اشیاء به فاطمه خمس داده نشده است، که بعد از او برای ذریه او باشد، یا نباشد. اگر مراد از کسب، کسب مالی باشد که دیگران از طریق خرید و فروش غنیمت‌هایی به دست آورده‌اند که خمس آنها برداشته نشده است، مطلب، تاریک تر و نامعلوم‌تر است.

ب: در حدیث می‌گوید: «این حق فاطمه، بعد از او به کسانی از ذریه او می‌رسد که حجّت‌های بر مردم و والی امور فاطمه هستند». امر فاطمه چیست، که ولایتش به ذریه او [حُجَج] رسیده است؟ حجج چه کسانی هستند، که نام و صفاتی از ایشان در حدیث نیست؟ فاطمه که پیامبر نبود، تا خلافت و امامت او به دیگری رسیده باشد، تا بعد از او، برای ذریه او باشد، و امر دیگری هم از او معلوم و معمول نبوده است.

ج: در حدیث گفته است: «چون صدقه بر آنها حرام است، استحقاق چنین حقی را دارند». صدقه بر چه کسانی حرام است؟ معروف است که صدقه بر تمام بنی‌هاشم حرام است. پس آیا کسی که صدقه بر او حرام است، می‌تواند از چنین حق نامعلومی استفاده کند؟ در صورتی که سیاق عبارت، برخلاف این منظور است، بلکه آن، خاص ذریه او از حجج است، و ذریه او، که حجت بر مردمند، لابد طایفه ویژه‌ای هستند، غیر از عموم، و ظاهر، آن است که دوازده امام باشند.

د: در صورتی که این خمس، حق حجج بر مردم است، از آن جهت که صدقه بر آنان حرام است، پس صدقه بر غیر ایشان از بنی‌هاشم، حلال است، چنان که کتاب خدا، سیره رسول، و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام آن را تأیید می‌کند. پس شهرت اینکه صدقه بر بنی‌هاشم حرام است، دروغ و باطل است.

ه: در این حدیث گفته است: «حتی نخعی که با آن پیراهنی دوخته شود که پنج دانگ ارزش داشته باشد، یک دانگ آن مال ماست، مگر اینکه آن را به کسانی که از شیعیان ما هستند، حلال کرده باشیم تا پاک زاده شوند». در این جمله، دو حکم به نظر می‌رسد، که بر خلاف نظر و فتاوی فقهای خمس‌آور است:

۱- آنان می‌گویند خمسی که ائمه به شیعیان بخشیده‌اند، مربوط به غنیمت‌های جنگی‌ای است که شیعیان گاهی از آن بهره‌مند بوده‌اند. پس اینکه امام سهم یک دانگ خود از پنج دانگ قیمت آن پیراهن را به شیعیان بخشیده است، سهمی از خمس غنیمت‌های جنگ است، و ظاهر حدیث، این است که خمسی که حق فاطمه است و به ذریه او می‌رسد، همان خمس غنیمت‌های جنگی است<sup>(۱)</sup>.

۱- مقدس اردبیلی درباره این حدیث می‌گوید: «وفیها دلالة ما علی عدم صدق الغنیمة وانها لفاطمة فقط فی زمانها وللائمة بعدها... وعدم وجوبها علی الشیعة... وفیه تأمل واضح فتأمل» «این حدیث دلالت دارد بر اینکه در اینجا سخن از غنیمت نیست و آن فقط برای فاطمه است در زمان خودش، و برای ائمه بعد از وی... و واجب نبودن آن بر شیعه... و باید در آن به روشنی اندیشید، پس ببیندیش» [شرح ارشاد: ص ۲۷۱].

۲- فقهای خمس آور می‌گویند: «منظور از آنچه ائمه به شیعیان خود حلال کرده‌اند تا وُلْدُ الزَّنا نباشند، کنیزانی است که از غنیمت‌های خمس نداده‌اند، و به دست شیعیان می‌رسد». اما در این حدیث و احادیث دیگر، خلاف این مدعاست، زیرا در اینجا، سخن از نخی است که پیراهن دوخته شده از آن، پنج دانگ ارزش داشته باشد، یعنی از کوچکترین چیز غیرقابل اعتنا گرفته تا تا بزرگ‌ترین آن. پس، سخن از کنیز و امثال آن نیست، بلکه هر چیزی که مشمول خمس است، به شیعیان حلال شده است. چنان که احادیث تحلیل [یا بخشش] با تمام کثرتش، مؤید این معنا و مصدق این مدعاست.

و: در این حدیث ادعا شده است که زنا بزرگ‌ترین گناهان است و در روز قیامت، گناهی بزرگ‌تر از آن نیست. آیا گناه شرک به خدا، ریختن خون ناحق و رباخواری، به تصریح کتاب خدا و احادیث بسیار، بزرگ‌تر از زنا نیست؟  
 ز: در کتاب خدا و سنت رسولش، از این حق به این عظمت، که مال فاطمه است، اثری نیست. پس حق به این بزرگی را که مستند به کتاب و سنت نبوده، با چه مدرکی خواسته است؟ چرا در کتاب و سنت، اثری از آن نیست؟

ح: در حدیث گفته شده که صاحب آن حق، در روز قیامت برمی‌خیزد و عرض می‌کند: «پروردگارا، از اینان بپرس که به چه دلیلی آن را مباح کردند؟» در مقابل، از خودشان پرسیده خواهد شد: «شما بفرمایید به چه دلیل آن را مطالبه می‌کنید؟».

ط: فردای قیامت، محضر خداوند، محضر عدل مطلق و کامل است. لذا یقیناً از چیزی که هیچ دلیل ندارد، از کسی بازخواست نخواهد شد، و چنانچه چیزی قابل مؤاخذه باشد، باید دلیل آن هم روشن و مسلم باشد، زیرا عذاب بی‌دلیل از سوی خداوند، قبیح است. پس کسانی که چنین حقی را بدون دلیل روشن از مردم می‌گیرند، و مانند مال کافر حربی مصرف می‌کنند، اگر اعتقاد به قیامت و محضر عدل الهی دارند، باید خود را آماده جواب آن روز عظیم نمایند.

بنابراین، در این حدیث، گذشته از ضعفِ سند و بی‌اعتباریِ آن و مضمونِ ناموزون و نامعقولِ آن، آنچه به دست آمد، برخلافِ نظرِ صاحبِ وسائلِ الشیعه، که آن را در ردیفِ احادیثِ وجوبِ خمس بر ارباحِ مکاسب آورده است، روحِ حدیث، ناظر به خمسِ غنیمت‌هایِ جنگ است، که می‌توان در آن، حقی برای فاطمه قائل شد، نه در خمسِ ارباحِ مکاسب، که آن هم به نصِّ همین حدیث و احادیثِ دیگر، بر شیعیان بخشیده شده، و حقی است که برایشان حلال است. پس اگر با تمام این ضعف و نقص، حقی ثابت شود، مال امام است، که از ذریهٔ فاطمه و حجّت خدا بر مردم است، نه کسان دیگر.

\*\*\*

این پنج حدیث از احادیث ده‌گانه، که در موضوع خمس در ارباح مکاسب است، چنان که از نظر متن و سند مورد تحقیق قرار گرفت، عموماً ضعیف و غیرقابل اعتنا بوده و کسانی آنها را نقل کرده‌اند که در کتاب‌های رجال، با عنوان کذاب، غالی، ضعیف، احمق و غیر مُعتمد معرفی شده‌اند. همان طور که دیدیم، قهرمان و شخص شاخص اینان، «علی بن مهزیار» است که این احادیث به او منسوب و مربوط می‌گردد. وی از جمله کسانی است که در وضع و جعل این احادیث، بهره‌ای وافی داشته است، زیرا پس از جمع‌آوری این اموال، به گفتهٔ خود او، از امام تقاضای معافیت می‌کند از پرداخت آنچه که در اختیار اوست، و امام هم به او می‌بخشد و حلال می‌کند. پس بر فرض آنکه تسلیم این گونه احادیث جعلی شویم، خمس ارباح مکاسب، خاصّ امام است و سایر بنی‌هاشم را - چنان که فقها می‌گویند و به سهیم‌بودن ایشان در این خمس قائلند - بهره‌ای نیست، و آنچه که به نام «خمس» در زمان ما معمول و جاری است، هیچ مدرک و سندی از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ ندارد.

انسان واقعاً متحیر است که اینان با چه جرأت و جسارتی آن را از مردم می‌گیرند و می‌خورند، زیرا بر فرض آنکه امام در ارباح مکاسب سهمی داشته باشد، با عدم حضور او و بخشش آن به شیعیان، چگونه اینان آن را با ابرام گرفته و به مصارف غالباً مُسرفانه می‌رسانند، و نیز به کسانی می‌خورانند که متصدی نشر این گونه

اکاذیب هستند، و دین خدا را به شکلی درآورده‌اند که اگر رسول الله ﷺ که آورنده آن دین است، آن را ببیند، هرگز نخواهد شناخت. تو گویی خطاب همراه با عتاب حضرت احدیت در قرآن، درباره شیعیان ایران، مصداق اتم و اکمل یافته است، آنجا که در آیه ۳۴ سوره توبه می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا ينفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾ [التوبة: ٣٤].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می‌خورند و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده.»  
نگاهی دقیق و عمیق به وضع موجود روحانیت شیعه، مصداق این آیه شریفه را به روشن‌ترین صورت، در جامعه شرک زده ما نمایان می‌سازد.

## ۲- خمس ارباح مکاسب ویژه امام

همان طور که پیشتر گفتیم، در کتاب «وسائل الشیعة» شیخ حرّعاملی، که مجموعه احادیث فقه است، ده حدیث در باب خمس بر ارباح [یعنی سود] تجارت، زراعات و صناعات وجود دارد. در بین آنها، پنج حدیث که از حیث درجه صحت و اعتبار، طبق کتاب‌های درایه و رجال، کمترین ارزش را ندارند، خمس ارباح را پس از اثبات وجوب، به امام اختصاص می‌دهند. از پنج حدیث دیگر، که باز از حیث سند و متن، همچون احادیث پیشین است، فقط خمس بر ارباح معلوم می‌شود، و چون خمس بر ارباح، اختصاص به امام دارد، در واقع، این احادیث پنجگانه دیگر هم متمم و مکمل آن احادیث هستند، که در صورت اثبات مدعای آنها، خمس ارباح، متعلق به امام است، و دیگری را در آن حقی نیست.

### اینک آن پنج حدیث دیگر:

(۱) حدیث اول را فقط شیخ طوسی از علی بن مهزیار (قهرمان خمس بر ارباح) آورده است، که از نظر سایر فقها و محدثین قبل از شیخ، ارزش و اعتباری نداشته،

لذا آن را در کتب و مسانید خود نیآورده‌اند:

«سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام: أَخْبَرَنِي عَنِ الْخُمُسِ أَعْلَى جَمِيعِ مَا يَسْتَفِيدُ الرَّجُلُ مِنْ قَلِيلٍ وَكَثِيرٍ مِنْ جَمِيعِ الضُّرُوبِ وَعَلَى الصُّنَّاعِ؟ وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ فَكَتَبَ بِحِطَّةٍ: الْخُمُسُ بَعْدَ الْمَوْتِ» «محمد بن حسن اشعری گفت که یکی از یاران ما به امام محمد تقی عليه السلام نوشت: مرا خبر ده که آیا بر تمامی آنچه که شخص استفاده می‌کند، از کم و زیاد، از هر نوعی که باشد، و نیز بر [تولید] صنعتگران، خمس [مقرر] است؟ و چگونه است؟ امام به خط خود نوشت: خمس بعد از کسر هزینه است».

این حدیث نیز از چند جهت مردود و غیر قابل اعتناست:

#### الف: از حیث سند

راوی این حدیث، «سعد بن عبدالله اشعری» است، که ضمن بررسی راویان احادیث گذشته، دیدیم که مورد توثیق علمای رجال نیست. از علی بن مهزیار چیزی نمی‌گوییم، زیرا با همه سوگندهایی که در توثیق او بیان شده، دروغ‌گویی و فساد او چون روز روشن است. این حدیث را علی از محمد بن حسن اشعری روایت می‌کند. متأسفانه یا خوشبختانه، این شخص نیز حالش مجهول و نامعلوم است. اما آنچه درباره او گفته‌اند:

یکم: مقدس اردبیلی بر این حدیث اشکال نموده و گفته است:

«در صحت آن تأمل است. به جهت اینکه معلوم نیست محمد بن حسن اشعری کیست. زیرا بسیار بعید است که او محمد بن حسن صفار باشد، از آن جهت که علی بن مهزیار، چون خود مقدم بر اوست، نمی‌تواند از او روایت کند. به علاوه، صفار، به لقب «الاشعری» معروف نیست، بلکه در لقب او به «ابن الحسن» یا «صفار» اکتفا می‌شود. لذا علامه حلی در کتاب «مُخْتَلَف» نمی‌گوید: «صحيحه محمد» بلکه می‌گوید: «روایت محمد». از آن گذشته، دلالت روایت نیز صریح نیست [یعنی معلوم نیست چه می‌گوید و چه می‌خواهد]»<sup>(۱)</sup>.



دوم: صاحب مدارک ذیل این روایت می نویسد:

«فلأن راويها وهو محمد بن الحسن الأشعري مجهول، فلا يمكن التعويل على روايته» «پس چون راوی آن محمد بن حسن اشعری مجهول است لذا نمی توان به روایت او اعتماد کرد»<sup>(۱)</sup>.  
سوم: محقق سبزواری هم در «ذخیره المعاد» محمد بن حسن را مجهول دانسته و نوشته است:

«این روایت به علت ناشناس بودن راوی، مردود است. محمد بن الحسن الاشعری که خود مجهول است، آن حدیث را از مجهولان روایت کرده، زیرا که گفته است: «کتب بعض أصحابنا...» «یعنی برخی دوستان ما نوشته اند». که اگر این حدیث از مجهول بودن این راوی هم نجات می یافت، باز مُرسل بود، و چندان قابل استناد نبود».

### ب: از حیث متن

این حدیث از حیث متن نیز نارساست، زیرا با آنکه پرسشگر پرسیده است که: «آیا بر تمامی آنچه شخص استفاده می کند، از کم و زیاد از هر نوع، و نیز از صنایع، خمس آن چگونه است؟»، در جواب بدین اکتفا شده است که: «خمس، بعد از مئونه است»، در حالیکه سؤال از مئونه و کیفیت آن نبوده، و اصلاً، به سؤال توجهی نشده است. استفاده از جمیع ضروب یعنی چه؟ جواب خمس بعد از مئونه یعنی چه؟ کدام مئونه؟ مئونه خود و عائله شخص در تمام سال؟ یا مئونه آنچه مورد استفاده است، از کسب و تجارت و معدن؟ معلوم نیست. مگر اینکه گفته شود بین پرسشگر و پرسش شونده رمزی بوده است. پس به دیگران چه مربوط است، و از آن، چه سند و مدرکی می توان به دست آورد؟

۲) حدیث دوم، که حدیث ششم وسائل الشیعه در این باب است، حدیثی است که در کافی این گونه روایت شده است:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ [إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ] عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَنِ الْخُمْسِ، فَقَالَ: فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ» «سماعه گفت: از ابوالحسن [موسی کاظم علیه السلام] درباره خمس پرسیدم،

۱- مدارک الأحكام: ج ۵، ص ۳۸۲.

فرمود: در آنچه مردم فایده می‌برند، کم باشد یا زیاد».

این حدیث نیز از حیث سند و متن دارای اشکالاتی است:

### الف: از حیث سند

صرف نظر از ابراهیم بن هاشم، که از راویان این روایت است و مورد توثیق عموم علمای رجال نیست، راوی متصل به امام، «سماعة بن مهران» است که در نظر علمای رجال دارای این احوال است:

یکم: شیخ طوسی او را واقفی می‌شمارد، و از آنجا که امامی نیست، روایتش صحیح نیست.

دوم: شیخ صدوق درباره او گفته است: «وَلَا أُفِي بِالْخَبْرِ الَّذِي أُوجِبَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ لِأَنَّهُ رِوَايَةُ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ وَكَانَ وَاقِفِيًّا» «من به این خبری که موجب قضای روزه کسی می‌شود که در ماه رمضان، افطار یا جماع کند، فتوی نمی‌دهم، زیرا آن روایت از سماعة بن مهران است، که واقفی بوده است»<sup>(۱)</sup>.

سوم: ابن الغضائری و احمد بن الحسین وفات او را در سال ۱۴۵ دانسته‌اند، پس روایت او از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام صحیح نیست، زیرا در آن زمان، امام صادق علیه السلام زنده بود، و امام مُتَّبِع و مرجع مردم، از خاص و عام بود، و معهود نبود که کسی با وجود حضرت صادق علیه السلام، به پسرش موسی کاظم علیه السلام مراجعه نماید. چنان که در این هنگام، وی به لقب «ابوالحسن» معروف و مشهور نبوده است. پس باید در اصل روایتی شک کرد که تاریخ آن را تکذیب می‌کند.

چهارم: ابن داوود او را واقفی شمرده<sup>(۲)</sup> و در جایی دیگر، در ردیف مجروحین و مجهولین آورده است<sup>(۳)</sup>.

پنجم: صاحب مدارک هم در بی‌اعتباری روایت سماعة، با صدوق موافق است. ششم: مامقانی ضمن آنکه سماعة را از واقفیه می‌شمارد، از قول وحید بهبهانی،

۱- من لایحضره الفقیه، باب ما یجب علی من أفطر أو جامع فی شهر رمضان.

۲- رجال: ص ۴۶۰.

۳- ص ۵۳۰.

که در تطهیرِ رجالِ بدنام، استادِ مامقانی بوده است، می‌نویسد: «کفر این فرد مشخص نیست»<sup>(۱)</sup>.

که معلوم می‌شود علمای رجال، او را تا حدِ کفر تنزیل داده‌اند، و اینان در مقام دفاع، از کافر بودنِ او اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند، و چون علتِ مهم واقفی بودن، همان بردن و خوردنِ زکات و اموالی بود که به نام امام از مردم می‌گرفتند، لذا چنین حدیثی در مضمون به جعل و کذب است.

هفتم: این حدیث در هیچ‌یک از کتب اربعه فقه [فروع کافی، تهذیب الاحکام، استبصار، و مَنْ لایحضره الفقیه] نیامده است، و اگر در اصول کافی دیده می‌شود، بدین دلیل است که کلینی به قائل خمس نیست، و آن را خاصِّ امام می‌داند. لذا در «کتاب الحجَّة» آن را ضمن سایر صفات و مزایای ائمه آورده است.

#### ب: از حیث متن

پرسشگر از امام در مورد خمس پرسیده است. معلوم نیست مقصودِ او چه خمسی است. آیا از غنیمت‌های جنگی است، که هر چه عاید مردم می‌شود باید خمس را از آن جدا نمود، یا خمسِ معادن و دفینه‌ها و یافته‌های غواصی و امثال آن، یا خمس ارباح مکاسب و تجارات و زراعات؟ آنچه مسلم است، خمس معادن و دفینه‌ها نیست، زیرا آن موارد، دارای حدِّ نصابی است که هرگاه بدان رسید، مشمول پرداخت زکات می‌شود، که شرح آن قبلاً گذشت. خمس ارباح مکاسب هم نیست، زیرا چنین خمسی در آن زمان معمول نبوده است، و بیشتر اخبار این گونه خمس، از علی بن مهزیار به بعد است. ظاهراً سؤال از خمس، مربوط به همان خمسِ غنیمت‌های جنگی باشد، زیرا مصداقِ بارز آن، که بلافاصله به ذهن متبادر می‌شود، همان خمس غنیمت جنگی است. در این صورت، معنی حدیث، صحیح به نظر می‌رسد، هر چند که از حیث سند مجروح و مخدوش است.

(۳) حدیث سوم، که حدیث هشتم «وسائل الشیعة» است، فقط در اصول کافی مندرج است، و در کتب اربعه از آن اثری نیست:

۱- مقیاس الهدایة: ص ۸۳.

«وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ يَزِيدٍ قَالَ: كَتَبْتُ جُعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءَ تُعَلِّمُنِي مَا الْفَائِدَةُ وَمَا حَدَّثَهَا رَأَيْكَ أَبَقَاكَ اللَّهُ أَنْ تَمَنَّ عَيَّ بَبَيَانِ ذَلِكَ لِي كَيْ لَا أَكُونَ مُقِيمًا عَلَى حَرَامٍ لَا صَلَاةَ لِي وَلَا صَوْمَ، فَكَتَبَ الْفَائِدَةَ مِمَّا يُفِيدُ إِلَيْكَ فِي تِجَارَةِ مَنْ رَجَحَهَا وَحَرَّثَ بَعْدَ الْعَرَامِ أَوْ جَائِزَةً» (و گروهی از دوستان ما از احمد بن محمد بن عیسی بن یزید [یا: عیسی از یزید] روایت می کنند، که گفت: نوشتم فدایت شوم، مرا بیاموز که فایده چیست و حد آن کدام است، و رأی خود را در این باره به من بگو. خدا تو را باقی بدارد، به بیان آن، بر من منت گذار، تا من مرتکب عمل حرام نباشم، که نه نمازی برای من باشد و نه روزه‌ای. در جواب نوشت: فایده، از چیزهایی است که در تجارت، از سود آن به تو سود رسد، و در زراعت، پس از پرداخت غرامت [یا هزینه] آن، یا اینکه جایزه‌ای بوده باشد».

### الف: بررسی سند حدیث

ابتدا و انتهای این حدیث، از حیث سند، مجهول است، زیرا در ابتدای آن عبارت «و گروهی از دوستان ما» وجود دارد، بدون اینکه معلوم شود چه کسانی بوده‌اند، و در آخر آن، احمد بن محمد بن عیسی بن یزید است. پس نکاتی چند درباره او:

یکم: محقق سبزواری در «ذخیره المعاد» در ذیل این حدیث می‌گوید:

«احمد بن محمد بن عیسی بن یزید ناشناخته و مجهول است».

دوم: مجلسی نیز در شرح این حدیث، وی را مجهول شمرده است<sup>(۱)</sup>. اتفاقاً کسی که این نامه برای او نوشته شده نیز مجهول است، زیرا معلوم نیست این مرد مجهول، این نامه را به چه کسی نوشته، و هیچ دلیلی در دست نیست که مخاطب چه کسی است، امام است یا غیر امام، و اگر امام است، کدام یک از ائمه علیهم‌السلام است.

### ب: بررسی متن حدیث

مضمون نامه و جوابی که داده شده نیز مجهول است، زیرا معلوم نیست چه فایده‌ای است که ندانستن آن، افتادن در حرام است، حرامی که نه نمازی باقی می‌گذارد و نه روزه‌ای. این مسئله بدین مهمی را چرا تا آن روز کسی جواب نگفته است که این پرسشگرِ راویِ مجهول، از پرسش‌شونده مجهول، با این همه تذلل و

۱- مرآة العقول: ج ۱، ص ۴۶۶.

تصرّح می‌خواهد که بر او منت گذارد و آن فایده را به او بیاموزد. در این سؤال، سخنی از خمس نیست، پرسشگر فقط می‌پرسد فایده چیست، و حدّ آن کدام است، تا وی بر حرام مقیم نباشد. این پرسش و پاسخ آن، به موضوع «ربا» نزدیک‌تر است، تا به موضوع خمس، زیرا باقی‌ماندن بر ربا، عمل حرامی است که نه نمازی برای شخص باقی می‌گذارد، نه روزه‌ای. هر چه هست، روایتی مجهول، حاکی است که پرسشگری ناشناخته، از شخصی ناشناخته، مسئله‌ای ناشناخته پرسیده و جوابی ناشناخته گرفته است. مجهول در مجهول در مجهول! آیا پایه و اساس شرع متین و دین مبین اسلام بر این مجهولات است؟ این است همان دینی که خدا در آیه ۱۷۴ سوره نساء به پیامبرش می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾

[النساء: ۱۷۴].

«ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم».

کسی نمی‌داند این بندگان خدا برای چه این قبیل مجهولات را جمع‌آوری کرده و روی هم انبار کرده‌اند، و اینکه از خویش و از جان و مال مردم، چه می‌خواسته‌اند. آیا دین آسان و آسان‌گیر، و نور مبین، انسان را تا این وادی‌های سرگردانی و بیابان مجهولات می‌کشاند و او را به تکالیف شاقّ و احکام ما لایطاق، مکلف می‌نماید؟

۴) حدیث چهارم، حدیثی است که فقط شیخ طوسی آن را آورده است:

«عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ مَا الَّذِي يَجِبُ عَلَيَّ يَا مَوْلَايَ فِي غَلَّةٍ رَّحَى فِي أَرْضِ قَطِيعَةٍ لِي وَفِي ثَمَنِ سَمَكٍ وَبَرْدِيٍّ وَقَصَبٍ أَبِيعُهُ مِنْ أَجْمَةٍ هَذِهِ الْقَطِيعَةُ؟ فَكَتَبَ يَجِبُ عَلَيْكَ فِيهِ الْخُمْسُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.»

«ریان بن صلّت روایت کرده است: من به حضرت ابی‌محمد [حسن عسکری] علیه السلام نوشتم:

ای مولای من، در غله آسیابی که در زمین تیولی من است، و در قیمت ماهی و بردی<sup>(۱)</sup> و نی‌هایی که من از نیستان همین تیول می‌فروشم، چه چیز بر من واجب می‌شود؟

۱- بردی نوعی گیاه آبی است مانند نی، که در قدیم از پوسته آن برای نوشتن استفاده می‌شد.

حضرت در جواب نوشت: در آن، خمس بر تو واجب می‌شود، ان شاء الله تعالی»<sup>(۱)</sup>. این حدیث، به این صورت، مرسل است، زیرا سلسله سندش منقطع است و معلوم نیست. «ریان بن صلت» هم که راوی متصل به امام است، از درباریان و رجال دولت مأمون عباسی بوده است. بنابراین زنده بودن او تا زمان امامت حضرت عسکری علیه السلام بعید به نظر می‌رسد.

شیخ طوسی هم گاهی او را از اصحاب حضرت رضا علیه السلام و گاهی از اصحاب حضرت هادی علیه السلام دانسته است. اما هیچ‌یک از آرباب رجال، او را از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام نشمرده‌اند. متن حدیث، مطلبی را که قائلین به وجوب خمس ارباح می‌خواهند، نمی‌رساند، زیرا سخن از زمین‌های اقطاعی است.

صاحب مدارک ذیل این روایت گفته است:

«این روایت از حیث متن، قاصر و ناتمام است، به جهت اینکه اگر حقی در آن واجب شود، مختص زمین‌های اقطاعی است. چنان که جوهری در کتاب لغت خود [الصّحاح] آورده است، این زمین‌ها، قسمتی از زمین‌های خراج، یا محل‌هایی است در بغداد، که منصور دوانیقی آنها را به عده‌ای از اعیان دولت خود به تیول می‌داد تا آباد کنند و در آن سکونت گزینند، چنان که در قاموس هم مذکور است»<sup>(۲)</sup>.

پس اگر در چنین زمین‌هایی خمس واجب شود، به علت اقطاعی بودن آنهاست و به ارباح مکاسب مربوط نیست. از سوی دیگر، این گونه زمین‌ها از جمله اراضی «مفتوح العنوة» و طبعاً، جزو غنیمت‌های جنگی است، و درآمد آن متعلق به عموم مسلمین است، و حداقل درآمد آن، که متعلق به بیت‌المال است، خمس [یک‌پنجم] یا بیشتر می‌شود. شاید مقصود امام، خراج یا خمس غنیمت‌های جنگی باشد.

پس این روایت، به هر صورت، با خمس ارباح مکاسب ارتباطی ندارد، و نمی‌توان آن را حجت قاطعه در اخذ مال مردم به حساب آورد.

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳۹، چاپ نجف.

۲- مدارک الأحکام: ج ۵، ص ۳۸۲.

۵) پنجمین و آخرین حدیث در این موضوع، که حدیثِ دهم «وسائل الشیعة» در باب ارباح مکاسب است، حدیثی است که آن را هیچ‌یک از مؤلفین کتب اربعه نیاورده‌اند، بلکه فقط محمد بن ادریس حلی، آن را از ابان بن عثمان، از ابوبصیر، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است. ابوبصیر می‌گوید:

«كَتَبْتُ إِلَيْهِ فِي الرَّجُلِ يُهْدِي إِلَيْهِ مَوْلَاهُ وَالْمُنْقَطِعُ إِلَيْهِ هَدِيَّةٌ تَبْلُغُ أَلْفِي دِرْهَمٍ أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ، هَلْ عَلَيْهِ فِيهَا الْخُمْسُ؟ فَكَتَبَ: الْخُمْسُ فِي ذَلِكَ. وَعَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي دَارِهِ الْبُسْتَانُ، فِيهِ الْفَاكِهَةُ يَأْكُلُهُ الْعِيَالُ إِنَّمَا يَبِيعُ مِنْهُ الشَّيْءَ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ أَوْ خَمْسِينَ دِرْهَمًا هَلْ عَلَيْهِ الْخُمْسُ؟ فَكَتَبَ: أَمَّا مَا أَكَلَ فَلَا وَأَمَّا الْبَيْعُ فَتَنَعَمَ هُوَ كَسَائِرِ الضِّيَاعِ».

«به حضرت صادق علیه السلام درباره مردی نوشتم که آفایش و کسی که وی منقطع به اوست، چیزی به او هدیه می‌کند که ارزش آن به دو هزار درهم می‌رسد، یا کم‌تر و یا بیشتر، آیا در آن خمس است؟ حضرت نوشت: یک‌پنجم در آن است. نیز سؤال کردم از وضع مردی که در خانه او باغی است که در آن میوه است، و عیال او از آن می‌خورند و بسا که از آن چیزی به ارزش صد درهم یا پنجاه درهم می‌فروشند. آیا بر آن خمس [واجب] است؟ حضرت نوشت: اما آنچه خورده می‌شود خمس ندارد، و اما آنچه فروخته می‌شود [آری] آن هم مانند دیگر مزارع است»<sup>(۱)</sup>.

مضمون این حدیث از چند جهت بطلان آن را می‌رساند:

الف: ابوبصیر، که خود از اوتاد اربعه و اصحاب خاص حضرات باقر و صادق علیهما السلام به شمار می‌رود، هنوز نمی‌دانسته است از باغی که کسی در خانه خود دارد و از میوه آن می‌خورد، آیا باید خمس داد یا نه. در صورتی که او وجود چند امام را درک کرده بود، و زمانی که حضرت صادق را به امامت ملاقات نمود، بیش از پنجاه سال داشت. با این وجود، به این مسئله آگاهی نداشت.

گویی حضرت صادق -العیاذ بالله- پیامبر جدیدی بوده، که احکام تازه‌ای از جانب خدا آورده است، که باید مجدداً آن حکم را از وی پرسید، در حالی که اتفاقاً پیامبران را در مسئله خمس و زکات، در شریعت اختلاف نیست.

۱- السرائر: باب المستطرفات.

ب: اگر بنای خمس در زمان حضرت صادق علیه السلام تا این درجه از اهمیت بود که هر کس لقمه‌ای در دهان دارد، باید خمس آن را بدهد یا ندهد، و به همین جهت محتاج به سؤال از طریق نامه‌نگاری بود، پس چرا در زمان ائمه پیش از حضرت صادق چنین مطلبی شایع نبود، و پدران بزرگوارش چنین سخنانی نفرمودند؟ نیز هیچ‌یک از مسلمانان، اعم از شیعه و غیرشیعه، چنین عملی ندیده است. آیا در زمان امام صادق و ائمه پیش از وی، از مزارع و ضیاع خمس گرفته می‌شد، که حضرت صادق در این مسئله فرموده است: «اما آنچه فروخته می‌شود، آن هم مانند دیگر مزارع است»؟ یعنی جواب این مسئله را به عملی مشهور و معمول تشبیه فرموده، که احتیاج به جواب صریح نداشته است.

ما در این خصوص، با معرفی راوی، یعنی جناب «احمد بن هلال»، که این حدیث را آورده است، از آن اشکالات بی‌نیازیم. معلوم نیست چه کسی آن را در کتاب «محمد بن علی بن محبوب»، شیخ القمینی، وارد کرده است، زیرا از او بعید است که روایت چنین شخصی بدنام و ملعون خدا و رسول و امام را در کتاب خود ثبت کند. عجیب‌تر آنکه محمد بن ادریس، آن را در کتاب «سرائر» آورده است. با اینکه خود او در همین کتاب سرائر، بر پدر بزرگش، شیخ طوسی، در مورد برخی بی‌احتیاطی‌های او، اعتراضاتی سخت، تا حد جسارت آورده است. به هر صورت، حقیقت را با معرفی سند این حدیث نیز معلوم می‌کنیم، ان شاء الله.

### ۳- راوی خمس ارباح مکاسب

در کتاب‌های رجال شیعه «احمد بن هلال» به عنوان اولین راوی این حدیث چنین وصف شده است:

۱- شیخ طوسی در «الأبواب» وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده و گفته است: «او بغدادی غالی است».

و در «الفهرست» نوشته است:

«غالی بود و در دینداریش شک بود».

همچنین درباره او گفته است:



«إن أحمد بن هلال مشهور باللعنة والغلو وما يختص بروايته لا نعمل به» «احمد بن هلال به لعنت و غلو مشهور است، و آنچه که مخصوص روایت اوست، بدان عمل نمی کنیم»<sup>(۱)</sup>.  
به علاوه، توقیعی از امام زمان درباره «محمد بن علی الشلمغانی» نقل کرده است که:

«وقد كانت خرجت إليكم على يدي أحمد بن هلال وغيره من نُظرائه، وكان من ارتدادهم عن الإسلام مثل ما كان من هذا عليهم لعنةُ الله وِعَضْبُهُ» «به دست احمد بن هلال و کسانی همانند وی که از اسلام خارج شده‌اند، کارهایی انجام گرفته است مانند آنچه که از این شخص [شلمغانی] سر زده است، لعنت و خشم خدا بر ایشان باد»<sup>(۲)</sup>.

۲- در دیگر منابع نیز بدگویی‌های بسیاری درباره او شده است، از جمله:

«ورد على القاسم بن العلاء نسخة ما كان خرج من لعن ابن هلال، فكان ابتداء ذلك أن كتب إلى قوامه بالعراق احذروا الصوفي المتصنع» «نامه‌ای به دست قاسم بن علاء رسید که پر از لعن ابن هلال بود، و در آغاز آن آمده بود که وی به نمایندگانش در عراق نوشته بود که: از این شخص صوفی متظاهر بترسید و دوری کنید»<sup>(۳)</sup>.

می‌بینیم که امام او را صوفی زاهدنما معرفی کرده، و مردم را از او برحذر داشته است. از آنجا که احمد بن هلال، از پنجاه و چهار باری که به زیارت خانه خدا رفته بود، بیست و دو حج را با پای پیاده طی کرده بود، هیچ‌کس این مذمت‌ها را درباره او باور نمی‌کرد. لذا «قاسم بن علاء» را وادار کردند که درباره او مجدداً به امام مراجعه کند. در این رقع، از ناحیه امام درباره او چنین صادر شد:

«قد كان أمرنا نفذ إليك في المتصنع ابن هلال - لا رحمه الله -، بما قد علمت لم يزل - لا غفر الله له ذنبه ولا أقاله عثرته - يُدخِل في أمرنا بلا إذنٍ منا ولا رضاً، يستبِدُّ برأيه، فيتَحاحى من دُيوننا لا يمضي من أمرنا إلا بما يهواه ويريد، أَرَادَهُ اللهُ بذلك في نارِ جهنم، فصبرنا عليه حتى تَبَّرَ اللهُ بدعوتنا عُمرة، وكنا قد عَرَفْنَا خبره قوماً من موالينا في أيامه، لا

۱- تهذيب الأحكام: باب وصية لأهل الضلال.

۲- الغيبة: ص ۲۴۳.

۳- رجال كشي: ص ۴۴۹، ورجال كبير، منهج المقال: ص ۴۹.

رحمه الله وأمرناهم بإلقاء ذلك إلى الخاص من موالينا ونحن نبرأ إلى الله من ابن هلال لا رحمه الله، وممن لا يبرأ منه...».

پس از اینکه این توقیع از جانب امام صادر شد و در آن، اعمال شنیع احمد بن هلال را شرح داد و او را به صفات مذموم نکوهش نمود و لعنت کرد، باز هم شیعیان این مذمت‌ها را درباره او باور نمی‌کردند، و برخوشبینی نسبت به او اصرار داشتند، تا آنکه در مرحله بعد، این توقیع صادر شد:

«وقد علمتم ما كان من أمر الدهقان عليه لعنة الله وخدمته وطول صحبته فأبدله الله بالإيمان كفراً حين فعل ما فعل فعاجله الله بالتقمة ولم يمهل، والحمد لله لا شريك له وصلى الله على محمد وآله وسلم».

از مرقومه امام چنین برمی‌آید که خداوند پس از نفرین امام، احمد بن هلال را مهلت نداده و او را با حال کفر از دنیا برده است. پس تا روزی که جانش گرفته شد، به کذب و غلو خود مشغول بود،

۳- علامه حلی در «خلاصة الأقوال» گفته است:

«أته غالٍ ورد فيه دمٌ كثيرٌ من سيدنا أبي محمد العسكري (عليه السلام)» او غالی‌ای بود که از

سوی سرورمان محمد عسکری بسیار سرزنش شد.

۴- در رجال ابن داود احمد بن هلال در ردیف «لعنت شدگان» آمده است<sup>(۱)</sup>.

حدیث معروف خمس ارباح مکاسب را احمد بن هلال «أبان بن عثمان» روایت کرده است. أبان بن عثمان هم «ناوسی»<sup>(۲)</sup> مذهب بود. فخرالمحققین درباره او فرموده است:

«سألْتُ عن والدي عن أبان بن عثمان فقال: الأقرب عدم قبول روايته بقوله تعالى:

۱- ص ۵۵.

۲- این گروه منسوب به «عجلان بن ناوس» می‌باشند، و عقیده داشتند که امام صادق زنده است و جاوید، و او مهدی قائم است. آنان می‌گفتند که آن حضرت فرموده است: «هرگاه کسی نزد شما بیاید و بگوید که مرا بیمار یافته و جنازه مرا شسته و کفن کرده است، باور نکنید، و بدانید که من سرور شما و دارنده شمشیر هستم». (مُصحح)

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...﴾ [الحجرات: ٦] «از پدرم درباره ابان بن عثمان پرسیدم. او گفت: بهتر آن است که روایت او را باور نکنی، زیرا خداوند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید...».

پدرِ فخر المحققین، با استناد به این آیه، با کنایه به او گفته که ابان بن عثمان، فاسق بوده است.

باری، اینها بود احادیث ده‌گانه‌ای که صاحب وسائل الشیعه، آنها را در باب وجوب خمس بر ارباب مکاسب و زراعات و صناعات، کلوخ‌چین کرده و آنگاه، بنایی چنین، با نمایی رُعب‌انگیز و غنیمت‌خیز، برای مفت‌خوران به وجود آمده است.

\*\*\*

احادیث ده‌گانه و مسائل الشیعه را تماماً با متن و سند بررسی کردیم. ظاهراً یک حدیث دیگر در این موضوع، از قلم «شیخ حرّ عاملی» افتاده است. احتمالاً آن را از شدت ضعف، غیرقابل اعتنا دانسته است، که بسیار بعید است، زیرا او که از حدیث احمد بن هلال که در «سرائر» ابن ادریس بود نگذشته است، هرگز از حدیثی که در «تهذیب الاحکام» شیخ طوسی است نخواهد گذشت. آن حدیث به این سند و عبارت آمده است:

«عَبِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يُوسُفَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حُكَيْمِ مُؤَذِّنِ بَنِي عَبْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...﴾. قَالَ: هِيَ وَاللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْمًا بِيَوْمٍ إِلَّا أَنَّ أَبِي جَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي جِلٍّ لِيَزُكُوا».

حکیم مؤذن بنی عبس نقل می‌کند که از حضرت صادق علیه السلام معنی و تفسیر آیه ۴۱ سوره انفال را خواسته، و حضرت به او فرموده است:

«به خدا سوگند که آن، فایده روز به روز است، جز اینکه پدرم علیه السلام شیعیان ما را در آن باره درحلیت قرار داده تا پاک شوند»<sup>(۱)</sup>.

۱- تهذیب الأحکام: باب الخمس والغنائم، ج ۴، ص ۱۲۱، چاپ نجف. این حدیث را صاحب وسائل، ضمن احادیث تحلیلیّه آورده است.

## بررسی سند حدیث:

در ضعف و ناچیزی و بی‌اعتباری این حدیث، همین بس که راوی اول آن، علی بن فضال بدنام است، که ما شرح حال او را در کتاب «زکات» ذکر کردیم، ضمن بررسی احادیث شش‌گانه‌ای که تنها از او در باب زکات اشیاء تسعه روایت شده است. در این کتاب نیز پیشتر بر احوال او اشاره‌ای کردیم. شرح حال پُر اختلال راوی آخر آن، که محمد بن سنان است، نیز در همان کتاب، ذیل ششمین حدیث در زکات تجارت بیان شد. اینک مختصری از شرح حال وی را در این رساله می‌آوریم، تا دانسته شود که گردآورندگان این احادیث، چه کسانی هستند.

۱- شیخ طوسی در «الأبواب» می‌نویسد:

«محمد بن سنان ضعیف است».

و در جایی دیگر او را بدنام و ضعیف و اهل غلو دانسته است<sup>(۱)</sup>.

۲- نجاشی درباره او می‌گوید:

«هو رجل ضعیف جداً لا یُعَوَّلُ علیه ولا یُلْتَفَتُ إلى ما تَفَرَّدَ به وکان الفضل بن شاذان یقول: لا أستحلُّ أن أروی أحادیثَ مُحَمَّد بن سنان» «او مردی بسیار ضعیف است، که به وی اعتمادی نیست، و به حدیثی که به تنهایی نقل کرده است، توجه نمی‌شود. فضل بن شاذان می‌گفت: جایز نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم»<sup>(۲)</sup>.

۳- ابن‌الغضائری می‌گوید:

«محمد بن سنان ضعیفٌ غالٍ لا یُلْتَفَتُ إلیه» «محمد بن سنان ضعیف و غالی است، و

به [روایات] وی توجهی نمی‌شود».

۴- ابن‌داود درباره او نوشته است:

«ضعیفٌ غالٍ قد طُعِنَ علیه وَضِعَفَ» «ضعیف و غالی است، و از او بدگویی کرده‌اند

و او را ضعیف دانسته‌اند»<sup>(۳)</sup>.

۱- الفهرست: ص ۱۴۳.

۲- رجال: ص ۲۵۲.

۳- همان: ص ۵۴۱.

۵- همچنين گفته‌اند که «محمد بن سنان» در هنگام مرگش می‌گفت:

«لا ترووا عني مّا حدثتُ شيئاً فإتما هي كُتِبَ اشترَيْتُها مِنَ السُّوقِ» «از آنچه که نقل کرده‌ام، چیزی از قول من روایت نکنید، چرا که اینها، در کتاب‌هایی بودند که من از بازار خریده‌ام»<sup>(۱)</sup> [و هر چه در آنها بود، نقل می‌کردم].

آنگاه ابن داود چنین می‌افزاید:

«والغالبُ على حدِيثِهِ الفسادُ وعلماءُ الرجالِ مُتَّفِقُونَ على أَنَّهُ مِنَ الكَذَّابِينَ» «بیشتر سخنانش فاسد است، و دانشمندان علم رجال اتفاق نظر دارند که او از جمله دروغگویان بوده است».

۶- نجاشی در رجال خود، و میرزا محمد استرآبادی در منهج المقال و سایر ارباب رجال از فضل بن شاذان نقل کرده‌اند، که می‌گفت:

«لا أَسْتَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرَوْوا أَحاديثَ مُحَمَّدِ بْنِ سنانِ» «برای شما حلال نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنید».

۷- نقل است که فضل بن شاذان در برخی از کتاب‌های خود نوشته است:

«الکذابون المشهورون: أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینة أشهرهم» «دروغگویان معروف ابوخطاب، یونس بن ظبیان، یزید صائغ و محمد بن سنان هستند، و ابوسمینه از همه آنها [به دروغگویی] معروف‌تر است»<sup>(۲)</sup>.

اما «حُکیم مؤذن بنی عبس»، یعنی راوی متصل به امام نیز حالش مجهول است:

۱- محقق سبزواری در «ذخیره المعاد» در تعلیقش بر این روایت نوشته است:

«رواه الكليني عن حُکيم في الضعيف أيضاً، وَرَدَّ بِضَعْفِ السَّنَدِ لِاشْتِمَالِهِ على عِدَّةٍ مِنَ الضُّعَفَاءِ وَالْمَجَاهِيلِ» «کلینی روایت از قول حُکیم را ضمن اخبار ضعیف آورده است، و این روایت به علت ضعف سند، مردود است، زیرا مشتمل است بر عده‌ای از راویان ضعیف و مجهول».

۲- شهید اول نیز در کتاب «الدّکری» ذیل خبری که این راوی در سند آن است،

۱- همان: ص ۵۰۴، کشی، رجال، ص ۴۳۷، و میرزا محمد استرآبادی، منهج المقال: ص ۲۹۸.

۲- علامه حلّی، رجال، و استرآبادی، منهج المقال: ص ۲۹۹.

می‌گوید: «به علت وجود این راوی در سند آن، خبر صحیح نیست».

۳- مقدس اردبیلی ذیل این حدیث می‌نویسد:

«وَالظَّاهِرُ أَنْ لَا قَائِلَ بِهِ..» «ظاهراً هیچ‌کس به چنین قولی [که فواید روزانه، مشمول خمس باشد] قائل نیست و آیه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...﴾ فقط مخصوص غنیمت‌های جنگی است»<sup>(۱)</sup>.

آنگاه می‌گوید:

«وَأِنَّهُ تَكْلِيفٌ شاقٌّ وَالزَّامُ شَخْصٍ بِإِخْرَاجِ جَمِيعِ مَا يَمْلِكُهُ بِمِثْلِهِ مُشْكِلٌ، وَالْأَصْلُ وَالشَّرِيعَةُ السَّهْلَةُ السَّمْحَةُ يَنْفِيَانِهِ، وَالرَّوَايَةُ غَيْرُ صَحِيحَةٍ وَفِي صِرَاحَتِهَا أَيْضاً تَأْمُلٌ» «این یک تکلیف شاق است، و مجبور نمودن فردی به اینکه خمس هر چه را که مالک می‌شود جدا کند، کاری مشکل است، و اصل براءت و بنای شریعت آسان و آسان‌گیر نیز چنین تکلیفی را نفی می‌کند. روایت نیز صحیح نیست و درصراحت آن هم تأمل است».

۴- فاضل جواد ذیل این روایت می‌نویسد: «این خبر صحیح نیست»<sup>(۲)</sup>.

۵- علامه مجلسی ذیل حدیث ۱۰ این حدیث را بنا بر قول مشهور، ضعیف دانسته است<sup>(۳)</sup>.

اینهاست تمام آن احادیثی که محدثین و فقها در خمس ارباح مکاسب و تجارت و زراعات و صناعات آورده‌اند. چنان که با دلایل روشن و تحقیق دقیق گذشت، هیچ‌کدام صحیح و معتبر نیستند، بلکه در حقیقت، ساخته و پرداخته گروهی غالی، مفسد، مغرض و متعصب است. از طرفی، اگر این روایات از تمام این عوارض و مفسد هم مصون بودند، فقط دلالت آنها بر این بود که خمس ارباح، مخصوص امام است، نه کس دیگر، حال آنکه، صاحب مدارک صریحاً می‌گوید:

«روایات خمس در ارباح مکاسب، از ضعف در سند و قصور در دلالت، خالی نیستند، و آن کسی که تعصب و غرض را کنار بگذارد، به طور صریح و روشن

۱- زبدة البیان: ص ۱۱۰.

۲- مسالك الأفهام: ج ۲، ص ۱۸.

۳- مرآة العقول: ج ۱، ص ۴۴۶.

می‌داند که این موضوع، ساخته و پرداخته مغرضین و متعصبین است». حال چنان فرض کنیم که تمام این احادیث، صحیح و قابل اعتنا، و دارای اعتبار هستند، و ارباح مکاسب و فایده‌های روزانه، مشمول خمس باشند. طایفه شیعه امامیه، که آنها را قبول دارند، به نص خود این احادیث و آنچه بعداً خواهیم دید، در حلیت هستند [یعنی از پرداخت آن معافند] و مخالفین، یعنی عموم مسلمین جهان (غیر شیعیان) آنها را غیرقابل قبول و اعتنا دانسته، و کوچک‌ترین ارزشی برای آنها قائل نبوده، و آن را بدعتی بزرگ می‌شمارند، که نه در کتاب خدا از آن اثری است، و نه در سنت و سیره رسول الله ﷺ از آن خبری.

### ۳- فتوای معافیت از خمس

حال با تمام این اوصاف، که فرضاً چنین خمسی، چنان که در مضمون این احادیث است، واجب بوده باشد، لیکن در زمان حیات و حضور امام، به نص اخبار بسیار، بر عموم شیعیان حلال بوده است، با اینکه دسترسی به حضرات ایشان داشتند. لذا امروز کسی دسترسی به ایشان ندارد، به طریق اولی حلال است، به طوری که حتی همان فقیهانی که به این قبیل احادیث بی‌اعتنا بوده‌اند، در گرفتن خمس از ارباح مکاسب در این زمان، پای ارادتشان سست است، زیرا:

۱- احمد بن محمد بن الجنید، از اعظام علمای شیعه، در بحبوحه قدرت دیلمیان [که حامی شیعیان بودند] در اوج شهرت و عظمت بوده است. وی می‌گوید که بر فرض آنکه این اخبار صحیح و قابل اعتنا باشند، خمس ارباح را خاص امام می‌داند و در این زمان، قائل به براءت ذمه است.

الف: علامه حلی در این مورد گفته است: «احتج ابن الجنید بأصالة براءة الذمة» «ابن جنید به اصالت براءت ذمه احتجاج نموده است»<sup>(۱)</sup>.

ب: محقق سبزواری در کتاب ذخیره المعاد، بعد از آنکه قول ابن جنید را آورده است، می‌نویسد: «ظاهر کلامیه العفو عن هذا النوع، لا خمس فيه» «ظاهر سخنش، بخشش از این نوع است، یعنی که هیچ خمسی در آن نیست».

۱- مختلف الشيعة: ج ۲، ص ۳۱.

۲- ابن عقیل، از بزرگان علمای شیعه نیز همان عقیده ابن جنید را دارد، زیرا سبزواری در همان عبارت گفته که ابن عقیل، معروف به «عُمّانی»، از اقدم علمای شیعه است، که در قرن سوم و چهارم هجری، فتوا به اِباحه خمس داده است.

۳- یوسف بحرانی، ابن جنید را از جمله قائلین به سقوط خمس می‌شمارد<sup>(۱)</sup>.

۴- شیخ طوسی می‌گوید:

«وَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْمَتَاغِرُ وَالْمَنَاحِكُ وَمَا يَجْرِي مَجْرِيهَا مِمَّا يَجِبُ لِلْإِمَامِ فِيهَا الْخُمْسُ وَأَنْتَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ أَبَاحُوا ذَلِكَ لَنَا وَسَوَّغُوا التَّصَرُّفَ» «اما غنیمت‌ها و سود تجارت و هزینه ازدواج و آنچه که مانند اینهاست و واجب است که از آنها به امام خمس داده شود، ائمه مصرف آن را برای ما مباح کرده و تصرف در آنها را مجاز شمرده‌اند»<sup>(۲)</sup>.

با این سخن معلوم می‌دارد که ائمه، خمس را بر شیعیان حلال فرموده‌اند. شیخ سپس اخبارِ بخشش را آورده و بدانها استناد نموده است.

۵- بنابر نقل «ذخیره المعاد» شیخ سلار [حمزة بن عبدالعزیز دیلمی] معاصر سید مرتضی و شیخ طوسی، گفته است که انفال هم برای او [یعنی امام] است. و ادامه می‌دهد که:

«وَلِلْإِمَامِ الْخُمْسُ فِي هَذَا الزَّمَانِ قَدْ أَحَلُّوْهَا بِالتَّصَرُّفِ فِيهِ كَرَمًا وَفَضْلًا لَنَا خَاصَّةً» «و خمس برای امام است و در این زمان، تصرف آن را با کرامت و بخشش ویژه برای ما حلال فرموده‌اند».

وی بعد از آنکه انفال، اراضی موات، نیستان‌ها، معادن، قطایع، و امثال آنها را مشمول خمس می‌شمارد، که خمس آن متعلق به امام است، می‌گوید:

«آنان از روی کرامت و فضل، مخصوصاً به ما شیعیان، تصرف در خمس را حلال فرمودند».

۶- محقق حلی، از جمله قائلین به سقوط خمس در هزینه‌های ازدواج و تهیه خانه و تجارت است، می‌نویسد:

۱- الحدائق الناضرة: ج ۱۲، ص ۳۸.

۲- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۴۳.



«ثَبَّتْ إِبَاحَةُ الْمَنَاحِكِ وَالْمَسَاكِنِ وَالْمَتَاجِرِ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ، وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ بِأَجْمَعِهِ لِلْإِمَامِ أَوْ بَعْضِهِ وَلَا يَجِبُ إِخْرَاجُ حِصَّةِ الْمَوْجُودِينَ مِنْ أَرْبَابِ الْخَمْسِ» «بخشیدن [خمس] هزینه‌های ازدواج و تهیه خانه و تجارت، در زمان غیبت، ثابت شد، اگرچه، همه آن یا برخی از آن، مال امام است، و بر کسانی که در این زمان خمس به ایشان تعلق می‌گیرد، واجب نیست که سهم خمس را [از مال خود] جدا کنند».

۷ و ۸- عُمَانِي وَ إِسْكَافِي [ابن عقیل و ابن جنید] بدین جهت به عفو و تحلیل خمس توسط امام، قائل شده‌اند، که معتقدند خمس، مال شخصی امام است<sup>(۱)</sup>.

۹- حسن بن زین الدین خمس ارباح را حق امام می‌داند، و می‌فرماید:

«لَا يَخْفَى قُوَّةُ دَلَالَةِ هَذَا الْحَدِيثِ عَلَى تَحْلِيلِ حَقِّ الْإِمَامِ فِي خُصُوصِ النَّوْعِ الْمَعْرُوفِ فِي كَلَامِ الْأَصْحَابِ بِالْأَرْبَاحِ، فَإِذَا أَضْفَتَهُ إِلَى الْأَخْبَارِ السَّالِفَةِ الدَّالَّةِ بِمَعُونَةِ مَا حَقَّقْنَاهُ عَلَى اخْتِصَاصِهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِخَمْسِهَا عَرَفَتْ وَجَهَ مُصِيرِ بَعْضِ قَدَمَائِنَا إِلَى عَدَمِ وَجُوبِ إِخْرَاجِهِ بِخُصُوصِهِ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ وَتَحَقَّقَتْ أَنَّ اسْتِضْعَافَ الْمَتَأَخِّرِينَ لَهُ نَاشٍ مِنْ قِلَّةِ التَّفَحُّصِ عَنِ الْأَخْبَارِ وَمَعَانِيهَا وَالْقِنَاعَةَ بِمَيْسُورِ النَّظَرِ فِيهَا» «قدرت دلالت این حدیث، بر حلال نمودن حق امام نسبت به این نوع مخصوص خمس، که در کلام اصحاب، معروف به خمس ارباح مکاسب است، مخفی نیست. پس اگر این خبر را به اخبار گذشته‌ای اضافه کنی که دلالت داشت به حقیقت آنچه ما تحقیق کردیم، که خمس ارباح اختصاص به امام علیه السلام دارد، خواهی دانست که چرا برخی از علمای پیشین ما قائل به عدم وجوب اخراج این خمس، مخصوصاً در زمان غیبت شده‌اند، و بر تو محقق خواهد شد، که ضعیف گرفتن متأخرین در مورد قضیه تحلیل، ناشی از قلت بررسی از اخبار و معانی آنها و اکتفا کردن به نگاه سرسری به این اخبار است»<sup>(۲)</sup>.

۱۰- صاحب مدارک می‌نویسد:

«مقتضى صحيحة الحارث بن المغيرة النضري وصحيحة الفضلاء وما في معناهما، العفو عن هذا النوع كما اختاره ابن الجنيدي... إباحتهم عليهم السلام لشيعتهم حقوقهم

۱- سید علی طباطبایی، ریاض المسائل: ج ۵، ص ۲۴۱، چاپ جامعه مدرسین قم.

۲- مُنتَقَى الْجَمَان: ج ۲، ص ۱۴۵.

من هذا النوع فإن ثبت اختصاصهم بخمس ذلك وجب القول بالعموم عنه مطلقاً كما أطلقه ابن الجنيّد»<sup>(۱)</sup>.

که در این عقیده با سایر دانشمندان و فقهای شیعه، همداستان است و خمس ارباح را بر شیعیان حلال می‌داند. آنگاه در خصوص سهم امام از غنیمت‌ها و انفال و آجام [یا نیستانها] و قله کوه‌ها و امثال آن، در آخر «کتاب الخمس» می‌نویسد:

«وكيف كان فالمستفاد من الأخبار المتقدمة إباحة حقوقهم من جميع ذلك».

که معلوم می‌دارد ائمه از جمیع حقوق خود از خمس، از شیعیان صرف نظر کرده و آن را به ایشان مباح فرموده‌اند.

#### ۱۱- محقق سبزواری در «ذخیره المعاد» در این باب می‌نویسد:

«والذي يقتضيه الدليل خروج خمس الأرباح عن هذا الحكم واختصاصه بالإمام لِمَا مَرَّ مِنَ الْأَخْبَارِ الدَّالَّةِ عَلَيْهَا مَعَ سَلَامَتِهَا عَنِ الْمُعَارِضِ» «آنچه که دلیل می‌طلبد، آن است که خمس ارباح مکاسب، خارج از حکم خمس غنیمت‌هاست، و اختصاص به امام دارد، بنابر آنچه از اخباری که دلالت بر این معنی داشت و قبلاً گذشت. به اضافه اینکه این اخبار، از داشتن مخالف در امان بوده‌اند».

نیز همو، در جای دیگر همان کتاب می‌نویسد:

«المستفاد من عدّة من الأخبار أنّه مخصوص بالإمام، أو المستفاد من كثير منها أنهم أباحوه لشيعتهم» «از برخی از این اخبار فهمیده می‌شود که آن [خمس] مخصوص امام است، و از بسیاری از اخبار برمی‌آید که ایشان آن را به شیعیانشان بخشیده‌اند».

که مؤید همان سخن قبلی اوست.

#### ۱۲- ملا محسن فیض کاشانی حق امام را، چنان که تحقیق شد که خمس ارباح

مکاسب فقط مختص به امام است، در این زمان ساقط می‌داند<sup>(۲)</sup>.

#### ۱۳- سید علی طباطبایی در «ریاض المسائل» سخن علمای قائل به تحلیل را با

این جمله تأیید و تصویب می‌کند:

۱- ج ۵، شرح ص ۳۸۴.

۲- النّخبة الفقهيّة ومفاتيح الشرايع، والمحبّة البيضاء.

«ولو لا اختصاصه بهم لما ساغ لهم التحليل لعدم جواز التصرف في مال الغير» و اگر خمس ارباح مکاسب اختصاص به ائمه نداشت، برای ایشان شایسته نبود که آن را به شیعیان حلال فرمایند، زیرا تصرف در مال غیر، جایز نیست».

یعنی بر فرض اینکه پرداختِ خمس در سود کسب‌ها واجب باشد، مخصوص امام است، و او هم که به شیعیان بخشیده است، و اگر مال او نبود، شایسته نبود که آن را ببخشد.

۱۴- مجلسی ذیل احوالِ حُکیم مؤذن بنی‌عبس، قول متأخرین را نیز در این باب اضافه کرده و نوشته است:

«ذهب جماعة من المتأخرين إلى هذا النوع من الخمس حصّة الإمام منه أو جمیعهُ ساقط في زمان الغيبة، للأخبار الدالة على أنّهم أباحوا ذلك لشيعتهم» «گروهی از علمای متأخر شیعه به دلیل قائل شده‌اند که سهم امام از این نوع خمس، یا همه آن خمس، در زمان غیبت ساقط است»<sup>(۱)</sup>.

با اینکه صاحب متقی‌الجُمان، متأخرین را ملامت کرده است، که از قلت پژوهش در اخبار و نگاه سرسری به آنها، آن اخبار را ضعیف گرفته‌اند، مجلسی اقرار دارد که عده‌ای از متأخرین نیز ناچار شده‌اند که خمس ارباح را در زمان غیبت، از شیعه ساقط شمارند.

۱۵- شیخ محمد حسن، صاحب جواهر، در این مورد نوشته است:

«بل لولا وحشة الانفراد عن ظاهر اتفاق الأصحاب لأمكن دعوى ظهور الأخبار في أن الخمس جمیعه للإمام»<sup>(۲)</sup>.

پس ایشان علاوه بر اینکه خمس ارباح را خاص امام می‌داند، اگر ترس از انزوای اجتماعی در میان علمای شیعه نداشت، تمام انواع خمس را حق امام می‌دانست، و چون ائمه، حقوق خود را به موجب بیش از سی حدیث متواتر، تحلیل فرموده‌اند، پس کسی از شیعیان، خمسی را بدهکار نخواهد بود.

۱- مرآة العقول: ج ۱، ص ۴۴۶.

۲- کتاب الزکاة: ص ۱۶۴، چاپ تبریز.

۱۶- شیخ عبدالله بن صالح بحرانی با کمال شجاعت، که خاص یک مرد الهی

است، آب پاکی بر روی دست همه ریخته و صریحاً بدون هیچ ابهامی می گوید:  
«يكون الخمس بأجمعه مُباحاً لِلشَّيعةِ وساقطاً عنهم فلا يَجِبُ عليهم إخراجُه» «تمام  
خمس با جمیع انواع آن بر شیعه مباح بوده و از ایشان ساقط است. پس کنارگذاشتن آن  
برایشان واجب نیست».

۱۷- و بالاخره مقدس اردبیلی، که خمس را در حال غیبت و ظهور، از شیعیان

ساقط می داند، می گوید:

«واعلم أنّ عمومَ الأخبارِ يدلُّ على السُّقُوطِ بالكليّةِ في زمانِ الغيبةِ والحضورِ بمعنى  
عدمِ الوجوبِ الحتميِّ فكأنَّهم عليهم السلام أخبروا بذلك فعلمَ عدمُ الوجوبِ الحتميِّ فلا  
يُرَدُّ أنّهُ لا يجوزُ الإباحةَ بعدَ موتِهِم، لأنَّهُ مالٌ الغيرِ مع التصريحِ في البعضِ بالسقوطِ  
إلى قيامِ القائمِ ويومِ القيامةِ بل ظاهرُها سقوطُ الخمسِ بالكليّةِ في حصّةِ الفقراءِ أيضاً  
واباحةِ أكلِهِ مطلقاً سواءً أكلَ من مالِهِ ذلكَ أو غيرِهِ، وهذه الأخبارُ هي التي دلّت على  
السقوطِ حالِ الغيبةِ»<sup>(۱)</sup>.

این عبارت به وضوح می رساند، که خمس تا قیام قائم، و بلکه تا قیام قیامت، از

شیعیان ساقط است. فاضل شیبانی نسبت به آن جناب می نویسد:

«والمصنّف دام ظلّه يرى عدمَ وجوبِ الخمسِ في زمنِ الغيبةِ».

«و نویسنده دام ظلّه قائل به عدم وجوبِ خمس در زمان غیبت است»<sup>(۲)</sup>.

#### ۴- نتیجه بحث

در صفحات قبل گفتیم که خمسی که اکنون در بین شیعه امامیه معمول است، در کتاب  
خدا، سنت و سیره رسول الله ﷺ و در کردار و رفتارِ خلفای بعد از ایشان، اثری و  
خبری از آن نبوده است. و با اینکه حضرت امیرالمؤمنین علی عليه السلام حتی از اموالِ  
مخلوط به حرام، خمس می گرفت، آن را نه خود برمی داشت، و نه به هیچ یک از

۱- شرح ارشاد: ص ۲۷۷.

۲- حلّ الخراج: ص ۱۸۳.

بنی‌هاشم می‌داد، زیرا آن نیز جزو زکات و صدقات بود، و به مصارف زکات می‌رسید. بعد از علی علیه السلام هم هیچ‌یک از ائمه (سلام‌الله‌علیهم) به هیچ عنوانی از این قبیل، چیزی از مردم نمی‌گرفتند، چرا که در میان این همه احادیث، از صحیح و ضعیف، و کتاب‌های تاریخی، حتی کوچک‌ترین حدیث یا خبری نمی‌توان یافت که آن بزرگواران چیزی بدین نام از مردم گرفته باشند. به طوری که مشهور و معروف است که حضرت زین‌العابدین علیه السلام مکرّر می‌فرمود:

«مَا أَكَلْتُ بِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئاً قَطُّ» «هرگز به جهت خویشاوندی‌ام با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی [از مال مردم] نخورده‌ام»<sup>(۱)</sup>.

در داستان خروج [= قیام] زید بن موسی بن جعفر علیه السلام در کتب عامّه و خاصّه آمده است که مأمون از حضرت رضا علیه السلام خواست که برادرش را از این خروج باز دارد. وقتی زید گرفتار شد، و او را به نزد مأمون آوردند، مأمون او را به حضرت رضا بخشید، امام علیه السلام به زید فرمود:

«وَيْلَكَ يَا زَيْدُ فَعَلْتَ بِالْمُسْلِمِينَ مَا فَعَلْتَ وَتَزَعَمُ أَنَّكَ ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟! وَاللَّهِ لَأَشَدُّ النَّاسِ عَلَيْكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. يَنْبَغِي لِمَنْ أَخَذَ بِرَسُولِ اللَّهِ أَنْ يُعْطِيَ بِهِ، فَبَلِّغْ كَلَامَهُ الْمَأْمُونِ فَبِكَ وَقَالَ: هَكَذَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ» «وای بر تو ای زید! با مسلمانان آنچه خواستی کردی، و گمان می‌کنی که تو پسرِ فاطمه دخترِ رسول خدا هستی؟ به خدا سوگند، سخت‌ترین مردم علیه تو، رسول خداست. سزاوار است آن کسی که ادعایی نسبت به رسول خدا می‌کند، بخشنده‌گی کند. چون این سخن به مأمون رسید، گریست و گفت: اهل بیت نبوت باید چنین باشند».

می‌گویند: این فرمایش امام رضا علیه السلام مأخوذ از فرمایش امام زین‌العابدین است، که آن‌جناب هنگامی که مسافرت می‌کرد، نَسَبِ خود و خویشاوندی‌اش با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را کتمان می‌کرد، و چون علت این عمل را از ایشان سؤال می‌کردند، می‌فرمود:

«أَكْرَهُ أَنْ أَخَذَ بِرَسُولِ اللَّهِ مَا لَا أُعْطِي مِثْلَهُ» «من کراهت دارم که به جهت نسبتم با رسول خدا، چیزی را بگیرم که مانند آن را خودم نداده‌ام».

۱- بحارالانوار: جلد ۱۱، ص ۲۷، چاپ کمپانی، و ص ۲۰، چاپ تبریز، و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۶۱.

در میان اخبار و روایات، تا زمان امام صادق علیه السلام چیزی نمی‌توان یافت، که دلالت کند بر اینکه ائمه، چیزی به هر عنوان، از مردم گرفته باشند. اما در خصوص امام صادق علیه السلام حدیثی وجود دارد که عبدالله بن بُکَیر از آن حضرت روایت کرده است که می‌فرمود:

«إِنِّي لَأَخِذُ مِنْ أَحَدِكُمْ الدَّرْهَمَ وَإِنِّي لَمِنَ أَكْثَرِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَالًا مَا أُرِيدُ بِدَلِكِ إِلَّا أَنْ تُطَهَّرُوا!!!» «من از برخی از شما دره‌م می‌گیرم، در حالی که مال من از بیشتر مردم مدینه زیادتر است. من از این گرفتن، قصدی ندارم، جز اینکه می‌خواهم شما پاک شوید»<sup>(۱)</sup>.

این حدیث از حیث سند، مجروح است، زیرا راوی آن عبدالله بن بُکَیر است، که فطّحی و فاسد المذهب است، و حسن بن فضّال این حدیث را از او روایت کرده است، که به قول صاحب سرائر، حسن بن فضال، فطّحی المذهب، کافر و ملعون است. هر چند معلوم نیست این دره‌می که فرضاً آن حضرت می‌گرفته، از چه باب بوده است. اما لحن روایت می‌رساند که اگر چیزی هم می‌گرفته، نه از بابت خمس، بلکه به عنوان زکات بوده است، زیرا استنادِ مطلب، به آیه ۱۰۳ سوره توبه است:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی...».

واضح است که این آیه، درباره گرفتن زکات است. همچنین، با دقت در روایاتی که در این باب آمده است، معلوم می‌شود که برخی ائمه، از شیعیان خود زکات و فطره می‌گرفتند، چنان که روایاتی در این باب در کتاب زکات گزارش شده است.

۱- من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۴۴، و صدوق، علل الشرایع: ج ۲، ۳۷۸.

## فصل ششم: احادیث بخششِ خمس به شیعیان

با شرحی که گذشت، برخواننده مؤمن و منصف بی‌غرض معلوم شد که پایه خمس در چه حد از صحت و اعتبار است، و بر فرض آنکه احادیثی که در باب وجوب خمس آمده همه صحیح باشند - حال آنکه ملاحظه شد که عموماً ضعیف هستند - و بر فرض آنکه خمسی از ارباب مکاسب و غیر آن [یعنی آنچه را که متعلق به امام است] اثبات نماید، به موجب احادیثی که ذیلاً از کتب معتبر شیعه نقل می‌شود، حضرات ائمه علیهم‌السلام آن را به شیعیان خود بخشیده و تحلیل فرموده‌اند. واقعاً انسان با مطالعه این احادیث متحیر می‌شود، که بر فرض وجوب چنین خمسی، که در کتاب خدا و سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اثری از آن نیست، و اینکه بر حسب عقاید مفوضه (لعنهم‌الله) ائمه دارای چنان اختیاراتی بوده‌اند، که پس از انقطاع وحی و خاتمیت رسول، از نزد خود احکامی وضع کنند - که هرگز چنین نیست - باز هم به استناد همین احادیث، اگر حق و حقوقی داشته‌اند، آن را بخشیده‌اند. پس چرا هنوز مثل معروف «شاه می‌بخشد، ولی وزیر نمی‌بخشد» مصداق دارد؟

اینک احادیث مذکور، از کتاب‌های معتبر شیعه به ترتیب و توالی اهل بیت که آن را به شیعیان بخشیده‌اند، تقدیم می‌گردد.

### ۱- اخبار بخشش از سوی ائمه

در این بخش خواهیم دید که چگونه ائمه شیعه در احادیثی با عبارات‌های صریح و واضح، و اسناد و راویان معتبر، سخن از واجب نبودن پرداخت خمس و بی‌نیازی ائمه از خمس شیعیان گفته‌اند.

۱- امام علی علیه‌السلام

۱- شیخ طوسی گزارش می‌کند:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَزُرَّارَةَ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: هَلَكَ النَّاسُ فِي بُطُونِهِمْ وَفُرُوجِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يُؤَدُّوا إِلَيْنَا حَقَّنَا، أَلَا وَإِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ وَأَبَاءَهُمْ فِي حِلٍّ» (... امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مردم در امر شکم‌هایشان و فرج‌هایشان [اموال و زنان] هلاک شدند، زیرا حق ما را به ما ادا نکردند، آگاه باش که شیعیان ما و پدران ایشان از این جهت در حلیت هستند<sup>(۱)</sup>).

شیخ صدوق به همین صورت، این حدیث را از همان راویان روایت می‌کند، جز اینکه در آخر آن، به جای «أَبَاءَهُمْ» می‌گوید «أَبْنَاءَهُمْ»، یعنی شیعیان ما و فرزندانشان [که بعد از این به دنیا می‌آیند] در حلیت هستند<sup>(۲)</sup>.

۲- همچنین شیخ صدوق با سلسله راویان از زرارة از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَلَّلَهُمْ مِنَ الْخُمْسِ يَعْني الشَّيْعَةَ لِيَطِيبَ مَوْلَاهُمْ»  
«امیرالمؤمنین علیه السلام شیعیان را از بابت خمس حلال کرد تا فرزندانشان حلال‌زاده باشند».

۳- در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد:

«قَدْ عَلِمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدَكَ مُلْكٌ عَضُوضٌ وَجَبْرٌ فَيُسْتَوَلَى عَلَيَّ خُمْسِي (مِنَ السَّيِّئِ) وَالْغَنَائِمِ وَيَبِيعُونَهُ فَلَا يَجِلُّ لِمُشْتَرِيهِ لِأَنَّ نَصِيبِي فِيهِ فَقَدْ وَهَبْتُ نَصِيبِي مِنْهُ لِكُلِّ مَنْ مَلَكَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ مِنْ شِيعَتِي لِتَحِلَّ لَهُمْ مَنَافِعُهُمْ مِنْ مَأْكَلٍ وَمَشْرَبٍ وَلِتَطِيبَ مَوَالِيدُهُمْ وَلَا يَكُونَ أَوْلَادُهُمْ أَوْلَادَ حَرَامٍ».

در این حدیث علاوه بر اینکه امیرالمؤمنین حقوق و بهره خود را به شیعیان بخشیده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم از او تبعیت کرده و آن را به شیعه حلال فرموده است، زیرا رسول خدا از امیرالمؤمنین به دلیل چنین بخششی تمجید می‌کند و می‌فرماید:

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳۷.

۲- علل الشرایع: ج ۲، ص ۶۵.



«مَا تَصَدَّقَ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْ صَدَقَتِكَ، وَقَدْ تَبِعَكَ رَسُولُ اللَّهِ فِي فِعْلِكَ، وَأَحَلَّ الشَّيْعَةَ كُلَّ مَا كَانَ فِيهِ مِنْ غَنِيمَةٍ وَيَبِيعُ مِنْ نَصِيْبِهِ عَلَى وَاحِدٍ مِنْ شِيعَتِي، وَلَا أُحِلُّهَا أَنَا وَلَا أَنْتَ لِغَيْرِهِمْ» «هیچ کس بهتر از صدقه تو صدقه نداده است، و رسول خدا در این کار از تو پیروی کرده و همه آنچه را که از غنیمت و سود معامله بر عهده یکی از شیعیان بوده، بر شیعه حلال کرده است، و نه من و نه تو آن را برای دیگران حلال نمی کنیم».

مخفی نماند که ما تفسیر منسوب به امام حسن عسکری را نه تنها دارای صحت و اعتبار نمی دانیم، بلکه این کتاب مکذوب را، به دلیل فراوانی جعلیات و خرافاتش، ننگ و عار می دانیم، زیرا دین اسلام عاری از چنین یاوه‌هایی است، به قول دانشمند معاصر علامه شیخ محمدتقی شوشتری در کتاب «الأخبار الدخيلة»:

«اگر این کتاب صحیح باشد، پس دین اسلام صحیح نیست».

لیکن ما برای ابطال ادعای خصم، به منابع مورد قبول او استناد نمودیم.

۴- در تفسیر آیه ۷۳ سوره زمر آمده است:

«قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن فلاناً وفلاناً قد غصبوا حقنا واشتروا به الإمامة وتزوجوا النساء، وإنا قد جعلنا شيعتنا من ذلك في حلٍ لتطيب ولادتهم» «علی علیه السلام فرمود: فلانی و فلانی حق ما را غصب نموده و با آن کنیز خریدند و همسرگزیدند، و ما در این مورد، شیعیانمان را حلال کردیم، تا ولادتشان پاک باشد»<sup>(۱)</sup>.

## ۲- فاطمه زهرا علیها السلام

شیخ طوسی گزارش می کند:

«... عَنِ الْفُضَيْلِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبْنَا فِي كَيْدِهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى أَوَّلِ النَّعْمِ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا أَوَّلُ النَّعْمِ؟ قَالَ: طَيْبُ الْوِلَادَةِ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِفَاطِمَةَ عليها السلام: أَحَلِّي نَصِيْبَكَ مِنَ الْفَيْءِ لِأَبَائِ شِيعَتِنَا لِيَطِيبُوا. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّا أَحَلَّلْنَا أُمَّهَاتِ شِيعَتِنَا لِأَبَائِهِمْ لِيَطِيبُوا» «... از امام صادق عليه السلام نقل شده است که فرمود: هر کس خنکی دوستی ما را در دل خود یافت، خدا را به خاطر برترین نعمت‌ها سپاس گوید. گفتیم: فدایت شوم، برترین نعمت‌ها کدام است؟

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص ۵۸۳، چاپ سنگی، و بحارالأنوار: ج ۲۰، ص ۴۸، چاپ کمپانی.

فرمود: حلال زادگی. آنگاه فرمود: علی علیه السلام به فاطمه گفت: سهمت از فیء را برای پدران شیعیان ما حلال کن تا پاک شوند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ما مادران شیعیانمان را برای پدرانشان حلال کردیم تا پاک‌زاد باشند»<sup>(۱)</sup>.

### ۳- امام باقر علیه السلام

۱- در گزارش دیگری می‌خوانیم:

«عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ مِنْ أَحْلَلْنَا لَهُ شَيْئًا أَصَابَهُ مِنْ أَعْمَالِ الظَّالِمِينَ فَهُوَ لَهُ حَلَالٌ وَمَا حَرَّمْنَاهُ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ حَرَامٌ» امام صادق فرمود: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: هر کس چیزی از اعمال ستمکاران [حاکمان جور] به او برسد، که ما آن را به او حلال کرده باشیم، آن چیز بر او حلال است، و هر آنچه که [از این اموال] حرام کرده باشیم، آن حرام خواهد بود»<sup>(۲)</sup>.

۲- روایت دیگری از ایشان می‌گوید:

«عَنْ حُكَيْمٍ مُؤَدِّنِ بَنِي عَبْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ...﴾؟ قَالَ: هِيَ وَاللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْمًا بِيَوْمٍ إِلَّا أَنَّ أَبِي علیه السلام جَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ لِيَرْكُؤُوا» حُكَيْمٍ مُؤَدِّنِ بَنِي عَبْسٍ گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنای... چیست؟ فرمود: آن، به خدا سوگند، فایده روز به روز است، جز اینکه پدر من، شیعیان ما را از این جهت در حلیت قرار داد، تا پاک و پاکیزه گردند»<sup>(۳)</sup>.

یعنی تمام ارباب مکاسب را به ایشان بخشیده است. ممکن است مراد از پدر، حضرت باقر، یا امام علی علیه السلام باشد.

۳- و روایتی دیگر:

«... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا (ع) قَالَ: إِنَّ أَشَدَّ مَا فِيهِ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ الْخُمُسِ فَيَقُولَ يَا رَبِّ خُمُسِي وَقَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِشِيعَتِنَا لِطَيِّبٍ وَلَا دَنُتْهُمْ

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۴۳.

۲- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳۸، استبصار: ج ۲، ص ۵۴، والحدائق الناضرة: ج ۱۲، ص ۴۲۹.

۳- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۱، و استبصار: ج ۲، ص ۵۴.

وَلِتَزَكُوْا وِلَادَتُهُمْ» «محمد بن مسلم از امام باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود: سخت‌ترین حال برای مردم در روز قیامت، آن وقتی است که صاحب خمس برخیزد و بگوید پروردگارا، خمس من، خمس من، در حالیکه ما حقیقتاً آن را بر شیعیان خود حلال کردیم، تا حلال‌زاده باشند، و فرزندانشان پاک گردند»<sup>(۱)</sup>.

۴- روایتی به نقل از کافی:

«... عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَهَامًا ثَلَاثَةً فِي جَمِيعِ الْفَيْءِ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ...﴾ [الأنفال: ۴۱]، فَتَحَنُّ أَصْحَابُ الْخُمُسِ وَالْفَيْءِ وَقَدْ حَرَمْنَاهُ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ مَا خَلَا شِيعَتَنَا» «امام محمد باقر عليه السلام فرمود به راستی که خداوند برای ما اهل بیت، سهم‌های سه‌گانه از تمام انواع فیه مقرر نموده و در قرآن می‌فرماید: «و بدانید هر چه که از هر چیزی غنیمت گرفتید، یک‌پنجم آن، از آن خداوند است و نیز از آن رسول» پس ما صاحبان خمس و فیه هستیم، و آن را بر تمام مردم حرام نمودیم، جز بر شیعیان خودمان»<sup>(۲)</sup>.

۵- در «تهذیب الأحکام» در آخر حدیثی که درباره خمس است، دعایی از امام باقر عليه السلام آورده است:

«... عن حارث بن المغيرة النصري أنه قال: دخلتُ على أبي جعفر عليه السلام فجلستُ عنده... إِنَّا سَمِعْنَا فِي آخِرِ دَعَائِهِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّا قَدْ أَحْلَلْنَا ذَلِكَ لِشِيعَتِنَا» «حارث می‌گوید: خدمت امام محمد باقر رسیدم و نزدش نشستم... در پایان دعایش شنیدم که گفت: پروردگارا، ما حقوق خودمان را از خمس و انفال و صفو مال، به شیعیان خود حلال نمودیم»<sup>(۳)</sup>.

۶- مجلسی از تفسیر «فرات بن ابراهیم کوفی» چنین نقل می‌کند:

«... عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ﴾

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳۶، استبصار: ج ۲، ص ۵۷، و اصول کافی.

۲- وسائل الشیعة: ج ۲، ص ۶۸، چاپ امیریهادر.

۳- ج ۴، ص ۱۴۵

وَأَلْمَسَكِينَ وَأَبْنِ السَّبِيلِ... ﴿۷﴾ [الحشر: ۷] فَمَا كَانَ لِلرَّسُولِ فَهُوَ لَنَا وَشِيعَتِنَا حَلَلْنَاهُ لَهُمْ وَطَيَّبْنَاهُ لَهُمْ. يَا أَبَا حَمْزَةَ! وَاللَّهِ لَا يُضْرَبُ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَلَا غَرْبِهَا إِلَّا كَانَ حَرَامًا سُحْتًا عَلَى مَنْ نَالَ مِنْهُ شَيْئًا مَا حَلَلْنَا وَشِيعَتَنَا فَإِنَّا طَيَّبْنَاهُ لَكُمْ وَجَعَلْنَاهُ لَكُمْ» (ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده: «آنچه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و درراه‌ماندگان است...» پس آنچه مال پیامبر خداست، مال ماست، و ما آن را برای شیعیان خود حلال و پاکیزه کردیم [و به ایشان بخشیدیم]. ای اباحمزه، به خدا سوگند، به هیچ چیزی در شرق و غرب زمین، دست زده نمی‌شود، مگر اینکه حرام و پلید است بر هر کسی که بدان دست یابد، جز ما و شیعیان ما. زیرا ما آن را برای شما پاک نمودیم و آن را برای شما قرار دادیم»<sup>(۱)</sup>.

۷- گزارشی دیگر از شیخ طوسی:

«...عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عِلْبَاءِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: وُلِّيتُ الْبَحْرَيْنِ فَأَصَبْتُ بِهَا مَالًا كَثِيرًا فَأَنْفَقْتُ وَاشْتَرَيْتُ ضِياعًا كَثِيرَةً وَاشْتَرَيْتُ رَقِيقًا وَأُمَّهَاتِ أَوْلَادٍ وَوُلْدٍ لِي ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى مَكَّةَ فَحَمَلْتُ عِيَالِي وَأُمَّهَاتِ أَوْلَادِي وَنِسَائِي وَحَمَلْتُ حُمْسَ ذَلِكَ الْمَالِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي وُلِّيتُ الْبَحْرَيْنِ فَأَصَبْتُ بِهَا مَالًا كَثِيرًا وَاشْتَرَيْتُ مَتَاعًا وَاشْتَرَيْتُ رَقِيقًا وَاشْتَرَيْتُ أُمَّهَاتِ أَوْلَادٍ وَوُلْدٍ لِي وَأَنْفَقْتُ، وَهَذَا حُمْسُ ذَلِكَ الْمَالِ وَهَؤُلَاءِ أُمَّهَاتُ أَوْلَادِي وَنِسَائِي قَدْ أَتَيْتُكَ بِهِ. فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ كُلُّهُ لَنَا، وَقَدْ قَبِلْتُ مَا جِئْتَ بِهِ، وَقَدْ حَلَلْتُكَ مِنْ أُمَّهَاتِ أَوْلَادِكَ وَنِسَائِكَ وَمَا أَنْفَقْتَ وَضَمِنْتُ لَكَ عَيًّْا وَعَلَى أَبِي الْجَنَّةِ» «حکم بن علباء اسدی گفت: من والی بحرین شدم، و مال فراوانی به دست آوردم که آنها را خرج کردم، و باغ و زمین زراعتی بسیار، و نیز غلامان و کنیزانی خریدم که از کنیزان صاحب فرزندان شدم، آنگاه به سوی مکه روانه شدم، و عیال و مادران فرزندان و زنانم را با خود بردم و یک‌پنجم آن مال را نیز برداشتم و بر امام باقر علیه السلام وارد گشتم و به وی عرض کردم: من والی بحرین شدم، و در آنجا مال فراوان کسب نمودم و کالایی خریدم و غلامان و کنیزانی، و از کنیزان صاحب فرزندان شدم، و از آن مال خرج کردم، و این است خمس آن مال، و اینان مادران فرزندانم و زنان من هستند، که خدمت شما آورده‌ام. حضرت فرمود: به راستی

۱- بحارالانوار: ج ۲۰ ص ۵۵، چاپ کمپانی.

که همهٔ اینها مال ماست، و من آنچه را که آوردی، پذیرفتم و تو را از جهت مادران فرزندان و زنان و آنچه خرج نمودی حلال کردم، و از جانب خود و پدرم، بهشت را برای تو ضمانت کردم»<sup>(۱)</sup>.

#### ۴- امام صادق علیه السلام

۱- از فقهای متعدد شیعه روایت شده است:

«عَنْ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ ضَرِيْسِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَ تَدْرِي مِنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّاسِ الرِّزَا؟ فَقُلْتُ: لَا أَدْرِي! فَقَالَ: مِنْ قِبَلِ خُمْسِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَّا لِشِيعَتِنَا الْأَطْيَبِينَ، فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ وَلِمِيلَادِهِمْ» «... امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی زنا از چه راهی بر مردم وارد می‌شود؟ گفتم: خیر. فرمود: از جهت خمس ما اهل بیت، جز برای شیعیان پاکیزه ما که خمس برای ایشان و فرزندانشان حلال است»<sup>(۲)</sup>.

۲- شیخ طوسی و شیخ صدوق از یونس بن یعقوب چنین روایت می‌کنند:

«كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الصَّمَاطِينَ فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ تَقْعُ فِي أَيْدِينَا الْأَرْبَاحُ وَالْأَمْوَالُ وَتِجَارَاتٌ نَعْرِفُ أَنَّ حَقَّكَ فِيهَا ثَابِتٌ وَإِنَّا عَنْ ذَلِكَ مُقَصِّرُونَ فَقَالَ عليه السلام: مَا أَنْصَفْنَاكُمْ إِنْ كَلَّفْنَاكُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ» «نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از صنف طناب و ریسمان فروشان بر امام وارد شد و گفت: فدایت شوم، سودهای کاسبی و دارایی‌ها و تجارت‌ها در اختیار ماست، و ما می‌دانیم که حق تو در آنها ثابت است، و ما در این باره مقصریم. حضرت فرمود: اگر ما در چنین روزی [که شما از این گونه اموال داشتید] شما را به ادای آن حق، تکلیف نمودیم، با شما به انصاف رفتار نکرده‌ایم»<sup>(۳)</sup>.

۳- باز هم شیخ طوسی روایت می‌کند:

«عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرِ الرَّقِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: النَّاسُ كُلُّهُمْ يَعْيشُونَ فِي فَضْلِ مَظْلَمَتِنَا إِلَّا أَنَا أَحَلَّلْنَا شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ» «داود بن کثیر گفت: از ایشان

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳۷، و استبصار.

۲- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳۶، استبصار: ج ۲، ص ۵۷؛ الحقائق الناضرة: ج ۱۲، ص ۴۲۲، المعتمر: ج ۲، ص ۶۳۷؛ جواهر الکلام: ج ۱۶، ص ۱۵۷، و فقه الصادق: ج ۸، ص ۶۴.

۳- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳۸، و من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۴۴.

[حضرت صادق علیه السلام] شنیدم که می فرمود: همه مردم در فزونی مظلّمه ما زندگی می کنند، جز اینکه ما آن را بر شیعیان خود حلال کردیم»<sup>(۱)</sup>.

۴- شیخ در گزارشی دیگر می نویسد:

«عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ لَنَا أَمْوَالًا مِنْ غَلَّاتٍ وَتِجَارَاتٍ وَنَحْوِ ذَلِكَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ لَكَ فِيهَا حَقًّا، قَالَ: فَلِمَ أَحَلَلْنَا إِذَا لَشِيعَتِنَا إِلَّا لِتَطْيِيبٍ وَلَا دَتُّهُمْ وَكُلُّ مَنْ وَالَى آبَائِي فَهُمْ فِي حِلٍّ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ حَقَّنَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ» «... به حضرت صادق عرض کردم که ما اموالی داریم از جمله غلات، [سود] تجارات و از این قبیل، و می دانم که در آنها برای تو حقی است. حضرت فرمود: بنابراین برای چه ما آن را به شیعیان خود حلال نمودیم، آیا جز برای آنکه حلال زاده باشند؟ و تمام کسانی که پدران مرا دوست دارند، برای آنان نیز هر چه از حقوق ما که در دست ایشان است، حلال می باشد. پس باید شخص حاضر، این مطلب را به غایب برساند»<sup>(۲)</sup>.

این حدیث، به «صحیحہ نصری» معروف است.

۵- عیاشی در تفسیر خود، از قول فیض بن ابی شیبہ، مانند حدیث هشتم را با همان مضمون و معنی، اما با کمی تفاوت در لفظ از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، هر چند احتمال دارد که آن حدیث هم از حضرت صادق نقل شده باشد، جز اینکه راوی آن حدیث، «محمد بن مسلم» بود و راوی این، «فیض بن ابی شیبہ» است. این حدیث را شیخ حرّ عاملی نیز نقل کرده است<sup>(۳)</sup>.

۶- روایتی دیگر از شیخ طوسی و کلینی:

«عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ بَيَّاعِ الْأَكْسِيَّةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مُوسَعٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يُنْفِقُوا مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا حَرَمَ عَلَى كُلِّ ذِي كَنْزٍ كَنْزُهُ حَتَّى يَأْتُوهُ بِهِ يَسْتَعِينُ بِهِ» «... امام صادق علیه السلام فرمود: شیعیان ما می توانند هر چه را که در مالکیت خود دارند، به نیکی و درستی خرج کنند، اما همین که قائم ما قیام نمود، گنج هر صاحب گنجی

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳۸، و استبصار: ج ۲، ص ۵۹. همچنین بنگرید به: شیخ صدوق، علل الشرائع:

ج ۲، ص ۳۷۷. (مصحح)

۲- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۴۳.

۳- بنگرید به: وسائل الشیعة: ج ۹، ص ۵۵۳.

برایش حرام می‌گردد، تا اینکه آن را به حضور آن حضرت ببرند، تا وی از آن گنج کمک بگیرد»<sup>(۱)</sup>.

۷- شیخ طوسی به اسناد از عمر بن یزید چنین روایت می‌کند:

«رَأَيْتُ أَبَاسِيَّارَ مَسْمَعَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ بِالْمَدِينَةِ وَقَدْ كَانَ حَمَلَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَالاً فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَرَدَّهَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ رَدَّ عَلَيْكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ السَّمَالَ الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ: إِنِّي قُلْتُ لَهُ حِينَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ السَّمَالَ: إِنِّي كُنْتُ وُلَيْتُ الْعَوَصَ فَأَصَبْتُ أَرْبَعِمِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَقَدْ جِئْتُ بِحُمُسِهَا ثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَكَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَهَا عَنْكَ وَأَعْرِضَ لَهَا وَهِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ فِي أَمْوَالِنَا فَقَالَ: وَمَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمُسُ يَا أَبَا سَيَّارٍ! الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا، فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا. قَالَ قُلْتُ لَهُ: أَنَا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ. فَقَالَ لِي: يَا أَبَا سَيَّارٍ! قَدْ طَيَّبْنَاكَ لَكَ وَحَلَلْنَاكَ مِنْهُ فَضَمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ وَكُلُّ مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ وَمُحَلَّلٌ لَهُمْ ذَلِكَ إِلَى أَنْ يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَجْبِيَهُمْ طَسَقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِي سِوَاهُمْ فَإِنْ كَسَبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَأْخُذَ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيُخْرِجَهُمْ مِنْهَا صَعْرَةً» «عمر بن یزید می‌گوید: ابوسیّار مسمّع بن عبدالملک را در مدینه دیدم، درحالی که در آن سال، مالی را به حضور امام صادق عليه السلام برده بود، و حضرت هم آن را به خود او برگردانیده بود. به او گفتم: چرا امام مالی را که تو به نزد وی بردی، به تو بازگرداند؟ گفتم: من وقتی که آن مال را به نزد او بردم، گفتم: من متصدی غواصی در دریا شدم، و مبلغ چهارصد هزار درهم به دست آوردم، و اکنون خمس آن را که هشتاد هزار درهم است، به حضور تو آورده‌ام، و دوست نداشتم آن را از تو پنهان سازم، در حالیکه آن، حقی است که خداوند برای تو در اموال ما قرار داده است. حضرت فرمود: ای ابوسیّار، آیا از آنچه خدا از زمین بیرون آورده است جزیک پنجم برای ما نیست؟ ای ابوسیّار، تمام زمین و آنچه از آن خارج می‌شود، هرچه بوده باشد، آن مال ماست. عرض کردم: پس من همه آن مال را به خدمت تو می‌آورم، حضرت فرمود: ای ابوسیّار، ما آن مال را به تو حلال کردیم. پس آن را ضمیمه مال خود گردان، و هر آنچه از زمین در دست شیعیان ماست، برای ایشان حلال است، و آن برای ایشان حلال است، تا روزی که قائم ما قیام کند، آنگاه مالیات آنچه را که پیش ایشان است، خواهد

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۴۳، و اصول کافی: کتاب الحجّة.

گرفت. اما درآمد کسان دیگر غیر از شیعیان، از زمین، بر آنان حرام است، تا روزی که قائم ما قیام کند و زمین را از دست ایشان بگیرد، و آنان را با خواری از آن بیرون کند»<sup>(۱)</sup>.

۸- کلینی گزارش می‌دهد:

«عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ أَوْ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا لَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ جَبْرَائِيلَ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْرِقَ بَيْنَهُمَا مِثْمَانِيَّةً أَنْهَارٍ فِي الْأَرْضِ، مِنْهَا سَيْحَانٌ وَجِيحَانٌ وَهُوَ نَهْرٌ بَلْخٌ وَالْخُشُوعُ وَهُوَ نَهْرُ الشَّاشِ وَمِهْرَانٌ وَهُوَ نَهْرُ الْهِنْدِ وَنَيْلٌ مِصْرَ وَدَجَلَةٌ وَالْفُرَاتُ، فَمَا سَقَّتْ أَوْ اسْتَقَّتْ فَهُوَ لَنَا وَمَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِيعَتِنَا وَلَيْسَ لِعَدُوِّنَا مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَضَبَ عَلَيْهِ وَإِنْ وَلَيْنَا لَفِي أَوْسَعِ فِيمَا بَيْنَ ذِهِ إِلَى ذِهِ يَعْنِي بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿...قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾ [الأعراف: ۳۲]» [از یونس بن ظبیان و معلی بن حنیس که هر دو از جمله غالیانند] نقل شده است که یکی از آن دو گفت: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: شما از این زمین چه دارید؟ حضرت لبخند زد و سپس فرمود: خدا جبرئیل را برانگیخت، و او را مأمور ساخت که با انگشت سبابه اش هشت نهر در زمین بکند. از آن جمله، نهر سیحون و نهر جیحون و آن، نهر بلخ است، و خشوع که آن، نهر شوش است، و مهران که نهر هند است، و نیل که د مصر است، و دجله و فرات. پس آنچه آبیاری کند [یعنی نهرها] و آنچه آبیاری شود [یعنی کشت‌ها] همه آنها مال ماست، و هر چه که مال ماست، مال شیعیان ماست، و برای دشمن ما، از آن چیزی نیست، مگر آنچه که غضب شده است. و به راستی که دوست ما در وسعت و گشایش، بیشتر است در آنچه که میان آسمان و زمین است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «... بگو این [نعمت‌ها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و روز قیامت [نیز] خاص آنان می‌باشد»<sup>(۲)</sup>.

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۴۴. این حدیث با همین سند، در اصول کافی، «باب أنّ الأرض کلّها للإمام» نیز آمده است.

۲- کافی، کتاب الحجّة: ج ۱، ص ۴۰۹. چنان که بارها گفته‌ایم، ما برای آن احادیثی که کتاب خدا و سنت و سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن را گواهی نکند، ارزشی قائل نیستیم؛ خصوصاً این‌گونه حدیث که راویان آن، غالیان و کذابانند. اما چون مخالفان ما بدان معتقدند، لذا به منظور اقامه دلیل، آنها را می‌آوریم، که گفته‌اند: خواهی که شود خصم تو عاجز به سخن او را به سخن‌های خود الزامش کن



۹- کلینی همچنين روايت مي کند:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ نَافِعٍ قَالَ: طَلَبْنَا الْإِذْنَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا ادْخُلُوا اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ، فَدَخَلْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مَعِيَ فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ: أَحِبُّ أَنْ تَسْتَأْذِنَ بِالْمَسْأَلَةِ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ أَبِي كَانَ مِمَّنْ سَبَّاهُ بَنُو أُمَيَّةَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنْ يُحَرِّمُوا وَلَا يُحَلِّلُوا وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ وَإِنَّمَا ذَلِكَ لَكُمْ فَإِذَا ذَكَرْتُ رَدَّ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ دَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا يَكَادُ يُفْسِدُ عَلَيَّ عَقْلِي مَا أَنَا فِيهِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ فِي حِلٍّ مِمَّا كَانَ مِنْ ذَلِكَ، وَكُلُّ مَنْ كَانَ فِي مِثْلِ حَالِكَ مِنْ وَرَائِي فَهُوَ فِي حِلٍّ مِنْ ذَلِكَ» (عبدالعزیز بن نافع گفت: اجازه ورود بر حضرت صادق عليه السلام خواستیم و کسی را به حضورش فرستادیم. حضرت پیغام دادند: دو نفر دو نفر، داخل شوید. من و شخصی که با من بود داخل شدیم. من به آن شخص گفتم: دوست دارم که تو از او اجازه سؤال کردن بگیری. گفت: بسیار خوب. پس به آن حضرت گفتم: فدایت شوم، پدر من از کسانی است که بنی امیه او را اسیر گرفتند، و من می دانم که بنی امیه را نمی رسد که حرام کنند، یا حلال [یعنی مقید به حرام و حلال نیستند] و هر چه در اختیار آنهاست، از کم و زیاد، مال آنها نیست، و همه آنها مال شماست، و چون به یاد می آورم [آنچه را که دارم و] وضعی را که در آن هستم، غمی به من دست می دهد، که چیزی نمانده عقل مرا تباہ کند. حضرت به وی فرمود: آنچه تو از این گونه اموال در اختیار داری، برای حلال است، و هر کسی هم که وضع و حالی مانند تو دارد، و اینجا نیست، در این مورد در حلیت است»<sup>(۱)</sup>.

۱۰- گزارش دیگر از شیخ طوسی:

«عَنْ أَبِي سَلَمَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمٍ وَهُوَ أَبُو خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ وَأَنَا حَاضِرٌ: حَلَّلْ لِي الْفُرُوجَ. فَفَزِعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: لَيْسَ يَسْأَلُكَ أَنْ يَعْتَرِضَ الطَّرِيقَ إِنَّمَا يَسْأَلُكَ خَادِمًا يَشْتَرِيهَا أَوْ امْرَأَةً يَتَزَوَّجُهَا أَوْ مِيرَاثًا يُصِيبُهُ أَوْ تِجَارَةً أَوْ شَيْئًا أُعْطَاهُ. فَقَالَ: هَذَا لِشِيعَتِنَا حَلَالٌ، الشَّاهِدِ مِنْهُمْ وَالْعَائِبِ وَالْمَيِّتِ مِنْهُمْ وَالْحَيِّ وَمَا يُوَلَّدُ مِنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُوَ لَهُمْ حَلَالٌ» (ابوخدیجه سالم بن مکرم گفت: مردی به حضرت صادق عليه السلام عرض کرد: فرجها را بر من حلال کن. حضرت از این سخن ترسید

و بر خود لرزید. مردی به حضرت عرض کرد: او نمی خواهد که سر جاده‌ها را بگیرد، فقط از تو می خواهد که اگر کنیزی بخرد، یا زنی تزویج کند، یا میراثی به او برسد، یا خرید و فروشی انجام دهد، یا چیزی به او دهند، حلال باشد. حضرت فرمود: این گونه چیزها بر شیعیان ما حلال است، خواه حاضر باشند یا غائب، زنده باشند یا مرده. هر که از ایشان متولد شود تا روز قیامت، آن موارد، برای آنها هم حلال است»<sup>(۱)</sup>.

۱۱- و باز هم روایتی به نقل از شیخ طوسی:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: عَلَى كُلِّ امْرِيٍّ غَنِمَةٌ أَوْ اِكْتَسَبَ الْحُمْسُ مِمَّا أَصَابَ لِفَاطِمَةَ،... حَتَّى الْحَيَّاطُ لَيَخِيْطُ فَمِيصًا بِحُمْسَةِ دَوَانِيْقٍ فَلَنَا مِنْهَا دَانِيْقٌ إِلَّا مَنْ أَحْلَلْنَا مِنْ شِيْعَتِنَا لِتَطْيِبِ لَهُمْ بِهِ الْوِلَادَةُ» «عبدالله بن سنان گفت که امام صادق عليه السلام فرمود: هر کسی که غنیمتی به دست آورد، یا کاسبی کند، یک پنجم از آنچه به دست آورده، برای فاطمه (علیها السلام) است... حتی خیاط که پیراهنی بدوزد که پنج دانگ ارزش داشته باشد، یک دانگ [معادل یک ششم درهم] آن مال ماست، مگر آن کس از شیعیان ما، که آن را بر ایشان حلال کرده‌ایم، تا ولادتشان بدان پاک گردد»<sup>(۲)</sup>.

۱۲- طبرسی می نویسد:

«عن مفضل بن عمر قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: قَدْ كُنْتُ فَرَضْتُ عَلَيْكُمُ الْحُمْسَ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَقَدْ جَعَلْتُ مَكَانَهُ بَرًّا إِخْوَانِكُمْ» «امام صادق عليه السلام فرمود: من خمس در اموالتان را بر شما واجب کرده بودم، و اینک به جای آن، نیکی به برادرانتان را قرار دادم»<sup>(۳)</sup>.

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳۷، و استبصار: ج ۲، ص ۵۸.

۲- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۲، و استبصار: ج ۲، ص ۵۵.

۳- مشکوة الأنوار: ص ۹۴، چاپ نجف، ۱۳۷۰ق. این حدیث گویای آن است که برخلاف نظر شیعه امامیه، پرداخت خمس اموال از سوی خداوند در قرآن واجب نشده است، وگرنه امام صادق عليه السلام مگر به خود اجازه می داد، یا می توانست امر واجب الهی را لغو کند، و به جای آن، چیز دیگری را قرار دهد؟ از سوی دیگر، چنین استنباط می شود که موضوع خمس اموال، امری چندان اساسی و جدی نبوده است، که امام صادق عليه السلام پرداختن آن را - برخلاف حکم علمای شیعه امروزی - موجب فساد در ایمان و عمل مؤمنان بدانند. (مُصحح)

## ۵- امام محمد تقی علیه السلام

۱- روایتی مشترک از فقیهان بزرگ شیعه:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَارٍ أَنَّهُ قَالَ: قَرَأْتُ فِي كِتَابِ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَى رَجُلٍ يَسْأَلُهُ أَنْ يَجْعَلَهُ فِي حِلٍّ مِنْ مَأْكَلِهِ وَمَشْرَبِهِ مِنَ الْخُمْسِ فَكَتَبَ بِحِطِّهِ مِنْ أَعْوَرَةٍ شَيْءٌ مِنْ حَقِّي فَهُوَ فِي حِلٍّ»  
 [از علی بن مهزیار روایت شده است که گفت: در نامه‌ای از امام محمد تقی علیه السلام در پاسخ به مردی که از او خواسته بود وی را در مورد خوردن و نوشیدن از سهم خمس حلال کند، خواندم که به خط خویش نوشته بود: هر کس خودش به سهم من [از خمس] نیازمند باشد، مصرف آن برایش حلال است»<sup>(۱)</sup>.

۲- در نامه مفصلی که امام محمد تقی علیه السلام به علی بن مهزیار نوشته است، ضمن مطالب آن چنین می‌خوانیم:

«... وَلَمْ أُوجِبْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ وَلَا أُوجِبُ عَلَيْهِمْ إِلَّا الزَّكَاةَ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَإِنَّمَا أُوجِبْتُ عَلَيْهِمُ الْخُمْسَ فِي سَنَتِي هَذِهِ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ الَّتِي قَدْ حَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ وَلَمْ أُوجِبْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فِي مَتَاعٍ وَلَا آيَةٍ وَلَا دَوَابٍّ وَلَا خَدَمٍ وَلَا رَيْحٍ رَيْحُهُ فِي تِجَارَةٍ وَلَا ضَيْعَةٍ... تَخْفِيفًا مِنِّي عَنْ مَوَالِيٍّ وَمَتَا مِنِّي عَلَيْهِمْ» «و من آن [چیزهایی که امسال می‌گیرم] را در هر سال بر آنان واجب نمی‌دانم، جز زکاتی که خداوند بر آنان واجب فرموده است، و فقط امسال خمس را، آن هم در طلا و نقره‌ای که یک سال بر آنها گذشته باشد، بر آنان واجب کردم، اما آن را در کالا[ی مورد نیاز] و ظروف و چهارپایان و خدمتکاران و سودی که از تجارت به دست می‌آید و در زمین زراعی، واجب نمی‌دانم. اینها تخفیفی است از جانب من بر دوستان و شیعیانم، و منّتی است از من بر ایشان»<sup>(۲)</sup>.

## ۶- امام زمان

در «إكمال الدين» صدوق و «احتجاج» طبرسی چنین نقل شده است:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ فِيَمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ التَّوَقِّعَاتِ بِحِطِّ صَاحِبِ الزَّمَانِ... وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ، وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ

۱- وسائل الشيعة: ج ۹، ص ۵۴۳؛ تهذيب الأحكام: ج ۴، ص ۱۴۳، و من لا يحضره الفقيه: ج ۲، ص ۴۴.

۲- تهذيب الأحكام: ج ۴، ص ۱۴۱، و استبصار: ج ۲، ص ۶۰.

أَيُّحَ لَشِيْعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ إِلَى أَنْ يَظْهَرَ أَمْرُنَا لِطَيْبٍ وَلَا دُتْهُمُ وَلَا تَحَبُّتٌ» «اسحاق بن یعقوب از آنچه که از توقیعات امام زمان بر وی وارد شده است، می‌گوید:... اما کسانی که اموال ما [یعنی حق ما که در اموالشان است] را پنهان می‌دارند، هر کس که از آن چیزی را حلال شمارد و بخورد، همانا که آتش می‌خورد. اما خمس آن اموال، به شیعیان ما مباح شده است، و از آن، در حلیت قرار گرفته‌اند، تا هنگامی که امر ما ظاهر شود، برای آنکه زاد و ولدشان پاک باشد و پلید نگردد»<sup>(۱)</sup>.

پس تا زمان ظهور امام زمان، خمس اموال بر شیعیان مباح و حلال می‌باشد، و پرداخت آن واجب نیست. به علاوه، زندگی و فرزندان‌شان از هرگونه آلودگی مصون است. اما با این همه تأکید، معلوم نیست چرا شیعیان باید بدتر از کفار جزیه دهند. آیا جز این است که آن دسته از علمای شیعه، که پرداخت آن را واجب می‌دانند، تنها به فکر منافع مادی و عیش و نوش خویش هستند؟

شایان ذکر است، احادیثی که در این باب وارد شده، بیش از آن است که در اینجا آوریم، و فکر می‌کنیم به همین اندازه برای شخص حقیقت‌جو کافی است، و چنان که قبلاً هم یادآور شدیم، احادیثی که در باب وجوب خمس ارباح مکاسب در کتب حدیثی شیعه آمده است، بیش از ده حدیث نیست، که پنج حدیث آن به روشنی بیان می‌دارد که خمس ارباح مکاسب، خاص امام است، و تمام این احادیث، از حیث سند، ضعیف یا مجهول هستند، و در حلیت و اباحت آن، بیش از سی حدیث در کتب شیعه موجود است، که بیشتر آنها از حیث سند، صحیح و معتبرند. بر فرض وجود احادیث ضعیف، باز هم از حیث کثرت، چند برابر احادیث وجوب هستند. به علاوه، گواهی آیات قرآن و شهادت عقل و وجدان و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلاف نظر خمس‌خواران را نشان می‌دهد.

## ۲- اشکالات بر اخبار بخشش خمس

یکم: قائلین به خمس در پاسخ به احادیث بخشش خمس به شیعیان، گفته‌اند که این احادیث از حیث سند اشکال دارند، زیرا این اخبار، غالباً ضعیف است، و در

۱- در بحارالانوار و احتجاج، به جای «إلى أن يظهر أمرنا» نوشته است: «إلى وقت ظهورنا».

برخی از سندها، نام غلات و کذابان دیده می‌شود. در پاسخ این اشکال باید گفت که هر چند ما خود می‌پذیریم که این اخبار، ضعیف هستند، در مقابل اخباری که خمس را در ارباح مکاسب و تجارات و غیره واجب می‌گیرد، قوی و بلکه - آقوی است، زیرا تمام آن اخبار، چنان که تحقیق شد، ضعیف بوده و از ناحیه غالیان و کذابان و مُغرضین، جعل شده است. پس خمسی که با ده حدیث واجب شد، با سی حدیث، بخشیده شد، و کثرت اخبار تحلیلیه برای حل این اشکال، کافی است.

**دوم:** نکته دیگر، اشکال بیجا و سست مدافعان خمس کذایی بر احادیث تحلیلیه است، که به خیال خود، راه فرار از تحلیل را یافته‌اند. ایشان می‌گویند: «خمسی که از سوی امام بخشیده شد، ناظر به خمسی است که از غنیمت‌های جنگ، در زمان خلفا و در جهاد با کفار نصیب مسلمانان می‌شد، و در میان آن غنیمت‌ها، کنیزانی بودند که به دست شیعیان می‌افتادند. از آنجا که می‌بایست این جنگ به اذن امام باشد، و خمس آن هم به دست امام برسد، و او آن را بین مستحقین تقسیم نماید، چون چنین نمی‌شد، پس کسانی که آن را تصرف می‌کردند، برایشان حلال نبود. لذا امام، آن قسمت را بر شیعیان حلال فرموده است، تا کنیزانی که از این طریق به دست می‌آوردند، و از آنان صاحب فرزند می‌شدند، یا از خمس غنیمت‌ها، مهریه زنانشان را می‌پرداختند، برایشان حلال باشد، تا فرزندانشان حلال‌زاده باشند».

در پاسخ این اشکال می‌گوییم که اگر با دقت و حق‌جویی در احادیث مزبور تعمق و تأمل شود، معلوم می‌گردد که این سخن، ادعای باطلی بیش نیست، و فقط برای فرار از حقیقت، چنین محملی بافته‌اند. اینک بنگرید به برخی از این احادیث که صریحاً دلالت دارد بر اینکه مقصود از تحلیل و اباحه، تحلیل و اباحه خمس تمام کالاها و اموالی است که مشمول خمس می‌شود، بدون هیچ استثنا و محدودیتی:

۱- در حدیث شماره (۱) دیدیم که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هَلَكَ النَّاسُ فِي بُطُونِهِمْ وَفُرُوجِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يُؤدُّوا إِلَيْنَا حَقَّنَا، أَلَا وَإِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ وَأَبَاءَهُمْ فِي حِلٍّ». که در اینجا بطون و فروج، یعنی خوردنی‌ها، هر چه باشد، و زناشویی‌ها، هر که باشد، از هر نوع، تحلیل شده است.

۲- در حدیث شماره (۴) امیرالمؤمنین می‌فرماید: «فَقَدْ وَهَبْتُ نَصِيْبِي مِنْهُ لِكُلِّ مَنْ مَلَكَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ مِنْ شِيعَتِي لِتَحِلَّ لَهُمْ مَنَافِعُهُمْ مِنْ مَا كَلَّ وَمَشْرَبٍ وَلِتَطِيْبَ مَوَالِيْدُهُمْ». و این مآكل و مشرب که حلال شده، ناظر به تمام اشیاء است، نه فقط کنیزان.

۳- در حدیث شماره (۷) امام باقر فرموده: «هِيَ وَاللَّهِ الْإِقَادَةُ يَوْمًا بِيَوْمٍ إِلَّا أَنْ أَبِي الطَّيْلِ جَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ لِيَزْكُوا» و معلوم است که فایده‌های روز به روز، شامل تمام اشیاء و اموالی است که انسان بدانها دست یابد، که آن هم حلال شده است.

۴- در حدیث شماره (۱۴) پرسشگر می‌گوید: «جُعِلَتْ فِدَاكَ تَقَعُ فِي أَيْدِنَا الْأَرْبَاحُ وَالْأَمْوَالُ وَتِجَارَاتٌ» و آنها هم فقط مخصوص غنیمت‌های جنگ و کنیزان نیست.

۵- در حدیث شماره (۱۶) حارث بن مغیره به امام صادق علیه السلام می‌گوید: «إِنَّ لَنَا أَمْوَالًا مِنْ غَلَاتٍ وَتِجَارَاتٍ وَنَحْوِ ذَلِكَ» اموالی از غلات و سود تجارت و غیره، شامل همه دارایی‌هاست.

۶- در حدیث شماره (۱۸) امام می‌فرماید: «مُوسِعٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يُنْفِقُوا مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ» و چنین عبارتی شامل همه اموال است، و هیچ ربطی به غنیمت‌های جنگی و کنیزان اسیر شده در جنگ ندارد.

۷- در حدیث شماره (۱۹) امام می‌گوید: «يَا أَبَا سَيَّارٍ! الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا، فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا» و سپس می‌فرماید: «وَكُلُّ مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ وَ مُحَلَّلٌ لَهُمْ ذَلِكَ إِلَى أَنْ يَقَوْمَ قَائِمًا». معلوم است که همه آنچه از زمین خارج می‌شود و در مالکیت شیعیان است، همه اموال را در بر می‌گیرد، و مشمول حلیت است.

۸- در حدیث شماره (۲۰) امام می‌فرماید: «وَإِنَّ وَلِيَّتَنَا لَغِي أَوْسَعُ فِيمَا بَيْنَ ذِهِ إِلَى ذِهِ يَعْنِي بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ». چنین بیانی را فقط شامل کنیزان و غنیمت‌های جنگ دانستن، بسیار جاهلانه است.

۹- در حدیث شماره (۲۶) امام تمام کالاها، ظروف، چهارپایان، خدمتکاران، سود تجارت و محصولات زراعی را بخشیده است، و این مطلب، ادعای معترضان را باطل می‌سازد.

۱۰- در حدیث شماره (۲۷) در توفیق امام زمان، آن حضرت از اموال شخصی خود دفاع کرده است، اما خمس را، هر چه که بوده باشد، تا زمان ظهورش بر شیعیان مباح و حلال نموده است.

سوم: اشکال دیگری که در این موضوع وارد شده، و بسیار بی‌مورد و سست است و قابل اعتنا نیست، آن است که گفته‌اند:

«هر امامی در زمان خود حق دارد سهم خود را به شیعیان ببخشد، اما حق ندارد سهم امام بعد از خود را نیز به دیگران ببخشد.»  
حتی برخی پا را فراتر گذاشته و گفته‌اند:

«امام حق نداشته است سهم سادات (بنی هاشم) از خمس ارباح مکاسب را به شیعیان ببخشد.»

ما در قسمت اخیر این اشکال وارد نمی‌شویم، زیرا این مطلب بر کسانی که تا این بخش کتاب را مطالعه کرده‌اند، مسلم شده است که سادات، حقی در خمس ارباح مکاسب و تجارت ندارند، و اگر حقی هم فرض شود، مخصوص امام است. اما اینکه گفته‌اند هر امامی در زمان خود حق دارد سهم خود را ببخشد، نه سهم و حق امام بعد از خود را، شاید هم می‌خواهند بگویند: «در این زمان، باید سهم امام زمان را از شیعیان گرفت.»

این اشکال از هر حیث باطل است، زیرا اولاً احادیث، صراحت دارند که حقوقی که بخشیده شده است، ناظر به تمام زمان‌هاست، نه منحصر به زمان امام آن زمان. مثلاً در حدیث اول، که امیرالمؤمنین می‌فرماید: «وَإِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ وَأَبَاءَهُمْ فِي حِلٍّ» ناظر به زمان خود امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، زیرا کلمه «آباء» و «أبناء» مخصوص زمان خاصی نیست، خصوصاً که این حدیث را امام باقر علیه السلام نقل می‌کند. بدیهی است که آن حضرت نمی‌خواهد بفرماید که شیعیان زمان علی علیه السلام یا پدران، یا پسران ایشان

فقط در حلیت هستند و بس، و دیگران مشمول نیستند، بلکه منظور، آن است که عموم شیعیان و در هر زمان، چنین هستند. اما در خصوص حق و سهم امام زمان، با آن بیان، نیازی به اقامه برهان نیست، خصوصاً که حدیث بیست و هفتم از ناحیه آن حضرت است، که می‌فرماید: «وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلِّ» که با این عبارت، جمیع فرمایش ائمه قبل از خود را تأیید فرموده، و جای بهانه و تأویل برای کسی باقی نگذاشته است. پس بر هر مسلمانی که اهل انصاف و تحقیق باشد، مسلم است که خمسی که اکنون بین شیعه امامیه معمول است، عاری از حقیقت بوده، و هیچ دلیلی برای آن وجود ندارد.

\*\*\*

احادیث خمس، که ما آن را در قسمت‌های مختلف در معرض مطالعه طالبان حق و حقیقت گذاشتیم، سرانجام به تحلیل و اباحه خمس به شیعیان، خاتمه یافت، و معلوم شد که خمس ارباح مکاسب و تجارات و زراعات، خاص امام است، و دیگران را در آن حقی نیست. مصرف خمس معادن، دفینه‌ها و یافته‌های غواصی نیز که مانند مصرف زکات است، و از خمس غنیمت‌های جنگی هم در زمان ما اثری نیست. حال باید دید منشأ این عقیده چیست، و چرا امام، صاحب ارباح مکاسب مردم است، هرچند که آن را سرانجام، به شیعیان اباحه و تحلیل نماید. این عقیده، که هر چه باشد، خاستگاهش از غالیان، و نتیجه‌اش عاید مفت‌خواران است، مخالف عقل، وجدان، کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ است. اما مدعیان، چون دیده‌اند هضم و هموار کردن سخنی بدین درستی برای مردم هر چقدر هم عامی و نادان باشند - مشکل است، در صدد یافتن دلیل برآمده و احادیثی نامربوطی را بدان مرتبط ساخته‌اند.



### ۳- نقد دیدگاه همدانی در «مصباح الفقیه»

رضا همدانی (م ۱۳۲۲ق) در «مصباح الفقیه»<sup>(۱)</sup> عباراتی دارد که مضمونش چنین است:  
 «از گروهی از اخبار ظاهر می شود که سرتاسر دنیا، مُلک رسول خدا ﷺ و اوصیای او علیّه است، و حق ایشان است که در آن، هرچه را اراده کنند، از اخذ و عطا، تصرف نمایند»<sup>(۲)</sup>. از جمله آن اخبار، اینهاست:

۱- روایت ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام:

«قُلْتُ لَهُ: أَمَا عَلَى الْإِمَامِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: أَحَلَّتْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَيَدْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ؟ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَدًا وَلِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ» «ابوبصیر می گوید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا بر امام زکات واجب است؟ حضرت فرمود: امر محالی را آوردی، ای ابامحمد. مگر نمی دانی که دنیا و آخرت مال امام است، که آن را هر جا بخواهد می گذارد، و به هر کس بخواهد می دهد. این، جایزه ای است از طرف خداوند برای او. همانا امام هرگز شبی را به روز نمی آورد، [مگر آنکه] خداوند در گردن او حقی دارد، که در مورد آن، از وی بازخواست می کند»<sup>(۳)</sup>.

۲- خبر ابن ربیعان که گفت:

«كَتَبْتُ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! رُوِيَ لَنَا أَنَّ لَيْسَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا الْخُمْسُ؟ فَجَاءَ الْجَوَابُ: إِنَّ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ» «به امام عسکری علیه السلام نوشتم که: فدایت شوم، برای ما روایت شده است که برای رسول خدا ﷺ از دنیا چیزی نیست، جز خمس. جواب آمد: دنیا و هر آنچه در آن است، برای رسول خداست»<sup>(۴)</sup>.

۱- مصباح الفقیه: کتاب الخمس، ج ۳، ص ۱۰۸.

۲- ظاهراً منشأ این عقیده از تلمود یهود است. تلمود، کتابی است که یهودیان آن را معادل تورات، بلکه از آن برتر می دانند. بنابر نقل تلمود: «تمام اموال روی زمین از آن خداست، و چون یهود خود را اجزاء و ابناء الهی می دانند، لذا خود را به عنوان نیابت از جانب خدا، مالک آنچه در روی زمین است می شمارند، و تصرف خود را در تمام اموال مردم، جایز و بلکه، لازم می شمارند (دکتر روه لِنژ، کنزالمرصود فی قواعد التلمود، ص ۱۹ و ۲۰).

۳- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۰۸.

۴- همان: ص ۴۰۹.

۳- مُرْسَلٌ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُضَمَّرُ:

«قَالَ: الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِإِلَهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلِرَسُولِهِ وَلَنَا، فَمَنْ غَدَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَلْيُوَدِّحْ حَقَّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلْيَبْرِ إِخْوَانَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَاللَّهُ وَرَسُولُهُ وَنَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهُ» [امام نامعلوم] فرمود: دنیا و آنچه در آن است، مال خداوند متعال و مال رسول او و مال ماست. پس هرکس بر چیزی از آن تسلط یافت، باید از خدا بترسد، و حق خداوند متعال را ادا نماید، و به برادران خود نیکی کند. پس اگر چنین نکند، خدا و رسولش و ما از او بیزاریم»<sup>(۱)</sup>.

۴- در خبری دیگر:

«عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَأَقْطَعَهُ الدُّنْيَا قَطِيعَةً فَمَا كَانَ لِآدَمَ فَلِرَسُولِ اللَّهِ وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْأُمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» [از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدای تعالی آدم را خلق کرد، و دنیا را به تیول، به او داد. پس هر چه مال آدم بود، مال رسول خداست، و هر چه مال رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده، مال امامان از آل محمد است»<sup>(۲)</sup>.

۵- در خبر ابوسیّار می‌خوانیم:

«قال أبو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ يَا أَبَا سَيَّارٍ؟ إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا» [امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای ابا سیّار، از زمین و آنچه خداوند از آن بیرون آورده است، برای ما جز خمس نیست. همه زمین مال ماست، و خداوند، هر چه از آن بیرون آورده، متعلق به ماست»<sup>(۳)</sup>.

۶- در خبر ابو خالد کابلی چنین آمده:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ: ﴿...إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَلْيُوَدِّحْ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ

۱- همان: ص ۴۰۸.

۲- همان، ص ۴۰۹.

۳- همان، ص ۴۰۸. از این خبر، بوی عقاید یهود در کتاب تلمود استشمام می‌شود.

أَهْلِي بَيْتِي وَلَهُ مَا أَكَلْنَا مِنْهَا» ابوخالد از امام باقر عليه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ما در کتاب علی عليه السلام چنین یافتیم که: «همانا زمین از آن خداست آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است» من [علی] و اهل بیت من، کسانی هستیم که خدا زمین را میراث ما قرار داد، و ما میم پرهیزگاران، و تمام زمین، مال ماست. پس هر کس از مسلمانان، زمینی را احیا کند، باید آن را آباد نماید، و خراج آن را به امامی بپردازد که از خانواده من است. آنگاه برای او جایز است آنچه از آن می‌خورد»<sup>(۱)</sup>.

همدانی پس از آوردن این احادیث می‌گوید:

«قضیه تعبد به این روایات، مستلزم آن است که حال سایر مردم به نسبت اموالی که دارند، در مقایسه با پیامبر اسلام و اوصیای او، مانند حال بنده‌ای است که آقای او چیزی به او داده باشد، و به او رخصت داده باشد که در آن، به هر کیفیتی که بخواهد، تصرف کند. پس آن چیز، حقیقتاً ملک او می‌شود، همان طوری که بنده‌ای مالک چیزی می‌شود، لیکن نه به گونه‌ای که وابستگی‌اش از آقا قطع شود، یعنی مالک بودن آن اموال، آن بنده را از رقیّت خارج نمی‌کند. پس در حقیقت، او و هر چه دارد، مال آقای است، و هر وقت که آقا دلش خواست، می‌تواند و جایز است که آن را از دست او بیرون کند. پس صحیح است که آن مال هم، مال آقا باشد، بلکه آقای او سزاوارتر است از خود او به آن مال، لذا سزااست که بگوییم همه آنها، مال آقا است. بنابراین می‌توان گفت آنچه در دست مردم، و همچنین در دست سادات ایشان است، همین حکم را دارد. همانا دنیا و مافیها در نزد خداوند، خوارتر از آن است که آن را ملک اولیای خود قرار دهد، و استکشاف عدم آن، از اجماع و ضرورت نیز امکان ندارد. نهایت آنچه که با این دلایل می‌توان شناخت، آن است که ائمه (علیهم السلام) در مقام عمل، ملتزم بودند که از آنچه در دست مردم است، اجتناب ورزند، و چیزی از آن را بر خود حلال نشمارند، مگر به چیزی از اسباب ظاهری که در شریعت مقرر است، و این کیفیت، دلالت ندارد بر اینکه در واقع، غیر آن ممکن

نیست. پس هیچ مانعی ندارد که به ظواهر نصوص مزبور، که با مؤیدات عقلی و نقلی بر آنها تأکید شده است، پایبند باشیم».

این دلیل، آخرین و محکم‌ترین دلیل ایشان است، که چون دنیا و مافیها، مال رسول خدا ﷺ و ائمه است، و دیگران، برده و طفیلی ایشان هستند، هر چه را از اموال مردم بگیرند، حق دارند، زیرا در حقیقت، از مال خودشان خواسته‌اند و گرفته‌اند.

### ۱- ضعف استدلال همدانی

اینکه همدانی می‌گوید: «نصوص مزبور که به مؤیدات عقلی و نقلی بر آنها تأکید شده است» صحیح نیست، زیرا:

عقلاً هیچ آفریده‌ای از نوع انسان، بر آفریده دیگر از نوع خود، حقی و تسلطی اینچنین ندارد، که دسترنج و نتیجه زحمت او را به خود اختصاص دهد، تا چه رسد به اینکه بگوید: «آنچه در دنیا است، ملک من است، و مردم دیگر هم برده و بنده من هستند. هیچ فردی بر فرد دیگر چنین مزیت و امتیازی ندارد، پیامبر باشد یا غیر پیامبر. رسول خدا ﷺ و ائمه هدی علیهم‌السلام نیز از این قاعده مستثنی نیستند، چرا که به هر صورت، آنها نیز بشر هستند، و در هیکل و ظاهر بشری، تابع همان قوانین و تکالیف عقلی هستند.

باری، زمین و آسمان و آنچه در آنهاست، آفریده و ملک خدای جهان است، و همه مردم نیز مخلوق و آفریده خدا هستند، و در دیوان عدل الهی، حق حیات و خوردن و آشامیدن و برخورداری از لوازم حیات را دارند، و هر کس حق دارد به قدر نیاز خود، از اموال و ارزاق دنیا کسب کرده و رفع احتیاج نماید. همه افراد بشر نیز در احتیاجات طبیعی همانند یکدیگرند، یعنی همه دارای بدن و شکم و فرج بوده، و احتیاج به مسکن و لباس و غذا و جفت دارند، و باید از آنچه روی زمین است، که پروردگار جهان آن را محل اعاشه مخلوقات خود قرار داده است، نیازهای خویش را برآورده سازند.

پیامبر و امام، در احتیاجات طبیعی و حیاتی، با مردم دیگر چه تفاوتی دارند که

باید تمام اموال دنیا مال آنها باشد؟ به عبارت دیگر، مگر دارای چه قدر شکم و فرج هستند، که باید سهم آنان بیش از دیگران باشد، یا همه چیز مال ایشان باشد؟ در تاریخ دنیا، چه زمان و کدام پیامبر و امامی، به تمام دنیا و مافیها احتیاج داشته و از آن رفع حاجت کرده است که این حاشیه نشینان خلقت، با این دست و دلبازی، تمام دنیا و مافیها را، از آزل تا آبد، به ایشان بخشیده اند؟ این گونه تعارفات، به خیالات و اغراقات شاعران شبیه تر است، تا به حقایق مذهبی. مثلاً آنجا که شاعر می گوید:

نری تا ثریا به فرمایشت      دو عالم یکی جزو بخشایشت  
بی شک که این گونه خیالات و اغراق گویی ها، هرگز مصادیقی در خارج ندارد، اما جلوی خیال پردازی شاعران را هم نمی شود گرفت.

اگر خدا دنیا و مافیها را به پیامبری یا امامی، یا هر کس دیگر داده باشد، و آنگاه او را محصور و مقید در یک بدن یک متر و آندی کند، با یک شکم که به چند لقمه غذا سیر می شود، و با فرجی که در کنار یک جفت، غریزه جنسی اش آرام می گیرد، و بدنی که با چند متر پارچه پوشیده و به مسکنی پناهنده می شود، و با وجود عمری که شصت یا هفتاد سال یا بیشتر دوام نکند، این کار بسیار بیهوده ای است، که از یک دیوانه هم قبیح است، تا چه رسد به خدای علیم و حکیم.

یا مثلاً اگر دیوانه ای مهمانی داشته باشد که با چند لقمه غذا سیر شود، آنگاه آن دیوانه برای او صدها هزار گاو و گوسفند تهیه کند، و میلیون ها نوع خوراکی دیگر، و از همه بدتر آنکه نگذارد آن میهمان حتی آن چند لقمه غذایی عادی را هم به راحتی صرف کند، آیا عجیب نیست؟ شما چنین دیوانه ای را در کجای جهان و در چه تاریخی سراغ دارید؟ که این گونه نسبت ها را به خدای حکیم و علیم می دهید؟ مگر نه این است که هیچ پیامبر و امامی در زندگی دنیا، جز رنج و سختی و قوت لایموت و زندگی محدود و مقید، چیزی نصیبش نشد؟ آیا اموال دنیا برای زندگی نیست؟ و زندگی یک فرد بشر، با آن همه محدودیت ها، جز چند سال نیست؟ پس هدف از این گزافه گویی ها چیست؟ این گزافه گویی ها که نتیجه دروغ بافی غالیان

مشرك و خدانشناس بوده، چرا در میان مسلمانان جزو اصول دین شده است؟ منشأ این عقاید چیست، و تراویده مغز کیست، جز یهود عنود، به نصّ تلمود؟

شکی نیست که این قبیل گزافه‌ها، اغراقات و غلوها، از غالیانی امثال معلی بن خنیس، احمد بن هلال، محمد بن سنان، علی بن ابی حمزه بطنانی، سهل بن زیاد و یونس بن ظبیان است، یعنی آنانی که امامان را تا سرحدّ خدایی برده و بیشرمانه در حضور آنان می‌گفتند: «تو با بندگان هر چه که بخواهی انجام می‌دهی، تو بر هر کاری توانایی»، یا خطبه‌هایی مثل «خطبة البیان» و «خطبه توتونچی» و امثال آنها جعل کرده‌اند.

از چنین بیشرمان خدانشناسی بعید نیست که زمین و آسمان را ملک امامان، بلکه امامان را خالق زمین و آسمان بدانند. تراوش این گونه افکار از غالیان و مشرکان بعید نیست، و ما از ایشان هیچ تعجب نمی‌کنیم. تعجب ما از دانشمندانی است که در این زمان، خود را سزاوار پیشوایی مسلمین می‌دانند، و متأسفانه، این گونه افکار خرافی را ترویج نموده، و چه بسا برای تسلط هر چه بیشتر بر توده عوام، و به منظور تحکیم مبانی حکومت خویش، از آن بهره‌برداری هم می‌کنند.

این آراء و افکار غلط، از آثار جاهلیت و یادگار دوران تسلط سلاطین جبار و مستبد است، که خود را مالک همه چیز، و همه مردم را برده و بنده خود می‌پنداشتند، و مردم آن زمان‌ها هم نسبت به آنان همین عقیده را داشته‌اند، چنان که آثاری از آن حتی در کتاب‌های مذهبی قبل از اسلام موجود است، یا از تلمود یهود، که خود را برگزیده خدا و فرزند او می‌دانند، سرایت نموده است. چنان که در سِفرتکونین تورات، در فصل دهم، اثر این عقیده موجود است، زیرا می‌گوید:

«پادشاه مالک تمام مال و جان مردم است».

این عقیده یهود و ما قبل آن، از مذاهب منسوخ و باطل است. چنان که قبلاً نمونه آن را از تلمود یهود آوردیم.

اما اسلام با این گونه عقاید، بی‌ارتباط و بیگانه است، چرا که همه را بنده یک خدا، و فرزند یک پدر و مادر دانسته است، زمین را محل زندگی عموم فرزندان آدم

می‌داند، و کوس آزادی بشر را به نحو اکمل آن، بر بام دنیا نواخته است. اساساً این ادعا، با حکمت و علتِ بعثت انبیا منافی و مناقض است، زیرا علت و حکمت بعثت انبیا، آن است که چون انسان، موجودی ذاتاً اجتماعی است، و ناچار باید در جامعه زندگی کند، و از طرفی ستمکار، نادان و خودخواه است و نمی‌خواهد به حق خود قانع باشد، و به اجتماع، خائن نباشد، لذا اختلاف و نزاع پدید می‌آید. پس ناچار از داشتن قانون و قانونگذاری است که فرد و اجتماع را به حدود و حقوق خود، آشنا نموده و درحد معینی برقرار دارد. و چون انسان در معرض شهوات و اغراض و حرص و آز و خودخواهی است، نداشتن بصیرت کافی به عواقب امور و نتایج آن، مانع است از آنکه خود بتواند به چنین امری قیام کند. لذا پروردگار جهان، برای برقراری نظم در جامعه، پیامبرانی را برای بسط عدالت و قیام به قسط برمی‌انگیزد، چنان که در آیه ۲۵ سوره حدید می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾ [الحديد: ۲۵].

«به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند...».

نیز در آیه ۲۹ سوره اعراف رسول خدا ﷺ خود مأمور است که میان مردم به قسط و عدالت رفتار کند:

﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ...﴾ [الأعراف: ۲۹].

«بگو: پروردگارم به دادگری فرمان داده‌است...».

پس چگونه ممکن است که رسول خدا ﷺ و به تبع او، ائمه هدی علیهم‌السلام به مردم بگویند: «این اموال دنیا که شما بر سر آن نزاع دارید، و می‌خواهید دسترنج دیگران را ببرید و بخورید، همگی مال ماست، و مال هیچ‌کدام از شما نیست. این اموال، مال من است و ذریه من؟»

## ۲- خطا در ارائه دلایل عقلی

اما دلیل نقلی‌ای که آقای همدانی مدعی آن است نیز خلاف است، زیرا هیچ نقلی

بهتر از کتاب خدا نیست، که روشنی بخش عقل است:

﴿... فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ [الجاثية: ۶].

«... پس بعد از خدا و نشانه‌های او به کدام سخن خواهند گروید.»

کتاب خدا در بیش از ۲۹ آیه، هر چه را که در آفرینش هست، ملک خدا می‌داند،

و خدا همه آنها را برای همه مردم جهان آفریده است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...﴾ [البقرة: ۲۹].

«اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید...».

و در آیه ۳۹ سوره نجم می‌فرماید:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [النجم: ۳۹].

«و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.»

پس هر کس مالک نتیجه سعی و تلاش خویش است.

در آیات ۲۱ و ۲۲ سوره غاشیه می‌فرماید:

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۲۱﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿۲۲﴾﴾ [الغاشية: ۲۱-۲۲].

«پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای بر آنان تسلطی نداری.»

بنابراین، مقام و منصب پیامبر، فقط و فقط آن است که تذکردهنده است، و دیگر

هیچ گونه تسلط و تحکمی ندارد.

ملک و حکومت زمین و آسمان، در نظر قرآن، از آن خدای جهان است، و به هر

که بخواهد می‌دهد، و کافر و مؤمن در دادن و گرفتن خدا، یکسانند:

﴿...تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ...﴾ [آل عمران: ۲۶].

«... هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز

ستانی...».

در مورد دادن حکومت به مؤمن، درباره حضرت داود در آیه ۲۵۱ سوره بقره

می‌فرماید:

﴿...وَعَاتَلَهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ...﴾ [البقرة: ۲۵۱].

«... و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت...».



در آیه ۲۵۸ همان سوره درباره حکومت دادن به کافری چون نمرود می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ...﴾ [البقرة: ۲۵۸].

«آیا از [حال] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می‌نازید، و] با ابراهیم درباره پروردگارش محاجّه [می] کرد، خبر نیافتی؟».

پس مُلک، ملک خداست، که آن را هم به داود می‌دهد و هم به نمرود، اما کسی در ملک خدا شریک نیست، چنان که می‌فرماید:

﴿...وَأَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ...﴾ [الإسراء: ۱۱۱ و الفرقان: ۲].

«... و نه در جهاننداری شریکی دارد...».

حال این شوربختان غالی، چه داعیه‌ای دارند، که برای خداوند در مُلک او شریک می‌خواهند؟ اگر مراد از دنیا، زمین باشد، چنان که در حدیث گفت: «زمین مال ماست»، این ادعا را کتاب خدا تکذیب می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ [الرحمن: ۱۰].

«و زمین را برای [زندگی] آدمیان مقرر داشت».

در بسیاری از آیات قرآن، خدا زمین را از آن تمام آدمیان می‌داند، چنان که در آیات زیر می‌فرماید:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا...﴾ [البقرة: ۲۲].

«همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] است...».

﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشًا قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۰].

«و قطعاً شما را در زمین قدرت عمل دادیم و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم [اما] چه کم سپاسگزاری می‌کنید».

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ...﴾ [الملک: ۱۵].

«اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی [خدا] بخورید...».

در مقابل این حدیث که از قول رسول خدا ﷺ گفته‌اند:

«خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَأَقْطَعَهُ الدُّنْيَا قَطِيعَةً فَمَا كَانَ لِآدَمَ فَلِرَسُولِ اللَّهِ وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْأُمَّةِ» «خداوند آدم را آفرید و از دنیا سهمی به او داد. پس آنچه که برای آدم بود برای رسول خداست، و آنچه که برای رسول خداست برای ائمه است».

در قرآن می‌خوانیم:

﴿...أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾  
[البقرة: ۳۶].

«... و تا زمانی محدود در زمین استقرار و برخورداری خواهید داشت».

چنان که می‌بینیم، زمین و متاع آن در تیول آدم نیست، که بعد از او هم در تیول پیامبر یا دیگری باشد. پس اختصاص زمین و نعمت‌های آن، به یک یا چند نفر خاص، با عقل متین و شرع سازگار نیست. این قرآن کریم است که همه این ادعاهای باطل می‌نماید و چنین اخباری را، از هر کس که باشد، تصدیق نمی‌کند. تمام حقایق مشهود و آثار موجود نیز مبین این حقیقت است.

به نص این احادیث، دنیا مال امام است. اگر مراد از دنیا، اموال دنیا باشد، باز هم این قرآن است که در بیش از ۱۴ آیه لفظ «أَمْوَالِكُمْ» و در بیش از ۳۰ آیه لفظ «أَمْوَالِهِمْ» به کار برده است، و آنها را متعلق به مردم (اعم از مؤمن و کافر) می‌داند، و به ایشان نسبت می‌دهد، نه به امام، مانند:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ...﴾ [البقرة: ۱۸۸].

«و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید...».

﴿... وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ...﴾ [النساء: ۲].

«... و اموال آنان را همراه با اموال خود مخورید...».

﴿وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...﴾ [الأحزاب: ۲۷].

«و زمینشان و خانه‌ها و اموالشان و سرزمینی را که در آن پانهاده بودید به شما میراث داد...».

یا موسی درباره فرعون به خدا عرض می‌کند:

﴿...رَبَّنَا أَطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ...﴾ [یونس: ۸۸].

«... پروردگارا اموالشان را نابود کن و آنان را دل‌سخت گردان...».

و بسیاری آیات دیگر.

در کجای این آیات یا آیات دیگر، کوچک‌ترین اشاره‌ای به اختصاص زمین و اموال آن به شخص یا طایفه خاصی شده است؟ پس این چه منت بی‌جهت و چه فضیلت بی‌خاصیتی است که آن را به پیامبر اسلام و اهل بیتش نسبت داده‌اند؟ در حالی که تاریخ پرافتخار آنان، حاکی است که از ملک و مال و زمین و ثروت‌های آن چندان بهره‌ای نبردند و از دنیا رفتند، و اکنون به دنیا و مافیها نیازی ندارند، که مال آنها باشد یا نباشد. شگفت آن است که همین دنیایی را که غالیان مدعی‌اند که همه آن، مال پیامبر و امام است، خود رسول خدا در دادن آن به ذی‌القربی - که طبق بعضی از تفاسیر، فاطمه زهراست - از اسراف و تبذیر نهی شده است، چنان که آیه ۲۶ اسراء می‌فرماید:

﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾ [الاسراء: ۲۶].

«و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه‌مانده را [دستگیری کن] و ولخرجی و اسراف مکن.».

این آیه با آنچه که غالیان از زبان امام جعل کرده‌اند، و مفت‌خواران آن را سند اعمال غارت‌گرانه خود می‌دانند، مخالف است که امام گفته باشد: «دنیا از آن امام است، آن را هر طور بخواهد قرار می‌دهد، و به هر کس که بخواهد، می‌دهد». عجب این است که پیامبر خدا ﷺ از اینکه چیزی زیاده به دختر خود بدهد ممنوع است، ولی امام یا آن کسی که خود را نایب امام می‌داند، هر چه بخواهد می‌تواند با این مال انجام دهد.

این فضیلت‌های بی‌معنی، که غالیان یا مغرضان برای ائمه ابداع نموده و از در و دیوار تراشیده‌اند، امروز بهانه و وسیله‌ای شده است که عده‌ای مفت‌خوار، به بهانه آنان، مردم را سرکیسه کنند، و به نام خمس و سهم امام، شیعیان را چپاول کنند و بساط سور و سرور و میر و مأمور خود را به مهیا کنند، همان شیعیانی را که حداقل در ۳۰ حدیث اباحه، امامان آنان را از پرداخت خمس معاف کرده‌اند، و آن را، به هر صورتی که باشد، بخشیده‌اند. به همان تشبیهی که علامه کاشف‌الغطاء فرموده است

که: «سهم امام در این زمان، چون مالِ کافر حربی است، که هر کس به هر وسیله‌ای، آن را به یغما می‌برد». این عقیده غالبانه، و بلکه احمقانه، که تمام مُلک زمین از آن امام است، در همان زمان خودِ ائمه علیهم‌السلام نیز در نزدِ غالیان شهرت داشت، چنان که مستدرک‌الوسائل<sup>(۱)</sup> به نقل از اصول کافی<sup>(۲)</sup> چنین روایت کرده است:

«ابن ابی عمیر هیچ کس را معادل هشام بن حکم نمی‌دانست، و از او دور نمی‌شد. ناگاه قطع رابطه کرد و با او مخالف شد. سببش این بود که ابومالک حضرتی، که یکی از مردانِ هشام است، با ابن ابی عمیر در باب امامت مباحثه داشتند. ابن ابی عمیر می‌گفت که تمام دنیا مال امام است، از جهت مالکیت، و وی از کسانی که اموال دنیا در دست آنهاست اولی است. اما ابومالک می‌گفت که چنین چیزی نیست. مال مردم مال خودشان است، مگر آنچه را که خدا برای امام حکم کرده باشد، از فیه و خمس و غنیمت. اینها مال اوست، و همین‌ها را هم که خدا برای او تعیین کرده است، باز برای مصرفش دستور داده و او را مأمور نموده است که در کجا مصرف کند. و چون هیچ‌کدام به منطق دیگری راضی نمی‌شد، پس هر دو به حکمیتِ هشام راضی شده و به سوی او آمدند. هشام مطلب را به نفع ابومالک حکم کرد، و علیه ابن ابی عمیر. به همین خاطر، بعد از آن ماجرا، ابن ابی عمیر از هشام دوری می‌کرد».

این قبیل عقاید شرک‌آمیز و احمقانه در آن زمان شایع بود، و طایفه «ناووسیه» و جماعت «خطّاییه» و امثال آنها بدین دلیل به وجود آمدند، که نه تنها ائمه را مالک زمین، بلکه خدای آسمان و زمین می‌دانستند، و همان عقاید سخیفانه است که تا کنون دوام پیدا کرده است، با این تفاوت که ضررِ این عقاید در آن روز، کمتر از امروز بود، زیرا خودِ ائمه علیهم‌السلام زنده بودند و با این عقاید مبارزه می‌کردند، و لااقل، نمی‌گذاشتند مال مردم را به ناحق از ایشان بگیرند، یا خودشان نمی‌گرفتند. اما امروز بر اهل تحقیق معلوم است که با نشر همان عقاید، با مردم چه می‌کنند.

۱- ص ۵۵۵.

۲- ج ۱، ص ۴۱۰.

#### ۴- بررسی اسانید و متون احادیث در «مصباح الفقیه»

اولین حدیثی که آقای همدانی در این باب بدان استناد کرده، حدیثی است که در اصول کافی بدین سند آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ...»

سند حدیث اول:

از شرح احوال محمد بن یحیی و محمد بن احمد، که حالشان مجهول است، صرف نظر می کنیم، و در مورد ابو عبدالله الرازی به تحقیق می پردازیم.

الف: ابن الغضائری درباره او گفته است:

«محمد بن أحمد الجاموراني: أبو عبد الله الرازي ضعّفه القمّيون...، وفي مذهبه ارتفاع»  
«علمای قم او را ضعیف شمرده و گفته اند در مذهبش ارتفاع و غلو است»<sup>(۱)</sup>.

ب: علامه حلی در «الخلاصة» همان نظر ابن الغضائری را تکرار کرده است،

ج: شیخ عبدالنبی جزائری صاحب کتاب «الحاوی فی الرجال» نیز او را در ردیف ضعفا آورده است.

گفتیم که ابو عبدالله رازی، این حدیث را از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی روایت کرده است. اینک حسن بن علی:

الف: ابن الغضائری درباره او گفته است:

«الحسن بن علي بن أبي حمزة البطائني مولى الأنصار أبو محمد واقفي ضعيف في نفسه وأبوه أوثق منه» «حسن بن علی ابی حمزه، واقفی مذهب و خودبه خود ضعیف است، و حتی پدرش [که ابن الغضائری لعنتش کرده] از او معتبرتر است».

ب: کشی در شرح حال شعيب العقرقوفی از قول ابو عمرو محمد بن عبدالله بن مهران گفته است که حسن بن علی بن ابی حمزه دروغگوست.

راوی بعدی، پدر حسن است. اینک شرح حال علی بن ابی حمزه بطائنی:

الف: شیخ طوسی در چند مورد در رجال خود آورده است که علی بن ابی حمزه

واقفی مذهب است، و علی بن حسن فضال که ملعون ابن ادريس است، گفته است که علی بن ابی حمزه، کذاب، متهم و ملعون است [وای بر کسی که نمرود او را کافر بشمارد!].

ب: ابن الغضائری می گوید:

«علي بن أبي حمزة لعنه الله، أصل الوقف وأشد الخلق عداوة للمولى [أي للإمام الرضا] من بعد أبيه» «علی بن ابی حمزه، که خدا او را لعنت کند، اساس واقفیه بود و از نظر دشمنی با حضرت رضا علیه السلام بعد از پدرش از همه شدیدتر بود».

ج: کشی در رجال خود می گوید حضرت کاظم علیه السلام به او فرموده است:

«إِنَّمَا أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ يَا عَلِيُّ أَشْبَاهُ الْحَمِيرِ» «ای علی، تو و رفقای ت شبیه خران هستی»<sup>(۱)</sup>.

و نیز می گوید که ابن مسعود درباره او گفته است:

«سمعتُ عليَّ بن الحسن [بن الفضال] يقول: ابنُ أبي حمزة كذابٌ ملعونٌ» «از علی بن حسن شنیدم که می گفت: ابن ابی حمزه دروغگو و ملعون است».

همو از قول یونس بن عبدالرحمن گفته است:

«بر حضرت رضا وارد شدم، فرمود: علی بن حمزه مُرد؟ گفتم: آری. فرمود: او داخل جهنم شد».

اینها راویان حدیثی هستند که می گوید امام هیچ گونه مسئولیتی ندارد، و هر چه می خواهد، انجام می دهد. باید دانست که علی بن ابی حمزه بطائنی و امثال او از واقفیه، که راویان این داستانند، چون خودشان گیرندگان خمس کذایی بودند، با جعل چنین احادیثی، میدان عمل خود را وسیع تر می کردند.

متن حدیث اول:

چنان که قبلاً هم گفته شد، مضمون این حدیث مخالف آیات خدا و روح اسلام است، زیرا هر کسی، اعم از پیامبر و امام، در پیشگاه پروردگار، مسئول اعمال خود است:

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الأعراف: ٦].

«پس قطعاً از کسانی که [پیامبران] به سوی آنان فرستاده شده‌اند خواهیم پرسید و قطعاً از [خود] فرستادگان [نیز] خواهیم پرسید».

چگونه دادن زکات بر پیامبر واجب است، اما چنین فرضی درباره امام، امری محال است؟ در قرآن کریم، آیاتی روشن در خصوص زکات پیامبران و مسئولیت آنان در پیشگاه پروردگار جهان وجود دارد، و تنها خداست که مسئولیت ندارد:

﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۳].

«در آنچه [خدا] انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد و [لی] آنان [=انسانها] سؤال خواهند شد».

### سند حدیث دوم:

اما سند دومین حدیث، که مورد استناد فقهای خمس‌خوار است، به ترتیبی که فقیه همدانی در مصباح‌الفرقیه آورده، بدین شرح است:

«عَبْدُ بَنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ...».

در این حدیث نیز از راوی اول آن، هر که و هر چه باشد، صرف نظر می‌کنیم. زیرا شرح حال راویان بعد از او، ما را از احوال او بی‌نیاز می‌کند. علی بن محمد از سهل بن زیاد روایت می‌کند، که ما شرح حال او را قبلاً ذیل احادیث وجوب خمس آوردیم، باز هم مقداری یادآور می‌شویم:

الف: شیخ طوسی او را در الفهرست، ضعیف شمرده و در استبصار نوشته است:

«ضَعِيفٌ جَدًّا عِنْدَ نَقَادِ الْأَخْبَارِ» «حدیث‌شناسان، او را کاملاً ضعیف می‌دانند».

ب: نجاشی گفته است:

«سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ... كَانَ ضَعِيفًا فِي الْحَدِيثِ، غَيْرَ مُعْتَمَدٍ فِيهِ. وَكَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ

عَيْسَى يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِالْغُلُوِّ وَالْكَذْبِ» «سهل بن زیاد در حدیث ضعیف بود و به او اطمینانی نیست، و احمد بن عیسی درباره غلو و دروغ‌گویی علیه او شهادت داده است».

این همان کسی است که احمد بن محمد بن عیسی، به علت دروغ‌گویی و غلو،

او را از قم بیرون رانده است.

ج: ابن الغضائری نیز او را «فاسد الروایة» و «فاسد الدین» می‌دانست و موضوع اخراج او را از قم آورده و گفته است:

«أحمد بن محمد بن عیسی، أخرجَهُ مِنْ قُمْ وَأَظْهَرَ الْبِرَاءَةَ مِنْهُ، وَنَهَى النَّاسَ عَنِ السَّمَاعِ مِنْهُ وَالرَّوَايَةَ عَنْهُ، وَ[هُوَ] يَرُوي المراسيلَ وَيَعْتَمِدُ المَجَاهيلَ» «احمد بن محمد بن عیسی او را از قم اخراج کرد، و از او اظهار برائت کرد و مردم را از او برحذر می‌داشت که سخنان و روایات او را بشنوند، و او احادیث مرسل را نقل می‌کند و بر راویان ناشناس اعتماد می‌کند».

د: در تحریر طاووسی از فضل بن شاذان از طریق علی بن محمد آمده است که او می‌گفت:

«سهل بن زیاد احمق است».

کتاب‌های بسیاری وی را مذمت کرده و از او بدگویی نموده‌اند<sup>(۱)</sup>.

سهل بن زیاد، این حدیث را از محمد بن عیسی روایت می‌کند. اینک ارزش محمد بن عیسی از نظر علمای رجال:

الف: شیخ طوسی در دو موضع از رجال خود، او را ضعیف شمرده، و در کتاب الفهرست نیز می‌نویسد:

«... ضعیف. وقيل: إِنَّهُ يَذْهَبُ مَذْهَبَ الْغُلَاةِ» «... ضعیف است و گفته می‌شود که مذهب غلات را داشته است».

ب: در تحریر طاووسی نوشته است:

«هو مقدوحٌ فيه» «درباره او نکوهش شده است».

ج: شهید ثانی درباره او گفته است:

«محمد بن عیسی در حدیثش قرینه بسیاری است بر اینکه از عدالت کناره گرفته و منحرف گشته است [به علاوه که خود او ضعیف است]».

د: علامه مامقانی از قول برخی فقهای بزرگ چون محقق در «المعتبر» و «کاشف الرموز»، علامه حلی در «مختلف الشیعة»، سید در «المدارک»، سبزواری در «ذخیره

۱- رجال کشی: ص ۴۷۳، جامع الرواة: ج ۱، ص ۳۶۳، نقد الرجال: ص ۱۶۵، وقاموس الرجال: ج ۵، ص ۳۸.



المعاد»، فاضل مقداد در «تنقیح»، و شهید ثانی در «روض الجنان»، ضعف و فساد او را نقل کرده است<sup>(۱)</sup>. از آنجا که هر حدیثی تابعِ اَخْسَبِ [بدترین] راویِ آن است. حال، حدیثی که سهل بن زیاد از محمد بن عیسی روایت کند، معلوم است چه ارزشی دارد.

### متن حدیث دوم:

اما متن حدیث که گفته است: «دنیا و آنچه در آن است متعلق به رسول خداست»، صرف نظر از ملاک عقل، وجدان، تاریخ و سیره خاتم پیامبران، در بی اعتباریِ آن همین بس که خدای متعال در بیش از صد آیه قرآن، اموال دنیا را به مردم جهان و افراد و اشخاص نسبت داده و اضافه نموده است، و حتی در نیم آیه، آن را به رسول خدا ﷺ نسبت نداده است.

### سند حدیث سوم:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَمَّنْ رَوَاهُ...» در این حدیث، که مشکل بتوان آن را حدیث گفت، زیرا «مُضْمَر» است و معلوم نیست از چه کسی روایت می کند، راوی اول آن، که باید او را از مجاهیل شمرد، از معلی بن محمد روایت می کند، و معلی بن محمد، طبق گزارش کتب رجال، بنا بر نقل مامقانی<sup>(۲)</sup> احوالش این گونه است:

الف: نجاشی درباره او گفته است:

«مُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ: أَبُو الْحَسَنِ مُضْطَرِبُ الْحَدِيثِ وَالْمَذْهَبِ، وَكُتِبَ قَرِينَةً لَهُ»  
«معلی بن محمد، هم حدیثش مضطرب و مشوش است، و هم معلوم نیست که چه مذهبی دارد، و کتاب هایش نیز همانند خود او هستند».

ب: علامه حلی هم او را در «خلاصه» به همین صفات زشت، نکوهیده است.

ج: ابن الغضائری درباره او می گوید:

۱- تنقیح المقال: ج ۳، ص ۱۶۷.

۲- همانجا: ص ۲۳۳.

«معلی بن محمد البصری... یُعَرَّفُ حَدِيثُهُ وَیُنْكَرُ، وَیَرَوِي عَنِ الضُّعْفَاءِ» «معلی بن محمد بصری... حدیثش گاهی خوب است و گاهی بد، و از اشخاصِ ضعیف روایت می‌کند».

اما معلی بن محمد این حدیث را از احمد بن محمد بن عبدالله روایت می‌کند، و احمد بن محمد بن عبدالله، حالش مجهول است<sup>(۱)</sup>. این نگون بخت پریشان در پریشان، با حدیث‌های پریشان خود، معلوم نیست از چه کسی روایت می‌کند، چون این حدیث منتهی می‌شود به «عَمَّنْ رَوَاهُ»، یعنی از کسی که او از وی روایت می‌کند. اینکه او چه کسی است، خدا می‌داند.

مجلسی ذیل این حدیث می‌نویسد:

«وکون «من رواه» عبارة عن الإمام كما قيل، بعيد» «اینکه برخی گفته‌اند ممکن است این کسی که احمد بن محمد بن عبدالله از او روایت می‌کند، امام باشد، بعید است»<sup>(۲)</sup>. پس این حدیث را، صرف‌نظر از راویان پریشان و مجهول بی‌نام و نشان آن، حدیث شمردن، مشکل است، زیرا به هیچ‌یک از امامان شیعه منسوب نیست.

#### متن حدیث سوم:

اما برداشت فقیه همدانی از متن حدیث که گفته است: «دنیای و آنچه که در آن است، برای رسول خدا و برای ماست» و مقصود و مرادِ خمس‌بگیران نیز هست، بر فرض صحت حدیث، برداشتی نادرست است. در این صورت اگر رسول خدا ﷺ و گوینده این کلمه «لنا» را - هر که باشد - شریک خدا ندانیم [و حال اینکه معنی و مفهوم این کلمه، شرک است] باز هم گوینده، چنین منظوری نداشته، بلکه گفته است:

«فَمَنْ عَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَلْيُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلْيَبْرِّ إِخْوَانَهُ» «کسی که بر چیزی از دنیا دست یافت، باید از خدا بترسد، و حق خدا را ادا کند، و به برادرانش نیکی نماید».

۱- نتایج التفتیح: ص ۱۰.

۲- مرآة العقول: ج ۱، ص ۳۰۷.

که این نتیجه از آن مقدمه - هر چند مقدمه فاسد است، و چنین برداشتی از آن صحیح و کامل نیست - بدین صورت صحیح است که کسی که خدا به او چیزی داد، باید حق آن را ادا کند، اما آن حقی که خود خدا تعیین کرده است، و آیات روشن قرآن بدان دلالت دارد، نه ساخته و پرداخته غالیان و مغرضان.

#### بررسی سند حدیث چهارم:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ».

در این حدیث نیز، که محمد بن یحیی از احمد بن محمد به رفع از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جَعْفَی روایت کرده است، از راویان اول آن، که محمد بن یحیی و احمد بن محمد هستند، صرف نظر می کنیم، و چون حدیث، مرفوع به عمرو بن شمر می باشد، از این رو، به شرح حال عمرو بن شمر رجال می پردازیم:

الف: نجاشی در رجال خود می گوید:

«عمرو بن شمر أبو عبد الله الجعفي: عربي، روى عن أبي عبد الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، ضعيفٌ جداً، زيد أحاديث في كتب جابر الجعفي ينسب بعضها إليه، والأمر ملتبس» «عمرو بن شمر... که از امام صادق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند، جداً ضعیف است و احادیث بسیاری در کتب جابر جعفی افزوده، و برخی را به او نسبت داده است. به هر حال، حقیقت شخصیت او در پرده ابهام است»<sup>(۱)</sup>.

ب: ابن الغضائری در رجال خود گفته است:

«عمرو بن شمر أبو عبد الله الجعفي: كوفي روى عن أبي عبد الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وجابر، ضعيفٌ».

و بدین ترتیب، او را ضعیف شمرده است.

ج: علامه حلی او را در بخش دوم «ضعفاء» آورده و همان تعریف نجاشی و غضائری را بیان نموده، و افزوده است:

۱- رجال نجاشی: ص ۲۸۷.

«فلا أعتد على شيء مما يرويه» «من بدانچه عمرو بن شمر روایت کرده است، اعتماد ندارم»<sup>(۱)</sup>.

د: کشی در رجال خود حدیثی از عمرو بن شمر درج نموده، که او از جابر روایت می‌کند و در آخر حدیث می‌نویسد:

«هَذَا حَدِيثٌ مَوْضُوعٌ لَا شَكَّ فِي كَذِبِهِ وَرَوَاهُ كُثْمٌ مُتَّهَمُونَ بِالْغُلُوِّ وَالتَّفْوِيضِ» «این حدیث جعلی است، و شکی در دروغ بودن آن نیست و روایش متهم به غلو و تفویض [یعنی سپردن اختیار امور خلقت به ائمه] هستند»<sup>(۲)</sup>.

که در این صورت، خود جناب جابر هم جزو متهمان به غلو و تفویض است. ه: مجلسی نیز در «وجیزه» و «مرآة العقول» او را ضعیف می‌شمارد و می‌نویسد: «وَكَانَ ضَعْفُهُ مِمَّا لَا مَرِيَّةَ فِيهِ» «ضعف او به گونه است که تردیدی در آن نیست». و: ابن داود نیز در باب دوم رجالش، او را جزء مجروحین و مجهولین می‌آورد. اما جابر بن یزید جعفی:

الف: نجاشی در رجال خود درباره او می‌گوید:

«رَوَى عَنْهُ جَمَاعَةٌ عُمِرَ فِيهِمْ وَضَعَّفُوا مِنْهُمْ عمرو بن شمر ومفضل بن صالح وميخل بن جميل ويوسف بن يعقوب وكان في نفسه مختلطاً» «گروهی از او روایت کرده‌اند که مورد طعن علما بوده و ضعیف شمرده شده‌اند، مانند... و او به خودی خود، فرد متناقضی است»<sup>(۳)</sup>.

ب: ابن الغضائری گفته است:

«إِنَّ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ الْجُعْفِيَّ الْكُوفِيَّ ثِقَةً فِي نَفْسِهِ وَلَكِنَّ جُلَّ مَنْ رَوَى عَنْهُ ضَعِيفٌ» «جابر بن یزید...خودش مورد اعتماد است، اما بسیاری از راویان ضعیف از او روایت می‌کنند».

ج: کشی در رجال خود از زراره روایت کرده است که گفت: «از اباعبدالله [جعفر بن محمد] درباره احادیث جابرسؤال نمودم، حضرت فرمود:

۱- خلاصه: ص ۲۴۱.

۲- رجال کشی: ص ۱۷۳.

۳- ص ۹۹.

«ما رأيتُهُ عِنْدَ أَبِي قَطِّبٍ إِلاَّ مَرَّةً وَاحِدَةً وَمَا دَخَلَ عَلَيَّ قَطِّبٌ» «او را نزد پدرم جز یک مرتبه ندیدم، و هیچ‌گاه بر من وارد نشده است»<sup>(۱)</sup>.

د: ابن جوزی حنبلی در «الْمُنْتَضِم» نوشته است:

«جابر بن یزید الجعفی، رافضی و غالی بوده است».

اینها راویان احادیث و مدعیان مالکیت امامان در زمین و آسمانند، که عموماً غالی و کذابند.

اما حدیث ششم از ابن محبوب از هشام بن سالم از ابو خالد کابلی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است، که فرمود: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...﴾». تا آخر حدیث. با اینکه آن حدیث هم صحیح نیست، و به تشخیص علامه مجلسی، حسن است، با این وجود، مضمون آن، نظرِ غالیان و مفوضه را تأمین نمی‌کند، و نیز عقلاً و نقلاً مخالفی ندارد. هرگاه چنین روزی آمد که زمین در تصرف امامی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، چنین و چنان خواهد شد. امروز هم مالیات آن را می‌باید به امام و پیشوای مسلمین داد<sup>(۲)</sup>.

\*\*\*

از آنجا که در کتاب‌های تاریخی گزارش شده است که ائمه علیهم السلام و کلا و نمایندگان در میان مردم داشتند که اموالی به نام ایشان از مردم دریافت می‌داشتند، ممکن است این قضیه تولید شبهه کند که شاید آن اموال از خمس ارباح مکاسب مردم بوده است. اما در کتب حدیث و تاریخ، هیچ خبر و اثری وجود ندارد که این مدعا را ثابت کند، که ائمه از کسی چیزی به نام خمس ارباح مکاسب گرفته‌اند.

ما در اینجا فهرست برخی از اموالی را می‌آوریم، که به نام ائمه از مردم می‌گرفتند، تا این شبهه برطرف شود. چنان که قبلاً هم گفتیم، اموالی که شیعیان در زمان ائمه به ایشان می‌پرداختند، بیشتر از بابت زکات اموالشان بود. اما بجز آن، دو

۱- ص ۱۹۱.

۲- چنان که ملاحظه می‌شود، استاد قلمداران نیازی به بررسی حدیث پنجم احساس نکرده است. (مُصحح)

نوع دیگر نیز به ایشان پرداخت می‌شد، که در ذیل، هر سه نوع آنها را بررسی می‌کنیم:

### نوع اول: زکات

الف: کشی ضمن پیدایش مذهب واقفیه، از «اشاعته» [پیروان اشعث بن قیس کندی] نقل کرده است، که آنان زکات بسیاری گرفته بودند<sup>(۱)</sup>.

ب: شیخ طوسی از قول ابراهیم الأوسی حدیثی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي يَوْمًا فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنِّي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ وَبِي زَكَاةٌ فَإِلَى مَنْ أَدْفَعُهَا؟ قَالَ: إِلَيْنَا. فَقَالَ: أَلَيْسَ الصَّدَقَةُ مُحَرَّمَةً عَلَيْكُمْ؟ فَقَالَ: بَلَى، إِذَا دَفَعْتَهَا إِلَيَّ شِيعَتِنَا فَقَدْ دَفَعْتَهَا إِلَيْنَا» «از پدرم شنیدم که گفت: روزی نزد پدرم (جعفر بن محمد) بودم که مردی نزد او آمد و گفت: من اهل ری هستم و زکات به همراه دارم، آن را به چه کسی پردازم؟ فرمود: به ما. آن مرد گفت: مگر صدقه بر شما حرام نیست؟ فرمود: آری، هرگاه آن را به شیعیان ما بدهی، انگار به ما پرداخته‌ای»<sup>(۲)</sup>.

ج: نیز چنین نقل می‌کند:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ: بَعَثْتُ إِلَى الرَّضَا علیه السلام بِدَنَانِيرٍ مِنْ قِبَلِ بَعْضِ أَهْلِي وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَخْبِرُهُ أَنَّ فِيهَا زَكَاةً حَمْسَةً وَسَبْعِينَ وَالْبَاقِي صِلَةٌ فَكَتَبَ بِحِطَّةٍ: قَبَضْتُ وَبَعَثْتُ إِلَيْهِ دَنَانِيرَ لِي وَلِعِيرِي وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مِنْ فِطْرَةِ الْعِيَالِ، فَكَتَبَ بِحِطَّةٍ قَبَضْتُ» «محمد بن اسمعیل بن بزیع می‌گوید: دینارهایی از سوی برخی افراد خانواده‌ام به نزد حضرت رضا علیه السلام فرستادم، و به وی نوشتم که ۷۵ درهم آن، زکات و مابقی، هدیه است. وی [در پاسخ] با خط خویش نوشت: دریافت کردم. نیز دینارهایی را از طرف خود و دیگران نزد او فرستادم و نوشتم: اینها زکات فطره خانواده است. او هم با خط خویش نوشت: دریافت کردم»<sup>(۳)</sup>.

۱- رجال: ص ۳۹۰.

۲- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۵۳.

۳- همان ص ۶۰.

از این حدیث نیز معلوم می‌شود که شیعیان زکات اموال و فطره اهل و عیال خود را به خدمت امام زمان خود می‌فرستادند.

### نوع دوم: اوقاف

دیگر اموالی که مردم به ائمه علیهم‌السلام می‌دادند، آن بود که بعضی از شیعیان در اموال و مخصوصاً در موقوفات خود، چیزی منظور می‌داشتند:

الف: صدوق گزارش کرده است:

«وَرَوَى الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّ فُلَانًا ابْتَاعَ ضَيْعَةً فَوْقَ قَهْطَا وَجَعَلَ لَكَ فِي الْوَقْفِ الْخُمْسَ وَيَسْأَلُ عَنْ رَأْيِكَ فِي بَيْعِ حَصَّتِكَ مِنَ الْأَرْضِ» «علی بن مهزیار گفت: به حضرت جواد علیه‌السلام نوشتم که فلان کس مزرعه‌ای خریده و آن را وقف کرده و در آن وقف، برای تو یک‌پنجم منظور داشته است، [واکنون] می‌پرسد نظر شما در مورد فروش سهمتان از زمین چیست»<sup>(۱)</sup>.

معلوم می‌شود این گونه خمس‌ها، در وقف منظور می‌شده است.

ب: در گزارشی دیگر آمده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَهْلٍ وَكَانَ يَتَوَلَّى لَهُ الْوَقْفَ بِقُمْ فَقَالَ: يَا سَيِّدِي! اجْعَلْنِي مِنْ عَشْرَةِ آلَافٍ فِي حِلٍّ فَإِنِّي أَنْفَقْتُهَا. فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ فِي حِلٍّ»<sup>(۲)</sup>.

از این خبر معلوم می‌شود که اوقاف بسیار فراوانی به نام امام در شهر قُم و نقاط دیگر بوده است، که متولی آن، ده هزار درهم آن را برای خویش حلالیت می‌طلبید.

ج: حسن بن محمد قمی در فضایل اشعریان قم می‌نویسد:

«دیگر از مفاخر ایشان، وقف کردن این گروه عرب است، که به قم بودند از ضیعت‌ها و مزرعه‌ها و سرای‌ها، تا غایت که بسیاری از ایشان هر چه مالک و متصرف آن بودند از مال و منال و امتعه و ضیاع و عِقار به ائمه علیهم‌السلام بخشیدند»<sup>(۳)</sup>.

۱- من لایحضره الفقیه: کتاب‌الوقف.

۲- کافی: ج ۱، ص ۵۴۸، و تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۴۰.

۳- تاریخ قم: ص ۲۷۹.

## نوع سوم: وصیت

نوع سوم، اموالی بوده که شیعیان در زمان حیات خود، آن را مخصوصاً برای آل محمد صلی الله علیه و آله وصیت می کردند:

الف- شیخ صدوق گزارش می کند:

«رَوَى عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمَزَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ فِي بَلَدِنَا رُبَّمَا أُوصِيَ بِالْمَالِ لِأَلِ مُحَمَّدٍ فَيَأْتُونِي بِهِ فَأَكْرَهُ أَنْ أَحْمِلَهُ إِلَيْكَ حَتَّى أَسْتَأْمِرَكَ فَقَالَ: لَا تَأْتِنِي بِهِ وَلَا تَعْرَضْ لَهُ»  
 «احمد بن حمزه گفت: به او [امام جواد علیه السلام] گفتم: همانا در شهر ما چه بسا که مالی را وصیت می کنند برای آل محمد صلی الله علیه و آله و نزد من می آوردند. اما من کراهت دارم که آن را نزد شما بیاورم تا از شما دستور بگیریم. امام گفت: آن را پیش من نیاور و آن را نگیر»<sup>(۱)</sup>.

از این حدیث معلوم می شود که مردم، اموالی به نام آل محمد صلی الله علیه و آله وصیت می نمودند، و برای پرداخت آن، به وکلای ائمه مراجعه می کردند.

ب: نیز در همانجا می نویسد:

«وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَوْصَى رَجُلٌ بِثَلَاثِينَ دِينَاراً لِوَلَدِ فَاطِمَةَ قَالَ: فَأَتَى بِهَا الرَّجُلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: اذْفَعَهَا إِلَى فُلَانٍ شَيْخٍ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ وَكَانَ مُعِيلاً مُقِلاً»  
 «مردی وصیت کرد که سی دینار از اموال او به فرزندان فاطمه علیها السلام بدهند. وصی او آن مبلغ را به نزد امام صادق علیه السلام آورد. ابو عبدالله به وی گفت: آن را به فلان پیرمرد از فرزندان فاطمه پرداخت کن، که عیالدار و تنگدست است».

اینها اموالی بود که بعضی از ائمه علیهم السلام از مردم می گرفتند. اما آنچه معلوم نیست آن است که آن بزرگواران از خمس [مخصوصاً خمس ارباح مکاسب] چیزی از مردم دریافت داشته باشند. البته آنچه را هم که دریافت می داشتند مال خود آنان نبود، بلکه می بایست آن را به مستحقین می رساندند. شیخ طوسی ذیل خبری می نویسد:

«لَأَنَّهُمْ كَانُوا يَقْبِضُونَ الزَّكَاةَ وَيَطْلُبُونَهَا وَيُقَرِّقُونَهَا عَلَى مَوَالِيهِمْ وَمَنْ يَسْتَحِقُّ ذَلِكَ»  
 «آن بزرگواران زکات ها را دریافت داشته، و آنها را مطالبه می کردند، و بین کسانی از دوستان خود پخش می کردند که مستحق آن بودند»<sup>(۲)</sup>.

۱- من لایحضره الفقیه: باب نوادر الوصایا: ص ۵۳۹، چاپ سالک.

۲- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۶۱.



در حدیثی مرسل از حماد بن عیسی درباره تقسیم غنیمت‌ها و زکات و فیه و انفال، موسی بن جعفر رضی الله عنه پس از تقسیم آنها می‌فرماید:

«لَيْسَ لِنَفْسِهِ مِنْ ذَلِكَ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ» «از این اموال هیچ چیز، کم باشد یا زیاد، مال خودش [یعنی والی و امام] نیست».

و در چند جمله قبل از آن در موضوع خمس می‌فرماید:

«وَلَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذَلِكَ الْمَالَ جَمِيعَ مَا يَنْوِبُهُ مِنْ قَبْلِ إِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ صُنُوفِ مَا يَنْوِبُهُ» «و امام باید پیش دادن حق مؤلفه قلوبهم و گروه‌های دیگری که نیابت دارد، با آن مال تمام کارهایی را که به عهده دارد، انجام دهد»<sup>(۱)</sup>.

پس معلوم می‌شود که چیزی از اموال مذکور، برای پیشوا و زمامدار، و بالأخره امام مسلمین نیست، و فقط می‌تواند مانند سایر مسلمین از آن استفاده نماید. بنابراین، آنچه را که غالیان و پیروان آنان ادعا می‌نمایند، ادعایی گزاف و بی‌مورد است، که زمین و دارایی‌های آن، متعلق به امام است، و هر چه بخواهد، می‌تواند با آن بکند و مردم دیگر برده و طفیلی آنها هستند. أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ هَفَوَاتِ اللِّسَانِ وَمَضَلَّاتِ الْفِتَنِ.

#### ۵- تحقیق در خمس آل محمد رضی الله عنهم

در سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده‌است که ایشان مقداری از خمسی را که از غنیمت‌های جنگی برمی‌داشت، به همسرانش، و مقداری از آن را به خویشاوندانش خود، مانند علی و فاطمه رضی الله عنهما و مقداری از آن را به دوستان و موالی خود چون ابوبکر و زید بن حارثه و امثال ایشان می‌داد، و بقیه را صرف مصالح مسلمین و مؤلفه قلوبهم و نفقه یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان مسلمان می‌فرمود. چنان که قبلاً هم آوردیم، حسن بن محمد بن حنفیه گفته است:

«بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم در مورد سهم رسول خدا و ذی القربی اختلاف کردند. عده‌ای گفتند که سهم ذی القربی، مال خویشاوندان اوست، اما بعضی

۱- همان، ص ۱۳۰، حدیث ۳۶۶، و کافی، ج ۱، ص ۵۴۰.

گفتند این سهم، حق خویشاوندان خلیفه و زمامدار وقت مسلمین است. بعضی هم گفتند مال خود خلیفه است، چنان که سهم رسول خدا ﷺ نیز مال خلیفه است<sup>(۱)</sup>. بنابراین، رأیشان بر این مطلب اجماع شد که این دو سهم را برای تهیه اسبها و ابزار جنگ برای جهاد در راه خدا قرار دهند، چنان که در زمان ابوبکر و عمر بر این منوال بوده است<sup>(۲)</sup>.

حضرت صادق علیه السلام از قول پدر بزرگوارش این را گزارش کرده است: «حسن و حسین و ابن عباس و عبدالله بن جعفر بهره خود از خمس را از حضرت علی علیه السلام مطالبه کردند، آن حضرت به ایشان فرمود: آری، شما را در آن حقی است، اما من اکنون مشغول جنگ با معاویه هستم، اگر میل دارید، از حق خود صرف نظر کنید»<sup>(۳)</sup>.

نیز از محمد بن اسحاق روایت شده است که:

«از امام باقر سؤال کردم: علی در مورد سهم ذی القربای خمس چه می کرد؟ حضرت فرمود: همان روش ابوبکر و عمر را دنبال می کرد. گفتم: این رویه با آنچه شما قائلید چگونه است؟ فرمود: به خدا سوگند، اهل بیت او از روش او جدا نمی شوند، ولیکن ایشان کراهت داشت که او را مخالف با ابوبکر و عمر قلمداد کنند»<sup>(۴)</sup>.

نیز آنچه از احادیث و کتب امامیه برمی آید، آن است که آنچه امام از بابت خمس غنیمت های می گرفت، باید صرف مصالح مسلمین می نمود، چنان که آمده است:

«يُخْرَجُ الْخُمْسُ وَيُقَسَّمُ عَلَى سِتَّةِ أَصْهُمٍ: سَهْمٌ لِلَّهِ وَسَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ وَسَهْمٌ لِلْإِمَامِ فَسَهْمُ اللَّهِ وَسَهْمُ الرَّسُولِ يَرِثُهُ الْإِمَامُ فَيَكُونُ لِلْإِمَامِ ثَلَاثَةٌ وَأَسْهُمٌ مِنْ سِتَّةٍ وَالثَّلَاثَةُ الْأَسْهُمُ لِأَيَّامٍ»

۱- سید مرتضی از امیرالمؤمنین روایت کرده است که فرمود:

«ثم إنَّ للقائم بأمر المسلمین بعد ذلك الأنفال التي كانت لرسول الله ﷺ».

«سپس بعد از آن، انفالی که برای رسول خدا بود، برای کسی است که امور مسلمانان را به عهده بگیرد».

[رسالة المحکم والمتشابه: ص ۵۹].

۲- بیهقی، السنن الكبرى: ج ۶، ص ۳۴۲، والمصنّف: ج ۵، ص ۲۳۸.

۳- بیهقی، السنن الكبرى: ج ۶، ص ۳۴۳.

۴- همان: ص ۳۴۲، و عبدالرزاق، المصنّف: ج ۵، ص ۲۳۷.

أَلِ الرَّسُولِ وَمَسَاكِينِهِمْ وَأَبْنَاءَ سَبِيلِهِمْ وَإِنَّمَا صَارَتْ لِلْإِمَامِ وَحْدَهُ مِنَ الْخُمْسِ ثَلَاثَةٌ أَنَّهُمْ لِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَلَزَمَهُ بِمَا أَلَزَمَ النَّبِيَّ ص مِنْ تَرْبِيَةِ الْيَتَامِ وَمُؤْنَةِ الْمُسْلِمِينَ وَقَضَاءِ دُيُونِهِمْ وَحَمَلِهِمْ فِي الْحَجِّ وَالْجِهَادِ» «خمس غنیمت‌ها جدا شده و بر شش سهم تقسیم می‌شود: یک سهم مال خدا، و یک سهم مال رسول خدا ﷺ و یک سهم مال امام. پس سهم خدا و رسول را امام به ارث می‌برد، در نتیجه، امام سه سهم از شش سهم را دارد و سه سهم دیگر مال یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان آل رسول است. و از آن جهت، امام به تنهایی سه سهم دارد که خداوند او را ملزم کرده است بدانچه پیامبر را ملزم نموده است، از جمله: تربیت یتیمان و عهده‌دار بودن هزینه مسلمانان و پرداختن قرض‌های ایشان [یعنی قرض کسانی که قدرت پرداخت قرض خود را ندارند] و بردن مسلمانان به حج و جهاد»<sup>(۱)</sup>.

پس در مقابل این سه سهمی که امام یا پیشوای مسلمین از خمس غنیمت‌های جنگی برمی‌دارد، عهده‌دار انجام کارهای فوق‌الذکر است.

بنابراین معلوم شد که امتیاز بنی‌هاشم در حقی معلوم و اختصاص دادن به خمسی چنین [در بیست و پنج چیز و بیشتر] هرگز با روح شریعت و کتاب و سنت موافقت ندارد. اما این عذر که چون زکات بر بنی‌هاشم حرام شده، در مقابل آن، خمس واجب گشته است نیز عذری بدتر از گناه است، زیرا:

**اولاً:** چنان که قبلاً ثابت شد، حرمت صدقه بر بنی‌هاشم دلیلی ندارد، و اگر رسول خدا ﷺ از بابت مصلحت چنین عمل کرده است، حکمی ابدی نبوده است، چنان که بلافاصله بعد از وی، تمام اهل بیت او و بنی‌هاشم، از بیت‌المال، که همان زکات و صدقات بود، می‌گرفتند و استفاده می‌کردند.

**ثانیاً:** بر فرض آنکه زکات غیر بنی‌هاشم بر بنی‌هاشم حرام باشد، زکات اغنیای بنی‌هاشم بر فقرای بنی‌هاشم حرام نیست، و احادیث بسیاری در این باب وارد شده است، که از آوردن آن به علت تطویل معذوریم، و فتوای عموم فقهای شیعه نیز بر آن است.

ناگفته معلوم و مشهود است که اگر ثروتمندان طبقه سادات، زکات را چنان که

۱- تفسیر علی بن ابراهیم: ص ۲۵۴.

خدا مقرر فرموده است ادا کنند، نه تنها برای فقرای سادات کافی است، بلکه فقرای بسیار دیگری را نیز تأمین می‌کند. بنابراین دیگر چه نیازی است به چنین خمسی که روی هیچ قاعده و حساب و میزان و ملاکی نیست و ظالمانه‌ترین حقی است که برای طبقه خاصی تعیین و جعل شده، و در نهایت، موجب تهمت به رسول بزرگوار شریعت است؟ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَدُوِّ جَاحِدٍ وَصَدِيقِ جَاهِلٍ.

### ۶- پرداخت خمس در زمان غیبت

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد، بر اهل تحقیق و جویندگان حقیقت معلوم گردید که موضوع خمس و حقیقت آن، چه بوده است. اصل خمس در ابتدای امر، مخصوص غنیمت‌های جنگی بود، و بین یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان عموم صرف می‌شد، و بنی‌هاشم نیز مانند دیگران سهمی داشتند. و تمام این موارد، زیر نظر رسول خدا ﷺ تقسیم می‌شد و آن حضرت به هر کس، هر چه می‌خواست می‌داد. با این حال، به صورتی درآمد که تدریجاً دامنه آن را به اموال مشمول زکات، چون معادن، دفینه‌ها و یافته‌های غواصی کشانند، و بعداً به همه اموال و ارباح تعمیم دادند. اما با تمام این اوصاف، طبق احادیثی که گذشت و دیدیم، سرانجام ائمه علیهم السلام آن را به شیعیان خود مباح کردند و بخشیدند. لیکن دایه‌های دلسوزتر از مادر، همچنان دادن خمس را از اشیاء مذکور، به علاوه غنیمت‌های جنگ واجب گرفتند. ولی از آنجا که امام فعلاً ناپیداست و امکان دسترسی به حضرتش نیست، در همین خمس [مخصوصاً خمس ارباح مکاسب که اختصاص به امام داشت] به اشکال برخوردند. لذا دچار تشتت و اختلاف شدند، به گونه‌ای که گروهی از آنان بکلی خمس دادن را واجب نمی‌دانند، بدین شرح:

۱- در کتاب «تجدید الدّواریس» که از جمله تازه‌ترین کتاب‌های فقهی است که در

زمان ما نوشته شده است، عبارتی دارد به این مضمون:

«اصحاب [یعنی فقه‌های شیعه] در حکم اخماس در زمان غیبت و انقطاع سفارت،

در اختلاف می‌باشند بر چند قولی که از جمله آن اقوال این است که بدانچه شیعه

مالک می‌شود از هر گونه اموالی که بوده باشد، خمس تعلق نمی‌گیرد»<sup>(۱)</sup>.

این قول را شیخ مفید در «المُتَمَّنِعَة» و شیخ طوسی در «التَّهْيَاة» و «المبسوط» از قول برخی علمای شیعه نقل کرده‌اند، و ظاهراً نظر سلاّر دیلمی هم در «المراسیم» همین است. سبزواری در «ذخیره المعاد» نیز به همین قول قائل شده است.

۲- همدانی از قول سبزواری در «ذخیره المعاد» چنین آورده است:

«دلیلی بر ثبوت خمس در زمان غیبت نیست، زیرا دلیل خمس، منحصر به آیه و اخبار است و در هیچ‌یک از این دو سند برای پرداختِ خمس دلیلی وجود ندارد. اما آیه از آن جهت که خمس مخصوص غنائم دارالحرب است، آن هم مختص به حال ظهور است، نه زمان غیبت».

سبزواری پس از آنکه گفته شیخ را در «التَّهْيَاة» نقل می‌کند، می‌نویسد:

«ويظهرُ من كلامه تجويز القول الأوّل (أي التحليل وجواز التصرف في الخمس) ونحوه» «از سخن او جایز دانستنِ قول اول و مانند آن برمی‌آید یعنی بخشیدنِ خمس و جواز تصرف در آن».

سپس می‌گوید:

«اما شيخ در «المبسوط» این قول را نپسندیده و قائل به دفن یا وصیت شده است».

۳- سخن شیخ طوسی در این موضوع چنین است:

«أما في حال الغيبة، فقد رخصوا لشيعتهم التصرف في حقوقهم مما يتعلق بالأخماس وغيرها فيما لا بدّ لهم منه من المناكح والمتاجر والمساكن. فأما ما عدا ذلك، فلا يجوز له التصرف فيه على حال. وما يستحقونه من الأخماس في الكنوز وغيرها في حال الغيبة، فقد اختلف قول أصحابنا فيه، وليس فيه نصّ مُعَيَّنٌ إلا أن كلّ واحد منهم قال قولاً يقتضيه الاحتياط» «اما در زمان غیبت به شیعیانشان اجازه دادند که در حق ایشان، که به انواع خمس و غیره، که بدان ناچارند، مانند هزینه ازدواج، تجارت و هزینه مسکن، تعلق می‌گیرد، تصرف کنند، اما در مواردی غیر آنها در هر حال نمی‌توان تصرف نمود، و نیز آن

حقی که در خمس دfine و غیره دارند در زمان غیبت، مورد اختلاف علمای شیعه است و در مورد آن نصی معین نیست، جز آنکه هریک از ایشان سخنی از روی احتیاط گفته‌اند»<sup>(۱)</sup>.  
 آنگاه قولِ دفن و وصیت را آورده، و چنان که دیده می‌شود، قولش مضطرب است.

۴- شیخ یوسف بحرانی عبارتی دارد که مضمونش چنین است:

«دوم: قائل شدن به سقوط خمس، چنان که استاد پیشکسوت ما [شیخ مفید] در صدر عبارت خود آورده است و آن، مذهب سلاّر نیز هست، بنابر آنچه [علامه حلی] در کتاب مختلف [شیعه] و جای دیگر از او نقل کرده است که: سلاّر بعد از ذکر منع از تصرف در خمس در زمان حضور، مگر با اجازه امام، گفته است: در این زمان [زمان غیبت] ائمه علیهم‌السلام تصرف در خمس را از روی کرم و فضل بر ما خصوصاً حلال فرموده‌اند. سپس صاحب حدائق گفته است: این قول را مولی محمد باقر خراسانی در «ذخیره المعاد»<sup>(۲)</sup> و شیخنا المحدث عبدالله بن صالح بحرانی نیز اختیار کرده‌اند، و مستند ایشان هم اخبار تحلیل است. این قول هم اکنون در میان گروهی از معاصرین، مشهور است»<sup>(۳)</sup>.

۵- علامه حلی می‌نویسد:

«احتج ابن الجنید بأصالة البراءة، وبما رواه عبد الله بن سنان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ليس الخمس إلا في الغنائم خاصة» «ابن جنید احتجاج کرده است به

۱- النّهاية: ص ۲۰۰، چاپ بیروت.

۲- در «ذخیره المعاد» می‌گوید:

«وقد ذكرنا سابقاً ترجيح سقوط خمس الأرباح في زمان الغيبة والمستفاد من الأخبار الكثيرة السابقة في بحث الأرباح».

«پیش از این گفتیم که سقوط خمس ارباح مکاسب در زمان غیبت، و آنچه که از اخبار بسیار گذشته در بحث ارباح استفاده می‌شود، بر اقوال دیگر ترجیح دارد».  
 آنگاه به احادیث تحلیل اشاره می‌کند، و آنها را صحیح می‌شمارد. سپس به طرح اشکالات وارد شده می‌پردازد و به همه آنها پاسخ می‌دهد.

۳- الحدائق الناضرة: ج ۱۲، الأقوال في حكم الخمس في زمن الغيبة.

اصل برائت ذمه [در عدم وجوب خمس] و به روایت عبدالله بن سنان که گفت: شنیدم جعفر بن محمد رضی الله عنه می گوید: نیست خمس، مگر فقط در غنیمت‌ها»<sup>(۱)</sup>.

او همچنین می گوید:

«قائلین به بخشش خمس، مانند سلار و غیره، به احادیثی استدلال کرده‌اند که دلالت بر اباحه دارد»<sup>(۲)</sup>.

و اظهار می‌دارد:

«اختلف علماؤنا في الخمس في حال الغيبة، فأسقط قوم عملاً بالأحاديث الدالة...»  
«علمای ما در مورد [پرداخت] خمس در زمان غیبت، اختلاف دارند و گروهی از ایشان عمل کردن به احادیث حاکی از [پرداخت خمس] را ساقط دانسته‌اند»<sup>(۳)</sup>.

۶- شیخ مفید درباره اختلاف شیعه در دادن خمس در زمان غیبت گفته است:

«قَدْ اختلف أصحابنا في حديث الخمس عند الغيبة وذهب كل فريق منهم فيه إلى مقال، فمنهم من يسقط فرض إخراج الغيبة الإمام بما تقدم من الرخص فيه من أخبار الأصحاب» «اصحاب ما درباره حدیث خمس در زمان غیبت، اختلاف کرده و هر گروهی از ایشان در مورد آن سخنی گفته‌اند، پس از میان ایشان، به دلیل رخصتی که در اخبار پیش گفته داده شده، برخی قائل به سقوط وجوب اخراج آن در زمان غیبت‌اند»<sup>(۴)</sup>.

۷- محقق حلی می‌نویسد:

«ثبت إباحة المناكح والمساکن والمتاجر في حال الغيبة...» «حلال بودن [نپرداختن خمس] هزینه‌های ازدواج و هزینه مسکن و سود تجارت ثابت در زمان غیبت، شده است...»<sup>(۵)</sup>.

۸- بحرانی از قول صاحب مدارک [موسوی عاملی] چنین نقل کرده است:

۱- مختلف الشیعة: ج ۳، ص ۳۱۴، چاپ جامعه مدرسین قم.

۲- ص ۳۹.

۳- منتهی المطلب: ج ۱، ص ۵۵۵.

۴- المؤمنة: ص ۴۶.

۵- شرایع الاسلام: ص ۳۵.

«والأصح إباحة ما يتعلق بالإمام عليه السلام من ذلك خاصة، للأخبار الكثيرة الدالة عليه» «و صحیح تر، مباح بودن [نپرداختن] چیزی است که آن اخبار، دلالت بر پرداخت آن دارد»<sup>(۱)</sup>.

۹- شیخ طوسی در رد بر اشکالات خمس اظهار می‌دارد:

«أَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْمَتَاجِرُ وَالْمَنَاقِحُ وَمَا يَجْرِي مَجْرَاهَا مِمَّا يَجِبُ لِلْإِمَامِ فِيهِ الْخُمْسُ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَبَاحُوا لَنَا ذَلِكَ وَسَوَّعُوا لَنَا التَّصَرُّفَ فِيهِ» «اما در مورد غنائم و تجارت و هزینة ازدواج و موارد شبیه آنها که واجب است خمس آنها به امام داده شود، ائمه آن را به ما بخشیده و اجازه داده‌اند که در آن تصرف کنیم»<sup>(۲)</sup>.

و سپس اخبار تحلیل را می‌آورد،

۱۰- ملا محسن فیض در کتاب «مفاتیح» پس از گفت‌وگو درباره خمس و

اختلاف در آن، و تحلیل آن به شیعیان توسط ائمه، می‌نویسد:

«الْأَصْحَحُ عِنْدِي سَقُوطُ مَا يَخْتَصُّ بِهِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِتَحْلِيلِهِمْ ذَلِكَ لِشِيعَتِهِمْ» «قول صحیح تر در نظر من، ساقط بودن آن چیزی است که مختص به ایشان عليه السلام است، به لحاظ آنکه ایشان آن را به شیعیانشان بخشیده‌اند»<sup>(۳)</sup>.

وی در آثار دیگرش مانند «الوافي»، «المحجّة البيضاء» و «النخبة الفقهية» نیز این عقیده را مفصل بیان داشته است.

۱- الحدائق الناظرة: ج ۱۲، ص ۴۴۲. این قول صاحب مدارک در آخر کتاب الخمس بدین نحو است:

«والأصح إباحة ما يتعلق بالإمام من ذلك خاصة للأخبار الكثيرة الدالة عليه كصحيحة علي بن مهزيار».

«و سخن صحیح تر، بخشش سهم خاص امام از آن است، به دلیل اخبار بسیاری که بر آن دلالت دارد، مانند صحیح علی بن مهزیار».

آنگاه اخبار تحلیل را آورده و به نقل اقوال و آراء فقهای شیعه پرداخته است و سرانجام می‌نویسد:

«وكيف كان، فالمستفاد من الأخبار المتقدمّة إباحة حقوقهم من جميع ذلك».

«و هرگونه باشد، آنچه از اخبار پیشین استفاده می‌شود، بخشش حقوقشان از همه آنهاست».

۲- تهذيب الأحكام: ج ۴، ص ۱۴۲.

۳- فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع: ج ۱، ص ۲۲۹.



۱۱- صاحب ریاض، پس از نقل قول بخشش از «عُمّانی» و «اسکافی»، خود آن را تأیید و تصویب نموده است.

۱۲- محمدتقی مجلسی در موضوع تحلیل خمس می‌گوید:

«گروهی گفته‌اند که همه انواع آن ساقط است، بقرینه اینکه علی علیه السلام فرمود: مردم در مورد شکم و فرج هلاک شدند، مگر شیعیان، و شکم عبارت از همه چیزهاست، چنان که حق سبحانه و تعالی فرموده است:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ [البقرة: ۱۸۸]

«و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید»<sup>(۱)</sup>.

۱۳- شیخ حسن بن زین‌الدین قائل به إباحة خمس و عدم وجوب آن است<sup>(۲)</sup>.

۱۴- عبدالله بن صالح البحرانی به نقل از «حدائق» بحرانی می‌گوید:

«يكون الخمس بإجمعه مباحاً للشيعة وساقطاً عنهم فلا يجب إخراجهم عليهم» «تمامی خمس برای شیعه مباح و از عهده ایشان ساقط است و پرداخت آن بر آنان واجب نیست». نتیجه تمام اقوال، آن است که پرداخت خمس در زمان غیبت، واجب نیست.

## ۷- مصرف سهم امام

با توجه به مباحث مطرح شده، تا اینجا معلوم گردید که بر فرض صحت اخبار خمس ارباح مکاسب، آن خمس، خاص امام است. به علاوه، فتاوی فقهای آقدم شیعه، و حتی بسیاری از متأخرین بر آنند که چون ائمه علیهم السلام خمس را بر شیعیان خود بخشیده‌اند، بدین جهت و جهات دیگر، وجوب پرداخت از ایشان ساقط است. اینک باید دید فقهایی که آن را واجب می‌دانند یا از باب احتیاط، پرداخت آن را بهتر می‌دانند، نظرشان در این مورد چیست، و چه مصرفی برای آن در نظر گرفته‌اند.

تمام کسانی که دادن خمس را واجب، یا به احتیاط نزدیکتر می‌دانند، ظاهراً فقهای زمان شیخ مفید به بعد هستند، به شرح زیر:

۱- لوامع صاحبقرانی: ج ۲، ص ۵۱.

۲- مُنتقى الجمان: ج ۲، ص ۱۴۵.

۱- شیخ مفید بعد از ذکر اختلاف شیعه در موضوع خمس، عباراتی با این مضمون می آورد:

«گروهی از علمای شیعه، گنجینه کردن آن را واجب دانسته و به این خبر استناد می کنند که: زمین در هنگام ظهور، گنج های خود را ظاهر می سازد، و چون آن حضرت قیام کند، خدای سبحان او را بر گنج ها دلالت می کند. پس آن گنج ها در هر جایی بوده باشد، آنجناب برمی دارد، و بعضی هم صِلَةُ ذَرِيَّةٍ و فقرای شیعه را به طریق استحباب نظر داده اند، و من این قول را دور از صواب نمی دانم. بعضی هم نظر داده اند که باید خمس را از مال جدا کند، برای اینکه آن را به صاحب الامر بدهد. پس اگر ترسید از اینکه مرگ او را قبل از ظهور دریابد، وصیت کند به کسی که به عقل و دیانت او اطمینان دارد، تا وی آن مال را تسلیم امام کند، هرگاه او را درک کرد. وگرنه وصیت کند به کسی که قائم مقام اوست در تقه و دیانت، به همین شرط، تا آنکه امام عليه السلام ظاهر شود».

آنگاه می نویسد:

«وهذا القول عِنْدِي أَوْضَحُ مِنْ جَمِيعِ مَا تَقَدَّمَ» «این قول در نزد من از تمام اقوالی که گذشت گویاتر است»<sup>(۱)</sup>.

۲- شیخ طوسی نیز همین نظر و عبارت شیخ مفید را نقل و تبعیت می کند، و در آخر می نویسد:

«وَإِنْ ذَهَبَ ذَاهِبٌ إِلَى مَا ذَكَرْنَاهُ فِي شَطْرِ الْخُمْسِ الَّذِي هُوَ خَالِصٌ لِلْإِمَامِ وَجَعَلَ الشَّطْرَ الْآخَرَ لِأَيَّتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ عَلَى مَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ لَمْ يَبْعُدْ إِصَابَتُهُ الْحَقُّ فِي ذَلِكَ بَلْ كَانَ عَلَى صَوَابٍ» «اگر کسی دنبال آن قولی برود که ما در خصوص نیمه خمس که خاص امام است مذکور داشتیم، و نیمه دیگر را -بنا بر آنچه در قرآن آمده است- به یتیمان آل محمد و درراه ماندگان و مستمندان ایشان اختصاص دهد، در این باره دور از حق نیست، بلکه به راه صواب است»<sup>(۲)</sup>.

۱- الْمُقْنَعَةُ: ص ۲۸۵.

۲- تَهْذِيبُ الْأَحْكَامِ: ج ۴، ص ۱۴۷.

مخفی نیست که این قول شیخ طوسی مربوط به خمس غنیمت‌های جنگی است، و خمس ارباح مکاسب، خاصّ امام است، چنان که اخبار دلالت دارد.

۳- محقق حلی بعد از آنکه نظرهای مختلف را در باب خمس آورده، درباره سهم امام نوشته است:

«وقیل: یجب حفظه ثم یوصی به عند ظهور إمارة الموت، وقیل: یدفن، وقیل: یصرف النصف إلى مستحقیه ویحفظ ما یختص به بالوصایة أو الدفن».

«بعضی گفته‌اند: حفظ آن واجب است، آنگاه در هنگامی که آثار مرگ ظاهر شد، بدان وصیت کند. و گفته شده است که دفن شود، و نیز گفته‌اند که آن نصف به مستحقانش مصرف شود، و آنچه که به وصیت یا دفن، مخصوص امام است، نگهداری شود»<sup>(۱)</sup>.

۴- علامه حلی عین عبارت شیخ مفید در بند ۱ را آورده است<sup>(۲)</sup>.

۵- ملا محمد تقی مجلسی در این خصوص می‌نویسد:

«مال آن حضرت را باید ضبط کرد و به اشخاص مورد اعتماد عادل سپرد، و همین گونه، دست به دست، تا وقت ظهور به آن حضرت برسانند. و برخی گفته‌اند که باید دفن کرد، چون احادیث وارد شده می‌گویند که در وقت ظهور، زمین گنج‌های خود را به آن حضرت می‌رساند. و بعضی گفته‌اند باید به دریا بیندازند. اما در مورد گرفتن آن از صاحبان اموال، به ایشان می‌گوییم: این از باب احتیاط است، و احتمالاً پرداخت خمس یا عشر، بر شما واجب نباشد، ولی هنگام پرداختن، یقیناً براءت ذمه ثابت است، والله تعالی اعلم»<sup>(۳)</sup>.

واقعا چه خوب است که آن را از روی احتیاط بپردازند، و از آن خوب‌تر، اینکه آن را به دریا اندازند، آفرین به این نظر!

۶- میرزای قمی گفته است:

۱- شرائع الإسلام: ج ۱، ص ۱۶۷.

۲- منتهی المطلب: ج ۱، ص ۵۵۵.

۳- لوامع صاحبقرانی: ج ۲، ص ۵۱.

«درباره خمس، در کلام اصحاب اختلاف شدید است»<sup>(۱)</sup>.

سپس قول شیخ مفید را آورده و همچنین اقوال دیگرانی را که قائل به عدم اخراج آن [از اموال] می‌باشند.

۷- شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء در جواب سؤال درباره دادن سهم امام به مجتهد، پس از پاسخ به آن می‌گوید:

«أما اليوم فقد صارَ مالُ الإمامِ سلامَ اللهُ عليه كمالِ الكافرِ الحرِّيِّ يَنْهَبُهُ كُلُّ مَنْ اسْتَوْلَى عَلَيْهِ، فلا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» «اما امروز، مال امام علیه السلام همچون مال کافر حربی شده است، که هر کس بدان دست یافت آن را به یغما می‌برد...»<sup>(۲)</sup>.

\*\*\*

در خاتمه بحث احادیث، باید یادآور شویم که در بین احادیث، تنها سه حدیث وجود دارد که مخالف حلیت خمس است:

حدیث نخست می‌گوید:

«از ابوبصیر روایت شده است که گفت: به حضرت محمد باقر علیه السلام عرض کردم خدا تو را نیکبخت کند، آسانترین چیزی که بنده به خاطر آن وارد آتش می‌شود چیست؟ فرمود: کسی که یک درهم از مال یتیم را بخورد، و ما یتیم هستیم»<sup>(۳)</sup>.

این حدیث از حیث سند، ضعیف و ناچیز است، زیرا یکی از رجال آن، علی بن ابی حمزه بطنانی است، که در کتب رجال، مردی بدنام‌تر از او نیست، تا جایی که وی را از پایه‌گذاران مذهب واقفیه و ملعون به زبان امام رضا علیه السلام معرفی کرده‌اند. همچنین از حیث مضمون، اینکه امام گفته: «ما یتیم هستیم»، هیچ ربطی به موضوع خمس ندارد.

۱- غنائم الأیام: ص ۳۸۶.

۲- الفردوس الاعلی: ص ۵۵.

۳- من لا یحضره الفقیه: ج ۲، ص ۴۱.

دو حدیث دیگر، که در «تهذیب الأحکام» شیخ طوسی<sup>(۱)</sup> است، از امام رضا علیه السلام روایت شده، و مضمون هر دو حدیث، آن است که آن حضرت، خمس خود را به اشخاص معینی حلال نفرموده است. هر چند مضمون حدیث، مخالفت چندانی با احادیث تحلیلیه ندارد، اما از حیث سند، این دو حدیث، از محمد بن یزید طبری روایت شده است، که اصلاً از او نامی در کتب رجال عامه و خاصه نیست. پس دو حدیث مذکور، هم مجهول السند است، و هم مجهول المضمون.



## فصل هفتم: فتاوی سقوط و بخشش خمس در زمان غیبت

در این فصل، فتاوی فقها و علمای برجسته و بزرگ شیعه را درباره وجوب پرداخت خمس و سهم امام در زمان غیبت امام زمان بررسی خواهیم کرد.

### ۱- ابن عقیل

شیخ فقیه جلیل، حسن بن علی بن ابی عقیل ابو محمد العمّانی الحذاء، متوفی اوایل قرن ۴ ق، معاصر شیخ کلینی و استاد ابن قولویه قمی [استاد شیخ مفید] است. وی از جمله متکلمین و از اعظم فقها و مجتهدین متقدم است. از جمله تألیفات وی کتاب «المتمسک بحبل آل الرسول» و کتاب «الکفر والفر» است. عموم علمای رجال او را ستایش کرده‌اند، خصوصاً شیخ مفید. صاحب «کشف الرموز» درباره او می‌گوید:

«حال این شیخ بزرگوار در ثقه و علم و فضل و کلام و فقه از آن ظاهرتر است که احتیاج به بیان داشته باشد، و عموم اصحاب را در نقل اقوال آن جناب و ضبط فتاوی او اعتنایی تام است. خصوصاً محقق اول [صاحب شرایع] و علامه حلی و علمای پس از ایشان. تاریخ وفاتش را دقیقاً ذکر نکرده‌اند، اما نزدیک به وفات کلینی دانسته‌اند.»

جهت اطلاع از شرح احوال وی می‌توان به کتب رجال، از جمله «قاموس الرجال» شیخ شوشتری<sup>(۱)</sup> مراجعه کرد.

شمس الدین عاملی [صاحب مدارک الأحكام] ذیل موضوع پرداخت خمس ارباح مکاسب و تجارات می‌گوید:

«حکاه الشهید فی البیان عن ظاهر ابن ابی عقیل أيضاً فقال: وظاهر ابن الجنید وابن ابی عقیل العفو عن هذا النوع وأنه لا خمس فيه» «از ظاهر سخن ابن جنید و ابن عقیل

۱- ج ۳، ص ۱۹۸.

چنین برمی آید که خمس این نوع درآمد کسب و تجارت، بخشیده شده است». میرزا محمد باقر خراسانی [صاحب ذخیره المعاد] نیز در باب خمس در شرح سخن علامه حلی در «ارشاد» در بخشی از کتابش با عنوان «فیما یفضل عن مئونة السنة له ولعیاله من أرباح التجارات والصناعات والزراعات»، می نویسد: «وظاهر ابن جنید وابن عقیل العفو عن هذا النوع لا خمس فيه» «ظاهر سخن ابن جنید و ابن عقیل، بخشش این نوع است که خمس در آن نیست». این عین عبارت «مدارك الأحكام» است.

## ۲- ابن جنید

عالم فقیه و مجتهد برجسته ابوعلی محمد بن احمد بن جنید بغدادی، متوفی ۳۸۷ ق، ملقب به کاتب و مشهور به اسکافی، معاصر شیخ صدوق، و همردیف و هم عقیده با حسن بن علی بن ابی عقیل بوده است، به طوری که کمتر اتفاق می افتاد که در فتوای موضوعی، با هم اختلاف داشته باشند. از این رو، در بین فقها به «قدیمین» مشهورند. وی صاحب تألیفات بسیاری، از جمله کتاب «تهذیب الشیعة لأحكام الشریعة» در حدود بیست مجلد است.

علامه حلی در کتاب «الخلاصة» وی را بدین صفات عالیه ستوده است: «كان شيخ الطائفة جید التصنيف وجه في أصحابنا، ثقة جلیل القدر...». محدث قمی نیز می گوید:

«كان من أعيان الطائفة وأعظم الفرقة وأفاضل قدماء الإمامية، وأكثرهم علماً وفقهاً وأدباً وتصنيفاً، وأحسنهم تحريراً وأدقهم نظراً، متكلم فقیه محدث أديب واسع العلم، صنّف في الفقه والكلام والأصول والأدب...» «به راستی که او از جمله سرشناسان و بزرگان مذهب و گروه شیعه، و برترین های علمای کهن امامیه، و عالم ترین، فقیه ترین و ادیب ترین آنان است. او یکی از بهترین ها در کار تألیف و تحریر کتاب، و صاحب نظری بسیار دقیق، و متکلمی دانا، محدث، ادیب و بسیار دانشمند است...»<sup>(۱)</sup>.

شرح احوال وی در کتب معتبر رجال مندرج است.



وی از جمله قائلین به عدم وجوب خمس ارباح مکاسب در زمان غیبت کبری بوده است، چنان که علامه حلی می‌گوید:

«احتجَّ ابْنُ الْجُنَيْدِ بِأَصَالَةِ بَرَاءَةِ الذَّمَّةِ» «ابن جنید به اصل بَرِيءُ الذَّمَّةِ بودن از پرداخت خمس استدلال نموده است»<sup>(۱)</sup>.

نیز محقق سبزواری در «ذخیره المعاد» و صاحب «مدارک الأحکام» گفته‌اند:

«ظاهر کلامه العفو عن هذا النوع وأنه لا تُخمس فيه» «از ظاهر سخن ابن جنید چنین برمی‌آید که او قائل به بخشش خمس ارباح مکاسب بوده است».

و نظرش این بود که درآمد کسب و کار مردم، مشمول خمس نیست.

### ۳- اسکافی

نام او ابوعلی محمد بن ابی‌بکر بن همّام بن سهیل الکاتب الاسکافی، متوفی ۳۳۶ ق است. نجاشی در رجال خود، وی را این گونه معرفی نموده است:

«شیخ أصحابنا ومُقدِّمهم له منزلة عظيمة، كثير الحديث» «بزرگ علمای شیعه و پیشکسوت آنان است، که جایگاهی بس بزرگ دارد، و حدیث بسیار می‌دانست».

لازم به یادآوری است که برخی از فقها، گاهی «ابن جنید» را نیز به نام «اسکافی» می‌آورند، اما معمول آن است که وی را به نام ابن جنید و این بزرگوار را به نام اسکافی می‌شناسند.

بنابر نقل صاحب ریاض العلماء، اسکافی عفو و تحلیل خمس را از شیعیان، از آن جهت قائل شده است که خمس ارباح مکاسب به شخص امام تعلق دارد.

### ۴- شیخ صدوق

وی ابو جعفر ثانی، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، متوفی ۳۸۱ ق، و در میان علمای شیعه، مشهور به «شیخ صدوق» و «رئیس المحدثین» است.

شخصیت شیخ صدوق در وثاقت و جلالت و حُسنِ حالت و علم و عدالت، مشهورتر از آن است که نیاز به دلیل و برهان باشد. اثر مهم و ماندگار وی، کتاب

۱- مختلف الشيعة: ج ۲، ص ۳۱.

معروف «من لایحضره الفقیه» است، که دومین مرجع اصلی از کتب اربعه شیعه به شمار می‌رود.

او در کتاب خویش، که منبع فقهی مهم شیعه است، فقط ۲۰ حدیث در موضوع خمس آورده است، که در هیچ‌کدام آنها ابدأً سخنی از خمس ارباح مکاسب و تجارات و درآمد روزانه دیده نمی‌شود، مگر در حدیث ۱۶ که از جمله احادیث تحلیلیه است. بقیه احادیث وی، مربوط به خمس غنیمت‌ای جنگی و معادن و دفینه‌هاست، که در حقیقت، همان زکات معادن و یافته‌های غواصی و دفینه است، که باید یک‌پنجم آن داده شود.

در سایر کتاب‌های شیخ صدوق مطلبی در موضوع خمس نیامده، مگر در «علل الشرایع»، که در آن نیز احادیث تحلیلیه آمده است<sup>(۱)</sup>. پس در نظر وی نیز خمس ارباح مکاسب، در زمان غیبت، بخشیده و تحلیل شده است.

#### ۵- شیخ طوسی

محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطائفة»، متوفی ۴۶۰ ق، از جمله مشهورترین و خوشنام‌ترین علما و فقهای شیعه به شمار می‌آید، و دو کتاب مهم از کتب اربعه «الاستبصار» و «تهذیب الاحکام» متعلق به اوست. وی درباره بخشودگی خمس می‌گوید:

«أَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْمَتَاجِرُ وَالْمَنَاجِحُ وَمَا يَجْرِي مَجْرَاهَا مِمَّا يَجِبُ لِلْإِمَامِ فِيهِ الْخُمْسُ فَإِنَّهُمْ عَلَيْهِ قَدْ أَبَاحُوا لَنَا ذَلِكَ وَسَوَّغُوا لَنَا التَّصَرُّفَ فِيهِ» «در غنیمت‌ها و تجارت کالا و در زناشویی‌ها و آنچه امثال این امور است، ائمه علیهم‌السلام اینها را برای ما مباح فرموده‌اند، و تصرف در آنها را برای ما روا و جایز شمرده‌اند»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب «المبسوط» که می‌توان گفت مجموعه فتاوی اوست، چنین می‌نویسد:

«وَأَمَّا حَالُ الْغَيْبَةِ فَقَدْ رَخَّصُوا لَشِيعَتِهِمُ التَّصَرُّفَ فِي حَقْوَقِهِمْ فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْأَخْمَاسِ وَغَيْرِهَا مِمَّا لَا بَدَّ مِنَ الْمَنَاجِحِ وَالْمَتَاجِرِ وَالْمَسَاكِنِ» «و اما در زمان غیبت، ایشان

۱- ج ۲، ص ۶۵، چاپ قم.

۲- تهذیب الاحکام: ج ۴، ص ۱۴۳.

تصرف در حقوقشان از خمس را برای شیعیانشان مجاز شمرده‌اند، و غیر از آن، که چاره‌ای از آن نیست، از جمله: خرج ازدواج و سود تجارت و هزینه مسکن...». عین همین عبارت شیخ را در کتاب «النهائة» نیز مشاهده می‌کنیم<sup>(۱)</sup>.

## ۶- شیخ سلار دیلمی

امام ابوعلی حمزة بن عبدالعزیز، ملقب به سلار دیلمی، متوفی ۴۶۳ ق، یکی از بزرگان و پیشینیان فقهای طایفه امامیه، و از شاگردان «شیخ مفید» و «سید مرتضی» و معاصر با «شیخ طوسی» است. گزارش شده که وی در غیاب شیخ مفید و سید مرتضی، به جای ایشان درس می‌گفت. برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار او می‌توان به کتب تراجم رجال شیعه، از جمله روضات الجنات، مراجعه کرد. وی بنابر نقل علامه حلی، انفال را نیز خاص امام می‌دانست، تا آنجا که می‌نویسد:

«وللإمام الخمس وفي هذا الزمان قد أحلّوا لنا ما نتصرّف من ذلك كرماً وفضلاً» [از همه انفال و اراضی موات و میراث بدون وارث و جنگل‌ها و صحرا و معادن و تیولها] برای امام، خمس است. لیکن در این زمان، از روی بزرگواری و بخشندگی، آنچه را که ما تصرف کنیم، بر ما حلال فرموده‌اند»<sup>(۲)</sup>.  
علامه حلی همچنین می‌نویسد:

«احتجّ السلار بما تقدم من الأحاديث الدّالة على التسويغ مطلقاً» [سلار به جهت احادیث تحلیلیه، که قبلاً گذشت، بر گوارا و مباح بودن خمس، به طور مطلق، احتجاج فرموده و تصرف در آن را جایز و روا شمرده است]<sup>(۳)</sup>.

## ۷- محقق ثانی

شیخ نورالدین ابوالحسن علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی عاملی، متوفای ۹۳۷ یا ۹۴۰ ق، شارح «قواعد الأحکام» و معروف به «محقق ثانی» است.

۱- النهائة: ص ۲۰۰، چاپ بیروت، ۱۳۹۰ ق.

۲- مختلف الشيعة: ج ۲، صص ۳۶-۳۷.

۳- ص ۳۷.

وی در زمان شاه طهماسب صفوی، دارای عالی‌ترین مقام و عنوان بود، به طوری که عزل و نصب امیران و فرمانداران، بدون نظر او صورت نمی‌گرفت. گزارش شده است که بسیاری از علما و فقها، افتخار شاگردی وی را داشته‌اند. نیز گفته‌اند که بعد از «خواجه نصیرالدین طوسی»، برای مذهب شیعه، مجدّدی چون محقق کرکی نیامده است.

او صاحب تألیفات بسیاری است، از جمله: «جامع المقاصد» در شرح قواعد علامه حلی، و «قطع اللجاج فی حلّ الخراج» و «رسالة جمعه». او ازدواج، مسکن و تجارت را از پرداخت خمس، معاف دانسته و اخبار تحلیلیه را تفسیر نموده، و می‌گوید:

«إنما المراد: إحلل ما لا بُدَّ منه من المناكح والمساكن والمتاجر».

«منظور از احادیث تحلیلیه، حلال نمودن آن چیزهایی است که [در زندگی] از آن چاره‌ای نیست، از قبیل: ازدواج، مسکن و تجارت [که جمیع اینها به نصّ احادیث تحلیلیه، بر شیعیان حلال شده است]»<sup>(۱)</sup>.

#### ۸- مقدّس اردبیلی

عالم متکلم فقیه، احمد بن محمد اردبیلی آذربایجانی، ملقب به مقدس اردبیلی متوفی ۹۹۳ ق، از جمله علمای بزرگ و فاضل شیعه، و معروف به زهد و تقوی بوده است. اثر مشهور او کتاب «زبدة البیان فی أحكام القرآن» در شرح و تفسیر «آیات الاحکام» است. در کتب تراجم شیعه، از قبیل «روضات الجنات» و «قصص العلماء» وی را در زمره اعظم علمای عصر و از معاریف مقدسین اخیار شمرده‌اند.

نظر وی درباره حلیّت خمس و عدم وجوب پرداخت آن از سوی شیعیان، روشن‌ترین نظری است که بعد از نظر «شیخ عبدالله بن صالح بحرانی» تا کنون دیده‌ایم. وی ذیل آیه ۴۱ سوره انفال، پس از آنکه روایت حکیم مؤذن بنی عبس را از حضرت صادق علیه السلام می‌آورد، که آن جناب فرمود: «والله هي الفائدة يوماً فيوماً»، «به خدا قسم که آن، سودِ روزانه است» در شرح آن می‌نویسد:

«ألا إنّ الظاهر أن لا قائلَ به وأنه تكليفٌ شاقٌّ والزامٌ شخصٍ بإخراجِ خمسٍ جميع ما

یملکه بمثله، مشکلاً. والأصل، والشريعة السهلة السمحة ينفيانه والرواية غير صحيحة وفي صراحتها أيضاً تأمل» «ظاهر، آن است که هیچ کس به چنین خمسی، که در فایده روزانه باشد، قائل نیست و این خود تکلیف شاقی است. نیز مجبور کردن شخص به بیرون کردن [کنار گذاشتن] یک پنجم از همه دارایی اش به مانند آن، ادعای سختی است، و اصل، و همچنین شریعت آسان و آسانگیر [اسلام] آن را نفی می کنند. از سویی، روایت هم صحیح نیست، و در صراحت آن نیز جای تأمل است».

تا آنجا که می فرماید:

«والأصل الدال على العدم، مع ظواهر بعض الآيات والأخبار» «اصل، دلالت بر نبودن چنین خمسی است، و ظواهر برخی آیات و اخبار نیز با اصل همراهی دارد».

روشن تر از اینها، نظر وی در کتاب «شرح ارشاد الاذهان» اوست، که در آن به تمام احادیثی که دلالت بر وجوب خمس بر ارباح مکاسب دارد، اشکال نموده و ضعف سند و متن آنها را به طور کامل آورده است. همچنین، از برخی احادیثی که آنها را بر وجوب خمس دلالت گرفته اند، وی عکس آن را ثابت کرده است، و سرانجام می نویسد:

«واعلم أن عموم الأخبار (الأول) يدل على السقوط بالكلية في زمان الغيبة والحضور بمعنى عدم الوجوب الحتمي، فكلهم عليه السلام أخبروا بذلك، فعلم عدم الوجوب الحتمي، فلا يرد أنه لا يجوز الإباحة لما بعد موتهم فإنه مال الغير مع التصريح في البعض بالسقوط إلى قيام القائم ويوم القيامة بل ظاهرها سقوط «الخمس» بالكلية حتى حصة الفقراء وإباحة أكله مطلقاً سواء أكل من ماله ذلك أو غيره، وهذه الأخبار هي التي دللت على السقوط حال الغيبة وكون الإيصال مستحباً كما هو مذهب البعض مع ما مر من عدم تحقق محل الوجوب إلا قليلاً لعدم دليل قوي على الأرباح والمكاسب وعدم الغنيمة..».

«بدان که عموم اخبار دسته اول [یعنی اخبار تحلیل خمس] دلالت می نماید بر سقوت خمس به طور کلی، چه در زمان غیبت، و چه در زمان حضور، یعنی وجوب حتمی نیست. پس چنان می نماید که همه ائمه عليه السلام بدین مسئله خبر داده اند. لذا واجب نبودن حتمی از آن معلوم می شود. در اینجا این اشکال وارد نمی شود که پس از مرگ ائمه، دیگر مباح بودن جایز نیست، زیرا آن، مال غیر است [یعنی مال امام زنده است] با اینکه در برخی اخبار

تصریح شده است که این سقوط، حکمش تا قیام قائم، یا تا روز قیامت است، بلکه ظاهر آن، این است که خمس، به طور کلی، ساقط است، حتی سهم فقراء، و خوردن آن، به طور مطلق، مباح است، خواه از مال خود شخص باشد، یا از مال غیر خودش. همین اخبار است که دلالت بر سقوط خمس در زمان غیبت دارد، و اینکه رسانیدن آن به دست اهلش مستحب است، چنان که روش بعضی از فقهاست. این اخبار با آنچه در محلّ وجوب تحقیق شد، معلوم شد که وجوب را شامل نیست، به علت عدم دلیل قوی بر خمس ارباح مکاسب، و اینکه ارباح مکاسب، جزو غنیمت نیست»<sup>(۱)</sup>.

قائل نبودن مقدس اردبیلی به خمس در زمان غیبت، چنان شهرت داشت که در زمان خود وی، شیخ ماجد بن فلاح شیبانی در کتاب «خراجیه» که به تأیید مقدس اردبیلی نوشته، تصریح می‌کند:

«والمُصنّف -دام ظلّه- یری عدم وجوب «الخمس» فی زمن الغیبة» «پدید آورنده این کتاب، قائل به عدم وجوب پرداخت خمس در زمان غیبت است»<sup>(۲)</sup>.

## ۹- قطیفی

شیخ ابو اسماعیل ابراهیم بن سلیمان القطیفی البحرانی، متوفای ۹۴۰ ق، معاصر و مخالف شیخ علی بن عبدالعالی محقق کرکی است، که در وصف او گفته‌اند:

«كان عالماً فاضلاً ورعاً صالحاً من كبار المُجتهدین وأعلام الفقهاء المحدثین».

او نیز تألیفات و تصنیفاتی دارد، از جمله: «الهادی إلى سبیل الرشاد فی شرح الإرشاد» و «تعین الفرقة الناجیه» و «نفحات الفوائد»<sup>(۳)</sup>.

وی درباره بخشودگی خمس می‌نویسد:

«أقول: الذی أذن أمّتنا علیه لشیعتهم فی زمن الغیبة: المناکح و فی وجه قوی له شاهد من الآثار: المساکن و المتاجر، وهو فی الأرضین مختصّ بما کان حقهم علیه» «آنچه را

۱- ص ۲۷۷.

۲- خراجیه: ص ۱۸۲.

۳- برای اطلاع از شرح حال مفصل او به کتاب‌های «روضات الجنات»، «قصص العلماء» و «الکئی والألقاب» مراجعه کنید.

که امامان شیعه علیهم السلام در زمان غیبت اجازه داده‌اند، آنهایی است که مربوط به زناشویی هاست، و در وجهی قوی که برای آن، شاهی از آثار وجود دارد، مساکن و خرید و فروش هاست، و آن در مورد اراضی، اختصاص دارد به حق ایشان»<sup>(۱)</sup>.

و آنجا که سخن شیخ طوسی را توضیح می‌دهد، از آن چنین نتیجه می‌گیرد:

«الأول إباحة التصرف للشيعة في «الخمس» والأراضي إلى أن يقوم قائم آل محمد عليه السلام»  
 «اولین نتیجه، مباح کردن تصرف برای شیعیان درباره خمس و اراضی است، تا هنگامی که قائم آل محمد عليه السلام قیام کند»<sup>(۲)</sup>.

نیز خبر دیگری را می‌آورد که امام فرموده:

«لَنَا الْخُمْسُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَنَا الْأَنْفَالُ وَلَنَا صَفْوُ الْمَالِ... ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا أَحْلَلْنَا ذَلِكَ لِشِيعَتِنَا» «در کتاب خدا خمس و انفال و صفوالمال برای ماست. سپس گفت: خدایا، همانا ما آن را برای شیعیان خود حلال کردیم»<sup>(۳)</sup>.

سپس می‌نویسد:

«مفهومه أنهم لم يحلّوا ذلك لغير شيعتهم».

یعنی چون به موجب فرموده امام عليه السلام خمس و انفال و صفوالمال، از آن امامان است، و چون امام عرض کرد: «خدایا ما آنها را به شیعیان خود حلال کردیم» مفهوم آن، این است که برای غیرشیعه چنین مزیتی نیست، و این تنها فرقه شیعه است که از حلال بودن خمس و انفال و غیره، بهره‌مند است.

#### ۱۰- حسن بن شهید ثانی

شیخ محقق ابومنصور حسن بن شهید ثانی [زین‌الدین]، متوفی ۱۰۱۱ ق، اهل و زاده روستای «جبع» در جبل عامل لبنان است. گزارش کرده‌اند که وی در علم و فقه و تحقیق و حُسن سلیقه و زیرکی و کثرت محاسن و کمالات، مشهورتر از آن است که بیان شود. شیخ حسن، صاحب تألیفات بسیاری است، که مهم‌ترین آنها عبارت است

۱- خراجیه: فصل السراج الوهاج فی مسألة الخراج، ص ۱۰۱.

۲- همان: ص ۱۱۶.

۳- همان: ص ۱۳۰.

از: «معالم الدین»، «تحریر طاوسی»، «شرح بر الفیة شهید ثانی» و «مناسک حج».

وی حدیث «حارث بن مغیره نصری» از امام صادق علیه السلام را این گونه می آورد:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ لَنَا أَمْوَالًا مِنْ غَلَّاتٍ وَتِجَارَاتٍ وَنَحْوِ ذَلِكَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ لَكَ فِيهَا حَقًّا قَالَ: فَلِمَ أَحَلَلْنَا إِذَا لَشِيعَتِنَا إِلَّا لِيَطِيبَ وَلَا ذَتَّهُمْ وَكُلُّ مَنْ وَالَى آبَائِي فَهُمْ فِي حِلٍّ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ حَقَّنَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ» «... به امام صادق عرض کردم: ما دارایی هایی از غلات و تجارت ها و مانند آن داریم و دانستم که شما در آن حقی دارید. گفت: پس چرا آن را برای شیعیان خود حلال کردیم، جز اینکه حلال زاده باشند؟ هر کس که ولایت پدران مرا دارد، آنچه که از حق ما در اختیار دارد، حلال است. پس باید که شاهد [این سخن را] به غایب برساند».

شیخ حسن ذیل این حدیث می گوید:

«قلت: لا يخفى قوة دلالة هذا الحديث على تحليل حق الإمام عليه السلام في خصوص النوع المعروف في كلام الأصحاب بالأرباح فإذا أضفته إلى الأخبار السابقة الدالة بمعرفة ما حققناه على اختصاصه عليه السلام بمُجْمَسِهَا عرفت وجه مصير بعض قدامتانا إلى عدم وجوب إخراجه بخصوصه في حال الغيبة، وتحققت أن استضعاف المتأخرين له ناشئ من قلة الفحص عن الأخبار ومعانيها والقناعة بميسور النظر إليها» «قدرت دلالت این حدیث بر حلال شمردن حق امام عليه السلام در خصوص این نوع خمس، که در سخن علمای شیعه به خمس ارباح معروف است، پوشیده نیست. پس اگر این حدیث را اضافه کنی به اخبار گذشته دلالت کننده به همراهی آنچه ما تحقیق کردیم، که خمس ارباح مکاسب به امام اختصاص دارد، آنگاه علت آنکه برخی از گذشتگان علمای ما که قائل به عدم وجوب اخراج [جدا کردن] این خمس، به ویژه در زمان غیبت، بوده اند را می دانی، و بر تو محقق خواهد شد که ضعیف شمردن علمای متأخر این احادیث را، ناشی از تفحص اندک در مورد اخبار و قناعت کردن به نگاه سرسری به این احادیث است».

شیخ یوسف بحرانی نیز این نظر را از قول وی آورده است<sup>(۱)</sup>.

۱- الحدائق الناضرة: ج ۱۲، ص ۴۴۳، چاپ نجف.



## ۱۱- صاحب مدارک

شمس الدین سید محمد بن علی بن حسین بن ابی الحسن موسوی عاملی جبّعی، متوفی ۱۰۰۹ق، معروف به «صاحب مدارک» است، چرا که اثر مهم او کتاب «مدارک الأحکام» در شرح «شرائع الإسلام» محقق حلّی است.

شیخ حرّ عاملی در کتاب «أملُ الأملِ» وی را این گونه وصف نموده است: «كان فاضلاً متبحراً باهراً محققاً مدققاً زاهداً عالماً عابداً ورعاً فقيهاً محدثاً كاملاً جامعاً للفنون والعلوم جليل القدر عظيم المنزلة...».

در یک کلام می توان گفت که وی، ممدوح عموم علمای امامیه است.

وی در کتاب مدارک الاحکام، ابتدا این جمله «شرایع الاسلام» را آورده است:

«الخمس ما يفضل من مؤونة السنّة له ولعیالیه...» «خمس، متعلق به چیزی است که از هزینه سال شخص و خانواده اش زیاد بیاید».

پس از آنکه احادیث تحلیل و نظر فقها را در آن مورد می آورد، در پی حدیث حارث بن مغیره می گوید:

«ومقتضى صحیحة الحارث بن المغيرة النصري، وصحیحة الفضلاء وما فی معناهما إباحتهم عليه السلام لشیعتهم حقوقهم من هذا النوع فإن ثبت اختصاصهم خمس ذلك وجب القول بالعمو عنه كما أطلقه ابن الجنید رحمه الله» «مقتضای حدیث صحیح حارث بن مغیره و صحیحة فضلاء، و آنچه در معنای آن دو نهفته است، این است که ائمه عليهم السلام حقوق خود را از این نوع [خمس ارباح مکاسب] برای شیعیان خود مباح فرموده اند. پس اگر ثابت شود که این خمس اختصاص به ایشان دارد، واجب است که قائل به بخشیدن آن باشیم، همچنان که ابن جنید رحمته الله آن را اطلاق فرموده است».

در خاتمه بحث خمس، پس از آنکه درباره سخن محقق حلّی در جایز دانستن مصرف خمس هزینه های ازدواج، هزینه مسکن و سود تجارت بحث نموده و منظور از آنها را بیان کرده است، می گوید:

«وكيف كان فالمستفاد من الأخبار المتقدمة إباحة حقوقهم من جميع ذلك والله العالم» «به هر صورت که باشد، آنچه از این اخبار استفاده می شود، آن است که حقوق ائمه از این اخماس [به مردم] بخشیده شده است، و خداوند داناست».

شیخ یوسف بحرانی نیز سقوط سهم امام را به علت تحلیل خود وی، به صاحب مدارک نسبت می‌دهد، زیرا صاحب مدارک فرموده است:

«والأصح إباحة ما يتعلق بالإمام عليه السلام من ذلك خاصّة، للأخبار الكثيرة الدالة عليه»  
«صحیح‌تر این است که آنچه به امام تعلق دارد [برای شیعیان] مباح است، و این از اخبار فراوانی فهمیده می‌شود که بر آن دلالت دارد»<sup>(۱)</sup>.

پس سهم امام از سایر خمس‌ها و جمیع خمس ارباح مکاسب، که خاصّ امام است، از نظر وی برای شیعیان مباح، و از ایشان ساقط است.

## ۱۲- محقق سبزواری

محمد باقر بن محمد مؤمن خراسانی سبزواری، متوفی ۱۰۹۰ق، عالم، حکیم، متکلم اصولی و محدث اهل سبزواری است، که بعداً در اصفهان ساکن شد و امرش بالا گرفت، تا حدی که شاه عباس دوم صفوی او را به امامت جمعه و جماعت گمارد، و منصب «شیخ الاسلامی» را به وی واگذاشت.

محقق سبزواری که از شاگردان شیخ بهایی است، با ملامحسن فیض کاشانی ألفتی تام و موافقتی تمام داشت، و در بسیاری از مسائل و احکام، با او همدستان بود. وی صاحب ۲۵ کتاب و رساله است، از جمله: شرحی مفصل بر «ارشاد» علامه حلی، موسوم به «ذخیره المعاد» که تا آخر احکام حج را شامل می‌شود، همچنین کتاب‌های «کفایة الفقه»، «کفایة الأحکام»، «شرح توحید صدوق» و رساله‌ای درباره وجوب عینی نماز جمعه و بسیاری آثار دیگر<sup>(۲)</sup>.

وی درباره وجوب پرداخت خمس چنین می‌گوید:

«إن الأخبار الدالة على وجوب الخُمس في الأرباح مُستفيضة، والقول به معروف بين الأصحاب لا سبيل إلى رده. ولكن المُستفاد من عدّة من الأخبار أنه مخصوص بالإمام، أو المُستفاد من كثير منها أنهم عليهم السلام أباحوه لشيعتهم... وأما الأخبار الدالة على أنهم عليهم السلام

۱- همان، ص ۴۴۲.

۲- برای اطلاع بیشتر از احوال وی به کتاب‌های «روضات الجنات»، «قصص العلماء» و تنقیح المقال: ج ۲، ص ۸۵ مراجعه کنید.

أباحوا «الخُمُس» مُطلقاً، أو النوع المذكورة منه، لشيعتهم فكثير» «اخباری که بر ارباح [سود کسب‌ها] دلالت دارد، به حدّ استفاضه است، و قائل بودن بدان در بین علمای شیعه معروف است، و راهی برای ردّ کردن آن نیست، لیکن آنچه از تعدادی از این اخبار استفاده می‌شود، آن است که این خمس، ویژه شخص امام است، و از بسیاری از آنها استفاده می‌شود که آن حضرات علیهم‌السلام آن را به شیعیان خود [بخشیده و] مباح فرموده‌اند. اما بسیارند اخباری که دلالت دارند بر آنکه ایشان مطلق خمس و همچنین نوع مذکور آن [یعنی خمس ارباح مکاسب] را به شیعیان خود بخشیده‌اند».

آنگاه حدیث حارث بن مغیره را آورده، سپس سخن شیخ حسن بن زین الدین را، چنان که قبلاً گذشت. پس از آن، اخبار تحلیل را آورده و گفته است:

«واعلم أن بعض هذه الروایات يدلُّ على الترخيص في خُمُس الأرباح وبعضها يدلُّ على التحليل والترخيص من مُطلق «الخُمُس»» «بدان که برخی از این روایات، دلالت می‌کند بر جایز بودن تصرف در خمس ارباح، و برخی از آنها دلالت دارد بر حلال بودن و جایز بودن تصرف در مطلق خمس [از هر نوع که باشد]».

وی در موضوع تقسیم خمس، پس از نقل اقوال علما می‌نویسد:

«وقد ذكرنا سابقاً ترجيح سقوط خُمُس الأرباح في زمان الغيبة، والمُستفاد من الأخبار الكثيرة السابقة» «ما پیش از این، ترجیح ساقط شدن خمس ارباح در زمان غیبت را، که از اخبار بسیاری استفاده می‌شود، ذکر نمودیم».

سپس به اخبار تحلیلیه اشاره کرده و به اشکالات وارد شده بر آن، جواب کافی و شافی می‌دهد.

عدم وجوب خمس از نظر محقق سبزواری مشهور است، تا جایی که مخالفین او، چون شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین، وی را به خاطر این فتوی را ملامت کرده‌اند. با اینکه او مصرف آن را در مورد یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان، احوط و اولی دانسته است. شیخ یوسف بحرانی هم قول به سقوط خمس را از قول وی آورده است<sup>(۱)</sup>.

۱- الحدائق الناضرة: ج ۱۲، ص ۴۳۸.

## ۱۳- ملاً محسن فیض کاشانی

محسن بن شاه مرتضی بن شاه محمود، متوفی ۱۰۹۰ق، معروف به فیض کاشانی، مشهورتر از آن است که نیازی به تعریف داشته باشد. برای اطلاع از احوال وی به منابع سابق الذکر مراجعه نمایید.

فیض کاشانی بجز دیوان اشعار، صاحب تألیفات بسیاری در موضوعات مختلف است، از جمله: «صافی» در تفسیر قرآن، «مفاتیح»، «وافی»، «شافی»، «المحجّة البیضاء» و آثار متعدد دیگر.

وی در کتاب «وافی» که شامل احادیث کتب اربعه است، می‌گوید:

«وأما فی مثل هذا الزمان حیث لا یُمكن الوصول إلیهم فیسقط حقهم رأساً دون السهام الباقیة لوجود مُستحقّها، ومن صرف الكل حیث یؤدّی إلى الأضناف الثلاثة فقد أحسن واحتاط» «اما در چنین زمانی، که دسترسی به ائمه علیهم السلام ممکن نیست، حقّ ایشان یکسره ساقط است، به جز سهام افراد باقی مانده [یتیمان، مستمندان، و در راه ماندگان] به علت وجود مستحقان ایشان، و هر کس همه آن را برای گروه سه گانه یادشده مصرف نماید، کار خوبی کرده و راه احتیاط را پیموده است».

در کتاب مفاتیح در کیفیت تقسیم خمس، پس از اشاره به جمله‌ای از اقوال مسئله، می‌نویسد:

«أقول: والأصح عندی سقوط ما یختص به لتحلیلهم ذلك لشیعتهم ووجوب صرف حصص الباقین إلى أهلها لعدم مانع فیه، ثمّ قال: ولو صرف الكل إلیهم لكان أحوط وأحسن».

شیخ یوسف بحرانی هم قول به سقوط حق امام را به فیض کاشانی نسبت داده است<sup>(۱)</sup>.

## ۱۴- شیخ حرّ عاملی

شیخ محدث فقیه محمد بن حسن بن علی بن علی بن محمد، معروف به «شیخ حرّ عاملی»، متوفی ۱۱۰۴ق، از علمای بسیار معروف و سرشناس امامیه و صاحب

۱- همان: ص ۴۴۲.

کتاب مشهور «وسائل الشیعة» است، که جامع احادیث کتب اربعه و سایر کتب فقهی شیعه می باشد. شرح حال مفصل وی را در تمام کتب تراجم رجال می توان دید.

نظر او درباره پرداخت خمس چنین است:

«إِبَاحَةُ حِصَّةِ الْإِمَامِ مِنَ الْخُمْسِ لِلشَّيْعَةِ مَعَ تَعَدُّرِ إِيْصَالِهَا إِلَيْهِ وَعَدَمِ احْتِيَاجِ السَّادَاتِ وَجَوَازِ تَصَرُّفِ الشَّيْعَةِ فِي الْأَنْفَالِ وَالْفَيْءِ وَسَائِرِ حُقُوقِ الْإِمَامِ مَعَ الْحَاجَةِ وَتَعَدُّرِ الْإِيْصَالِ»  
 «سهم امام از خمس، در صورتی که نتوان آن را به امام رسانید، و در صورت عدم نیاز سادات، برای شیعه مباح و حلال است. نیز تصرف شیعه در انفال و فیه و سایر حقوق امام، در صورت نیاز و معذور بودن از رسانیدن آن به امام، مجاز است»<sup>(۱)</sup>.

شیخ یوسف بحرانی همین نسبت را به ایشان می دهد، که وی قائل به سقوط سهم امام علیه السلام است<sup>(۲)</sup>.

## ۱۵- شیخ یوسف بحرانی

شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بن احمد البحرانی، متوفی ۱۱۸۰ق، صاحب آثاری چون «الحدائق الناضرة» و «الدّرر النجفیة» و دیگر آثار ارزشمند است. وی اعتقاد دارد:

«وَأَمَّا حَالُ الْغِيْبَةِ فَالظَّاهِرُ عِنْدِي هُوَ صَرْفُ حِصَّةِ الْأَصْنَافِ [أَيِ الْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ: الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ] عَلَيْهِمْ، كَمَا هُوَ عَلَيْهِ جُمْهُورُ أَصْحَابِنَا فِيْمَا مَضَى مِنْ نَقْلِ أَقْوَالِهِمْ بِمَا دَلَّ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الْآيَةِ وَالْأَخْبَارِ الْمُتَقَدِّمَةِ فِي الْقِسْمِ الْأَوَّلِ الْمُؤَكَّدِ بِالْأَخْبَارِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْقِسْمِ الثَّانِي، فَيَجِبُ إِيْصَالُهَا إِلَيْهِمْ لِعَدَمِ الْمَانِعِ مِنْ ذَلِكَ. وَأَمَّا حَقُّهُ فَالظَّاهِرُ تَحْلِيلُهُ لِلشَّيْعَةِ لِلتَّوْقِيعِ مِنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ الْمُتَقَدِّمِ» «تکلیف خمس در زمان غیبت: آنچه در نظر من مسلم است، این است که سهم گروه های سه گانه [یعنی یتیمان و مستمندان و درراه ماندگان] چنان که تمام علمای شیعه قائلند، و چنان که اقوال آنها قبلاً گذشت، و آیه و اخبار گذشته نیز آنها را تأیید می نماید، باید به خود ایشان داده شود، زیرا هیچ مانعی برای این عمل نیست. اما حق [یا سهم] امام: پس آنچه مسلم است آن است که

۱- وسائل الشیعة: کتاب الخمس، باب ۴.

۲- الحدائق الناضرة: ج ۱۲، ص ۴۴۲.

تصرف در آن برای شیعه حلال است، به دلیل توقیعی که از صاحب الزمان صادر شده است، و پیش از این ارائه شد<sup>(۱)</sup> [خبر بخشش از سوی امام زمان، حدیث ۲۷].  
دلالیت آیه شریفه بر خمس، فقط خمس غنیمت‌های جنگی است، و خمسی که اصناف سه‌گانه در آن حق دارند، تنها در غنیمت جنگی است. اما خمس ارباح مکاسب و غیره، اختصاص به امام دارد، که مورد عفو و إباحه است.

### ۱۶- صاحب جواهر

عالم فقیه، شیخ محمد حسن بن شیخ باقر نجفی، متوفی ۱۲۶۶ق، از جمله اعلام علما و اعظام فقهای امامیه اثناعشری است. وی شاگرد «شیخ جعفر کاشف الغطاء» و مؤلف کتاب معروف «جواهر الکلام» در فقه است. وی در موضوع خمس، چنین اظهار نظر می‌کند:

«لولا وحشة الإنفراد عن ظاهر اتفاق الأصحاب لأمكن دعوى ظهور الأخبار في أن «الخمس» جميعه للإمام» «اگر ترس از تنها ماندن از همسویی علمای شیعه [در این موضوع] نبود، امکان داشت ادعا شود که ظهور کلیه اخبار در این است که تمام خمس، از هر نوع، خاص و مال امام عليه السلام است»<sup>(۲)</sup>.

فتوای وی، مغز و حقیقت اخبار خمس است، که نشان می‌دهد خمس ارباح مکاسب، مخصوص امام است. با توجه به اخبار تحلیلیه، که بیش از سی حدیث در این باب از ائمه عليهم السلام آمده است که آن بزرگواران، آن را به شیعیان بخشیده‌اند، درمی‌یابیم که نتیجه آن چیست، هر چند که او از اظهار فتوا در این باب خودداری کرده است، و ما پی می‌بریم که علتش چه بوده است. اما با بیانی که در همین کتاب آمده است، تا حدی نظر خود را گفته، و حرف دل را آشکار نموده است.

او از وضع زمان خود گله می‌کند، که چگونه افرادی با ادعای وکالت و توکیل فقیه، مال امام را گرفته و مصرف یا اسراف می‌کنند، و می‌فرماید:

«و اما اینکه استناد به اذن فحوی می‌شود، از آن، حصول علم به رضای امام موجود

۱- همان: ص ۴۴۷.

۲- جواهر الکلام: کتاب الزکاة، ج ۱۶، ص ۱۵۵.

نیست، زیرا تشخیص مصالح و مفاسد، مشکل است، خصوصاً از کسانی که چندان پایبند زهد نیستند، خلوص نفس ندارند و دوستی و خویشاوندی و امثال آن را از مصالح دنیوی، اولی از هر چیزی می‌دانند، و بعضی را بر بعضی ترجیح می‌دهند، و مابقی را در شدت جوع و سرگردانی باقی می‌گذارند. بسا باشد که کسی بدانچه از مال امام دریافت داشته، مستغنی شده باشد، لیکن حيله به کار برده و آن را به زن یا فرزند خود تملیک می‌کند، تا خود، باز فقیر مانده و دست گدائیش را دراز کند، و باز هرچه می‌خواهد از مردم بگیرد. به راستی این عمل را چگونه می‌توان با عمل امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به عقیل مقایسه کرد، که باعث شد از فرط نیاز، از جنابش بگریزد؟»<sup>(۱)</sup>.

آنگاه در نیابت و وکالت فقها از جانب امام، اشکالاتی وارد کرده است، که برای تحقیق و تفصیل باید به آن کتاب مراجعه کرد.

خلاصه کلام این است که چون به نظر ایشان نیز تمام خمس‌ها مال امام است، و به استناد اخبار تحلیلیه، امام سهم خود را به عموم شیعیان حلال کرده است، پس پرداخت خمس، از هر چه باشد، از شیعیان ساقط است.

## ۱۷- محدث بحرانی

آخرین فتوا از فتاوی علمای اثناعشری، که در این مختصر، از نظر ارباب بصیرت می‌گذارد، فتوای شیخ محدث عبدالله بن صالح بن جمعة بن شعبان بحرانی، متوفی ۱۱۳۵ق است. از آثار وی می‌توان به «جواهرالبحرین فی احکام الثقلین»، «الصحيفة العلویة»، «رسالة التحرير بمسائل الديباج والحریر» و «مُنية الممارسین فی اجوبة الشيخ یاسین» اشاره کرد. شرح حال او را در کتب تراجم رجال شیعه ملاحظه نمایید.

با اینکه وی در قرن دوازدهم هجری می‌زیست، و با ترتیبی که ما نام و نظر فقهای کرام را آوردیم، حق بود که نام او را پیش از نام شیخ یوسف بحرانی ذکر می‌کردیم، اما از آنجا که وی در میان علمای امامیه صراحت لهجه و شجاعت خاصی

۱- همان: ج ۱۶، ص ۱۷۴.

داشت، و به طور صریح و قاطع نظر خود را اظهار داشته است، از این جهت، نام و نظر آن جناب را در خاتمه این بخش آوردیم.

نظر محدث بحرانی را عده‌ای از علمای شیعه در کتب خود آورده‌اند<sup>(۱)</sup>، اما عبارتی که صاحب جواهر در اباحه خمس از قول آن بزرگوار آورده است، از همه صریح‌تر است. وی ضمن سخن خود چنین نتیجه می‌گیرد:

«يَكُونُ الْخُمْسُ بِأَجْمَعِهِ مُبَاحًا لِلشَّيْعَةِ وَسَاقِطًا عَنْهُمْ فَلَا يَجِبُ إِخْرَاجُهُ عَلَيْهِمْ» [با

وجود این همه احادیث تحلیلیه، نتیجه می‌گیریم که] خمس با تمام انواعش [خمس غنیمت‌ها، ارباح مکاسب، دفینه‌ها، یافته‌های غواصی و میراث] برای شیعه مباح بوده و از ایشان ساقط است. پس اخراج [یا کنار گذاشتن] خمس و پرداخت آن، بر آنان واجب نیست<sup>(۲)</sup>.

اگر می‌خواستیم شمار علمای بزرگ شیعه را با نام و نشان و فتوا در این مختصر بیاوریم، کار به تطویل و تفصیل می‌کشید، و مشکل می‌نمود. لذا به این مقدار اکتفا کردیم، که برای اهل انصاف، کافی است.

در خاتمه این بحث، از یادآوری این نکته ناگزیریم که ذیل فتاوی‌ای تعدادی از این فقها آمده، و آن، این است که دادن سهم اصناف سه گانه [یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان] از خمس، احسن و احوط است. باید دانست که این نظر، از آن جهت است که چون بر حسب احادیث مذکور، همه خمس‌ها، حتی خمس غنیمت‌های جنگی، اختصاص به امام دارد، اما به نص آیه شریفه، اینان نیز در آن سهمی دارند، لذا دادن سهم ایشان را احتیاط می‌کنند، وگرنه، از خمس ارباح مکاسب هرگز سهمی ندارند، چرا که آن، حق خاص امام است، که وی نیز آن را بخشیده است.

### ختم کلام در این مقام

بر خوانندگان حقیقت‌جو و حق‌شناس، که با دقت و انصاف، این اوراق را مطالعه کرده‌اند، معلوم شده است که خمسی که اکنون بین شیعه و فقهای آن معمول است،

۱- الحدائق الناضرة: ج ۱۲، ص ۴۳۸.

۲- کتاب الخمس، المسألة الثانية.



به طوری که تقریباً خمس تمام اشیاء را منحصر به امام غایب و فرزندان هاشم می‌دانند، هیچ‌گاه در زمان مسلمانان نخستین، از زمان رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ معمول نبوده است، و کتاب و سنت از آن بی‌خبرند. احادیث ضعیفی هم آن را فقط برای امام اثبات می‌کند، و ائمه هم طبق همان احادیث، بلکه بهتر و بیشتر، به حدّ تواتر یا استفاضه، آن را به شیعیان بخشیده‌اند. حال، انگیزه آن چه بوده، که به این صورت درآمده است، و نتیجه آن با این کیفیت چیست؟ و امروزه از همین ممرّ -با اینکه بیشتر مردم از پرداخت آن امتناع می‌کنند- پول‌هایی کلان و بودجه‌هایی سنگین برای چه اموری تهیه و مصرف می‌شود؟ چنانچه خالی از هرگونه حبّ و بغضی این کتاب را مطالعه فرموده باشید، بدون تردید به آن انگیزه پی برده‌اید.

خمسی که کتاب خدا آن را صریحاً تصدیق، و سیره و سنت پیامبر اسلام آن را تأیید می‌کند، تنها خمس غنیمت‌های جنگی است، و آن هم در اختیار پیشوای مسلمانان است، که به هر مصلحتی که می‌داند، صرف نماید. با این وجود، اگر با صرف نظر از احکام روشن کتاب خدا و سنت متقن رسول الله ﷺ همین احادیث ضعیف و اخبار نحیف را بین خود و خدا حجت قرار دهیم، باز هم در کم‌تر از ده حدیث ضعیف، وجوب خمس، مخصوصاً خمس ارباح مکاسب، که خاص امام می‌باشد، اثبات شده است. در حالی که در بیش از سی حدیث معتبر، همان امام خمس را به شیعیان بخشیده، و برای آنان حلال کرده است. حال با فرض اینکه فهم کتاب خدا، که در آن اثری از این خمس نیست، برای امثال ما که امام نیستیم، مشکل باشد و امتیاز فهم و تفسیر قرآن، خاصّ امام زمان باشد -که خود این ادعا مخالف عقل و وجدان و ضدّ بیان صریح قرآن است- و با فرض اینکه تشخیص صحیح و سقیم احادیث، در شأن مجتهدین چنین و چنان باشد، باری، لا اقل فهم فتاوا و آراء مجتهدان باید برای هر مقلّد و مکلفی آسان باشد. ما نیز با تنزّل تا این حدّ، آراء و فتاوی روشن چندین نفر از علمای عالی‌مقام و فقهای مشهور و سرشناس شیعه را در این اوراق از نظر خوانندگان گذرانیدیم، تا خود با مطالعه آنها به حقیقت پی ببرند، و بدانند که با اعتقاد به وجود چنین خمس، باز هم شاه (امام) بخشیده، اما

وزیر (آیت‌الله) نبخشیده است.

اما هر چند احتمال پرداخت خمس معادن، دفینه‌ها و یافته‌های غواصی، از خمس غنیمت‌های جنگ با کفار کمتر است، هر چه باشد، یک‌پنجمی است که به جای یک‌دهم زکات غلات و یک‌سی‌ام زکات گاو، و یک‌چهارم زکات طلا و نقره و گوسفند گرفته می‌شود، و همچنین، یک‌پنجم مال مخلوط به حرام، که مصرف تمام اینها، همانند مصرف زکات است، و هیچ ربطی به خمس -به اصطلاح- مال سادات ندارد.

آنچه باعث شد که ما زحمت تتبع و تحقیق و تألیف را در این خصوص بر خود هموار کنیم، و بسا که با این عمل، خود را در معرض بغض و عداوت و نفرت و تهمت بسیاری قرار دهیم.

خدا را شاهد می‌گیریم ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ هدفمان فقط رفع این تهمت و نسبت به صاحب شریعت بود، که مبدا پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ -که صرف نظر از جنبه پیامبری، فرزانه‌ترین فرد بشر و غمخوارترین شخص نوع انسان نسبت به جامعه انسانی است- متهم شود که فرزندزادگان دختر خود، و سایر خویشاوندان دور و نزدیکش را به حقوقی اختصاص و امتیاز داده است که از حیث ماده و مدت، عزیزترین، پرمایه‌ترین، طولانی‌ترین و بادوام‌ترین حقی است که هیچ‌یک از پادشاهان جبار یا نامدار، برای فرزندان خود چنین آتیه‌ای پیش‌بینی نکرده‌اند. به طوری که یک‌پنجم ثروت روی زمین، اختصاص به گروهی از مردم دارد که یک صد هزارم جمعیت روی زمین نیستند، که اگر واقعاً روزی صورت عمل به خود گیرد، به هر سید روزانه بیش از هزار، بلکه هزاران تومان باید داد. در حالی که نصف دیگر آن، بدون صاحب است، و به فتوای فقهای شیعه [آن فقهای که پرداختش را واجب می‌دانند] باید آن را در زیر زمین دفن کرد، و یا در بیابان‌ها به صورت گنج پنهان کرد، تا روزی که امام غایب، ظاهر شود و آن را تصرف کند. یا باید به طور ودیعه به اشخاص موثق سپرده شود، تا بعد از هزاران سال، آن را به صاحب‌الزمان برسانند. یا اینکه آن را در دریا افکنند. در مقابل آن، زکاتی را برای فقیرای غیر بنی‌هاشم (غیر

سید) مقرر داشته‌اند، که اگر به صورتی پرداخت شود که امروز درآورده‌اند، در سال به هر نفر، بیش از ده الی پانزده تومان نمی‌رسد<sup>(۱)</sup>، چنان که این مدعا در کتاب زکات اثبات شده است.

آیا این نوع عقیده و عملکرد، موجب تهمت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شریعت اسلام نیست؟ این تهمت به شریعت و رسول، بیشتر بدان جهت مؤثر و کارگر است، که برای این ثروت بی‌پایان، مصرف دیگری به نظر نیامده است، جز مصرف آن برای یتیمان، مستمندان و در راه‌ماندگان این طبقه.

شیخ طوسی، که از بزرگترین فقهای شیعه است، صریحاً می‌نویسد:

«لیس لغيرهم شیء من الأ خمس».

«برای غیر بنی‌هاشم از انواع خمس چیزی [سهمی] نیست»<sup>(۲)</sup>.

برخی از فقها در این زمان از شناخت این وضع متشبث شده‌اند به اینکه این مال، در اختیار امام و پیشوای مسلمانان است، که در هر موردی که لازم بداند هزینه نماید، و این، ادعایی است که سندی ندارد، جز حدیث حماد بن عیسی از امام موسی کاظم علیه السلام. اولاً این حدیث، صحیح نیست، ثانیاً در آن حدیث، خمس موكول به مصرف توسط امام زمان، خمس غنیمت‌های جنگی است که از کفار و بت‌پرستان عاید مسلمانان می‌گردد، نه خمسی که از شیعیان گرفته می‌شود. به هر صورت، به نظر ما وضع موجود را هرگز نمی‌توان با عقل و شرع، موافق و مطابق نمود، خصوصاً که نتیجه‌ای که تا کنون از آن گرفته شده است، چندان مطلوب نیست. زیرا نتیجه‌ای که از اختصاص سهم اصناف سه‌گانه حاصل شده است، تحمیل یک عده افراد بیکار و تن‌پرور است، که احتمالاً، به دروغ، خود را به سیادت منتسب کرده‌اند و از این طریق، به تن‌آسایی و مفت‌خواری پرداخته‌اند.

از سهم دیگر آن، که معروف به «سهم امام» است، امروز به روشی و در موردی استفاده می‌شود که بهتر بود طبق همان فتاوی فقهای قدیم، در زمین دفن، یا در دریا

۱- مجدداً تأکید می‌کنیم که این محاسبات، مربوط به سال ۱۳۴۷ شمسی بوده است.

۲- النهایة، ص ۱۹۹، چاپ بیروت.

افکنده شود، زیرا نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود، تنها نشر خرافات و تبلیغ موهومات است، که مانند پرده‌ای ننگین و سیاه، بر حقایق اسلام کشیده شده است، و غالباً کسانی از آن سهم می‌خورند که موردِ بیزاری و نفرت اسلام هستند، چرا که چنان بی‌حساب و کتاب به مصرف می‌رسد که همان جمله معروف محمد حسین آل کاشف الغطاء را باید تکرار کرد:

«أما اليوم فقد صار مال الإمام سلام الله عليه كمال الكافر الحرابي يتهبه كل من استولى عليه...» «اما امروز مال امام عليه السلام مانند مال کافر حربی شده است، که هر کس بدان دست یابد، تصرف خود را در آن جایز می‌داند»<sup>(۱)</sup>.

و چنان که تاریخ گواهی می‌دهد، مادامی که این مال به مصارف امروزی نمی‌رسید، شیعیان از حیث دین و دانش در میان مسلمانان جهان، به فضیلت و تقوا ممتاز، و به داشتن افراد متقی و شجاع و دانشمندان صاحب‌قلم و سخن‌دان سرافراز بودند.

باید اقرار کنیم که ما خود قبل از تحقیق، از این وضع غیرعادلانه، بلکه ظالمانه، تعجب می‌کردیم، و از این تصور نامنصفانه، بسی رنج می‌بردیم، تا بحمد الله و حسن توفیقاته - در اثر تتبع و تحقیق و هدایت الهی، به نتیجه‌ای رسیدیم که ملاحظه می‌فرمایید. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾ [الأعراف: ۴۳]<sup>(۲)</sup>.

اینک این کتاب را در نهایت احترام و ادب، به پیشگاه افکار منصفان خردمند تقدیم می‌کنیم، و از دانشمندان خداپرست خواهانیم که آن را خالی از هرگونه تعصب و عناد، مورد مطالعه و مذاقه قرار دهند. اگر ما را در این راه، در صواب و توفیق یافتند، بدانند که این فضلی بوده است از جانب خدا، زیرا آن روزی که ما تصمیم به تألیف این اثر گرفتیم، هرگز در انتظار این موفقیت نبودیم ﴿ذَلِكَ فَضْلُ

۱- الفردوس الأعلى: ص ۵۵.

۲- «ستایش خدایی را که ما را بدین [راه] هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد ما خود هدایت نمی‌یافتیم».

اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿[الحديد: ۲۱]﴾<sup>(۱)</sup>.

باری، اگر در آن، خطا و اشتباهی است، خدای بزرگ شاهد است که عمداً راه خطا را نپوییده‌ایم، بلکه همواره از پروردگار متعال با تضرع و زاری، هدایت و توفیق در این مورد و موارد دیگر را درخواست کرده‌ایم، و یقین داشته و داریم که او اجابت‌کننده دعاست.

به هر تقدیر، چنانچه خطا و اشتباهی در این مطلب رخ دهد، عجب نیست، زیرا راهی است که کمتر کسی پیموده، و وادی غریب و پرخطری است، که به ندرت، کسی در آن قدم نهاده است، بلکه تا آنجا که ما سراغ داریم، تا کنون هیچ‌کس به چنین عمل خطیری اقدام نکرده است. خود این مطلب، موجب بسی شگفتی است، که با اینکه هر روز در دنیای اسلام، لااقل ده‌ها کتاب پیرامون مطالب دینی نگاشته و چاپ و منتشر می‌شود، چرا مطلبی بدین مهمی را از نظر دور داشته‌اند؟ در حالی که تحقیق در این مطالب، از هر مطلب و موضوعی لازم‌تر و واجب‌تر است، زیرا با حقیقت دین رابطه مستقیم دارد، و طبعاً، حقانیت هر دین، از احکام و قوانین آن معلوم می‌شود.

امروز [حدود سال ۱۳۴۷ شمسی] دنیای پریشان و جامعه سرگردان، در جست‌وجوی یک مرام اقتصادی است، و نصف مردم دنیا پیرو مسلک کمونیستی شده‌اند، از آن جهت که در آن مسلک شوم، به مسئله اقتصاد، ظاهراً توجه بیشتری شده است و به ادعای طرفدارانش، حقوق کارگر و رنجبر، تأمین شده و بیکاری و مفت‌خواری در آن نیست، و می‌توان به واسطه آن، بلای فقر و فلاکت را از میان برد. آیا خجالت ندارد که دین مبین اسلام را، که ما مسلمانان مدعی هستیم از جانب خالق عالم و آفریدگار بنی‌آدم است، این گونه معرفی کنیم، که زکاتش چنان و خمسش چنین، و پیش‌بینی اقتصادیش برای فقرا و مصالح اجتماعی این است؟ در حالی که با مختصر مطالعه کتاب خدا و بررسی سنت و سیره پیامبر، و رفتار مسلمین

۱- «این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد و خداوند را فزون‌بخشی بزرگ است».

صدر اول و اصحاب، که ممدوح قرآن هستند، پی می‌بیریم که درست عکس این قضیه معلوم و مشهود است.

از همه اینها گذشته، اگر ما چون کبک سر به زیر برف برده و نگاه کنجکاو کسانی را که در جست‌وجوی عیب و نقص در آئین و دین ماست، نادیده بگیریم، و به همین ذلت و نکبت به سر بریم و مصداق کامل ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۳]<sup>(۱)</sup> باشیم، باری، در فردای قیامت، روز فزع اکبر و در پیشگاه خداوند داور، جواب خدا و رسولش را چه خواهیم گفت؟ و در آن ساعت حساس و هولناکی که رسول خدا ﷺ در آن صحرای پُر وحشت از ما شکایت می‌کند، چنان که قرآن مجید از آن خبر می‌دهد: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ [الفرقان: ۳۰] چه خواهیم کرد؟

انگیزه ما در این عمل، فقط این اندیشه بوده است، و امیدواریم که نزد خداوند مأجور باشیم که: ﴿إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾ [فاطر: ۴۳]<sup>(۲)</sup>. زیرا به قدر امکان در جست‌وجوی حقیقت و طلب حق، سعی و کوشش خود را به کار بردیم.

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾

﴿إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾

قم، حیدرعلی قلمداران

۱- «هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود دل خوش کردند».

۲- «به راستی پروردگار ما آمرزنده [و] حق شناس است».

## فصل هشتم: پاسخ به نقدهای کتاب خمس

در این بخش پاسخ نقدها، یا اصطلاحاً ردیه‌هایی می‌آید که پس از انتشار ویراست نخست کتاب خمس به دست نویسنده رسید. از مجموع پنج ردیه‌ای که بر این کتاب نوشته شده است، به پاسخ سه ردیه دسترسی داشتیم، که از نظرتان خواهد گذشت. نیز به لحاظ فاصله زمانی بسیار، از چاپ قدیمی تا چاپ جدید فعلی، ممکن است برخی عبارات به ضرورت تغییر کرده باشد. [مُصحح]

### ۱- پاسخ به ردیه آقای رضا استادی اصفهانی

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۹].

«بگو: برهان رسا و ویژه خداست و اگر می‌خواست قطعاً همه شما را هدایت می‌کرد.»

بمنه و کرمه، نویسنده این سخن، جز دهقان‌زاده‌ای بیش نیست، که بهترین اوقات عمر خود را در ده گذرانیده، و از تمتعات و تجملات و تکلفات شهری کم‌ترین بهره را برده است. اگرچه قضا و قدر، چند روزی یا چند سالی، او را در کنار میز بهترین پست‌آموزشی [ریاست دبیرستان شهر] نشانده است، متأسفانه یا خوشبختانه، فاقد هرگونه مدرک تحصیلی است. زیرا نه در کودکی مکتب و دبستانی را دیده، و نه در جوانی رخت به حوزه علمیه کشیده، نه دیناری از سهم امام و صدقات نوشیده و چشیده، و نه هیچ وقت عمامه و نعلینی پوشیده است، پرورده دامن طبیعت و گیاهی از بوستان مشیت است.

من اگر خوبم اگر بد چمن‌آرائی هست که بدان دست که می‌پروردم می‌رویم با این همه، از دل و جان عاشق علم و دانش، و شیفته اندیشه و بینش است. از روزی که به لطف و کرم بخشنده بی‌منت، به نعمت خواندن و نوشتن مرزوق شده است، به اقتضای فطرت حق‌جوی خود، همواره در صدد بوده است که از تماشای

ملکوت آسمان و زمین، و عجایب و غرایب آفرینش بهره‌ای ببرد، و نتیجه‌ای به دست آورد، و هر بود و نمود را به دیده تحقیق، تا آن اندازه که واجب الوجود در قدرت و اختیارش گذارده است، بنگرد و کورکورانه دنبال هر صدایی نرود، و هر عاجز و درمانده‌ای مانند خویش را مُطاع نگرفته و تابع نشود، مگر آن که در او فضیلتی بیند که قابل پذیرش و پیروی باشد. به همین جهت در تحقیق حقایق و تأسیس عقاید، چندان از محیط خود، که اکثر امور آن برخلاف عقل و وجدانش بوده، تبعیت نکرده و با خرد خداداد اساس عقاید خود را بنیاد نهاده است، چرا که جامعه خود را دچار تکلفات و تعصبات و تعینات و تشخیصاتی دیده است که محیط ساده آزاده، از آن بیزار است. از این رو، در مسائل دین و مطالب آئین، مستقیماً به کتاب و سنت رجوع کرده و حقایقی غیر از آنچه رایج است به دست آورده، آنها را در اوراق و دفاتری یادداشت کرده و گاهی به صورت کتاب و رساله‌ای جمع و تدوین، و با مشقتی طاقت‌فرسا طبع و توزیع نموده است. اما چون محیط با آن موافق نبوده و آثار وی با مصالح و منافع اشخاصی متنفذ سازگاری نداشته است، لذا با کسادى بازار و إعراض و ادبار مواجه شده است، و هم اکنون بسیاری از آنچه نوشته و طبع شده، در گوشه‌ای محبوس و مهجور افتاده است. با این همه باز هم از کنجکاوى و جویایی باز نایستاده، و به سائقه فطرت در پی حقیقت است:

هرچند می‌نشینم از این گفتگو خموش  
خونین دلم خروش برآرد که برخروش  
از همین رهگذر است که تا کنون، چندین مجموعه و دفتر در موضوعات مختلف یادداشت کرده که پاره‌ای از آنها بسا که بدون رضا و اجازه او چاپ و منتشر شده است، و آن بدین صورت است که با همه مخالفت‌هایی که با آثار من می‌شود، طالبان بسیاری آن را از من خواستارند، و من چون وسیله‌ای از حیث مادی و معنوی برای انتشار آن ندارم، لذا هرگاه چیزی یادداشت می‌کنم، از روی آن چند نسخه رونوشت تهیه می‌کنم و هر یک را به مشتاقی می‌دهم که بخواند و برگرداند، و چه بسا که یک نسخه آن را چند نفر دست به دست مطالعه می‌کنند، چنان که پس از مدتی فراموش می‌شود که دهنده چه کسی است، و گیرنده کیست. از آنجا که در این جامعه،



امانتداری چنان که باید نیست، پس از چندی یا آن دفترچه به کلی از بین رفته، و یا از طرف شخصی، با نام یا بدون نام من، طبع و منتشر گشته است. از طرفی، چون چنین نوشته‌ای، که نویسنده آن تصور چاپ آن را نمی‌کرده است، قهراً ناقص و ناتمام است، خصوصاً که بدون حضور و دستور او این کار صورت گرفته است، طبعاً غلط و نقصان بدان راه یافته است.

این سرنوشت، در مجموعه خمس، که اخیراً به وسیله فرد یا عده‌ای ناشناس کپی و منتشر شده است، موجود و ظاهر است، زیرا تقدیر آن نیز بیرون از تدبیر بوده است. خدای من می‌داند - ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ - که من به نشر این مجموعه بدین صورت راضی و خشنود نبودم، زیرا تا حدی محیط خود را شناختم، و از روحیه کسانی که این رساله در زندگی و معیشت آنان ممکن است تأثیری داشته باشد، و همچنین، از قدرت و نفوذشان بی‌خبر نیستم. بنده در صدد بودم قبل از این، مطالبی لازم‌تر نوشته شود، و بنا از پله نخستین بالا رود، و می‌دانستم که نشر این مجموعه، ممکن است مانع این مسطور گردد، لیکن شد آنچه شد.

پس از انتشار آن، مهیای واکنش و عکس‌العمل جدیدی بودم، و برای دفاع از آن بازتاب، خود را آماده می‌نمودم، که پس از مدتی، یک عمامه به سر از تهران و دیگری از اصفهان، هر یک چند ورقی بی سر و ته، به خیال خود، در رد آن نوشتند، که گرچه پاسخ آنان را فوراً در یادداشت‌هایی آماده کردم، لیکن چون وسیله نشر آن را نداشتم در بایگانی گذاشتم. تا این که اخیراً یکی دیگر از آنان به نام رضا استادی اصفهانی [که اکنون در رژیم جمهوری اسلامی و در حوزه علمیه قم صاحب مقام و نفوذ است] جزوهای به نام «توضیحی پیرامون غنیمت در آیه خمس» منتشر کرده است. این آقای استاد، چندی قبل به استاد خود [صالحی نجف آبادی] حق استادی را پرداخت، و کتابی در رد کتاب «شهادت جاوید» نوشت، و چند نفر دیگر را به هوس انداخت که با انگیزه‌های خاصی او را تعقیب کردند تا آن بیچاره را از وطن آواره کرده و درب خانه او را بستند. او اکنون با این جزوه، لابد چنین خیالی دارد، و حق دارد. اما من که چند سال است شنیده‌ام وی در صدد تهیه پاسخ است، و حتی کسانی را هم به کمک گرفته

و از تتبعات آنان استفاده کرده است، خیال نمی‌کردم که پس از این همه مدت، نوشته‌ای چنین بی‌مایه و مطالبی چنان بی‌پایه را عرضه کند. این کتابت در این مدت، با این همه فرصت، این شعر را که نماینده مثلی است، به خاطر می‌آورد:

کوهی از بس به خویشان لرزید      تا سرانجام موشکی زایید  
او در این جزوه سی صفحه‌ای می‌نویسد:

«چندی است که دو کتاب پرحجم، ولی سطحی و کم‌عمق، و شامل ده‌ها مطلب سست و باطل و منحرف دربارهٔ خمس و زکات از نویسندگان فحاش و شناخته شده منتشر شده است».

کتابی که شامل ده‌ها مطلب باشد، هرچند آن مطالب [که خمس و زکات و از این قبیل است] به نظر این نویسنده، سست باشد، قطعاً پرحجم خواهد بود، و اگر این نویسنده -به خیال خود- عمیق، انصاف داشت، می‌دید که یک کلمهٔ غنیمت، بیش از سی صفحه از حجم کتاب را به خود اختصاص داده‌است. در آن صورت، از پرحجم بودن کتاب «خمس» و «زکات» عیبجویی نمی‌کرد، زیرا کسانی که عمری را در بحث الفاظ و آراء و مطالب بیهوده صرف می‌کنند، و پس از شصت سال صرف عمر خود، اقرار می‌کنند که آن بحث پرطول و تفصیل، حتی یک روز هم به درد آنها نخورد، دیگر از کتابی که پروردگار عالم دربارهٔ موضوع آن بیش از صد آیه در کتاب کریم خود آورده و آن را در تمام موارد، معادل و قرین و همتای نماز شمرده، که خلقت جن و انس برای آن است<sup>(۱)</sup>، اگر تفصیلی و تطویلی برود، آن هم با این همه جنایاتی که دربارهٔ آن شده است، عیب نکرده و قابل ملامتش نمی‌شمارند.

ما از چنین نویسندگانی تعجب نمی‌کنیم، که سطر اول نگارششان، با چنین عباراتی براءت استهلال می‌کنند، زیرا خود معلوم است که این جمله‌ها از دل پردردی برخاسته و حق دارند دل خود را خالی کنند. اما عنوان باطل و منحرف، که به این کتاب‌ها نسبت می‌دهد، هنوز معلوم نشده است، مگر ببینیم که در چپتهٔ او

۱- ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند».

چیست او نویسنده این کتاب‌ها را فحاش خوانده است ولی حتی یک مورد را نشان نداده، جز این که در پاورقی نوشته است:

«جسارت‌ها و فحش‌هایی که در این دو کتاب نسبت به ساحت مقدس فقها و بزرگان شیعه روا داشته است...».

و از کاربرد این عبارات، جز تحریک احساسات و ارتکاب جنایات را نخواسته است، و گرنه ممکن بود که یک مورد را نشان می‌داد، تا معلوم می‌شد فحش چگونه، و مورد آن کدام است، که به منظور او هم نزدیک‌تر بود.

نویسنده این سطور، که خود از عاشقان و طالبان علم است، در نوشته‌ها و گفته‌های خود، علما را در درجه سوم بعد از واجب الوجود، و در درجه دوم از ممکن الوجود دانسته، و به پیروی از خداوند می‌گوید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَابِئًا بِالْقَيْسِطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾﴾ [آل عمران: ۱۸].

«خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند که] جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست».

و صفت بارز ایشان آن است که می‌فرماید:

﴿... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾ [فاطر: ۲۸].

«... از بندگان خدا تنها دانیانند که از او می‌ترسند...».

چنین افرادی همواره مورد احترام من هستند و اگر جسارتی به چنین کسان شده است استغفار می‌کنم. اما اگر کسانی در میان این حلقه یافت شوند که مصداق این آیات شریفه باشند، که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ﴿١٥٩﴾﴾ [البقرة: ۱۵۹].

«کسانی که نشانه‌های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده‌ایم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده‌ایم نهفته می‌دارند آنان را خدا لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان لعنتشان می‌کنند».

و همچنین آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿١٧٥﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنِينَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾﴾ [البقرة: ١٧٤-١٧٧].

«کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند آنان جز آتش در شکم‌های خویش فرو نبرند و خدا روز قیامت با ایشان سخن نخواهد گفت و پاکشان نخواهد کرد و عذابی دردناک خواهند داشت (١٧٤) آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به [بهای] هدایت و عذاب را به [ازای] آمرزش خریدند پس به راستی چه اندازه باید بر آتش شکبیا باشند (١٧٥) چرا که خداوند کتاب [تورات] را به حق نازل کرده است و کسانی که درباره کتاب [خدا] با یکدیگر به اختلاف پرداختند در ستیزه‌ای دور و درازند (١٧٦) نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینویان و در راه‌ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفاداراند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند».

یا باعث اختلاف و پراکندگی امت اسلامی گردند چنان که می‌فرماید:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ ﴿البقرة: ۲۱۳﴾.

«مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را بحق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد. پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد، پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.»  
و ده‌ها آیه دیگر که در مذمت علمای سوء نازل گردیده و برخی از این آیات مصادیقی را در خارج نشان می‌دهد، که بزرگ‌ترین معجزات پایه‌گذار اسلام است، آنجا که مؤمنان را مخاطب کرده و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيُضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ [التوبة: ۳۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می‌خورند و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند...»  
چنین عالمانی نه تنها مورد احترام من و هیچ مؤمن به خدا و رسول نخواهد بود، بلکه تا آن حدی که دربارهٔ آنان لعن، یعنی قبیح‌ترین قول را روا داشته‌اند، من که بندهٔ عاجز او هستم، از چنین لعنی مضایقه ندارم. گاهی نیز ایشان را به حیوانی تشبیه نموده است، چنان که دربارهٔ یکی از این علمای سوء می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ ﴿۱۷۵﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ ءَخَذَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۷۶﴾﴾ [الأعراف: ۱۷۵-۱۷۶].

«و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بنخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد (۱۷۵) و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم اما او به زمین [= دنیا] گرایید و از هوای نفس خود

پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیندیشند».

من در میان نوشته‌های خود، کسانی از این قبیل علما را نمی‌شناسم، که مورد فحاشی قرار داده باشم. اگر جناب ایشان در میان ملامت‌شدگان، کسانی را قابل و مصداق چنین نشانی‌ها بدانند، تقصیر دید و فهم ایشان است و من تقصیری ندارم. اما اینکه نوشته‌اند «شناخته شده» نمی‌دانم مقصودشان چه بوده است؟ من اینم که خود معرفی کرده‌ام. من بدون هیچ بیم و امیدی غیر از خدا، یک نفر مسلمانم، که به آنچه کتاب خدا و سنت متواتره رسول الله ﷺ و سیرهٔ مسلمین و اصحاب ممدوح قرآن است، ایمان دارم، و -بحمدالله- تا سرحد امکان، عمل می‌کنم، و به اقبال و اعراض هیچ کس اهمیت نمی‌دهم، و هر کس غیر از این دربارهٔ من پندارد، او را به محاسبهٔ دقیقِ یوم الحساب وا می‌گذارم.

آنگاه در پی این مطلب می‌نویسد:

«نگارنده این سطور، که یکی از کوچک‌ترین طلاب علوم دینی است، به درخواست یکی از دوستان، کتاب خمس او را مطالعه و یادداشت‌هایی پیرامون آن فراهم کرده و اینک بخشی از آن یادداشت‌ها را از باب نمونه منتشر می‌کند».

معلوم می‌شود رضای خدا در این نوشته منظور نبوده و به خواهش یکی از دوستان، که لابد از دشمنان کتاب خمس بوده نگارش یافته است، زیرا شاید کتاب خمس ما موجب کساد دکان ایشان شود، لذا این یادداشت‌ها را منتشر می‌کند.

سپس پرداخته است به نقل جمله‌هایی از کتاب خمس که پیرامون کلمهٔ «غَنِمْتُ» است. آنگاه جمله‌های ناقص و عبارات ناتمامی از آن نقل کرده است، و چون در کلمهٔ «غنیمت» گفتار اهل لغت و فقهای اسلام آورده شده، بدان اشکال کرده و گفته است:

«آنچه از کتاب‌های الأم و الخراج و أحكام السلطانیة و تفسیر تبيان و مجمع البیان نقل کرده است دلیل بر این نیست که نزد نگارندگان آن پنج کتاب، غنیمت، به طور

مطلق، معنایش غنیمت جنگ باشد، بلکه همان طور که میرزای قمی در کتاب غنائم فرموده است، در این عبارات، منظور بیان فرق میان غنیمت به معنای خاص و فئ است، و منظور، معنادر لغتِ غنیمت به طور مطلق نیست».

این نویسندگان بی‌منطق، آن قدر نفهمیده‌اند که هنگامی که نقض یا خلاف یا وجه دیگر عقیده کسی را می‌نویسند، باید لااقل استناد به قول خود او نمایند، نه اینکه معنای قول شافعی و یحیی بن آدم و ابویوسف و ماوردی را حواله کنند به میرزای قمی، که هزار سال بعد از ایشان به دنیا آمده و طبق عقیده خود چیزی را گفته است. آیا در این مدتِ نزدیک به هزار سال باید مردم منتظر بمانند تا میرزای قمی بیاید و کلمات و گفته‌های شافعی و یحیی بن آدم و ابویوسف را ترجمه نماید؟ حالا مگر میرزای قمی چه گفته، او نوشته است:

«قول المحقق الطَّبْرَسِيِّ فِي أَوَّلِ كَلَامِهِ أَنَّ "المراد بالغنيمة: هو غنيمة دار الحرب وإثمه مروي عن أئمتنا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَنَّ الْآيَةَ مَخْتَصَةٌ بِهَا"، لَيْسَ كَذَلِكَ، لِأَنَّ مَرَادَهُ هُنَا بَيَانُ الْفَرْقِ بَيْنَ الْغَنِيمَةِ وَالْفِيءِ».

پس اختلافی که در اینجاست، آن است که کلمه «غنیمت» شامل «فئ» نمی‌شود، و آن حکمی جداگانه دارد، و این معنی بدبختانه به ضرر منقذ است، زیرا او می‌خواهد که این کلمه عام باشد، و طبرسی از آن معنی خاص خواسته است، آنگاه برای اثبات مدعای خود نظریه‌های شخصی شیخ طوسی و شیخ طبرسی را آورده که شیخ طوسی فرموده است:

«وعند أصحابنا: الخمس يجب في كل فائدة تحصل للإنسان من المكاسب وأرباح التجارات والكنز والمعادن والغوص وغير ذلك مما ذكرناه في كتب الفقه، ويمكن الاستدلال على ذلك بهذه الآية: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...﴾» «و خمس در نزد دوستان ما بر هر سودی واجب می‌شود که انسان از کسب و کار و سود تجارت و دفینه‌ها و معادن و غواصی به دست می‌آورد و آنچه که در کتاب‌های فقهی ذکر کردیم و و می‌توان بر آن به این آیه استدلال کرد».

و شیخ طبرسی در مجمع البیان گفته است: «قال أصحابنا: إن الخُمس واجبٌ...». تا آنجا که: «وَيُمْكِنُ أَنْ يُسْتَدَلَّ بِهَذِهِ الْآيَةِ...» در این دو جمله، شیخین طوسی و طبرسی نتوانسته‌اند از آیه شریفه به طور قطع و جدی به مراد خود که خمس در اشیاء دیگر غیر از غنیمت‌های جنگ است، استفاده کنند، و هر دو می‌نویسند: «وَيُمْكِنُ الاستدلال» یعنی: آیه صراحت به این مدعا ندارد، اما ممکن است از آن چنین استدلال کرد، اما خدا و خودشان هم می‌دانند که این گونه استدلال، سخت است و تجوُّز است چنان که اکثر محققین شیعه آن را تجوز و تعدی شمرده‌اند. اما این که نوشته است:

«و اما آنچه مقدس اردبیلی نقل کرده است، متأسفانه در این قسمت عبارتی که به زیان او بوده، گویا عمداً ندیده است، و این است قسمتی از عبارت: «ثمَّ إنَّه يفهم من ظاهر الآية وجوب الخمس في كل الغنيمة، وهي في اللغة بل العرف أيضاً الفائدة، ويشعر به بعض الأخبار» «از ظاهر آیه، وجوب خمس در هر غنیمتی فهمیده می‌شود، و آن در لغت و بلکه در عرف نیز به معنی سود است و برخی اخبار، آن را می‌فهماند».

اولاً باید به ایشان گفت: آری، ما بسیاری از گفتار مقدس اردبیلی را که نه به زیان بلکه صد درصد به نفع ما بوده است، در آن هنگام که آن یادداشت‌ها تهیه شده بود، ندیدیم و در این جا برخی از آنها را به نظر شما می‌رسانیم:

مقدس اردبیلی در «زبدة البیان» بعد از جمله‌ای که آقای [استادی] منقد آورده که (و يشعر به بعض الأخبار) بلافاصله روایت تهذیب را آورده است که از امام درباره آیه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...﴾ پرسیده‌اند و جنابش فرموده است:

«هي والله الفائدة يوماً فيوماً، إلا أن أبي جعل شيعتنا من ذلك في حلٍّ ليزكوا» «به خدا سوگند که آن، سود روز به روز است، بدانید که پدرم شیعیان ما را از این مورد معاف داشته تا پاک گردند».

اما بلافاصله می‌نویسد:



«ألا إن الظاهر أن لا قائل به، فإنّ بعض العلماء يجعلونه مخصوصاً بغنائم دار الحرب»  
«بدانید که ظاهر سخن آن است که کسی بدان قائل نیست، زیرا برخی علما آن را  
مخصوص غنیمت‌های میدان جنگ می‌دانند».

یعنی هیچ کس قائل به این نیست که فایده‌های روزانه جزو غنیمت باشد، بلکه  
پاره‌ای از علما همین فایده روزانه را هم مخصوص به غنیمت‌های جنگی می‌دانند.  
آنگاه مقدس در صفحه بعد به طبرسی اشکال می‌کند که گفته است: «فیما هو مذکور  
في الكتب» و در رد او می‌نویسد:

«وليس ذلك مذکور في الكتب فكأنه أشار إلى إمكان الاستدلال بمذهب الأصحاب  
بالآية الشريفة إلزاماً للعامة فإنهم يخصّونه بغنائم دار الحرب، وذلك غير جيد» «این نکته  
در کتاب‌ها نیامده، پس [گفته طبرسی] ظاهراً اشاره است به این که شیعه می‌تواند برای  
محکوم کردن اهل سنت، به این آیه شریفه استدلال کند، زیرا آنان این آیه را مخصوص  
غنیمت‌های جنگی می‌دانند، اما چنین استدلالی پسندیده نیست».  
وی در پس از آن که اخبار تحلیلیه را می‌آورد می‌فرماید:

«وهذه الأخبار هي التي دلّت على السقوط حال الغيبة، وكون الإيصال مستحباً كما هو  
مذهب البعض مع ما مرّ من عدم تحقّق محلّ الوجوب إلا قليلاً، لعدم دليل قوي على  
الأرباح والمكاسب وعدم الغنيمة»<sup>(۱)</sup>.

نتیجه آن که جناب ایشان یقیناً غنیمت را غنیمت‌های جنگی نمی‌داند، هر چند  
معتقد به وجوب خمس کذایی نیست، و می‌نویسد:

«بل الظاهر إباحة مطلق التصرف في أموالهم للشيعة» «بلکه ظاهر کلام، مجاز دانستن  
تصرف مطلق شیعیان در اموال ایشان [= ائمه] است»<sup>(۲)</sup>.

و ذیل اخبار تحلیلیه می‌گوید:

«واعلم أنّ عموم الأخبار الأول يدل على السقوط بالكلية زمان الغيبة والحضور،  
بمعنى عدم الوجوب الحتمي، فكأنهم عليهم السلام أخبروا بذلك، فعلم عدم الوجوب

۱- شرح ارشاد: ص ۲۷۸.

۲- همان: ص ۲۷۷.

الحتیی، فلا یردُ أنه لا یجوز الإباحة لما بعد موتهم علیهم السلام، فإنه مال الغیر مع التصریح فی البعض بالسقوط إلى قیام القائم و یوم القیامة، بل ظاهرها سقوط الخمس بالکلیة حتی حصّة الفقراء أيضاً وإباحة أکله مطلقاً سواء أکل من ماله ذلك أو غیره».

روشن است که وی به کلی خمس را از هر نوعش، تا ظهور قائم یا روز قیامت، از شیعه ساقط می‌داند، و تمام علمای بعد از وی، او را به این عقیده می‌شناسند. با این وجود، در نوشته‌های خود گاهی موافقت ضمنی با پاره‌ای از گفته‌های ایشان دارد، زمانی آن را مستحب می‌شمارد، و گاهی پرداخت آن را احتیاط می‌انگارد. فراموش نکنیم که او در زمان صفویه می‌زیسته است، یعنی زمان اوج قدرت و ترویج عقاید شیعه، با آن بازار گرمی که داشت. به نقل مجلسی اول، همین که استادش - مولانا عبدالله - خواسته است «أشهد أن علیاً ولیّ الله» را در اذان و اقامه ترک کند، او را متهم به سنی بودن کرده‌اند، و ناچار شده است از ترس جان، تقیه کند، و دوباره در اذان این بدعت را مرتکب شود<sup>(۱)</sup>. کم نبودند افراد بی‌گناهی که در آن زمان، به علت ترک این شهادت در اذان، مجروح و مقتول شدند، زیرا زمانی بوده است که به نقل منابع تاریخی، شیخ الإسلام شیعه سوار اسب می‌شده است و دو نفر از سمت چپ و راست او فریاد می‌زدند: «بر هر سه خلیفه بناحق لعنت»، و هر کس در لعنت کردن کوتاه می‌آمد، گردن او را می‌زدند. در چنین زمانی، فتوایی چنین از مقدس اردبیلی، دلیل است بر آنکه او بزرگ‌ترین مؤمن زمان بوده است، و در به چپ و راست زدن و مجامله کردن در عبارات، حق داشته است. اما چنان که دیدیم، سند محکمی به دست دستاویزان نداده است، و همواره از این که آیه بجز غنیمت‌های جنگی، به چیزهای دیگر نیز دلالت دارد، تن می‌زند.

باز هم منقد بهانه‌جو می‌نویسد:

«و اما آنچه از فاضل جواد نقل کرده است اینجا هم متأسفانه عبارتی که به زیان او بوده نادیده پنداشته است، این است عبارت «مسالك الأفهام» فاضل جواد، که در سه نسخه از چهار نسخه‌ای که اساس چاپ این کتاب بوده، آمده است: «وبالجملّة،

۱- لوامع صاحبقرانی: ج ۲، ص ۶۸۲.

القول بدلالة الآية على وجوب الخمس من كل فائدة إلا ما أخرجه الدليل غير بعيد خصوصاً بملاحظة أن الغنيمة في اللغة والعرف للفائدة مطلقاً<sup>(۱)</sup>. و بعد در پاورقی (حاشیه) آورده است که این جمله را حاشیه نویس در پاورقی ص ۸۰ آورده است.

با این که جناب منقذ سالهاست طلبه است، مثل اینکه هنوز هم کتاب «آداب المتعلّمين» را نخوانده است، که می نویسد: «عليكم بالمتن لا بالحواشي»<sup>(۲)</sup>. و شما متن را گذاشته به حاشیه پرداخته‌اید. اما باید گفت: امان از این حاشیه نویس‌ها!

آنچه ما آورده‌ایم، متن کتاب «مسالك الأفهام» است، که فاضل جواد پس از ذکر آیه شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...﴾ نوشته است:

«ظاهر الغنيمة ما أخذت من دار الحرب، ويؤيده الآيات السابقة واللاحقة، وعلى ذلك حملها أكثر المفسرين، والظاهر من أصحابنا أنهم يحملونها على الفائدة مطلقاً، وإن لم يكن من دار الحرب» «غنيمت در ظاهر، چیزی است که از میدان جنگ به دست آمده باشد، و تأیید کننده آن [سخن] آیات قبل و بعد از آن است. بدین دلیل، بیشتر<sup>(۳)</sup> مفسرین و اصحاب ما، آن را به طور مطلق، به عنوان سود تلقی کرده‌اند، حتی اگر از میدان جنگ به دست نیامده باشد».

آنگاه حدیث مؤذن بنی عبس را آورده و سپس، مطلب را دنبال کرده و می نویسد: «وقد أدرجوا السبعة الأشياء التي فيها الخمس في ذلك» «و آن هفت چیزی را که مشمول خمس بود، در آن گنجانند».

و اینها را از قول اصحاب [یعنی علمای شیعه] می آورد، بدون آن که خود را در آن دخالتی دهد. سپس «اشياء سبعة» را می شمارد، تا آنجا که می نویسد:

«وزاد الحلبي على ذلك: الميراث والهدية والهبة والصدقة، وأضاف الشيخ العسلي الجبلي والمن، وأضاف الفاضلان الصمغ وشبهه».

۱- و به طور خلاصه، می توان گفت که دلالت این آیه بر وجوب [پرداخت] خمس، بعید نیست، جز آنکه دلیل دیگری باشد، خصوصاً با لحاظ نمودن اینکه غنیمت، در لغت و عرف، به معنی مطلق سود است.

۲- یعنی: «باید به متن توجه کنید، نه به حاشیه‌های کتاب».

۳- ج ۲، ص ۷۶.

سپس استبعاد کرده و می نویسد:

«والحقُّ أنَّ استفادة ذلك من ظاهر الآية بعيدة، بل الظاهر منها كون الغنيمة غنيمة دارالحرب، والخبر غير صحيح، والأولى حمل الغنيمة في الآية على ذلك، وجعل الوجوب في غير الغنيمة من المواضع السبعة ثابتاً بدليل من خارج كالإجماع - إن كان - أو الأخبار، ويبقى ما عدا ذلك على الأصل الدال على العدم».

پس خلاصه نظر وی این است که علمای شیعه که خواسته‌اند از آیه، به مقصود خود بهره بگیرند، این استفاده از ظاهر آیه بعید است، بلکه به وضوح معلوم است که مراد از این غنیمت در آیه شریفه، غنیمت‌های جنگی است. اگر مستند ایشان خبر مؤذن بنی عباس باشد، آن خبر نیز خبر صحیحی نیست که بتوان بدان استناد کرد. بس بهتر همان که آیه را به همان معنای اصلی خود حمل کنیم، که غنیمت‌های جنگی است. این اشیاء هفتگانه را نیز که علمای شیعه برای آن خمس قائل شده‌اند و غیر غنیمت است، به دلیلی خارج از آیه، مانند اجماع یا اخبار، از شمول خمس خارج کنیم، مواردی مانند: خمس بر میراث، هدیه، هبه، عسل کوهی، کتیرا و امثال آن. صرف نظر از فاضل جواد، که عالم بزرگواری بوده است، آیا هیچ دیوانه‌ای چنین عبارت رسایی را به آن گونه مطالبی که در حاشیه صفحه ۸۰ آمده است آلوده می‌کند؟ کسی که در ابتدای مطلب می‌گوید:

«ظاهر الغنيمة ما أخذت من دار الحرب ويؤيده الآيات السابقة واللاحقة وعلى ذلك حملها أكثر المفسرين ظاهراً»<sup>(۱)</sup>.

محال است که بنویسد:

«إن الغنيمة في اللغة والعرف للفائدة مطلقاً»<sup>(۲)</sup>.

حال هر چه هست، این عبارت در این کتاب است، و به نظر ما هیچ اشکالی ندارد، و با مذاق جناب فاضل جواد هم سازش دارد.

۱- «ظاهراً غنیمت چیزی است که از میدان جنگ گرفته شده باشد، و آیات قبل و بعد [از آیه ۴۱ سوره انفال] این

نکته را تأیید می‌کنند، و بدین دلیل، بیشتر مفسران معنای ظاهری آن را برداشت کرده‌اند».

۲- «غنیمت در لغت و عرف، به طور مطلق، به سود گفته می‌شود».

به نظر آقای منتقد، این گونه نسبت به فاضل جواد روا نیست، و این حاشیه، که وصله ناجوری است، متعلق به آقای فاضل جواد است، و ما احتمال می‌دهیم، بلکه یقین داریم که این قبیل حاشیه‌ها، مال فضولانی است که این قبیل عقاید، با آراء و اهوائشان ناسازگار است، به خصوص که آنها را به کتاب‌هایی نسبت داده است که ما به برخی از نویسندگان آنها خوشبین نیستیم. با این حال، به خاطر این آقای ردیه‌نویس از فاضل جواد صرف‌نظر می‌کنیم. اما هرچه هست، این کتاب تألیف یکی از علمای شیعه است، حال می‌خواهد فاضل جواد باشد، یا کس دیگر. ما می‌گوییم در میان علمای شیعه کسانی هستند که می‌توانند تحت تأثیر تعصب نباشند، و حرف حق بگویند، حال هر که باشد، گو باش. به هر صورت، در این ایراد هم چیزی دندانگیر آقای منتقد نمی‌شود، و بی‌جهت خود را رسوا می‌کند.

و اما آنچه در «مرآة العقول» از مقدس اردبیلی نقل شده است، همان است که ما در اینجا قبلاً آوردیم.

سپس آقای منتقد می‌نویسد:

«و اما این که به گفته صاحب قاموس استناد کرده است، اولاً: معنایی که در قاموس [برای کلمه غنیمت] آمده است: «الفوز بالشيء بلا مشقة» اگر بر ارباح مکاسب صادق نباشد، بر غنیمت جنگ هم صادق نخواهد بود، زیرا غنیمت جنگ هم بدون زحمت به دست نمی‌آید، بلکه زحمت آن، از به دست آوردن ارباح مکاسب بیشتر است».

واقعاً انسان تعجب می‌کند که چه اشخاصی قلم به دست گرفته و چه مغزهایی در زیر این پارچه‌ها نهفته است. این آقای طالب علوم دینی، اگر چه خود را در این جزوه کوچک‌ترین طلاب علوم دینیه خوانده است، و با این جمله خواسته است بفهماند که از من بزرگ‌ترهای بسیاری وجود دارد، ولی خود را حریف مرد دانشمندی چون نویسنده کتاب شهید جاوید [صالحی نجف آبادی رحمته] می‌داند، که بر او ردیه می‌نویسد. اما با تمام این ادعاها نمی‌داند که غنیمت‌های جنگی اگرچه ممکن است گاهی به زحمت عاید مجاهدین شود، لیکن این زحمت هرگز برای به

دست آوردنِ غنیمت نیست، بلکه هدف اصلی و منظور اساسی از جهاد، تبلیغ رسالت اسلام و گسترش کلمهٔ توحید است، و مسلمان مجاهد، همین که قصد جنگ و جهاد می‌کند، منظورش تقرب الی الله است. اگر او در این عمل قصد غنیمت کند، نه تنها هیچ فضیلتی بر آن کافری که با وی می‌جنگد ندارد، بلکه خود بت پرستی شوم‌تر از اوست، که برای به دست آوردنِ مال و منال، پای در رکاب قتال می‌گذارد. حال اگر در جنگ، شهادت نصیب او شود، زهی سعادت، و اگر گاهی غنیمتی به دست افتد، که معلوم است آن مال، بدون زحمت و بلکه بدون قصد به دست او آمده است. پس شامل همان «دستیابی بدون زحمت به یک چیز» است. اما مگر کسی که همه چیز را از جنبهٔ مادی می‌نگرد، می‌تواند این حقیقت را بفهمد که زحمت جنگ، هر چه باشد، کم یا زیاد، برای غنیمت نیست، بلکه برای رضای خداست.

آقای ردّیه‌نویس ادامه می‌دهد:

«و ثانیاً برای این که بدانند گفته صاحب قاموس، وحی مُنزل و سخن غیر قابل تردید نیست، کافی است که عبارت «تفسیر المنار» را بیاوریم».

ما به این آقای نویسنده می‌گوییم: آری، گفتهٔ صاحب قاموس، وحی مُنزل نیست، و ما هم در دانستن لغت، به وحی احتیاج نداریم، زیرا قبل از نزول وحی منزل، لغت وجود داشته، و وحی منزل هم به همان لغت موجود نازل گشته است. اگر ایشان معتقدند که در فهم لغت باید به کتاب لغتی رجوع کرد که از آسمان نازل شده است، نه به کتاب قاموس، خواهش می‌کنیم لطفاً ما را به آن کتاب راهنمایی کنند، تا دیگر مرتکب این اشتباهات نشویم، که برای فهم لغت به کتاب قاموس و امثال آن مراجعه نماییم.

اما این که برای فهم معنای کلمه «غنیمت»، ما را از کتاب قاموس منصرف نموده و به «تفسیر المنار» ارجاع فرموده‌اند، متأسفانه باید بگوییم هرگز فهم معنای واژه «غنیمت» که در آیات شریفهٔ قرآن آمده است، آن قدر معطل نمی‌ماند، تا پس از هزار و چهارصد سال، تفسیر المنار بیاید آن را معنا کند. «المنار» کتاب تفسیر است، نه کتاب لغت. حال ببینیم مگر المنار چه تفسیری از غنیمت کرده است، که به دهان این

آقای منتقد مزه کرده، و حربۀ بُرنده‌ای علیه ما به دستش افتاده است. او می‌نویسد: در این تفسیر، پس از نقل قول صاحب قاموس، می‌نویسد: «كذا في القاموس لكتّه غير دقيق، فالمتبادر من الاستعمال أنّ الغنيمَةَ والغنم ما يناله الإنسان ويظفر به من غير مقابل مادّيّ يبذله في سبيله كالجمال في التجارة».

بدبختانه یا خوشبختانه معنایی هم که نویسنده المنار کرده است، چیزی جز «الفوز بالشيء بلا مشقة» نیست، زیرا او می‌گوید:

«غنيمت يا غنم، آن است که انسان بدان دست یافته و به چنگ آورد، بدون آنکه در مقابل به دست آوردن آن، سرمایه‌ای صرف کند، چنان که در تجارت باید صرف مال کند».

پس این هم ایراد بیجایی بود.

باز هم آقای منتقد [استادی] ادامه می‌دهد:

«و اما اینکه گفته است غنیمت در آیات قرآن مجید، فقط به معنای غنیمت جنگ آمده است، مانند آیه ۶۹ انفال و ۱۵ فتح و ۹۴ نساء، خوشبختانه یا بدبختانه، در این گفتار هم اشتباه کرده است، زیرا غنیمت در آیه ۹۴ نساء: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبَتُّونَ عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَعَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُم فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾ [النساء: ۹۴]<sup>(۱)</sup>. به معنای غنیمت جنگی نیست».

آری، خوشبختانه برای من و بدبختانه برای شما که در اینجا هم کلمه ﴿مَعَانِمٌ كَثِيرَةٌ﴾ به معنای همان غنیمت جنگی است، زیرا تمام مفسرین متفقند که این آیه درباره یکی از سرداران اسلام، که «اسامة بن زید» یا دیگری باشد، نازل شده که

۱- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون در راه خدا سفر می‌کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می‌کند مگوئید تو مؤمن نیستی [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجوئید چرا که غنیمت‌های فراوان نزد خداست قبلاً خودتان [نیز] همین گونه بودید و خدا بر شما منت نهاد پس خوب رسیدگی کنید که خدا همواره به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

مردی را که اظهار اسلام کرده بود، در جنگی یا مسافرتی به انگیزه تصاحب مال او کشتند، و آیه از نیت سوء آنان خبر می‌دهد، که مرد مسلمانی را به نیت مال دنیا کشته‌اند. از آنجا که این، اولین خطا بود، لذا انذار می‌کند که بعد از این، چنین کاری نکنند، و چون جوپای غنیمت‌ها هستند، خدا برایشان غنیمت‌های بسیاری آماده کرده است. در تفسیر این آیه در کتب تفاسیر آمده است که: «عِدَّةٌ مِنَ اللَّهِ...». پس این وعده‌ای است که خدا بدیشان می‌دهد، و بعد از آن، بدین وعده وفا کرد، آنجا که در آیه ۲۰ سوره فتح می‌فرماید:

﴿وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ...﴾. [الفتح: ۲۰].

«و خدا به شما غنیمت‌های فراوان [دیگری] وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت و این [پیروزی] را برای شما پیش انداخت و دست‌های مردم را از شما کوتاه ساخت...».

و چون آیه: ﴿فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ﴾ در سوره نساء است که در مرتبه نزول، سوره ۹۳ است، و سوره فتح، ۱۱۲. پس در فاصله این مدت، خداوند به وعده خود وفا کرد، و غنیمت خیبر، فتح مکه، غزوه حنین، سقیف و هوازن را به مسلمین عطا کرد، که در آن، بیش از بیست و چهار هزار شتر و چهارصد هزار گوسفند و سایر اشیاء نصیب لشکر اسلام شد. و گرنه، ﴿فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ﴾ چه چیز است که مسلمانان بدان دل خوش دارند، جز غنیمت جنگ؟

شاید چون دیده است در بعضی تفسیرها نوشته‌اند: «أَيُّ فِي مَقْدُورَةٍ فَوَاضِلٌ وَنِعْمٌ وَرِزْقٌ» تصور کرده است که مراد از «مغانم» در اینجا، آن است که در نزد خدا فواضل و نعمت‌ها و روزی است، اما از آن غافل بوده که:

اولاً، آیه در مورد وضع و حالی است که مسلمانی را به هوای غنیمت کشته‌اند.  
ثانیاً، آیه در مقام «وَعِدَةٌ نِعَمَ الْبَدَلِ» است.

ثالثاً: آیه در میان آیات قتال است و قتلی هم واقع گشته است.

رابعاً: فواضل و نعمت‌ها و رزقی که در نزد خداست، اگر عاید اینان نشود، چه



فایده دارد؟ همه چیز در نزد خداست به من و تو چه ربطی دارد؟

خامساً: آنچه خدا به ایشان داد، جز غنیمت بسیار چه بود؟

پس آقای عزیز خیلی فریب الفاظ را مخورید، و شعور خود را هم برای فهم

آیات به کار ببرید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴].

«آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است».

آنگاه آقای رد نویس نوشته است:

«و اما این که گفته است: قبل و بعد آیه خمس، حاکی است که مقصود از غنیمت

در آن آیه، غنیمت‌های جنگی است، پاسخ این حرف در کلمات بزرگان ما، از پیش

داده شده است که: «العبرة بعموم الوارد لا بخصوص المورد»<sup>(۱)</sup>.

ما در پاسخ ایشان می‌گوییم که آنچه متن قرآن و سیاق آیات نشان می‌دهد، این

آیه، مربوط به غنیمت‌های جنگی است، و آنچه سیره رسول الله ﷺ و مسلمانان صدر

اول گواه است، این آیه مربوط به غنیمت‌های جنگی است، و آنچه تاریخ اسلام

گواهی می‌دهد، هیچ روزی در میان خلفا، سخن از این نبوده است که این آیه، غیر از

غنیمت‌های جنگی، معنای دیگری داشته باشد، تا پس از سیصد سال بعد از نزول

قرآن، هنگامی که به دسیسه و فتنه‌انگیزی دشمنان اسلام، اختلاف و جدایی در بین

مسلمانان افتاد، و فرق و مذاهب گوناگون برخلاف نظر شارع اسلام در این دین

مبین پیدا شد، این گونه سخنان پیش آمد.

پس اگر بزرگان شما چنین سخنانی آورده‌اند، آنجا که سخنان ایشان برخلاف

حقیقت یا تعدی باشد، ما را با آنان کاری نیست، و اصولاً ما بزرگانی جز خدا و

رسول ﷺ نداریم. آن بزرگان دیگر، ارزانی شما باشند، زیرا ما به خدا پناه می‌بریم از

این که از کسانی باشیم که به نص قرآن، در فردای قیامت در آن صحرای پُر و وحشت،

هنگامی که رسول بزرگوار فریاد برمی‌آورد که:

۱- منظور آن است که باید به عموم لفظ آیه نگاه کرد، نه به مورد مخصوصی که برای آن نازل شده است.

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ [الفرقان: ۳۰].

«... پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند».

ما در توجیه تاویلات نامربوط خود بگوییم:

﴿...رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾ [الأحزاب: ۶۷].

«... پروردگارا، ما از سران و بزرگتران خویش اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند».

سپس این نویسنده برای اثبات مدّعی خود، که آیه غنیمت شامل همه آن چیزهایی است که امروز از آن خمس می‌گیرند، نام یکصد نفر یا یکصد مورد از کسانی را که از این آیه برای اثبات خمس استفاده کرده‌اند، در جزوه خود ردیف کرده است، که بدبختانه، بعضی از آنان از عامّه‌اند، و هرگز به خمس آنچنانی معتقد نیستند، و از کلماتشان نیز چیزی به دست نمی‌آید، که مؤید این معنا باشد. جالب اینجاست که برخی از این افراد را چند مرتبه نام برده است، تا بتواند یکصد نفر تحویل دهد، مثلاً: شیخ صدوق را چهار مرتبه، شیخ مفید را دو مرتبه، شیخ طوسی را شش مرتبه، محقق را دو مرتبه، علامه حلی را دوازده مرتبه، فاضل مقداد را دو مرتبه، شهید ثانی را دو مرتبه، شیخ یوسف بحرانی را دو مرتبه، شیخ عبدالله ممقانی را سه مرتبه، سید علی رامهرمزی را دو مرتبه. هر کدام از این افراد در کتاب‌های خود، با عباراتی نظیر «نحن نتعدی»<sup>(۱)</sup> و «یُمْكِنُ الاستدلال»<sup>(۲)</sup> خواسته‌اند از آیه شریفه به مقصود خود استدلال کنند. عده‌ای از این صد نفر، یا صد مورد، برخلاف نظر او و به اصطلاح خود او، به زیان او بوده و متوجه نشده است. چون آنچه در دو صفحه ۸ و ۲۷ از «زهری» و «معیار اللّغة» در معنی کلمه غنیمت آورده است که: «الفوز بالشيء بلا مشقة»، در صفحه ۱۰ از ابن فارس: «إفادة شيء لم يملك»، در دو صفحه ۱۳ و ۱۶ از «زمخشری» و «ابن منظور»: «لك غنمة وعليه غرمة»، و در صفحه ۲۱ از مجلسی اول، «یک احتمالش این است که غنیمت عام باشد»، در صفحه ۲۴ از شیخ اسماعیل حقّی: «الغنم الفوز بالشيء وأصل الغنيمة إصابة الغنم من العدو ثمّ اتسع وأطلق على كلّ

۱- «ما [از معنای اصلی آن] فواتر می‌رویم».

۲- «می‌توان استدلال کرد».

ما أُصِيبَ مِنْهُمْ كَاتِنًا مَا كَانَ»<sup>(۱)</sup>، در صفحه ۲۶ از «منتهی الإرب»: «غنم به ضم، غنیمت و پیروزی به چیزی بی دسترنج، یا غنم در حصول چیزی بی دسترنج به دست آید، و بس در غنیمت مال که از حرب کفار دستیاب گردد»، در صفحه ۲۷ گفته «فرید وجدی» که: «غَنِمَ الشَّيْءَ فَارَ بِهِ»<sup>(۲)</sup>. بنابراین، از این یکصد نفر یا یکصد مورد، در حدود چهل نفر یا چهل مورد آن، از فهرست خارجند، و ده نفر با او مخالف. این ده نفر کسانی هستند که همان سخن ما را می‌گویند، و ادعای ما را اثبات می‌کنند، که می‌گوییم: «غنیمت مخصوص جنگ است»، یا چنان که قاموس گفته: «الفوز بالشيء بلا مشقة».

و اما برای ردیف کردن پنجاه نفر یا پنجاه مورد دیگر، که با کلمات «يمكن الاستدلال، ونحن نتعد» خواسته‌اند از آیه شریفه به مقصود خود استدلال کنند، یادآور می‌شویم که: «هزار کلاغ را با یک کلوخ می‌توان راند»، و کسانی که اتکاء به آیات قرآن و سنت پیامبر ﷺ و سیره جمیع مسلمانان صدر اول دارند، از ردیف شدن صدها هزار نفر از کسانی که آراء خود را در مقابل قرآن عرضه می‌دارند، وحشتی به خود راه نمی‌دهند، بلکه اگر تمام جهانیان به مطالبی روی آورند، مؤمنین به قرآن را، به ایشان اعتنایی نیست.

\*\*\*

آقای استادی می‌گویند که چرا ما گفته‌ایم: «فقهای اسلام از عامه و خاصه، در معنای غنیمت اختلاف ندارند، که کلمه «غنیمت» در آیه شریفه، مربوط به غنیمت جنگ است». اما توجه نداشته‌اند که ما نگفته‌ایم هیچ یک از علماء آن را به سایر اشیاء تعمیم نداده‌اند، و لذا متحمل این همه زحمت شده‌اند. بنابراین، ما پاسخ پندارهای ایشان را در مراتب ذیل خلاصه می‌کنیم:

۱- «غنیمت گرفتن یعنی: به دست آوردن چیزی، و اصل غنیمت، به دست آوردن چیزی است از دشمن، سپس معنی آن گسترش یافت و به هر چیزی که از ایشان به دست آید، اطلاق شد».

۲- «چیزی را غنیمت گرفت، یعنی آن را به دست آورد».

۱- ما هرگز نگفته‌ایم که همه فقهای عامه و خاصه، کلمه غنیمت را منحصر به غنیمت‌های جنگی کرده‌اند، و نباید هم بگوییم، زیرا ما نیز بیشتر کتب فقهی را مطالعه کرده‌ایم، و به شیوه آنها آشناییم. به همین جهت، در ابتدای سخن گفته‌ایم: این کلمه برای برخی از بهانه‌جویان دستاویز شده است، که در مقصد خود بدان متمسک شوند. اما چنان که می‌بینیم، باز هم بسیاری از فقهای شیعه تمسک به این آیه را در خمس «اشیاء سبعه» جایز نمی‌دانند، و آن را به اجماع و اخبار حواله می‌کنند. آنانی هم که تمسک می‌کنند، معتقدند می‌توان به این آیه استدلال کرد، یا صریحاً می‌گویند: «ما ناچار به فراتر رفتن از معنای این کلمه هستیم، یعنی نمی‌توانیم به همان معنایی که آمده است، اکتفا کنیم، زیرا در چنین حالی، دلیلی برای گرفتن خمس کذایی نداریم، لذا معانی متعددی برای آن قائلیم».

در ضمن، ما به هیچ دلیلی نمی‌توانیم دسته دوم را که صریحاً می‌گویند: «ما از معنای ظاهری آیه تعدی می‌کنیم و به معنای واقعی آن کاری نداریم»، بر دسته اول ترجیح دهیم، که همان معنایی را درمی‌یابند که ما از آیه می‌فهمیم، مگر این که به قول موریس مترلینگ بگوییم:

«این دسته از روحانیون چنان این سخنان خود را جدی می‌گویند، که گویی ناهار را با خدا صرف کرده‌اند».

زیرا دلیلی از لغت و کتاب و سنت بر گفته خود ندارند، و وجدان، تاریخ، لغت، کتاب، سنت و سیره، بر خلاف ایشان است.

۲- معتقدیم که در کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ از چنین خمسی که اکنون ادعا می‌شود، اثر و خبری نیست. پیامبر اسلام، چون زرتشت و بودا نیست، که سیره مقدسش در ظلمات اعماق قرون و اعصار گم شده باشد. ایشان بیش از بیست و سه سال در میان مسلمانانی می‌زیست، که از ابتدای بعثت تا زمان رحلت حدود یک میلیون نفر بوده‌اند، و چنان شهرت و عظمتی داشت که در زمان حیات شریفش، به شش نفر از اعظام و پادشاهان دنیا نامه فرستاد و

آنان را به دین خود دعوت کرد. پس چنین کسی، هرگاه خمسی بدین صورت از کسی گرفته باشد، بر مردم، و لااقل، بر پیروان و صحابه بسیارش، مخفی نمی‌ماند، چنان که در تاریخ زندگی آن حضرت و مسلمانان صدر اول و خلفای او، کوچک‌ترین نشانه‌ای از این خمس نیست، و تا حدود سیصد سال، هیچ آثار کتبی و تاریخی یافت نمی‌شود که مسلمانی چنین ادعایی کرده باشد.

۳- این ادعاها از زمانی شروع می‌شود که تفرقه‌اندازان در وحدت اسلامی، توانسته‌اند فرقه‌هایی از اسلام جدا کنند، و مذاهب گوناگونی پدید آورند، که یقیناً روح اسلام از این تفرق و تشتت بیزار است.

۴- بر فرض قبول، این کیفیت، چنان که در متن کتاب آورده شده، لکه ننگی است بر دامن شریعت، چرا که پیامبر خدا ﷺ که بنا بر سنت انبیای پیش از خود و به نص هشت آیه قرآن، از مطالبه اجر رسالت ممنوع است، هرگز خمسی را برای قوم و خویشان خود تعیین نمی‌کند، که یک‌پنجم درآمد مردم روی زمین باشد، و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که تصدیق این معنی، ضربتی است بر پیکر اسلام.

۵- دیدیم که تمام یا بیشتر اخبار و احادیث و جوب خمس - چنان که در متن کتاب آمد- از ضعفا و غالیان است، و این روایات در زمانی جعل و منتشر شدند که هر یک از این غالیان و جاعلان، با حضور ائمه قادر بودند که هزاران حدیث از قول آن بزرگواران بسازند، چه رسد به پس از فوت ایشان. با وجود این جعل و دسیسه، باز هم می‌بینیم که در همه آنها، خمس بر شیعیان تحلیل شده است. اگر هم فرضاً در زمان حیاتشان به این گونه چیزها احتیاج داشتند، امروزه که دیگر در قید حیات نیستند، چرا و چگونه به نام ایشان این خمس از شیعیان گرفته می‌شود؟

۶- واژه غنیمت، که در لغت به معنای مالی است که بی‌رنج به دست آید و در اصطلاح شرع، اموالی است که از کفار محارب عاید مسلمین می‌شود، چرا از هر پیرزن فقیر و هر حمال هیزم‌کش و کارگر زحمتکش و افرادی چنین گرفته

می‌شود، در حالی که «أَوْسَاخُ أَيْدِي النَّاسِ» [چرک‌های دست مردم یا صدقات] بر پیامبر و خانواده‌اش حرام است و این آخوندها به نام آن بزرگوار آن را می‌گیرند؟  
 ۷- معلوم نیست این آقایان، آیه ۴۱ سوره انفال را -که عقل و وجدان و تاریخ و قرآن گواهی می‌دهند که مقصود از آن غنیمت‌های جنگی است- به چه علت از حقیقت خود خارج کرده‌اند، و با کلماتی چون «يُمْكِنُ» و «نَحْنُ نَعْدِي» و امثال آن، کش داده‌اند و به مقصود خود مربوط می‌کنند.

اگر بخواهیم از چنین کسانی تبعیت کنیم، دچار همین وضعی می‌شویم که اکنون هستیم، زیرا دیر زمانی است که این تعدیات و تجاوزات، به قرآن راه یافته است، و امروز هم شاهد این تجاوزات و تعدیات هستیم، و چنان که می‌بینیم، نتیجه‌ای جز ذلت و نکبت برای مسلمانان به بار نیاورده است، گذشته از آن که خُسران آخرت را نیز به یقین در پی خواهد داشت.

ما از این قبیل تعدیات در مطالب دینی خود همیشه دیده و می‌بینیم، و متأسفانه یا خوشبختانه، نمی‌توانیم آنها را بپذیریم، زیرا خدای متعال، ما را از تعدی و قبول آن برحذر داشته است، چنان که می‌فرماید:

﴿...وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲۹].

«... و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند آنان همان ستمکارانند.»

﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾

﴿۱۴﴾ [النساء: ۱۴].

«... و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند آنان همان ستمکارانند.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا

يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ ﴿۸۷﴾ [المائدة: ۸۷].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده حرام شمارید و از حد مگذرید که خدا از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد.»

﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ [الطلاق: ۱].

«... و هر کس از مقررات خدا [پای] فراتر نهد قطعاً به خودش ستم کرده است...»

اگر خمس کذایی را قبول داشته باشیم، که حَقاً سندی جز اخبار ندارد، و اخباری را که در تحلیل خمس بر شیعیان وارد شده حکم خدا بدانیم، زیرا آن را از ناحیه امامانی مدعی‌اند که قطعاً جز حکم خدا نمی‌گفتند، و در چنین صورت تحلیل ایشان را نادیده بگیریم، آیا مشمول آن آیه شریفه نیستیم که طیباتِ حلال خدا را بر خود حرام کرده‌ایم؟

متأسفانه نه تنها در فروع و احکام به قرآن تجاوز و تعدی شده است، بلکه بیش از آن به اصول و اعتقادات تعدی کرده‌اند و می‌کنند. شما اگر اهل مطالعه باشید و در اخبار و آثار دقت نمایید، می‌بینید این فرقه‌های گوناگونی که به روشنی چشم دشمنان اسلام، به مرور زمان در این امت واحد پیدا شده و شیرازه وحدت اسلامی را از هم گسیخته‌اند، هرکدام به نحوی به قرآن تجاوز کرده و مقاصد سوء خود را با چنین دلایل سست و ضعیف پیش برده‌اند، که متأسفانه ما نمی‌توانیم به شرح آن در این مختصر پردازیم. صرف‌نظر از اینکه پیدایش این فرقه‌های جدا شده از اسلام، به دسیسه و مکر دشمنان اسلام انجام گرفته است، هر چند عامل و آلت آن خود مسلمان‌ها بوده‌اند. نیز پاره‌ای از عقاید زشت و مخالف اصول مسلم اسلام در پاره‌ای از فرق با استناد و التصاق، یا به عبارتی، تجاوز و تعدی به روح آیات قرآنی پیدا شده و همه روزه به رنگی نو به نو تجدید و تأیید می‌شود. مثلاً در همین فرقه‌ای که اکنون به «شیعه امامیه» معروف است، برخی آراء بی‌اساس وجود دارد، که نه تنها ربطی به اسلام ندارد، بلکه هدف مشخص اسلام و قرآن، مبارزه با این آراء و اهواء است.

از آن جمله، «ولایت تکوینی» است، که برای ائمه اثناعشر علیهم‌السلام قائلند. این عقیده، در روزهای نخست، از غالیان بی‌دین و ایمان، که از ناحیه دشمنان اسلام تأیید و تشویق می‌شدند، ریشه گرفته است. لیکن خود ائمه تا آنجا که دسترسی داشتند، با آن به مبارزه پرداختند. پس از ایشان، شیعیان صحیح الاعتقاد، دارندگان چنین عقایدی را به غلو نسبت داده و آنان را از بین مسلمانان طرد، و از شهر و دیار اسلامی خارج می‌کردند، که کتب رجال شرح حال بعضی از این افراد را چون «سهل

بن زیاد»، «محمد بن سنان»، «احمد بن هلال»، «معلی بن خنیس» و «قاسم بن عبدالله البطل» درج کرده است. این روند غلو و گزافه‌گویی تا بدانجا پیش رفت که به نقل شیخ مفید، شیعیان قم معتقد بودند که ائمه بیشتر احکام را نمی‌دانند، و به رأی و ظنون پناه می‌برند. همچنین به گفته مجلسی، شیعیان معاصر ائمه، ایشان را فقط علمای ابرار می‌دانستند، و نیز کسی که سهو را درباره پیامبر قائل نباشد، غالی می‌شمردند، و غالی به نصّ احادیث وارد از ائمه، بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرک است. اما بعداً به هر اندازه که شیعه قدرت پیدا کرده و توانسته است خود را از مسلمانان دیگر جدا کند، در اعتقادات خود نسبت به ائمه غلو کرده و آنان را تا مقام خدایی بالا برده است، تا جایی که یکی از نویسندگان کتب رجال - شیخ عبدالله مامقانی - در کتاب معروف خود «تنقیح المقال» هر جا که به نام کسی می‌رسد که علمای گذشته شیعه او را غالی شمرده‌اند، به دفاع از او برخاسته و می‌گوید:

«دارای این عقیده را غالی شمردن، عقیده شیعیان قدیم بود، اما اکنون این عقیده (غلو) از ضروریات مذهب شیعه است، که یعنی آنچه علمای سلف شیعه غلو می‌شمردند، آن از ضروریات امروزه مذهب شیعه است.»

معلوم می‌شود که مذهب شیعه بدون این که در این فاصله پیامبر و امامی داشته باشد، خودبه‌خود رشد کرده، تا به این حد رسیده است.

تو گویی که این طایفه، دین را عبارت از ستایش اشخاص معلومی می‌شمارند که علی‌الدوام، باید مردم به یاد آنان باشند، و در مدایح آنان، از پیش خود چیزهایی بیافند، و به دشمنان خیالی ایشان نیز لعنت کنند، و دیگر هیچ. و همه روزه کتاب‌هایی منتشر سازند در ولایت تکوینی آنان، و بدگویی کسانی که به چنان موهوماتی معتقد نباشند، آثاری مانند: «أمرأ هستی»، «تجلی ولایت» و «بحثی در ولایت»، و در اثبات این قبیل مطالب بی‌فایده، متشبهت به آیات قرآن شوند و به قول خودشان، آن را از مورد خود خارج کرده و بدان تعدی کنند. با اینکه غالیان دین، هزاران از این کتاب‌ها نوشته‌اند، کم‌ترین نتیجه‌ای از آن نبرده‌اند، زیرا موضوع عملی ندارد. ولایت علی علیه السلام اگر خلافت باشد، که دیگر اثبات آن فایده‌ای برای او ندارد،



زیرا نه خلافتی هست، و نه ابوبکر و عمری که از ایشان گرفته شود و به علی تسلیم گردد. اگر مراد، دوستی آن حضرت است، کدام مسلمان، بلکه کدام انسان با وجدان است، که علی را که دارای آن همه کمالات نفسانی بود، دوست نداشته و دشمن دارد. صرف نظر از این که امروز دوستی و دشمنی با آن حضرت چه فایده و ضرری دارد، آن روز که رسول خدا ﷺ آن همه سفارش به دوستی با علی می کرد، و از دشمنی او برحذر می داشت، نظرش آن بود که آن جناب را در آن همه گرفتاری و گرد و غبار اختلاف و تشتت، تنها نگذارند. امروز دوستی آن حضرت نفعی به او نمی رساند، و دشمنی اش ضرری. اما اگر مراد، دوستی فضایل اوست، تا شاید مردم بدان فضایل رغبت کنند، متأسفانه بیشتر تبلیغ کنندگان این دوستی، خودشان فاقد، و بلکه، ضد آن فضایلند.

در هر صورت، اگر امامت، معنی راهنمایی راه خدا باشد، کسی آن را از علی علیه السلام نگرفته و نمی تواند بگیرد، و اگر مقصود از ولایت وی این است که او متصرف در کون و مکان، و مدبر امور زمین و آسمان است، این خود کفری است صریح. زیرا فرضاً که آن جناب دارای ولایتی چنین باشد، چه نفعی به حال اینان دارد؟ علی که خویشاوند آنان نیست که از فضایل خود بهره ای به ایشان ببخشد، هر چند که آن جناب، نه به پسرخاله، و نه حتی به برادر و فرزندانش نیز از این ولایت چیزی نمی بخشید، و نمی توانست ببخشد. زیرا چنین ولایتی، بخشیدنی نیست. علاوه بر آنکه، هیچ فایده ای برای معتقدین آن ندارد، بلکه این عقیده، زیان دنیوی و خسران اخروی در پی دارد. از آن جهت که در دنیا سایر مسلمانان، شیعه را مشرک دانسته و تا سرحد امکان در صدد آزار و اذیت ایشان می باشند، و مال و جان و ناموسشان را بر خود حلال می شمارند. اما خسران اخروی آن، این است که چنین عقیده ای، اگر شرک صریح نباشد، حداقل شرک خفی است، و گناه شرک، هر چه باشد، نابخشودنی است. اگر عقلاً و وجداناً علی متصرف در کون و مکان و مدبر زمین و آسمان نباشد، چه ضرری برای او دارد، و چه ننگ و خفتی برای شیعیان او و چه نقصی برای عالم وجود است؟ عجیب آن است که ولایت تکوینی را از آی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

وَرَسُولُهُ... ﴿﴾ بیرون می‌آوردند، اما مثل این که اخیراً بعد از هزار سال متوجه شده‌اند که کافی نیست که این آیه را برای رسیدن به منظورشان به عنوان مدرک ارائه کنند، زیرا مرجع ضمیر «کُم» در این آیه، مؤمنین هستند، و اگر بنا باشد خدا و رسول و علی، فقط بر مؤمنین ولایت تکوینی داشته باشند، پس بر کفار و سایر موجودات ندارند، لذا نمی‌توان در ولایت تکوینی بدان آیه دل بست.

اخیراً یکی از آنان به آیه ۴۱ سوره رعد متشبه شده است:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٤٣﴾﴾ [الرعد: ۴۳].

«و کسانی که کافر شدند می‌گویند تو فرستاده نیستی بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد».

و از این آیه، ولایت تکوینی را بیرون آورده است. خلاصه سخن او این است که چون به موجب بعضی احادیث، مراد از ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ علی عليه السلام است، و مراد از ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا﴾ آصف برخیا می‌باشد، و آصف قادر بود با علم کتاب، تخت بلقیس را از سرزمین سبا به فلسطین بیاورد، لذا ولایت تکوینی دارد. پس علی که تمام علم کتاب را دارد، ولایت تکوینی تام و مطلق دارد. به این عاشقان ساختن ولایت تکوینی باید گفت: اولاً، به چه دلیلی جز چند خبر و حدیث غیر صحیح و مجعول که از یک مشت جغال غالی و کذاب، در کتب اخبار باقی مانده است، مراد از ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ علی است؟ بنده با دقت، تمام آن احادیثی را که سند داشت، مطالعه و تحقیق کردم، حتی یک حدیث صحیح در تمام آنها از حیث سند یافت نشد و اکثر راویان آن ضعیف و غالی و کذابند، تا چه رسد به متن آنها که خود گواه بر کذب خود است. ثانیاً، آیه مزبور همچون ده‌ها آیه دیگر است که برای اثبات نبوت پیامبر اسلام، از علمای یهود و نصاری و کتب انبیای پیشین دلیل و شاهد می‌آورد. چنان که اولین آیه‌ای که گزارش می‌کند که اهل کتاب، پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را می‌شناسند، و علمای ربانی آنان بدان گواهی می‌دهند، آیات شریفه ۱۹۳ تا ۱۹۷ سوره شعراء است که به تصدیق تمام دانشمندان علوم

قرآنی، چهل و پنجمین سوره نازل شده بر پیامبر در مکه معظمه است، که صریحاً در آن نام علمای بنی اسرائیل برده شده، و ایشان را به گواهی بر صدق نبوت خود شاهد گرفته است:

﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٩٦﴾ أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُوْ عَلَّمُوا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: ١٩٦-١٩٧]

«و [وصف] آن در کتاب‌های پیشین آمده است (١٩٦) آیا برای آنان این خود دلیلی روشن نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند».

یعنی در همان ابتدای بعثت رسول خدا ﷺ [١٥ سال قبل از آنکه سوره رعد در مدینه نازل گردد] سوره شعراء در سال چهارم بعثت در مکه نازل شده است. پس این آیات، در هنگامی به رسول خدا ﷺ نازل شده که علی علیه السلام هنوز به سن پانزده سال که بلوغ شرعی است نرسیده بوده است و فقها چنین سنی را برای شهادت اموری که خیلی کم اهمیت‌تر از تصدیق نبوت است، در فقه اسلامی کافی نمی‌دانند. آیات بسیاری در قرآن مبین این حقیقت است که علمای یهود و نصاری پیامبر اسلام را می‌شناختند و بسیاری از ایشان به آن حضرت ایمان آوردند. و قرآن ١٥ سال قبل از نزول آیه ٤١ سوره رعد، در آیه ١٩٧ سوره شعراء صریحاً می‌فرماید:

﴿أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُوْ عَلَّمُوا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: ١٩٧].

آیا کافی نیست که تفسیر ﴿وَمَنْ عِنْدَهُوْ عِلْمٌ أَلَكِتَابِ﴾ علی علیه السلام نیست، و مراد از آن، همان دانشمندان اهل کتابند؟ آیا جایز است که شخصی عاقل و بالغ، این گونه با آیات خدا بازی کند، و خود را در نزد دانایان مسخره نماید، و از چنین آیه‌ای ولایت تکوینی بیرون بیاورد؟

در تاریخ اسلام، شواهد بسیاری هست که رسول خدا ﷺ در گواهی صدق نبوت خود، منکرین را حواله به علمای یهود و نصاری می‌کرد، و قضیه اسلام آوردن «عبدالله بن سلام» از بارزترین آنهاست. آیا کوچک‌ترین دلیل یا حتی حدیث دروغی وجود دارد که رسول خدا برای اثبات نبوت خود، مردم را به گواهی علی علیه السلام حواله دهد؟ آیا عقلاً ممکن است مردمی که پیامبر را به رسالت تصدیق نمی‌کردند، بشارت

و گواهی علی را، که در آن هنگام کودکی ۱۴ ساله بود، برای قبول رسالت آن حضرت بپذیرند؟ آیا پیامبر چنین امری را به علی احاله داده‌است؟ مردمی که خود پیامبر را تصدیق نمی‌کردند، چگونه گواهی علی را می‌پذیرفتند؟ آخر نباید آن قدر تاخت، و به قول اینان، با تمسک به «نحن نتعدی منه» از حد سخن تجاوز نمود، که گوینده را مسخره کنند و قول احمد کسروی را باور کنند که:

«مذهب شیعه از نخستین روز با عقل و خرد ارتباطی نداشته و ندارد».

وانگهی معجزات انبیاء چه ربطی به ولایت تکوینی دارد؟ بزرگ‌ترین معجزات، که هیچ گونه تأویل‌بردار نیست، معجزه حضرت موسی بن عمران علیه السلام است، که عصای چوبی‌اش اژدها می‌شد، درحالی که در انجام این عمل، شخص موسی هیچ دخالتی نداشت، و به نص آیات شریفه قرآن، موسی از آن بی‌خبر بود، و از وقوع چنین حالتی ترسید و نمی‌دانست سرانجام چه می‌شود، چنان که در آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره طه و آیه ۱۰ سوره نمل گزارش شده است، که به روشنی معلوم می‌شود هنگامی که موسی عصای خود را انداخت و دید که چون جانوری می‌جنبد، از ترس، پا به فرار گذاشت، زیرا نمی‌دانست که آن عصا به چنان صورتی درخواهد آمد. آیا ولایت تکوینی همین است؟ حتی هنگامی که در مقام ارائه حجّت با ساحران فرعون برآمد، باز هم می‌ترسید که نتواند از عهده امری که به دستور پروردگارش به انجام آن مأمور است، آشکارا معجزه انجام دهد. چنان که آیه ۶۷ سوره طه می‌فرماید:

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى﴾ [طه: ۶۷].

«و موسی در خود بیمی احساس کرد».

تا این که به وسیله وحی، خدا به او اطمینان می‌دهد که تو پیروزی، چنان که در

آیه ۶۸ می‌فرماید:

﴿قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾ [طه: ۶۸].

«گفتیم مترس که تو خود برتری».

همچنین تمام انبیاء که در تمام موارد، دست دعایشان به طرف خدا بود و عاجزانه از او امری را درخواست می‌نمودند، اگر خدا صلاح می‌دانست، آن امر صورت

می‌گرفت، و گرنه، خیر.

اما در خصوص اولیای خداوند، کمترین دلیلی وجود ندارد که از ایشان معجزه‌ای صادر شده باشد، زیرا به آن نیازی نبوده است. حضرت علی و اولاد پاکش علیهم‌السلام مدعی چیزی نبودند که اثبات آن، به معجزه صورت گیرد، و تاریخ هیچ گونه ادعایی را از ایشان ضبط نکرده است، و هیچ روزی در ملأ عام ادعای هیچ مقامی - از قبیل آنچه که امروز شیعیان غالی به آنان نسبت می‌دهند - ننموده‌اند. تمام آنچه در کتاب‌هایی چون «عیون المعجزات» و «مدینه المعاجز» و امثال آن آمده است، مفتریاتی است عاری از صدق و راستی. اگر کراماتی مانند استجاب دعا یا حل مشکلی از مسائل دین بود، چیزی نبود که منحصر به ایشان باشد. کسی نمی‌داند این جنون معجزه‌تراشی و ولایت تکوینی ساختن، چه دردی را دوا می‌کند، و چه انگیزه‌ای دارد، جز استهزاء و استخفاف حقایق دین.

علی علیه‌السلام از فضایل اخلاقی و کمالات انسانی چه کم دارد، که با این فضیلت‌تراشی‌ها می‌خواهند کمبود آن را جبران کنند؟ علی امام مسلمانان است، یعنی امامی که باید در گفتار و کردار، از او پیروی کرد. او به عنوان یک الگوی تربیت شده اسلام برای همه است، و خدا از مسلمانان می‌خواهد که مانند او، تا آنجا که می‌توانند از اسلام پیروی کنند. یعنی دین اسلام قادر است افرادی همچون علی بپرورد. پس مسلمانان باید همچون آن‌حضرت، تابع واقعی و حقیقی قرآن باشند. آیا معنی امام غیر از این است؟ آیا آن شخصی که متصرف در کون و مکان و مدبر امور زمین و آسمان است، می‌تواند امام متبوع مسلمانان باشد؟ و خدا - العیاذ بالله - آن قدر ظالم است که در قیامت، از مردم مؤاخذه کند که چرا شما چون علی که امامتان بود رفتار نکردید، آن علی که ولایت تکوینی داشت و متصرف در کون و مکان بود؟ خدایا، این چه جنون و حماقتی است!

در خاتمه می‌گوییم که ایراد و اشکالی که آقای رضا استادی به کتاب خمس وارد کرده‌اند، چنان که گذشت، چنگی به دل نمی‌زند، و مثل این که بی‌جهت متحمل این همه زحمت شده‌اند. اگر گفته شده که فقهای عامه و خاصه، در کلمه «غنیمت»

گفته‌اند که مراد از آن، غنیمت جنگی است، این کلمه نباید ایشان را آن قدر عصبانی کند که جزوهای بدین تفصیل تهیه نمایند. خوب بود می‌دیدند که برخی از فقهای شیعه، در برخی مسائل، ادعای اجماع و اتفاق کرده‌اند، حال اینکه چنین قضیه‌ای هرگز نبوده است. مثلاً یکی از ایشان در رساله‌ای که در حرمت نماز جمعه نوشته است، در صفحه ۷۴ آن از قول سید جواد عاملی آورده است که آن جناب، ۳۳ اجماع بر نفی وجوب عینی نماز جمعه قائل است، و در صفحه ۲۸۰ ادعای ۲۴۴ تا ۳۶۰ اجماع کرده است، که یقیناً چنین چیزی نیست. اما ادعای ما ادعایی روشن است، که فقهای اسلام متفقند که مراد از کلمه «غنیمت» در آیه شریفه، غنیمت جنگی است، هیچ مخالفی ندارد، و آنچه دیگران خواسته‌اند با «یمكن الاستدلال» و «نحن نتعدی منه» به آیه بچسبانند، وجداناً و عقلاً و انصافاً چنین نیست، و همان تجاوز و تعدی است که مدعیان ادعا می‌کنند.

اما این که ما را فخاش خوانده‌اند بدان جهت که از برخی از نویسندگان فقه ایراد گرفته‌ایم، در حالی که هرگز پای از مرز نزاکت بیرون نگذاشته‌ایم. خوب بود به کتب خود فقها مراجعه می‌کردند که مخالفان خود، از علمای شیعه را اهل عناد و حتی شیاطین خوانده‌اند. ابن جنید اسکافی کتابی دارد به نام «إظهار ما ستره أهل العناد من الروایة عن أئمة العشرة في أمر الجهاد» که پاره‌ای از فقهای شیعه را اهل عناد دانسته است، چرا که روایات ائمه اهل بیت را در وجوب جهاد، پنهان نموده‌اند. ملا محسن فیض، که مخالفین وجوب عینی نماز جمعه را در زمان غیبت، «شیاطین» نامیده است. وی کتابی در این باب دارد به نام «الشهاب الثاقب رجوماً للشیاطین»، و صدها از این قبیل که بی‌نیاز از تفصیل است.

آری، ممکن است ما مرتکب اشتباهاتی شده باشیم، که از آن جمله، شیخ یوسف بحرانی را در ردیف علمایی آورده‌ایم که قائلند که مراد از «یتامی و مساکین و ابن سبیل» در آیه ۴۱ سوره انفال، یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان عموم مسلمین هستند، و این اشتباه است، زیرا وی چنین عقیده‌ای نداشت، و از شخص ناشناسی که به وسیله یادداشتی ما را بدین اشتباه آگاه نمود، صمیمانه سپاسگزارم. همچنین اگر

کسانی دیگر ما را به اشتباهاتمان آگاه کنند، از ایشان ممنونیم. اما همچنان که گفتیم، از مخالفین عنود و بی منطق، که روی تعصب جاهلانه و تقلید کورکورانه، بدون دلیل و منطق بر ما میتازند، هیچ باکی نداریم. چنان که در اولین تألیف خود گفته‌ایم، در راه حفظ و حمایت حقایق دین و احکام جاویدان قرآن، تا پای جان ایستاده‌ایم، و هرچه ملامت بشنویم و متهم شویم و متحمل زیان و خسران دنیوی گردیم، مزد و اجر و جبران آن را از پروردگار خود چندان هزار برابر امیدواریم، زیرا دین، عزیزترین چیزی است که در راه آن هر چه داده شود، کم است، و ما دین عزیز خود را با این آرایش‌های کودکانه و جاهلانه، ذلیل و بلکه قتل می‌بینیم.

روزی که به تألیف چنین کتاب‌هایی پرداختیم، به خوبی به وخامتِ اوضاع، آگاه بودیم، و خود را آماده همه گونه مخالفت و مخالفت نمودیم، و چون به منطق سست و بی پایه مخالفان خود آگاهیم، یقین داریم اگر کسانی قلم به دست بگیرند، با این بیان و برهان، مرد این میدان نیستند. فقط با این کرفرف و برانگیختن گرد و غبار، می‌توانند اعوان و انصاری از عوام کوچه و بازار علیه ما تحریک نمایند و کاری ناهنجار به دست آنان انجام دهند. ما از این قبیل پیش آمدها باکی نداریم، زیرا توکل بر پروردگار داریم و ملاقات او را در انتظاریم.

وما توفیقی إلا بالله علیه توکلت وإلیه أنیب

ذیحجة الحرام ۱۳۹۶

آذرماه ۱۳۵۵

## ۲- پاسخ به آقای ناصر مکارم شیرازی و دستیاران<sup>(۱)</sup> باسمه العزیز الحکیم

### مقدمه

این بنده را عادت است که در ایام خلوت و اوقات فراغت، آنچه را از مطالب دینی و مسائل اسلامی که به نظرم مهم و یا عجیب می‌آید، ضمن مطالعه کتب، رسائل، آیات و احادیث، در دفترچه‌ای یادداشت کنم، و اگر آن مطلب در ترازوی عقل و وجدان خودم در کفّه‌ای سنگینی کرد، و به رجحان آن با برهان یقین حاصل شد، به صورت کتاب و رساله‌ای تألیف کرده و در کناری نهم، تا اگر وسیله‌ای یافتم، نسخه آن کتاب و رساله را تکثیر کرده در اختیار کسانی بگذارم که طالب آن مطلب باشند، تا ایشان بخوانند و قضاوت کنند، و اگر حق است آن را ترویج و تبعیت کنند، و چون با وضعی که دارم، مایوسم از اینکه وسیله تکثیر و چاپ آن کتاب را بیابم، لذا در همان وقتی که آن یادداشت‌ها را به صورت کتابی جمع‌آوری و تدوین می‌کنم، به کمک کاغذ کاربن، چهار یا پنج نسخه از آن تدارک می‌بینم، تا هر که طالب مطالعه آن باشد، در دسترسش گذارم، و چه بسا که یک نسخه آن در چند دست گردش کرده و بکلی از دسترس من خارج شده، و دیگر به من باز نگردد. چنان که نسخه‌های کتاب «زکات» و «خمس» دچار چنین سرنوشتی شدند، و ندانستم که نسخه‌های اصلی آن، که دستنویس خود من بود، در کجا و در دست چه کسی است. در حالی که این دو کتاب، هر کدام به صورتی تکثیر و چاپ شده است. در طبع و نشر کتاب «خمس» من هیچ دخالتی نداشتم، زیرا می‌دانستم که امروز، مسئله حساس و اقتصادی در جامعه مذهبی شیعی است، که سخن گفتن محققانه درباره آن، موجب تزلزل در ارکان معیشت عده بی‌شماری از روحانیان و خمس‌خواران است، و طبعاً، تحریک حس خصومت آنان و گلاویز شدن با ایشان کار آسانی نیست. اما چه باید

۱- ناصر مکارم شیرازی و چند طلبه حوزه علمیه قم جزوه‌ای در پاسخ به کتاب خمس منتشر نمودند به نام «خمس پشتوانه استقلال بیت المال». آنچه در اینجا می‌خوانید، پاسخ استاد قلمداران به جزوه مذکور است. (مُصحح)



کرد که ظاهراً در تقدیر و مشیت پروردگار جهان چنین رفته بود که این نوشته در دسترس عده‌ای از مریدان کنجکاوی یکی از آخوندهای خمس‌خوار واقع شود، و در مباحثات و مجادلات آنان، با استاد و مراد خویش، این رساله را به صورت حرب‌ای علیه او به کار برند، و در نتیجه، کم‌کم تکثیر شده و در دسترس مخالفان آن روحانی و دیگران قرار گیرد.

بیش از چهار سال است که نسخه اصلی این کتاب از دست من خارج شده و شاید چهار بار یا کمتر، رونوشت و تکثیر گردیده، و در این مدت، تا آنجا که من اطلاع یافته‌ام، چهار کتابچه و جزوه در رد آن به چاپ رسیده است، که بنده به ناچار و از روی اضطرار و به یاری پروردگار، به هر چهار ردیه پاسخ داده‌ام. برخی از آن پاسخ‌ها نیز تکثیر شده است، اما یافتن آن برای علاقه‌مندان چندان آسان نیست. چرا که قدرت و نفوذ مادی و معنوی مخالفان آن، مانع بزرگی در این راه است. زیرا علاوه بر آنکه مردم عامی و متعصب را چون حرب‌ای بُرآن در اختیار دارند، دستگاه ساواک پهلوی [و اطلاعات جمهوری اسلامی] را نیز با نفوذ خود تحت تأثیر قرار داده‌اند، و از آن به نفع خود استفاده می‌کنند، و سخن ناصواب خود را با زور می‌قبولانند، نه با منطق صحیح.

موضوع خمس، یکی از حقایق شرعی، و از رؤوس احکام اسلام نیست، بلکه نام یک‌پنجم از غنیمت‌هایی است که در هنگام جهاد با کفار، نصیب مجاهدین اسلامی می‌شود، و پیشوا و امیر مسلمین در هنگام تقسیم آن غنیمت‌ها، آن را برای مصرفی که در آیه شریفه ۴۱ سوره انفال تعیین شده است به کنار می‌نهد، و تمام احادیث فرقه‌های اسلامی در این باب، ناظر به همین موضوع است. اما به استناد چند حدیث ضعیف از آن احادیث، خمس‌خواران این زمان، به گونه‌ای از آن سخن گفته و دفاع می‌کنند، که گویی از هر حقیقت شرعی قوی‌تر، و از هر حکم محکمی در اسلام، جاری‌تر است، و آن را چون ارث پدر در میان دو طایفه بزرگ از فرزندان با اقتدار میراث‌خوار تقسیم کرده‌اند. بنابراین، انکار آن از انکار تمام احکام مهم اسلامی، چون نماز، روزه، حج، جهاد، و بلکه از انکار توحید و نبوت و معاد سخت‌تر و نابخشدنی‌تر است.

چنان که می‌دانیم و می‌دانید، در این سال‌ها، کتب و تألیفات ماتریالیست‌های منکر خدا و آثاری، چون اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده و علی دشتی، در نفی نبوت و رسالت پیامبر اسلام ﷺ در شمارگان بالا در ایران منتشر شد، و متأسفانه، از این متولیان دین و حاکمان شرع، نفسی برنیامد، و عکس‌العملی دیده نشد. اما به محض آنکه چند نسخه رونوشت کتاب خمس با آن دلایل روشن از قرآن و سنت منتشر شد، چه هنگامه‌ای از سوی ارباب عمائم به پا خاست.

میراث‌خواران خمس و سهم امام، برای توجیه ادعای خود، دو مستمسک دارند که به وسیله آنها هواداران خود را علیه مخالفان چنین خمسی تحریک می‌کنند:

۱- خمس از آن رو برای سادات وضع شده است که از گرفتن زکات محرومند،

و اگر به این کیفیت باشد، پس فقرای این طبقه چه کنند؟

ما در کتاب‌های زکات و خمس، این ادعا را باطل کرده و گفته‌ایم که حرمت زکات بر سادات، اصل و اساسی ندارد، حداقل آن است که این طبقه می‌توانند از زکات هم نژادان خود استفاده نمایند، چرا که امروز اغنیای این طبقه کم نیستند و زکات ایشان برای آنان کافی است، اما نه زکات بر نه چیز ناچیز، بلکه چنان که ثابت کرده‌ایم، زکات بر همه چیز.

۲- حوزه‌های علمیه و دستگاه روحانیت، از سهم امام خمس استفاده می‌کنند، و

به وسیله آن، تشکیلات و مؤسسات مختلفی به وجود می‌آورند، و این، مزیتی است که مذهب شیعه آن را حائز است، و فرقی دیگر اسلامی از آن محرومند. آنها هم چون این وضعیت را در شیعه می‌بینند، بدان غبطه خورده و چنین آرزویی در سر می‌پروراندند. پس اگر این خمس نباشد، آن حوزه‌ها و تشکیلات از هم می‌پاشد.

این ادعا نیز باطل است، زیرا فرضاً که احادیث خمس، مربوط به ارباب مکاسب باشد، باز هم به نص همان احادیث، این حق امام معصوم است، و با فقدان یا غیبت او، مصرفی ندارد، و حقی که با پنج حدیث جعلی و ضعیف می‌خواهند اثبات کنند، با سی حدیث، تحلیل و بخشیده شده است. پس در هر صورت، گرفتن آن ظلم و خوردن

آن، اکل به باطل است. روحانیت شیعه [اگر در اسلام روحانیتی باشد] هیچگاه بستگی به سهم امام نداشت، و پیدایش و پرورش علمای شیعه، هرگز در گذشته متوقف به تصرف در خمس نبوده است. علمای نامدار و دانشمندان عالی‌مقداری که در شیعه، قبل از دست‌درازی به سهم امام، پیدا شده‌اند، خیلی بهتر، عالم‌تر و زاهدتر از علمایی هستند که با ارتزاق از خمس و سهم امام پرورش یافته‌اند.

پس از ائمه علیهم‌السلام، ابن ولید قمی، صدوق اول و صدوق دوم، ابن عقیل، ابن جنید، شیخ مفید، شیخ طوسی و سلاّر از جمله متقدمین علمای شیعه هستند که همگی قائل به تحلیل خمس از سوی امامان شیعه بودند، و دیناری از آن مصرف نکردند. محقق حلّی، خواجه نصیرطوسی، علامه حلّی، مقدّس اردبیلی، محقق سبزواری، ملا محسن فیض، شیخ قطیفی و شیخ بحرانی - که عموماً قائل به سقوط خمس و سهم امام بودند و هرگز دست بدان نیالودند - در کدام دستگاه و مکتبی تربیت شدند و علم آموختند؟ آیا در میان این علمای خمس‌خوار ابن‌البطن، یک نفر همچون آن بزرگواران می‌توان نشان داد؟ اما از آن روزی که سهم امام را به ناحق در این راه مصرف کردند، نمی‌توان حتی یک نفر به زهد و تقوای آن بزرگواران، بلکه به همان کثرت تألیف و تصنیف، یکی از آنان نشان داد، نه، هرگز، هرگز!

\*\*\*

برخی از این خمس‌خواران، به قدری عمرشان بی‌برکت است که با اینکه هشتاد یا نود سال عمر می‌کنند و به مرجعیت تامّ و تمام می‌رسند، حتی یک «بسم الله» به کتابت از ایشان باقی نمی‌ماند. و اگر گاهی در نامه‌ای کلمه‌ای از ایشان نوشته شود، آن هم به قلم منشی ایشان است، و آنان فقط یک مّهر برنجی دارند که مهرساز، نامشان را روی آن حکاکی کرده است، که در پای کاغذی می‌زنند که جواب مسئله‌ای در آن داده شده است.

آری، آثاری که برخی از ایشان از خود به جای می‌گذارند، ساختمانی است به نام مسجد یا مدرسه یا کتابخانه، که مصالح آن را دیگران خریده‌اند، و کسانی آن را بنا کرده‌اند، و تنها با اطلاع حضرت آقا، پول خمس از این گرفته شده و به آن داده شده است.

اینها کاری است که از بسیاری پادشاهان و مردم خیر دیگر، هرچند بی‌سواد بودند، بهتر و بیشتر به یادگار مانده است. اینان به داشتن چنین بودجه‌ای برای تشکیلات خود در شیعه می‌بالند. اینک باید دید همان حوزه‌های روحانیت غیرشیعه، که از این مزیت محرومند، چه نقصی از حیث تربیت محصلین علوم دینی دارند و اینان چه مزیتی؟ مثلاً، دانشگاه «الآزهر» مصر، که سهم امام و خمسی ندارد، چه افراد دانشمندی تحویل جامعه می‌دهد و اینان چه افرادی. تحصیلکردگان آن دانشگاه‌ها و مبلغین دینی آن، چه فعالیت‌هایی در خارج و داخل دارند و اینان چه فعالیت‌هایی. آثار علمی و عملی دانشجویان آنان، در تألیفات و تصنیفات، و مسلمان کردن کفار بیشتر است، یا اینان، که به قول خودشان استقلال اقتصادی دارند؟

بهترین دانشجویان و فاضل‌ترین طلاب حوزه‌های روحانیت شیعه، امروز آن کسی است که بتواند آثار و تألیفات روحانیت امروزه اهل تسنن را بخواند و ترجمه کند. و اینان افراد انگشت‌شماری بیش نیستند، وگرنه یک مؤلف فاضل و یک نویسنده قابل، همانند نویسندگان آن حوزه‌ها، در تمام حوزه‌های شیعه امروز نیست. شاید وجود همین درآمد بی‌حد و حساب روحانیت امروز شیعه است که افرادی را به این حوزه‌ها جلب می‌کند، که در شهر و دیار خود قادر نیستند کم‌ترین کاری را عهده‌دار شوند. از طرفی هم، سواد کافی برای اشغال پست‌های دولتی و خصوصی ندارند. بنابراین، وارد این مدرسه‌های طلبگی شده و چند سالی از عمر خود را بیهوده در آنجا طی می‌کنند، و سپس عبا و عمامه می‌پوشند. آنگاه از حجت اسلامی تا مقام حاکمیت مطلق شرع را مدعی می‌شوند و هرچه خواستند می‌کنند.

در هر صورت، ما بنخیل مال مردم نیستیم، این شما و این مردم. هرچه می‌خواهید بکنید. اما این نسبت ظالمانه را به اسلام و پیامبر بزرگوار آن ندهید. خدا می‌داند انگیزه ما در این نوشته‌ها، تنها دفاع و حمایت از حیثیت اسلام و رفع این تهمت از پیغمبر آن است. حال شما هرگونه که می‌خواهید پیش خود تصور کنید، و آنچه در قدرت و اختیار شماست، از تهمت و دشنام و تحریک عوام انجام دهید تا بالاخره شاید به منظورتان برسید، که ما را جز خدا پناهی نیست. وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

اینک پاسخ کتابچه‌ای تقدیم می‌گردد، که در ردّ کتابِ خمس، از سوی یکی از بهترین فضلاء امروزه حوزه قم صادر و به ادّعی خودشان، در شمارگان پنج‌هزار نسخه منتشر شده است. بخوانید و بین خود و خدا، با وجدان و انصاف خود قضاوت کنید.

۲۳ رمضان ۱۳۹۷

۱۷ شهریور ۱۳۵۶

روستای دیزیجان قم

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

چهارمین جزوه‌ای که در ردّ کتاب «خمس» نوشته‌اند، در این ایام [ماه رمضان ۱۳۵۶ شمسی] از طرف بزرگ‌ترین دستگاه تبلیغاتی و پرتیراژترین انتشارات دینی ایران، و به قلم یک یا چند تن از پرکارترین نویسندگان مذهبی، در شهر قم منتشر گردید. این جزوه، یا بنابر ادّعی نویسندگان، یک کتاب در یک جزوه، «خمس پشتوانه استقلال بیت المال» نام دارد [و توسط آقای ناصر مکارم شیرازی و همکارانش تألیف شده است] و با این عنوان خصمانه شروع می‌شود: «سمپاشی نفاق افکنان را خنثی کنیم»، که خود پیداست که با چه روحیه و قصدی قدم به میدان مبارزه می‌گذارند و فریادِ «هَلْ مِنْ مُبَارَزٍ» برمی‌آورند.

لازم به توضیح است که چنان که استاد - به اصطلاح - عالی قدر اعتراف فرموده‌اند، بیش از پنج نفر از دانشمندان به جمع‌آوری مندرجات این جزوه کمک کرده‌اند، اما قطعاً بیش از این هستند، و لابد طی سال‌ها این شاهکار بحث و جدال و تنها معجزه نویسندگی و استدلال، پا به عرصه وجود نهاده‌اند و تدریجاً قوت یافته‌اند، تا با این طمطراق و فرّ و شکوه، قدم به میدان مقابله و مبارزه گذارده‌اند. پس از عنوان می‌نویسند:

«کم‌تر کاری مانند سمپاشی کردن، آن هم در اذهان افرادی که اطلاعات وسیعی ندارند، ساده و آسان است. زیرا این کار، همانند تخریب یک ساختمان است: یک

عمارت را گاهی باید در چندین سال ساخت و آباد کرد، در حالی که در چند ثانیه می‌توان آن را ویران نمود».

ولی آقایان باید تاکنون دانسته و فهمیده باشند که اگر فرضاً نویسنده خمس، در صدد سمپاشی بود، یک موجود زنده را که از حیات کامل برخوردار باشد، با سمپاشی مختصر نمی‌توان آن را از بین برد، اگر بنایی از بیخ و بن، محکم و به ادعای شما «بنای خدایی» باشد، هیچ‌کس حتی در طی قرن‌ها نمی‌تواند آن را ویران نماید، چه رسد به چند ثانیه. اما بنایی چنین، که در مدتی کوتاه [یعنی با مطالعه مختصری از کتاب خمس] از بین می‌رود، مسلماً بنایی سست و لرزان است که به پاسداری همیشگی پاسدارانش نیازمند است، و باید با چشم‌بندی و شعبده‌بازی آن را بر پای داشت. در این مدعا من هم با آقایان همداستانم که تألیف آثاری چون کتاب «خمس» به سمپاشی شبیه است. اما چون من دهقان‌زاده هستم، می‌دانم که معمولاً سمپاشی را به منظور دفع آفات و نابودکردن جانوران مضرّ و مودی از باغ و زراعت انجام می‌دهند. پس این - به قول شما - سمپاشی هم باید همان فایده را برای باغستان و مزرعه اسلام داشته باشد.

در ادامه می‌نویسند:

«... بنابراین، اگر می‌بینیم، وسوسه‌های شیطانی افراد کم‌مایه‌ای در محیط ما، در پاره‌ای از افکار ساده اثر گذاشته، نه به خاطر قدرت و منطق وسوسه‌گران است، و نه به خاطر ضعف مبانی و منطق اسلام...».

اما نویسندگان بی‌انصاف، وضع قانون خمس کذایی را، ظالمانه به اسلام نسبت می‌دهند. در اسلام صحیح، چنین خمسی وجود نداشته است، چنان که با مطالعه کتاب حاضر، این حقیقت به بهترین صورت روشن می‌شود.

سپس می‌نویسند:

«بهترین راه مبارزه با این سمپاشی، بالا بردن سطح آگاهی مردم در مسائل اسلامی است. زیرا هنگامی که آفتاب علم و دانش در دل‌ها طلوع کند، شب‌پره‌ها خود را به سرعت پنهان می‌کنند».

تصوّر نگارنده این است که نوشتن این جزوه، که به منظور بالا بردن سطح آگاهی مردم در مسائل اسلامی تهیه شده است، چه بسا موجب شود که خوانندگان، در صدد تهیه کتاب خمس برآیند، که یافتن آن به علت گرفت و گیرها و موانع بی شمار، بسیار دشوار است، و آنگاه، آفتاب علم و دانش، به زیان شما طلوع کند و در نتیجه، شب‌پره‌های لاطائلات و بافندگان موهومات، که در پناه شمایند، پنهان شوند.

آنگاه سخن از تصمیم بعدی خود به میان آورده‌اند، که جزوه‌های فشرده و مختصر، اما کاملاً حساب شده و منطقی را - که منطقی بودن آنها از همین جزوه معلوم می‌شود- در تیراژی وسیع‌تر برای آگاهی عموم نشر دهند، چنان که همین جزوه را در پنج‌هزار نسخه منتشر کرده‌اند، و ما یقین داریم که توانی بسیار بیش از این دارند، زیرا فعلاً همه چیز به کام و نام و در اختیار آنهاست.

متأسفانه هنوز از هر صد هزار نفر خمس‌پرداز، ده نفر هم نمی‌دانند که کتاب «خمس» نوشته شده است. با موانعی هم که در پیش است، اغلب مردم در بی‌خبری خواهند ماند. چون ما زمان و مردم زمان خود را می‌شناسیم، و برخلاف تهمت و نظر سوء نویسندگان این جزوه، هرگز باور نمی‌کنیم که روزی بیاید که این مردم مظلوم گرفتار کابوس اغفال و جهل و تاریکی شبهات و خرافات، به حقایق پی ببرند. پس آقایان، با خیال راحت به همین وضع و کیفیت ادامه دهید، و از این بی‌خبران، خمس بستانید، و اگر به بقای وضع موجود علاقه‌مندید، اصلاً دست به نگارش چنین جزوه‌هایی نزنید، زیرا اگر راهی باشد که مردم از این طلسم و افسونی که آنان را در غفلت نگاه داشته باخبر شوند، به وسیله همین جزوه‌هاست، که آزاد و بلا مانع، در شمارگان بالا منتشر می‌کنید، و ممکن است همین سر و صداها، ملت را گوش‌به‌زنگ و کنج‌کاو کند، که مبادا زیر این کاسه، نیم‌کاسه‌ای باشد، و بالاخره، با این اظهارات، نیات ناحق و منفعت‌طلبانه خود را آشکار سازید، و به دست خویش، خرابه سست‌بنیاد خود را ویران کنید:

﴿...يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ [الحشر: ۲].

«... خود به دست خود و دست مؤمنان خانه‌های خود را خراب می‌کردند، پس ای دیده‌وران عبرت بگیرید.»

آنگاه وارد مطلب اصلی شده و می‌نویسند:

«خمس یکی از منابع مالی اسلام است... با مختصر مطالعه در تاریخ و تعلیمات اسلام روشن می‌شود که اسلام، تنها یک سلسله دستورات و مقررات اخلاقی و عقاید مربوط به مبدأ و معاد نبود، بلکه حکومتی همراه خود آورد که همه نیازمندی‌های یک جامعه پاک و مترقی را تضمین می‌کرد، و مسلماً، یکی از ارکان چنین حکومتی، تشکیل بیت المال برای رفع نیازمندی اقتصادی بوده است».

این نویسندگان خیلی مطلع (!) این جمله را در ردّ کسی می‌نویسند که از تمام مؤلفین و نویسندگان اسلامی اثری روشن‌تر، مفصل‌تر و مستدل‌تر در خصوص حکومت در اسلام نوشته است. اثری که یکی از مجتهدین بزرگوار حوزه قم، که اکنون به جرم فعالیت‌های سیاسی در زندان به سر می‌برد<sup>(۱)</sup>، آن را منبع درسی خود قرار داد، و به عنوان تئوری حکومت اسلامی به شاگردان فاضلش تدریس می‌کرد.

آری، اسلام برنامه‌ها و دستورات اقتصادی بسیار عالی و پیشرفته‌ای دارد، اما سودجویان و سوداگران جهان تشیع، آنها را به نفع خویش تفسیر و تعبیر می‌کنند، که از جمله آنها، تشریح خمس کذایی است، که محصول تفسیر به رأی آیات قرآن و احادیث باقی مانده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام است.

سپس به شرح بیت المال اسلامی پرداخته و می‌نویسند:

«بیت المال اسلامی، که از بدو ورود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی به وجود آمد، مشتمل بر اموالی بود که از منابع متعدّد گردآوری می‌شد:

- از طریق زکات،
- از طریق خمس،
- از طریق انفال،
- از طریق خراج،
- از طریق جزیه».

۱- منظور استاد قلمداران، آیت الله العظمی حسینعلی منتظری رحمته‌الله‌علیه است، که زندانی حکومت پهلوی بود. وی وقتی داستان کتاب خمس را شنید، برای کمک به چاپ آن، مبلغ ۱۰۰ تومان برای استاد قلمداران فرستاد.



بی‌اطلاعی آقایان از تاریخ اسلام مایه بسی شگفتی است، زیرا در بدو ورود پیامبر اسلام به مدینه، هیچ‌کدام از این اموال وجود نداشت، چرا که فرمان اخذ زکات در سال نهم هجرت صادر شد، و خمس غنیمت‌های جنگ نیز در سال دوم هجرت گرفته شد، و انفال و خراج و جزیه هم بعداً صورت واقعیت به خود گرفت. اگر مراد نویسندگان، ذکر منابع بیت المال اسلامی است، باید بگوییم که خیلی بیش از اینهاست، چنان که ما در کتاب زکات [ص ۴۵۹ به بعد] شرح داده‌ایم. لیکن منظور نویسندگان این نیست، بلکه آن است که خمس کذایی را به غلط و با زیرکی، جزو درآمدهای مسلم بیت المال اسلامی جا بزنند. در حالی که از چنین خمسی هرگز در زمان رسول خدا ﷺ خبری، و بعد از آن حضرت، در بین مسلمین صدر اول، اثری نبوده و نیست.

در جای دیگر می‌نویسند:

«بعضی اشکال می‌کنند، در حالی که جمیع مسلمانان، بلکه تمام عقلای جهان اشکال می‌کنند، که چرا در مکتب شیعه، خمس تعمیم پیدا کرده و هرگونه درآمدی را شامل می‌شود، در حالی که اولاً: خمس در قرآن مجید تنها در مورد غنیمت‌های جنگی وارد شده است. ثانیاً: در تاریخ ندیده‌ایم که پیامبر ﷺ یا امیر مؤمنان علیه السلام در روزگار حکومت خود، یا هیچ‌یک از خلفا، از غیر غنیمت‌های جنگی خمس گرفته باشند، درحالی که فقها و دانشمندان شیعه اصرار دارند که خمس، یعنی یک‌پنجم مازاد درآمد، منحصر به غنیمت‌های جنگی نیست، بلکه هرگونه درآمدی، خواه از طریق زراعت یا دامداری یا صنعت یا تجارت و یا کارگری و یا هرگونه درآمد دیگری به دست انسان بیاید، پس از آنکه هزینه یک سال خود را از آن کم کرد و چیزی به عنوان پس‌انداز اضافه آورد، باید یک‌پنجم آن را به بیت المال پردازد و درمصارف تعیین شده صرف گردد، و آنها دلیل روشنی برای توسعه و گسترش ندارند...».

این جملاتی است که خود نویسندگان این جزوه، بر سبیل اشکال، بر خود وارد می‌کنند، تا ببینیم در پاسخ به آنها چه دلایلی دارند، و چگونه از عهده برمی‌آیند. قبل از آنکه به پاسخ اشکالات فوق پردازند، عنوانی را با تیترا «انگیزه ایراد کنندگان» آغاز

کرده و در آن، به کسانی که مسئله عدم وجوب تقلید و عدم وجوب خمس را در نوشته‌های خود یادآور شده‌اند، تهمت‌هایی زده‌اند و آن را با شمس سیاسی خود چنین توجیه کرده و می‌نویسند:

«حتما اغرضی در کار است و انگیزه‌های دیگری آن را به وجود آورده است. قرائن نشان می‌دهد که این دسته، با نقشه حساب‌شده‌ای به جنگ این دو مسئله رفته‌اند، زیرا می‌بینند مادام که رهبری روحانی جامعه به دست دانشمندان بزرگ اسلامی و مراجع شیعه است، و آنها علاوه بر نفوذ عمیق اجتماعی دارای استقلال اقتصادی هستند، نمی‌توانند نقشه‌های فاسد خود را در زمینه تخریب عقاید اسلامی مردم و توده‌های جمعیت پیاده کنند. در این موقع، دست روی دو نقطه بسیار حساس گذارده، نقطه اول مسئله تقلید است، که بر طبق آن، هر مسلمانی موظف است یا خود در مسائل مربوط به احکام اسلامی مجتهد باشد، و یا مراجعه به مجتهدان کرده و مطابق دستور آنها عمل کند.»

چنان که گفتیم، این نظریه، یک نظریه سوء و یک تهمت فاحش است که تصور شود انگیزه سمپاشان (به عقیده ایشان) انگیزه دیگری جز حمیت دینی بوده باشد، و چنان که خود می‌دانید، هم مسئله تقلید و هم مسئله خمس، از ابداعات و اختراعات بدعت‌گذاران و مخترعین مطالب دینی است که اسلام حقیقی از آن بی‌خبر است.

گفتنی است که مخالفت با مسئله تقلید در مذهب شیعه، سابقه بسیار قدیمی و روشنی دارد، و تا دو قرن اخیر، تقلید هرگز چنین رونق و انحصاری نداشته است، و از بدو پیدایش این مذهب، پیروان آن در زمان ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به ایشان رجوع کرده و مسائل دینی خود را از آن بزرگواران - با استناد آنان به سخن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - اخذ می‌کردند، و پس از آن هم اخبار و احادیث اهل بیت مورد مراجعه شیعیان بوده است. نیز، بیشتر علما و فقهای اسلامی اخباری بوده‌اند، که هنوز هم، کم و بیش، وجود دارند، و کتاب‌های فراوانی در مذمت فقهای صاحب رأی و فتوا، و به اصطلاح فقهای اصولی، نوشته‌اند که از شمار چنین فقیهانی خیلی بیشتر است. و این بدعت اظهار رأی و فتوا، از طرف اشخاصی غیر از اهل بیت، از اختراعات مخالفین

شیعه است، که دسترسی به منابع غنی اخبار و احادیث اهل بیت نداشته‌اند، و به رأی و ظن و قیاس و استحسان<sup>(۱)</sup> از احکام و قوانین شرع پرداخته‌اند. کسی که اندک اطلاعی از چگونگی نشر احکام و سیر فقه در اسلام داشته باشد، این حقیقت واضح را دریافته است. نیز پر واضح است که هرگاه قرآن کریم برای بیان همه احکام کافی نباشد، شرط واجب احتیاط، آن است که به اخبار صحیح اهل بیت قرآن رجوع شود، نه به رأی، ظن، قیاس و استحسان این و آن.

در اینجا شاید این اشکال به میان آید که:

«اخبار مستند به اهل بیت علیهم‌السلام آلوده است به دسیسه کذابان و غالیان و جاعلان. پس برای تشخیص صحیح و سقیم آن، باید دانشمند یا دانشمندان - به اصطلاح - فقیه، آنها را از یکدیگر تشخیص دهند، و صحیح را از ناصحیح جدا کنند.»

این ادعا، که برای فرار از واقعیت است، هرگز مسموع نیست، زیرا در طی این چهارده قرن، چنین عملی از جانب دانشمندان شیعه به طور جمعی و - به اصطلاح - شورای فقهی، صورت نگرفته است، و حتی همان اخباری‌ها هم هر کدام به راهی رفته‌اند، و اصولی‌ها هم، چنان که در کتاب زکات آورده‌ایم، جز مقلد محض قدما نبوده‌اند. هرگز به چنین کسان، مجتهد نباید گفت.

اما اینکه می‌نویسند:

«رهبری روحانی جامعه، به دست دانشمندان بزرگ اسلامی و مراجع شیعه است، و آنها علاوه بر نفوذ عمیق اجتماعی، دارای استقلال اقتصادی هستند.»

ما تمام این ادعا را تصدیق می‌کنیم، اما آیا این نویسندگان برجسته و نخبه جامعه روحانیت، امروز حاضرند که یک مسئله روشن، واضح، معلوم و همه کس فهم را تصدیق کنند؟ که با تمام این مراتب، امروز جامعه شیعه از حیث اطلاع از موضوعات دینی، از تمام جوامع اسلامی، بلکه جوامع بشری، عقب‌تر و نادان‌تر است، و اساساً، هیچ‌گونه آشنایی با مبانی اسلامی ندارد، و از حیث فرهنگ و معنویات و اعتقادات، فقیرترین جامعه انسانی را تشکیل می‌دهد. زیرا در مکتب فعلی شیعه، چیزی جود ندارد

۱- چیزی را خوب شمردن و خوب پنداشتن.

که بتواند او را از این انحطاط و عقب‌ماندگی نجات دهد. آنچه به چشم می‌خورد، مدّاحی، روضه‌خوانی، سینه‌زنی، قمه‌زنی، زنجیرزنی، دخیل بستن، زیارت رفتن، و دعای ندبه و توسّل خواندن است، که در تعلیمات اسلامی، هیچ اثری از آنها نیست.

مسلمانی که باید از تمام افراد ملل دیگر، عالم‌تر، شجاع‌تر، سخی‌تر، متملّن‌تر و اجتماعی‌تر باشد، متأسفانه در نقطهٔ مقابل این صفاتِ فاضله قرار گرفته است، زیرا این صفات، در افراد جامعه‌ای یافت می‌شود که علم و تحصیل در آن، در حدّ وجوب، و افرادش، تحت تربیتِ افرادی عالم و شجاع و تشکیلاتی منظم باشند، و در نتیجهٔ کار و کوشش، قادر به کسب درآمدِ کافی باشند، و در محیطی پرورده شده باشند که قوانین و احکام در آن محترم شمرده می‌شوند. اما بدبختانه چنین وضع و کیفیتی برای افراد و جامعهٔ شیعه وجود ندارد، زیرا داشتنِ تمام این صفات، احتیاج به حکومت و تشکیلاتی دارد، که افراد و جامعه‌ای چنان تربیت کند. اما چه باید کرد که افرادی مدّعی و عهده‌دار رهبری روحانی جوامع شیعی هستند که با وجودِ نفوذ عمیق اجتماعی، تشکیل یک حکومت قوی و مقتدر را لازم ندانسته، بلکه حرام می‌دانند، و آن را در گرو پیدایش و ظهور امام معصوم منصوص از آسمان گذارده‌اند. اگر امروز در اثر فشار افکار عمومی بگویند که: آری، باید حکومت باشد، هر کدام خود را با کمال نالایقی، منحصرأ شایستهٔ آن مقام می‌دانند، و به همین نظر، خود را حاکم شرع قلمداد می‌کنند، در حالی که از جغرافیای کشورشان، و احتیاجات آن خبر ندارند، و حتی از اداره خانوادهٔ خود عاجزند، و نیز، کم‌ترین توجه و حسّاسیتی نسبت به امور اقتصادی، بهداشتی، اجتماعی و فرهنگی ندارند.

البته ما خود می‌بینیم و تصدیق می‌کنیم که این مردم حیران و سرگردان در امور دینی، به این مجتهدان مراجعه کرده و به دستور ایشان عمل می‌کنند. اما آنها چه دستوری دارند و چه به دست آنها می‌دهند، جز یک رسالهٔ عملیه، که متن آن قبلاً از طرف گذشتگان تهیه شده است، و اینان در پاره‌ای از مندرجات آن، یک «أحوط» و یا «آقوی» اضافه می‌کنند، و محتوای آن رساله‌ها نیز جز شمارش نجاسات و مطهّرات و غسل جنابت و احکام اموات و دستور تیمّم و وضو و... نیست؟ این در حالی که

است حکم این مسائل، در همان صدر اسلام، به بهترین صورت و کیفیت تنظیم و تعیین شد، و از طرف این مراجع، جز صورتی منسوخ و ناتمام بیان نمی‌شود، و بود و نبود این رساله‌ها و نویسندگان‌شان نیز اثری در ترقی علمی و عملی مردم ندارد.

آری، اگر رساله‌های تقلید از این مردم گرفته شود چه ضرری متوجه جامعه می‌گردد؟ و اگر به صورت کامل به دستورات آنها عمل شود، کدام ترقی حاصل می‌شود؟ آیا عظمت و شوکت اسلام با تبعیت موبه‌مو از رساله‌های توضیح المسائلی تجدید می‌شود، که حاصل کوشش و اجتهاد چندین هزار عمّامه به سر مدعی اجتهاد است؟ نگاهی به وضع موجود جامعه شیعه با رهبرانش، حقایق بسیاری را روشن می‌کند، اما عقلی لازم دارد که به کار آفتد و بیندیشد.

مکتب کنونی شیعه، فاقد ایجاد انگیزه تحرک و ترقی در جامعه است، زیرا هیچ عاملی که صلاحیت ادامه حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باشد، در آن وجود ندارد. پس رهبری روحانی چنین جامعه‌ای، برای کسی ارزش و افتخار نمی‌آورد. مکتب امروز شیعه، از آن همه اوامر و احکام و قوانین و فرایض اسلام، که حیات بخش افراد و جماعات است و مردم جاهل و عقب‌مانده عصر جاهلیت را به بالاترین درجه شکوه و عظمت رسانید، چیزی ندارد جز یک سلسله عقاید، عادات، سنن و بدعت‌ها، که می‌توان گفت اگر اسلام با آنها مخالف نباشد، باری، موافق هم نیست، مانند: کرنش و ستایش بی‌اندازه اولیا و صالحین، تعمیر و تزیین قبور آنها، توسل و تعبد به ادعیه و زیارات جعلی، بذل اموال و موقوفات به گور مردگان با نام و بی‌نام و نشان، احترام بی‌خاصیت به ایام تولد و وفات ایشان، جشن و سوگواری نامشروع در آن ایام، گداپروری و تنبل‌زایی به انحاء گوناگون، تشریح خمس و سهم امام، طریق حلال کردن حرام، راه رباخواری با حیل‌های شرعی، و امثال آن.

چنین مکتبی، مادامی که در سایه جهل و ظلمات تعصب است، دوام دارد، اما نه برای همیشه. پس اگر کسانی غرض و اعتراضی به ادعای شما، یا مراجع تقلید دیگر دارند، علتش این اوضاع است، که کتمان‌ش، مانند کتمان روشنی روز است.

اما موضوع خمس، علاوه برآنکه موجب و آفریننده چنین مکتبی است، تهمتی

است بر آیین مقدس اسلام و بنیانگذار آن، که یک پنجم ثروت روی زمین و محصول زحمات میلیاردها نفر را با تمام منابع سطحی و زیرزمینی، برای خویشاوندان خود وقف و مقرر کرده است، در حالی که طرح چنین ادعایی، نه تنها از پیامبر ﷺ که اجرش با خدای سبحان است، حتی از دیوانگان هم بعید می‌نماید. پیامبر بزرگواری که حاضر نبود از زکات، که پردازندگان آن ثروتمندان بودند، دیناری به نزدیکان و خویشان خود بدهد، و در سراسر زندگی پرافتخار و اعجاب‌انگیزش، لقمه‌ای از آن نخورد، و اجازه نداد خانواده و همسران پاکش نیز مصرف نمایند، چگونه خمسی را وضع می‌کند که باید از مال مسلمانان، برای خویشان دور و نزدیکش بگیرند. همان خمسی که به فتوای فقهای شیعه این زمان، هر حمال و جاروکش و هیزم شکن و پیرزن ریسنده و بافنده‌ای که روزی پنج ریال درآمد دارد، باید بلافاصله یک پنجم آن را به فرزندان هاشم بدهد، که جد پدری رسول خدا ﷺ بوده است. نهایت امر اینکه حق دارد این یک پنجم را در آخر سال بپردازد.

نویسندگان این جزوه، در صفحه ۱۵ تا ۱۷ از برنامه‌های علمی و تبلیغی جهان تشیع، که با کمک این خمس اداره می‌شود، چنان با هیجان سخن می‌گویند، که گویی، کسی در شهر کوران، ادعای جمال و زیبایی نماید. در حالی که وضعیتشان از آن روشن‌تر است که نیاز به بیان داشته باشد. ایشان می‌نویسند:

«استقلال اقتصادی تشکیلات حوزه‌های علمیه، از طریق این دستور اسلامی، در جهان تشیع به خوبی پیاده شده است، در حالی که جامعه روحانیت اهل تسنن، به خاطر نادیده گرفتن این دستور، استقلال خود را از دست داده‌اند».

آری، خوب پیاده شدن استقلال اقتصادی را ما هم قبول داریم، و اینکه روحانیت اهل تسنن چنین درآمدی ندارند نیز صحیح است، اما باید گفت:

**اولا:** روحانیت در دین اسلام چه صیغه‌ای است که باید تشکیلاتی چنین و چنان داشته باشد؟ اگر مقصود، تحصیل علم است، این کار بر هر مسلمانی به هر اندازه قدرتش واجب است، و اگر محتاج تشکیلاتی باشد، باید حکومت اسلامی به ایجاد آن مبادرت ورزد، و هرگز یک دسته یا فرقه به خودی خود نمی‌تواند و نباید

تشکیلاتی، آن هم دولتی، در دل دولت و حکومت اسلامی ایجاد کند، چنان که در صدر اسلام معمول بود، و دولت اسلامی، خود به تأمین نیازهایش مبادرت می نمود.

**ثانیاً:** حالا که روحانیت شیعه چنین استقلالی دارد، و به قول شما، به خوبی هم پیاده شده است، و روحانیت اهل تسنن که آنچنان تشکیلاتی ندارد و استقلال خود را از دست داده اند - و بلکه نداشته که از دست بدهد، بیایم بین خود و خدا قضاوت کنیم، که محصول روحانیت اهل تسنن بیشتر است، یا محصول روحانیت شیعه. آیا نویسندگان و مبلغان اهل سنت، ورزیده تر و جامع تر هستند، یا نویسندگان و مبلغان روحانیت شیعه، که شما نویسندگان این جزوه، افراد برجسته آید؟ این همه مردم که در اطراف و اکناف عالم، مسلمان می شوند، در اثر تبلیغات و نوشته های اهل تسنن است، یا تبلیغات و نوشته های شما؟ آیا روحانیت شیعه با همه این تشکیلات مستقل و درآمد سرشار توانسته است خود را به دنیا نه، به همان اهل تسنن که مسلمانند، بشناساند؟ البته که نه. گفتیم تمام این مراتب را باید به قضاوت عقل سلیم گذاشت، آن عقلی که یکی از آثارش، حیا و انفعال است.

ما به اینان می گوئیم که گرفتن خمس و سهم امام، و مصرف کردن آن توسط تربیت شدگان حوزه های علمیه، عمرش کمتر از دو قرن است. شما را به خدا، آن روزها که این وجوه به این مصارف نمی رسد، افراد زنده و علمای دانشمند و برجسته در شیعه و حوزه های علمیه، بهتر و بیشتر به وجود می آمدند، یا امروز که به قول شما، استقلال و تشکیلاتی وجود دارد؟ پاسخ این پرسش، روشن است.

نویسندگان می گویند:

«... مخصوصاً یکی از بزرگان علمای تسنن، که در سال های اخیر از حوزه علمیه قم دیدن کرد، و تأسیسات مختلف دینی از شهرستان های دیگر را نیز مشاهده نمود، در تعجب فرو رفته بود که هزینه این برنامه های وسیع چگونه تأمین می شود. هنگامی که توجه او را به مسئله خمس و سهم امام در برنامه های مذهب شیعه جلب کردند، به قدری تحت تأثیر واقع شده بود، که به هنگام بازگشت به وطن خود، یکی از نخستین پیشنهادهایی که به دوستان و اصحاب خود نمود، مسئله پرداختن خمس بود.»

از این تأسیسات مختلف دینی در حوزه علمیه قم، آنچه به چشم می‌خورد عبارت است از چند مسجد، یکی دو کتابخانه و چند مدرسه دینی برای طلاب. اما محصول آن چیست و کدام است؟ مسجد بی‌نمازخوان، کتابخانه بی‌کتابخوان و مدرسه‌ای که اگر درسی هم در آن خوانده شود، هرگز به درد این زمان نمی‌خورد، و اما آن عالم بزرگ اهل تسنن، که به تعجب فرو رفته بود، حق داشت، زیرا هیچ عالم کوچکی هم باور نمی‌کند که چنین خمس و سهم امامی در اسلام باشد، چه رسد به عالمی بزرگ. و اما اینکه نوشته‌اید او هنگام بازگشت به وطن خود خواستار تأسیس خمس بوده است، اگر این سخن، راست باشد، باید آرزوی آن را به گور ببرد. زیرا مشکل است بعد از گذشتن هزار و چهارصد سال از عمر اسلام بتوان چنین بدعتی در دین گذاشت، آن هم در جامعه اهل تسنن. هرگز آخوند سنی نمی‌تواند سهم امام شیعه را از اهل سنت بگیرد. این هنر، مخصوص ملای شیعه در این عصر است.

همچنین می‌نویسند:

«عجیب است که دیگران آرزو می‌کنند که چنین برنامه‌ای را اجرا کنند... اما معاندان لجوج، اصرار دارند که این امتیاز را از ما سلب کنند».

ما نه تابع دیگرانیم، و نه معاند لجوج، که شما طبق عادت و سیرتتان چنین تهمت‌هایی می‌زنید. ما می‌گوییم در دین اسلام چنین خبری نبوده و نباید باشد، زیرا آن، لگه ننگی است بر دامن شریعت پاک خدایی و پیامبر شریف آن، که چنین مالیات ظالمانه‌ای برای طبقه خاصی تعیین کند، و نکرده است. شما هر چه می‌خواهید بکنید.

سپس می‌نویسند:

«ولی باید بدانند که بسیاری از مردم از این توطئه آگاه شده‌اند، و پی به اعتراض شوم آنها برده‌اند، و به همین دلیل، بسیار بعید به نظر می‌رسد که به هدف خود نائل گردند، بلکه بالعکس، ناکامی آنها، هم اکنون قابل پیش‌بینی است و نقشه آنها، همانند نقش بر آب است».

اینکه می‌نویسند بسیاری از مردم از این توطئه آگاه شده‌اند، گمان می‌رود اشتباه



کرده و بی‌جهت از آگاهی مردم ترسیده‌اند. تا کنون کسی چیزی دربارهٔ خمس نوشته است، و مؤلفِ اولین رساله، که چند سال پیش نوشته شد، هرگز قصد انتشارش را نداشت، زیرا به اوضاع محیط خود آشنا بود. اما چون بین شاگردان یک نفر از علمای مشهور و بزرگ اصفهان<sup>(۱)</sup> با استادشان گفت‌وگویی در موضوع خمس واقع شد، برخی از شاگردان، که از نوشتن چنین رساله‌ای اطلاع داشتند، آن را برای ارائه آن به استادشان از مؤلف دریافت نموده و به نظر آن عالم رساندند. آنگاه دست به دست شد و یکی دو نسخه از آن در شهرستان‌ها خوانده شد، و بدون اطلاع و اجازهٔ مؤلف، چند نسخه از آن کپی شد، که شاید جمعاً به صد نسخه نرسید، و با این کیفیت، این همه ولوله و غلغله در دل‌ها و زبان‌های بهره‌گیران از خمس افتاده است، و شاید افراد سبک مغزی را نیز تحریک کنند تا باعث ایجاد رعب و وحشت در دل مؤلف گردند.

اما ما به این خمس‌خواران توصیه می‌کنیم که بی‌جهت وحشت نکنند، و همچنان خیر خود را برانند که این ملت، بی‌خبرتر از آن است که به حقایق اسلام دست یابد، و یکی دو کتاب با این وضع اثری داشته باشد. اما ناکامی‌ای که فرموده‌اند قابل پیش بینی است، باز هم اشتباه می‌کنند. زیرا خدای نازل‌کنندهٔ قرآن می‌داند که ما از نشر این گونه مقالات، نظری جز رضای حضرتش و انجام وظیفه برای آرامش وجدان نداریم، و به خطرات این اعمال از هر جهت واقفیم، و تقریباً یقین داریم که دیر یا زود، در اثر تحریک این گونه نویسندگان و کسانی که از این گنج بادآورده استفاده می‌کنند، نه تنها هدف هرگونه طعن و ضرب و تهمت و دشنام خواهیم شد، بلکه هر لحظه خود را در معرض حمله و هجوم افرادی می‌بینیم که از ناحیه این حاکمان شرع، تحریک و تشویق شوند، که حداقل آن، قتل است، چون همواره از درگاه پروردگار خود آرزو می‌کنیم که در راه حمایت از دین مبین به سعادت شهادت نایل آییم، چرا که متأسفانه، با وضع موجود، شهادتی که در اثر جهاد با کفار و مشرکین باشد، در میدان نبرد محال می‌نماید. زیرا گفتن کلمهٔ حق در نزد حاکم ستمگر،

۱- منظور استاد قلمداران، آیت الله غروی اصفهانی است.

برترین جهاد است<sup>(۱)</sup>، که اگر موجب قتل گوینده حق شود، شهادت است، و در این زمان، باید آن [حاکم ستمگر] را در میان حاکمان شرع یافت، که تنها با یک عبا و عمّامه، خود را حاکم اسلام و امام مسلمین می‌دانند. امید که بدین فیض عظمای نایل شویم. به همین منظور است که آنچه در دل داریم و حق می‌دانیم، آشکارا می‌گوییم، زیرا دیگر با این کیفیت، تقیّه معنی ندارد. به قول سعدی: «آن که دست از جان بشوید، هر چه اندر دل دارد بگوید». ﴿وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ﴾ [النور: ۴۶]<sup>(۲)</sup>. اگر هم به چنین فیضی نایل نگردیم، باری، ما وظیفه خود را انجام داده‌ایم و اجر آن را از خدای اسلام خواهانیم. این گونه صدمات و تهمت‌ها هر چه بیشتر باشد، مسلماً اجر آن در نزد پروردگار بیشتر خواهد بود، پس ما به هدف خود نایل آمده‌ایم، و با نبودن هیچ وسیله‌ای، مطلب و سخن خود را به آنان که باید برسند، رسانیده‌ایم و اثرش، نگارش و انتشار همین جزوه‌هاست.

آقایان می‌نویسند:

«در قرآن مجید تنها در یک مورد بحث خمس آمده، و البته تنها مسئله خمس نیست که در ضمن یک آیه بیان شده، بلکه بسیاری از احکام هستند که در قرآن تنها یک بار به آنها اشاره شده است، و شک نیست که همان یک بار کافی است.»

آری، همان یک بار کافی است، زیرا هر حکمی، به همان اندازه که مورد ابتلا و دارای اهمیت است، قرآن بدان می‌پردازد. مثلاً موضوع نماز، چون در اسلام مهم است، بیش از چند صد آیه درباره آن نازل شده است، و درباره حج، نزدیک بیست و پنج آیه، و از بسیاری موارد دیگر. اما خمس، که مخصوص غنیمت‌های جنگی است، چون در زندگی مسلمانان کمتر اتفاق می‌افتد، لذا بیش از یک بار بدان نیاز نیست. اما همین خمس، که بیش از یک آیه ندارد، آن هم مخصوص غنیمت‌های جنگ، ببینید در شیعه چه هنگامه‌ای بر پا کرده است. زیرا رهبران روحانی آن، با اندک بهانه و تمسکی می‌توانند هر چه بخواهند بدان بیفزایند. مگر برای ولایت تکوینی و امامت

۱- «إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةً عَدَلَ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ». [تهذيب الأحكام: ج ۶، ص ۱۷۸، و کافی، ج ۵، ص ۶۰].

۲- «و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند».

ائمه چه آیه‌ای نازل شده است، که تا این حد بدان اهمیّت می‌دهند؟ برای شفاعت و زیارت کدام آیه آمده است؟ برای تعزیه‌داری و روضه‌خوانی چه دلیلی از قرآن و سنّت رسول الله ﷺ در دست است؟ امّا دست بدعت‌گذاران و جعلان باز است، و هرچه خواهند می‌کنند، و در همین مطلب می‌نویسند:

«هیچ مانعی ندارد که قرآن به قسمتی از حکم، به تناسب اشاره کند و قسمت‌های دیگر در سنّت بیان شود».

آری، ما هم می‌دانیم که کافی است که خداوند در آیه‌ای یادآور شود که کفّار دوستان شما نیستند، دوستان شما خدا و رسول و مؤمنین‌اند، اما نویسندگان شیعه با گشاده‌دستی، برای ائمه از آن ولایت تکوینی بسازند، و آنان را ایجادکنندگان زمین و آسمان معرفی کنند.

آنگاه به منظور استدلال می‌نویسند:

«مثلاً در قرآن مجید، نمازهای پنجگانه روزانه صریحاً آمده است، و همچنین، به نماز طواف، که از نمازهای واجب است، اشاره شده است، ولی از نماز آیات، که مورد قبول تمام مسلمانان، اعم از شیعه و سنی است، ذکری به میان نیامده است».

می‌بینید چه استدلال قوی و محکمی است؟ چون از نماز آیات، صریحاً در قرآن ذکری نیست، و شاید بر یک مسلمان در تمام عمرش چنین نمازی واجب نشود، امّا خمس به این اهمیّت، اگر ذکری از آن در قرآن نیست، همچون نماز آیات است. درحالی که همین قیاس هم غلط است، زیرا برای نماز آیات چند حدیث از پیامبر در دست است، و عمل خود آن حضرت مورد اتفاق جمیع مسلمانان است، امّا درباره خمس، حتّی یک حدیث دروغ هم از پیامبر نیست. سپس خود نویسندگان قاضی شده و می‌نویسند:

«هیچ اشکالی ندارد که قرآن تنها قسمتی از موارد خمس را بیان کرده باشد، و بقیه را موکول به سنّت نماید».

امّا کدام سنّت؟ سنّتی که بعد از سیصد سال از پیدایش اسلام، علی بن مهزیار و کسانی مانند او با چند جمله جعلی تأسیس کنند، یا به آنها نسبت دهند؟

آنگاه به معنای لغوی «غنیمت» پرداخته‌اند، و چون پیش از این نویسندگان، نویسنده دیگری کلمه «غنیمت» را درباره خمس، از کتب لغت آورده، و جزوهای پرداخته و پخش کرده است، به بیان فساد این گفتار نمی‌پردازیم.

سپس کلمه غنیمت را از نظر مفسران اهل سنت آورده‌اند که در این قضیه مثل معروف «الغریقُ یَتَسَبَّبُ بِكُلِّ حَشِيشٍ»<sup>(۱)</sup> را به یاد می‌آورد. زیرا هرچند دست و پا بزنند خود را رسواتر می‌کنند، چرا که مفسران اهل سنت، نه از این کلمه، خمس کذائی را می‌فهمند، و نه بدان اعتقاد دارند.

آنگاه به معنایی پرداخته‌اند که صاحب مجمع البیان [طبرسی] از غنیمت کرده است، تا آنجا که می‌نویسند:

«شگفت‌آور اینکه بعضی از مغرضان، که گویا برای سمپاشی در افکار عمومی مأموریت خاصی دارند، در کتابی که در زمینه خمس نوشته‌اند، دست به تحریف مضحکی در عبارت تفسیر «مجمع البیان» زده، قسمت اول گفتار او را که متضمن تفسیر غنیمت به معنای غنیمت‌های جنگی از نظر جمعی مفسران است، ذکر کرده ولی توضیحی را که درباره عمومیت معنی لغوی و معنی آیه بیان کرده است، به کلی نادیده گرفته، و یک مطلب دروغین به این مفسر بزرگ اسلامی نسبت داده‌اند».

اما آقایان نوشته‌اند چه مطلب دروغینی به او نسبت داده‌ایم. ما ذیل کلمه «غنیمت» نظر ده نفر از دانشمندان بزرگ شیعه و سنتی را آورده‌ایم که گفته‌اند: «مراد از کلمه غنیمت در آیه شریفه، غنیمت‌های جنگی است، و قول مجمع البیان را نیز آورده‌ایم. اما آنجا که او می‌گوید: «شیعیان چنین می‌گویند»، مگر ما یا خوانندگان ما نمی‌دانند که شیعیان در این باب چه می‌گویند، که باید حتماً قول و نظر شخصی صاحب مجمع را هم بیاوریم؟ او تا آنجا که حرف حساب می‌گوید، ما گفته‌اش را قبول داریم، اما آنجا که منحرف می‌شود، قول او مالِ اوست، و ما از گفته او به نفع خود سند می‌گیریم.

شما اگر از فنّ جدل و قضاوت بهره‌ای داشتید، می‌دانستید که قول خصم تا آنجا

۱- کسی که در حال غرق شدن است، به هر گیاهی چنگ می‌زند [تا خود را نجات دهد].

که می‌توان از آن استفاده کرد، مستمسک است، وگرنه، او دنبال مقصود خویش است. ما صاحب مجمع البیان را شیعه می‌دانیم، شیعه‌ای که قائل به خمس کذایی است، اما آنجا که خود صریحاً می‌نویسد: «الغنیمَةُ ما أُخِذَ من أموال أهل الحرب من الكفّار بقتال»<sup>(۱)</sup> چرا دلیل نگیریم؟ آیا مگر شما تمام گفته‌های مخالفین خود را قبول می‌کنید؟

شما که این قدر داد و فریاد راه انداخته و کرّ و فری دارید، و مثل اینکه دستاویز محکمی به دستتان افتاده است، که هر گونه تهمت و ناسزا نثار مخالف خود می‌کنید، و می‌نویسید:

«مثل اینکه فکر می‌کرده تفسیر مجمع البیان، تنها در دست خود اوست، و دیگری آن را مطالعه نخواهد کرد تا مشتش را آشکارا باز کند».

نخیر، ما می‌دانیم که شما تفسیر مجمع البیان دارید، و شاید هم آن را مطالعه کنید - گر چه نکرده‌اید-. اما مجمع البیان هم چندان سند محکمی نیست، که اگر تصدیق قول ما را کند، ما فاتح باشیم، و اگر نکند، در آن صورت، شکست خورده تلقی شویم. ما تفسیر مجمع البیان را رونوشتی از «التبیین» شیخ طوسی می‌دانیم، زیرا همان عبارات و مندرجات آن را نقل می‌کند. بدین دلیل، قبلاً قول شیخ طوسی را با صفحه و شماره، از «التبیین» آوردیم، که می‌فرماید:

«أقول: الغنیمَةُ ما أُخِذَ من أموال أهل الحرب من الكفّار بقتالٍ، وهي هبةٌ من الله للمسلمين» «غنیمت چیزی است که از اموال جنگجویان کافر به از راه جنگیدن به دست آید، و آن، هدیه‌ای است برای مسلمانان».

اگر شما نظرتان خیر بود، چرا این اشکال را در نقل قول از شیخ طوسی، که خیلی بزرگتر از شیخ طبرسی و مقدم بر او بوده نیاوردید، و تا دیدید چند صفحه پس از معنای کلمه «غنیمت» شیخ طبرسی می‌گوید که: «وقال أصحابنا: إنّ الخمس واجبٌ في كلّ فائدة...»<sup>(۲)</sup> چنین به هیجان آمدید؟ ما به آن معنی لغوی می‌پردازیم که

۱- «غنیمت چیزی است که از اموال جنگجویان کافر به از راه جنگیدن به دست آید».

۲- «(و دوستان ما گفته‌اند که [پرداخت] خمس در هر سودی واجب است».

عموم مفسرین قائلند که «غنیمت جنگی» است، نه به عقیده شخصی صاحب مجمع، و یا نقل قول او از دیگران. آنگاه مراتب تفسیر میزان را به رخ ما کشیده‌اند، تا به خیالشان دست مرا بدان بندند. به فرض محال اگر تمام دانشمندان جهان با شما همصدا شده و بگویند از این کلمه «غنیمت» و از این آیه، خمس کذایی استنباط می‌شود، و ما هم همه شعور خود را از دست دهیم، و مرعوب‌های و هوی شما و دیگران شویم، بالاخره این سؤال، با کمال قوت خود باقی می‌ماند که:

این آیه بر رسول خدا نازل شده است، و مخاطب آن، عموم مسلمین روی زمین بودند. شما در کدام تاریخ دیده‌اید و از کدام مسلمانی شنیده‌اید که رسول خدا ﷺ روزی از بابت خمس ارباح مکاسب، دیناری از کسی گرفته باشد، جز اینکه سیصد سال پس از ظهور اسلام، طایفه‌ای پیدا شد و ادعا کرد که چنین خمسی باید داد؟ صرف نظر از عقلا، که حقیقت را می‌دانند، چه کسی از شما این را خواهد پذیرفت، جز آنانی که در کار طلسم سحر و افسونند؟

### غلط‌اندازی و سفسطه‌بازی

استاد عالی قدر و دستیارانش در صفحه ۳۱ جزوه می‌نویسند:

«آیه غنیمت معنی وسیعی دارد، و هرگونه در آمد و سود و منفعتی را شامل می‌شود. زیرا معنی لغوی این لفظ، عمومیت دارد، و دلیل روشنی بر تخصیص آن در دست نیست».

این ادعا که آیه غنیمت معنی وسیعی دارد، ادعای باطلی است، چرا که هم لغت غنیمت، هم موضوع غنیمت، هم تاریخ و هم اتفاق عموم مفسرین، چنین ادعایی را تکذیب کرده و باطل می‌دانند. زیرا در لغت، تفاوت بسیاری است بین معنای سعی و کد، و عمل و اجر، و بین غنیمت، که به اتفاق عموم علمای لغت، به معنای «الفوز بالشیء بلا مشقة»<sup>(۱)</sup> است.

۱- «دستیابی به چیزی بدون انجام سعی و تلاش».

در آیات شریفه قرآن، هر جا که «غنیمت» و «مغانم» [که از همین ماده است] آمده، مراد از آن، همان غنیمت‌های جنگی است که از کفار، عاید مسلمین می‌شود، مانند آیه ۴۱ سوره انفال:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ...﴾ [الأنفال: ۴۱].

«و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید...».

و آیه ۶۹ همین سوره:

﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا...﴾ [الأنفال: ۶۹].

«پس از آنچه به غنیمت برده‌اید حلال و پاکیزه بخورید...».

و آیه ۹۴ سوره نساء:

﴿...فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ...﴾ [النساء: ۹۴].

«... چرا که غنیمت‌های فراوان نزد خداست...».

و آیه ۱۵ سوره فتح:

﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ...﴾ [الفتح: ۱۵].

«چون به [قصد] گرفتن غنایم روانه شدید به زودی برجای ماندگان خواهند گفت...».

و آیه ۱۹ و ۲۰ همین سوره:

﴿وَمَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۹﴾ وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً

تَأْخُذُونَهَا...﴾ [الفتح: ۱۹-۲۰].

«و [نیز] غنیمت‌های فراوانی خواهند گرفت و خدا همواره نیرومند و سنجیده‌کار است

(۱۹) و خدا به شما غنیمت‌های فراوان [دیگری] وعده داده که به زودی آنها را خواهید

گرفت...».

که سیاق آیات، سیره رسول الله ﷺ، تاریخ اسلام و هم تفسیر عموم مفسرین، به روشنی حکایت از آن دارد که مراد از این آیات، غنیمت‌های جنگی است. پس اگر فرضاً «غنیمت» در لغت، معنای دیگری هم داشته باشد، قرآن کریم این کلمه را در معنای «غنیمت جنگی» استخدام و استعمال کرده است و رسول خدا ﷺ و اصحاب بزرگوار او و جمیع مسلمانان آن روز جهان، که مخاطبین مستقیم این آیات شریفه

بوده‌اند، از آن کلمه، این معنی را فهمیده و بدان عمل کرده‌اند، و این معانی که فقهای آخرالزمان برای آن می‌تراشند، به فکر هیچ کس خطور نکرده است.

سیره و سنت و تاریخ هم بهترین شاهد است که مراد از آن، غنیمت‌های جنگی است، و عموم مفسرین، حتی مفسرین شیعه نیز بدان اتفاق دارند. اما برخی از مفسرین خمس‌آور و یا خمس‌خوار، با جمله «نحن تعدی...» با تجاوز و تعدی خود، آن را تا خمس‌کذایی کشانده‌اند، که ما شرح این تعدی را در پاسخ به ردیه آقای رضا استادی در صفحات پیشین آورده‌ایم.

سپس نویسندگان مدافع خمس می‌نویسند:

«شأن نزول‌ها و سیاق، هیچ گاه عمومیت آیه را تخصیص نمی‌زنند...».

این ادعا درحد خود صحیح است، اما نه به این صورت و کیفیتی که اینان می‌خواهند. آری، مورد، مخصّص نمی‌شود، یعنی چون آیه ۴۱ سوره انفال در خصوص غنیمت‌های جنگی بدر نازل شده است، حکم آن، تنها به جنگ بدر اختصاص ندارد، که بگوییم این حکم فقط مخصوص غنیمت‌های جنگ بدر بوده و نه چیز دیگر. نه، بلکه این حکم شامل عموم غنیمت‌جنگ‌هایی است که از روز نزول این آیه تا روز قیامت، میان مسلمانان و کفار رخ داده و می‌دهد. اما این حکم، خاص غنیمت‌های جنگ با کفار است، با شرایطش، نه شامل نتیجه زحمت و رنج هر کارگر و کارمند و هر زن رختشوی و ریسنده و بافنده مسلمان. و این گونه حکم را فقط کسانی می‌توانند صادر کنند که متوسل به همان تعدی و تجاوز (نحن تعدی...) شوند، و حکم خلاف ما انزل الله دهند، و گرنه، هیچ مسلمان مؤمن به قرآن و معاد نمی‌تواند چنین حکمی را از این آیه بیرون آورد. خوب است برای توضیح این مطلب، مثلی ساده و عامیانه آورده شود، تا شاید این علمای اصول و منطق آن را بفهمند.

اگر طبیب برای درمان بیماری که به اسهال مبتلاست، میوه انار تجویز کند، این مورد، مخصّص نیست، که خوردن انار، فقط برای این شخص است، نه کس دیگر. بلکه هر کس به چنین بیماری‌ای مبتلا شود، این حکم عام است و شامل او نیز می‌شود. اما این حکم هرگز شامل زردآلو یا هندوانه - هر چند میوه هستند -



نمی‌شود. پس مورد مخصّص نیست، و در موضوع خود، عامّ است، اما نه چنان عامّی که شامل همه چیز شود

آری آیۀ شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ...﴾ حکم خاصّی است که شامل عموم مواردی است که مسلمین با کفار بجنگند و غنیمت‌هایی که از آن به دست آورند. اما نه تا آن حد که خمس خوارانِ آخرالزمان، به سراغ هر بیچاره‌ای بروند که اندک درآمدی دارد، و بگویند «غنیمت» است، و از دسترنج و زحمت و مشقّت آن، مبالغی بدست آورند، که برای مصرفش راهی نداشته باشند، جز آنکه با اسراف و تبذیر، صرف تشکیلاتِ وسیع و تأسیسات مختلف خویش کنند، و با آن به دیگران ناز و افتخار بفروشند.

این آقایان مدافع خمس کذایی، از قافیه‌تنگی به هذیان پرداخته‌اند، و برای آنکه از آیات قرآن دلیلی بر عمومیت این مورد بیاورند، به آیۀ ۷ سورۀ حشر تمسّک جسته‌اند، که برای تسلیم و تسلیت اصحاب رسول الله ﷺ در مورد «فی» آمده است، و در آن از قانون کلی و حکم بدیهی و ابدی و عقلی و ضروری‌ای سخن گفته است که:

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوْا...﴾ [الحشر: ۷].

«... و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید...».

یا به آیۀ ۲۳۳ سورۀ بقره که در آن، حکم زنِ شیرده است برای تسلیم و تمکین والدین به حکمی که در این باره آمده است:

﴿... لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...﴾ [البقرة: ۲۳۳].

«... هیچ کس جز به قدرِ وسعش مکلف نمی‌شود...».

از این دو جمله که در اینجا به عنوان مثال آمده است، آنها را یک حکم خاصّی دانسته‌اند که عمومیت دارد، در حالی که نزول این جمله‌ها تنها برای این مورد نبوده است، و اساساً، با موضوع و موردِ «فی» تنها رابطه‌ی اشاره و ارشاد دارد، بلکه ده‌ها آیۀ قبل و بعد، این دو قانون عقلی و کلی و ابدی را گوشزد فرموده است. مثلاً در اینکه

اطاعت رسول ﷺ واجب است، علاوه بر آنکه پس از تسلیم به نبوت، عقلاً و بالضروره، اطاعت و پیروی هر پیامبری واجب است، آیات زیر در این مورد به طور اطلاق نازل شده و بستگی به مورد خاصی ندارد:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾ [النساء: ۶۴].

«و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به فرمان خدا از او اطاعت کنند...».

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...﴾ [النساء: ۸۰].

«هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت، خدا را فرمان برده است...».

و آیات وجوب تبعیت از رسول:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید...».

و ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾﴾ [الأعراف: ۱۵۷-۱۵۸].

«همانان که از این فرستاده پیامبر درس نخوانده که [نام] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند پیروی می‌کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند آنان همان رستگارانند (۱۵۷) بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم همان [خدایی] که فرمانروایی آسمانها و

زمین از آن اوست هیچ معبودی جز او نیست که زنده می‌کند و می‌میراند پس به خدا و فرستاده او که پیامبر درس‌نخوانده‌ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد بگروید و او را پیروی کنید امید که هدایت شوید».

همچنین، در خصوص تکلیف به اندازه وسعت و قدرت، که عقل هر انسانی بالضروره بدان حاکم است، به علاوه آیات بسیاری چون [الأنعام: ۱۵۲]، [الأعراف: ۴۲]، [المؤمنون: ۶۲]، [طلاق: ۷]، آیات عُسْر و حرج، و دهها آیات قبل و بعد این آیات، به طور اطلاق نازل گردیده است.

این آقایان، این دو جمله را مورد خاص گرفته‌اند، که چون عمومیت دارد، پس آیه غنیمت هم عمومیت دارد و خمس آن شامل همه چیز می‌شود. این تشبیه، بدان می‌ماند که بگویند خوردن دارویی شفابخش که مایع است، مشکل نیست، زیرا همچون آب است، مگر نوشیدن آب مشکل است؟ البته که نه، پس با این قیاس و تشبیه، خوردن زهر مایع هم ضرر و اشکالی ندارد، زیرا آن هم مایع است، و هر مایعی را می‌توان نوشید. یعنی همان گونه که نوشیدن آب، مورد خاصی نداشته و عمومیت دارد، نوشیدن آن دارو هم عمومیت دارد، لذا نوشیدن زهر را هم شامل می‌گردد.

همه می‌دانیم که در قاعده تشبیه، «مُشَبَّهٌ بِهِ» قوی‌تر از «مُشَبَّهٌ» است. پس هرگاه بخواهند امر نسبتاً مشکلی را بقبولانند، آن را به امری مشکل‌تر تشبیه می‌کنند که قبول عام یافته است. اما این آقایان فضلا و اهل منطق، برای توجیه گرفتن خمس از همه اموال شیعیان بی‌خبر، موضوع غنیمت جنگی را تشبیه کرده‌اند به عدم تکلیف فوق طاقت، که بدیهی عقل هر انسان است، یا به اطاعت از رسول، که هر عاقل متدینی بالبداهه بدان معتقد است. آری، این، منطق فضلائی این عصر است.

پس حاصل منطق این آقایان را باید چنین خلاصه کرد:

«آیه غنیمت، که مربوط به غنیمت جنگ با کفار است، اگر چه در مورد جنگ بدر است، اما این مورد، مُخَصَّص نمی‌شود، که حکم آن فقط منحصر به غنیمت‌های جنگ بدر باشد، بلکه شامل غنیمت همه جنگ‌هایی است که از کفار، عاید مسلمین می‌شود، چنان که آیه: ﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾ یک قانون کلی است، اما برای تفهیم و تسهیل امر در حکم «فیء» آمده است، زیرا

حکمی است که تمام مسلمین جهان به اطاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهند، اما در کنار یک امر جزئی برای قبول آن حکم قرار گرفته است، تا قبول آن را آسان سازد، و در یک مورد خاص استعمال نمی‌شود، بلکه عمومیت دارد. نیز مانند آیه تکلیف به قدر وسعت، که باز یک حکم بدیهی عقلی طبیعی است و در کنار آیه حکم زن شیرده قرار گرفته است، تا وسیله تفهیم و تسهیل قبول آن حکم شود، و در یک مورد خاص استعمال نمی‌شود، بلکه عمومیت دارد. چون چنین است، پس روی این قاعده، حکم غنیمت جنگ بیان شده است، که مثلاً از یک کافر حربی که کشته شده، فرار کرده، و یا اسیر شده، و مال آن به دست مسلمانی مجاهد و مقاتل در جنگ رسیده است، و رئیس حکومت اسلامی می‌تواند خمس را از آن بردارد. لذا پس از برداشتن خمس، آن مال کافر حربی، برای آن مسلمان مجاهد می‌باشد، و خمس آن، برای مستحقین خمس، حلال است. به همین سان، مزد سعی و عمل و دسترنج هر مرد و زن زحمتکش و رنجور مسلمان و مؤمن و شیعه اثنی عشری - هر چند که پنج ریال باشد - برای این آقایان خمس خوار، پاک و حلال است. یعنی به همان روشنی و وضوح که اطاعت رسول و کیفیت تکلیف در تمام موارد عمومیت دارد، این عمل هم باید عمومیت داشته باشد، و هیچ تفاوتی ندارد».

در پاسخ آقایان می‌گوییم فرق آن چنین است:

۱- آنجا در آن آیات، اطاعت از رسول صلی الله علیه و آله و قاعده تکلیف مثل آفتاب روشن است. اینجا حکم آیه غنیمت هم، با همه پیچیدگی، باید مثل آن باشد.

۲- آنجا غنیمت در میدان جنگ است، اینجا غنیمت را از درآمد در مدینه صلح می‌گیریم.

۳- آنجا مال کفار حربی است، اینجا مال مؤمن شیعه اثنی عشری است.

۴- آنجا کافر حربی به جنگ مسلمان آمده است، تا اسلام را ریشه‌کن کند، اینجا مسلمان شیعه در پناه مسلمانان و به معاونت آنان است.

۵- آنجا کافر حربی کشته شده، فرار کرده، و یا اسیر شده است، که نیازی به این مال ندارد، اینجا کارمند و کارگر مسلمان، باید خود و خانواده‌اش را نفقه بدهد و اداره کند.

۶- آنجا حاکم اسلامی خمس غنیمت‌ها را به مستحقین می‌دهد، یا صرف نیازهای مسلمین می‌کند، اینجا هر عمّامه به سری به عنوان حاکم شرع، هرکاری را که خواست می‌کند.

۷- آنجا دلیل و مدرک این خمس، آیات غنیمت، سیره رسول الله ﷺ و عمل عموم مسلمین است، اینجا دلیل آقایان قاعده «نحن تتعدّی...» است.

حتما باز هم می‌گویید که این فرق‌ها نباید قضیه را از عمومیت خارج کند.

هنر نمائی و سفسطه‌بازی دیگر آقایان این است که فرموده‌اند:

«مخصوصاً کلمه «ما» موصوله در «أئما» و «شیء» که دو کلمه عام و بدون هیچ قید

و شرط هستند، این موضوع را تقویت می‌کند».

ملاحظه می‌کنید این موشکافان نکات ادبی قرآن چه می‌فرمایند، می‌گویند: «چون

«ما» به معنای «آنچه»، و «شیء» به معنای «هر چیز» که در آیه شریفه است، شامل

همه چیز غنیمت می‌شود». پس باید از همه چیز مردم خمس گرفت. مثل آنکه شما

باغی را به کسی بفروشید، و یا بدهید و با او شرط کنید که هرچه در این باغ از

میوه‌های گوناگون بود، یک‌پنجم آن، مال شما باشد. آنگاه شما به تمسک این قید،

یک‌پنجم آنچه را که او دارد، از ظروف و فرش و لوازم خانه و حیوانات و خواروبار

و هر چه که بدان نام «چیز» گذارند، از او مطالبه کنید. آیا این صحیح است؟

خدای متعال در آیه غنیمت می‌فرماید: «هرچه را در میدان جنگ از غنیمت‌ها به

دست آوردید، از شمشیر و خنجر و [سلاح‌های عصر حاضر، مانند] توپ و تانک و

سایر اموال کفار، یک‌پنجم آن، مال ارباب خمس است. اما اینان می‌گویند: «هر که هر

چه در هر کجای دنیا دارد، باید خمس آن را به ما بدهد».

در آن آیه خدا فرموده است: ﴿...أَتَمَّا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ...﴾. یعنی هر چه از

غنیمت جنگ به دست آوردید، یک‌پنجم آن، مال ارباب خمس است، و اینان

می‌گویند: «هرکس، چه مؤمن و چه کافر، از هر چه به دست آورد، از کار و کوشش

و زراعت و صنعت، یک‌پنجم آن مال ماست».

از این منطق هیچ تعجب نکنید، زیرا در میان علمای شیعه از این دست نوابغ، بسیار بوده و هستند: حسن صباح، یکی از بزرگان شیعه اسماعیلی، زمینی به مساحت یک پوست گاو از فرماندار محل خرید، آنگاه آن پوست گاو را چون تار ابریشم از هم جدا کرد و سرزمینی چون «قلعة الموت» به دست آورد. مگر اینان از آیه ۵۵ سوره مائده<sup>(۱)</sup> برای بندگان محتاج و مستمند خدا، ولایت تکوینی همچون ولایت خدای متعال نمی‌سازند؟ من هنگامی که می‌بینم پاره‌ای از ساده‌اندیشان، علمای دینی را ملامت می‌کنند، که چرا فلان دانشمند مسیحی اتم را می‌شکافد و به آسمان پرواز می‌کند، و این عالم دینی ما در گرد و غبار همان کتب قدیمی مانده است و هنوز، نغمه «یجوز ولا یجوز» در امور «لا یعنی أحداً ولا وجود لها» می‌سراید، به سادگی و نادانی او می‌خندم. او نمی‌داند که:

**اولاً:** عالم دینی با عالم اختراع و صنعت فرق دارد، و هر کدام کاری جداگانه دارند.

**ثانیاً:** مگر اختراع این، کم‌تر از اختراع آن است. اگر آن عالم صنعت، اتم را می‌شکافد و از آن نیرویی چنان به دست می‌آورد که می‌تواند جهانی را به آبی خراب کند و نمی‌کند، این عالم دینی از آیه غنیمت، خمسی بیرون می‌آورد که درآمد سرشار آن می‌تواند تشکیلات وسیعی به وجود آورد، که اگر بخواهد، می‌تواند قصر شداد بسازد و اگر نه، صحراها و دریاها را از پول پر کند، و اگر نمی‌شود، تقصیر مکلفین است. چرا که او کار خود را کرده است.

اگر آن عالم صنعت، می‌تواند با اختراع سلاح‌های گوناگون، در میدان جنگ دشمن را از پای درآورد، این عالم دینی، با تحلیل ربا به صورت حیل‌های شرعی، خصوصاً با مبادله اسکناس صدتومانی با هزار تومانی و غیره، می‌تواند هزاران رباخوار را به ثروت‌های هنگفت نایل سازد، و صدها هزار فقرای قرضمند ربوی را

۱- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

«ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و با خضوع و فروتنی انفاق می‌کنند».

به خاک سیاه بنشانند، و نیست و نابود کند.

اگر آن عالم طب، هنوز با همه جست و جو نتوانسته است راه معالجه برخی بیماری‌ها، چون سرطان را بیابد و آن را درمان کند، این عالم دینی، با حواله کردن شیعیان به توسل به باب الحوائج‌ها و اختراع دعاهای طلسمات، راه معالجه دردها را یافته است، و اگر موفق نشده، علتش ضعف ایمان متوسلین است.

اگر همه علمای حقوق با استعانت از شرایع انبیا، هنوز نتوانسته‌اند برای نجات بشریت از ظلم و گناه و تجاوز، راهی صحیح پیدا کنند، این عالم دینی با گشودن باب شفاعت از آیه: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾ [الغاشية: ۲۵]<sup>(۱)</sup> برای شیعه دری به وسعت آسمان و زمین باز کرده است که همه حقوق الهی و حقوق الناس در آن ادا شده است، و یک فرد شیعی، با ارتکاب انواع فسق و فجور و تزییع حقوق خدا و خلق می‌تواند در اعلی درجه بهشت جای گیرد، و هزاران از این قبیل اختراعات و اکتشافات که شرح آن دفترها لازم دارد و تشکیلاتی می‌خواهد که بتواند هر جزوه چرندی را در پنج هزار نسخه و زیادتر انتشار دهد که آن را هم از برکت خمس کذایی دارا هستند، و اگر ما فاقد آنیم، چشممان کور! چون راهی برخلاف آنان می‌رویم، و کفران نعمت، لابد ذلت می‌آورد.

آنگاه نویسندگان خیلی بی‌غرض، پرداخته‌اند به روایاتی که اهل سنت در موضوع خمس غیر غیمت‌جنگی در کتاب‌های خود آورده‌اند، و چند ورق را در این خصوص سیاه کرده‌اند. مثلاً اینکه «بی‌هقی» گفته است: «وفي الرِّكَازِ الخُمْسُ»، و «انس بن مالک» روایتی در مورد گنج آورده است. باز در «صحیح مسلم» روایت بی‌هقی را تکرار کرده است، و در «کنز العمال» در خصوص مراتع چنین گفته است و در کتاب «أسد الغابة» چنین آمده است.

این نویسندگان بسیار فاضل، که تحت نظر استاد عالیقدر و یکه‌تاز میدان نویسندگی شیعه در قرن اتم، دست به قلم می‌برند، گویا از فن جدل و ردیه‌نویسی کوچک‌ترین اطلاعی ندارند یا به خیالشان با مرده می‌جنگند، یعنی به کتابی که رد

۱- «در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست».

بر آن می‌نویسند ابدأ نگاه نمی‌کنند و به دنبال کلمه‌ای می‌گردند که بتوان بدان دندان بند کرد، آنگاه چشم‌ها را روی هم گذاشته و هرچه فحش و ناسزا که از پیر و استاد به یاد دارند، نثار می‌کنند. تو گویی اینان چشم مطالعه‌شان کور، و حس شعورشان از عقل و ادراک، مهجور بوده است که در همین کتاب، شرح اموال و اشیایی را آورده‌ایم که مشمول زکات می‌شوند، و یک‌پنجم آنها بابت زکات گرفته می‌شود، مانند: گنج، معادن و اموال مخلوط به حرام، چنان که از زراعت، یک‌دهم و از برخی دیگر، یک‌بیستم، و از چهارپایان، یک‌بیست‌وپنجم تا یک‌چهلیم، و از نقدینگی، یک‌چهلیم گرفته می‌شود. در بخشی که گفتیم، به فتاوی فقهای اهل تسنن پرداخته‌ایم که مستندشان همین احادیثی است که این نویسندگان بسیار فاضل، آن را دستاویز خمس کذایی خود می‌کنند. شما اگر مرد میدان مباحثه و مجادله هستید، چرا مطالب کتاب خمس را با اصل عبارات نمی‌آورید، چنان که ما عبارات کتاب شما را می‌آوریم؟ تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

آری، علمای اهل سنت به خمس معادن، گنج‌ها، دینه‌ها و مراتع قائلند، اما نه به عنوان خمس کذایی شما، بلکه به این معنی که زکات معادن، گنج‌ها، دینه‌ها و مراتع، یک‌پنجم است. رسول خدا ﷺ و پس از وی خلفا، زکات را بدین صورت از مردم می‌گرفتند، و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نیز زکات این اشیاء را یک‌پنجم می‌دانستند، چنان که ما شرح آن را در اثر حاضر و در کتاب «زکات» نیز آورده‌ایم. اگر چشم بینا دارید، و سرتان را گیج نمی‌رود از اینکه حقیقتی برخلاف میل و عقیده‌تان را درک خواهید کرد، به آن صفحات مراجعه کنید، تا اگر شعورتان باقی ماند و انصاف داشتید، به بسیاری از حقایق آگاه شوید، و بدانید که خیلی چیزها را نمی‌دانید، و به اینکه جلوی اسمتان چند کلمه استاد عالیقدر باشد که خودتان بنویسید، نباید مغرور شوید، و باز هم احتیاج به مطالعه و فهم دارید. خوب بود برای تصدیق این حقیقت که خمس معادن، همان زکات است، به کتاب «کافی» مراجعه می‌کردید، که در حدیثی می‌گوید:



«وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (أَيُّ أَبُو جَعْفَرٍ التَّقِيِّ) عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ مِنْهُ هَوْلًا زَكَاةَ مَالِهِ، أَوْ خُمْسَ غَنِيمَتِهِ، أَوْ خُمْسَ مَا يَخْرُجُ لَهُ مِنَ الْمَعَادِنِ، أَيَحْسَبُ ذَلِكَ لَهُ فِي زَكَاةِهِ وَخُمْسِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ».

و پر واضح است که خمسی که خلفای بنی عباس از مردم می گرفتند، همان زکات معادن بود، و ما این مطلب را در کتاب زکات به خوبی روشن کرده ایم.

عجیب تر از همه آنکه در حدیثی از «عقد الفرید» آورده اند که رسول خدا ﷺ فرمود: «فِي السِّيُوبِ الْخُمْسُ»، و گفته اند «سیوب» در لغت به معنای مالی است که در زمین پنهان کرده باشند، و مراد از آن دفینه و گنج است، که زکات آن، یک پنجم است، و در بین چند معنای «سَبَب»، از قبیل: «باران جاری، موی دم اسب، پاروی کشتی، یال اسب و غیره» یک معنای آن هم «عطا و بخشش» است، نویسندگان فاضل ما نوشته اند:

«اگر سَبَب را به معنی هرگونه عطا و بخششی بگیریم، و منظور، عطا و بخشش الهی باشد، همه درآمدها را شامل می شود، و طبق آن باید از همه خمس داد».

درحالی که کلمه «سَبَب» هم در «القاموس المحيط»، «النهاية»، و در تمام کتب لغت، به معنای «دفینه» آمده است. از همه بهتر، در کتاب های فقهی شیعه، چون «المعتبر» محقق حلی می گوید:

«قال عليه السلام: فِي السِّيُوبِ الْخُمْسُ، أَيُّ مَا فِي عُرُوقِ الْأَرْضِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»  
«پیامبر ﷺ فرمود: در سیوب، خمس [یک پنجم] واجب است، یعنی آنچه که در رگه های [معدنی] زمین از طلا و نقره موجود است».

ولی این آقایان، از آن معنی عطا و بخشش را گرفتند، آن هم به صورتی که توجه فرمودید. پس فهمیدیم دلیل روشن و پاسخ دندان شکنی که آقایان در اثبات مطلب خود آوردند، چه بود.

اگر حدیث کتاب «عقد الفرید» را قبول کنیم که نویسنده اش، سنی متعصبی است و این حدیث را به منظور اثبات وجوب یک پنجم در زکات گنج ها و دفینه ها آورده است، و اگر «سیوب» را در اینجا از معنی خاص خود منحرف کنیم و به معنی «عطا

و بخشش» بگیریم، که یکی از معانی ده گانه آن است، و اگر منظور از عطا و بخشش را عطا و بخشش الهی بدانیم، و اگر مزد جان کندن کارمندان و کارگران و زحمتکشان جامعه را -از زن و مرد- عطا و بخشش الهی بشماریم، آنگاه با این چند شرط، کلمه «سیوب» همه درآمدها را شامل می‌شود، و طبق آن باید از همه چیز خمس داد. دلیل از این قوی‌تر و سند از این محکم‌تر؟ آیا بازهم باید گفت: خمس ارباب مکاسب سندی ندارد، و مربوط به دین صحیح اسلام نیست؟ [حاشا به استدلال‌هایتان!].

در ادامه، علمای فاضل تحت عنوان روایاتی که از منابع اهل بیت رسیده است، می‌نویسند:

«در کتاب معروف وسائل الشیعه، بیش از هشتاد حدیث در پانزده باب مختلف در زمینه احکام خمس از کتب معروف شیعه جمع‌آوری شده است».

آنگاه چند باب آن را شمرده‌اند.

آری، ممکن است بیش از هشتاد حدیث در موضوع خمس در کتب معروف شیعه یافت شود، همان طور که صاحب وسائل الشیعه جمع کرده است. اما به چند نکته توجه کنید:

**اولاً:** کلوخ کردن چنین احادیثی، دلیل کثرت آنها نیست، زیرا عادت صاحب وسائل چنین است. مثلاً در کتاب «کافی» در حدود بیست‌وهشت حدیث در باب خمس آمده است و در کتاب «من لایحضره الفقیه» برخی، یا همه آن احادیث تکرار شده است. همچنین، شیخ طوسی تمام احادیث دو کتاب مذکور را در کتاب «تهذیب الأحکام» و «الاستبصار» آورده است، به علاوه چند حدیث دیگر، و صاحب وسائل الشیعه این احادیث مکرر در مکرر را از این چهار کتاب و کتاب‌های دیگر جمع‌آوری کرده، تا سرانجام سر به هشتاد حدیث زده است. علاوه بر این، تعدادی از آن احادیث، که در پانزده باب جمع شده است، مربوط به یک‌پنجم معادن، دفینه‌ها، یافته‌های غواصی و اموال مخلوط به حرام است، که باید در بحث زکات آورده شود و هیچ ربطی به خمس کذایی ندارد، در حدود بیست و چند حدیث آن، راجع به

تحلیل خمس است، و مقداری مربوط به تقسیم خمس غنیمت‌های جنگی است. پس جمع کردن هشتاد حدیث، دلیل بر اهمیت خمس کذایی نیست.

**ثانیاً:** فراوانی حدیث در کتب شیعه، دلیل بر اهمیّت آن از نظر شرع نیست. در کتاب‌های شیعه احادیث بسیاری است که از نظر دین اسلام کمترین ارزشی ندارد. مثلاً در موضوع «رجعت»، بیش از سیصد حدیث در جلد ۱۳ «بحار الأنوار» و کتاب «ایقاظ الهمجة بالبرهان علی الرجعة» شیخ حرّ عاملی جمع‌آوری شده است، و حال اینکه، از نظر عقل و شرع، خرافه‌ای بیش نیست، و همچنین در فضیلت زیارت قبور اموات و ثواب خواندن ادعیات و امثال آن، و چنان که ما در کتاب حاضر آورده‌ایم، در وجوب خمس کذایی بیش از ده حدیث نیست، که خود نویسندگان این جزوه هم گفته‌اند ده حدیث وارد شده، و تمام آنها از حیث سند ضعیف است، چنان که ما نیز در این کتاب، ضعف اسناد آنها را ثابت کرده‌ایم. اما اینها می‌نویسند:

«اسناد این احادیث، با توجه به کثرت آنها، نیاز به نقّادی ندارد، زیرا می‌دانیم هنگامی که در یک مسئله، احادیث فراوانی آن هم در کتب معتبر نقل شود، از مجموع آنها اطمینان به صدور حکم از امام حاصل می‌شود، و جای اشکال‌تراشی در اسناد حدیث باقی نمی‌ماند».

گفتیم که اگر از فراوانی احادیث بتوان پی به صحت صدور آن از جانب امام برد، باید احادیث رجعت و زیارت و شفاعت و ثواب ادعیه و امثال آن را صحیح دانست، حال آنکه، خود این نویسندگان نمی‌توانند به صحّت آنها اطمینان پیدا کنند. اخیراً یکی از ایشان کتابی در بطلان این عقاید به نام «اسلام و رجعت» نوشت، و باز هم در صدور تجدید چاپ آن است. اما این هیاهویی که برای خمس به راه انداخته‌اند، و در این مدت، تا کنون چهار کتاب در ردّ آن منتشر کرده‌اند، برای رجعت، که بیش از سیصد حدیث از امامان آورده‌اند، اقدام مهمی به عمل نیامده است، زیرا رد و اثبات آن، چیزی از کسی کم نمی‌کند. اما خمس چه؟ لذا هم اکنون افرادی پیدا و پنهان، ما را به مرگ تهدید می‌کنند.

از این ده حدیث در وجوب خمس، به عقیده نویسندگان جزوه، چند حدیث صحیح وجود دارد، مانند حدیث «محمد بن الحسن الأشعری».

این حدیثی را آقایان به عنوان نخستین حدیث صحیح در موضوع خمس آورده‌اند، و ما در همین کتاب، تحقیق در سند آن پرداخته‌ایم. اولین راوی حدیث مذکور، سعد بن عبدالله اشعری است، که ابن داود، که از بزرگان علمای رجال است، در کتاب رجال خود، او را در قسم ضعفا و مجروحین و مجهولین آورده است<sup>(۱)</sup>. عجیب آن است که نویسندگان این جزوه، در دفاع از این شخص در جزوه خود با کمال عصبانیت نوشته‌اند:

«سعد بن عبدالله اشعری قمی... را که مرد جلیل القدر و پرمایه و مورد اعتماد و ثقه و دارای تصنیف‌های فراوان بوده، فرد غیر قابل اعتمادی معرفی کرده، که هیچ‌یک از بزرگان علم رجال او را توثیق ننموده است و ما نمی‌دانیم دروغ به این بزرگی و روشنی را که مایه آبروریزی گوینده آن است، از کجا آورده است».

می‌بینید که این نویسندگان فاضل و رجال برجسته علم و ادب، چگونه همچون کودکانی که اگر بخواهی از روی خیرخواهی لقمه‌ای کثیف را از دهانشان بگیری، عصبانی شده و گریه سر می‌دهند، و اگر زبان داشته و حیا نداشته باشند، فحش و دشنام را نثار مانع می‌کنند، ما را به دروغگویی متهم می‌نمایند.

در این کتاب، که نام سعد بن عبدالله برده شده است، ما در هیچ جا ننوشته‌ایم که سعد فرد غیر قابل اعتمادی بوده است، یا هیچ‌یک از بزرگان علم رجال او را توثیق ننموده‌اند. پس این دروغی است که آنها به این روشنی به ما نسبت داده‌اند، چون چشم انصاف را برهم نهاده‌اند. اگر این دروغ، آبروریزی است، آنها مرتکب آن شده‌اند. ما نوشته‌ایم: «راوی اول آن، سعد بن عبدالله اشعری است، که ابن داود او را در کتاب خود در قسم ضعفا و مجروحین و مجهولین آورده است». نیز در جایی دیگر نوشته‌ایم: «اول راوی آن، سعد بن عبدالله الأشعری است، که ضمن بررسی راویان احادیث گذشته، گفتیم که او مورد توثیق همه ائمه رجال نیست». بفرمایید

بینم آیا ابن داود از ائمه علمای رجال شیعه هست یا نه؟ و چون او از ائمه رجال شیعه است حقّ داشته که کسی را توثیق یا تجریح کند یا نه؟ و چون سعد بن عبدالله در کتاب او در ردیف مجروحین است، ما یا هر کس دیگر، حق داریم بگوییم که او مورد توثیق همه ائمه رجال نیست، یا نه؟ و اگر چنین حقی داشته‌ایم، پس آن دروغ به این بزرگی و روشنی که مایه آبروریزی گوینده آن است در کنجاست، جز در نویسندگان آن جزوه، که اولاً: نسبت دروغ گفتن به ما داده‌اند، و ثانیاً: عباراتی چون: «فرد غیر قابل اعتمادی که هیچ یک از بزرگان علم رجال او را توثیق ننموده است» از پیش خود اختراع و نسبت آن را به ما داده‌اند. آری، دروغ و آبروریزی این است. نخیر، آقایان نویسندگان برجسته شیعه در قرن اتم، شما اگر با هر ذره بین عیب‌جویی در تمام نوشته‌ها و آثار ما، که بیش از بیست جلد از آن چاپ شده است، بگردید، یک جمله خلاف نخواهید یافت. زیرا ما خود می‌دانیم که در محیطی مطلب می‌نویسیم که کسانی با چشمان مراقب، غافل از حال و مال، دنبال ما هستند. هر چند با اینکه من هرگز در هیچ جا نگفتم که سعد بن عبدالله، فرد غیر قابل اعتمادی است، اما شما که سنگ وثاقت او را بر سینه می‌زنید و او را دارای تصنیف‌های فراوان می‌دانید. اگر درک و انصاف داشته باشید، باید به زعم شما، او غیر قابل اعتماد باشد، زیرا یکی از تصنیفات معروف و مشهور او کتاب «المقالات والفرق» است، که هر که آن را بخواند می‌داند که او چندان هم شیعه نبوده است که شما تصوّر می‌کنید. او که خود در زمان امامانی چون حضرت جواد علیه السلام تا آخرین امام بوده، و به ادّعای مصنّفین شیعه، به خدمت آن امامان هم رسیده است. اما با تمام این اوصاف، در این کتاب پس از فوت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شیعه را به پانزده فرقه تقسیم کرده است، که حقّانیت هیچ فرقه‌ای را انتخاب نکرده است. آیا چنین فردی، با آن همه عیبی که از فرق شیعه برمی‌شمارد، قابل اعتماد است؟ آری، قابل اعتماد است، ولی نه از نظر شیعیانی چون شما. از او بیش از بیست کتاب در موضوعات فقهی و غیره ثبت کرده‌اند، که به قول علمای رجال، فقط پنج کتاب او با

مذهب شیعه موافق است و بقیه آنها، مخالف. آیا باز هم گفته‌های او صحیح است، و از نظر علمای شیعه قابل اعتماد؟

سخن در صحّت حدیث محمد بن الحسن الأشعری بود، که نخستین راوی آن، سعد بن عبدالله اشعری است، که مورد توثیق همه علمای رجال شیعه نیست.

ما در همین کتاب نوشته‌ایم که علی بن مهزیار، این حدیث را از محمد بن الحسن الاشعری روایت می‌کند، و محمد بن الحسن، مجهول الحال است، زیرا:

۱- مقدّس اردبیلی، که یقیناً نویسندگان این جزوه به کفشداری او افتخار می‌کنند، در کتاب «شرح ارشاد» بر این حدیث اشکال نموده و فرموده است: «در صحّت آن تأمل است، زیرا معلوم نیست محمد بن الحسن الاشعری کیست».

آنگاه برای صحّت نظر خود، مطالبی آورده است که باید به کتاب او رجوع کرد. حال حدیثی را که مقدّس اردبیلی با آن احاطه و مقام، در صحّت آن تأمل می‌کند، این نویسندگان با چه جرأتی صحیح می‌شمارند؟

۲- سید محمد بن علی موسوی عاملی هم که فضلش مستغنی از وصف است، در کتاب «مدارک الأحكام» ذیل این روایت می‌نویسد:

«راویها محمد بن الحسن الأشعری مجهول فلا يمكن التعميل علی روايته».

پس آن بزرگوار هم محمد بن الحسن و روایت او را غیر قابل اعتماد می‌داند. حال، او خوب فهمیده است یا شما؟

۳- محقق سبزواری هم در «ذخیره المعاد»، محمد بن الحسن را مجهول دانسته، و روایت او را به علت جهالتِ راوی ردّ کرده است.

حالا با این کیفیت که این سه بزرگوار، که از فقهای عالی مقدار شیعه‌اند، این روایت را ردّ کرده‌اند و شما صحیح دانسته‌اید، کدام را بپذیریم؟ دیگر واقعاً چه دارید بگوئید؟

حدیث دومی که از این ده حدیث به نظر نویسندگان این جزوه صحیح است حدیث ابوعلی بن راشد است، اینک شرح حال وی:

الف- مقدس اردبیلی در نوشته است:

«أبو علي بن راشد غير مُصَرَّح بتوثيقه»<sup>(۱)</sup>.

به نظر آن جناب، این حدیث که در آن، به وثاقت ابوعلی بن راشد تصریح نشده است، صحیح نیست، ولی چه باید کرد که نویسندگان جزوه، نظرشان بر نظر فقیه بلندپایه شیعه رجحان دارد.

ب- محقق سبزواری در «ذخیره المعاد» اشکالات چندی بر این حدیث وارد کرده و آنگاه می نویسد:

«راویه لم يُوثَّق في كتب الرجال صريحاً» «در کتاب رجال، به راستگو بودنِ راوی آن تصریح نشده است».

ج- ابن داود در کتاب رجال خود، نام ابوعلی حسن بن راشد را در بخش دوم کتاب، که خاص مجهولین و مجروحین است، آورده است.

د- غضائری دربارهٔ او فرموده است: «الحسن بن راشد ضعيفٌ جداً». آیا باز هم چنین حدیثی صحیح است؟

حدیث سومی که اینان را صحیح گرفته‌اند، حدیث «ابراهیم بن محمد الهمدانی» است، و چون این حدیث را کافی از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابراهیم بن محمد روایت می‌کند، ما در این کتاب هویت سهل بن زیاد را از کتب رجال آورده‌ایم، که او «غال وکذاب وفساد الروایة والدین» بوده، و احمد بن محمد بن عیسی الاشعری او را به علت غلو و فساد، از قم اخراج کرده و اظهار براءت از وی نموده، و مردم را از شنیدن و اخذ روایت از او منع کرده است. خود محمد بن ابراهیم نیز در کتب رجال، مجهول الحال است. این حدیثی است که یک مشت غالی و کذاب و فساد الروایة والدین مجهول الحال آورده‌اند. اما این نویسندگان حدیث، او را صحیح می‌شمارند. چه باید کرد؟ موقعیت خطرناکی است و «الغریقُ یتشبَّثُ بِکُلِّ حشیش».

حدیث چهارم از ده حدیث که نویسندگان جزوه آن را در ردیف احادیث صحیحه در وجوب خمس آورده‌اند، حدیث «علی بن مهزیار» است. نه تنها این

۱- شرح ارشاد: ص ۲۷۱.

حدیث از علی بن مهزیار است، بلکه پنج حدیث از این ده حدیث، از علی بن مهزیار است، زیرا حدیث محمد بن علی بن شجاع را علی بن مهزیار آورده است، و راوی حدیث ابوعلی بن راشد نیز علی بن مهزیار است. حدیث ابراهیم بن محمد الهمدانی و حدیث احمد بن محمد بن عیسی نیز از علی بن مهزیار است. اینکه ما در کتاب حاضر گفته‌ایم: «علی بن مهزیار قهرمان احادیث خمس ارباح است»، بیجا نگفته‌ایم. زیرا این پنج حدیث که چهار حدیث آن، خمس را خاص امام می‌داند، او آورده است. از آنجا که قبلاً او و پدرش نصرانی بوده‌اند، با تمام شهرت و وثاقتش، و اینکه خود را وکیل امامان یا امام جواد علیه السلام می‌دانسته است خودش گفته است:

«من نوشتم به حضرت امام محمدتقی و از آن حضرت خواستم که دست مرا باز بگذارد، و هرچه از مال امام در دست من است به من تحلیل کند. امام در جواب من نوشت: «وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْكَ» و همه را به من بخشید».

ما هر چه خوش‌باور باشیم، و علمای رجال هر چقدر او را تمجید و توصیف کنند، نمی‌توانیم باور کنیم که او یک شخص بی‌غرض بوده و این حدیث‌ها را برای رضای خدا ضبط کرده است. درحالی که می‌بینیم بزرگان علمای شیعه تمام احادیث او را رد کرده‌اند. یا بگوییم این اموال را هم برای رضای خدا و رسانیدن به امام زمان خود جمع‌آوری می‌کرده است، درحالی که می‌بینیم خودش چنین سخن از تصاحب و چپاول خمس می‌گوید.

اما این حدیثی که نویسندگان جزوه، نام آن را حدیث علی بن مهزیار گذاشته و آن را صحیح دانسته‌اند، و از صفحه ۶۱ تا ۷۶ جزوه به دفاع از صحت و مضمون آن پرداخته‌اند:

**اولاً:** خوانندگان این جزوه را به مطالعه شرح حال کامل این راوی در کتاب حاضر دعوت می‌کنیم، زیرا آوردن تمام آن مطالب در اینجا موجب تطویل است.

**ثانیاً:** نویسندگان، چشم انصاف را بر هم نهاده و هر چه خواسته‌اند از دشنام و تهمت، نثار مؤلف کتاب خمس کرده‌اند که چرا اشکال بر سند این حدیث و مضمون آن نموده است، چرا که احمد بن محمد بن عیسی در سند این حدیث است. ما در



پاسخ آنها بدون دشنام می‌گوییم: احمد بن محمد بن عیسی را هم محقق سبزواری در «ذخیره المعاد» مجهول دانسته است. آری، این همان احمد بن محمد بن عیسی است که حاضر نبود به امامت حضرت هادی پس از امام جواد گواهی دهد، و مایل بود این فضیلت، نصیب یک عجمی ایرانی شود. مجلسی نیز او را مجهول شمرده است<sup>(۱)</sup>. حالا ما نمی‌توانیم نظر این دو بزرگوار را کنار زده و قول این نویسندگان خیلی مطلع و دانشمند را بپذیریم!! پس بگذار این بی‌انصافان هر چه می‌خواهند بگویند و کینه خود را عیان کنند، زیرا می‌دانیم چه می‌کشند. اما از حیث مضمون، اشکالاتی که ما به این حدیث کرده‌ایم چون مورد پسند نویسندگان جزوه نیست، لذا ما ایشان را حواله به بررسی آثار بزرگانی چون مقدس اردبیلی، محقق سبزواری و شیخ حسن صاحب معالم می‌کنیم.

مقدس اردبیلی بر این حدیث اشکالاتی وارد آورده و می‌نویسد:

«وفیها أحكام كثيرة مخالفة للمذهب مع اضطراب وقصور عن دلالتها علی مذهبه، لعدم ذکر الخمس صریحاً ورجوع ضمیر (هی) إلى الزکاة علی الظاهر، ودلالة صدر الخبر علی سقوط الخمس عن الشیعة، وقصرها فی الذهب والفضة مع حول الحول، والسقوط عن الريح...»<sup>(۲)</sup>.

پس همان طوری که ما نتیجه گرفته‌ایم، این گونه اقوال که نسبت آن را به امام می‌دهند، مخالف مذهب و دین است و امام چنین حکمی نمی‌دهد، و اساساً چنان حدیثی دارای معنایی نیست که اینان می‌خواهند. مقدس در آخر بیانش پیرامون این حدیث می‌فرماید:

«وبالجملة، هذا الخبر مضطرب بحيث لا يمكن الاستدلال به علی شيء» «این خبر آن قدر مشوش و در هم است، که از آن نمی‌توان به هیچ چیزی استدلال کرد».

یعنی هیچ اندر هیچ است. آری، این نظر مقدس اردبیلی است، و اشکالات دیگری که باید زحمت مطالعه را با روح انصاف تحمل کرد، و گرنه، چشم بر هم

۱- مرآة العقول: ج ۱، ص ۴۴۶.

۲- شرح ارشاد: ص ۲۷۳.

نهادن و دشنام دادن بسی آسان است. من نمی‌دانم شاید هم مطالعه کرده باشند و از دیدن این گونه مطالب در آن کتاب، عصبانی شده‌اند، و چون نمی‌توانند به مقدس اردبیلی فحش و دشنام بدهند، ناچار به ما حمله می‌کنند. حَقّاً جای تعجب است که مقدس اردبیلی و محقق سبزواری و فقهای دیگر، با صرف نظر از سایر اشکالات دیگر، از این حدیث، سقوط خمس را استنباط می‌کنند، اما فقهای آخرالزمان، از آن به وجوب خمس استدلال می‌نمایند.

منتقدان ما درباره حدیث ریّان بن صلت نوشته‌اند:

«از همه مضحک‌تر اینکه او روایت ریّان بن صلت را مرسله قلمداد کرده است، درحالی که کمترین ارسالی در سند حدیث وجود ندارد، و معلوم نیست دروغ به این آشکاری را به چه منظوری گفته است.»

کاش این آقایان فقیهان آخرالزمان و محدثان خیلی مطلع و عالی مقام، اطلاع کافی از فن حدیث و اصطلاحات آن داشتند، و بعد این همه باد و بروت راه انداخته و به این و آن می‌پریدند و نسبت دروغ به اشخاص می‌دادند، که بزرگ‌ترین معصیت در دین اسلام و بدترین نسبت و تهمت در مطالب دینی است.

حدیث مرسل، حدیثی است که یک نفر یا چند نفر از راویانش در سلسله سند وجود نداشته باشد، یا با نام و نشان گفته نشود. این حدیث را، چنان که ما در کتاب حاضر آورده‌ایم، تنها شیخ طوسی چنین آورده است:

«رَوَى الرَّيَّانُ بْنُ الصَّلْتِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ...» «و از ریّان بن صلت روایت است که گفت: به ابی محمد نوشتم...»<sup>(۱)</sup>.

از زمان شیخ طوسی تا زمان ریّان بن صلت - اگر او امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرده باشد - حداقل دویست سال فاصله است، و مسلم است که این حدیث را خود شیخ طوسی مستقیماً از ریّان نشنیده است، و ناچار راویانی در این میان بوده‌اند که نام و نشانی از آنان نیست. آیا چنین حدیثی مرسل نیست؟ دروغ به این آشکاری را ما می‌گوییم یا شما؟ آخر، شرم هم خوب است!

شما اگر راست می‌گفتید، باید عین حدیث را با سند آن می‌آوردید، و سپس با دلیل و مدرک به خصم خود می‌تاختید. نه اینکه چشم را روی هم بگذارید و هرچه بخواهید، از تهمت و دشنام، نثار مخالف خود کنید. ای نویسندگان کتاب معاد و قائلین به کیفر دروغ و فساد، آیا همین است اعتقاداتان به معاد؟

اشکال مهم‌تر بر حدیث ریّان بن صلت، آن است که او نمی‌تواند زمان امامتِ امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرده باشد، زیرا او در زمان مأمون، از خطبای مشهور بوده است، یعنی حدود سال ۱۹۶ هجری، و امامت حضرت عسکری از سال ۲۵۴ آغاز می‌شود. پس هرگاه ریّان را خطیبی بدانیم که به امر مأمون، در سن چهل سالگی مأمور بیان کردن فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است، سن او در زمان حضرت عسکری قریب صد سال خواهد بود، و هیچ کس چنین عمری برای او ننوشته است. حتی شیخ طوسی، که به تنهایی این روایت را مرسلأً از او نقل نموده است، او را از اصحاب حضرت رضا تا حضرت هادی علیه السلام دانسته است، حتی او را از کسانی شمرده است که اصلاً حدیثی از ائمه روایت نکرده‌اند. پس چگونه ممکن است چنین حدیثی از او نقل شود؟ بنابراین اگر دقت شود، خود حدیث، دروغ است، خواه مرسل باشد، که هست، و خواه مسند، که نیست. علاوه بر آن که از مضمون حدیث هم مطلبی به دست نمی‌آید، زیرا سؤال از اراضی اقطاعی است که منصور به عمال خود می‌داده است. حال معلوم می‌شود که دستِ خمس‌خواران، به چه ریسمان‌های پوسیده‌ای بند است.

به علاوه، محقق سبزواری حدیث ریّان بن صلت را در «ذخیره المعاد» چنین آورده است:

«رِيَّانُ بْنُ الصَّلْتِ فِي الْحَسَنِ بِإِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا الَّذِي يَجِبُ عَلَيَّ يَا مَوْلَايَ فِي غَلَّةِ رَحِيٍّ فِي أَرْضِ قَطِيعَةَ لِي...»

و اگر چنین باشد، دیگر بی‌اعتباری این حدیث، مسلم است، زیرا هرگز ریّان بن صلت حضرت صادق را ندیده است، و از کجا که این حدیث چنین نباشد و نسخه‌ای که از تهذیب در نزد آن بزرگوار بوده به این طریق مسند شده باشد؟ به هر

صورت این حدیث چه نسبت به حضرت امام حسن عسکری باشد، و چه نسبت به حضرت صادق، غلط است، زیرا ممکن نیست ریّان بن صلت هیچ یک از این دو امام را درک کرده باشد، و از این قبیل اشتباهات از شیخ طوسی بعید نیست، چنان که ما در کتاب زکات، پاره‌ای از اشتباهات شیخ طوسی را با دلایل روشن آورده‌ایم.

حدیث دیگری که با ادعای صحت در مقصود آورده‌اند، حدیث «سماعة» است، و از صفحه ۷۷ جزوه، به دفاع از سماعه و حدیث وی پرداخته و با آن منطقِ غوغاسالاری و جنجال و دشنام، خواسته‌اند که درستی حدیث سماعه را که بدان تمسک کرده‌اند، ثابت کنند.

پیشتر نوشتیم که شیخ طوسی و شیخ صدوق او را واقفی می‌دانند، و ابن الغضائری که مقدم علمای رجال است، و همچنین، احمد بن الحسین، وفات او را در سال ۱۴۵ دانسته‌اند. حال اگر اختلاف یا تناقضی هست بین شیخ صدوق و طوسی و ابن الغضائری است، شما چرا ما را هدف دشنام قرار داده و گفته‌اید:

«مضحک آن است که خود ایراد کننده، اعتراف به واقفی بودن سماعه کرده در عین حال، وفات او را در زمان امام صادق نوشته است».

نخیر این مضحک نیست، بلکه مضحک آن است که کسانی که کتاب معاد می‌نویسند، و لابد به وجدان و حساب و قیامت اعتقاد دارند، از نوشته‌ای بدین روشنی، گناه برای نویسنده آن می‌تراشند و دست و پا می‌زنند که با مغالطه، مردم را گمراه کنند. آفرین به این فهم و فراست و وجدان!

آنان در ادامه می‌نویسند:

«هیچ فکر نکرده است که نوشته او به دست هر فردی بیفتد، از این سخن تعجب

کرده و گوینده را به خاطر این لجاجت ملامت می‌کند».

نخیر چنین نیست. ما فکر می‌کنیم و یقین داریم که هر صاحب شعور با وجدانی، که خالی از غرض و مرض باشد و نوشته ما را بخواند، هرگز ما را ملامت نمی‌کند، و امیدواریم همین جزوه‌های شما، موجب شود که خوانندگان آن تشویق و تحریک شوند تا نوشته ما را بخوانند و با نوشته شما مقایسه کنند، تا سیه روی شود هر کس

در او غش باشد. آن وقت معلوم خواهد شد که چه کسی دروغگو، خائن، بهانه جو، لجوج و مغرض است، ما یا شما.

اما آن دو حدیثی که در صفحه ۸۷ و ۸۸ جزوه از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است، که آن حضرت از تاجر فارسی و از جمعی از مردم خراسان خمس خواسته‌اند، علاوه بر آنکه تاریخ زندگی حضرت رضا چنین ادعایی را تصدیق نمی‌کند، سند این دو حدیث نیز چنین است:

«وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ سَهْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ الطَّبَرِيِّ قَالَ: ...».

سهل بن زیاد، که ما هویت او را قبلاً آوردیم، مردی غالی و کذاب و فاسد الروایة و الدین بود، که احمد بن محمد بن عیسی او را از قم اخراج کرد، و روایت چنین کسی را هیچ انسان با شرفی قبول نمی‌کند.

و اما نام احمد بن المثنی و محمد بن یزید الطبری، در هیچ یک از کتب رجال شیعه نیست. لذا از این آقایان نویسندگان که ادعا می‌کنند کتب رجال را هم دیده‌اند، خواهش می‌کنیم که لطفاً این دو نفر راویان بی‌نام و نشان را به ما معرفی کنند، تا هم حجت و دلیلشان قوی باشد، و هم ما حاضریم دستمزدی از این بابت به ایشان بپردازیم، تا زحمت بی‌جهت نکشیده باشند، اگر نیافتند، از خدا بترسند و با این گونه اخبار مجعول نا مقبول، چنین تهمتی را به دین خدا نزنند، و امامان مظلوم را در نظر مردم این گونه معرفی نکنند، و خود هرچه می‌خواهند بکنند. این مردم، که برای پرداخت این اموال از آنان حجتی نمی‌خواهند و دلیلی سؤال نمی‌کنند. همین قدر که آقا گفته باشد، کافی است، پس دیگر چرا خدا و رسول را چنین معرفی بکنند؟

آنگاه نویسندگان جزوه، در بخشی با عنوان «آیا خمس در زمان غیبت امام زمان بخشوده شده است» مطالبی را به هم تلفیق کرده و خواسته‌اند ثابت کنند که بخشش خمس از سوی ائمه، مربوط به اسرای غنیمت‌های جنگی است، و یا تحلیل خمس، در زمان خاص و معینی است، که شیعیان نمی‌توانستند خمس را به امام برسانند و مربوط به شخص معینی بوده است، یا مقصود از آن، «انفال» است. و آن احادیث، که

مخصوص به زمان و شخص معینی نمی‌باشد، سه روایت بیشتر نیست، که یکی حدیث «سالم بن مکرم» (ابو خدیجه) است که سند آن ضعیف است، دوم حدیث «معاذ بن کثیر» است، که اصلاً مربوط به خمس نیست، سوم حدیث مرسلی است در «تفسیر عیاشی» که شخصی مجهول و ناشناس آن را روایت کرده است. همین و بس. پس باید خمس کذابی را داد!

ما در اینجا شما را به مطالعه مجدد آن سی حدیثی فرا می‌خوانیم که از کتب معتبر شیعه در تحلیل خمس آورده‌ایم، تا معلوم شود این آقایان خمس‌خوار چه می‌گویند.

حال بر فرض آنکه چنین خمسی را، که شما در ارباح مکاسب با آن احادیثی که چنین صراحتی ندارند، واجب کنید. آیا با آن سی حدیث، که جای هیچ اشکال و ایرادی نگذاشته است، باز هم خود را به ناهمی زده و تجاهل می‌کنید و عذر بدتر از گناه می‌آورید؟ به علاوه، بزرگانی چون ابن جنید، ابن عقیل، شیخ مفید، شیخ سلار، محقق حلّی، اسکافی، قطیفی، مقدس اردبیلی، صاحب مدارک، محقق خراسانی، ملا محسن فیض و شیخ عبدالله بن صالح بحرانی، که ما اسامی ۱۷ نفر از ایشان را با فتاوی‌شان از کتاب‌هایشان آوردیم، اشتباه می‌کردند؟ آنان از این احادیث، استنباط حلیت و سقوط خمس از شیعه کرده‌اند، تا جایی که بعضی صریحاً نوشته‌اند:

«يكون الخمس بأجمعه مباحاً للشيعة وساقطاً عنهم فلا يجب عليهم إخراج»  
«خمس تماماً به شیعه بخشیده شده و از ایشان ساقط گردیده و پرداخت آن بر ایشان واجب نیست»<sup>(۱)</sup>.

استنباط و قول این بزرگان را قبول کنیم، یا قول خمس‌خواران آخرالزمان را؟ نویسندگان جزوه، ششمین بحث خود را تحت این عنوان آورده‌اند: «آیا از نظر تاریخی خمس در صدر اسلام گرفته شده است؟» سپس می‌نویسند:

«اگر منظور از صدر اسلام زمان ائمه باشد، جواب مثبت است... بسیاری از ائمه هدی عليهم السلام در عصر خود، نه تنها خمس ارباح مکاسب [یعنی درآمد انواع کسب‌ها] را

۱- شیخ یوسف بحرانی، الحدائق الناظرة.

می گرفتند، بلکه به مردم دستور مؤکد می دادند که در پرداخت این خمس کوتاهی نکنند.»

هرگز در تاریخ ائمه چنین قضیه روشنی نیست، که آنان از مردم چیزی به عنوان خمس گرفته باشند، تا چه رسد به خمس ارباح مکاسب که هیچ سندی در کتاب خدا و سنت ندارد، و سند این آقایان، همین احادیث ضعیفی است که در این جزوه بدان استناد کرده اند. زیرا:

**اولاً:** چنان که گفتیم، امام - هر که باشد - نمی تواند شریعتی در کنار شریعت پیامبر بیاورد، و چون کتاب خدا و سنت پیامبر از چنین مطلبی خالی است، هیچ امامی آن را ادعا نمی کند و نکرده است.

**ثانیاً:** اگر کسی از خاندان پیامبر، اعم از امام یا غیر امام، چنین چیزی می گرفت، در تاریخ به روشنی معلوم بود، زیرا ائمه اهل بیت، دشمنان فراوان پیدا و نهان داشتند، که مراقب بودند حرکات و اعمالی از ایشان برخلاف مشهور و معروف ببینند. آنگاه آن عمل را به عنوان ارتکاب به بدعت، بر سر نیزه کرده و آن را وسیله و حجتی برای آزار و اذیت آن بزرگواران کنند، و چنین کاری نشده است.

آری، چنان که ما در این کتاب آورده ایم، برخی از شیعیان، زکات خود را به امامان می پرداختند. همچنین، هرگاه غنیمتی از جنگ به دستشان می آمد، بعد از آنکه فرمانده لشکر اسلام خمس آن را برمی داشت، باز اینان از سهم خود، خمسی جدا کرده برای امام منظور می کردند. این احادیث که در خصوص خمس و تحلیل آن است، ناظر به همین قضیه است. نیز، اموال دیگری از قبیل موقوفات آل محمد علیهم السلام و نذورات به ایشان می رسید. آری، کلاشان حقه بازی چون «ابوحمزۀ بطائنی» و «زیاد قندی» و واقفیان و کسان دیگر، به نام وکالت در میان مردم بودند، که به هر صورت و کیفیتی که می خواستند، مردم را سر کیسه می کردند، و ما شرح آن را در همین کتاب آورده ایم. پس تمام این ادعاها کذب محض و تهمت به وجود پاک ایشان علیهم السلام است.

اما خمس معادن، دفینه ها، یافته های غواصی و مال مخلوط به حرام، که در این بحث آمده است و این نویسندگان از قافیه تنگی به سنن بیهقی و روایات اهل سنت

متوسل شده‌اند، همان است که قبلاً گفتیم، که در زمان رسول خدا ﷺ و خلفا، یک‌پنجم این اشیاء به عنوان زکات گرفته می‌شد. اینکه از امامان سؤال شده است که «در گوگرد و نفت و غوص و کنز و رکاز چه مقدار باید داد؟» امام فرموده است: «یک‌پنجم»، علت آن بود که پاره‌ای از فقهای آن زمان، فتوی به یک‌دهم، یا کم‌تر یا زیادتر، می‌دادند، و پرسشگران به علت این اختلاف، به ائمه اهل بیت رجوع می‌کردند و آنان می‌فرمودند: «یک‌پنجم»، و این، مربوط به زکات است، که هم در این کتاب و هم در کتاب زکات به قدر کافی این مطلب را روشن کرده‌ایم، و برای آن کس که طالب حق باشد، مطلب از روز روشن‌تر است.

نیز مسئله محرومیت بنی‌هاشم از زکات، که تنها دلیل خمس‌خواران برای جبران آن است، هیچ مایه و پایه‌ای از شرع ندارد، و یک موضوع سیاسی است که عده‌ای آن را به ریش گرفته‌اند. آری، اگر پیامبر خدا پس از گرفتن زکات و صدقات، چیزی از آن به خانواده خود نمی‌داد، روی مصلحت خاصی بود که متهم به گرفتن مال برای تأمین نیازهای خود و خانواده‌اش نشود. اما پس از آن حضرت عموم خاندان او از همین زکات استفاده کرده‌اند. هر چند خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس از دادن آن به ایشان مضایقه داشتند، با این حال، چنان که در کتاب حاضر آورده‌ایم، تمام ائمه از عطایا و جوایز خلفا استفاده می‌کردند، که روشن‌ترین منبع آن، زکات بود.

در پایان سخن، می‌گوییم که ما از نشر و انتشار این جزوه‌ها، یا به قول خودشان «کتاب‌ها» که تا کنون چهار کتاب از چهار نفر از مبرزترین نویسندگان خمس‌خوار نوشته و چاپ شده است، نه تنها ناخشنود نیستیم، بلکه بسیار هم خوشحالیم. زیرا هم بر ما و هم بر مردم دیگر ثابت و روشن می‌شود که این در ماندگان، در گرفتن و خوردن این مال، هیچ گونه مدرک و حقی ندارند، و به ظنون و اوهام، خمس و سهم امام می‌خورند. و عجیب آنکه نام آن را «بیت‌المال» می‌نهند.

اگر واقعاً این بیت المال است، آیا خود امامان هم آن را به همین سان مصرف می‌کردند، و از آن بناهای با شکوه و، به قول اینان، تشکیلات وسیع و تأسیسات مختلف بنا می‌کردند و بی‌حساب و کتاب به هر که هر چه می‌خواست یا



نمی‌خواست، می‌دادند؟ اگر تاریخ حیات امامانِ دیگر خیلی روشن نیست، باری، تاریخ سراسر افتخار امیرالمؤمنین علی علیه السلام در معرض دید تمام جهانیان است، که آن بزرگوار در صرف بیت‌المال با برادر و دختر و پسر و عیال خود چه می‌کرد. کسی که به وضع صرف این مال در دست گیرندگانِ خمس اطلاع داشته باشد، آن وقت تفاوت اسلامی که علی علیه السلام از آن پیروی می‌کرد و آنچه اینان ادعا می‌کنند، و فاصلهٔ این دو را با یکدیگر به خوبی خواهد فهمید.

به یاد دارم که در زمان یک مرجع بزرگ، شبیه‌العلمایی در مجلسی از جود و سخای او دادِ سخن می‌داد که: «بعد از معصوم، من کسی را سخی‌تر از آقا نمی‌دانم». ظریفی از طلاب که امروز هم از حاشیه نشینان مجلس یکی از این مراجع است، گفت: «والله نمی‌دانم. آنچه از معصوم می‌دانیم، این است که او آهن داغ به دست برادرش می‌داد». از این سخن تمام اهل مجلس خندیدند و شبیه‌العلماء خجل شد. آری، اینان که از ادارهٔ خانواده‌شان عاجزند، خود را حاکم شرع دانسته و روی این نظر، تصرفشان را در هر چیزی جایز می‌دانند. من نمی‌دانم این چه شرعی است که در هر کوچه و خیابان، یک یا چند حاکم دارد. درحالی که در قانون اسلام، اگر در یک زمان با دو امام بیعت شود، امام دوم، واجب‌القتل است. آری، حاکم شرعی که هیچ هنر و مسئولیتی جز گرفتن و خوردن خمس و حلال کردن حرام ندارد، و با چند سال در مدرسه ماندن و عبا و عمامه پوشیدن، حاکم مطلق العنان می‌شود. تردیدی نیست که این گونه حاکم شدن بسی آسان است!

در مقابل انتشار این کتاب‌ها که در رد کتاب خمس نوشته‌اند، ما نیز همه را به یاری خداوند سبحان، پاسخ دندان‌شکن داده‌ایم، با این تفاوت که آنان چون درآمدِ سرشار و مریدان و مبلغان بی‌شمار دارند، از نوشته‌های خود، علاوه بر طلسم و سحر و افسون داشتن، دهندگانِ خمسِ بازاری هم از خریداران دارند، که از آن منتفع می‌شوند. اما نوشته‌های ما با نبودن هیچ وسیلهٔ انتشار، و هزاران مانع از یمین و یسار، به علاوهٔ بیم هرگونه پیش‌آمدی، در بوتۀ اِهمال است، و تنها توکل‌مان بر پروردگار متعال.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

## ۳- پاسخ به آقای سید حسن امامی اصفهانی

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهیرین والسلام علینا وعلی عبادالله الصالحین.

هر دم از این باغ بری می‌رسد تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد در نیمه دوم فروردین ماه ۱۳۵۷ شمسی، جزوه دیگری به نام «خمس» به وسیله یکی از دوستان به دستم رسید، که در رد کتاب خمس بنده نوشته و چاپ شده بود. برای من، تألیف و نشر چنین نوشته‌هایی غیر منتظره نیست، چرا که از روزی که افرادی کتاب خمس مرا بدون اجازه من رونوشت و منتشر کردند، چنین انتظاری می‌رفت، و تا کنون، این پنجمین جزوه یا کتابی است که در رد نوشته من تألیف و منتشر شده است، و شاید بعد از این هم جزوه‌ها و کتاب‌های دیگری تألیف و منتشر شود. زیرا مطلب، مهم است و موضوع، موضوع اقتصادی و مسئله، مسئله نان و زندگی است.

این نشر پنجم، از طرف شخصی به نام سید حسن امامی، که ظاهراً اهل اصفهان است، با اعلام جلد اول چاپ شده است، که معلوم می‌دارد مجلداتی دیگر در دنبال دارد. حق این بود منتظر باشیم تا مجلدات دیگر آن نیز به بازار بیاید و معلوم شود که چه می‌گوید، آنگاه اگر پاسخی نوشته باشد، بدان پردازیم. لیکن ما از دو نظر به پاسخ او مبادرت کردیم:

**نخست:** از این رو که چون حدود سه سال یا بیشتر است که می‌شنویم که این نویسنده، مشغول تألیف چنین کتابی است و بعد از چند سال انتظار، می‌بینیم که جزوه‌ای - با حشو و زوائد - در حدود ۱۳۰ صفحه است منتشر شده است، که اگر تمام مطالب آن خلاصه می‌شد، بیش از یک صفحه را شامل نمی‌گشت. اما چون به خیال و سلیقه خود می‌خواهد از باء بسم الله کتاب ما تا تاء تمت، یکی یکی به جواب‌گویی و رد پردازد، با این کیفیت ممکن است تألیف و نشر چنین کتابی

چندین سال زمان احتیاج داشته باشد، و بسا باشد که ما که سنین آخر عمر خود را می‌گذرانیم، توفیق دیدن چنین نشریه‌ای را نیابیم.

**دوم:** این که شاید پاسخ ما به جزوه او باعث شود که به خود آید، و بی‌جهت خود را به زحمت نیندازد. زیرا بسیاری از آنچه که در سال‌ها زحمت، جمع‌آوری کرده است، ربطی به مطالب ندارد، و در مدعای ما بی‌اثر است. پاره‌ای از آن هم مصداق ﴿كِرْمَادٍ أَشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾<sup>(۱)</sup> است، و زحمت بیهوده که جواب آن پیش از اعتراض و اشکال داده شده است، و به قول حافظ: «عَرَضِ خُودِ مِ بَرِي وَ زَحْمَتِ مِ دَارِي».

وی در مقدمه خود به عنوان براعت استهلال: «بسمه العزیز الجبار» آورده است، و نشان آن است که ما را به قهر و غضب خویش آگاه می‌کند و با عنوان خصمانه آیه شریفه: ﴿لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ﴾<sup>(۲)</sup> را عنوان می‌کند. آنگاه، دوران فقه شیعه را به هفت دوره تقسیم می‌کند، که خود همین تقسیم‌بندی او، می‌رساند که [از نظر او] دین اسلام در بدو پیدایش خود ناقص بوده است، و دوران تکامل خود را در زمان شیخ انصاری تمام کرده است.

ما وقت خود را با پاسخگویی به مطالب سخیف ضایع نمی‌کنیم، و معتقدیم کسانی که چنین هرزه‌درایی می‌کنند، اصلاً قابل اعتنا و جواب نیستند. زیرا چنانچه اهل منطق و تشخیص باشند، هرگز به مغز خود اجازه نمی‌دهند که تصور شود دین خدا ناقص بوده و معطل مانده است تا در قرن چهاردهم، شیخ انصاری آن را تکمیل کند. او در این ادعا می‌گوید:

۱- ابراهیم: ۱۸: «مانند خاکستری که در یک روز توفانی، باد به شدت بر آن بوزد».

۲- ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُوْنُوْا قَوَّٰمِيْنَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓى اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ﴾ [المائدة: ۸].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید؛ عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

«از دور پنجم، که به تقسیم بندی او از سال ۶۸۰ ق شروع می‌شود، فقه شیعه احتیاج به علوم مختلف پیدا کرده است، که عبارتند از: علم کلام، اصول، نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع، منطق، لغت، درایه، رجال و اعراب، و چون متخصصین این علوم با یکدیگر اختلاف داشته‌اند، لذا از این جهت اختلاف نظر در فتاوی فقهاست».

ما هیچ‌یک از این ادعاها را قبول نداریم و این اختلاف‌ها را هم به همان صاحبان اختلاف و می‌گذاریم، و معتقدیم که در ظرف این هفت قرن، مسلمانان، مسلمان بودند و دین خدا هم کامل بود و احتیاجی به وجود چنین فقها و چنین اختلافاتی نداشته است. به هر صورت، ما تابع علم همان مسلمانان هفت قرن اولیه هستیم. مؤلف این جزوه، تمام این مقدمات را می‌چیند که اگر فقها با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، هیچ کجا دیده نشده است که کوچکترین اهانتی به ساحت مقدس آنان نموده باشند. بعد اضافه می‌کند:

«اما افسوس و صد هزار افسوس! نااهلانی خام، چهره‌هایی شناخته شده، دشمنانی حرفه‌ای، و دسیسه‌بازانی مزدور، عقاید و افکار، مسائل و احکام و اصول و فروع شیعه را به بازی گرفته‌اند...».

ما در پاسخ اینکه فقهای شیعه در هنگام اختلاف نظر، کوچکترین اهانتی به یکدیگر نکرده‌اند، خوانندگان خود را به عناوینی که آنها به مخالفین خود از فقهای شیعه داده‌اند، ارجاع می‌دهیم، تا ببینند که چگونه ابن جنید، مخالفین خود را در عناوین کتاب‌هایش «اهل عناد» می‌خواند، چگونه فیض کاشانی در رساله «شهاب ثاقب» مخالفین و جوب نماز جمعه را «شیاطین» نامیده است، چگونه شیخ ابراهیم قطیفی در «خراجیه» محقق ثانی را به باد استهزاء گرفته و از او انتقاد می‌کند، و رساله او را «واهیة المبانی و ریکیة المعانی»<sup>(۱)</sup> خوانده است. آنچنان که در «روضات الجنات» آمده است، وی به محقق ثانی نسبت جهل داده، و او را «عدم الفضیلة بل

۱- «دارای مبانی سست و نامعلوم و معانی زشت و ناپسند».

[عدم] التدين والعدالة<sup>(۱)</sup> دانسته است. همچنین رساله‌ای که شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن در رد بر محقق خراسانی میرزا محمد باقر [صاحب ذخیره المعاد] نوشته و خوانساری جسارت زشت آن را آورده است<sup>(۲)</sup>، که انسان از خواندن آن عبارات و نسبت‌ها شرم می‌کند، و ده‌ها نفر دیگر از فقها و فضایی که بر رد یکدیگر نوشته‌اند. پس این ادعا که «هیچ کجا کوچک‌ترین اهانتی از مختلفین نسبت به هم دیده نشده است» ادعای شخص بی‌اطلاعی است.

اما این که اظهار افسوس کرده و نسبت‌هایی چون: ناهلانِ خام، دشمنانی حرفه‌ای و دسیسه‌بازان مزدور به ما داده است، ما در این قسمت و نسبت هیچ گونه دفاعی از خود نمی‌کنیم، زیرا زندگی ما و تاریخ آن برکسی پوشیده نیست، و اطلاع از آن برای همگان آسان است، که آیا ما چنین هستیم یا نه؟ حواله مجازات و مکافات چنین کسانی را به پروردگار عالمِ السرّ و الخفیّات وا می‌گذاریم.

اما آنچه ما به این گونه اشخاص نسبت داده‌ایم، عیان کافی از بیان است، و کسی که با اینان رابطه داشته باشد، خود صد چندان می‌داند. آنگاه به تصور اینکه ما در صدد قطع روزی آنان هستیم، یا حس حسادت، بخل، تنگ‌نظری و یا دشمنی شخصی با آنان داریم، آیه شریفه ۷ سوره منافقون را آورده است که:

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا...﴾

«آنان کسانی هستند که می‌گویند به کسانی که نزد پیامبر خداوند انفاق مکنید تا پراکنده شوند...».

درحالی که اگر اندکی از فکر و عقل و انصاف خود را به کار می‌برد، می‌فهمید که قیاس او در این آیه و آنچه او آن را مصداق می‌داند، قیاس مع الفارق است. اگر منافقین مردم را از انفاق بر یاران رسول خدا ﷺ منع می‌کردند، برای آن بود که می‌دیدند رسول خدا با سیصد و سیزده نفر مسلمانان با ایمان، توانست دنیای آن روز را که پادشاهانی چون خسرو پرویز، شاهنشاه ایران، و هرقل، امپراتور روم، داشت،

۱- یعنی کسی که نه تنها فضیلت، بلکه دین و عدالت هم ندارد. روضات الجنات، ص ۸، چاپ ۱۳۶۷ق.

۲- همان، ص ۱۱۷.

دائماً در وحشت و هراس ننگه دارد. در حالی که انفاق آن روزِ مسلمین بر رسول خدا ﷺ و یارانش، به اندازه یک میلیونیم انفاق مسلمین امروز بر شما نمی‌شود. اکنون این عده بی‌شماری که در شهر و دیارِ شیعه، صدها هزار عمومه به سر دارد که از کدِ یمین و عرقِ جبینِ مسلمانان ارتزاق می‌کنند، خاصیت حتی یک نفر از صحابه پیامبر را ندارند، و اگر عبارت «عطله بطله»<sup>(۱)</sup> درباره آنان استعمال می‌شود، خیلی ناسزا نیست. وی آنگاه پرداخته است به سئوالاتی از باب استفهام انکاری، که: «چرا چنین می‌کنید» و «چرا چنان می‌گویید؟» که ان‌شاءالله پاسخ تمام چراهای او ضمن بحث داده خواهد شد.

سپس بعد از خطبه کتاب، پرداخته است به شرح و تفسیر آیه ۴۱ سوره انفال و می‌گوید:

«ما به یاری خدا در بحث‌های آینده، به دلایل قاطع و روشن اثبات خواهیم کرد که غنیمت از نظر ریشه لغت و استعمالات عرب، منحصر به غنائم جنگی نیست، و بر مطلق درآمدها اطلاق می‌شود».

و بعد پرداخته است به ادعاهای بدون دلیل مانند این که:

«صرف حصول غنیمت، سبب وجود خمس است... در صورتی که شخص در تحصیل غنیمت دخالتی نداشته باشد، این غنیمت، مشمول خمس نیست».

یا این که:

«بر هر چیز [که] غنیمت صدق کند، خمس به آن تعلق می‌پذیرد».

و از این قبیل، که ما بسیاری از این تصورات را در کتاب حاضر آورده و قبلاً پاسخ گفته‌ایم، تا آخر این بحث که بحثی است لاطائل و در ادعاهای خود، یک دلیل هم ندارد، و فقط مانند سلاطین جبّار، از پیش خود حکم صادر می‌کند، و عجب آنکه آن را حکم خدا می‌داند!

سپس در فصل اول کتاب خود، این سؤال را مطرح می‌کند که:

۱- بیکار بی‌خاصیت.

«نخستین حکمی که در موضوع اموال خدا و رسول با قید تقسیم آن نازل گردیده و به مرحله اجرا درآمده، چه حکمی بوده است؟».

و پاسخ آن را چنین داده است:

«زکات نبوده، زیرا زکات، در سال ۹ هجری به مسلمین ابلاغ شده و فقط زکات فطره بوده که در سال دوم هجری در ماه رمضان نازل شده است».

یعنی در همان ماهی که جنگ بدر واقع شد، و از آیه خمس، که به عقیده او یک‌پنجم ثروت روی زمین است، پیامبر مالیاتی برای خویشاوندان خود واجب و مقرر فرمود، و در هر سال، یک من [معادل سه کیلو] جو، گندم، نمک یا مویز، از هر فرد ثروتمند و خانواده او، برای همه فقراى مسلمانان واجب کرده است. آنگاه زکات فطره غیرهاشمی را بر هاشمی حرام کرد، و در مقابل آن، یک‌پنجم درآمد تمام مردم روی زمین را برای خود و خویشاوندانش تأمین کرد. یعنی یکی نداده و هزارتا گرفته است. اینجاست که انسان با وجدان، از خشک‌مغزی، تعصب و دوستیِ احمقانه این چنین افراد فضایل تراش برای پیامبر و امام، متحیر و متعجب و متأسف می‌شود.

من نمی‌دانم اینان هیچ به فکر نتیجه آنچه می‌گویند، نمی‌افتند که معرفی چنین فردی به عنوان پیامبر اسلام، چگونه مقبول خردمندان عالم خواهد شد.

شخصی ادعای پیامبری کرده و در بیش از هشت مورد، در کتاب آسمانی به دستور خداوند فریاد زده است که: «من هیچ اجر و مزدی از شما نمی‌خواهم»، در عین حال، با یک آیه قرآن، که از آن، به هیچ وجه، چنان مقصودی بر نمی‌آید که اینان ادعا می‌کنند، پرداخت یک‌پنجم ثروت روی زمین را برای خود و خانواده‌اش بر تمام جهانیان واجب نموده است که: «وإخراج الخمس من کل ما یملکه أحد من الناس...»<sup>(۱)</sup>.

یعنی در هفدهم ماه رمضان، که جنگ بدر اتفاق افتاده است، آیه خمس را برای تصاحب یک‌پنجم ثروت روی زمین، برای خود و خانواده‌اش، بر تمام مردم نازل کرده است. در آخر همین ماه نیز، در روز عید فطر، بر هر مسلمانی که به هر

۱- «کنار گذاشتن خمس از تمام آنچه هر کس دارد».

صورت، قادر به تأمین معاش خود بوده، یک مَن خوراکی از خرما یا نمک واجب فرموده است، که به فقرای غیر هاشمی، و هاشمیان به فقرای هاشمی بدهند.

این است پیامبری که اینان او را به جهانیان، «پیامبرِ رحمت» معرفی می‌کنند، و با این گونه معرفی، انتظار دارند که تمام جهانیان به نبوت او اقرار کرده و تسلیم دین اسلام و احکام آن شوند.

باز هم در این حکم و بیان آن دقت کنید:

«در ماه رمضان سال دوم هجری، خمس، یعنی یک‌پنجم آنچه هر کس دارد، با آیه ۴۱ سوره انفال بر خویشان رسول خدا واجب شد، و در آخر همین ماه، به نام «زکات فطره»، پرداخت یک مَن خوراکی برای هر انسان توانمندی واجب شد، تا کور شود هر آنکه نتواند دید».

دین اسلام چنین دینی است. همه عالم و آدم برای این پیامبر و نوه و نوادگان ایشان خلق شده است، و حق دارند هر چه مردم دارند، به هر کیفیتی که بخواهند، از ایشان بگیرند و بخورند، و هیچ کس حق چون و چرا ندارد، زیرا در آیه خمس گفته است:

«و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است».

حال، هر کس می‌خواهد، بخواند و هر کس نمی‌خواهد، نخواهد. دیگر دلیل و برهان و عقل و وجدان، حرف مفت است. این است منطق این آقایان. و ما ثابت کرده‌ایم که هرگز خدای جهان و پیامبر پاکش ﷺ چنین نگفته و نخواسته‌اند.

در فصل دوم، به فلسفه‌بافی این که چرا حکم خمس بلافاصله به مرحله اجرا درآمده، پرداخته است:

«چون پیغمبر می‌خواسته دست به تشکیل یک حکومت عادلانه بزند و چنین و چنان کند، چون حکومت نیاز به مصارف و مخارج سنگین دارد، لذا برای تأمین مخارج مربوط به شئون حکومتی، خمس را واجب کرده است».

آنگاه سفسطه‌گویی می‌کند که:

«درآمد از چه راه باید باشد، و از طرفی حکومت برای مردم لازم است».



وی برای اثبات سخنش مطالب نامربوطی به یکدیگر تلفیق کرده است، که هیچ دلیلی بر گفته خود ندارد، نه از کتاب خدا، نه از احادیث، نه از تاریخ، نه از عقل و نه از امر واقع. تنها خیالبافی می‌کند و در عالم خیال، حکومتی را تصور می‌کند که فقط از راه خمس اداره می‌شود.

در فصل سوم، این سؤال را پیش می‌آورد که خمس غنیمت‌ها از چه تاریخی اجرا شده است، که فعلاً به مطلب ما مربوط نیست، و به خطا و صواب گفته‌اش کاری نداریم، چون مربوط به خمس کذایی نیست.

ما در این کتاب، سند حرمت غنیمت‌های جنگی بر انبیای گذشته را، که برخی از اخبار عامه و خاصه بدان دلالت دارد، مورد تردید قرار داده و گفته‌ایم: خمس گرفتن از غنیمت‌های جنگ، قبل از اسلام نیز معمول بوده است، و اخبار حکایت از این دارند که غنیمت‌های جنگ برای انبیای قبل از اسلام حرام بوده است و آن را آتش می‌زدند<sup>(۱)</sup>، اما آقای ردّ نویس که هیچ باک ندارد که مطلبی مخالف کتاب خدا یا مخالف عقل بیاورد، بلکه سعی می‌کند که هر چه را به نام حدیث و خبر از دوست و دشمن قالب کرده‌اند، یا فلان آخوند در کتاب خود نوشته است، اثبات نماید، و به تالی فاسد آن، اهمیت نمی‌دهد، لذا این سؤال را مطرح می‌کند:

«آیا غنائم جنگی بر پیامبر اسلام و امت آن بزرگوار حلال شده، یا بر پیامبران پیشین و امت‌هایشان نیز حلال بوده است؟».

از آنجا که ما در کتاب حاضر، نزدیک به ده مورد از آیات کتاب تورات را شاهد آورده‌ایم که غنیمت جنگ، برخلاف ادعای این اخبار، بر انبیا و امت‌های گذشته نیز حلال بوده است، این فرد کژاندیش که در صدد است به هر وسیله‌ای به طرف مقابل خود دهن‌کجی کند، حتی به هر صورت که زشتی باشد، سعی کرده است که از تورات چیزی علیه ما تهیه کند. به همین منظور، آیاتی ناقص از آن را شاهد گرفته است:

۱- چنین مطلبی را کتاب خدا تصدیق نمی‌کند، و عقل از قبول آن ابا دارد. کتب «عهد عتیق» و «عهد جدید» نیز منکر چنین مطلبی است.

«... آن شهر را به دم شمشیر بکش، و آن را با هرچه در آن است، بهائمش را به دم شمشیر هلاک نما، و همه غنائم آن را در میان کوچه‌اش جمع کن، و شهر را با تمامی غنائمش برای یهوه خدایت به آتش تماماً بسوزان و آن تا به ابد، تلی خواهد بود و بارِ دگر بنا نخواهد شد»<sup>(۱)</sup>.

وی با نیمه کردن مطلبی از کتاب مقدس، بر خلاف تمام مفسرین آن کتاب، و ده‌ها آیه راجع به حلال بودن غنیمت، اصرار و لجاجت می‌کند حرف خود را به کرسی بنشانند.

برای این که دانسته شود این شخص لجوج، چگونه از هولِ هلیم در دیگ افتاده است، لازم است یادآوری شود که سفرِ تثئیه، عبارت از مواعظی است که حضرت موسی عليه السلام به قوم بنی اسرائیل القا می‌فرماید، و به آنان دستور می‌دهد هنگامی که وارد سرزمینِ موعود می‌شوند، چگونه سلوک نمایند. از جمله مواعظ او این است که بنی اسرائیل بعد از گوساله پرستی، بارِ دیگر مبتلی به بت پرستی نشوند. چنان که در همین سفر می‌فرماید:

«خدایانِ دیگر را از خدایانِ طوایفی که به اطرافِ تو می‌باشند، پیروی ننمایید، زیرا یهوه -خدای تو- غیور است، مبدا غضبِ یهوه خدایت بر تو افروخته شود و تو را از روی زمین هلاک سازد»<sup>(۲)</sup>.

این مواعظ و نصایح همچنان ادامه دارد، تا اینکه بنی اسرائیل را برحذر می‌دارد از اینکه:

«نبی یا بیننده خواب از میان شما برخیزد و آیت یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد. اگر شما را دعوت به پرستش خدای دیگر بنماید، آن نبی یا بیننده خواب باید کشته شود»<sup>(۳)</sup>.

تا آنجا که به بنی اسرائیل می‌فرماید:

۱- تورات، سفر تثئیه، باب ۱۳، آیات ۱۶ و ۱۷.

۲- همان، باب ۶، آیه ۱۴.

۳- باب ۱۳.

«اگر درباره یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو به جهت سکونت بدهد، خبر یابی که بعضی از پسران بلیعال از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته و گفته‌اند: «برویم و خدایان غیر را که نشناخته‌اید عبادت نماییم»، آنگاه تفحص و تجسس نموده، نیکو استفسار نما، و اینک اگر این امر صحیح و یقین باشد که این رجاست در میان تو معمول شده است، البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش، و آن را با هرچه در آن است و بهائمش را به دم شمشیر هلاک نما»<sup>(۱)</sup>.

تا آخر آنچه که او خود آورده است. در این جا لازم است درباره پسران بلیعال که توضیح دهیم که:

«بلیعال یا بی‌فایده، اسمی است که کتاب مقدس به گناهکاران و پست فطرتان که از خدا نمی‌ترسند و از انسان نیز شرم ندارند، داده‌است»<sup>(۲)</sup>.

پس تفسیر صحیح این آیات چنین است:

«اگر در شهری که در تصرف بنی اسرائیل است و در آن سکونت دارند، افراد هوسباز شریری پیدا شدند که خواستند از مذهب توحید منحرف شده و بت‌پرستی را معمول دارند، شما تفحص و تجسس، و به خوبی تحقیق و استفسار کنید. اگر یقین و صحیح بود که این بت‌پرستی در میان شما معمول شده است، ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش».

این امر، هیچ ربطی به جنگ و غنیمت‌های آن ندارد. منظور از جنگ، جنگی است که با کفار در میدان جنگ صورت بگیرد، و غنیمت‌هایی از آن حاصل شود، وگرنه، اگر در شهری که در اختیار حاکم اسلام است، فساد رخ داد، و بت‌پرستی معمول شد، اجرای حد الهی در آن شهر، چنین است که گفتیم. با این وجود، ساکنان چنین شهری، که خداپرست بوده‌اند، چنان که در قضیه گوساله‌پرستی رخ داد، باید به دم شمشیر هلاک گردند و غنیمت‌هایش را نیز بسوزانند، و آن را هرگز آباد نکنند. این چه ربطی دارد به جنگی که بین مسلمانان با کفاری که در مقابل آنان مقاومت

۱- همانجا.

۲- تفسیر کتاب مقدس، ص ۱۸۸.

می‌کنند، درمی‌گیرد، و مسلمانان پس از پیروزی، به غنیمت دست می‌یابند؟  
 عجیب آن است که [جیمز هاکس] نویسندهٔ قاموس کتاب مقدس، که معتقد به تورات و انجیل بوده و مفسر آن است، ذیل کلمهٔ «غنیمت» می‌نویسد:  
 «بدان که در شریعت موسوی، به وسیلهٔ شارع آن موسی امر به نیمه نمودن غنیمت از برای مردان جنگی که مشغول جنگ بوده‌اند، شده است، و نصف دیگر را هم می‌بایست در میان سایر افراد قوم تقسیم نمایند. لیکن می‌بایست زکات را از سایر قوم که مردان جنگی نیستند و در میان جنگ حضور ندارند، با این که مشغول حمایت اسباب می‌باشند، ده مقابل گیرند. چون قوم اسرائیل به عون خدای تعالی «اریحا» را مفتوح ساختند، خداوند ایشان را بر تصرف غنیمت اریحا اذن نداد، بلکه فرمود آنچه در آنجاست به غیر از ظروف طلا، نقره، مسینه آلات و آلات آهنین، حرام داند و ظروف طلا و نقره و مسین و آهنین را از برای خداوند تقدیس نمایند. ولیکن سایر غنیمت‌ها که از اماکن دیگر به دست می‌آورند، بر ایشان حلال و مباح قرار داد»<sup>(۱)</sup>.

ملاحظه کنید، این نظر یک عالم بزرگ و مفسر کتاب مقدس است، که صریحاً می‌نویسد غنیمت حلال است. ولی یک نیمچه آخوند اصفهانی بی‌اطلاع، دست و پا می‌زند که از این آیات، حرمت غنیمت را درآورد.

ملاحظه فرمودید که در مقابل این سؤال که «آیا غنیمت‌های جنگ بر انبیای سلف حرام بوده است یا حلال؟» طریقی را اختیار کرده و اظهار نمودیم که اخباری که می‌گویند غنیمت‌ها بر انبیای گذشته حرام بوده، قابل تردید است. زیرا نه عقل، نه قرآن و نه کتب آسمانی دیگر، این معنی را قبول نمی‌کنند. اما از جهت عقل، هیچ عاقلی وقتی که دست به اشیایی یافت که مدار زندگی بشر بر آن است، آن را نمی‌سوزاند، بلکه با نهایت جدیت، در حفظ آن می‌کوشد. اما از ناحیه کتاب خدا، این قرآن مجید است که در آن نه تنها از این گونه مسائل خبری نیست و ذکری از حرمت غنیمت‌ها به میان نیامده است، بلکه از مفهوم بسیاری از آیات شریفه برمی‌آید

۱- قاموس کتاب مقدس، ص ۶۳۹.

که غنیمت‌های جنگی نه تنها بر مسلمانان حلال است، بلکه منتی است از سوی خداوند تعالی بر ایشان، مانند آیه ۲۵۱ سوره بقره:

﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَعَاتَنَهُ اللَّهُ الْمَلِكَ وَالْحِكْمَةَ...﴾ [البقرة: ۲۵۱].

«پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت...».

و آیات ۵۷ تا ۵۹ سوره شعراء که می‌فرماید:

﴿فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّنْ جَنَّتِ وَعُيُونٍ ﴿٥٧﴾ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾﴾ [الشعراء: ۵۷-۵۹].

«سرانجام ما آنان را از باغستان‌ها و چشمه‌سارها(۵۷) و گنجینه‌ها و جایگاه‌های پر ناز و نعمت بیرون کردیم (۵۸) [اراده ما] چنین بود و آن [نعمت‌ها] را به فرزندان اسرائیل میراث دادیم.».

و آیات ۲۵ تا ۲۸ سوره دخان که می‌فرماید:

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّتِ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾ وَنِعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَلَکَیْهِنَّ ﴿٢٧﴾ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ ﴿٢٨﴾﴾ [الدخان: ۲۵-۲۸].

«[وه] چه باغها و چشمه‌سارانی [که آنها بعد از خود] بر جای نهادند(۲۵) و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو(۲۶) و نعمتی که از آن برخوردار بودند(۲۷) [آری] این چنین [بود] و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم.».

که این آیات شریفه نیز همان معنی و مقصود را می‌رسانند. چنان که چنین منتی را بر این امت می‌گذارد، و در سوره احزاب آیه ۲۶ و ۲۷ می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿٢٦﴾ وَأَوْرَثَكُم أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾﴾ [الأحزاب: ۲۶-۲۷].

«و کسانی از اهل کتاب را که با [مشرکان] همپستی کرده بودند از درهایشان به زیر آورد و در دل‌هایشان هراس افکند [طوری که] گروهی را می‌کشتید و گروهی را اسیر می‌کردید(۲۶) و زمینشان و خانه‌ها و اموالشان و سرزمینی را که در آن پانهاده بودید به شما میراث داد و خدا بر هر چیزی تواناست.».

نیز دین اسلام که پیامبر آن محمد ﷺ است، همان دین ابراهیم و موسی و عیسی و تمام انبیای الهی ﷺ است، هیچ حرامی در آن ادیان نبوده که در این دین حلال باشد، یا حلالی در آنها نبوده که در این دین حرام باشد. اگر برخی از طبیات بر یهودیان حرام شده است، مانند حیوانات چنگال‌دار و پیه گاو و گوسفند<sup>(۱)</sup>، اولاً: این حرمت‌ها بر یهود به وسیله بدعتگذاران انجام شده نه توسط وحی به انبیاء، ثانیاً: این حرمت‌ها به علت ظلم و کيفر آنان بوده است، چنان که آیه شریفه ۱۶۰ سوره نساء می‌فرماید:

﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۶۰].

«پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آنکه [مردم را] بسیار از راه خدا باز داشتند چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم.» این چه ربطی دارد به انبیای بزرگوار که همواره مشمول رحمت و عنایت پروردگار بوده‌اند؟ پیامبر اسلام ﷺ مأمور به تبعیت احکامی است که بر انبیای گذشته نازل شده است، چنان که در آیه ۱۲۱ سوره نحل پس از آن که درباره ابراهیم ﷺ می‌فرماید:

﴿شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ أَجْتَبَنَّهُ وَهَدَنَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [النحل: ۱۲۱].

«[و] نعمت‌های او را شکرگزار بود [خدا] او را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد.» در آیه ۱۲۳ همان سوره می‌گوید:

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعِ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...﴾ [النحل: ۱۲۳].

«سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حقگرای پیروی کن...».

۱- ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْضِهِمْ وَإِنَّا لَصَدِيقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۴۶].  
«و بر یهودیان هر [حیوان] چنگال‌داری را حرام کردیم و از گاو و گوسفند پیه آن دورا بر آنان حرام کردیم، به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست، یا آنچه با استخوان درآمیخته است این [تحریم] را به سزای ستم‌کردنشان به آنان کيفر دادیم و ما البته راستگوییم.»

و در سوره جاثیه آیات ۱۶ تا ۱۸ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الظَّيْبَاتِ  
وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ وَءَاتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِّنْ بَعْدِ مَا  
جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيثًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ  
﴿١٧﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾﴾  
[الجاثية: ۱۶-۱۸].

«و به یقین فرزندان اسرائیل را کتاب [تورات] و حکم و پیامبری دادیم و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم و آنان را بر مردم روزگار برتری دادیم(۱۶) و دلایل روشنی در امر [دین] به آنان عطا کردیم و جز بعد از آنکه علم برایشان [حاصل] آمد [آن هم] از روی رشک و رقابت میان خودشان دستخوش اختلاف نشدند قطعاً پروردگارت روز قیامت میانشان درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردند داوری خواهد کرد(۱۷) سپس تو را در طریقه آیینی [که ناشی] از امر [خداست] نهادیم پس آن را پیروی کن و هوسهای کسانی را که نمی‌دانند پیروی مکن».

و در آیات ۹۳ تا ۹۵ سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ  
تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٣﴾ فَمَنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ  
الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩٤﴾ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ  
حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٥﴾﴾ [آل عمران: ۹۳-۹۵].

«همه خوراکی‌ها بر فرزندان اسرائیل حلال بود جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل [=یعقوب] بر خویشان حرام ساخته بود بگو اگر [جز این است و] راست می‌گویید تورات را بیاورید و آن را بخوانید(۹۳) پس کسانی که بعد از این بر خدا دروغ بندند آنان خود ستمکارانند(۹۴) بگو خدا راست گفت، پس از آیین ابراهیم که حق‌گرا بود و از مشرکان نبود پیروی کنید».

این آیات به خوبی می‌رساند که پیامبر اسلام بر همان شریعت ابراهیم و موسی و عیسی است، و همه جهانیان، مخصوصاً یهود و نصاری را به همان شریعت

می خوانند، و آن شریعتی است که تحریف نشده و به همان سادگی و پاکی اولیه بوده و محمد ﷺ مأمور به آن است.

نیز به خوبی می‌رساند که هیچ حکمی بر پیامبر اسلام ﷺ نمی‌آید، مگر آن چه که بر پیامبران گذشته آمده است. پس چگونه ممکن است که غنیمت‌های جنگی بر پیامبران گذشته حرام باشد، و بر این پیامبر حلال؟ چه کسی می‌تواند چنین چیزی بگوید، جز آن که با قرآن کاری ندارد؟

آیات شریفه به خوبی روشن می‌کند که وحی بر پیامبر اسلام ﷺ همان وحی است که بر نوح و پیغمبران بعد از او شده است، و دین خدا، همان دین اسلام است، از آدم تا خاتم. حال اگر انجام عملی چون نماز و عبادات دیگر، به صورت دیگر و زبان‌های دیگر انجام می‌شود، اصل آن یکی است. حلال خدا، حلال است، و حرام خدا، حرام است، در هر کجا که باشد، مگر امور نادر. پس چنان که معلوم است، هیچ حرامی از دین انبیای گذشته نبوده است که در این دین حرام نباشد، و هیچ حلالی نبوده است که در این دین حلال نباشد. سخنان ابلهانه‌ای چون خبری که در کتب اخبار آمده است مبنی بر اینکه آب برای بنی اسرائیل مطهر نبوده است، یا اگر نجاست ادرار بر بدن آنان نشست، باید محل بول را قیچی کنند، از چرندهایی است که هیچ عاقل بی‌دینی هم آن را باور نمی‌کند، و ما بی‌اساس بودن این نسبت را نشان داده‌ایم<sup>(۱)</sup>. در این جوابیه هم حاضر نبودیم این مطلب را تا این اندازه تعقیب کنیم، لیکن این آقای ردیه‌نویس [امامی] اصرار دارد که با این ریزه‌کاری‌های خود، سخنان ما را از همان ابتدا رد کرده باشد، لذا خود را دچار این زحمت کرده است، و بیش از چند ورق در این موضوع سیاه کرده است، که چندان ربطی هم به مطلب و مورد ادعای ما ندارد. از این رو ناچار شدیم در مقابل چند خبر دروغ و بی‌فایده که او در کتاب خود آورده است، آیات شریفه قرآن را در بطلان ادعایش بیاوریم که گفته‌اند: «کلوخ انداز را پاداش سنگ است». وگرنه در همین باب، که پیامبر اسلام ﷺ خود تابع و متمم اوامر الهی در ادیان گذشته است، آن قدر حدیث داریم

۱- بنگرید به: قلمداران، زکات، ص ۳۲۷.



که چند برابر آن احادیث دروغی است که این آقای منتقد در کتاب خود آورده است، و شاید اگر خدا بخواهد، در صورت لزوم به شرح این موضوع بپردازیم. وی در جزوه بخش دوم، در همین موضوع حلیت و حرمت غنیمت، به بحث درباره آیات شریفه ۶۹ تا ۷۱ سوره انفال پرداخته است، و به همان اقوال مفسرین شیعه و سنی پرداخته است و حدیث «ابن عباس» و گفته «فاضل مقداد» و عبارت «فی ظلال القرآن» را در تأیید عقیده خود [یعنی حرمت غنیمت بر انبیای سلف] آورده است، تا آنجا که می‌نویسد:

«احکام القرآن جصاص ج ۳، ص ۸۷۰ در مورد همین آیه مورد بحث ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى...﴾ [الأنفال: ۶۷] گوید: «المسألة الرابعة...».

تا آنجا که می‌نویسد:

بعداً در همین صفحه گوید: «لَوْلَا كِتَابُ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ... فِيهَا سَبْعُ مَسَائِلَ...».

در کتاب احکام القرآن جصاص، که در نزد ماست و در سال ۱۳۲۵ قمری چاپ شده است، نه جلد سوم آن ۸۷۰ صفحه دارد، و نه ذیل آیه ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى...﴾ چنین مطلبی وجود دارد، زیرا تمام جلد سوم ۴۷۹ صفحه است، و آیه شریفه در صفحه ۷۱ مورد بحث قرار گرفته است، اما حتی یک جمله از آنچه این ردیه‌نویس تند و تیز و عیب‌جوی به احکام القرآن جصاص نسبت داده است، در این کتاب دیده نمی‌شود، و معلوم نیست دروغ به این بزرگی را از کجا آورده است.

ما چندان درصدد خردگیری نبوده و نیستیم، بسا باشد مؤلفی در نوشتن مطلبی اشتباه کند و شماره صفحه‌ای را غلط بگذارد، یا کلمه‌ای و جمله‌ای به غلط آورده شود، یا غلط چاپ شود. اما منتقد ما، با کمال بی‌رحمی و بی‌انصافی، نسبت بی‌دینی، مزدوری، چهره شناخته شده و امثال آن را به نویسنده‌ای می‌دهد که جز درد دین چیزی او را وادار به نوشتن این قبیل کتب نمی‌کند، به او می‌تازد، چون نتوانسته است مدرک و محل حدیثی را بیابد، نسبت جعل به نویسنده می‌دهد و با عریضه خصمانه می‌نویسد:

«چنین حدیثی در کتاب روضه کافی وجود ندارد، و این افراد جعّال فکر می‌کنند

کتاب شیعه سوخته شده و خاکستر آن بر باد رفته است، و گمان می‌کنند خوانندگان حوصله مراجعه به اصل کتاب را ندارند و چشم بسته مجعولات را می‌پذیرند، واقعاً حیرت‌انگیز است که این بی‌دینان چگونه ملاحظهٔ آبروی خویش را هم نمی‌کنند...». حالا ما به این نویسنده می‌گوییم:

**اولاً:** ما هیچ حدیثی را جعل نکرده‌ایم و هرگز چنین جرأتی نداشته و نداریم. این کار از کسانی برمی‌آید که برای نشر فضایل اهل بیت حتی جعل حدیث را هم ثواب می‌شمارند، چنان که ما کسی را می‌شناسیم که این صفت را دارد و مشغول حدیث سازی است. بحمد الله تعالی مدارک حدیث روضهٔ کافی با تمام عبارتش در نزد ما موجود است و آن را در محل خود می‌آوریم.

**ثانیاً:** می‌دانیم که بسیاری از کتب شیعه سوخته و خاکسترش نیز به باد رفته است، چون بیش‌شما از تاریخ اطلاع داریم. اما این احادیث، که ما از کتب شیعه آورده‌ایم، خدا نکند که بسوزد، زیرا در آن صورت می‌دانیم که شما بر سر ما چه خواهید آورد. چنان که هم اکنون که مدارک روضهٔ کافی در نزد ما هست، می‌بینیم به چه هیاهو و جنجالی گرفتاریم و چگونه در مظان بی‌دینی هستیم.

**ثالثاً:** ما حتی‌الامکان درصدد آبروی خویش هستیم، و هرگز در پی خدشه‌دار کردن آبروی دیگران نیستیم. اما شما که با این طمطراق به میدان آمده‌اید، چرا ملاحظهٔ آبروی خود را نمی‌کنید؟ بفرمایید این جملات و عبارات که به ادعای خودتان از «احکام القرآن» جصاص آورده‌اید در کجاست که به چشم نمی‌آید؟ این چه حکم محکم و برهان مسلمی است که از آن کتاب، به دروغ آورده‌اید؟ این همان ادعای دروغینی است که در ترجمهٔ عبارات عربی آن گفته‌اید:

«مسئله چهارم، بعضی گفته‌اند: گفتار خداوند که فرمود: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَاَسْرَى...﴾ دلالت می‌کند بر اینکه پیامبران دیگر نیز دستور جهاد داشته‌اند، و لیکن حق استفاده از اسیران و غنیمت را نداشته‌اند، و سپس دنبال جملهٔ شریفه: ﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۸]. در این آیه هفت مسئله هست: مسئله یک: در سبب نازل شدن این آیه، پیامبر ﷺ فرمود:

یکی از پیامبران جنگی کرد و به اصحاب خود فرمود: که هر کس خانه‌ای ساخته یا زنی گرفته است که با او همبستر نشده است، و یا هر کس نیاز به برگشتن دارد، با من در این جنگ همراهی نکند. سپس فرمود: هنگام غروب آفتاب با دشمن برخورد کرد پس گفت: خدایا، این خورشید مأمور است، من نیز مأمورم. خدایا، خورشید را بگذار تا بین من و آنها حکم کنی. پس خداوند خورشید را بازداشت».

عبارت خود این حدیث، در هر کجا که باشد، خواه در احکام القرآن جصاص، - که خوشبختانه در آن نیست- و خواه در کتاب دیگر، دلالت بر کذب آن دارد، زیرا خداوند هرگز نظام عالم را برای خونریزی به هم نمی‌زند، و این قبیل چرندها برای رد حکم عقل و کتاب خدا حجت نیست. از طرفی، امروز اظهار این احادیث که بر خلاف عقل و شرع و طبیعت است، جز رمانیدن مردم عاقل و فهمیده از دین، نتیجه دیگری ندارد.

آنگاه در فصل سوم، باز غنیمت‌های جنگ قبل از اسلام را از نظر روایات خاصه و عامه مورد بحث قرار داده و احادیثی از کتب شیعه در این مورد آورده است، که چون همه آنها مخالف عقل است و موافق کتاب خدا نیست، و تاریخ منکر وقوع آن، و کتاب‌های آسمانی مکذّب آن است، باید همه آنها را به دیوار کوبید. اما برای این عمل، عقل و ایمان و انصاف و وجدان لازم است، تا به وسیله عقل، تشخیص نیک و بد دهد، به وسیله ایمان، به کتاب‌های آسمانی اعتماد پیدا کند، به وسیله انصاف قضاوت بحق نماید، و به وسیله وجدان، تابع هواهای نفسانی نشود.

سپس به فلسفه‌بافی پرداخته که آیا سوزانیدن غنیمت‌های جنگی قبل از اسلام، خلاف عقل و شرایع الهی است یا نه، و در این موضوع، جملاتی سر هم کرده است. ما چون نبودن اصل چنین عملی را با دلایل متقن ثابت کردیم، به فلسفه‌بافی او کاری نداریم، زیرا قیاس او با آنچه مقایسه کرده، قیاس مع الفارق است، که فعلاً حوصله تطبیق و تفکیک آن را نداریم، چرا که به مطلب ما مربوط نیست و اساساً، بی‌جهت وقت خود را در این مطالب ضایع کرده است. بر فرض اینکه ثابت شود که غنیمت‌های جنگ بر انبیای پیشین، حرام بوده و بر پیامبر ما حلال شده است، چه دردی از او دوا می‌کند، و چگونه خمس کذایی را ثابت می‌نماید؟

لیکن آقای رد نویس می‌خواهد چنین بفهماند که ما در کتاب حاضر، حتی یک کلمه حق نگفته‌ایم، لذا از ابتدا شروع به ابطال گفته ما کرده، و شما تا اینجا دریافتید که چقدر مردانه و منطقی به میدان آمده است.

حال بگذار هرچه می‌خواهد خود را خسته کند، زیرا حق روشن‌تر از آن است که با اباطیل مخفی شود. ما حتی در تطبیق و تصدیق و تکذیب آنچه از احادیث آورده است برنیامدیم، زیرا چنان که گفتیم، مورد ادعای او، که حرام بودن غنیمت‌های جنگی بر انبیای پیشین است، یا مورد تکذیب قرآن و عقل و تاریخ و کتاب عهدین است، یا دروغ می‌گوید. چنان که در نسبت آن عبارات به «احکام القرآن» جصاص، دروغ می‌گوید، که اگر راست هم بود، برای او فایده نداشت، زیرا ما می‌گوییم: خمس کذایی، که امروز از شیعیان مرتضی علی‌الکلیله گرفته می‌شود، نه در شرایع انبیا بوده است و نه در اسلام، و کتاب خدا و سیره رسول‌الله ﷺ و عمل مسلمین قرون اولیه، تا آنکه نزدیک چهارصد سال از آن گذشت، و اخیراً که بازار آن رایج است، ربطی به آن ندارد. برای رد ادعای ما ببینیم او چه می‌گوید و چه می‌کند.

در فصل چهارم کتاب خود، درباره اینکه فقها برای اعلام یک حکم چه شیوه‌ای به کار می‌برند، به اطاله پرداخته است، و روش‌ها و اصطلاحاتی را که ساخته این و آن است، به کار برده و با تطویل و تفصیل، کیفیت استنباط احکام، طبق معمول فقها را به سلیقه خود بیان کرده است. باز هم چون این موضوع چندان بستگی به موضوع ما ندارد، بدان نمی‌پردازیم. دین مبین اسلام بیش از هزار و چهارصد سال است که همیشه در میان یک‌چهارم جمعیت روی زمین مورد عمل بوده است. پس احتیاج ندارد که با سوزن چاه بکنیم و بدین ریسمان‌های پوسیده متوسل شویم.

سپس به خیال خود به ریزه‌کاری‌های نکات ادبی آیه پرداخته است، تا شاید با لفاظی و عبارت‌پردازی، به مقصود خود دست یابد، که جوابش همان است که گفتیم: دین خدا روشن‌تر از آن است که بخواهیم آفتاب را با این چراغ‌های کم‌نور پیدا کنیم. به قول شبستری:

زهی نادان که او خورشیدِ تابان  
به نور شمع جوید در بیابان

به تصدیق خود آقای رد نویس، اگر حکم خمس، حکمی بود که حتی ده سال قبل از اجرای حکم زکات به مرحله عمل درآمده بود، دیگر هیچ احتیاجی به این دربه‌دری‌ها نبود، و باید از هر حکمی روشن‌تر باشد. سپس به تفصیل، به نامه‌های رسول خدا ﷺ دربارهٔ اخذ خمس غنیمت‌های جنگی پرداخته است، که ما خود، تمام آن را در این کتاب آورده‌ایم، و نمی‌دانیم مقصودش از طولانی کردن سخن چیست. زیرا در آن نامه‌ها، کوچک‌ترین مستمسکی برای اخذ خمس نیست.

در فصل پنجم سؤال خود را چنین مطرح می‌کند:

«در لغت و اصطلاحات عرب، غنیمت به چه معنی آمده است؟».

سپس به جواب پرداخته و از کتاب‌های لغت، معنای کلمه «غنیمت» را استخراج کرده که «زهری» چنین گفته است، در «لسان العرب» چنین آمده است، در «مصباح المنیر» چنین است، و «فیروز آبادی» چنین می‌گوید. سپس «غنیمت» را در اصطلاح مفسرین و فقها آورده، که به قول خودش، از رسالهٔ آقای رضا استادی [نخستین ردیه‌نویس بر کتاب حاضر] مدد گرفته و آنچه او در جزوهٔ توضیحی پیرامون غنیمت آورده است، تکیه گاه خود قرار داده است. آنگاه، به شرح اسامی فقهای شیعه پرداخته و نام ۳۶۲ نفر از آنان را ردیف کرده است، و سپس، به شرح نظرات برخی از آنان و تمثیل آیه ۴۱ سوره انفال پرداخته است، که در بین آیات جهاد است. وی برای فرار از حقیقت، آیه مذکور را با آیه ﴿...وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ...﴾ [الأنفال: ۱۱]. مورد مثال قرار داده است، و همچنین موضوع نماز مسافر را، که چون آیات طهارت و نماز سفر در خلال آیات جهاد آمده است، پس ممکن است که حکم خمس ارباح هم در میان آیات جهاد آمده باشد. با این گونه دغل‌بازی‌ها، که نوع این قبیل اشخاص دارند، خواسته است به مقصود خود دست یابد. ما جواب تمام این فریبکاری‌ها و تصورات و خیالات را در کتاب حاضر و چهار جزوهٔ دیگر داده‌ایم، و هیچ نیازی به تجدید و تطویل آن مطالب نداریم، با این وجود شاید در آخر به آن اشاره شود. در اینجا فقط یادآور می‌شویم که کلمه «غنیمت» به هر معنی و صورت و کیفیتی باشد که لغت نویسان گفته و نوشته‌اند، یا بعداً بگویند و بنویسند،

ما در جواب تمام این دغل‌بازی‌ها، یک سؤال مطرح می‌کنیم و آن این است که: «حال که همه لغت‌نویسان بعد از سیصد الی چهارصد بعد از نزول قرآن پدید آمده‌اند، و از یک لغت، چند معنی بیرون آورده‌اند، آیا ما باید از آیات احکام قرآن که تمام آن در زمان رسول خدا ﷺ و بین بیش از یک میلیون نفر از مسلمانان مورد عمل بوده است، از جمله حکم غنیمت، چشم ببوشیم، و از تمام آن معنایی که پیامبر ﷺ و عموم مسلمانان از آن فهمیده و بدان عمل کرده‌اند، صرف نظر کنیم، و ببینیم که «منتهی الإزب» چه گفته، «أقرب الموارد» چه آورده، و «المنجد» چه معنی کرده است؟ یا این کلمه در نظر شیخ حرعاملی، شیخ یوسف بحرانی، آقای بروجردی، و آقای شیخ محمد دزفولی باید چگونه معنا شود؟ آیا واقعاً فهم قرآن معطل و موقوف به وجود و نظر این آقایان بوده است؟ آیا هیچ مسلمانی حق ندارد که خود برای فهم این آیه و معنای این کلمه، به قول و عمل رسول خدا ﷺ و اصحاب بزرگوار او و عموم مسلمین صدر اول به تحقیق بپردازد، و آیا حتماً باید از دریچه فهم آیت‌الله متوفای ۱۳۸۰ و متوفای ۱۳۹۶ و امثال اینان استدلال نمود؟ شاید این هم در دنیای خود منطقی باشد، اما در نظر و فهم ما، این گونه تعطیل و توقیف و تقلید، یک عمل احمقانه است، و ما به عقل و فهم خود مأخوذ و مسئولیم، شما خود دانید.

شما و یک ردیه‌نویس دیگر، در گفته‌های خود متشبت شده‌اید که وضع و اخذ مالیاتی بدین کیفیت، که یک‌پنجم ثروت و اموال روی زمین را شامل می‌شود، برای ایجاد و تحکیم حکومت اسلامی است. درحالی که در هیچ یک از بهانه‌ها و استدلال‌های سست‌قائلین به خمس‌کذایی، قبلاً چنین چیزی نبوده است و چنین سخنی نگفته‌اند. این از دستاوردهای زمان است، که برای توجیه هر عمل بدعی، فلسفه و حکمتی می‌بافند. اگر هم چنین تمسک شود، اولاً: وضع موجود و عمل عاملین، شاهد است که چنین منظور و قصدی در کار نیست. ثانیاً: اگر اموال عمومی کشور اسلامی، از جمله انفال، مالیات، زکات و صدقات، برای انجام امور و رفع نیازها کافی نباشد، حکومت می‌تواند تمام اموال مسلمین را - به جز ستر عورت آنان - اخذ نماید، به شرط آنکه با کمال عدالت، از ثروتمندان درجه اول شروع کند،

تا آن حد که تمام مسلمانان در یک سطح قدرت و ثروت قرار گیرند، که ما شرح آن را در کتاب «زکات» آورده‌ایم<sup>(۱)</sup>، و دیگر احتیاج به این جعلیات و فلسفه‌بافی‌های بدون دلیل ندارد.

### درباره کلمه «غنیمت»

اما آنچه در خصوص کلمه «غنیمت» آورده است، بدبختانه یا خوشبختانه، کاملاً به ضرر خود آقای ردیه‌نویس است. زیرا به نقل از «منتهی الأرب» آورده است:

«غنم، بالغنم: غنیمت و پیروزی به چیزی بی‌دست‌رنج، یا غنم در حصول چیزی بی‌دست‌رنج آید و قس، در غنیمت و غیر آن: غنیمت مال که از حرب کفار به دست یاب گردد و پیروزی به مالی بی‌دست‌رنج یا مال حرب کفار».

تعریف «أقرب الموارد» از این کلمه:

«الغنیمة ما يؤخذ من المحاربين عنوة والحرب قائمة» «غنیمت چیزی است که به زور در میدان جنگ از دشمنان گرفته می‌شود».

همچنین تعریف «قاموس المحيط»:

«الفوز بالشيء بلا مشقة» «به دست آوردن چیزی، بدون سختی و زحمت».

و همچنین سایر کتب لغت.

بلی، شاید او دنبال چیزی می‌گردد، یعنی جایی که کلمه «غنیمت» در لغت تنها در مورد غنیمت‌های جنگی به کار نرفته باشد، بلکه معنی دیگری هم داشته باشد، مثل: «پیروزی بی‌دست‌رنج به چیزی، یا امثال این معانی. به این امید که شاید بتوان از این معانی مختلف، مجالی یافت تا آن را به غیر غنیمت جنگی هم تعمیم داد، و خمس کذایی را از آن بیرون آورد. اما به هر صورت، با مقصود او سازگار نخواهد بود، زیرا کلمه «غنیمت» به هر معنایی باشد، با یک‌پنجمی که امروزه از مردم رنجور زحمتکش گرفته می‌شود، موافق نخواهد بود. اینان از این حقیقت غافلند که در فهم و تفسیر احکام الهی، که قرآن کریم ضامن بیان آن، و سیره پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله مبین عملی

۱- بنگرید به: قلمداران، زکات، ص ۴۶۰ به بعد.

آن، و عموم مسلمین از روز اول نزول آیات، حافظ و عامل آن بوده‌اند، دیگر مجالی برای این ترک‌تازی‌ها نمی‌ماند.

اگر بخواهیم از آیات قرآن، تنها به وسیله کتاب‌های لغت، که مردم عرب و غیر عرب از مسلمانان و غیرمسلمانان، بعد از صدها سال نوشته‌اند، حکمی استنباط کنیم، هرگز به مقصود خود نائل نخواهیم شد. مثلاً کلمه «صلوة» در کتاب‌های لغت، چون «تاج العروس» و «منتهی الأرب» به این معانی است:

«میانه باسن، دعای بنده، و با صیغه جمع (صلوات) به معنی کنیسه‌های جهودان».

اما می‌بینیم قرآن کریم، شرع اسلام و عمل مسلمین، آن را در عملی مخصوص با آدابی مخصوص به کار برده و به معنای خاصی استخدام و استعمال کرده، که «نماز» است. همچنین کلمه «زکوة» در لغت، به معانی: «جفت از عدد، گوالیدن و افزون شدن، خلاصه چیزی، و مال و زرع» و معانی دیگر آمده است. اما شریعت اسلام و پیامبر ﷺ و مسلمانان، آن را در معنایی خاص استخدام و استعمال کرده‌اند، که عبارت از پرداختن مقدار معینی از مال برای مصارف خاص است، و ابداً به آن معانی توجهی ندارند.

پس در فهم احکام الهی از طریق فهم لغت تنها، به جایی نخواهیم رسید، باید ببینیم شارع مقدس اسلام و مسلمین صدر اول، این کلمات را به چه معنایی گرفته‌اند، زیرا حجت، عمل رسول الله ﷺ و تبعیت مسلمین زمان نزول است، نه معنای لغوی در فلان قاموس بعد از صدها سال.

حال اگر شما و رضا استادی و هزاران رديه‌نویس دیگر، از این قبیل حجت‌ها بیاورید، گمان نمی‌برم در نظر هیچ عاقلی، در مقابل عقل و شرع، حتی یک پر کاه ارزش داشته باشد.

شما را به خدا، بیایید لجاج و عناد و غرض را کنار بگذارید، و بین خود و خدا با مطالعه سیره پیامبر پاکش ﷺ و مسلمین، بینیم آیا کلمه «غنیمت» در این آیه شریفه، جز برای غنیمت‌های جنگی استخدام شده است. هیچ مسلمانی در موقع نزول آیه و صدها سال بعد، تصور این را هم نمی‌کرد که روزی یقه حمال و کارگر را بگیرند و



بگویند: «تو بیا یک‌پنجم از مزدی را که امروز از حمّالی یا کارگری یا رختشویی به دست آورده‌ای، به ذریه رسول الله ﷺ پرداخت کن، که ما هستیم، چون در «اقرّب الموارد» فلان معنی آمده است. آیت‌الله بروجردی یا مرجعی دیگر، از آن کلمه چنین فهمیده‌اند که این مزدِ تو هم مشمول معنای کلمه «غنیمت» است، و یک‌پنجم آن، برای سادات است».

تصور نمی‌کنم که در هیچ محضر و مجمعی، که از عقلای متدین تشکیل شده باشد، بتوان چنین ادعایی کرد، و اگر دنیا چنین جنگل مولاست، مال شما باد! سپس آقای منقّد به سراغ این مطلب رفته است، که به چند نفر از علمای شیعه نسبت داده‌اند که خمس را منحصر در غنیمت‌های جنگی نمی‌دانند. آنگاه پرداخته است به شرح نظریه آنان و ردّ ادعای ما که خواسته‌ایم دامن آنان را از این نسبت پاک کنیم، که خمس، به معنی یک‌پنجم ثروت روی زمین است. ما در این قسمت هم با این که با دلایل ثابت کرده‌ایم که علمای بزرگ شیعه، تلویحاً یا تصریحاً، اقرار کرده‌اند که مقصود آیه، هرگز این خمس کذایی نیست، با این حال برای اینکه این آقای ردیه‌نویس برای تهیه مدارک به منظور تکذیب این مدعا به زحمت نیفتد، آن چند نفر فقیه بزرگوار را هم به او وامی‌گذاریم. زیرا با از دست دادن آن چند بزرگوار، باز هم ما در این میدان، در مضیقه نیستیم، چون مخالفین ما آنقدر هستند که بود و نبود آنان در این مورد، اثر چندانی ندارد.

سپس خواسته‌اند ثابت کنند که خمس، منحصر به غنیمت‌های جنگی نیست، بلکه معادن و دفینه‌ها هم خمس دارند، و برای آن، دلایلی از کتب عامّه آورده است. این قبیل بهانه‌جویی‌ها و خرده‌گیری‌ها، فقط برای فرار از حقیقت است، وگرنه ما در کتاب حاضر، این مطلب را به نحو وافی آورده‌ایم که:

«خمس نام یک‌پنجمی است که از معادن، دفینه‌ها، یافته‌های غواصی و مال مخلوط به حرام، به عنوان زکاتِ آن مال داده می‌شود، و مصرف آن، مانند مصرفِ زکات است، هرچند در بین فقها در مصرف آن اختلاف است، و چون در زمان ائمه، این زکات معمول بوده است و خلفا از صاحبان معادن و دفینه‌ها زکات می‌گرفته‌اند،

برخی از فقهای آن زمان، قائل به عُشر [ یک‌دهم ] یا کمتر یا زیادتر بودند، و وقتی از ائمه شیعه در این مورد سؤال شده است، ایشان فرموده‌اند: یک‌پنجم معادن، دفینه‌ها، یافته‌های غواصی و امثال آن را باید بابت زکات داد».

این قضیه، هیچ ربطی به خمس کذایی ندارد. پس آنچه در این باب قلم‌فرسایی کرده‌اند، زحمت بیهوده بوده است، زیرا رد مورد ادعای ما نشده، بلکه اثبات آن است.

آقای رد نویس در آخر فصل پنجم کتابش، طبق سلیقه شخصی پرسشی مطرح کرده و خود به جواب پرداخته است، به این عبارت:

«آیا در زمان رسول صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین، خمس از غیرغنائم گرفته شده و یا روایتی در این باب رسیده است؟ جواب: در اینجا باید متذکر بود که شیعه چون بین سیره ائمه هدی و سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله جدایی نمی‌بیند، و گفتار ائمه را مبین سنت پیغمبر می‌داند، و بین قال الصادق و قال الباقر و قال رسول الله صلی الله علیه و آله فرق نمی‌گذارد، و اخباری هم از ائمه در مورد خمس غیرغنائم در دست دارد، دلیلی نداشته که احادیثی خصوصاً از پیغمبر جمع‌آوری کند. همین قدر که به امام صادق دسترسی داشت کافی بود و لازم نبود سلسله سند به پیغمبر منتهی شود. اما عامه انتظار این که احادیثی راجع به خمس نقل کنند، انتظاری بسیار نابجاست. زیرا خلفا سعی می‌کردند خمس به ذی‌القربی داده نشود، زیرا خمس، چنان که گفتیم، از اموال مربوط به شئون ولایت و حکومت اسلامی بود، و ادعای خمس به ذی‌القربی، در حقیقت، تثبیت حکومت آنها بود. بدین جهت کوشیدند به هر صورت که هست، این حق را از آنان سلب کنند (به کتاب النص والاجتهاد ص ۱۱۰ مراجعه کنید)، بنابراین چگونه جرأت داشتند محدثین عامه، احادیث پیغمبر را درباره خمس در کتاب‌ها به تفصیل نقل کنند؟ نتیجه آنکه نه از شیعه انتظار می‌رفت و نه از اهل سنت، که در این صورت به ذکر روایت پیغمبر بپردازند».

یکی از عجایب بسیار حیرت‌انگیزِ زمان ما وجود چنین نویسندگانی است. اینان سال‌ها با قبا و ردا و عمامه و نعلین، خود را به شکلی درآورده‌اند که انسان هنگامی

که آنان را می‌بیند، خیال می‌کند که کلید راز هستی در مشت آنهاست، و با این یال و کوپال، چنان باد و بروت به مردم می‌فروشند که گویی در چننه آنها چیزی هست و این عمر ۷۰-۸۰ ساله را بیهوده نگذرانیده‌اند. اما همین که لب به سخن می‌گشایند، و یا دست به قلم می‌برند، چهره حقیقی خود را نشان می‌دهند و کم‌مایگی خویش را در معرض دید محققان گذارده و بیشتر رسوا می‌شوند.

آقای ردّ نویس سئوالی را خود به میل خود طرح می‌کند، و لابد طوری طرح می‌کند که بتواند جواب آن را هم به نیکوترین وجه بدهد. اما بلافاصله طرح خود را فراموش می‌کند و می‌پردازد به مطلبی خارج از موضوع. درحالی که جان مطلب در جواب همان سئوال نهفته است، و چون از جواب آن تن می‌زند، عملاً به صراحت اقرار می‌کند که جوابی ندارد، و منظورش این است که طرف را با قصه‌پردازی، خواب کند. او در جواب خود آورده است: «آیا در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین، از غیر غنائم، خمس گرفته شده است؟»، اما جواب این سئوال را که خود آورده بود، مسکوت گذاشت و، به اصطلاح، درز گرفت و رفت به سراغ روایات، روایاتی که به قول یکی از دانشمندان بزرگ اسلام: «اقلاً نه دهم آنها کذب است»، روایاتی که «مغیره بن سعید» به تنهایی می‌تواند سی هزار از آنها را در کتب اصحاب باقر و صادق جعل کند، روایاتی که به گفته خود این نویسنده: «من هم می‌توانم پس از گذشت چهارده قرن، حدیث جعل کنم»، هر چند که این را هم دروغ گفته است. آری، چنین روایاتی، میدانی وسیع به این نویسندگان می‌دهد، تا در آن، تاخت و تاز کنند و به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اسلام نسبت‌هایی بدهند که روحشان از آن بیزار است.

اما بدبختانه، او به خیال خود به امام صادق علیه السلام دسترسی دارد، و دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌نیاز است، و همان حدیث امام صادق برایش کافی است، و در موضوع خمس، چیز قابل توجهی در دسترسش نیست. زیرا در این موضوع، فقط یک حدیث دروغ و مجعول، از بدترین رجال حدیث در اختیار دارد، که به لعنت خدا نمی‌ارزد، اما آورنده‌اش، غالی و ملعون است و در صفحات آینده خواهید دید.

اینان به قدری از تاریخ اسلام و کیفیت تشریح احکام بی‌اطلاعند، که تصور می‌کنند دین اسلام، یک رژیم مخفی و مرموز و قاجاق بوده است، و مسلمانان نیز یک حزب زیرزمینی مخوف و مخفی، چون حزب اژدهای سیاه بوده‌اند، که کسی از حال ایشان خبری نداشته است، و با رموز و کنایات، چیزهایی از آنان به یادگار مانده است که حال، باید با رمل و اسطرلاب مخصوص این کتاب و بدست آوردن کلید، آن رموز را، که خاص این طبقه ممتاز است، کشف کرد، و یا از لابلائی کتاب‌های لغات و الغاز و با حل کردن مشکلات غنّاج و غمّاز، حقایق آن را استخراج و احراز نمود.

مثلاً برای آیه شریفه‌ای که کلمه «غنیمت» در آن است، باید منتظر نشست تا نویسنده «أقرب الموارد» و «المنجد»، که هر دو مسیحی هستند، بیایند و آن را معنی کنند، و برای کلمه «صلوة» که معانی مختلف و بسیار دارد، در انتظار باشیم تا «منتهی الأرب» بیاید و آن را گاهی به معنی «دعا» و گاهی به معنی «شکاف باسن» بیاورد، تا در آن صورت، هر معنایی از آن را که دلخواه‌مان بود، انتخاب نماییم، همچنین زکات و حج و غیره را. غافل از آنکه شارع مقدس اسلام، تمام آن کلمات را در معانی مخصوص خود، چنان که خدا به او تعلیم فرمود، به کار برده است، و سال‌ها خود و میلیون‌ها مسلمانی که در اطراف و اکناف عالم بودند، به آن عمل کرده‌اند، و بیش از صد هزار نفر، پیامبر بزرگوار را در حال انجام این فرایض و اعمال دیده‌اند، با او مصاحب و همنشین بوده‌اند و آن را نقل کرده‌اند.

آری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدت ۲۳ سال دوران نبوت خود، تمام آن احکامی را که قرآن کریم، حافظ و حاوی آن است به نفس نفیس به مرحله اجرا درآورد، مخصوصاً حکم خمس، که اولین حکم مالی است که در همان ابتدای تشکیل حکومت اسلامی، یعنی سال دوم هجرت، فرمانش از طرف پروردگار جهان صادر شد، به دقیق‌ترین صورت و کیفیت انجام یافت. خمس مسئله‌ای بود که در همان زمان، مورد بحث و تحقیق و تدقیق و حتی مشاجره و نزاع قرار گرفت. نفس مقدس نبوی صلی الله علیه و آله در مدت حیات با برکاتش، شخصاً متصدی بیش از ۱۶ غزوه بزرگ و ۹۴ سریّه بود، و غنیمت‌های آن را دریافت و تقسیم نمود، و امر زکات را نیز از اغنیای امت با میل یا

کراهت گرفت، حتی از کسانی چون «بلال بن حارث» که در زمین اقطاعی معدن داشت، یک پنجم درآمد آن را به عنوان زکات دریافت نمود، لذا دیگر جای چون و چرا، و به عبارت ساده‌تر، مجال فضولی برای دیگران نگذاشته است. نیز پس از رحلت حضرتش، خلفای راشدین در مدت سی سال، در ملأ اصحاب کرام، مجری این احکام بودند، و آنچه که حقوق واجب می‌دانستند با نهایت حدت و شدت، به سنگ تمام، از مردم گرفته‌اند. بعد از ایشان در تمام ادوار و اعصار اسلامی، خلفای عادل یا جبار، امور مالی را به صورت‌های گوناگون معمول داشتند. اما در هیچ‌یک از این دوران و اعصار، ابداً سخنی از خمس ارباح مکاسب نبوده است، که امروز رایج شده و از شیعیان گرفته می‌شود.

آقای ردیه‌نویس، مسلماً آنانی که خمس غنیمت‌های جنگی را با صراحت آیه قرآن می‌گرفتند و به ذی‌القربی نمی‌دادند، می‌توانستند خمس ارباح مکاسب را که خیلی آسان‌تر و فراوان‌تر است، بگیرند و به ذی‌القربی ندهند. زیرا به عقیده شما دلیل هر دو خمس [خمس غنیمت جنگ و خمس ارباح مکاسب] آیه ۴۱ سوره انفال است. اگر پیامبر خدا ﷺ در تمام عمر خود، دیناری از مسلمانی به عنوان خمس ارباح مکاسب گرفته بود، ابوبکر و عمر و سخت‌تر از آنها، هارون و مأمون، که خود را ذی‌القربی هم می‌دانستند، می‌توانستند میلیون‌ها میلیون از مال مسلمانان به این عنوان بگیرند، زیرا تمام مردم آن زمان، بنی‌عباس را از حیث نسب، به رسول الله ﷺ نزدیک‌تر می‌دانستند، و شعرای آن عصر، در اشعار خود، و خطبا و بُلغا در سخنرانی‌های خود، آنان را آل رسول الله ﷺ می‌خواندند. چنان که «مروان بن حفص» در اشعار خود، بنی‌عباس را میراث‌خوار پیامبر ﷺ می‌داند و می‌گوید:

شَهِدْتُ مِنَ الْأَنْفَالِ آخِرَ آيَةٍ      بَتَرَاهُمْ فَأَزْدُتُمْ إِبْطَالَهَا

«از سوره انفال، آخرین آیه را در مورد میراث ایشان [= بنی‌عباس] دیدم که شما خواستید آن را باطل سازید».

آقای ردیه‌نویس، شما از خود پرسیده‌اید که: «آیا در زمان رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین، از غیر غنیمت‌های جنگی خمس گرفته شده است؟»، اما برای همین

پرسش هیچ پاسخی نمی‌توانید داشته باشید. اما با فرار کردن از جواب هم، معاف نیستید، زیرا این درب لعنتی را خودتان به روی خودتان باز کرده‌اید. در دقیق‌ترین حوادث تاریخی و عمیق‌ترین مباحث حقوقی، چنین حکمی در دین اسلام نبوده است، و هرکس آن را ادعا کند، جز این که دچار تعصب و تقلید، یا ترس از طرفداران خمس است، چیز دیگری نیست. حال هر کجا می‌خواهید بروید، و هر چه می‌خواهید، بگویید. اما باز هم از باب نصیحت و خیرخواهی می‌گوییم که این قضیه را بدین کیفیت دنبال نکنید، زیرا در هر صورت، به ضرر شماست. آنچه شما و صدها مثل شما رد نویسی کنند، من بحمدالله در مکان مرتفعی هستم، زیرا طرفدار حقم و کتاب و سنت و سیره و تاریخ و عقل و وجدان، طرفدار من است، و تا هستم، از جواب امثال شما خاموش نمی‌نشینم. زیرا آن را برخلاف دین و وجدان می‌دانم، و سرانجام، شکست نصیب شماست.

اما قسمت دیگر سؤال آقای ردیه‌نویس: «آیا روایتی در این زمینه نرسیده است؟» در جواب این قسمت است که جناب ایشان، به اصطلاح، بلبل خوشخوان شده، به نغمه خوانی پرداخته و حرفی نو و فکری تازه آورده است، چنان که می‌گوید:

«شیعه چون بین سیره ائمه هدی و سیره پیغمبر جدایی نمی‌بیند و گفتار ائمه را مبین سنت پیغمبر می‌داند...».

یعنی می‌خواهد بگوید اگر پیامبر خمس ارباح مکاسب نگرفته است، لیکن ائمه هدی گرفته‌اند. این هم ادعای دروغی است که به هیچ دلیلی متکی نیست. شما در تاریخ روشن هیچ یک از ائمه هدی نخواهید یافت که یک دینار از بابت خمس ارباح مکاسب از کسی گرفته باشند.

آری، در میان اصحاب ائمه، کسانی بوده‌اند که به نام «وکالت» از طرف ائمه از مردم چیزهایی می‌گرفتند. این مطلب را ما در همین کتاب آورده‌ایم، و آن اموال، اغلب به نام «زکات» و «اوقاف» و «نذورات» بود، و غالب کسانی هم که می‌گرفتند افراد حقه‌باز و فریبکاری بودند چون بطائنه و اشاعته و مهزیار و شلمغانی، که آن را خود می‌گرفتند و می‌خوردند.

بهترین دلیل بر این که ائمه علیهم السلام هرگز بدین نام چیزی از کسی نگرفتند، که در آن شکی نیست، آن است که هر یک از ایشان همواره تحت مراقبت و سعایت دشمنان و مخالفان بود و چون خلفا وجود ایشان را مُخِلَّ و مُضَرِّ حکومت خود می دانستند، سعی می کردند به هر وسیله ممکن، آنان را در انظار مردم، موهون، و اگر بتوانند، مهدورالدم معرفی کنند، و چون اصلاً در دین اسلام از خمس ارباح مکاسب سخنی نرفته است، کافی بود که یکی از احادیث و اخباری که در کتب شیعه یافت می شود، بدان بزرگواران نسبت دهند، آنگاه ایشان را به نام مبدع در دین، در نظر مردم مورد استهزا و شماتت قرار دهند، و با خیال راحت در آزار و قتل ایشان بکوشند. بحمدالله، در تاریخ زندگی هیچ یک از این بزرگواران، کوچک ترین اشاره ای به این مطلب نیست.

اما اینکه می نویسد:

«... شیعه بین قال الصادق و قال الباقر و قال رسول الله فرق نمی گذارد...».

به او می گوئیم شیعه یا هر مسلمانی، می داند که آنچه صادق و باقر در موضوعات دینی گفته اند، راویانی راستگو از رسول صلی الله علیه و آله هستند، و هرگز کسی از مسلمانان، صادق و باقر را پیامبر و شارح نمی داند. چنین ادعایی، از هر که باشد، نه تنها شایسته پیروی نیست، بلکه واجب القتل است. باقر و صادق هرگز سخنی را که پیامبر نگفته باشد، نمی گویند، و عملی را که نکرده است، انجام نمی دهند.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کمترین چیزی در این موضوع نیست. آنچه در این خصوص به ائمه هدی نسبت داده اند، از صدق و صحت عاری است، چنان که ما در کتاب حاضر، بحثی دقیق و کافی پیرامون صحت و سقم آن احادیث ارائه دادیم.

خمس مصطلح، یک امر مالی است و در هر روز و هر ساعت، هر مسلمان شیعه با آن مواجه است. اگر چنین حکمی یک حکم خدایی باشد، هرگز ممکن نیست که در حدود صدوپنجاه سال پس از نزول قرآن، معطل و موقوف، و بلکه مسکوت و بلا تبلیغ بماند، تا صادق و باقر بیایند و آن را بیان کنند، آن هم به کیفیتی که می دانیم هرگز ایشان در بین ده نفر و بلکه دو نفر از مردم مسلمان چنین ادعایی نکرده اند.

اساساً مایهٔ شگفتی است که حکم خمس بدین اهمیت، بر رسول خدا ﷺ نازل شود و در ظرف ده سال، وی مجال کوچک‌ترین اقدامی در گرفتن آن نکند و کم‌ترین سخنی در این باره نفرماید. آنگاه پس از صدوپنجاه سال، امام صادق علیه السلام بیاید آن را به راوی کذابِ بدنامی بگوید، بعد از چهارصد سال، یک محدث شیعه آن را در کتابی بنویسد، و بعد از هزار سال، آن را مدرکی برای گرفتن یک‌پنجم درآمد روزانهٔ همهٔ مردم کنند، حتی ضعیف‌ترین و آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه.

جالب آنکه، اخباری که به ایشان نسبت داده شده، از قول کسانی است که در کتب رجال، از بدنام‌ترین راویان احادیثند، که ما حتی در نقل از این راویان هم در تردید هستیم، چرا که روایت آن، هرگز از یک نفر راوی مستقیم تجاوز نکرده است. در بخشی دیگر می‌نویسد:

«اما انتظار اینکه عامهٔ احادیثی راجع به خمس نقل کنند، انتظاری بسیار بیجاست، زیرا خلفا سعی می‌کردند که خمس به ذی‌القربی داده نشود».

در اینجا آقای رد نویس چند دغل‌بازی کرده و خواسته است با خیالبافی خود مطلبی را ثابت کند. وی به عامه اشاره می‌کند، در حالی که، عامه در فضل اهل‌بیت و حقانیت ایشان در هر مورد، احادیثی نقل کرده‌اند که خیلی بیشتر از احادیث خاصه است. چنان که در کتاب «غایة المرام» سید هاشم بحرانی در هر قسمت و موضوع، همیشه احادیث عامه چندین برابر احادیث خاصه است. لذا حدیث خمس ضررش هرگز برای خلفا و مخالفین بیش از ضرر حدیث ثقلین و سفینه و منزلت و طبر مشوی و صدها نظایر آن نیست، اما با این حال، راویان عامه آن را خیلی بیش از خاصه روایت کرده و در کتب خود آورده‌اند. پس این عذر بدترین گناهی است که تازه به یاد این آقایان افتاده، اما بی‌فایده است.

از طرفی، اکثر خلفای اسلامی، خود از ذی‌القربی بودند، مخصوصاً خلفای عباسی، خلفای فاطمی و آل ادریس. هیچ کس در آن روزها، شناسنامه خاصی به نام «ذی‌القربی» نداشت که بخواهند او را ممنوع کنند. اما ذی‌القربی که در زمان ما به معنی امام معصوم شهرت گرفته است، در آن زمان هرگز چنین معنی و شهرتی نداشت، و بسا که



همان خلفای فاطمی، خود را امام معصوم و حتی منصوص می‌دانستند، اما هرگز چنین حقی برای خود قائل نبودند و از کسی به نام چنین خمسی، چیزی نگرفتند.

از همه خنده‌دارتر آن است که این سید اصفهانی می‌گوید:

«خمس چنان که گفتیم، از اموال مربوط به شئون ولایت و حکومت اسلامی بود و اداء خمس به ذی‌القربی در حقیقت، تثبیت حکومت آنها بود. به همین جهت کوشیدند به هر صورت که هست این حق را از آنان سلب کنند».

تو گویی که خمس، آن هم خمس ارباح مکاسب، حق مسلمی بود که حکومت اسلامی آن را اخذ می‌نمود، و اکنون که نوبت به ذی‌القربی رسید، همه چیز از آنان دریغ شد. اساساً، در مذهب خمس‌خواران، معلوم نیست که مصداق ذی‌القربی کیست، فاطمه است یا عباس یا علی یا تمام خویشان رسول خدا ﷺ از بنی‌هاشم و بنی‌المطلب، یا امام معصوم است. شما می‌خواهید بگویید که عامه یعنی اهل سنت، برای اینکه این حق مسلم به ذی‌القربی، که دارای حکومت اسلامی هستند، نرسد، تمام محدثین را خفه کرده‌اند، و تمام کتب احادیث را سوزانده‌اند که مبدا حکومت اسلامی ذی‌القربی، دارای قدرت و شکوت شود، آن وقت پدر عامه را از گور درآورد. واقعاً انسان مات و مبهوت می‌شود که اینان در عالم خواب و خیال چه چیزهایی می‌اندیشند، کدام حکومت اسلامی، کدام ذی‌القربی و کدام خمس؟

راستی، اگر انسان مقداری عقل که لازمه حیاست، داشته باشد، آیا می‌تواند چنین ترهاتی به هم بیافد؟ چه روزی حکومت اسلامی معطل و موقوف به وجود یا عدم خمس بوده و لازمه حکومت، خمس کذایی بوده است؟ و امروز که شما به سنگ چرب، آن را از مردم بیچاره می‌گیرید، با این خمس چه حکومتی تشکیل داده‌اید و چه مسئولیتی را در جامعه اسلامی پذیرفته‌اید؟ کدام یک از شما، اعم از آیات عظام و حجج اسلام، کوچک‌ترین اثری در وضع اقتصادی، بهداشتی، اخلاقی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایران داشته‌اید، یا اصلاً از این گونه مسائل سر درمی‌آورید؟ آیا جز این است که فقط در حوزه‌های به اصطلاح علمیه، سرگرم ضرب زید عمراً، یا بحث و مجادله درباره انواع غسل‌های واجب و مستحب، یا در سطح عالی، احوط و اقوای احکام فروع است هستید؟

عجیب است که ایشان شرح و بیان این مطلب را به کتاب «النص والاجتهاد»، آن هم به ص ۱۱۰ حواله کرده است، که اصلاً چنین مطلبی در آن نیست. در این کتاب، تنها مطلبی که شاید مستند این نویسنده باشد، آن است که خلفا از سهم غنیمت‌های جنگی به ذی‌القربی ندادند. این مطلب چه ربطی دارد به خمس ارباح مکاسب؟ آن خمس از اموال کفار و مشرکین است که در جنگی که برای توسعه حقایق اسلامی رخ می‌دهد، رییس مسلمین یک‌پنجم اموال کفار را برمی‌دارد، نه خمس زحمت و رنج دست‌پیرزن و حمّال و کارگر و کارمند شیعه علی‌را. این کجا و آن کجا؟

این نویسنده در جواب سئوالی که خود طرح کرده، آورده است:

«دلیلی نداشته که شیعه، احادیثی خصوصاً از پیغمبر جمع‌آوری کند، همین قدر که به امام صادق دسترسی داشت کافی بود».

ما قبلاً گفتیم که هیچ مسلمانی که ایمان به خدا و روز قیامت و حقانیت اسلام داشته باشد، نمی‌تواند چنین سخنی بگوید. زیرا نه امام صادق پیامبر است، و نه از خدا حکمی موقوف و مسکوت می‌ماند، تا ۱۵۰ سال بعد از صدور آن حکم، امام صادق بیاید و آن را بیان کند، و بعد از چهارصد سال، در کتاب شیعیان نوشته شود، و بعد از هزار سال، خمس‌خواران از آن استفاده کنند.

اما حال بیاییم و ببینیم این امام صادق مظلوم، که در حیات و مماتش کذابان و غالیان موجب آزار او شده‌اند، در این خصوص چه فرموده است، که اینان را حتی از پیامبر هم بی‌نیاز کرده است.

در موضوع وجوب خمس کذایی، از امام صادق فقط یک حدیث در دسترس این آقایان است، که آن را هم فقط شیخ طوسی در تهذیب آورده است، و قبل از تهذیب - که در قرن پنجم نوشته شده است - اثری از آن در کتاب پیشینیان نیست. راوی آن هم از بدترین رجال حدیث یعنی «عبدالله بن قاسم حضرمی» است، که از بدنام‌ترین غالیان و کذابان حدیث می‌باشد. ما هویت این شخص را در کتاب حاضر آورده‌ایم، که ائمه رجال او را کذاب و غالی و متروک‌الحدیث معرفی کرده‌اند. از حدیث او هم چیزی دستگیر خمس‌خواران نمی‌شود، زیرا عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام چنین

نقل کرده است:

«عَلَى كُلِّ امْرِئٍ غَنِمٍ أَوْ اِكْتَسَبَ، الْخُمُسُ مِمَّا أَصَابَ، لِفَاطِمَةَ وَلِمَنْ يَلِي أَمْرَهَا مِنْ بَعْدِهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهَا الْحُجَّجِ عَلَى النَّاسِ، فَذَلِكَ لَهُمْ خَاصَّةً» «خمس بر عهده هر کسی است که غنیمتی به دست آورد یا کسبی انجام دهد از نوع اموالی که به فاطمه (علیها السلام) می‌رسد، و به کسانی که بعد از وی عهده‌دار امرش باشند، از فرزندانش که حجت‌های خدایند بر مردم، این خمس خاص ایشان است».

و از این حدیث، با هزار من چسب و سریش هم چیزی نصیبِ خمس‌خواران نخواهد شد.

آری، این یک حدیث از امام صادق، آن هم از شخص غالی و کذاب‌بی چون عبدالله بن قاسم حضرمی، حجتی است که این خمس‌خواران را حتی از پیامبر اسلام بی‌نیاز کرده است.

نیز یک حدیث دیگری موجود است از «محمد بن ادریس عجللی»، متوفی قرن هفتم، در کتاب «سرائر» از راوی غالی و کذاب و بدنامی به نام «احمد بن هلال» که معلوم نیست از کیست و مضمون آن هم دلیل صحیحی به دست خمس‌خواران نمی‌دهد. این است آن امام صادقی که حدیث او در خمس، کفایت از کتاب خدا و سنت رسول الله می‌کند.

با این بیان معلوم می‌شود که هرزه‌سرایی و گستاخی این خمس‌خواران تا چه حد است، که خود را از خدا و پیامبر هم بی‌نیاز می‌دانند. ما نیز حواله قضاوت این مطالب را به ارباب ایمان از خداوندان عقل و وجدان، و به مکافات پروردگار عالمیان می‌نماییم. عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا، هُوَ مَوْلَانَا، وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ.

در فصل ششم، آنچه نوشته‌اند قابل رد نمی‌باشد، زیرا به مطلب ما مربوط نبوده و اگر اثبات نباشد، باری، رد هم نیست.

در فصل هفتم سؤال وی این است که:

«ذی القربی در آیه خمس چه کسانی هستند، آیا خویشان مخاطبین‌اند، یا خویشان

رسول الله ﷺ؟».

در این فصل پرداخته‌اند به تشریح نکات ادبی و اینکه «الف و لام» در این حکم چه کاره‌اند. ما به قدر کافی در این باره سخن گفته‌ایم، و مسلّم است که در هنگام نزول این آیه، ذی‌القربای خمس‌بگیری در میان خویشان رسول الله ﷺ نبوده است، چه رسد به یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان ایشان، و قطعاً مؤمنینی که این آیه را شنیده و مأمور به اطاعت آن بوده‌اند، خود فهمیده‌اند که مقصود از آن چه کسانی‌اند، و هرگز افرادی به نام یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان آل رسول وجود نداشته‌اند. پس اثباتش برای ایشان دردی را دوا نمی‌کند، زیرا هر چه و هر که باشند، مشمول دریافت غنیمت‌های جنگی‌اند، که امروز نیست. حال، خواه خویشان رسول الله ﷺ باشند، یا کسان دیگر. به علاوه، معلوم نیست در آن زمان، آل رسول چه کسانی بوده‌اند، چه رسد به اینکه یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان ایشان چه کسانی هستند.

فصل هشتم این کتاب، مربوط به حکم ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ است، که مقصود از آن، «هر چه از غنیمت‌های جنگی» است، حتی سوزن و نخ. در این خصوص نیز به قدر کافی تحقیق شده است، و برای عاقل منصف کافی است، و متعصّب لجوج را هیچ چیز کفایت نخواهد کرد.

فصل نهم نیز در خصوص تقسیم خمس به شش قسمت است، که نویسنده می‌خواهد با کلوخ‌چین کردن عبارت این و آن، خدا را هم یکی از خمس‌خواران قرار دهد، که علاوه بر عقل و وجدان، سیره پیامبر ﷺ و عمل مسلمانان، ما را از پرداختن به آن بی‌نیاز می‌کند، و حوصله خواندن و شنیدن چنین لاطائلاتی را نداریم، زیرا به مطلب ما چندان مربوط نیست.

در فصل دهم، به این سؤال جواب داده‌اند که: «آیا یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان، منسوبین پیامبر هستند، یا عموم مسلمین؟».

سپس در جواب گفته است:

«ما قبلاً نحوه استنباط این حکم را از کتاب خدا، از کتاب زبدة المقال ذکر کردیم.»  
و جواب وی آن چنان که دیدیم، چیزی نبود. آنگاه پرداخته است به آوردن

احادیثی از «من لایحضر» و «خصال» و «تهذیب»، که مراد از یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان در آیه شریفه، این گروه از آل رسولند، نه عموم مسلمین.

ما در کتاب حاضر به قدر کافی در این خصوص بحث کرده‌ایم، و دیگر آوردن آن در این مختصر، موجب تطویل و تفصیل است.

ردیه‌نویس در این خصوص به حساب خود ۱۲ حدیث کلوخ چین کرده است، که دو حدیث آن، از «تفسیر عیاشی» است، یعنی حدیث ۸ و ۹، و هیچ کدام سندی ندارد. عیاشی، که محمد بن مسعود است، به تصدیق عموم علمای رجال، از ضعفای کثیرالروایه است، که از آن جمله، «نصر بن صباح ابوالقاسم بلخی» است. نجاشی درباره او می‌نویسد:

«النصر بن الصباح أبو القاسم البلخي غالي المذهب روى عنه العياشي» نصر بن صباح... غالی مذهب بود و عیاشی از او روایت می‌کرد<sup>(۱)</sup>.

عموم علمای رجال، «نصر بن صباح» را غالی می‌دانند. علاوه بر مرسل بودن احادیث و بر فرض چشم‌پوشی از ضعف آن، این حدیث‌ها جز خمس غنیمت‌های جنگی منظوری ندارند، و اصلاً ربطی به خمس کذایی ندارند. سه حدیث آن یعنی حدیث ۳ و ۴ و ۱۲ از «سلیم بن قیس هلالی» است، که راوی آن «آبان بن ابی عیاش» است. سلیم بن قیس به تصدیق علمای رجال، از جمله غضائری<sup>(۲)</sup>، شخص خوب و معروفی نبوده است. شیخ مفید نیز کتاب او را مذمت کرده و تبعیت از روایت او را جایز ندانسته است<sup>(۳)</sup>. ابن داود نیز کتاب او را جعلی و ساختگی می‌داند<sup>(۴)</sup>.

آبان بن ابی عیاش در تمام کتب رجال، ضعیف و فاسد المذهب است. آیا هیچ مسلمانی، عقل و اختیار خود را به دست چنین آدم معلوم الحالی می‌سپارد؟ به علاوه آنکه خمسی را که برای یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم تهیه

۱- رجال: ص ۳۳۶.

۲- قاموس الرجال: ج ۴، ص ۴۴۹.

۳- شرح عقاید صدوق: ص ۷۲.

۴- رجال ابن داود: ص ۴۶۰.

می‌کند، خمس غنیمت‌های جنگی است، نه خمس ارباح مکاسب و غیر آن. یک حدیث آن از کتاب «دعائم الاسلام» قاضی نعمان مصری اسماعیلی است، که علاوه بر اینکه بر اسماعیلی مذهب است، حدیث آن سندی ندارد و مقصودش از خمس، خمس غنیمت‌های جنگی است، زیرا می‌نویسد:

«الْغَنِيمَةُ تُقَسَّمُ عَلَى خَمْسَةِ أَحْمَاسٍ فَيُقَسَّمُ أَرْبَعَةُ أَحْمَاسِهَا عَلَى مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهَا...»  
«غنیمت به پنج قسمت تقسیم می‌شود. پس چهارپنجم آن، برای کسانی است که به خاطر آن جنگیده‌اند.»

یک حدیث دیگر از رساله «محکم و متشابه» سید مرتضی، به نقل از «تفسیر نعمانی» است، که در این کتاب، مطالبی مشوش به حضرت صادق نسبت داده، و یکی از روایان آن، «علی بن ابی حمزه» است، که به احتمال قریب به یقین «علی بن ابی حمزه بطائنی» است که به تصریح کتب رجال، واقفی و ملعون ائمه اسلام است. دقت در خود حدیث معلوم می‌دارد که محتویات آن از علی علیه السلام نیست، زیرا در همین صفحه ۵۶ که حدیث یتامی و مساکین آمده است، قبلاً می‌نویسد: «رُوي عن عمر بن الخطاب»، و هرگز امیرالمؤمنین که خود معاصر عمر بوده است، چنین چیزی نگفته است. به علاوه، که مقصودش از خمس، خمس غنیمت است، زیرا می‌نویسد:

«وَالْحُمْسُ يُخْرَجُ مِنْ أَرْبَعَةٍ وَجُودٍ: مِنَ الْغَنَائِمِ الَّتِي يُصِيبُهَا الْمُسْلِمُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَمِنَ الْمَعَادِنِ وَمِنَ الْكُنُوزِ وَمِنَ الْعَوَصِ» «و خمس از چهار چیز گرفته می‌شود: غنیمت‌هایی که از مشرکین نصیب مسلمانان شده است، معادن، دفینه‌ها و یافته‌های غواصی.»

یک حدیث آن هم مرفوع است، و آن، حدیث ششم این کتابچه است. این نسبتی است که خود شیخ به آن داده است، وگرنه مرفوع، به معنی این نیست که ممکن است نسبتش به امام صحیح باشد، بلکه چنین حدیثی هیچ نسبتی به هیچ یک از امامان اهل بیت ندارد، و سخنی است که بعضی گفته و بعضی شنیده‌اند. اما این حدیث، همان است که امام فرموده است:

«الْحُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: مِنَ الْكُنُوزِ وَالْمَعَادِنِ وَالْعَوَصِ وَالْمَغْنَمِ الَّذِي يُقَاتَلُ عَلَيْهِ.»  
و پنجمی‌اش را هم ابن عمیر فراموش کرده است. پس بر فرض اینکه آن را

حدیث هم بدانیم، باز خمس گنج‌ها و معدن‌ها و یافته‌های غواصی و غنیمت جنگی است، و ربطی به خمس کذایی ندارد.

یک حدیث آن هم مرسل حماد بن عیسی می‌باشد، و آن، حدیث پنجم است. همین حدیث است که راوی آن «علی بن فضال» است و صاحب سرائر در کتاب خود او و پدرش را ملعون خوانده است<sup>(۱)</sup>، و پدر بزرگش [شیخ طوسی] را به باد انتقاد گرفته و کتاب «تهذیب الأحکام» را مذمت کرده است. حال این حدیث هم هرچه باشد، غنیمتی را که یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان آل رسول از آن سهم می‌برند، از پنج چیز می‌داند: غنیمت جنگی، یافته‌های غواصی، دفینه‌ها، معادن و درآمدهای جمع‌آوری نمک از شوره‌زارها.

حدیث دوم این کتابچه، حدیثی است که شیخ طوسی از «احمد بن فضال» از پدرش از «عبدالله بن بکیر» آن هم به طور مرسل، معلوم نیست از چه امامی روایت کرده است. هر سه راوی فطحی مذهب هستند، و گفته‌اند که در آیه ۴۱ سوره انفال، که به صراحت، درباره خمس غنیمت‌های جنگی است، یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان آل رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مد نظر بوده‌اند.

حدیث اول این دوازده حدیث، همان است که ما و بسیاری از علمای شیعه در آن، یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان را از عموم مسلمین می‌دانیم، و آقای ردیه‌نویس، آنها را از آل رسول می‌داند. در هر صورت، اگر هم چنین باشد مشمول دریافت خمس غنیمت‌های جنگی‌اند، چنان که سر تا پای حدیث به آن گواهی می‌دهد. گمان می‌کنم از این قصر خیالی که این آقای ردیه‌نویس با این کلوخ‌چینی برای خود ساخته است، جز باد، چیزی برایش باقی نمانده باشد. دقت در متن روایت با تمام ضعف آن، این حقیقت را چون روز روشن به مطالعه‌کننده بی‌غرض، آشکار خواهد نمود.

همین قدر می‌گوییم که در زمان نزول این آیه تا سال‌ها در خاندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نه یتیمی بود، نه مستمندی، و نه درراه‌مانده‌ای. در تاریخ و احادیث هم

حتی یک مورد سراغ نداریم که پیامبر به خویشان خود به این عناوین چیزی داده باشد. تمام این احادیثی که امروز مورد تمسک این آقایان است، بعد از گذشت سه چهار قرن از پیدایش اسلام پیدا شده است، یعنی در زمان‌هایی که از ائمه کسی ظاهر نبود و از دنیا رفته بودند. با تمام این وصف، اگر صحت آنها هم مسلم شود، مربوط به غنیمت‌های جنگی است که از زمان خلافت امیرالمؤمنین تا کنون چنین جنگی رخ نداده است که بتوان غنیمت آن را بین ارباب خمس تقسیم کرد. زیرا چنانچه شرایط جهاد با کفار، وجود امام و اذن او باشد، چنین چیزی نبوده است. نیز بر فرض اینکه هر جهادی، حتی بدون وجود و اجازه امام، غنیمتش برای یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان ابن سبیل آل رسول باشد، سال‌هاست از چنین جنگی خبری نیست، پس قضیه سالبه به انتفاء موضوع است، و خمس ارباح مکاسبی که بعداً درست شده، بر فرض صحت، خاص امام است، و به یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان نمی‌رسد. آن را هم امام در بیش از سی حدیث - که با تمام ضعف آنها، باز هم از حیث سند از اصل احادیث وجوب خمس صحیح‌تر است - به شیعیان بخشیده و به ایشان حلال نموده است. شما اگر از غیر شیعه گرفتید، آن را طبق دستور فقهای عالی مقام، وصیت کنید، دفن کنید یا به دریا اندازید، تا به امام برسد. دیگر این داد و فریادها چیست؟ جز این که چون امروز دکان نان شماست، سنگ آن را به سینه می‌زنید؟ و بی‌تردید، احمق است کسی که این را نفهمد.

آقای رد نویس برای آنکه ثابت کند که به همه اطراف و جوانب قضیه توجه دارد، در حاشیه ص ۱۰۷ کتاب خود پرداخته است به سند بعضی از این احادیث، که راوی آن «حسن بن فضال»، یا پسرش «علی بن فضال» است. ما چون طبق کتب رجال، او را فطحی مذهب یافتیم، و مراتبی را که برخی از فقها در مذمت او آورده‌اند، یادآور شدیم، برای رد نظر ما نه، بلکه نظر و عقیده فقهای بزرگی چون صاحب سرائر و علامه حلی، به تطهیر و تعمیدی متوسل شده است که در «تنقیح المقال» مامقانی از او صورت گرفته است. در حالی که خود این آقای مامقانی بیشتر به تطهیر نیازمند است، زیرا او در این کتاب سعی دارد که رجال بدنام و جعل و کذاب و غالی را به



هر صورت که بتواند، تطهیر نماید. در آنجا که علمای بزرگ رجال، چون نجاشی و غضائری و علامه، راویانی چون معلی و محمد بن سنان و محمد بن آورمه و امثال ایشان را غالی و مردود می‌شمارند، او قلم برداشته و با کمال صراحت می‌نویسد که این عقایدی که علمای شیعه در قدیم آن را «غلو» می‌شمردند و معتقدان بدان را غالی می‌دانستند، امروز از ضروریات مذهب شیعه است، و معلوم می‌دارد که مذهب شیعه امروز، ارتباطی به دین اسلام ندارد، و در نتیجه دستگیری و معماری جغالان و غالیان، تکمیل شده تا بدین صورت درآمده است، و باید آن را به همین صورت قبول کرد. البته ما این قضیه را در هریک از نوشته‌های خود که مورد داشته یادآور شده‌ایم، و بهترین سند بی‌اعتباری و سستی تنقیح‌المقال آنکه عالم بزرگوار و محقق عالی‌مقدار، آقای حاج شیخ محمد تقی شیخ شوشتری رحمته، با کتاب خود «قاموس الرجال» این حقیقت را آشکار فرموده و اشتباهات مامقانی را یاد آور شده است.

به هر صورت، ما نمی‌توانیم در مقابل عقل و وجدان و نظر بزرگوارانی چون نجاشی و غضائری و علامه و محمد بن ادریس [صاحب سرائر] که به طور حتم هر کدام از آنها در شناختن رجال، بصیرتر از مامقانی بوده‌اند، بازهم تابع او باشیم. خصوصاً که او طرفدار غالیانی است که این همه دروغ از قول امامان ساخته و پرداخته‌اند، پس «کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته است»<sup>(۱)</sup>.

و اما درباره دفاع او از «علی بن فضال» باید بگوییم که ما این شخص را در کتاب زکات<sup>(۲)</sup>، و به طور خلاصه در همین کتاب شناسانده‌ایم، و گفتیم که او در نظر فقهای شیعه، ضعیف و مطرود است. فقط در اینجا به دفاع بیجایی پاسخ می‌گوییم که آقای امامی، از قائل نبودن او [یعنی علی بن فضال] به امامت جعفر کذاب نموده است:

این آقای پرمدهای بی‌اطلاع، چنان به تنقیح‌المقال مامقانی متوسل و متمسک شده است که گویی مطالب آن، وحی منزل است. زیرا مامقانی گفته است:

۱- ﴿...وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا...﴾ [الأنعام: ۲۱].

۲- بنگرید به: زکات، صفحات ۱۸۹ تا ۲۰۳.

«اصلاً علی بن فضال زمان جعفر را درک نکرده است، زیرا علی بن فضال در سال ۲۲۴ از دنیا رفته و آن سال، هنوز جعفر کذاب متولد نشده بود، زیرا پدر جعفر [حضرت امام هادی] در آن وقت دوازده ساله بود، چون ولادت آن حضرت سال ۲۱۲ هجری بوده، و زمانی که جعفر ادعای امامت کرد، سال ۲۶۰ هجری بود، یعنی درست ۳۶ سال بعد از وفات علی بن فضال. پس چگونه به امامت وی قائل شده است؟»<sup>(۱)</sup>.

اما این آقای با اطلاع، که در همه جا طرف خود را بی اطلاع می شمارد، چون تکیه اش فقط به فرآورده های دیگران، مانند آقای مامقانی و امثال اوست، و خودش حال تحقیق ندارد، با کمال کبر و غرور، با اسلحه کُند مامقانی و امینی، به جنگ «شهرستانی» و دیگران می رود. اما به کوری چشم مدافعان علی بن فضال، وی در سال ۲۲۴ قمری از دنیا نرفته و زمان جعفر کذاب را درک کرده، پس به امامت او هم قائل بوده است.

ما در کتاب زکات خود، به شرح حالِ بدمال علی بن فضال پرداخته ایم، و در اینجا، فقط به ردّ این نظر مامقانی و مقلد او می پردازیم، که علی بن فضال را متوفای سال ۲۲۴ می داند.

بهترین سند برای رد گفته مامقانی و مقلدین او، این است که شیخ طوسی در این مورد می نویسد:

« فَأَمَّا مَا رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَيْسٍ قَالَ: أَوْصَى رَجُلٌ بِتَرِكْتِهِ: مَتَاعٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ، لِأَبِي مُحَمَّدٍ [أي الإمام الحسن العسكري عليه السلام] فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ: ...»<sup>(۲)</sup>.

در این حدیث، که مفصل است و ما نیازی به آوردن همه آن نداریم، فقط این جمله آن مقصود است که علی بن فضال از محمد بن عبدوس روایت می کند که: مردی وصیت کرد که از ترکه او چیزی به ابو محمد [امام حسن عسکری] بدهند و من به امام نوشتم [یعنی علی بن فضال از قول محمد بن عبدوس می گوید] و ذیل

۱- تنقیح المقال: ج ۱، ص ۲۷۹.

۲- تهذیب الأحکام: ج ۹، ص ۱۹۵، چاپ نجف.

همین حدیث، به نقل از علی بن حسن فضال، داستان دیگری را می‌آورد که محمد بن عبدالله که مُرد، وصیت کرد به برادر من احمد، درحالی که خانه‌ای به ارث گذاشت. و نیز وصیت کرد که ترکه او فروخته شود و قیمت آن را به حضرت ابوالحسن امام علی النقی علیه السلام بپردازند، تا آخر حدیث.

شاهد ما در این حدیث، جمله «وَيُحْمَلُ تَمَنُّهَا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام» است. و باز از علی بن فضال حدیثی را در صفحه بعد نقل می‌کند و در آنجا نیز چنین وصیتی را از حسین بن احمد نسبت حضرت امام هادی علیه السلام روایت می‌کند. گرچه این علی بن فضال به قدری رسواس است که در همین سه حدیث هم شیخ طوسی ناچار شده است که بگوید:

«این اعمالی که علی بن فضال به ائمه نسبت می‌دهد مخالف شریعت اسلام است و باید حکم به بطلان آن کرد، زیرا او نسبت‌های خلاف شرع بسیاری به امامان داده‌است.»

اما چه باید کرد که عاشقان کفر و ضلالت و بدعت گذاران و پرونده سازان علیه محمد و آل محمد علیهم السلام نمی‌توانند دست از دُم این دشمنان خدا بردارند. گاهی منکر فسادِ مذهب او می‌شوند، و گاهی منکر وفات و حیات وی می‌گردند، تا مزخرفات و کفریات آنان را در قالب عقاید شیعه نگه دارند. و گرنه، اگر دست از ایشان بردارند، نه زکات به آن ۹ چیز ناچیز انحصار می‌یابد، و نه خمس به چنین صورت رسوایی درمی‌آید.

ردیه‌نویس در صفحه ۱۱۳ سئوالی را عنوان کرده است:

«آیا روایتی هم در کتب احادیث هست که دلالت بر تعمیم داشته باشد و از آنها استفاده شود که یتامی و مساکین و ابن سبیل، اختصاص به خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله ندارد؟»

و سپس خود چنین پاسخ می‌دهد:

«برخی مغرضین آنچه نیرو داشته‌اند صرف کرده‌اند که مدارکی ولو علیل، برای تعمیم به دست آورند، و بالاخره پس از تلاش، متجاوز از ده حدیث یافته و به آن

تکیه کرده‌اند...».

طبق اطلاع ما، این آقای ردیه‌نویس در حدود سه سال یا بیشتر است که خود را به زحمت و تعب انداخته است، تا چنین جوابی تهیه کند، و معلوم شد تمام آن «همچون خاکستری است که تندبادی بر آن بوزد». باید از او پرسید که تو از کجا فهمیدی که این مغرضین آنچه نیرو داشته‌اند صرف کرده‌اند. و لابد دیگر نیرو ندارند، یا مرده‌اند، یا از حرکت افتاده‌اند و تلاش نموده تا متجاوز از ده روایت یافته‌اند.

در جواب این سخن باید بگوییم که:

**اولاً:** به حقیقت، با تمام پاکیش قسم، که برای ردّ عقاید شما، اگر انصاف داشته باشید، بیش از دوساعت وقت لازم ندارم، که تمام عقاید و مدارک شما را باطل کنم، و آن مستلزم صرف هیچ نیرویی نیست، و فقط احتیاج به مقداری انصاف و وجدان دارد. اگر هست، بسم‌الله. من برای رد نوشتن بر همین کتاب شما، که از قرار اطلاع، سال‌ها وقت برای تهیه مطالب آن صرف کرده‌اید، بیش از دو روز وقت صرف نکردم، درحالی که سرپرست یک خانواده بزرگ هستم که باید نان و آب و آذوقه و لوازم خانگی ایشان را نیز در خلال همین دو روز تهیه کنم. اثبات این ادعا بسیار آسان، و به قول معروف، امتحانش مجانی است.

**ثانیاً:** برای ردّ نظر شما، اگر انصاف داشته باشید، صرف نیرو لازم نیست. آیات کتاب خدا و سیره پیامبر بزرگوارش صلی الله علیه و آله و سلم چون آفتاب روشن است. آن جناب و جمیع مسلمانان مورد خطاب این آیه، دیناری به یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نداده‌اند، زیرا چنین افراد و اشخاصی وجود نداشتند. پس، سالبه به انتفاء موضوع است.

**ثالثاً:** عادت من این است که معمولاً در هر موردی به ده دلیل و حجت اکتفا می‌نمایم، و دنبال آن، آیه شریفه ﴿تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾ [البقرة: ۱۹۶] را می‌آورم. و گرنه حدیث بیش از آن را نباید متحمل بار گران شد. آن قدر کتاب حدیث در نزد ما هست که تهیه آن مستلزم صرف نیرو نباشد، و ما نیز تازه‌کار نیستیم. نزدیک چهل

سال است که به نوشتن مطالب دینی مشغولیم. اما از همه جالب‌تر، آن است او به خیال خود، به رد این ده حدیث پرداخته، و هر کدام را به دلخواه خود ضعیف و مردود شمرده و گفته است:

«اولین حدیث که منقول از تحف‌العقول و منسوب به حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی است... به فرض این که علی بن شعبه شخص معروف و جلیل القدری باشد، و به فرض این که عبارت احادیث این کتاب نقل به معنا نباشد، احادیث منقول در این کتاب، همه‌اش مرسل و خالی از سند است. بدین جهت، اعتبار ندارد.»

ما هم در پاسخ او می‌گوییم: همین که بزرگوارانی، چون شیخ ابراهیم بن سلیمان القطیفی، شیخ حرّعاملی، مجلسی، مولی عبدالله‌الافندی، صاحب روضات الجنات و شیخ حسین بن علی الحرانی، این کتاب را معتبر شمرده و بدان اعتماد کرده و درباره آن گفته‌اند:

«وهو کتاب لم یسمع الدهر بمثله» «کتابی است که روزگار مانند آن را ندیده است». پس دیگر کسی مانند آقای ردیه‌نویس، باید جانب ادب را رعایت نموده و ساکت شود.

به علاوه، اگر بنا باشد هر کتاب بی‌سندی اعتبار نداشته باشد، کتاب‌های بسیاری داریم که از مفاخر شیعه، بلکه از مفاخر اسلام است، اما بی‌سند مرسل است، که از همه مهم‌تر و مشهورتر «نهج البلاغه» است، که تمام آن خطبات و کلمات حکمت‌آمیز، بی‌سند و مرسل است، آیا این است نتیجه گفته شما؟

خوب بود با این سلیقه و عقیده، رویه خود را ادامه دهید، در آن صورت، قرآن را که اکنون بین مسلمین و معمول است، بی‌سند می‌دیدید، زیرا اسناد آن را معمولاً ضمیمه نکرده‌اند. مهم‌ترین مستمسکی که این آقای رد نویس در این کتاب یافته و بر ما تاخته است، این است که در ص ۱۲۰ می‌نویسد:

«و اما حدیثی که خود جعل کرده و ساخته‌اند حدیثی است از روضه کافی، که از ابی حمزه از حضرت باقر نقل کرده‌اند که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لَنَا

أَهْلَ الْبَيْتِ سِهَاماً ثَلَاثَةً... وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ فَإِنَّهَا لِعَيْرِهِمْ». چنین حدیثی در کتاب روضه کافی وجود ندارد و این افراد جعل فکر می‌کنند کتب شیعه سوخته و خاکسترش نیز به باد فنا رفته و یا گمان می‌کنند خوانندگان حوصله مراجعه به کتاب اصل را ندارند و چشم بسته مجعولات را می‌پذیرند. واقعاً حیرت‌انگیز است که چگونه این بی‌دینان ملاحظه آبروی خویش را هم نمی‌کنند و برای وسوسه در قلوب مردم مسلمان از هیچ عمل ناشایستی خودداری نمی‌کنند.

از این عبارات، معلومات و ادب و نزاکت و دین و انصاف این نویسنده، خوب به دست می‌آید. او چنان کَرّ و فرّ و جست و خیزی به راه انداخته است، که گویی نقطه اتکایی چون کوه هیمالیا دارد، و تمام کتاب‌ها و کتابخانه‌ها را دیده، یا با نویسنده کتاب خمس، سال‌ها ارتباط داشته و بی‌دینی و جعلی و کذابی او را به کرات و مرات مشاهده کرده است، و اکنون، با خاطر جمع در پشت تپه تیراندازی نشسته است و آنچه تیرِ تهمت و دشنام از پیر و استادش به یاد داشته، به طرف خصم بی‌دین و جعل و کذاب خود پرتاب می‌کند. شاید چون در نقل این حدیث، من بر طبق رویه همیشگی خود، که شماره صفحه و جلد هر کتابی را می‌آورم، این بار ذکر نکرده‌ام، چنین جرأت و جسارتی به خود داده، و شاید همین نقص، موجب تحریک و تهییج او شده است، که خود را به زحمت انداخته و این همه لاطائل سر هم بافته است. ممکن است این حدیث را از کتابی بدون شماره صفحه - که غالباً کتب چاپ‌های قدیم، فاقد شماره‌اند - نقل کرده باشم، یا از کتاب‌های خطی که معمولاً شماره ندارند. از طرفی هم تصدیق می‌کنم که برخی از نسخه‌های روضه کافی که این حدیث را آورده‌اند، جمله «دون سهام الیتامی...» را انداخته‌اند. حال این حذف یا علتش آن بوده که مطابق ذوق و سلیقه آنان نبوده - چنان که اگر به دست طرفداران خمس کذایی باشد مسلماً راضی به آوردن چنین جمله‌ای نیستند - و یا از روی سهو و اشتباه ساقط شده است. کسی که با کتب، مخصوصاً کتب احادیث، سرو کار داشته باشد، به خوبی می‌داند چه بسا عباراتی که در نسخه‌ها کم و زیاد شده است، جمله‌ای در حدیثی هست و در حدیث دیگر نیست، در حدیثی چنان و در حدیثی

چنین است، و هیچ‌کس، هر قدر هم بی‌انصاف باشد، با این جرأت و جسارت، طرف خود را بی‌دین نمی‌خواند، زیرا اولاً: ممکن است این حدیث را او نیافته باشد، اما وجود داشته باشد، چنان که حقیقت هم همین است. ثانیاً: چه بسا اشتباه کرده باشد و صاحب اشتباه را بی‌دین نمی‌گویند. ثالثاً: کسی که حدیثی بسازد که ده‌ها حدیث مانند آن وجود داشته باشد و همان مطلبی را که او در حدیث خود آورده است، در احادیث دیگر موجود باشد، او را نمی‌توان بی‌دین گفت. تنها من نیستم که حدیثی - به قول شما- جعل کرده‌ام که یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان، از عموم مسلمین‌اند، بلکه ده‌ها حدیث از طریق شیعه وجود دارد. علاوه بر آنکه تمام مسلمانان، جز شیعیان، معتقدند که یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان از عموم مسلمین‌اند. حتی همان طبرسی صاحب «مجمع البیان» هم می‌گوید این عقیده که یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان، از عموم مسلمین‌اند، از طریق ائمه علیهم‌السلام روایت شده است. آیا با این کیفیت، یک مسلمان معتقد به قرآن می‌تواند کسی را بی‌دین بخواند که کوچک‌ترین عملِ خلافی از محرّمات الهی مرتکب نشده، و تمام اوامر الهی را تا آنجا که در قدرت و وسعت او بوده انجام داده است؟ آنگاه با اظهارات خود، یک عده بی‌خبرتر از خود را بر دشمنی و ضدیت و ضرر، و شاید ضرب و قتل چنین کسی وا دارد؟ آیا این دین است؟ اگر دین این است، من الان شما را و هر که این جزوه را بخواند، گواه می‌گیرم که از چنین دینی بیزارم، و اگر روزی کلید بهشت در دست شما دیندارانِ چنین بود، من از آن بهشت هم بیزارم، زیرا همنشینی با شما همان جهنمِ بس‌المصیر است، مانند همنشینی با ناجنس و همنشینی با احمق. باید این آقای رذیه‌نویس و خوانندگانش بدانند که ما این حدیث را -خدای ناکرده- جعل نکرده‌ایم، و این حدیث در روضه کافی موجود است. حالا اگر در نسخه‌ای از روضه کافی نباشد یا ناقص باشد، و ما نتوانیم نسخه‌ای را که از آن نقل کرده‌ایم در اختیار تمام خوانندگان خود بگذاریم، آنان را ارجاع می‌دهیم به دو کتاب معتبری که علمای شیعه، آن دو کتاب را می‌شناسند، و نویسندگان آن در اعلی درجه اهمیت و اعتبارند، و این حدیث را در کتاب‌های معروف و معتبر خود آورده‌اند.

یکی از این دو بزرگوار، علامه نامدار، فقیه و فیلسوف عالی‌مقدار و عارف بزرگوار، محمد بن المرتضی، معروف به «ملا محسن فیض کاشانی» است که در کتاب گرانقدر خویش «الوافی» به همین عبارت آورده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَهَامًا ثَلَاثَةً... دُونَ سَهَامِ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ» «همانا خداوند برای ما اهل‌بیت، سهم سه‌گانه‌ای، بجز سهم یتیمان قرار داده است»<sup>(۱)</sup>.

و دیگری فقیه و محدث بزرگوار شیخ یوسف بحرانی رحمته‌الله که آن را در «الحدائق الناضرة» ضمن شرح عقاید فیض در سهم امام آورده است. بنده تصور می‌کنم با تصدیق این دو شخصیت بزرگ، دیگر چرند این بیچاره بی‌اطلاع به خودش برگردد تا شاید خجالت بکشد.

در خاتمه، چون آقای رد نویس از ده حدیثی که ما در خصوص آنکه یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان از عموم مسلمین‌اند، احادیثی چون: حدیث تحف العقول، حدیث روضه کافی، حدیث من لا یحضره الفقیه، حدیث تفسیر عیاشی، حدیث تهذیب شیخ طوسی، و حدیث عیون اخبار الرضا را به سلیقه خود رد کرده بود، او را حواله به فقهای بزرگ شیعه و متن خود آن احادیث می‌کنیم، که هر کس اندک اطلاعی از احکام اسلام و احادیث اهل‌بیت داشته باشد، می‌داند که مراد آن احادیث، آن است که یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان، از عموم مسلمانان هستند. علاوه بر آنکه آیه شریفه قرآن و سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بهترین مبین آن است. فقط دو حدیث ممکن است در خوانندگان کم‌اطلاع، جای شبهه باقی بگذارد: یکی حدیثی است که ما از «مسند زید بن علی بن الحسین» نقل کرده‌ایم و او گفته است که این کتاب، مورد استناد هیچ یک از فقهای شیعه نبوده و نیست، زیرا این کتاب حاوی اندیشه‌های «زیدیه» است. دیگری حدیثی که از «تفسیر ابن عباس» نقل کرده‌ایم و تصور می‌کردیم چون خصم در بسیاری از امور، حدیث ابن عباس را میزان و ملاک حق و باطل می‌داند، لذا برای خاموش کردن او، آن را ردیف کردیم.



حال که به این دو حدیث از احادیث ده گانه ما خدشه وارد شد، به نظر این آقا بهشت احادیث ما تقلیل یافت. اینک برای جبران این نقصان، دو حدیث دیگر از کتب شیعه می آوریم، تا رفع این نقص شده باشد، و احادیث ما به همان قدرت و قوت ده گانه خود باقی بماند. اگر باز هم توانستند، خدشه و شبهه کنند، احادیث دیگری که در اختیار داریم و می آوریم، و قبل از همه می گوئیم: اگر صد هزار حدیث هم در موضوعی باشد که از طرف خدا به وسیله قرآن و از طرف پیامبر به وسیله سیره و سنت انجام نشده باشد، در نظر ما به قدر پر کاهی ارزش ندارد. اینک آن دو حدیث موافق قرآن:

حدیث اول، به جای حدیث زید بن علی بن الحسین، حدیث زید بن علی بن ابی طالب است، که در تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی بنا به نقل مجلسی چنین آمده:

«عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ... قُلْتُ: فَإِنَّ أَبَا الْجَارُودِ رَوَى عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْخُمْسُ لَنَا مَا احْتَجْنَا إِلَيْهِ، فَإِذَا اسْتَعْنَيْنَا عَنْهُ فَلَيْسَ لَنَا أَنْ نَبْنِي الدُّورَ وَالْفُصُورَ؟!...» «حضرت علی علیه السلام فرمود: خمس برای ماست، تا زمانی که بدان نیاز دارسته باشیم. پس چون از آن بی نیاز شدیم، مال ما نیست [که بتوانیم] با آن خانه ها و قصرها بسازیم...».

حضرت صادق علیه السلام گفته زید را تصدیق کرده است، که همین که بنی هاشم از خمس مستغنی شده اند، دیگر مال آنها نیست. این همان قول ابن جنید است.

حدیث دوم، حدیثی است که میرزای نوری آورده است، که مفضل بن عمر از حضرت صادق داستان فدک را نقل کرده است تا آنجا که حضرت فاطمه به عمر و ابوبکر فرمود:

«فَمَا كَانَ لِيْلَهُ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَمَا كَانَ لِرَسُولِهِ فَهُوَ لِيذِي الْقُرْبَى وَنَحْنُ ذُو الْقُرْبَى...».

خلاصه مضمون این حدیث آن است که در احتجاجی که فاطمه زهرا با ابوبکر و عمر داشت، به تفصیل مطلبی گفتند، تا سخن را به اینجا رساندند که حضرت زهرا در مورد آیه غنیمت و خمس آن فرمود:

«آنچه سهم خداست، آن مال رسول اوست، و آنچه سهم رسول اوست مال

ذی‌القربی است، و ما ذی‌القربی هستیم».

پس ابوبکر به عمر نگاه کرد و عمر گفت: «یتیمان و مستمندان و درراه‌ماندگان کیستند؟».

فاطمه فرمود: «یتیمان کسانی‌اند که خدا و رسول او و ذی‌القربی را پیشوایی و امامت پذیرند، و مستمندان کسانی‌اند که در دنیا و آخرت با ایشان آرامش گیرند، و درراه‌ماندگان کسانی‌اند که سالکِ مسلک ایشان باشند».

عمر گفت: «پس در این صورت، فیء و خمس مال شما، و مال موالی و شیعیان شماست».

فاطمه فرمود: «خمس را خدا برای ما و موالی و شیعیان ما، چنان که می‌بینیم، در کتاب خدا قسمت فرموده است»<sup>(۱)</sup>.

ما این حدیث را فقط به خاطر خاموش کردن خصم می‌آوریم. وگرنه، اساساً در مقابل کتاب خدا و سنت روشن رسول‌الله ﷺ به چنین احادیثی نیاز نداریم. حال این حدیث سند داشته یا نداشته باشد، آن را مؤمن عادل آورده باشد یا فاسق فاجر، همین که با کتاب خدا موافق بود، آن را می‌پذیریم، و همین که مخالف بود، طبق دستور مؤکد و مکرر رسول خدا و ائمه هدی، به دور می‌افکنیم و قابل اعتنا نمی‌دانیم. باز برای چندمین بار می‌گوییم که تمام احادیث وارده در ابواب خمس، هر چه باشد، مربوط به خمس غنیمت‌های جنگ است، دقت بدون غرض و مرض، این حقیقت را به روشنی معلوم می‌کند.

[آقای امامی] شما و قبل از شما یک رد نویس دیگر، در گفته‌های خود متشبه شده‌اید که وضع و اخذ مالیاتی بدین کیفیت، که یک‌پنجم ثروت و اموال روی زمین را شامل می‌شود، برای ایجاد و تحکیم حکومت اسلامی است، در حالی در هیچ یک از متشبهاتِ قائلین به خمس کذایی، قبلاً چنین چیزی نبوده و چنین سخنی نگفته‌اند. این از دستاوردهای زمان است، که برای توجیه هر عمل بدعی، فلسفه و حکمتی می‌بافند. اگر هم چنین تمسک شود، اولاً: وضع موجود و عمل عاملین شاهد است

۱- مستدرک الوسائل: ج ۱، ص ۵۵۳.

که چنین منظور و قصدی در کار نیست. ثانیاً: هرگاه حکومت عادل اسلامی احتیاج به مالی پیدا کند، علاوه بر آنچه از اموال عمومی کشور اسلامی [از انفال و خراج و زکات و صدقات] در اختیار دارد، چنانچه کافی نباشد، می‌تواند تمام اموال مسلمین، به جز ستر عورت آنان را اخذ نماید، به شرط آنکه با کمال عدالت از ثروتمندان درجه اول شروع کند، تا حدی که تمام مسلمین در یک سطح از قدرت و ثروت قرار گیرند، که ما شرح آن را در کتاب زکات از ص ۶۰ به بعد آورده‌ایم، و دیگر احتیاجی بدین جعلیات و فلسفه‌بافی‌های بدون دلیل ندارد.

در پایان، از باب خیر و نصیحت برای خود و این آقایان می‌گوییم که اگر در این باب سکوت کنید، شاید برای ما و ایشان بهتر باشد، وگرنه -بحمدالله- با براهین روشن و دلایل متقن، برای رد آنچه تاکنون گفته‌اند و بعداً بگویند و بنویسند، به یاری خدا آماده‌ایم.

حال، این گوی و این میدان. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾. خدای اسلام را شاهد می‌گیریم که در این نوشته‌ها و گفتن‌ها، غرضی با هیچ کس نداریم و منظورمان دفع اوهام، خرافات، بدعت‌ها و ضلالت‌هایی است که عارض دین مقدّسمان شده است، و وجود چنین زکات و خمسی را برای دین اسلام، که دین ابدی و حیات بشری است، ناقص و ناروا و تهمت و ناسزا می‌دانیم. چنان که آیات شریفه قرآن و سیره مقدّس پیامبر ﷺ و اتفاق جمیع مسلمین قرون اولیه اسلام برآن گواه است. والسلام

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ

سه شنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۵۷